۷ ـ ۵

بهار، تابستان، پاییز

۱۳۶۵ هـ ش

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

ویژه نامهٔ دکتر غلام سرور

مدیر مسئول : رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله : سید عارف نوشاهی

مشاور افتخاری : دکتر سید علی رضا نقوی

بخش سوم : مقالات تقدیمی به دکتر راجه غلام سرور

بسم الله الرحمن الرحیم

نقش اوّل

از پنجاب به علیگر و از علیگر به سند

زبان و فرهنگ فارسی که زادگاه آن خراسان بزرگ بود با نفوذ در شبه قاره بیش از پیش در خط تکامل و ترقی افتاد و بزرگان و ناموران این سامان آنچه را از ایرانیان گرفته بودند به نیکوتر وجهی پاسداری کردند و در افزودن بر سرمایه های آن وغنی تر ساختنش، بسیاری موارد حتی اهتمامی بیشتر از ایرانیان نمودند و بازده تلاش‌های شان از کمیت و کیفیت بالاتری برخوردار بود . از جمله :

۱ ـ در جمع لغات فارسی و تحقیق در فقه اللغهٔ آن و تدوین فرهنگنامه ها، کتب اصطلاحات و واژه های فنی و نصاب های مربوط به این زبان .

۲ ـ در گرد آوری ضرب المثل ها و قواعد زبان فارسی وتصنیف کتاب های آئین نگارش، انشا، صرف و نحو و معانی و بیان این زبان .

۳ ـ در نقد ادبی و در تألیف شروح و فرهنگنامه های ویژه برای متون مختلف فارسی .

٤ ـ در ثبت احوال و اخبار پارسی سرایان وتهیهٔ تذکره ها .

۵ ـ در نوشتن وقایع و گزارش ها و تنظیم کتاب های تاریخ و سرودن منظومه های تاریخی به فارسی .

٦ ـ در رابطه باهر یک از موارد بالا اقداماتی در طول بیش از هزار سال به وسیلهٔ :

الف ـ مردم شبه قاره (حتی نامسلمانان) وحکومتگرانِ نواحی آن و وابستگان ایشان .

ب ـ مهاجران ایرانی که از حمایت های مادی و معنوی بزرگان این دیار برخوردار بودند .

انجام گرفت که بررسی هر کدام از آنها نیازمند مقالات بلکه تألیفات مستقل متعدد است و خوشبختانه گام هائی نیز در مورد پاره ای از آنها برداشته شده * که گرچه باید باگام های بعدی تکمیل شود، اما هر یک از آنها در همین صورت فعلی نیز گواهی استوار است بر وسعت دامنهٔ کار و نقش مهمی که گذشتگان مردم این سرزمین در پیشرفت زبان و فرهنگ فارسی داشته اند. وبا این که هر اثر مربوط به یک زبان و فرهنگ که در خارجِ از زادگاه و پایگاه اصلی آن پدید می آید، غالبًا از اصالت وصحت کمتری برخوردار است ـ و این امری طبیعی است ـ بازهم ارزش آثار فرهنگی فارسی را که در شبه قاره پدید آمده مجموعًا چندان کمتر از آنچه در ایران پدید آمده نباید شمرد .

★ ★ ★

* بنگرید به کتاب های تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان و تاریخ نویسی فارسی هند و پاکستان از سال ۹۳۲ تا ۱۱۱۹ و فرهنگ نویسی فارسی درهند و پاکستان که به ترتیب در بیست و سه ـ ۸۷۹ و ٥٦٦ و ۳٤۱ ص به چاپ رسیده است

استاد دکتر غلام سرور که این شماره از فصل نامۀ دانش به نام و یاد ایشان آراسته است قریب هشتاد سال پیش دیده به جهان گشود . زادگاه ایشان استان پنجاب با دوام ترین متصرفات غزنویان در شبه قاره بود (و کرسی آن لاهور پایتخت آنان درهند) و در پاره ای ادوار (از جمله در دورۀ غزنوی) پس از خراسان بزرگ ترین مرکز ادب و فرهنگ فارسی به شمار می آمد و پارسی نویسان و پارسی سرایان ناموری همچون مسعود سعد و ابو الفرج رونی و داتا گنج بخش و نصر الله منشی مترجم کلیله و دمنه واخیراً علامه اقبال را در خود پرورش داد *

استاد غلام سرور پس از گذراندن دوره های ابتدائی و متوسطه در این ایالت به علیگر رفت . به شهری که از مهم ترین پایگاه های فارسی بود و سال ها قبل یکی از محققان بزرگی شبه قاره علامه شبلی نعمانی برای مدتی طولانی در آن به تدریس و ترویج فرهنگ وادب فارسی اشتغال داشت ** استاد در این شهر به زیارت بزرگانی همچون علامه اقبال نائل گردید و در دانشگاه معروف آن تحصیلات خود را در رشتۀ زبان و ادب فارسی و تاریخ ایران دنبال کرد وبه همین منظور یکسالی را نیز در سفر به نقاط مختلف ایران و کسب فیض از محضر استاد ان آن روزگار گذراند وسپس به هند بازگشت و در دانشگاه علیگر به تدریس پرداخت اما پس از هشت سال ـ به دنبال تجزیۀ شبه قاره ـ رهسپار سند شده منطقه ای که در قرن هفتم دربار آن مجمع و مرکز ادیبان و فاضلان و نویسندگان پارسی همچون

* بنگرید به مآخذی همچون تذکرۀ شعرای پنجاب که در معرفی نزدیک به ۵۰۰ پارسی سرای این منطقه است .

** وی ظاهراً نخستین کسی است که یک دوره تاریخ ادبیات فارسی تحلیلی به شیوۀ جدید تألیف کرده است .

عوفی و منهاج سراج بود و در فتنهٔ مغول بسیاری از بزرگان خراسان بدانجـا پناهنده شدند وهمه مورد نواخت و احترام قرار گرفتند و آثار فارسی ارزنده ای همچون چچ نامه (قدیمی ترین مأخذ فارسی در تاریخ سـند کـه در اوائل قرن هفتم تألیف شده) لبـاب الالباب (تنها مأخذ معتبر در مورد شعرای قدیم فارسی) وطبقات ناصری و جوامع الحکایات و ترجمهٔ الفرج بعد الشده در آنجا پدید آمد و منطقه ای که در قرن های بعدی شخصیت هائی همچون عبدالرشید تتوی مؤلف فرهنگ رشیدی (از ارزنده ترین فرهنگنامه های فارسی) و منتخب اللغات شاه جهانی (از مهم تریـن فرهنگ های عربـی به فارسی) از آن برخاستند وحتی سلسله های محلی ـ همچون خانواده های کلهوره و میر ـ که برآن حکومت می کردند خود فارسی زبان بودند و برخی از حکام ـ مانند کسانی از تالپورها ـ خود نیز به فارسی شعر می گفتند وبه خاطر اهتمام بسیاری که در ترویج این زبان وجود داشت فاضلان و نویسندگان و شاعران پارسی گرانقـدری در سنـد پرورش یافتند همچون میر علی شیرقانع تتوی که بیش از ٤۰ اثر در علوم مختلف به زبان فارسی پدید آورده ـ به نظم و نثر ـ و در کتاب تذکرهٔ مقالات الشعراء بیش از ۷۰۰ شاعر پارسی گوی سند را با نمونه های آثارشان معرفی کرده که در فاصلهٔ قرنهای نهم تا دوازدهم می زیسته اند، و کتاب تکملهٔ مقالات الشعراء از مخدوم ابراهیم خلیـل تتوی ذیلی است برآن و در معرفی هشتاد شاعر فارسی گوی دیگر سند.

استاد غلام سرور در این منطقه که از دیر باز از پایگاه های مهم فارسی بوده اقامت گزید و راه اسلاف خویش از دانشوران و فاضلان و ادیبان شبه قاره را در خدمت به فرهنگ و ادب پارسی اختیار کرد و

بدین گونه مجموعاً ـ با احتساب سنوات تدریس در علیگر ـ قریب
پنجاه سال را به تدریس در دوره های لیسانس و فوق لیسانس دانشگاه
و نگارش مقالات و تألیف کتاب های متعدد در سطوح و زمینه های
مختلف به زبان های فارسی واردو و انگلیسی و فعالیت های تحقیقاتی و
فرهنگی دیگر سپری کرد که همچنان ادامه دارد و امید است بسی سال
های دیگر ادامه یابد .

استاد غلام سرور که بقیة الماضین و از قدیمی ترین آموزشگران
فارسی است همواره در پاکستان و ایران و هندوستان موردِ احترام اهلِ
فضل و تحقیق بوده و این دفتر گزارشی از احوال و آثار پُربرکت او
است و مجموعهٔ مقالاتی که به وی تقدیم شده. با آرزوی سلامتی و
موفقیت هرچه بیشتر برای استاد و حیات جاوید برای فرهنگی که او و
گذشتگان ارجمندش زندگی گرامی را بر سرآن نهاده اند . فرهنگ
فارسی .

عمرش دراز و دست حوادث زدامنش
کوتاه باد تاکه بَودَ ماه و آفتاب

بخش اول

سرِ دلبران

(شرح حال و آثار دکتر غلام سرور)

استاد دکتر راجه غلام سرور خان

در ۱۹۸۶م
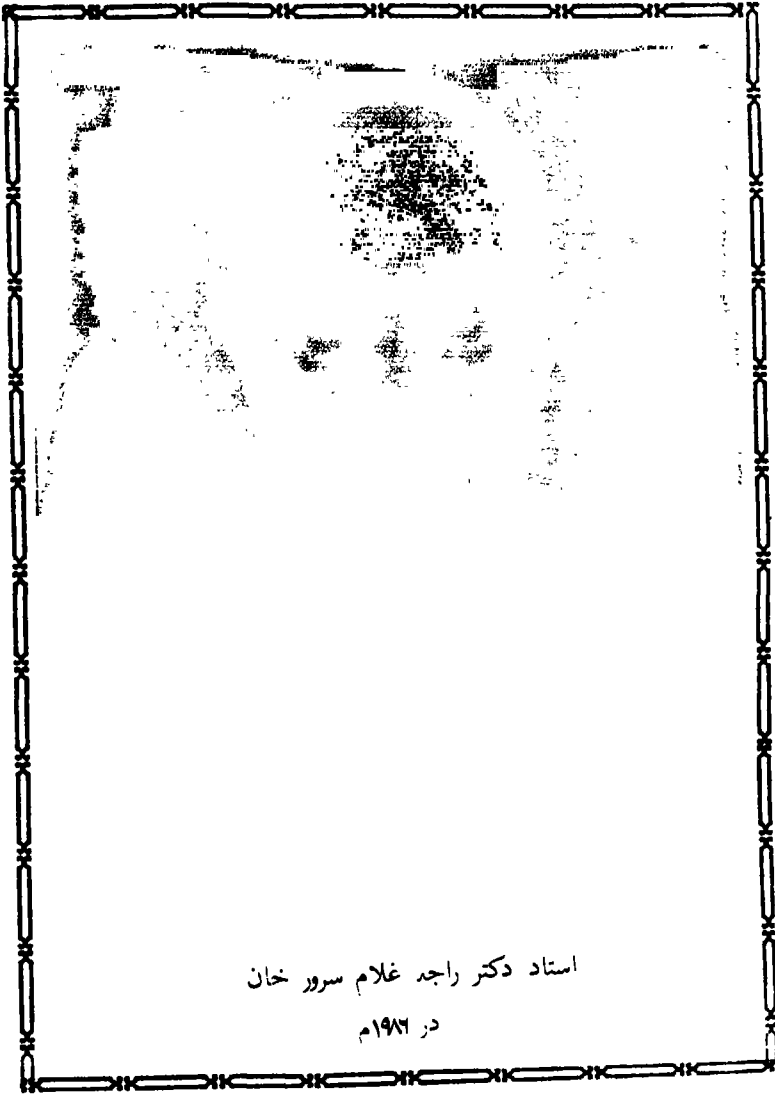
استاد دکتر راجہ غلام سرورخان

ولادت : ۲۹ شعبان ۱۳۲۷ھ ق/ ۲۶ مرداد ۱۲۸۷ھ.ش/ ۱۷ اوت ۱۹۰۹م ۔

زادگاہ : کالس : قصبہ ایست در بخش چکوال، استان پنجاب ۔ پاکستان ۔

تحصیلات : امتحان دبیرستان (Matriculation) • دانشگاہ پنجاب لاہور ۔ در ۱۳۴۵ھ ق/۱۹۲۴م ۔

امتحان دیپلم (Intermediate) : دانشگاہ علی گر۔ در ۱۳۴۷ھ ق/۱۹۲۸م ۔

امتحان لیسانس: ہمان دانشگاہ ۔ در ۱۳۴۹ھ/ ۱۹۳۰م ۔

امتحان فوق لیسانس فارسی: ہمان دانشگاہ ۔ در ۱۳۵۱ھ/۱۹۳۲م شاگرد اول ۔

دورۂ دکتری در ادبیات فارسی: ہمان دانشگاہ ۔ در ۱۳۵۵ھ/ ۱۹۳۲م نخستین فارغ التحصیل این دورہ از طرف دانشکدۂ ادبیات دانشگاہ علی گر۔

موضوع پایان نامہ دکتری : History of Shah Ismail Safawi (تاریخ شـاہ اسمعیل صفوی۔ بزبان انگلیسی) ۔

موضوع پایان نامہ درجہ دی لت History of Shah Tahmasp Safawi (تاریخ شاہ طہماسپ صفوی ۔ بزبان انگلیسی) ۔ درسالہای ۵۸-۱۲۵۹ھ|۳۹-۱۹۳۷م ۔

• نیای بزرگ دکتر غلام سرور از طرف دولت وقت مخاطب بہ " راجہ " شدہ بود و این خطاب تاکنون مرسوم است و ہمراہ با نامہای اعضای این خانوادہ خواندہ می شود ۔

دریافت نشان ها

نشان علمی - در ۱۳۷۸ھ|۱۹۵۸م از طرف
وزارت آموزش و پرورش دولت ایران -
نشان سپاس (درجه یک): در ۱۳۷۹ھ/۱۹۵۹م
از طرف دولت ایران -

مسافرت به ایران :

اولین سفر در سال ۱۳۵۲ھق/۱۳۱۱ھش ۱۹۳۳م - برای اتمام رسالهٔ دکتری در تاریخ شاه اسماعیل صفوی- وی مدت یک سال به تحقیق پرداخت و به شهرهای تهران و اصفهان و شیراز و قزوین و تبریز و اردبیل مسافرت کرد و با استادان آن روزگار هم نشینی نمود -

دومین سفر در سال ۱۹۵۳م همراه با یک هیئت فرهنگی پاکستان و بعنوان نمایندهٔ دانشگاه کراچی - در این سفر به مشهد نیز رفت

استادانِ استاد :

۱ - دکتر هادی حسن ، استاد فارسی در علی گر -
۲ - پرفسور حمید الدین خان، استاد فارسی در علی گر-
۳ - مولانا ضیا احمد بدیوانی ، استاد فارسی در علی گر-
۴- آقای محمد حاذق، استاد فارسی در علی گر-
۵ - عبدالعزیز ، استاد تاریخ اسلامی در علی گر-
۶ - پرفسور غلام سرور، استاد زبان انگلیسی در علی گر-
۷- دکتر شیخ عبدالرشید، استاد زبان انگلیسی در علی گر-
۸ - دکتر سید ظفر الحسن استاد فلسفه در علی گر -
۹ - آقای محمد یعقوب ، استاد فلسفه در علی گر -
۱۰ - میاں محمد شریف، استاد فلسفه در علی گر-
۱۱ - مولانا احسن مارهروی ، استاد اردو در علی گر -
۱۲ - مولانا سلیمان اشرف ، استاد علوم اسلامی در علی گر-
۱۳ - مولانا محمد ابوبکر شیث ، استاد علوم اسلامی در

علی گر۔

۱۴ ۔ رشید احمد صدیقی، استاد اردو در علی گر۔

۱۵ ۔ غلام جیلانی برق، استاد در دبیرستان ، چکوال ۔

استادِ استادان (یعنی شاگردان او)

۱ ۔ دکتر تنزیل الرحمان قاضی درگاه عالی سند، کراچی ۔

۲ ۔ ممتاز علی علوی، سفیر پاکستان در کشورهای مختلف ۔

۳ ۔ دکتر سید محمد، ریاست دانشگاه اسلامی علی گر۔

۴ ۔ دکتر علی رضا نقوی، رئیس بخش فارسی فقه و حقوق شیعه در اداره تحقیقات اسلامی، دانشگاه اسلام آباد ۔

۵ ۔ دکتر مطیع الامام، أستاد فارسی دانشگاه کراچی. رسالهٔ دکتری خود را به عنوان "شیخ شرف الدین یحیی منیری وسهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی" به راهنمائی آستاد دکتر غلام سرور نوشته است ۔

۶ ۔ دکتر محمد حسین تمیمی انصاری (ساکن گوجر خان) ۔
۔ رسالهٔ دکتری خود را به عنوان "مشایخ تونسوی در پاکستان غربی و سهم آنان در تصوف اسلامی" براهنمائی آستاد دکتر غلام سرور نوشته است ۔

۷ ۔ یوسف جلیل (راولپندی)، رسالهٔ دکتری خود را به عنوان "سلسلهٔ نقشبندیه و پیشرفت آن تا وفات حضرت مجدد الف ثانی" به راهنمائی دکتر غلام سرور نوشته است ۔

۸ ۔ دکتر ابو سعید نورالدین (داکا)، رسالهٔ دکتری خود را به عنوان "اسلامی تصوف اور اقبال" (عرفان اسلامی و اقبال) به راهنمائی دکتر غلام سرور به تکمیل رسانیده است ۔

۹ ـ دکتر عـابـد علی خـان، استاد فارسی، دانشـگاه کراچی ـ
۱۰ ـ دکتر ساجد الله تفهیمی ، استاد فارسی، دانشـگاه کراچی ـ
۱۱ ـ دکتر حسین جعفر حلیم، استاد فارسی، دانشـگاه کراچی ـ
۱۲ ـ دکتر ظفیر الحسن، کراچی ـ
۱۳ ـ دکتر اطـاعت یزدان، آستاد فارسی، دانشگاه پیشاور ـ
۱۴ ـ سید مرتضی موسوی ـ وزارت اطلاعات پاکستان، اسلام آباد
۱۵ ـ خانم دکتر طاهره صد یقی ، رئیس بخش فارسی دانشگاه کراچی
۱۶ ـ خانم صغری بانو شگفته ، رئیس بخش فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد ـ

تدریس فارسی

۱ ـ استاد یار در دانشگاه علی گر ـ ۲۸ ـ ۱۹۴۰م ـ
۲ ـ دانشیار و رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی ، در دانشکده اردو در کراچی ـ ۵۵ ـ ۱۹۵۰م ـ
۳ ـ استاد و رئیس بخش فـارسی، دانشگاه کراچی ـ ۱۹۵۵م تا ۳۱ اکتبر ۱۹۷۰م ـ
۴ ـ استاد زبان فارسی ، در مؤسسه ملی زبانهای نوین در اسلام آباد ـ ۷۲ ـ ۱۹۷۳م ـ

استاد ممتحن رساله های دکتری :

دکتر غلام سرور در تدوین رساله‌های دکتری در دانشگاه‌های مختلف پاکستان سمت ''استاد ممتحن'' را داشته و اکنون نیز دارد ـ (دانشگاه کراچی، دانشگاه سند حیدر آباد، دانشگاه پنجاب لاهور دانشگاه داکا) ـ

دیدار با دانشمندان :

۱ - مرحوم علامه محمد اقبال لاهوری - سه بار بایشان دیدار کرده است و در آخر در تشییع جنازهٔ او در لاهور شرکت کرد - و بار آخر رباعی اقبال را از دهان او شنیده است

سرود رفته باز آید که ناید
نسیمی از حجاز آید که ناید
سر آمد روزگار این فقیری
دگر دانای راز آید که ناید

۲ - مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر - در ۱۹۳۳م در تهران و سپس چند بار در پاکستان -

۳ - مرحوم استاد جلال الدین همائی - در ۱۹۳۳م در تهران

۴ - سید جلال الدین طهرانی در ۱۹۳۳م در تهران -

۵ - مرحوم عباس اقبال آشتیانی - در ۱۹۳۳م در تهران -

۶ - مرحوم علامه علی اکبر دهخدا - در ۱۹۳۳م در تهران -

۷ - مرحوم حاج آقا حسین ملک صاحب کتابخانهٔ ملک - در ۱۹۳۳م، در تهران -

۸ - مرحوم دکتر لطف علی صورتگر - ملاقات در پاکستان -

۹ - مرحوم دکتر رضا زاده شفق - ملاقات در پاکستان -

۱۰ - مرحوم استاد حبیب یغمائی - در ۱۹۵۳م در تهران -

۱۱ - مرحوم استاد سعید نفیسی - ملاقات در تهران و پاکستان بایکدیگر مکاتبه نیز داشته اند -

۱۲ - مرحوم دکتر محمد معین - ملاقات در پاکستان - بایکدیگر مکاتبه نیز داشته اند -

۱۳ - مرحوم علی اصغر حکمت - نخستین ملاقات در علی گر - سپس چند بار در پاکستان و تهران با آن مرحوم دیدار کرده و با یکدیگر روابط بسیار صمیمی و دوستانه و مکاتبه داشته

اند و همیشه کتابهای از طریق ایشان دریافت می داشته است ـ

۱۴ ـ مرحوم استاد رشید یاسمی ـ در تهران ـ

۱۵ ـ مرحوم استاد ابراهیم پور

۱۶ ـ مرحوم استاد مجتبی مینوی ـ

۱۷ ـ مرحوم دکتر محمود افشار یزدی

۱۸ ـ مرحوم سید حسن تقی زاده ـ در تهران و کراچی ـ

۲۰ ـ مرحوم اعتصام الملک پدر پروین اعتصامی ـ

۲۱ ـ مرحوم صادق سرمد ـ روابط دوستانه فیمابین آن دو برقرار بود ـ

۲۲ ـ دکتر ذبیح الله صفا ـ در تهران و کراچی ـ

۲۳ ـ استاد محمد محیط طباطبائی ـ در تهران ـ

۲۴ ـ دکتر حسین خطیبی ـ

۲۵ ـ محمد حجازی ـ ملاقات در تهران ـ وی همهٔ کتاب های خود را به دکتر غلام سرور هدیه کرد ـ

۲۶ ـ پرفسور دکتر الساندرو بوسانی **Alessandro Bausani** خاور شناس ایتالیائی ـ

آثار فارسی

الف ـ چاپ شده

۱ ـ گلهای بهار

۲ ـ سخن نو ـ در سه قسمت ـ

۳ ـ حرف نو ـ در دو قسمت ـ

۴ ـ نقش تازه ـ در دو قسمت ـ

۵ ـ آثار جاویدان ـ

۶ ـ افکار جاویدان ـ

۷ ـ تاریخ زبـان فـارسی ـ جلد اول ـ
۸ ـ مقدمہ جواهرالاولیاء ـ
۹ ـ تصحیح جواهرالاولیاء تألیف باقرین عثمان بخاری ـ
۱۰ ـ قواعد فارسی ـ

ب ـ چاپ نشده

۱ ـ تاریخ ادبیات فـارسی در پاک وهند، جلد اول ـ
۲ ـ ادبیـات جـدید فـارسی ـ
۳ ـ گلشن راز محمودشبستری(متن انتقـادی
۴ ـ تصحیح‌جواهر العلوم و خلاصہ الالفاظ (ملفوظات مخدوم جهانیان جهان گشت)

آثار اردو

الف ـ چاپ شده

۱ ـ تاریخ ایران قـدیم ـ

ب ـ چاپ نشده

۱ ـ همیشہ بهـار (بررسی انتقـادی شرح احوال و آثار ملک الشعراء بـهـار ـ
۲ ـ فرخی یزدی (بررسی انتقـادی شرح احوال و آثار او) ـ
۳ ـ تاریخ ایران بعد از اسلام ـ
۴ ـ تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام ـ
۵ ـ مختصر تاریخ ادبیات فارسی پاک وهند ـ
۶ ـ تاریخ تنقید ادبیات فـارسی ایران ـ

آثار انگلیسی

الف - چاپ شده

1. History of Shah Ismail Safawi

(تاریخ شاه اسماعیل صفوی)

2 Descriptive Catalogue of Arabic & Persian Manuscripts at Uch Gilani Library

(فهرست توصیفی نسخه های خطی عربی و فارسی در اوچ گیلانی) -

چاپ نشده

1. History of Shah Tahmasp Safawi. (تاریخ شاه طهماسپ صفوی)
2. Descriptive Catalogue of Persian Manuscripts at Aligarh University.

(فهرست توصیفی نسخه های خطی فارسی در دانشگاه علی گر) -

مقالات فارسی

پیرامون ادبیات و شعر فارسی

۱ - ادبیات فارسی جدید -

۲ - ادبیات فارسی در عهد جلال الدین اکبر ہلال* وب ۱۹۵۳م

۳ - ادبیات فارسی در عهد نور الدین جهانگیر " فوریه ۱۹۵۴م

۴- ادبیات فارسی در عهد شاهجهان " اوت ۱۹۵۴م

۵ - ادبیات فارسی در عهد عالمگیر " نوامبر ۱۹۵۴م

۶ - ادبیات فارسی بعد از دورهٔ اورنگ زیب فوریه ۱۹۵۵م

۷- ادبیات فارسی در دورهٔ سلاطین مملوکیه دهلی" اوت ۱۹۵۵م

۸ - تاریخچه نثر جدید -

* مجله هلال از طرف دولت پاکستان درکراچی منتشر می شد -

۹ ـ تحول در شعر در عصر جدید. هلال " مارس و ژوئن ۱۹۶۱م ـ

۱۰ ـ تقدیر از شعر و ادب ـ " مه و اوت ۱۹۶۶م ـ

۱۱ ـ شعر فارسی در اولین دورهٔ سلاطین دہلی ـ هلال

۱۲ ـ غزنین و لاہور (مرکز شعر فارسی) " مه ۱۹۵۷م

۱۳ ـ فرق بین فارسی قدیم و جدید ـ

۱۴ ـ نظری بر ادبیات جدید فارسی ـ

پیرامون آموزش و پرورش زبان فارسی

۱ ـ بررسی مسایل آموزش زبان فارسی در پاکستان و بخصوص در شهر بزرگ کراچی ـ

۲ ـ تدریس زبان فارسی در شبه قارهٔ پاکستان و هند در زبان قبل و بعد از تقسیم ـ

۳ ـ اهمیت زبان فارسی در مطالعه تاریخ پاکستان ـ هلال اکتبر ۱۹۶۲م

اقبال شناسی

۱ ـ اقبال ـ

۲ ـ اقبال و ابلیس ـ مجله صدای پاکستان کراچی ـ

۳ ـ انسان کامل در نظر اقبال ـ هلال ـ ژوئن ۱۹۶۴م

۴ ـ روز اقبال ـ هلال ـ مه ۱۹۵۶م ـ

۵ ـ روز اقبال در تهران ـ هلال ـ اوت ۱۹۵۷م ـ

۶ ـ فلسفه خودی اقبال ـ هلال مه ۱۹۵۴م ـ

۷ ـ مسئله تقد یر و علامه اقبال ـ مجله صدای پاکستان ـ کراچی ـ

۸ ـ مولانا رومی و اقبال ـ

۹ ـ ناله هائی زار اقبال بر خرابه های غزنی ـ
۱۰ ـ هجرت در نظر اقبال ـ مجله صدای پاکستان ـ کراچی ـ

دربارهٔ کتب فارسی

۱ ـ تفسیر طبری و مختصات زبان ـ هنر و مردم' تهران ـ
۲ ـ دیوان عظیم حسینی ـ
۳ ـ ارمغان کشمیر به ایران (کلیله و دمنه) ـ هلال ـ مارس وژوئن ۱۹۶۲م ـ
۴ ـ کشف المحجوب هجویری ـ هلال ـ مه ۱۹۵۳م ـ
۵ ـ کتاب کشف المحجوب (مختصات زبان) مجله بزم شوق ' کراچی
۶ ـ نظری برگلشن راز محمود شبستری ـ

دربارهٔ رجال فرهنگی و سیاسی

۱ ـ ابو علی ابن سینا نابغه جهانگیر ـ
۲ ـ بابر پادشاه ـ مجله بزم شوق ' کراچی ـ
۳ ـ بیدل عظیم آبادی ـ هلال. مارس ۱۹۵۷م ـ
۴ ـ محمد علی جوهر ـ بزم شوق، کراچی ـ
۵ ـ خواجه حافظ شیراز ـ مجلهء حافظ، کراچی ـ
۶ ـ حسن دهلوی ـ هلال ـ فوریه ۱۹۵۶م ـ
۷ ـ امیر خسرو دهلوی ـ هلال ـ اوت ۱۹۵۶م ـ
۸ ـ خیام دو آتشه ـ
۹ ـ حکیم سنائی غزنوی ـ
۱۰ ـ نظر انتقادی بر قصاید سنائی غزنوی ـ
۱۱ ـ نظر انتقادی بر منظومات سنائی غزنوی ـ
۱۲ ـ نظر انتقادی بر دیوان سنائی غزنوی ـ
۱۳ ـ نظر انتقادی بر شرح حال سنائی غزنوی ـ
۱۴ ـ دکتر صورتگر: شرح و آثار او ـ هلال ـ

۱۵ - مولوی عبدالحق مؤسس انجمن ترقی اردو و اردو کالج کراچی -
۱۶ - استاد سخن عظامی هوشیارپوری - هلال ژوئن ۱۹۶۵م -
۱۷ - قائد اعظم محمد علی جناح- مجله صدای پاکستان، کراچی -
۱۸ - قائداعظم مؤسس پاکستان هلال - دسامبر ۱۹۵۸م -
۱۹ - بیاد بود قائداعظم هلال - نوامبر ۱۹۵۶م -
۲۰ - بررسی انتقادی بر تذکرهٔ خواجه قطب الدین بختیار اوشی - سروش، اسلام آباد -
۲۱ - کلیم همدانی - هلال - دسامبر ۱۹۵۷م -
۲۲ - بررسی انتقادی بر تذکرهٔ خواجه معین الدین‌الدین سجزی سروش، اسلام‌آباد -

زبانشناسی

۱ - نفوذ فارسی در اردو- مندرج در کتاب "پاکستان" از انتشارات وزارت اطلاعات پاکستان، کراچی -
۲ - نفوذ فارسی در پنجابی-

روابط ایران و پاکستان

۱ - احسانات ایران بر پاکستان وهند دربارهٔ تصوف -
۲- بادهٔ کهن (شرح احوال مسعود سعد سلمان و سابقهٔ زبان و تمدن ایران در پاکستان) - هلال - ذیقعده و ذی الحجه ۱۳۷۱م -
۳ - دور نمای تاریخی ورود و صدور کتب بین شبه قارهٔ پاکستان و هند و ایران -
۴ - روابط تاریخی ایران و پاکستان - هلال - ذی قعده و ذی‌الحجه ۱۳۷۱ھ -
۵ - روابط فرهنگی بین پاکستان و ایران - هلال -
۶ - شعرای ایرانی نژاد درشبه قارهٔ - هلال - اوریل .و اکتبر ۱۹۶۳م-

۷ ـ شعرای شبه قاره و ناقدین ایرانی ـ **هلال** ـ مارس ۱۹۶۵م ـ

ایرانشناسی

۱ ـ انقلاب مشروطیت ایران ـ

۲ ـ پیشرفت فرهنگ ایران در عصر جدید ـ **هلال** ـ

متفرقه

۱ ـ نو روز ـ

۲ ـ مذهب عالمگیر ـ

گفتار های رادیوئی بزبان فارسی

۱ ـ روابط سلاطین صفوی با امپراطوران مغل تیموریه

۲ ـ متصوفین شبه قارهٔ پاکستان و هند ـ

۳ ـ تذکره نویسان اولیاء شبه قارهٔ پاکستان وهند ـ

۴ ـ شعرای فارسی گوی شبه قارهٔ پاکستان و هند ـ

۵ ـ مؤرخین شبه قارهٔ پاکستان و هند ـ

۶ ـ فرهنگ نویسان شبه قارهٔ پاکستان و هند ـ

۷ ـ تذکره نویسان شعراء شبه قارهٔ پاکستان و هند ـ

۸ ـ دبیران و نامه نویسان شبه قارهٔ پاکستان و هند ـ

۹ ـ شعر فارسی در قرن ششم و هفتم هجری ـ

۱۰ ـ اقبال را از آثار اوشناسید ـ

۱۱ ـ هنر پروری خانوادهٔ بابریه در شبه قارهٔ پاکستان و هند ـ

۱۲ ـ یک شاخه و دو گل ـ

مقالات اردو

دربارهٔ کتب فارسی

۱ ـ اخلاق جلالی پر ایک نظر (مروری به اخلاق جلالی) ـ

۲ ـ مولانا جامی اور لوائح (مولانا جامی ولوائح او) ـ

۳ ـ جاوید نامه میں سخنی به نژاد نو پر ایک نظر (مروری به منظومه نژاد نو در جاوید نامه) ـ

۴ ـ مثنوی معنوی ـ

۵ ـ سبب تضیف مثنوی ـ

۶ ـ کیمیائے سعادت پر ایک نظر (مروری به کیمیا ی سعادت) ـ

۷ ـ اسرار خودی ـ

۸ ـ رموز بیخودی ـ

پیرامون رجال فرهنگی

۱ ـ تاریخ ہائے ولادت و وفات شیخ عطار نیشاپوری ـ مجله العلم، کراچی ـ

۲ ـ تاریخ ہائے ولادت و وفات شیخ ابو علی سینا ـ

۳ ـ حسرت موہانی اور فارسی شعرا (حسرت موهانی و شعرای فارسی) مجله مهر نیمروز، کراچی ـ

۴ ـ حضرت گیسو دراز اور ان کی فارسی شاعری (حضرت گیسو دراز و شعر فارسی او) مجله مهر نیمروز کراچی ـ

۵ ـ امیر خسرو دہلوی ـ

۶ ـ مولانا جلال الدین بلخی رومی ـ

۷ ـ امام غزالی ـ

۸ ـ شاہزادی جہان آرا بیگم اور اس کی تصنیفات (شاهدخت جهان آرا بیگم و آثار او) ـ

۹ ـ عباس اقبال ـ

۱۰ ـ میرزا علی اکبر خان دهخدا ـ

۱۱ ـ حسین کاظم زاده ایرانشہر ـ

۱۲ ـ خاقانی شروانی ـ

۱۳ ـ ڈاکٹر عندلیب شادانی اور چند یادیں (یادهای از دکتر عندلیب عندلیب شادانی) ـ

۱۴ ـ سرکاروں اور درباروں میں طالب آملی (طالب آملی در دربارها و دستگاه ها) ـ

راجع به زبان و ادبیات فارسی

۱ ـ نثر متصوفانہ پر ایک نظر (مروری بہ نثر متصوفانہ) ـ
۲ ـ برصغیر پاکستان و ہند میں مصنوعی نثر پر ایک نظر (مروری بہ نثر مصنوع در شبہ قارۂ پاکستان وہند) ـ

مقالات انگلیسی

1. Higher Persian Pöetry. Venture, Karachi.
2. Sufistic Poetry. Venture, Karachi.
3. Higher Poetry of Iqbal .Venture, Karachi.
4 Iqhal's Concept of Time. (Unpublished).
5. Rumi's Influence on Iqbal. („)
6. Iqbal's Contribution to Persian Language. („).
7. The Message of Iqbal.
8, Iran's Contribution to Caligraphy. („).
9. The Role of Iran's Cultural Centres in Pakistan („).
10. Comparative Study of Nizami and Amir Khousrow, (Published).
11, Oriental Manuscripts in the Uch Library, (Reprinted from Islamic Research Association Miscellay. Vol. I, I.A.R. Series No. 12, 1948).
12. Shaikh Allah Dad Chishti. (Published in Encyclopaedia Iranica (U.S.A.)

ایجاد مؤسسات فرهنگ

۱ ـ تأسیس اکادمی فارسی در کراچی در ۱۹۶۰م ـ
۲ ـ تأسیس دانشکدۂ راجہ احمد خان در کالس (محل تولد دکتر

غلام سرور) در ماه مارس ۱۹۲۸م ـ

۳ـ راه اندازی مجلهٔ فارسی "بزم شوق" در کراچی ـ در ۱۹۶۰م ـ
ده شماره از آن انتشار یافت ـ

۴ ـ کتابخانه شخصی دکتر غلام سرور وقتی در ۱۹۴۷م از علی گر
به کراچی آمد ، کتابخانه خود را که مشتمل بر یک هزار مجلد کتاب
بوده به دانشگاه علی گر هدیه کرد ـ سپس در پاکستان دوباره
به گرد آوری کتب پرداخت ـ و پس از مدتی حدود دو هزار مجلد
کتاب جمع آورده به بخش فارسی دانشگاه کراچی هدیه کرد ـ
قسمتی از کتابخانه او نیز به کتابخانه گنج بخش اسلام آباد منتقل
شده است ـ

استاد دکتر غلام سرور در ۱۹۳۲م

در ۱۹۶۰م

در ۱۹۳۶م
(پس از دریافت درجهٔ دکتری)

دورنمائی ار ساختمان دانشگاه علی گر ـ عکس از دکتر غلام سرور

نشان علمی و نشان سپاس که دولت ایران بپاس خدمات ادبی فارسی به دکتر غلام سرور داده بود -

ساختمان دانشگاه اسلامی علی گر- عکس از دکتر غلام سرور

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

Doctor of Philosophy

This is to Certify that Raja Ghulam Sarwar has been admitted to the degree of Doctor of Philosophy in Persian in this University at the Convocation of 1936

Ziauddin Ahmad

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY,
ALIGARH.

Vice-Chancellor.

Dated the 7/3 19

مدرک دکتری کہ استاد غلام سرور درست پنجاہ سال پیش از طرف دانشگاہ اسلامی علی گر دریافت کردہ ـ با تاریخ اجرای ۷ مارس ۱۹۳۷م ـ

مسافرت دکتر غلام سرور به ایران در ۱۹۵۳م ـ مرحوم مولوی محمد شفیع باکلاه ترکی خود نیز دیده می شود ـ

چند قطعه عکس از مرحوم استاد سعید نفیسی باتفاق دکتر غلام سرور ـ هنگامیکه ایشان در ۱۹۵۶م از بخش فارسی دانشگاه کراچی باز دید کردند ـ
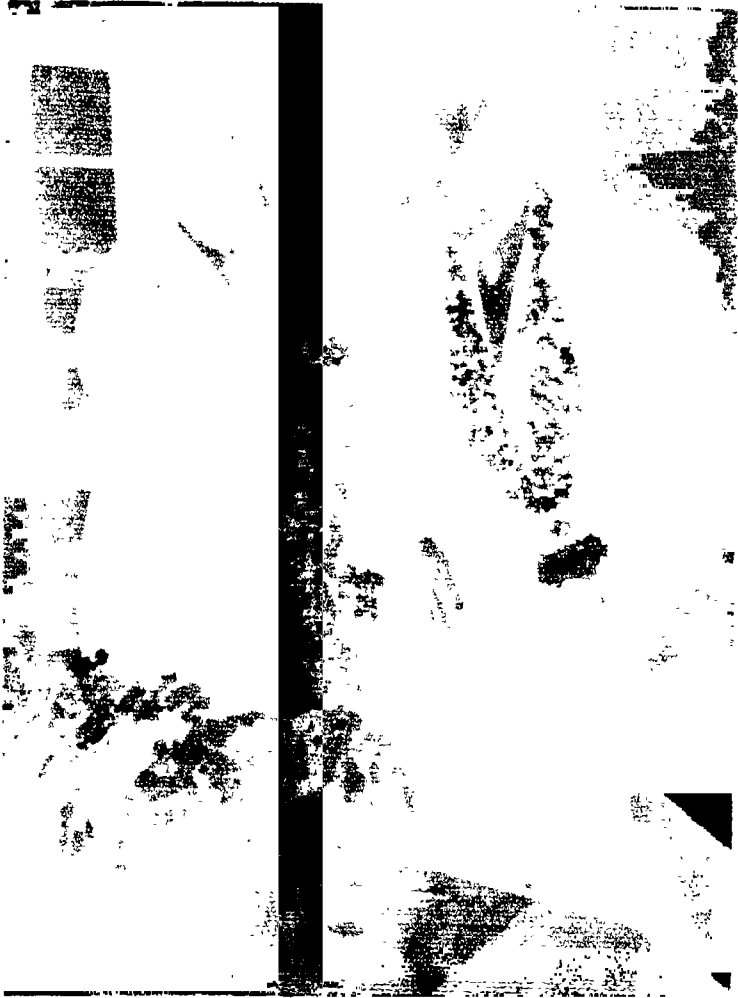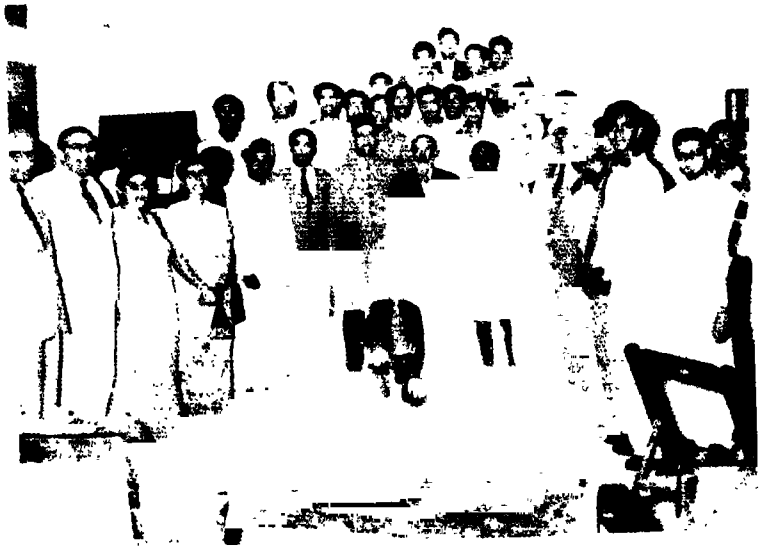
استاد غلام سرور ـ مرحوم دکتر لطف علی صورتگر ـ آقای رشید فرزانه پور ـ

یکی از اعضای کنسولگری ایران در کراچی ـ دکتر غلام سرور ـ مرحوم دکتر محمد معین ـ مرحوم فروزانفر ـ دکتر عابد علی خان استاد بخش فارسی دانشگاه کراچی ـ در ۱۹۵۸م ـ

دکتر سید علی رضا نقوی *

سیری در آثار استاد سرور

استاد عالیقدر آقای دکتر غلام سرور در حدود نیم قرن بعنوان استاد به دنیای زبان و ادبیات فارسی خدمت کرده است۔ درین مدت نه تنها تشنگان علم و معرفت را با جرعه‌های علم و دانش سیراب کرده، بلکه برای دانش پژوهان نیز ارمغان های گرانبهایی را بصورت کتابهای ارزنده عرضه نموده و موجبات راهنمائی آنان را فراهم آورده است ـ بعضی ازین آثار قیمتی را برای تدریس به فارسی آموزان دوره‌های مختلف به رشته تألیف درآورده و بعضی دیگر را برای دوستداران و ادبیات فارسی و محققان تاریخ و عرفان نوشته است۔ اگرچه احصای ارزش کامل این آثار از حیطه امکان این هیچمدان خارج و دور، و حصر کلیه محاسن این درر منثور از حدود مقدرت این بندهٔ بیمقدار بیرون و محظور است،اما سعی می کنم شمه‌ای از کمالات ادبی استاد را بیان کرده، وقبسی از تجلیات انوار عرفانی شان را نشان دهم ـ این امر مایه کمال افتخار و مباهات است که اینجانب نیز از خوشه چینان تاکستان علم و فن آن استاد بزرگوار است و این نهال بی مایه نیز اصلش از گلستان پرگل و ثمر دانش و هنر ایشان ـ

آثار استاد را میتوان به دو قسمت پخش کرد : آثار چاپ شده و آثار چاپ نشده ـ

(۱) آثار چاپ شده

آثار چاپ شده را نیز میتوان بدوقسمت پخش کرد : کتابهای درسی وکتابهای عمومی ـ

* رئیس بخش فارسی و فقه و حقوق شیعه، ادارهٔ تحقیقات اسلامی وابسته به دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد ـ

الف ـ کتاب‌های درسی

معرفی آثار استاد با ذکر کتابهای درسی آغاز می گردد که بزرگترین خدمت استاد در همین زمینه بوده است ـ پس از استقرار در پاکستان و تأسیس بخش فارسی در دانشکدهٔ اردو کراچی که استاد بسال ۱۳۲۹ ش/۱۹۵۰م به ریاست بخش فارسی آن دانشکده منصوب شدند بلا فاصله متوجه شدند که کتابهای درسی لازم فارسی که احتیاجات دانشجویان فارسی را چنانکه باید و شاید رفع نماید وجود ندارد ـ بنابراین به پیشنهاد پروفسور حلیم رئیس دانشگاه کراچی کمیسیونی بریاست دانشمند گرامی آقای محمد حسین مشایخ فریدنی اولین رایزن فرهنگی ایران در پاکستان در شهر کراچی برای بررسی و تهیه کتابهای درسی فارسی طبق برنامه جدید تشکیل شد که غیر از آقای دکتر فریدنی رؤسای بخش فارسی دانشکده های اردو و سند مسلم و اسلامیه کراچی عضویت آن کمیسیون را داشتند ـ پس از چند جلسه کمیسیون مزبور تصمیم گرفت که کار تهیه و تدوین کتابهای درسی فارسی برای تمام کلاسهای دانشکده های وابسته به دانشگاه کراچی و خود دانشگاه کراچی بعهدهٔ شخص دانشمند استاد سرور محول گردد و قرار شد در موقع تهیه این کتابها به امور ذیل توجه خاصی مبذول گردد :

— مواد کتابها از آثار نویسندگان و شعرایی انتخاب گردد که در دنیای ادبیات فارسی دارای مقام ارجمندی می باشند.
— مواد انتخاب شده ار حیث مضامین اخلاقی و معنوی غنی باشد.
— مواد مزبور از حیث ادبی نیز دارای پایگاهی والا و دربارهٔ موضوعات جدی زندگی باشد.

استاد در تهیه و ترتیب این کتابها کمال جدّیت را بخرج داد و بالآخره با تایید خداوند به انجام این کار بسیار مشکل موفق شد و کتابهای زیر را تألیف نمود که از بدو تألیف جزو برنامه درسی نه تنها دانشگاه کراچی بلکه بعضی دانشگاههای دیگر مانند دانشگاههای حیدرآباد پنجاب و پیشاور نیز بوده است ـ تدریس بعضی ازین کتابها از سال ۱۳۳۱ش/۱۹۵۲م آغاز گردید.

حرف نو

حصهٔ اول (نثر)

برای امتحان متوسطهٔ دانشگاه کراچی

مرتبه: دکتر غلام سرور ایم-اے پی ایچ-ڈی (ملیگ)
رئیس قسمت فارسی - دانشگاه کراچی
(قیمت جلد دو روپیه چار آنے)
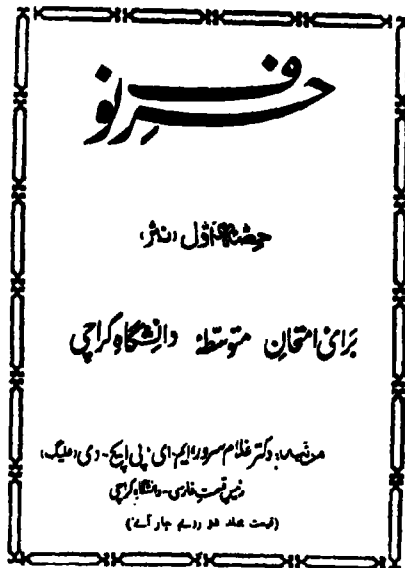
۱ ـ حرف نو حصه (بخش) اول

منتخباتی از نثر قدیم و جدید فارسی دارد و برای سال اول و دوم دورهٔ متوسطه دانشگاه تألیف شده است و دارای ۱۶۰ صفحه می باشد که از انجمله ۱۹ صفحه مقدمه کتاب مشتمل است بر خلاصه تاریخ نثر فارسی پس از اسلام تا زمان معاصر و ۳ صفحه درشرح حال حبیب الله مختاری (م ۱۹۰۲م) و مرحوم استاد سعید نفیسی و مرحوم محمد حجازی که منتخباتی از آثار سه نویسنده مزبور بعنوان نمایندهٔ نثر فارسی جدید (از ص ۹۵ تا ص ۱۶۰) آمده است ـ قبل از این بخش (از ص ۳۰ تا ۹۴) انتخاباتی از متون منثور قدیم (سیاست نامه نظام الملک طوسی. فصل سوم و چهارم) و کلیله و دمنه ابوالمعالی نصر الله منشی (حکایات از باب الاسد والثور) وچهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی (انتخابی از مقاله دوم) بدون شرح حال نویسندگان آثار آمده است ـ کتابی که دردست ماست چاپ دوم کتاب است که به سال ۱۹۵۸م انتشار یافته است ـ

۲ ـ حرف نو حصه (بخش) دوم

منتخباتی از شعر قدیم و جدید فارسی دارد ومانند جلد اول کتاب

برای سال اول و دوم دورهٔ متوسطه دانشگاه تهیه شده و مانند جلد اول دارای ۱۶۰ صفحه است و از انجمله ۲۲ صفحه مقدمه کتاب دربارهٔ فشودهٔ تاریخ شعر فارسی پس از اسلام تازمان معاصر است که بر عکس جلد اول شرح حال هیچ سراینده ای را در بر ندارد- بقیه کتاب منتخباتی است از قصائد ظهیر فاریابی و سعدی شیرازی و شاهنامه فردوسی و اسرار و رموز اقبال لاهوری و غزلیات عطارنیشا بوری و مولانا رومی و سرودههای عصر انقلاب مشروطه از اشرف رشتی و پورداود وپروین اعتصامی و اقبال لاهوری (ص ۲۹ تا ص ۱۳۰) و مانند جلد اولچاپ دوم آن به سال ۱۹۵۸م انتشار یافته است -

۴ - نقش تازه حصه (بخش) اول

مشتمل بر منتخباتی از نثر قدیم و جدید فارسی که برای سال اول و دوم دورهٔ لیسانس تهیه شده و دارای ۱۵۲ صفحه ست- از آنجمله ۲۲ صفحه مقدمه کتاب در ذکر خلاصهای از تاریخ نثر فارسی پس از اسلام تا دورهٔ معاصر که مطالب آن تا صفحه ۲۵ عیناً از مقدمه حرف نو (بخش اول) نقل و مطالب چهار صفحه باقیمانده نیز با اضافات و تغییرات جزئی از همانجا

بیا که خاوریان نقش تازه بستند
دگر مرو بطواف بتی که بشکستند

نقش تازه

حصهٔ اول (نثر)

برای امتحان بی - اے - دانشگاه کراچی

مرتبه

دکتر غلام سرور ایم - اے پی ایچ - ڈی (علیگ)
رئیس قسمت فارسی - دانشگاه کراچی

مکتبهٔ خورشید درخشان ـــــ ۹۶۰ پیر الٰهی بخش کالونی - کراچی

۱۹۶۵م

أخذ شده است سه صفحه نیز در شرح‌حال سید حسن تقی زاده و حسین کاظم زاده ایرانشهر و سید محمد علی‌جمال زاده می باشد که منتخباتی از آثار شان در قسمت دوم این کتاب از ص ۹۳ تا ۱۵۲ آمده است (به ترتیب از : کا وه- مشاهیرشرق ـ سید جمال الدین اسد آبادی ، واز قوهٔ اراده و سر نوشت بشر ـ مقام قوهٔ عقل و قوهٔ اراده و از تلخ و روش حق و ناحق) و پیش از این نیز در قسمت اول کتاب منتخباتی از قابوس نامه کیکاوس ابن و شمگیر (باب سوم و پنجم و هشتم و نهم وبیست و هشتم) وکیمیای سعادت امام غزالی (مقدمه و عنوان سوم و چهارم) و رقعات عالمگیری شاه اورنگ زیب عالمگیر (از ص ۳۳ تا ص ۹۹) آمده است- این کتاب در سال ۱۳۴۴ ش/۱۹۶۵م چاپ و منتشر شده است ـ

۲- نقش تازه حصه (بخش) دوم

مشتمل بر منتخباتی از شعر قدیم و جدید که مانند بخش اول برای سال اول و دوم دورهٔ لیسانس تهیه شده است و دارای ۱۹۰ صفحه است

بیا کہ خاوریان نقش تازہ بستند
دگر مرو بطواف بتی کہ بشکستند

نقش تازہ

حصّۂ دوم (نظم)
(برای امتحان بی - اے دانشگاہ کراچی)

مرتّبہ

دکتر غلام سرور ایم - اے ، پی ایچ ڈی (علیگ)
رئیس قسمت فارسی ، دانشگاہ کراچی
(مکتبۂ خورشید درخشان ۹۶۸ پیر الٰہی بخش کالونی کراچی)

۱۹۶۶م

از انجملہ ۲۵ صفحہ مقدمہ کتاب در ذکر خلاصہ ای از تاریخ شعر فارسی پس از اسلام تا دورہ معاصر کہ ۲۶ ص مطالب آن عیناً از مقدمہ حرف نو (پخش دوم) نقل و بسیاری از مطالب شش صفحہ باقیماندہ نیز با بعضی اضافات از ہمانجا اخذ شدہ است۔ بقیہ کتاب (از ص ۳۳ بہ بعد) مشتمل است بر منتخباتی از آثار شعرای قدیم (از ص ۳۳ تا ص ۹۵) از قصائد مسعود سعد سلمان لاہوری و عرفی شیرازی و قاآنی شیرازی و غزلیات عراقی و حافظ و مثنوی مولانا رومی و رباعیات خیام نیشابوری وانتخابی از گویندگان جدید (از ص ۹۶ تا ص ۱۶۰) از قصائد و تمثیلات و قطعات پروین اعتصامی و قصائد و مثنویات و قطعات ملک الشعرا بہار و منظومات و غزلیات و مثنوی اقبال لاہوری ۔ این کتاب در سال ۱۹۴۵ش/۱۹۶۶م چاپ و منتشر شدہ است ۔

۵ ـ افکار جاویدان

حاوی '' بہترین افکار گویندگان معاصر '' و برای دانشجوان دورۂ فوق لیسانس فارسی و دارای ۲۲۳ صفحہ است کہ از انجملہ ۱۹ صفحہ

افکار جاویدان

حاوی بهترین افکار گویندگان معاصر ایران

برای امتحان ایم-اے دانشگاه کراچی

مرتبه

دکتر غلام سرور، ایم-اے، پی ایچ-ڈی (علیگ)

رئیس قسمت فارسی، دانشگاه کراچی

مکتبهٔ خورشید درخشان، ۹۶۸ پیر الٰهی بخش کالونی، کراچی ۵

۱۹۶۴ میلادی

در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران و وقایع ما بعد (از ص ۹ تا ص ۲۷) و ۲۹ صفحه در تاریخچه شعر جدید باعتبار صورت و موضوع (از ص ۲۸ تا ص ۵۶) و سپس انتخابی از سروده های عارف قزوینی و فرخی یزدی وقصاید و مقطعات و تمثیلات پروین اعتصامی وقصاید و غزلیات ومثنوی ملک‌الشعرا بهار ومقطعات وقصاید و غزلیات رشید یاسمی وقصاید و غزلیات و مثنوی صادق سرمد (از ص ۵۷ تا ص ۲۲۳)۔ این کتاب بسال ۱۳۳۳ش ۱۹۶۴م چاپ و منتشر شده است۔ این کتاب را استاد به استاد بزرگوار خود مرحوم دکتر سید هادی حسن تقدیم کرده است ۔

۲ ۔ آثار جاویدان

حاوی ''بهترین آثار نویسندگان معاصر ایران'' و برای دورهٔ فوق لیسانس فارسی است دارای ۲۱۲ صفحه میباشد که ازانجمله ۲۰ صفحه در تاریخچه مشروطیت ایران ووقایع ما بعد (که عیناً از ''افکار جاویدان''

آثارِ جاویدان

حاوی بہترین آثارِ نویسندگانِ معاصر ایران

برای امتحانِ ایم-اے-دانشگاہِ کراچی

مرتبہ

دکتر غلام سرور ایم-اے، پی ایچ-ڈی (علیگ)

اُستاد و رئیسِ قسمتِ فارسی، دانشگاہِ کراچی

مکتبۂ خورشیدِ درخشان، ۹۶۸ پیر الٰہی بخش کالونی، کراچی ۵

۱۹۶۶ میلادی

نقل شده) و ۳۵ صفحه در تاریخچه نثر جدید فارسی است که طی آن استاد به بعضی از مجلات مهم معاصر اشاره نموده است سپس چهار مقاله از ص ۹۶ تا ص ۱۷۱ که هرکدام به عنوان " استاد ادوارد براون انگلیسی" از علامه محمد قزوینی و " اخذ تمدن " از سیدحسن تقی زاده و " تأثیر محیط در ادبیات '' از ملک الشعرا بهار و '' و تکامل نثر فارسی '' از دکتر حسین خطیبی و دو داستان کوتاه (از ص ۱۷۲ تا ص ۲۱۲) بعنوان '' مرغ همسایه '' از محمد علی جمالزاده ویکی دیگر بعنوان '' شبهای ورامین '' از صادق سرمد. در آخر کتاب هم شرح حال علامه محمد قزوینی و سیدحسن تقی زاده ومحمد علی جمالزاده و صادق هدایت آمده اما معلوم نیست چرا شرح حال ملک الشعرا بهار و دکتر حسین خطیبی ذکر نشده است. این کتاب را نیز مانند '' افکار جاویدان '' استاد به استاد بزرگوار خود مرحوم دکتر سید هادی حسن (م۲۳ مه ۱۹۶۳) اهدا نموده است. این کتاب بسال ۱۳۳۵ش/۱۹۶۶م چاپ و منتشر شده است.

غیر ازکتاب های فوق الذکر استاد اسم دوکتاب دیگر زیر را در دیباچه کتاب های '' افکار جاویدان''؛ و '' آثار جاویدان'' ذکر نموده است که اگرچه برای رفع نیاز دانشجویان علیگر ترتیب داده بود، اما ظاهراً جزوکتاب های درسی آن دانشگاه نبوده است چون استاد درین باره اصلاً اشاره ای نکرده است۔

۷۔ گلها ی بهار

حاوی بعض اشعار شعرای فارسی معاصر ایران که استاد برای رفع نیاز دانشجویان زبان فارسی دانشگاه علیگر تهیه و تدوین نمود و بسال ۱۳۲۴ش/ ۱۹۴۵م از علیگر چاپ و منتشرکرد۔ (رجوع شود به ص ۶ دیباچه طبع دوم کتاب های افکار جاویدان و آثار جاویدان از استاد سرور) ۔

۸ ۔ سخن نو

حاوی پاره های نثر و اشعاری غیر از آنچه درکتاب ''گلهای بهار'' آمده است۔ در سه مجلد که استاد مانند گلهای بهار برای رفع نیاز دانشجویان زبان فارسی دانشگاه علیگر تهیه و تدوین نمود و بسال ۱۳۲۶ش/ ۱۹۴۷م از علیگر چاپ و منتشرکرد ۔ (رجوع شود به ص ۲ دیباچه طبع دوم کتاب‌های 'افکارجاویدان'' و '' آثار جاویدان'' از تألیفات استاد سرور)۔

۹ ۔ تاریخ ایران قدیم (به اردو) جلد اول

از سلسله تاریخ و ادبیات ایران وحاوی ۱۹۲ صفحه که با مقدمه ای دربارهٔ تاریخ ایران آریایی (از ص ۹ تا ص ۱۲) آغاز می گردد و هشت باب دارد که هرکدام در دو فصل است فصل اول دربیان خانواده‌ای از خانواده‌های قدیمی که بر ایران حکمرانی کرده اند وفصل دوم در ملاحظات عمومی مربوط به هر بخش۔ این کتاب حاوی احوال خانواده های ماد و هخامنش و پیش دادیان وکیانیان (که ذکر حال آنان در داستانهای ملی ایران آمده است) وخانواده های سلوکیان و اشکانیان و ساسانیان می باشد و بدین ترتیب جلد اول کتاب با ذکر وقائع سیاسی قبل از اسلام بپایان می رسد۔ این کتاب بسال ۱۳۳۵ش/۱۹۵۶م ازکراچی چاپ ومنتشر شده است۔

باید توجه داشت که استاد جلد دوم این کتاب را نیزکه درتاریخ ایران

[سلسلۂ تاریخ و ادبیات ایران]

جلدِ اول

تاریخِ ایرانِ قدیم

مؤلفہ

ڈاکٹر غلام سرور ایم۔ اے، پی ایچ ڈی (علیگ)

صدر شعبۂ فارسی

کراچی یونیورسٹی کراچی

ناشر

مکتبہ خورشید درخشاں ۴۰۰ پیر الٰہی بخش کالونی کراچی

(جملہ حقوق بحق مکتبۂ خورشید درخشاں کراچی محفوظ ہیں)

۱۹۵۶
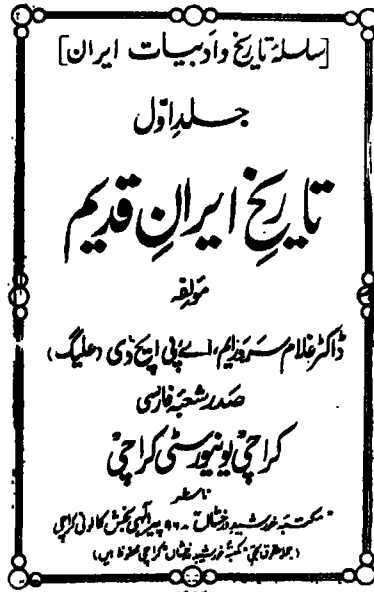
بعد از اسلام می باشد تهیه و ترتیب داده است (چنانکه اسم آن در ذیل کتاب‌های چاپ نشدهٔ استاد خواهد آمد) اما این جلد تا کنون چاپ نشده است ـ امیدواریم آن کتاب نیزهرچه زود تر چاپ شود تا دانشجویان فارسی و دوستداران ایران بتوانند ازان استفاده کنند ـ

۱۰ ـ **قواعد فارسی**(دستور زبان فارسی) به زبان اردو

قواعدِ فارسی

ڈاکٹر غلام سرور ایم اے پی ایچ۔ ڈی (علیگ)

سابق صدر شعبۂ فارسی کراچی یونیورسٹی

مکتبہ خورشید درخشاں

کراچی
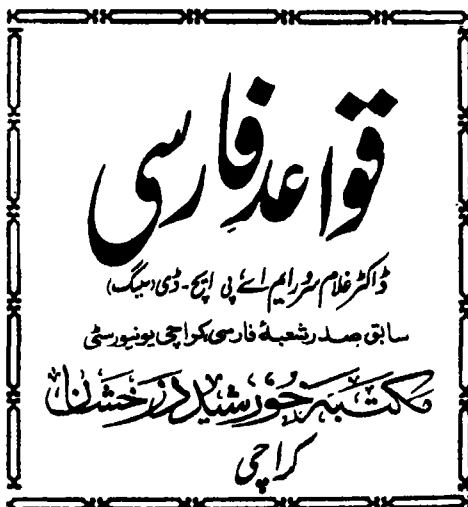
حاوی ۴۸ صفحه که ازانجمله دیباچه ای است (در ۲ صفحه) و سه بخش : بخش اول در صرف است ومبحث اسم وفعل وحرف را شامل است ـ (از صفحه ۸ تا صفحه ۳۰) وبخش دوم درنحو (از ص ۳۱ تا ص۳۶) وبخش سوم درفصاحت و بلاغت (از ص ۳۵ تا ص ۴۸) است۔ این رساله بسیار مختصر است وگویی دریایی است درکوزه‌ای ـ اما در عین اختصار حاوی بسیاری ازمطالب مفید در دستور زبان فارسی برای اردوزبانان می باشد۔
این کتاب بسال ۱۳۶۴ش/۱۹۸۵م ازکراچی چاپ و منتشر شده است۔

تذکر

اینجا باید تذکر داد که کلیه کتاب های فوق الذکر چاپ سنگی و بخط نستعلیق است وگاهی املای آن نیز طبق قواعد املای اردو آمده و در تمام موارد اعداد با رسم الحظ اردو نوشته شده است مثلاً ۴ و ۷ بصورت ۴ ، ۷ نوشته شده است ـ

همچنین کلیه کتاب‌های فوق الذکر (از شماره اول تا شماره۱۰) را استاد بامخارج شخص خود چاپ و منتشر کرده است وکار طبع و توزیع نیز به وسیله چانچاند ضیاء برقی پریس و مکتبه خورشید درخشان ، ۹۶۸ پیر الهی بخش کالونی کراچی (که آدرس منزل مسکونی استاد میباشد) انجام گرفته است۔

ب۔ کتاب‌های عمومی

اما کتاب‌های که استاد برای استفاده عموم دوستداران و محققان زبان فارسی تألیف کرده بقرار زیر است ـ

۱ ـ تاریخ شاه اسماعیل صفوی

(به انگلیسی)بنام History of Shah Ismail Safawi

این کتاب که مشتمل است بر(۱۳+۱۲۷ =۱۴۰ صفحه) اصلاً رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی استاد از دانشگاه علیگر است۔کتاب به نواب میر یوسف علیخان بهادر نواب سالارجنگ سوم‌حیدر آباد دکن (هند) تقدیم شده است.
ودوبیت فارسی زیر پس از عبارت انگلیسی تقدیم کتاب به نواب آمده است۔

HISTORY OF
SHAH ISMA'IL SAFAWI

BY
GHULĀM SARWAR, M.A., PH.D. (ALIG.)

With a Foreword by
PROFESSOR HĀDĪ ḤASAN, B.A. (CANTAB.), PH.D. (LONDON)

1939

PUBLISHED BY
THE AUTHOR,
MUSLIM UNIVERSITY, ALIGARH
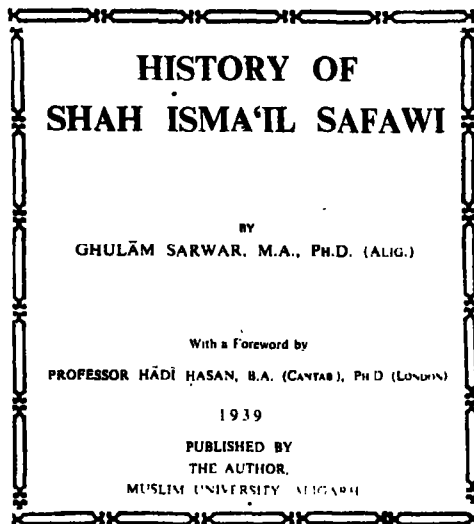
گر بگویم که مرا با تو سروکاری نیست
در و دیوار گواهی بدهد کاری هست
من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود
سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست

سپس پیشگفتاری(مانند تمام محتویات کتاب بانگلیسی) از استاد استاد مرحوم دکتر سید هادی حسن (دریک صفحه) آمده که طی آن استادهادی حسن ازکار تحقیقی شاگرد خود اظهار رضایت نموده و وی را مورد تشویق قرار داده است.

سپس استاد سرور طی مقدمه مختصری (دریک صفحه ونیم) سبب تألیف کتاب و اهمیت موضوع آن را توضیح داده و در ضمن از نویسندگان ما قبل خود مانند براون وملکم ومرخم و سائکس وغیره شکایت کرده است که در شرح احوال و زندگانی شاه اسماعیل باوی انصاف نورزیده اند زیرابه قول ایشان کسی که از اجداد خود غیر از کاسه درویشی چیزی بارث نبرده دورهٔ فتوحات خود را از نوجوانی (سیزده سالگی) آغاز نموده و در مدت چند سال باکمک یک مشت پیروان، تمام ایران را زیر سلطهٔ خود درآورد و با یکی از قوی ترین سلاطین عثمانی پیکار نموده و سلطنتی را بنیان نهادکه تا مدت

دوقرن در خانواده او دوام داشت، سزاوار شرح حال بهتر و مفصل تری بود۔ (ص ۹)۔

همچنین استاد اضافه کرده است که چون مدارک لازم دربارهٔ موضوع رساله وی در سر زمین هند وجود نداشت قهراً به ایران مسافرت کرده و از آنجا موادی را که بدان دسترسی بود جمع آوری نموده و آن را با کتاب هایی که نسخه‌های خطی آنها در موزهٔ بریتانیا و کتابخانه دیوان هند وجود داشت تکمیل نمود۔

در قسمت اول متن کتاب، استاد در آغاز (در ذیل باب اول) منابع خود را (در ۱۴ صفحه) شرح داده و اهمیت هر کدام از آنها را بیان کرده است ازانجمله است تاریخ احوال سلاطین ترکمان از ابوبکر تهرانی و فتوحات شاهی (یا فتوحات امینی) تألیف صدر الدین سلطان ابراهیم امینی هروی و صفوة الصفا ازدرویش‌توکلی معروف به ابن بزاز و سلسله نسب صفویه از محمد شفیع حسینی و حبیب السیر از خواند میر و شاهنامه قاسم قاسمی گنابادی و نسخه کتابی در فهرست نسخه‌های خطی موزه برتیانیا تحت شماره ۳۲۲۸ ذکر شده است) و تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسپ از امیر محمود بن خواند میر و احسن التواریخ از حسین بیگ روملو و خلاصة التواریخ از قاضی احمد معروف به میرمنشی قمی و تاریخ عالم آرای عباسی از سکندر منشی و همچنین اسم نفحات الانس (جامی) ولب التواریخ ونسخ جهان آرا را برده است که بعضی از کتاب های فوق الذکر در شرح وقایع مربوط به سلطنت شاه اسماعیل و شرح حال اجداد وی مورد استفاده بوده است ۔

سپس اضافه نموده که روضة الصفا ازمرزا بیگ جنابادی و خلاصة المقال محمد طاهر قزوینی و زبدة التواریخ کمال خان و خلد برین (روضه هشتم) از محمد یوسف و تاریخ اسماعیل (که مؤلف آن‌را نمی شناسیم) و تاریخ سلطانی از سید حسین حسینی و همچنین کتاب‌های عمومی از نویسندگان هندی کمتر اطلاعاتی دربارهٔ صفویان به دست داده اند۔

در شرح حوادث مربوط به خراسان و ماوراء النهر از حبیب السیر و تزک بابری و تاریخ رشیدی از مرزا حیدر و نسخه جامعه مراسلات اولوالالباب

استفاده شده است و روابط شاه اسماعیل و ترکیه با استفاده از سلیم نامه حکیم الدین ادریس بتلیسی و منشاآت سلاطینی ارائه گردیده است همچنین از بعضی سفر نامه‌های سیاحان معاصر اروپایی استفاده شده اما بیانات آنان را مورد حک و تحقیق قرار گرفته است۔

باب دوم در بیان اجداد شاه اسماعیل و باب سوم در بیان اوایل زندگانی ومبازهٔ او برای رسیدن به تخت سلطنت است۔

در قسمت دوم کتاب، باب چهارم در بیان جنگ‌های شاه اسماعیل بافرمانروایان حریف خود و باب پنجم در لشکرکشی های شاه اسماعیل به شرق و باب ششم در روابط او باترکیه و باب هفتم در شرح احوال و زندگی شاه اسماعیل از (جنگ) چالداران تا مرگ اوست۔

در قسمت سوم باب هشتم در بیان سیرت شاه اسماعیل و باب نهم در ذکر سیاست اداری شاه اسماعیل است۔

در پایان کتاب سه ضمیمه دربارهٔ آق قویونلوها (درچهار صفحه و نیم) و جدول وقایع تاریخی زمان شاه اسماعیل صفوی در چهار صفحه و نیم و منابع کتاب (در دو صفحه) آمده است۔

درآخرکتاب فهرست اسامی اشخاص و اماکن وغیره (در ۱۱ صفحه) آمده است۔

خلاصه درین رساله مختصر استاد مطالب جامعی دربارهٔ شرح حال و دوران شاه اسماعیل صفوی آورده است و نظر به اهمیت موضوع کتاب جدّاً توصیه میشود که این کتاب هرچه زود تر به زبان فارسی برگردانده شود و در دسترس علاقمندان تاریخ ایران بویژه تاریخ شاه اسماعیل صفوی قرار گیرد۔

این کتاب بسال ۱۳۲۸هش/۱۹۳۹م از دانشگاه علیگر طبع و نشر یافته است۔

۲۰ A Descriptive Catalogue of the Oriental Manuscripts in the Durgah Library of UCH SHARIF GILANI Bahawalpur State.

سلسله مطبوعات اردو اکادمی، بہاولپور

A Descriptive Catalogue
OF THE
ORIENTAL MANUSCRIPTS
IN
THE DURGAH LIBRARY
UCH SHARIF GILANI
BAHAWALPUR STATE
PREPARED BY
Dr. GHULAM SARWAR
(ALIGARH)
URDU ACADEMY
BAHAWALPUR
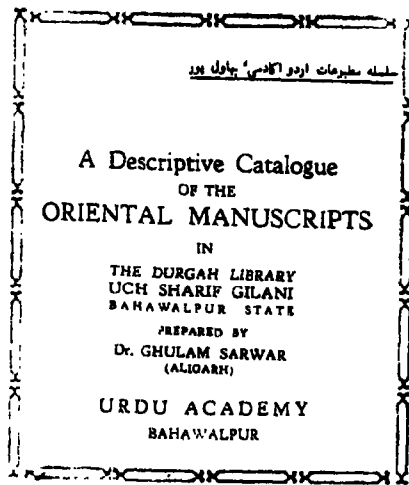
فهرست توصیفی نسخه‌های خطی عربی و فارسی کتابخانه درگاه

اوچ گیلانی (بهاولپور پاکستان)

درین فهرست ۳۹۰ نسخه خطی که در کتابخانه بسیار ارزنده درگاه اوچ گیلانی وجود دارد مختصراً به انگلیسی معرفی شده است از انجمله نسخه‌های کتاب هایی درباره قرآن مجید و تفسیرآن و احادیث فقه شیعه وسنی و تصوف وغیره و تاریخ عمومی و تاریخ انبیا و خلفا و ائمه و تاریخ ایران و هند و تذکرهٔ صوفیه وشعرا وسفر نامه وکتاب هایی در فلسفه وطب و علوم مختلف و فرهنگ و دستور ومکاتبات ودیوان‌های شعر و جنگها وکتاب های دیگر در موضوعات مختلف۔

این کتاب بهمت آکادمی اردو بهاولپور بسال ۱۳۳۹ش/۱۹۶۰م چاپ ومنتشر شده است۔

۳۔ جواهر الاولیا (فارسی)

تألیف سید باقر بن عثمان بخاری است که استاد آن را تصحیح وتحشیه نموده و به آن دیباچه مختصری افزوده است که طی آن چگونگی پیداشدن نسخه‌های خطی کتاب وتصحیح متن آن را شرح داده است (و مقدمه مفصلی هم بصورت کتاب جداگانه‌ای برای این کتاب نوشته

جواهر الاولیا

تألیف

سید باقر بن سید عثمان بخاری اُچ بخاری

تصحیح و تحشیه و مقدمه

اُستاد دکتر غلام سرور

رئیس سابق بخش فارسی دانشگاه کراچی

از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد - پاکستان

۱۳۹۶ هجری قمری

و بچاپ رسانیده است که ذکر آن جداگانه ذیل شماره ۴-خواهد آمد۔

متن ''جواهر الاولیا'' مشتملست برپنج ''جوهر'' در ۵۶۱ صفحه از انجمله :

جواهر اول در فضیلت تمام سورتهای قرآن و آیات آن است که از رسول (ص) منقول است۔

جواهر دوم در فضیلت نودونه نام باری تعالی است۔

جواهر سیوم (سوم) در فضیلت چهل اسم با مؤکلات و در فضیلت نودونه نام حضرت رسول (ص) واجداد وحلیه و مهر نبوتش است۔

جواهر چهارم در فضیلت درود بر سرور کائنات (ص) و خرقه خلافت

پیران بخاریان و قدم و نعل مبارک پیغمبر (ص) که بزرگان را منقول عنه شده است ـ

جواهر پنجم (با اضافات) در فضیلت مناجات و ادعیه و چهل و یک اسم یونانی و عربی و نمازکه بر صورت قبر حضرت پیغمبر (ص) بگذارد وثواب خطبه که روز جمعه بخواند وخاصیت خطبه نکاح حضرت آدم و بی‌بی حوا (ع) و ثواب نمازهای دیگر که از مشایخ عند وسند به تجربه آورده اند ـ

درپایان فهرست نامهای مشایخ وسادات و علما و اولیا و اشخاص دیگر (از ۵۹۶ ص تا ص ۶۱۱) و سایر فهرست‌های اشخاص و خانواده ها و سلسله‌ها وکتاب‌ها و سورت‌های قرآن و اماکن (از صفحه ۶۱۳ تاصفحه ۶۹۳) وسخن مدیر (در۲ صفحه) و پیشگفتار (در ۲ صفحه) و مقدمه (در ۲۶ صفحه) آمده است ـ سه عنوان اخیر به زبان انگلیسی است ـ

این کتاب بهمت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد در سال ۱۳۵۵ش/۱۹۷۶م بطبع و نشر رسیده است۔

مقدمه

جواهر الاولیا

از

استاد دکتر غلام سرور

رئیس سابق بخش فارسی دانشگاه کراچی

از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد - پاکستان
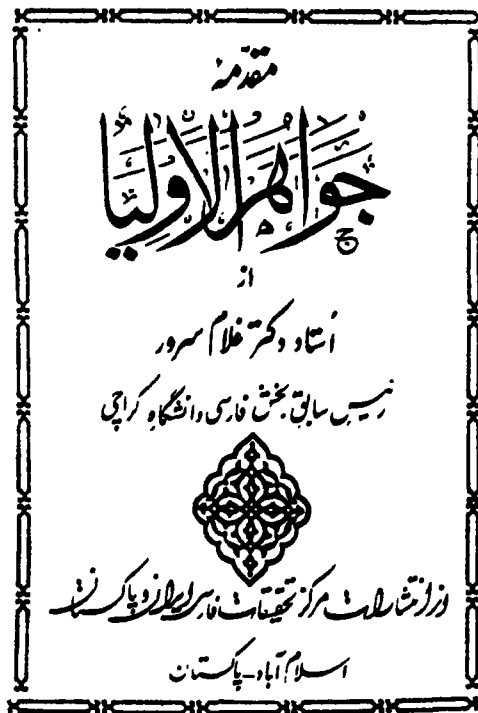
۴ ـ مقدمۀ جواهر الاولیا

چنانکه در سطور فوق گذشت استاد مقدمه مفصلی بر کتاب ''جواهر الاولیا'' در ۱۸۵ صفحه نوشته است وطی آن د. پنج بخش دربارۀ امور مختلف راجع به آن کتاب توضیحاتی داده است. بخش ول در شرح نسخه‌های خطی کتاب. بخش دوم در شرح حال مفصل مؤلف و اسلاف وی و سلسله سادات بخاری، بخش سوم در معرفی محتویات کتاب و احوال اجتماعی دورۀ تالیف کتاب، بخش چهارم در مختصات سبک و زبان کتاب، بخش پنجم در اهمیت کتاب از لحاظ ظاهری و باطنی.

سخن مدیر پیشگفتار و مقدمه مؤلف (هر سه بزبان انگلیسی) که در پایان اصل ''جواهر الاولیا'' هم آمده است، در پایان ''مقدمه جواهرالاولیا نیز عیناً نقل شده است ـ

تذکر :

باید توجه داشت که کتاب‌های شماره ۳ و ۴ اگرچه چاپ سنگی شده، اما برعکس کتاب‌های که اسم آن ها در ذیل کتاب‌های درسی گذشت، اعداد همه جابفارسی نوشته شده است ـ

(۲) آثار چاپ نشده

• استاد چند کتاب بزبان‌های فارسی و اردو و انگلیسی تألیف نموده، که تاکنون به حلیه طبع مزین نگشته است. جا دارد این کتاب‌ها هم باهمکاری بخش‌های فارسی دانشگاه‌های پاکستان مخصوصاً دانشگاه کراچی و وزارت آموزش و پرورش پاکستان و رایزنی فرهنگی ایران و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بزیور طبع آراسته گردد. این کتاب‌ها بقرار زیر است.

الف ـ آثار چاپ نشده فارسی

۱ ـ تاریخ ادبیات فارسی در پاکستان و هند ـ جلد اول •

• امیدوار است پس از چاپ جلد اول این کتاب استاد به تهیه جلدهای دیگر این کتاب هم همت گمارند. انشا الله.

۲ - ادبیات جدید فارسی۔
۳ - گلشن راز محمود شبستری (متن انتقادی)۔
۴ - جواهر العلوم و خلاصه الالفاظ ، ملفوظات مخدوم جهانیان‌جهانگشت
از برجسته ترین عرفای ملتان، با تصحیح و تحشیه استاد که بزودی
از طرف مرکز تحقیقات فارسی منتشر می شود ۔

ب - آثار چاپ نشدهٔ اردو

۱ - همیشه بهار۔ بررسی انتقادی آثار ملک الشعرا بهار و شرح حال او۔
۲ - فرخی یزدی۔ بررسی انتقادی آثار فرخی یزدی و شرح حال او۔
۳ - تاریخ ایران بعد از اسلام۔
۴- تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام۔
۵ - مختصر تاریخ ادبیات فارسی پاکستان و هند۔
۶ - تاریخ تنقید (نقد) ادبیات فارسی ایران ۔

ج - آثار چاپ نشدهٔ انگلیسی

۱ - تاریخ شاه طهماسپ صفوی۔
۲ - فهرست توصیفی نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه علیگر۔

نظر به خدمات سترگ که استاد سرور طی نیم قرن گذشته در زمینه تدریس و تبلیغ زبان و ادبیات فارسی و تهیه کتاب‌های درسی و تحقیقی آن و توسعه روابط فرهنگی بین دوکشور برادر پاکستان و ایران انجام داده و بدین طریق همه استادان و دانش پژوهان و علاقمندان زبان و ادبیات فارسی را رهین منت و احسان خود است، از مقامات مسئول دولتین پاکستان و ایران تقاضامی شود که ازین‌استادعالیقدر و خدمتگزار صمیمی علم و هنر تجلیل بسزایی بعمل آید و ترتیبی داده شود تا هرچه زود ترکلیه آثارچاپ نشدهٔ استاد که همانا خزینه ایست گرانبها برای دانشجویان و محققان فارسی در اسرع وقت بطبع و نشر رسیده، در دسترس علاقمندان زبان و ادبیات فارسی قرار گیرد۔

در پایان برای سلامتی استاد بزرگوار و ادامهٔ افاضه و افادهٔ آن مرد دیندار از درگاه عالی پروردگار مسئلت می نمایم۔

این دعا از من و از جمله جهان آمین باد

سخنی دربارۀ استاد و شاگردی

[مقاله دکتر غلام سرور که بیاد استاد بزرگوار خود مرحوم دکتر سید هادی حسن استاد و رئیس بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگر نوشته است۔ بضمیمه مکاتبات آن دو فاضل که عمیق ترین احساسات نسبت بیکدیگر نشان می دهد۔ دانش]

دکتر هادی حسن ۔ رئیس بخش فارسی دانشگاه اسلامی علی گر ۔ دکتر غلام سرور مدت ۱۷ سال در خدمت ایشان بوده است و از محضر او استفاده برده است ۔

لازم است قبل از ین که بروابط بین استاد و شاگرد بپردازیم نگاهی به دور نمائی بیندازیم که موجبات روابط صمیمی بی سابقه ای را بین استاد و شاگرد فراهم آورد۔

اولین بار که من استاد بزرگوار را دیدم موقعی بود که ایشان برای سخنرانی در موضوع ''تاریخ ادبیات فارسی'' در کلاس دوم لیسانس ما (یعنی در اواخر سال ۱۹۲۹م) تشریف آوردند۔ بزرگواری رادیدم با صورت سرخ و سپید و پیشانی گشاده و قامت بلند۔ ایشان بزبان انگلیسی چنان سخنرانی فرمودند که به راستی تا آن وقت مانند آن را و بدان گونه جالب و دلپسند هر گز نشنیده بودیم۔ ایشان هفته‌ای یکبار به کلاس ما تشریف می آوردند وسخنرانی می فرمودند و همه ما باذوق تمام منتظر روزسخنرانی ایشان می بودیم۔

پس از آن که من در سال ۱۹۳۰م در امتحان لیسانس موفق شدم، جاذبه همین سخنرانیها مرابه کلاس اول فوق لیسانس کشانید و رابطه ای که در سالهای بعد بین استاد و شاگرد مستحکم گردید در همین سال آغاز گردید۔ و من از درسهای ایشان که بخصوص در موضوع تاریخ ادبیات فارسی می بود استفادهٔ کاملی بردم که در نتیجه آن قوهٔ جاذبه استاد مرا بجانب تحقیق و تدقیق در زبان و ادبیات فارسی کشید۔

پس از این هانیز که من در سال ۱۹۳۲م در امتحان فوق لیسانس موفق شدم بمشورت ایشان به دورهٔ دکتری ادبیات فارسی روی آوردم و براهنمائی ایشان بکار تحقیق مشغول شدم۔ ظاهر است که دانشجوی تازه وارد به صحنه تحقیق نیاز مند راهنمائی استاد راهنما می باشد۔ بنده نیز در اوائل مرحله تحقیق اصول و ضوابط تحقیق را در محضر ایشان آموختم، و همین که موضوع تحقیق یعنی ''تاریخ شاه اسماعیل صفوی'' (بنیانگذار سلسله صفوی) انتخاب شد من درجستجوی مواد لازم برای رساله خود برآمدم که در نتیجه معلوم شد تمام مواد لازم برای تهیه و تکمیل رساله مزبور در ایران است، و برای فراهم آوردن آن هرچه زود تر باید ایران رفت۔

بعد از به دست آوردن گذرنامه از دولت انگلیسی هند، بمشورت

وپند ونصیحت استاد بزرگوار رخت سفر بر بستم و در سال ۱۳۱۲ش/۱۹۳۳م به اتفاق یک دانشجوی ایرانی موسوم به سید امین بیرجندی که در دانشگاه اسلامیه علی گر مشغول تحصیل بود (زیرا تا آن روزها دانشگاهی در ایران تأسیس نشده بود) از راه کویته بلوچستان باقطار رهسپار ایران شدم.

داستان مسافرت اولین دانشجوی هندی آن دوره به هدف فراهم آوردن مواد لازم برای دکتری راستی تازگی می داشت ، و شرح وقایع مربوط بدوران مسافرت در شهرهای بزرگ ایران و جمع آوری مواد لازم برای تهیه و تکمیل رساله و محبت‌ها و مهربانی های استادان و بزرگان و صاحبان کتابخانه های ایران که فراموش نشدنی است. ، موضوعی است جداگانه وبسیار طولانی و مقاله حاضر گنجایش آن را ندارد.

مختصر اینکه من تمام مواد لازم را جمع آوری نموده از راه بوشهر به کراچی و از آنجا به علی گر مراجعت نمودم و تمام مواد فراهم آورده را بخدمت استاد بزرگوار تقدیم نمودم. ایشان حاصل این کار مشکل را بنظر تحسین ملاحظه فرمودند و بندهٔ ناچیز را تشویق نمودند که در آینده نیز کارهای تحقیقاتی را ادامه دهد.

من برای تکمیل کار خود تمام روز را در بخش فارسی می گذرانیدم و در اکثر مواقع محتاج راهنمائی ایشان می بودم و ایشان باکمال مهربانی مشکلاتی را که پیش می آمد حل می فرمودند.

اینک ذکر مختصری از یک واقعه نامطبوع و ناگوار :

روزی در مورد یک واقعه تاریخی بحثی بین ما یعنی استاد و شاگرد در گرفت و من باکمال ادب اصرار می ورزیدم که عقیدهٔ من باید قبول شود. رفتار من ایشان رانا راحت کرد وبحث را کنار گذاشته در همان حال به منزل خود تشریف بردند و من در دریای تاسف و پشیمانی غرق شدم. در همان حالت غمناک در بخش فارسی نشسته بودم که بعداز دو ساعت ایشان برگشتند و فرمودند : آقای سرور! ناراحت نباشید، عقیدهٔ شما صحیح بود و من آن را قبول دارم. به این گونه با کلماتی چند مرا از حالت افسردگی و ناراحتی بیرون آوردند و به منزل خود مرا جعت فرمودند.

کار تحقیق من در اواخر سال ۱۹۳۵م بتکمیل رسیده و من در ماه آوریل ۱۹۳۶م به درجه دکتری ادبیات فارسی نائل شدم که ازان ایام تاکنون درست پنجاه سال شده است۔

اینک ذکر مختصری از روابط صمیمی بین استاد وشاگرد :

من هفده سال تمام هر روز عصر خدمت ایشان می رسیدم ۔ بیشتر اوقات صحبت‌های ایشان پیرامون ادبیات فارسی و انگلیسی بود ۔ قوهٔ حافظه ایشان شگفت آور بود ۔ علاوه بر صدها شعر فارسی عبارات انجیل را به انگلیسی ، داستان‌های نمایشی شکسپیر درام نویس معروف انگلیسی ، عباراتی از خطابه‌های ناطقین معروف انگلیسی و '' تاریخ عروج و زوال امپراطوری روم '' تألیف گبن نویسندهٔ زبردست انگلیسی را حفظ داشتند۔ و در اکثر اوقات در کلاس های خود بعد از درسهای مخصوص برای دانشجویان می خواندند و همه ما از قوهٔ حافظه ایشان متعجب می شدیم۔ خاطرات آن وقایع حیرت انگیز تاکنون باقی است۔

ایشان مزاجی ضعیف داشته در بعض اوقات که به تب مبتلامی شدند، اظهار ناراحتی بسیار می کردند و در آن حال من همیشه حاضر می بودم وکفهای دست و پای ایشان را مالش‌می دادم و با این عمل قدری راحت می شدند و می فرمودند : دکتر راجه سرورا بنشینید تا من بخوابم و اکثر اوقات من ساعت‌ها ساکت و صامت می نشستم و بعدازانکه ایشان بخواب می رفتند من آهسته و بی صدا بیرون آمده به منزل خود می رفتم۔ ایشان این نوع خدمت‌های بنده را که در اکثر مواقع بعمل می آمد بنظر تحسین می نگریستند۔

بعد ازان که من در بخش فارسی بتدریس پرداختم ودرکارهای اداری بخش فارسی تجربه اندوختم ایشان تمام کارهای اداری را بعهدهٔ من واگذاشتند ۔ بعنوان مثال ، دانشجویانی که بعد از تکمیل دورهٔ فوق لیسانس گواهی نامه ازیشان می خواستند آنان را به سراغ بنده می فرستادند۔ من گواهی نامه‌ها را می نوشتم وایشان امضامی فرمودند۔

در مواقعی که برای کارهای مربوط به دانشگاه از علی گر بیرون می

رفتند و بخصوص در سال‌های که برای گرفتن اعانه مالی از اشخاص متمول هند برای تأسیس دانشکدهٔ پزشکی در دانشگاه به مسافرت می رفتند درسهای خود را بمن محول می کردند و من بلطف خداوندی کار را با علاقه تمام بانجام می رسانیدم و از جانب ایشان مورد تحسین قرار می گرفتم۔

در اکثر مواقعی که درجه های کارهای درسی ویا تحقیقی موضوع بحث قرار می گرفت، می فرمودند : دکتر راجا توجه کنید۔ هرکاری را یا اصلاً نباید به آن دست بزنید یا باید به بهترین وجه انجام دهید۔ خود ایشان همواره به گفته فوق خود عمل می کردند ۔ و بندهٔ ناچیز در انجام دادن کارهای خود گفتهٔ فوق ایشان را همواره در نظر داشتم و بکوشش تمام بدان عمل می کرده‌ام و می کنم۔

من در آغاز دورهٔ تدریس در دانشگاه اسلامیه علی گر سمت معلمی داشتم و حقوق من کم بود اگرچه درکلاس های فوق لیسانس درس می دادم، ایشان می فرمودند : دکتر راجا ! من در پیشانی شما آیندهٔ درخشانی می بینم۔ انشا الله شما در آینده موفقیت‌های بزرگ را بدست خواهید آورد۔ ایشان در مقابل خدمات نا چیز بنده مرا نه بنظر یک شاگرد و دانشجوی بلکه بمنزله فرزند خود می دیدند۔ و می فرمودند : دکتر راجا از خداوندی خواهم که شما جانشین من باشید۔ و مقصود گفتهٔ ایشان این بود که از خداوند می خواهم که شما مقام استاد ورئیس بخش فارسی را احراز بنمائید۔ و راستی اگر من در دانشگاه اسلامیه علی گر می بودم بنوبه خود بدان مقام می رسیدم۔ وخدای بزرگ وبرتر را صد هزارشکر که بلطف خاص او ودر نتیجه دعاهای استاد بزرگوار خود در دانشگاه کراچی بدان مقام رسیدم ۔

در اوایل سال ۱۹۴۷م که من در علی گر بودم ایشان را کمی افسرده وغمگین می دیدم وگاه گاهی می فرمودند : دکتر راجا بهترین دوستان باید از هم جدا شوند۔ و من تعجب می کنم که در همان سال طوری از یکدیگر جداشدیم‌که ازان بعد نتوانستیم یکدیگر را ببینم۔ وگفته ایشان که مانند پیشگوئی بود، بکلی درست درآمد۔ زیرامن در آن سال بعد از تشکیل پاکستان از علی گر به زادگاه خود در پنجاب پاکستان آمدم وباوجود کوشش بسیار نتوانستم

به علی گر بر گردم۔ وسبب آن نا امنی های راه وقتل وکشتار مسلسل مسلمانان بود و در نتیجه غیبت ممتد روز ۳۱ مارس ۱۹۴۸م بخدمت من در دانشگاه علی گر خاتمه دادند۔ من به کراچی آمدم و ریاست بخش فارسی را اولاً در اردوکالج وبعد ازان در دانشگاه‌کراچی داشتم ۔ وکمی بعد مکاتبات بین استاد و شاگرد آغاز گرد ید۔ (که در پی همین مقاله چاپ می شود) ایشان نامه‌های پراز دردو اند وه بمن می نوشتند و بتأسف تمام می گفتند : دکتر راجا ! کاش که شما در علی گر می بود ید، ولی چه کنیم که نوشته تقد یر برعکس این بوده است۔

من در همان ایام سه کتاب درسی برای کلاس های فوق لیسانس تألیف نمودم و هر سه را بنام ایشان مصدر نمودم وگفتم :

هر صبح و شام قافله ای از دعای خیر
در صحبت شمال و صبامی فر ستمت

خبر بسیار اندوهناکی از دانشگاه علی گر رسید که استاد بزرگوار روز ۲۳ ماه مه ۱۹۶۳م برحمت حق پیوست و اینجاست که داستان روابط بسیار صمیمی و بی سابقه ای بین استاد شاگردی ویابین پدر و فرزندی برای همیشه خاتمه یافت۔

اکنون هر گاه که بیاد محبت‌های استاد بزرگوار می افتم سیل اشکها از چشمان من جاری می گردد و نیز اکنون خود من حس می کنم که آفتاب عمرم به لب بام رسیده است و نمی دانم کی غروب خواهد کرد و ظاهر است که ازان ببعد تن من در خاک و یاد من از دلها محو خواهد شد۔

و مبالغه نیست اگر دربارهٔ خدمات خود بز بان و ادبیات فارسی در طول پنجاه سال کامل گذشته بگویم که :

حاصل عمر نثار ره یاری کردم
شادم از زندگی خویش که کاری کردم

عکس نامه دکتر هادی حسن مرحوم

Department of Persian,
Muslim University,
Aligarh.

Dr. Ghulam Sarwar, M.A. (Persian), Ph.D. (Persian), was a student of mine for some six years. Alike in his manners, morals, and pursuit of knowledge Dr. Sarwar is the best student I have had during my fifteen years' service in the Aligarh University. Dr. Sarwar knows, thinks, and has a clear analytical mind: Often I have subjected him to severe mental and physical discipline, and he has so stood the test that his cheek so much as blanched not. He would certainly make an admirable teacher in any Educational Institution of a high standard.

Hadi Hasan
B.Sc., B.A., (Hons) (Cantab),
Ph.D. (London).
Professor and Chairman
of the Department of Persian.

10.10.1936.

رئیس بخش فارسی
دانشگاه اسلامی علیگر

(بدینوسیله گواهی میشود) آقای دکتر غلام سرور دارای درجه فوق لیسانس (در فارسی) و دکتری (در فارسی) در حدود شش سال شاگرد اینجانب بوده است - از حیث اخلاق و رفتار و علاقه به دانش پژوهی دکتر سرور بهترین شاگردی بوده که در تمام مدت پانزده سالی که اینجانب بعنوان استاد

(فارسی) مشغول خدمت در دانشگاه علیگر بوده ،داشته ام ـ دکتر سرور از اهل دانش وفکر است و دارای ذهن با استعداد و تحلیل کننده ای می باشد ـ اینجانب مکرر اورا مورد آزمایشهای سخت ذهنی و جسمانی قرار داده ام و او همواره باکمال خوش رویی آن سختیها را تحمل نموده وهیچوقت اظهار کمترین ناراحتی نکرده است ـ اطمینان کامل دارم که او از هرحیث استعداد احراز سمت استادی دریکی ازمؤسسات آموزشی را دارد ـ

(امضا) هادی حسن

دارای لیسانس علوم و ادبیات (از دانشگاه کامبریج) و دکتری (از دانشگاه لندن) استادورییس شعبه فارسی ـ

مورخ ۱۰ اکتبر ۱۹۳۶م

عکس نامه دکتر هادی حسن مرحوم

University
Aligarh
27 Sept. 1952

My dear Rajab Sahib

You have sent me such a sweet letter that I shall preserve it as a souvenir: it will exhale fragrance wherever it is kept. The actual fact is that I have missed your presence here every day of my life — literally not metaphorically. If you had stayed here I could have sent you to Kabul (for the Govt. of India had consulted me about a suitable person to be sent to Kabul): also you could have had a quick rise at Aligarh for Mr Hafiz & Prof. Hamid-ud-din Khan have retired. But Fate was otherwise! Day in & day out I have missed you: I knew I would have to leave you at death; but to have [illegible] you in my own lifetime was & has been & will be a torture. But what can man do if Fate determines otherwise.

I have published (a) The Unique Diwan of Muhammad Falaki discovered by me in Madras (b) Mughal Poetry & (c) The Unique Diwan of the Emperor Humayun discovered by me in Patna. These have already been printed & I shall send you a copy each of all the three works: please have them reviewed in the Dawn & send me a cutting of the reviews. Finally my Unique Diwan of Qasim-i-Kahi has been sent to London to be printed by the Royal Asiatic Society as a monograph: I hope they will print it. So currently during your absence I have been publishing work after work.

Do please keep on writing to me & let me hear at least of your welfare even if I cannot see you or talk to you. I do not believe in wasting a moment of my life. I have still to realize my dream of creating the Medical College & I have one or two other things also to publish — but you will like the works already published. Please read them also if you have the leisure.

My wife and eldest son also remember you. & who doesn't? I hope that they are paying you a good salary. If not, I can write to the people in Pakistan to make them pay you a good salary. So please let me know. Please answer immediately.

With love to you & your children & greetings to your wife. How is your health? Hadi

دانشگاه علیگر

مورخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۲

راجای عزیزم

نامه ای که شما برای اینجانب فرستاده اید بقدری شیرین است که من آنرا بعنوان یادگاری پیش خود نگهداشته ام و آن نامه همواره اطراف

و جوانب خودرا معطر خواهد گردانید ـ حقیقت امراینست که من هر روز جداً احساس دوری از شما را می کرده ام ـ اگر شما درینجامی ماندید من شمارا به کابل می فرستادم (چون دولت هند مورد یک نفرکه شایستگی داشته باشد به کابل اعزام شود از من نظر خواسته است) وحتی در خود دانشگاه علیگر هم بزودی امکان ترفیع درجه داشتید چون آقای حافظ پروفسور حمید الدین خان باز نشسته شده اند ـ اما سرنوشت دیگر گونه بود ـ من هر روز تمام وقت احساس دوری از شمارا می کرده ام ـ می دانم که پس از مرگ من باید شمارا تنها در دنیا بگذارم اما در حال زندگی از شما دورشدن

برای من موجب بسیار ناراحتی بوده و هست و خواهد بود ـ اما اگر سرنوشت دیگر گونه باشد، آدم چاره ای ندارد ـ کتابهای زیر از تألیفات اینجانب طبع و انتشار یافته است :

(الف) دیوان محمد فلکی که یگانه نسخه خطی آن را در شهر مدراس بدست آورده ام ـ

(ب) شعر (در عصر) مغول ـ

(ج) دیوان شاهنشاه همایون که یگانه نسخه خطی آن از شهرپتنه بدستم رسیده است ـ

این کتابها بچاپ رسیده است و نسخه ای از هرکدام ازین سه کتاب را برای شما ارسال می دارم ـ نظر خود را در بارهٔ اینها در روزنامه ''دان'' (انگلیسی) چاپ کرده بمن بفرستید ـ اخیراً یگانه نسخه خطی دیوان قاسم کاهی به لندن فرستاده شده است تا بعنوان رساله‌ای بوسیله انجمن سلطنتی آسیایی چاپ شود ـ امیدوارم انجمن مزبور بزودی آنرا بچاپ برساند ـ باکمال حیرت درغیاب شما توانسته ام پشت سر هم کتابهائی انتشار دهم ـ

شما مرتب با من مکاتبه داشته باشید تا من از سلامتی شما با خبر باشم گرچه نمی توانم شمارا ببینم یا باشما صحبت کنم ـ من عقیده ندارم یک ثانیه هم اززندگی خود را تلف کنم ـ هنوز در صدد هستم نقشه‌ای راکه برای تأسیس دانشکدهٔ پزشکی کشیده ام جامه عمل بپوشانم همچنین باید یک دو چیز دیگر را انتشاردهم ـ اما (امیدوارم) شما آثار چاپ شده مرا بپسندید ـ اگر

فرصت دارید آنها را بخوانید۔

همسرم در کمال صحت و سلامتی است او هم ذکر خیر شمارا می کند و کیست که نمی‌کند ۔ امیدوارم (در پاکستان) به شما حقوق خوبی بدهند اگر نمی دهند، من‌میتوانم به اولیای امور بنویسم و آنان را وادار کنم به شما حقوق خوبی بدهند ۔پس در این مورد با من مکاتبه کنید ۔ لطفاً جواب این نامه را فوری بدهید۔

سلام مشتاقانه برای شما و فرزندانتان و احترامات‌برای همسرتان ، مزاج شما در چه حالست ؟

(امضا) هادی

◆◆◆◆

عکس نامه های دکتر غلام سرور مدظله

Dr. Ghulam Serwar.

M. A., Ph D. (Alig).

Reader & Chairman,
DEPARTMENT OF PERSIAN,
URDU COLLEGE.

979/20, Pir Ilahi Bakhsh Colony 2,
KARACHI 5 (Pakistan).
10. 9. 1952.

حضور حضرت اجل آقای استاد بزرگوار محترم و مکرم و معظم

کنون درست پنج سال می گذرد که این بندهٔ پر تقصیر از کسب فیض از محضر آن استاد بزرگوار و مهربان خود محروم مانده [illegible]

[illegible]

[illegible]

جناب آقای دکتر مهدی حسن راجع به فراقِ دائمی آن بزرگوار از رفیقِ قدیمی خود (بیگم صاحبه) مطلع فرمودند
و من می خواستم نامه تعزیت آمیزی بخدمتِ آن بزرگوار بنویسم، و براین حادثهٔ فاجعه اظهارِ تاسف
نمایم، که درین اثنا رقیمهٔ شریفهٔ آن بزرگوار رسید، و اینک با تاسفِ بی نهایت اظهاری نمایم که
این فاجعهٔ عظیم حقیقةً برای آن بزرگوار از بس شدید بود، و اینکه چطور متحمل شده اید،
البته شنیدنیست. خداوند بزرگوار ایشان را در جوارِ خود جای، و قلبِ مضطربِ آن
بزرگوار را تسکین دهد.

درین مدتِ دوازده ساله هرچه بسرِ حقیر گذشت، یک داستانیست بسیار طولانی
که بعداً ذکری نمایم، البته یقین دارید که اگر لطفِ خداوندی شاملِ حالِ این حقیر نمی بود، و مهربانیهای
آن استادِ بزرگوار در هر صورتِ مشکل رهنمائی نمی نمود، این حقیر تا این درجه نمی رسیدم، و بخدائی واحد مهربان
قسم می خورم که هرگاه برکرسیِ ریاستِ قسمتِ فارسی می نشینم همواره بیادِ آن بزرگوار می افتم
و می گویم که این همه در نتیجهٔ الطاف و مهربانی آن استادِ بزرگوار است، ورنه این حقیر استعدادِ
حصولِ این مرتبهٔ بزرگ را نداشتم.

کتابی که مرقوم فرموده اید، به بنده فرستند، تاکنون نرسیده، و امیدوارم در آتیهٔ نزدیکی
می رسد، چشمم از دیدارِ آن روشن و قلب از خواندنِ آن مسرور می گردد.

راجع به خانم و بچه ها، همه خوش و خرم، و در تهیه زندگانی قدیم زمان و روانی هستند.
داستانِ فراقِ دوازده ساله بپایان نرسیده و اینک نامه را برای روزِ بعد کوتاه می نمایم،
که مشغله های روان دیگر فرصتِ نوشتن نمی دهند.

خاکِ پای استادِ بزرگوار (غلام سرور)

شعر فارسی دکتر غلام سرور

شمع فروزان

در ۱۳۳۶خ شادروان استاد بدیع الزمان فروزانفر باتفاق مرحوم دکتر محمد معین از بخش فارسی دانشگاه کراچی باز دید فرمود ـ بدین مناسبت استاد غلام سرور قطعهٔ ذیل را به شادروان فروزانفر تقدیم کرد :

ای خوش آن ساعت که سوی مرز پاکان آمدی
عزم کوی دوستان کردی ز ایران آمدی
اینقدر مشتاق ارض پاک همکیشان بدی
ای که بر دوش هوا رفتی و پران آمدی
بهر دید خطّهٔ پاکان به حال اضطراب
بادلِ پر جوش، چون سیل خروشان آمدی
ای که در پرواز بودی با ''معین'' * خاص بود
مهر خود را عام کردی ' سوی خاصان آمدی
تا ببینی خاک پاک مدفن ''اقبال'' را
بادل پر آرزو با روی خندان آمدی
ای که بتر دلبران گفتی و شادم ساختی
با نگاه گرم با شوق فرزوان آمدی
ای که پیغام صفا دادی ز روح مولوی
طایری از گلشن قدسی خوش الحان آمدی
ای که با ما راز های علم و حکمت داشتی
با زلال مهر سوی تشنه کامان آمدی
ای که بخشیدی به نادارن متاع بی بها
از دیار معرفت با گنج عرفان آمدی

---

* اشاره به مرحوم دکتر محمد معین۔

ای که ره گم کردگان را ره نمودی بی گمان
در شب تاریک چون شمع فروزان آمدی

○

(منقول از "فارسی پاکستان و مطالب پاکستان شناسی" تألیف محمد حسین تسبیحی، جلد اول ص ۱۴۰ - ۱۳۹) -

بخش دوم

حدیث دیگران

(تحلیل و تجلیل شخصیت فرهنگی

دکتر غلام سرور از سایر نویسندگان)

دکترِ ساجد الله تفہیمی

اسناد بخش فارسی ، دانشگاه کراچی ، کراچی -

بخشی از قدردانی های از استاد دکتر غلام سرور

چند روز است که در اثنای مطالعهٔ شمارهٔ دوم مجلهٔ "دانش" یک آگہی به عنوان "قدردانی" به نگاه این جانب خورد -

قدردانی از دانشمند بزرگواری از این سرزمین پاک که یک جہان علم و ادب از سرچشمه ہای دانش و فضل او سیراب می شده و می شود -

قدردانی از یک مؤلف محقق فارسی که آثار او شهرهٔ او را نه فقط تا به ایران بلکه تا به نقاط دور دست جہان مانند انگلستان(۱) برد -

قدردانی از یک محقق مدقق که تحقیقات او برای محققین تازه کار راه ہای تحقیق را باز می کنند -

قدردانی از یکی از گرامی ترین استادان فارسی که صدها از شاگردان او در دانشگاه ها و دانشکده ہا و اداره های دولتی ومؤسسه های علمی و ادبی در داخل و خارج پاکستان به کارہای تدریسی و تحقیقی مشغول بوده و هستند -

قدردانی از استاد عالی مقدار این راقم السطور هیچ کاره که سالہا

(۱) چون استاد دکتر غلام سرور در اثنای مسافرت انگلستان که درسال ۱۹۸۲ میلادی اتفاق افتاد، برای بازید از دانشگاه لندن تشریف برد، در بخش فارسی با یک استاد فارسی انگلیسی الاصل مواجه شد وخود را به او معرفی نمود - او فی الفور با تحیر گفت:

" O ' Yes ! Author of History of Shah Ismail Safawi ! "

این کتاب پایان نامهٔ درجهٔ دکتری آقای استاد است که درسال ۱۹۳۹م به چاپ رسیده است -

از گنجینهٔ علم و دانش حضرت او فیض‌ها کسب نموده و می نمایم،

یعنی قدردانی از استاد گرامی قدر دکتر غلام سرور، ادام الله فیوضه. مؤسس و نخستین رئیس بخش فارسی دانشگاه کراچی (۲) ـ

چه مایهٔ خوش وقتی و خوش بختی است برای این کمترین شاگردان او که فرصتی بدستش آمد تا به واسطهٔ ریختن سطوری چند در قدرشناسی آن بزرگواری که شناختن قدرهای او بیرون از حیطهٔ تحریر این کم مایه می باشد، قدر خود را بیفزاید، وگرنه حق اینست که :

چه نسبت خاک را با عالم پاک

به اندیشه افتادم که کدام یک از جنبه‌های شخصیت استاد بزرگوار را سرمایهٔ این سطور بسازم ـ هر چه بیشتر تفحص کردم به عالم تحیر افتادم و بیت زیر حسب حال را بر زبان راندم:

زفرق تا به قدم هر کجا که می نگرم
کرشمه دامن دل می کشد که جا اینجاست

بنا بر علاقهٔ خاطری که نیازمندانه و شاگردانه با آن حضرت می دارم، روی توجه خود را به دل آوردم و بالاخر دریافتم که جالب ترین جنبهٔ شخصیت او که بیشتر دامن دل های وابستگان خود را به خود کشیده و می کشد، انهماک و فدا کاری اوست درکارهای تحقیقی که در جمع ارباب دانش و تحقیق هم به ندرت ملاحظه می شود ـ وهمین موضوع را برای ایراد کلماتی چند نسبت به استاد بزرگوار انتخاب می کنیم ـ

انسب می نماید که ابتداءً از مقالهٔ میرزا محمد قزوینی که به عنوان "استاد براؤن انگلیسی" در تجلیل او مرقوم نموده، یک اقتباسی

(۲) استاد دکتر غلام سرور درسال ۱۹۵۵ میلادی بخش فارسی را در دانشگاه کراچی تأسیس نموده و ریاست این بخش را مدت شانزده سال تا بازنشستگی درسال ۱۹۷۱ میلادی بعهدهٔ خود داشته است۔

را که بی هیچ تفاوت ومبالغه حسب حال استاد بزرگوار ماست بیاوریم ۔
تا بزرگداشت او بالفاظ و کلمات دانشمند بزرگ و نویسندهٔ توانائی
ایران بشود ـ می نویسد:

"....از صفات مختصهٔ او یکی پشتکار فوق العادهٔ عجیب
او بود ـ گویا خداوند حس خستگی در نهاد او خلق نه کرده
بود ـ پرکار ترین و پرشور ترین جوانان را از میدان بدر می کرد،
و کسی که چند روز با او محشور می شد و وضع کار کردن
او را می دید، ولواینکه خودش هم خیلی کارکن بود و هیچ تنبلی
در خود حس نمی کرد، فی الواقع از خودش خجل می شد" ـ

الحق او همهٔ اوقات زندگانی خود را به کارهای تدریسی و
و ادبی و تحقیقی صرف نموده و می نماید ـ و حالا که عمر شریفش
از هفتاد و پنج تجاوز کرده است، کارهای علمی و تحقیقی را باهمت عالی
و عزم راسخ و بدون خستگی و سستی بهانجام می رساند ـ و این فداکاری
و انهماک فوق العادهٔ او برای همچو ما تازه کاران موجب اعجاب وهم
تشویق می شود ـ

یکی از صفات مهم استاد بزرگوار که کم کسی از محققین از آن به
این اندازه برخوردار باشد، دقت نظر و باریک بینی اوست ـ مطالعات
عمیق و پهناور در موضوعات متنوعه به ویژه تاریخ سیاسی و ادبی ایران
و شبه قارهٔ آسیای جنوبی و تذکره‌ها و ادبیات عمومی و متصوفانهٔ فارسی ،
و قریحهٔ انتقادی طبیعیٔ او استعدادها وصلاحیت های خاصی را برای
و نقد آثار ادبی با دقت نظر در شخص او به وجود آورده است ـ او این
نوع توانائی ها را نه فقط درکارهای تحقیقی و ادبی شخصی به تمام وکمال
به کار می دارد بلکه همیشه آماده است که شاگردان و مستفیدین خود
راهم از آنها کاملاً بهره مند فرماید ـ

خوب به خاطر دارم وقتی که استاد بزرگوار به کار تصحیح کتاب

"جواهر الاولیا"(۳) تألیف سید باقر بن سید عثمان بخاری مشغول بود۔ به کمال تلطف این جانب را به همکاری خود در مقایسه متون نسخه های خطی آن وا داشت۔جواهر الاولیاء کتابی است ضخیم۔ و او در تصحیح متون و نقل نسخه های خطی آن باوجود رعشه در دست راست زحمات زیادفوق العاده را متحمل شده بود۔ راقم السطور از دقت نظری که او در این کار به عمل آورده بود، و از اصول دقیق تصحیح متون و پاورقی نویسی را که او در اثنای مقایسه آنها را به نظر افاده بدین جانب توضیح می داد، البته با دقیقه های این کار دشوار آشنا شدم۔

محقق یا منتقد ادبی مسلماً باید با اصول نقد و تحقیق کاملاً آگاهی داشته باشد، و استادی و مهارت کامل او در اینست که او بارعایت اصول مسلمه طرح سنتهای تازه راهم در زمینهٔ تحقیق و انتقاد ادبی بریزد۔ استاد ما این عمل نادر الوقوع را به جای آورده و در تحقیق و نقد ادبی روش مخصوصی را برای خود ایجاد نموده است۔ و لو اینکه او ابتداءً در ضمن بررسی های انتقادی و زبان شناسی فارسی شیوه و طرز مخصوص ملک الشعرا محمد تقی بهار مؤلف "سبک شناسی" را دنبال کرده است که بهترین نمونه های آن را در "تاریخ زبان فارسی" او می توان مشاهده کرد، ولی بعداً او در این شیوه بر حسب ویژگی های قریحه و ذوق خود کمی تغییر داد۔ و در نتیجه طرزی پدید آورد که می توان آن را طرز مخصوص او محسوب داشت، و این طرز مخصوصی را می توان به تمام وکمال در مقدمهٔ کتاب "جواهر الاولیا"[۳] مشاهده نمود۔

از صفات کم مانند استاد بزرگوار یکی دیگر اینکه او در ضمن تحقیق بیشتر توجه خود را به جستجوی شواهد داخلی مبذول می دارد، و درین کار زحمات زیاد باور نکردنی را تحمل می کند و مطالعهٔ دقیق

(۳) کتاب "جواهرالاولیا" با مقدمهٔ مفصل جداگانه درسال ۱۹۷۶ میلادی به اهتمام "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد" انتشار یافته است۔

ومکرر کتاب مورد تحقیق را به عمل می آورد ـ معمولاً بر شواهد خارجی اعتماد زیاده نمی کند ولی استثناء در صورت عدم وجود شواهد داخلی ناچار شواهد خارجی را و آنهم پس از تعمق و تأمل بسیار قبول می دارد مقدمه " جواهر الاولیا " بهترین شاهد این دعوی است ـ مقدمه دیگر بر کتاب " خلاصه الالفاظ جامع العلوم (۴) ". یکی از مجموعه‌های ملفوظات شیخ جلال الدین مخدوم جهانیان جهانگشت که فعلاً به نوشتن آن اشتغال می دارد هم یکی از نمونه هـ ی قابل تقلید در زمینه تحقیق می باشد ـ اوبرای جمع آوری مواد لازم برای مقدمه نویسی این کتاب ضخیم هشتصد صفحه به خط ریز خودش راچند بار بدقت نگاه حرفاً حرفاً مطالعه نموده و شواهد داخلی را از متن آن بیرون کشیده است ـ

از صفات مختصه استاد بزرگوار یکی اینکه چون اوبنای یک کار تحقیقی و ادبی رامی گزارد . ابتداءً یک نقشه اساسی آن راباکلیات و جزئیات موضوع طرح می کند . وبعداً در چهار چوب آن فعالیت تحقیقی و انتقادی خود رابه انجام می رساند او دراین نقشه کشی و طرح ریزی چهار چوب مهارت خاصی می دارد ـ نقشه های کشیدهٔ او، چه برای مقاله های مختصر و مفصل وچه برای پایان نامه های تحقیقی درجه دکتری ، این قدر جامع و مکمل ومتوازن می باشد که معمولاً درطی مدت تکمیل آنها احتیاجی برای تحریف و تعویض محسوس نمی شود ـ

از مختصات دیگر استاد اینکه او هیچ فقره رابدون تحقیق لازم به تحریر درنمی آورد ـ و می توان بر نوشته های وبه ویژه از جنبه تاریخی به طور کلی اعتماد کرد ـ ضمناً او در آوردن سالهای وفات اشخاصی که در مقاله مورد نگارش مذکور می شوند خیلی اهتمام می ورزد ـ دربیان مطالب و مفاهیم

(۴) کتاب "خلاصه الالفاظ جامع العلوم" به تصحیح استاد دکتر غلام سرور به اهتمام مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، اسلام آباد، زیر چاپ وانتشار است ـ

ایجاد و اختصار و جملات کوتاه و فشرده و مکتفی رابه کارمی برد ـ بعموم از استعمال لغات زیاده و ترادف کلمات و جملات احتراز می نماید ـ این نوع تسامحات را در آثار نویسندگان و محققین دیگر هم روا نمی دارد و هرگز از آنها اغماض نمی کند ـ

خوب به خاطر دارم که در زمان دانشجویی رسمی خود بدرجه ام آ ـ (فوق لیسانس) و مخصوصاً در زمانیکه تازه در میدان تحقیق و نگارش وارد شده بودم ' مسوداتی کهبرای ملاحظه و تصحیح به معرض اومی گذاشتم ، چون آنهارا باز می گرفتم همه پراز دائره ها و خط های قرمزرنگ می بود ـ

استاد بزرگوار همیشه متمایل است از علم و فضل و تجربات و مطالعات ادبی و تحقیقی خود محققین دیگر از شاگردان وغیر شاگردان رامتمتع فرماید ـ می توان مستفیدین اورا بطور کلی به سه گروه زیر تقسیم کرد :

اول کسانی که تحقیقات خود رابرای دریافت درجه دکتری در ادبیات فارسی بطور رسمی براهنمائی استاد بزرگوار دنبال کرده و می کنند ـ

دوم کسانی که تحقیقات درجه دکتری رابطور رسمی با راهنمایان دیگرادامه می دهند ولی ضمناً از علمیت استاد بزرگوار هم استفاده می کنند ـ

وسوم محققین و مولفین دیگری که در ضمن تألیف کتب و مقاله های تحقیقی غیر از پایان نامه های درجه دکتری به غرض مشاورت و استفاده به او مراجعه می کنند ـ

او در افاده های علمی و ادبی و تحقیقی هرگز بخل را از خود نشان نداده است ـ بالعکس او همیشه و در هرحال حتی در اوقات استراحت هم برای این نوع کارها با خوش دلی و به طوع وطبع مستعد و آماده می باشد ـ موضوعات صحبت های او در مجالس رسمی وغیر رسمی همان امور علمی و ادبی و تحقیقی می باشد ' گویا اومشتاق و آرزومند است هم صحبتان خود را هرچه بیشتر از علم و فضل خود مستفیض فرماید ـ

خدمات علمی و ادبی و تحقیقی استاد بزرگوار ،او رانه فقط در حوزهٔ دانشمندان و دوستداران زبان و ادبیات فارسی شبه قارهٔ آسیای

جنوبی و ایران و جهان با احترام و بزرگی معرفی کرد، بلکه خدمات ادبی و علمی فارسی او از طرف خود دولت ایران هم بطور رسمی شناخته است ـ چنانکه در سال ۱۹۵۸ میلادی "نشان علمی" و در سال ۱۹۵۹ میلادی "نشان سپاس" (نشان طلائی درجه اول ایران) از طرف دولت ایران به او اعطا گردید ـ او در سال ۱۹۶۴ میلادی بر تألیف کتاب "تاریخ زبان فارسی" که یکی از بهترین نمونه های تحقیق و انتقاد و تاریخ ادبی فارسی می باشد، از طرف وزارت فرهنگ وهنر ایران برندهٔ جائزه ادبی نیز بوده است ـ

استاد بزرگوار پس از باز نشستگی از فعالیت رسمی تدریسی و ریاست بخش فارسی دانشگاه کراچی، تمایل بیشتری رابه جانب حق و عرفان از خود بروز داده و فعالیتهای تحقیقی خود را اکثر در زمینه ادبیات متصوفانهٔ فارسی دنبال کرده است ـ چنانکه غیر از تالیف و انتشار مقالات عدیده درین موضوع کتاب' ' جواهر الاولیا ' ' را بازحمات زیاده تصحیح نموده و بر آن یک مقدمهٔ مفصل تحقیقی نوشته است که الحق برای طالبان تحقیق بهترین نمونهٔ کار می باشد ـ

تازه ترین کتابی که استاد بزرگوار در گذشتهٔ نزدیک از عهدهٔ تصحیح متن ضخیم آن به خوبی بر آمده، "خلاصة الالفاظ جامع العلوم ' ' که قبلاً به آن اشاره شده می باشد ـ زحماتی که درکار تصحیح و نقل متن این کتاب ضخیم، و آن هم درسن بیش از هفتاد و پنج سال کشیده، موجب اعجاب و باور نکردنی است ـ فعلاً او به نوشتن مقدمهٔ مفصلی بر کتاب مزبور اشتغال می دارد که یقین است پس از تکمیل دارای اهمیت زیاده می باشد و در دنیای تحقیق و نقد ادبی باب تازه ای را جلوی محققین و منتقدین می گشاید ـ

و لو اینکه استاد بزرگوار در حدود سال ۱۹۷۱ میلادی از فعالیت های رسمی تدریسی و اداری باز نشسته شده است و لی باز هم علاقه و ارتباط شانزده ساله خود را با بخش فارسی برقرار داشته است وهمکاری

و معاونت رسمی و غیر رسمی خود را در امور تدریسی و تحقیقی و اداری، مخصوصاً از حیث عضو متخصص هیئت برنامه آموزشی فارسی دانشگاه کراچی و با به عهده داشتن سمت راهنمائی رسمی درجهٔ دکتری در ادبیات فارسی تاکنون ادامه داده و می دهد۔

و ما از خداوند متعال امیدواریم که او استاد بزرگوار را برای خدمت به زبان و ادبیات فارسی همیشه تندرست و توانا و نیروهای جسمی و روحی وذهنی او را برای افاضه های هر گونه به متوسلین خود پیوسته مستعد و آماده نگهداراد۔

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

عاشق زبان و شعر فارسی

استاد غلام سرور رئیس گروه فارسی از بزرگترین استادان زبان فارسی در پاکستان است ۔ بیدریغ و بدون هیچگونه چشمداشتی به زبان فارسی در کراچی خدمت می کند ۔ او عاشق زبان و شعر فارسی است ۔ تحصیلات خود را در دانشگاه علی گر به پایان برده، رساله اش را درباب تاریخ شاه اسمعیل صفوی به زبان انگلیسی نگاشته که ازجهت شیوهٔ تحقیق واستفاده از اسناد اختصاصی کم نظیر و حقاً در خور ترجمه است وگمان می رود بجا باشد بنیاد فرهنگ ایران که این روزها دست بعضی از محققان همسایه را توی رنگ گذاشته است به بعضی آثار استاد غلام سرور نیز به عین عنایت نظر کنند۔

غلام سرور علاوه بر این آثار دیگری نیز دارد ۔ او گلشن راز شیخ شبستر را تصحیح و تنقیح کرده و آمادهٔ چاپ دارد ۔ تاریخ ادبیات فارسی شبه قارهٔ را تالیف کرده، علاوه بر آن شش (هفت) جلد کتاب نیز برای تدریس زبان فارسی در آن سامان نگاشته، و به خرج خود چاپ کرده و این دیگر واقعاً برای ما عبرت انگیز است ۔

او در سال ۱۳۱۱ (۱۳۱۲ش) به تهران آمده ۔ جا دارد که از چنین استادی تجلیل مناسب به عمل آید۔

(از پاریز تا پاریس ۔ چاپ دوم تهران ص ۱۲۱ ۔ ۱۲۲ ۔)

دکتر طاهره صدیقی
رئیس بخش فارسی ، دانشگاه کراچی ، کراچی -

تاریخ زبان فارسی : اثر استاد غلام سرور

(کتابیکه برندۂ جایزۂ فرهنگی ایران می باشد)

این امر برای بنده باعث صد افتخار است که رایزنی فرهنگی ایران تصمیم گرفته است که از استاد عالیقدر جناب دکتر غلام سرور تجلیل و تمجید به عمل بیاورد - این تجلیل و تمجید برای کسی است که پنجاه سال یعنی نیم قرن گذشته که باخذ درجۂ دکتری در ادبیات فارسی نائل شده و تمام عمر خود را در تحقیق و تألیف و خدمت بزبان و ادبیات فارسی بسر برده است - بنده هم همیشه از آفتاب علم و دانش استاد روشنائی گرفته ام - از آن وقت که دانشجو بودم و دورۂ فوق لیسانس را می گذراندم . و تا بحال هر وقت که در یک مشکلی گیر می کنم ، می روم پیش استاد عالیقدر. و درست یاد دارم یک دفعه هم نشد که آن بزرگوار از راهنمائی خود داری کرده باشند، بلکه همیشه لطف و عنایت مخصوصی نسبت به بنده نشان داده اند. بنده هم ایشان را بجای پدر خود می دانم و احترام فوق العاده ای برای ایشان قایل هستم - بیست سال واندی می گذرد که از محضر استاد عالیقدر کسب فیض می کنم -

به خواهش رایزنی فرهنگی ایران راجع به استاد گرانمایه چیزی نوشتن، و انتخاب یک موضوع، کار بسیار دشوار بود. چندین بار به فکر فرو رفتم و پس از تأمل بسیار و تفکر زیادی باین نتیجه رسیدم که شاهکار نویسندگی ایشانرا موضوع مقالۂ خود بسازم. شاهکاریکه بنام " تاریخ زبان فارسی " موسوم است - این کتاب را دانشمند گرانمایه

در سال ۱۹۶۲م بچاپ رسانده، و مورد استفادهٔ دانشجویان و استادان زبان فارسی قرار داده اند ـ تهیه و تدوین این کتاب کار یک روزه نبود بلکه چندین سال دی قیمت زندگانی حود را خرج این کا نموده، تا شاهکار عظیمی را بدست آورده اند ـ

در حقیقت این اثر بزرگیست که از دست آن دانشمند بوجود آمده است و پیش از آن در شبه قارهٔ پاکستان و هند کسی باین موضوع دست نزده بود ـ استاد عالیقدر در سال ۱۹۵۲م پی بردند که کتابهای زیادی راجع به تاریخ ادبیات فارسی بیشتر توجه نویسندگان را بخود جلب نموده است، و لی در مورد تاریخ زبان فارسی هیچ کتابی را سراغ ندارند که در این موضوع تمام ادوار تاریخ بعد از اسلام در ایران را بالعموم و شبه قارهٔ پاکستان و هند را بالخصوص در بر داشته باشد ـ چون استاد بر تاریخ دسترس کامل دارند و پایان نامهٔ دکتری شان (موسوم به تاریخ شاه اسمعیل صفوی) در موضوع تاریخ بوده. لہذا این موضوع را بخوبی درک کردند ـ

استاد فاضل وقتیکه در سال ۱۹۵۳م بعنوان نمایندهٔ دانشگاه کراچی درهیئت فرهنگی پاکستان به ایران به مسافرت ایران تشریف بردند. تمام منابع و مآخذ لازم را جمع آور ی نمودند. و همراه خود بوطن آوردند، منتها این که هفت سال بادقت تمام آنها را مطالعه کردند، سپس در سال ۱۹۶۰م بنوشتن آن پرداختند. و تقریباً بعد از دو سال تهیه و تدوین کتاب باتمام رسید، و در سال ۱۹۶۲م چاپ شده برای استفادهٔ عموم بدست مردم قرار گرفت ـ این کتبیست که از زحمت ، تحقیق و پشت کار استاد حکایت می کنده و سپس در سال ۱۹۶۴م در دورهٔ وزارت فرهنگ دکتر پرویز ناتل خانلری در

• وازطرف دکتر ضیاءالدین سجادی مورد بررسی قرار گرفته بود ـ ایشان نظرخود را به وزارت فرهنگ ایران چنین اظهار نمودند:

کتاب تاریخ زبان فارسی. در قسمت نثر برای شناساندن تاریخ سیاسی ایران از قدیمترین زمانها تاکنون ومعرفی نثرفارسی ونویسندگان ایرانی بدانشجویان وعلاقه مندان زبان فارسی درپاکستان بسیار

جزو کتابهای علمی و ادبی برندهٔ جایزهٔ فرهنگی ایران قرار گرفت ، این اعزاز و افتخار بزرگی بود هم برای استاد عالیقدر و هم برای ما پاکستانی ها -

امر طبیعی است که یک نویسندهٔ ایرانی اگر می خواست روی این موضوع کار بکند ، نظر دقیق او فقط ایران را احاطه می کرد ، و از قسمت شبه قارهٔ پاکستان و هند صرف نظر می کرد ، اما نظر دقیق استاد عالی مقام پی برده که زبان فارسی در شبه قارهٔ پاکستان و هند دچار تحولات بزرگی شده است ، و اگر از آن ذکری نشود این موضوع کاملاً ناقص می ماند ، چنانچه قسمت شبه قاره را جزو کتاب نموده خدمت بزرگی بزبان فارسی کرده اند ، و منت عظیمی بر غواصان تحقیق گذاشته اند -

حالا می رسیم به اصل موضوع یعنی صحبت می شود از محتویات کتاب مزبور - کتاب مزبوره بر دو قسمت بزرگ منقسم است :

قسمت اول کتاب تاریخ سیاسی ایران و شبه قارهٔ پاکستان و هند را شامل می باشد - تاریخ سیاسی ایران هم دارای دو بخش یعنی وقایع مهم سیاسی دورهٔ قبل از اسلام و وقایع مهم سیاسی دورهٔ اسلام است - در دورهٔ قبل از اسلام از خانواده های ماد ، هخامنشی ، اشکانی و ساسانی ذکر رفته است ، و این دوره از ۸۰۷ قبل مسیح شروع شده بخاتمه ساسانیان و طلوع نیر اسلام به سال ۶۵۲م بپایان می رسد - سپس وقایع مهم سیاسی دورهٔ اسلام را از آغاز زمان طاهریان در سال ۸۲۰ سال میلادی و دوره های صفاریان و غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و ایلخانیان و تیموریان ایران و صفویان و زندیان و قاچاریان وقایع مهم سیاسی که تا سال ۱۹۶۰م رخ داده - اجمالا ذکر شده است -

سپس استاد ارجمند توجه خود را بجانب شبه قاره مبذول نموده

مفید و موثر و در قسمتی هم که از روابط پاکستان و ایران و رواج زبان فارسی در پاکستان سخن بمیان آمده حائز اہمیت است و مؤلف از این جهت خدمات شایسته‌ای به فرهنگ ایران و زبان فارسی انجام داده و درخور تقدیر است -

اند، همه می دانند که زبان فارسی در دورۀ غزنویان وارد شبه قاره گردیده و در ادوار ما بعد سیر تکاملی خود را طی نموده ، در دورۀ سلاطین دهلی (۱۲۰۶ تا ۱۵۲۶م) بعنوان زبان رسمی شبه قاره شناخته شده، و در دوره‌های طولانی امپراتوران تیموری هند (۱۵۲۶–۱۸۵۷م) به تشویق و سر پرستی آنان به اوج رسیده است ـ استاد فاضل این دوره را به شرح تمام ذکر نموده اند، تا اینکه رهبران احزاب سیاسی، شبه قاره را در سال ۱۹۴۷م از چنگ غاصبان انگلیسی بیرون آوردند، و در نتیجه تأسیس پاکستان به عمل آمد ـ

استاد گرانمایه در قسمت دوم کتاب مزبور سیر تکاملی و پیشرفت زبان فارسی را در سرزمین ایران و در شبه قارۀ پاکستان و هند هم موضوع سخن قرار داده اند ـ انقلابات و محرکات سیاسی ، از یک جانب محیط یک کشور را عوض می کند ، و از جانب دیگر زبان یک کشور را هم تحت تأثیر خود قرار می دهد، بنا بر این تحرکات و انقلابات سیاسی هر دو سرزمین ایران و شبه قارۀ پاکستان و هند موجب تحول و تطور زبان این دو کشور شده ، و تأثیر عمیقی در زبان فارسی گذاشته است ، لهذا استادِ دانش پژوه در این قسمت کتاب سعی کرده اند که ابواب و فصول ادوار مختلف قسمت دوم را هم به همان مناسبت و ترتیب ابواب و فصول قسمت اول را بیاورند ، تا اینکه رشتۀ تطورو تحول زبان فارسی ازهم گسسته نشود ـ

نیز در قسمت دوم کتاب برای اثبات ادعای خود نمونه‌هائی از متون فارسی که در ادوار مختلف تألیف شده، آورده اند، و در ضمن انتخاب متون، اهتمام ورزیده اند که نمونۀ نثر از سطح علمی دانشجویان کلاس های فارسی بالا تر نباشد ، تا اینکه مقصود شان از بین نرود ـ و در آخر نمونه مختصات زبان هر کتاب را بیان نموده مختصات و ممیزات نثر آن دوره را برای ما روشن ساخته اند ـ

ضمناً در آخر کتاب از "نهضت سره نویسی" در ایران هم صحبت

بمیان آمده است، و آغاز و پیشرفت "سره نویسی" را، و عواملی را که در این موضوع کمک نموده، به تفصیل ذکر رفته است و استاد عالیقدر راجع به شبه قارهٔ پاکستان و هند "نهضت سره نویسی" را در آثار ادبی امیر خسرو دهلوی (متوفی ۱۳۲۵م) اشاره می کنند، و می گویند که در دورهٔ اکبر شاه کبیر (۱۵۵۶ - ۱۶۰۵م) ابو الفضل علامی اکبر آبادی اولین کسی است که طرفدار جدی "سره نویسی" در زبان فارسی بوده است، و مؤلفات او نمونهٔ کامل "سره نویسی" در شبه قارهٔ پاکستان و هند می باشد، و لی پس از او کسی از سبک او پیروی ننموده است ـ

خلاصه می توان گفت که این کتاب سر مشقی است برای کسانی که می خواهند قدم در وادی پر خطر تحقیق بگذارند ـ استاد عالی مقام این کتاب را تألیف نموده و منت بزرگی بر ما دانشجویان فارسی زبان گذاشته اند ـ در آخر از خدای متعال برای صحت و تندرستی استاد خواستارهستیم و امیدواریم خدای تعالی ماشاگردانشان را توفیق پی روی از آن استاد ارجمند دهاد !

◆◆◆◆◆

ما ومجنون هم سبق بودیم در دیوان عشق

شائد باور نفرمائید که در ۲۵ - ۱۹۲۰م وقتی دکتر غلام سرور و من هم کلاس بودیم استاد ما غلام جیلانی برق که ادبیات اردو را درس می داد از همه شاگردان خود خواسته بود که تمام اشعار اردو و فارسی اقبال لاهوری را ازبر کنند، بخاطر اینکه اشعار اقبال مظهر و چکیده تاریخ فرهنگی مسلمانان زمان‌های گذشته و راهنمائی مسلمانان این روزگار می باشد ـ از میان شاگردان مرحوم برق. دکتر غلام سرور و من هنوز زنده ایم که نود در صد سروده‌های اقبال و صدها شعر از بزرگان شعر فارسی ازبر داشتیم و داریم ـ

خواجه عبدالحمید عرفانی

دکتر مطیع الامام

استاد بخش فارسی، دانشگاه کراچی، کراچی۔

ترجمہ : محمد حسین تسبیحی

۵۰ سال در خدمت فارسی

دکتر غلام سرور از آن معدود دانشمندان پاکستانی است کہ بیشتر از ۵۰ سال از زندگانی خودش را در فرا گرفتن و تدریس فارسی و یا بہ تحقیق و تتبع و تألیف و تصنیف در زبان و ادب فارسی مشغول بوده است. نگارندهٔ این گفتار، از سی و چہار سال پیش، در ۱۹۵۲م، از طریق زبان فارسی با ایشان مرتبط گردید من در این وقت در دانشکدهٔ اسلامیہ کراچی استادیار فارسی بودم و آقای دکتر غلام سرور در دانشکدهٔ اردو (اردو کالج) استاد و رئیس بخش فارسی بود ۔ من برای توضیح بعضی مشکلات ادب فارسی، پیش یک دوست ایرانی رفتم ۔ ایشان مرا بہ آقای دکتر سرور معرفی کرد بدین معنی کہ "او از من مشکلات شما را بہتر میتواند توضیح بدهد" از آن زمان ارتباط نگارنده با آقای دکتر سرور شروع شد و الحمدلله تاکنون برقرار است ۔ در این مدت دراز، بہ یادم نمی آید کہ از استاد دکتر سرور کمکی بعنوان راهنمائی درخواست کرده باشم و ایشان از آن سرباز زده باشند ۔ کمتر کسی را سراغ دارم کہ در ترویج وگسترش علم مانند آقای دکتر سرور وسعت قلب و نظر داشتہ باشد ۔ شب و روز، و در هر ساعت کہ باشد، ممکن نیست کسی مشکل خود را پیش ایشان ببرد و نا امید برگردد ۔

سہ سال پس از اولین ملاقات من با ایشان، آنگاه کہ بخش فارسی در دانشگاه کراچی تأسیس گردید، آقای دکتر سرور ریاست آنرا بعہده گرفت و چند روز بعد، نگارنده نیز بعنوان دبیر این بخش مشغول بکار گشتم ۔ آقای دکتر سرور مرا مشورت داد کہ اگر

در شغل خود میخواهی پیشرفت داشته باشی بموازات کار تدریس و تعلیم تحقیق و تتبع راهم باید واجب و لازم بشماری. لذا بنا بر مشورت ایشان عمل کردم. و کار تحقیق را شروع کردم و لیکن به علت اینکه یکی از همکاران به مرخصی طولانی رفته بود و کار تدریس زیاده شده بود، مدت زمانی این کار به تعویق افتاد. اما وقتی که دوباره کار سنگین تدریس تا حدی سبک شد. کار تحقیق از سر نو آغاز گردید و برای موضوع تحقیق خود بدان منظور که مواد تحقیق را بدست بیاورم، دوباره بار سفر به هندوستان بستم، و پس از چند سال کوشش و نیز در نتیجهٔ راهنمائی آقای دکتر سرور رسالهٔ من تحت عنوان "شیخ شرف الدین احمد یحیی میری وسهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی" به زبان فارسی به طوری که دانشگاه کراچی این رسالهٔ فارسی را برای اهدای درجهٔ دکتری فارسی به این جانب پذیرفت۔

همه استادان بخش فارسی از لحاظ درجه، خود را شاگرد آقای دکتر غلام سرور می شمردند۔ بدین جهت در کارهای تعلیماتی و نظم و ترتیب آن بخش، همیشه با ایشان مشورت میکردند و برای مشورت و راهنمائی های ایشان ارزش خاصی قائل بودند۔ بنا بر کوشش ایشان بود که استادان بخش همانند ارکان یک دسته (تیم)، باهم همکاری و معاونت می کردند۔

آقای دکتر برای دانشجویان روش مشفقانه ای داشت۔ با کوشش تمام تدریس می کرد، مواد درسی فراهم میکرد، وکارهای نوشته شده و تکالیف آنان را سر موقع تصحیح می فرمود۔ البته در اصلاح اشتباهات نسبت به هیچکس ارفاق نمی کرد۔ و شاگردان از این لحاظ همیشه از وی می ترسیدند۔ علاوه بر اوقات تعلیم، در سرگرمی های غیر درسی، به تربیت دانشجویان توجهٔ خاصی را مبذول میداشت۔ برای ترتیب جلسات علمی دانشجویان خودش یا دیگر استادان نظارت داشتند اما

دانشجویان خود شان مسئولیت اداره چنین برنامه ها را داشتند و بدین وسیله به آنها در زندگی آینده شان، برای پذیرفتن مسئولیت های گونا گون، موقعیت های فراهم می کرد ـ

علاوه بر مسئولیت تدریس، آقای دکتر در کارهای تحقیقی بسیار جدی بود ـ در دانشگاه یا خارج از دانشگاه، به زبان و ادب فارسی، مقالاتی می نوشت و سخنرانی میکرد و یا از رادیو پاکستان در موضوعات مختلف زبان و ادب فارسی برنامه های اجرا میکرد و این یک برنامهٔ دائمی و مرتبی بود ـ باوجود اشتغال بسیار به تدریس، وی کار های تحقیقی را هیچ وقت فراموش نمیکرد ـ وگفتارها و مقالات گونا گون مینوشت یا کتابهایی را تصحیح و تنقید و برای چاپ آماده میکــرد ـ

آقای دکتر به موازات کارهای تحقیقی خود، راهنمائی دانشجویانی را نیز بر عهده داشت که به کار های تحقیقی مشغول بودند، و این کار را با توجه بسیار و دقت فراوان انجام می داد ـ بعلت باریک بینی و روش دقیق انتقادی که داشت دانشجویانی را که در میدان تحقیق گام بر میداشتند، حق تربیت صلاحیت سنجشگرانه کاملاً ادا میکرد ـ

به ایران و زبان و ادب فارسی علاقه داشت. بنا بر محبت راستین بود که آقای دکتر با هر دانشمند و ادیب ایرانی که به پاکستان می آمد ارتباط برقرار میکرد. به طوری که وقتی در سال ۱۹۵۵م نخستین هیئت فرهنگی ایرانی به سرپرستی وزیر آموزش و پرورش وقت آقای رضا جعفری وارد پاکستان گردیدند، آقای دکتر در دانشکدهٔ اردو، محفلی با شکوه ترتیب داد و از ایشان و همراهانش پذیرائی گرمی بعمل آورد ـ اعضای دیگر این هیئت عبارت بودند از دکتر لطف علی صورتگر، دکتر حسین خطیبی، دکتر مهدی بیانی، و آقای صادق سرمد ـ طول مدتی که آقای دکتر ریاست بخش فارسی در دانشگاه. کراچی

را بعهده داشت برخی از برجسته ترین دانشمندان ایرانی به پاکستان آمدند. و آقای دکتر از آنها دعوت کرد که به دانشگاه بیآیند و آنجا سخنرانی کنند ـ از جمله دانشمندانی که دعوت شدند میتوان بویژه استاد سعید نفیسی. استاد بدیع الزمان فروزانفر و دکتر محمد معین را نام برد ـ

از آغاز تأسیس خانه های فرهنگ ایران در پاکستان. ارتباط آقای دکتر با رایزنی فرهنگی ایران برقرار بود ـ آقای دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی نخستین کسی بود که با آقای دکتر به اندازه‌ی پیوستگی های نزدیک داشت که بنا بر تشویق آقای دکتر نامبرده قبول کرد ریاست برنامهٔ کتاب های درسی فارسی دانشگاهی را بر عهده بگیرد ـ به همین ترتیب آقای دکتر با رایزن های فرهنگی بعدی نیز ارتباط برقرار داشت ـ

سخنی دربارهٔ شخصیت آقای دکتر سرور کامل نمی شود تا وقتی که یادآوری نگردد که صلاحیت احراز مراتب اعلای علمی و تحقیقی و درجات ممتاز دانشگاهی آقای دکتر در عادات و اخلاق خود همیشه نهایت سادگی را رعایت می کرد و از تظاهر و خود نمائی دوری می جسته است و همین نشانهٔ ممتاز یک دانشمند راستین است ـ

دکتر سید حسین جعفر حلیم

استاد بخش فارسی، دانشگاه کراچی، کراچی ـ

پروفسور دکتر غلام سرور در مقام یک استاد

بی غم عشق تو صد حیف زعمری که گذشت
پیش ازین کاش درفتار غمت می بودم

استاد دکتر غلام سرور حقیقة از زمرهٔ استادانی میباشد که شخص علاقمند بدانش و ادب فارسی وکار تحقیق و پژوهشهای علمی اگر باچنین شخصیتهای مبرز آشنا نشود یا هیچ وقت از محضر درس ایشان استفاده نکرده یا اقلاً به دیدارشان مشرف نگردد در حقیقت زیان کرده است ـ

من ناچیز واقعاً خوشوقتم و افتخار دارم که نه فقط به دیدار آقای استاد دکتر غلام سرور سرافراز شدم وبا ایشان آشنا گشتم بلکه چندین سال از محضر درس چنین استاد بزرگوار درحد استعداد و توانائی استفاده و خوشه چینی کردم ـ

اولین دیدار و آشنائی با ایشان تقریباً بیست و هفت سال پیش بموقعی صورت گرفت که بنده در دانشکدهٔ دولتی ناظم آباد کراچی مشغول تحصیل بودم و سمت دبیری انجمن ادبی فارسی دانشکدهٔ مزبور را بعهده داشتم ـ اتفاقاً برای جلسهٔ سالانه انجمن ادبی فارسی مذکوره قرار شد که از استاد بزرگوار بعنوان میهمان خصوصی دعوت شود، این وظیفه بعهدهٔ من گذاره شد ـ

باری، من بمنزل استاد بزرگوار رفتم وچون با شخصیت جذاب استاد گرامیقدر روبرو شدم، چنان مسحور و بیخود شدم که کیفیت آن موقع را شاید این شعر نظیری ترجمانی باشد :

پایم به پیش از سر این کو نمی رود
یاران خبر دهید که این جلوه گاه کیست

استاد بزرگوار را باکمال سادگی یک پیکر خلق و مروت و نمونه شفقت و محبت یافتم ایشان دعوت مارا باکمال میل پذیرفتند و در آن جلسه شرکت فرموده با ایراد نطق گرانبهای خود مارا مفتخر و بهره ور ساختند -

ازان ببعد بخدمت استاد عالیقدر گاه گاهی میرسیدم و از سخنان دلپذیر و پند آمیز چون گهرهای آبدار و مشورتهای مفید و جانفزای او متمتع و بهره مند می شدم -

در ۱۹۶۰م چون کلاسهای متوسطه دانشکده را تمام کردم و خواستم که برای دورهٔ لیسانس (بی - اے آنرز) در دانشگاه کراچی ثبت نام کنم ، برای مشورت وراهنمائی خدمت استاد بزرگوار رسیدم وبا ایشان مطلب را درمیان گذاشتم - ایشان بعد از راهنمائی های لازم فرمودند : '' شما که در فارسی نمره های عالی گرفته اید اگر علاقه دارید در دورهٔ لیسانس نیز فارسی را انتخاب کنید '' ! من پیشنهاد استاد را با دل وجان قبول کردم و بعد از ثبت نام در دانشگاه دیگر بطور مستقیم در زمرهٔ شاگردان ایشان در آمدم -

استاد بزرگوار به شاگردان خود پند و نصیحت زیاد می دادند وهیچ موقع ازان دریغ نمی فرمودند وچون دورهٔ لیسانس تمام شد و دورهٔ فوق لیسانس را آغاز کردم ، با استاد بزرگوار درس بیشتری می گرفتم ودرخدمت ایشان بیشترمی بودم واز درس وسخنان ارزندهٔ ایشان بیشتر استفاده می کردم -

طرز و روش تدریس استاد چنان دلاویز ودلنشین بود که تقریباً بیشتر درس را درهمان جا به شاگردان می آموختند - در دوران تدریس هر کلمه تازه و نورا چنان معنی میکردند و هر نکته ومطلب را بطوری شرح و توضیح میدادند که در دلهانقش می بست -

اگر کسی از شاگردان ابتکارو ابداع بروز می داد، استاد او راخیلی

تشجیع و تشویق می نمودند ـ

استاد بزرگوار در تلفظ کلمات و ادای جملات وبخصوص در خواندن عبارات فارسی که بدون نقطه نوشته می شده به شاگردان خود توجه خاصی میدادند ـ چراکه گفته اند : " درست و صحیح خواندن نیمه فهمیدن معنی است ـ"

در این موضوع سخنی چندهم دربارهٔ توجه خاص استاد بوظائفی که مربوط به تکمیل درسهای مختلف درکلاسهای فوق لیسانس است بیان نمائیم ـ

اکثر اوقات درسهای لازم در آخر سال تحصیلی به تکمیل نمی رسید و ایشان از این جهت ناراحت میشدند وشاگردان خود را در منزل می طلبیدند و بقیه درسها را در مدت مقرر بتکمیل میرسانیدند تا شاگردان به خاطر عدم تکمیل درسهای لازم ناراحت نباشند و در امتحان نهائی با آرامش‌خاطر شرکت نمایند ـ و اینجانب نیز در این نوع مجالس درسی در منزل ایشان شرکت می کردم ـ

من دورهٔ فوق لیسانس را با موفقیت و امتیازات پیایان رسانیدم و بنا بر پیشنهاد استاد بزرگوار وآرزوی دیرینه خودم (که از دوران تحصیلات‌دبیرستانی درباغچه‌دل چون نهال نازکی می پروراندم)، برای دورهٔ دکترا در دانشگاه کراچی ثبت نام کردم و برای راهنمائی در تهیه پایان نامه دکتراشورای دانشگاه همین استاد مشفق ومهربان را انتخاب کرد اما متاسفانه نتوانستم برای تهیه پایان نامه از راهنمائی های ایشان زیاد و طبق دلخواه خود استفاده کنم چون برای تحقیق و پژوهش از دانشگاه تهران بورس گرفتم (که این هم درنتیجه مساعی استاد بزرگوار بود) ومن رهسپار ایران شدم وبعد از گذراندن پایان نامه از دانشگاه تهران بدرجه دکتری نائل آمدم ـ درآن مدت هم‌که درخارج وبظاهراز استاد بزرگوار دور بودم ، از پند ونصیحت و راهنمائی های لازم ایشان بی بهره ومحروم نمی بودم، چون نامه های با شفقت و پر محبت ایشان گاه گاهی مرا سرافرازی و دلگرمی می بخشید ـ و این

همه لطف و محبت ایشان که در دوران تحصیلات بمن، و به همه شاگردان خود فرموده اندو هنوز هم میفرمایند . حقیقةً شاگردان رابه مطالعه و تحقیق و پژوهش علاقمند می گرداند ـ وشاید در همین مورد نظیری نیشا پوری گفته است ـ

درس ادیب اگر بود زمزمه محبتی
جمعه بمکتب آورد طفل گریز پای را

راهنمائی های استاد بزرگوار دکتر غلام سرور تنها در محدوده درس و مطالعه و کارتحقیق و پژوهش علمی نبود بلکه ایشان در سایر شئون زندگی نیز شاگردان را راهنمائی می فرمودند ـ ایشان در کلاس وظیفه استادی را انجام می دادند و خارج از کلاس روش پدرانه داشتند ، و برای حل مشکلات شاگردان خود باکمال لطف و محبت تاحد امکان سعی و راهنمائی میکردند ـ ایشان به تهذیب اخلاق شاگردان توجه خاصی مبذول داشتند وازاختیار شعائر اسلامی تاکید بسیار به شاگردان میکردند ایشان سعی داشتند که شاگردان ، در ضمن کار تحصیلات و آموختن علوم مختلف از نظر تربیت اخلاقی هم خوب شوند ـ گویی ایشان عقیده داشتند که فقط درس خواندن و در امتحان شرکت جستن و مدرک گرفتن کافی نیست ، بلکه یک فرد تحصیل کرده باید خوب تربیت شود و اخلاق پسندیده هم داشته باشد ـ و برای همین منظور در بخش فارسی دانشگاه کراچی، استاد بزرگوار یک انجمن ادبی فارسی تشکیل داده بودند وسرپرستی آن را بعهده داشتند ، در برنامه هاو اجتماعات آن انجمن به تربیت اخلاقی شاگردان توجه خاصی می فرمودند ـ گویا این اجتماعات انجمن ادبی فارسی یک دورهٔ تربیتی می بود و ما از آنجا چیز های زیاد یاد گرفته ایم ـ

خلاصه اینکه ماهرچه در این نوع اجتماعات و جاهای دیگر از استاد بزرگوار یاد گرفته ایم در زندگانی بعد از دوران تحصیلات ما، یک درس عظیم بوده است که توجه به آنها درصحنه زندگی برای ما

موفقیت پیشرفت در برداشته‌و امروز نیز که باز نشسته شده اند، باز بابخش فارسی دانشگاه‌رابطه ای استوار دارند و هنوز تا حد امکان با استادان بخش فارسی که تقریباً همه از شاگردان ایشان میباشند، راهنمائی می کنند ها و ازپیشنهادهای لازم دریغ نمی نمایند ـ سر گذشت این استاد بزرگوار که بیش از پنجاه سال بزبان وادب فارسی‌خدمت‌کرده و هنوز در پیرانه سر وحال ناتوانی کار تحقیق وپژوهش را مانند جوانان ادامه می دهد برای ما یک سرمشق وسبب دلگرمی و تشویق فراوان می باشد ـ و ما برای او از صمیم قلب بحضور یزدان پاک دعا می کنیم :

هزار سال بمانی هزار سال دگر
بزنده بودن تو صد هزار مصلحت است

محمد حسین تسبیحی

کتابدار کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد۔

مکاتبات ادبی

آستاد دکتر راجه غلام سرور مدتی در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به تحقیق و تتبع پرداخته و مشغول تصحیح "جواهر الاولیاء" بوده که متنی است در شرح آثار و عقاید و افکار مشایخ و پیران و پیشوایان فرقه بخاریان در اوچ شریف بخاری در استان پنجاب۔ بدین جهت این حقیر گاهگاهی با ایشان به گفت و گو می نشست و از دانش و فضل و ادبشان برخودار می شد۔

نخستین کاری که شایسته بود انجام بدهم، نگارش مقاله‌یی بود، تحت عنوان "غلام سرور جهلمی" که بیان کنندۀ شرح احوال و آثار ایشان بود و در مجلهٔ "وحید" چاپ شد(۱)۔ دومین کاری که بایسته است صورت تحقیق بخود بگیرد، گرد آوری و تهیه و تنظیم نامه هایی است که دانشمندان و ادیبان و شاعران ایرانی به او نوشته اند۔ این نامه ها را می توان از لحاظ ادبی، تاریخی، محبت، و داد و تفاهم دوستانه مورد توجه قرار داد و این گونه نتیجه گیری نمود که استادان ادب و نویسندگان هنر شعار ایران تا چه پایه می کوشیده اند که زبان فارسی را در خارج از مرزهای ایران ترویج دهند و موجب جذب قلوب و حلب روح های فارسی دوستان و فارسی نویسان و شاعران گردند دکتر غلام سرور بیش از بیست تألیف و متجاوز از پنجاه مقاله بزبان فارسی دارد و دو بار بایران سفر کرده است و یک نشان علمی و یک نشان سپاس درجه یک دریافت نموده است۔

اما آنچه که بدانها بسیار اهمیت می دهد و در حقیقت لباس روحانیت و معنویت بر آنها می پوشاند نامه هایی است که از دوستان ادیب و دانشمندان شاعر ایرانیش در خواندگان دریافت داشته است و همچون جان شیرین آنها

(۱) سپس همان مقاله را در کتاب خود "فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی" جلد یکم ص ۱۳۶ ـ ۱۴۱، نیز چاپ کرده ام۔

را دوست می‌دارد وبدانها عشق می ورزد -

بنا به خواهش نگارندهٔ این سطور، چند تا از این نامه‌ها را اجازه داد تحت عنوان "مکاتبات ادبی" در اختیار خوانندگان قرار دهم-باشدکه دوستی ها ومحبت ها و علایق فرهنگی و روابط ادبی و تفاهمات هم کیشی و برادری دو کشور ایران و پاکستان محکم تر و استوار تر گردد-

اینک آن نامه‌ها

نخست نامه هایی‌که شادروان استاد سعید نفیسی به استاد دکتر غلام سرور نگاشته است:

نامهٔ یکم

«تهران ۲۶ نوامبر، ۱۹۳۳ = آبا نماه ۱۳۱۲»

آقای عزیزم، امیدوارم که بوصول این مکتوب بکمال صحت وکامیابی بمقصد رسیده باشید و در این سفر از هر جهت بشما خوش گذشته باشد و نیز امیدوارم که در سفر ایران آنچه مطلوب و دلخواه شما بوده است یافته باشید و از دیار ما خوشنود باز گشته باشید و بار دیگر در تابستان آینده ما را از دیدار خود در تهران شاد کنید- البتههرگاه خدمتی در تهران داشته باشید با کمال شوق در انجام آن حاضر خواهم بود و بدون مضایقه هر کاری در ایران دارید بمن رجوع کنید- چون قرار بود بعضی کتابهایی که ازهندوستان می خواهم برای سرکار بنویسم اینست که اجازه می‌خواهم بنا بر معهود صورت چند کتابی را که برای مخلص غایت لزوم را دارد در ذیل بنویسم:

(۱) کتاب دول الاسلام تألیف ذهبی، چاپ حیدر آباد دکن-

(۲) تذکرة الحفاظ تألیف ذهبی، چاپ حیدر آباد دکن-

(۳) مرآت الجنان و عبرة الیقظان تألیف یافعي، چاپ حیدر آباد دکن-

(۴) الجواهر المضیئة فی طبقات الحنفیه تألیف ابن ابی الوفاء چاپ حیدر آباد دکن

(۵) الدررا لکامنه فی اعیان المائته الثامنه تالیف ابن حجر عسقلانی چاپ حیدر آباد دکن -

این هر پنج کتاب در مطبعه دایرة المعارف النظامیه در حیدرآباد دکن چاپ شده و باکمال سهولت می توان یافت - کتاب دیگر که برای مخلص لازم است ، کتاب نظام التواریخ قاضی بیضاوی است که قطعاً در هندوستان چاپ شده ولی نمی دانم در لاهور چاپ شده است یا در لکهنو یا درجای دیگر - تمنی دارم آنرا هم تدارک فرمائید - این کتابها را بهر قیمتی که هست برای مخلص تهیه کنید، قیمت آنها هر چه می شود بنویسید یا حوالهٔ روپیه می فرستم و یا بکتابخانهٔ طهران بحساب سرکار می پردازم و یا در عوض آن چیزی که از ایران خواسته باشید تقدیم می کنم - بهتر آنست که مستقیماً با پست با عنوان مطبوعات سفارشی باسم بنده بطهران بفرستید و البته کرایهٔ پست راهم مرقوم دارید که علاوه بر قیمت کتاب تقدیم دارم -

همواره با بی صبری منتظر وصول رقیمه ورجوع خدمات هستم مخصوصاً هر وقت آقای پروفسور حبیب[۱] را ملاقات می کنید سلام مرا برسانید - به آقای دکتر هادی حسن هم سلام می رسانم -

مخلص سعید نفیسی

نامهٔ دوم :

سه راه سپه سالار تهران ۷ تیر ماه ۱۳۱۳م

آقای عزیزم ، بسیار از حضور مهربان شما شرمنده ام که درین مدت نتوانستم جوابی برقیمهٔ اخیر شما بنویسم - سبب آن بود که گذشته از گرفتاری بسیار ، مدتهای مدید بیمار افتاده بودم و حرکت کردن نمی توانستم ، بواسطه کارکردن بسیار اعصاب سست شده و از کار مانده بود و طبیب برای بهبودی زحمت بسیار داشت بحمد الله چند روزی راکه ازخطر جسته ام .در این دوسه روز چندین دفعه آقای پرویز مدیر کتابخانه طهران فرستاده بود و صورت حساب سرکار را می خواست در همین مدت مرض ، آن مرقومهٔ سرکار را که قیمت کتابها در آن نوشته شده بود گم کرده ام وهر چه می گردم نمی یابم - کتابهائی که به بنده رسیده چهار جلد مراة الجنان یافعی و دو جلد تاریخ دول اسلام ذهبی و دو جلد جواهر المضیئة است - قیمت آنها را نوشته بودید ولی چون مراسله سرکار را نیافتم یادم نیست شاید در حدود سی روپیه باشد در هر صورت

(۱) استاد تاریخ وعلوم سیاسی دردانشگاه اسلامیهٔ علی گرکه به سال ۱۹۷۲م وفات یافت -

هر چه هست خواهشمندم با کمال سرعت مرقوم دارید پس از وضع قیمت حبیب السیر بپردازم ـ حبیب السیر را چنانکه سابقاً نوشته بودم گویا سیزده تومان خریده ام و آنهم درست یادم نیست زیرا که بیماری این مدت همه چیز را از یاد من برده است۔

درهر صورت خودتان بمراسلهٔ پیش من رجوع کنید وهر چه در آن مراسله نوشته امهمانست ـ اما کتابی که خواسته بودید از کتابخانهٔ مدرسهٔ سپه سالار نسخه بردارم همان وقت که رقیمهٔ عالی رسید فوراً شرحی به مدیر مدرسه نوشتم وکاتبی را معرفی کردم که باو اجازه بدهند از روی آن کتاب نسخه بر دارد وده تومان هم بآن کاتب پول پیش دادم درین مدت بیماری من خبری ازو نشد ـ دیروز که در پی او فرستادم معلوم شد چند صفحه ای بیش ننوشته و درین میان مدیر مدرسه تغییر کرده و مدیر جدید اجازه نداده است، و همین طور کار نا تمام مانده ـ دوباره امروز خود بمدرسه رفتم و اجازه ای از نو گرفتم که کتاب را نسخه بر دارند وکاتب را روانه کردم ـ امیدوارم درین صورت تا یک ماه یا بیست روزدیگر تمام کتاب حاضر شود و خود برای سرکارخواهم فرستاد، از طرف دیگر از سرکار هم مدتی است بی خبرم، بسیار خوب می شد اگر می توانستید دوباره امسال سفری بهطهران بکنید و مخصوصاً در جشن هزارسالهٔ فردوسی درطهران باشید، اگرهم نتوانید هر خدمتی درطهران باشد بمن رجوع کنید۔

نمی دانم در باب کتابهای دیگری که از حیدرآباد خواسته بودم که تذکرة الحفاظ و دررالکامنه و نظام التواریخ بیضاوی باشد چه اقدام فرموده اید ؟ امیدوارم در تهیه آنها نیز تاکید و اصرار بکنید که بهمین زودی تهیه شود و قیمت آن هر چه هست مرقوم دارید بفرستم ۔

در این دو سه روزکتاب تازه ای در تاریخ صفویه بدست آورده ام که گویا نسخهٔ آن درهیچ جا نباشد و شاید این نسخه منحصر بفرد باشد و آن کتابیست باسم «نقاوةالاثار من ذکر الاخیار» تالیف محمود بن هدایت‌الله افوشتهٔ نطنزی که در شیراز در سال ۹۹۸ شروع کرده و تا وقایع سال ۱۰۰۷ هجری رسانده است ـ اگر مایل باشید ازین کتاب هم برای کار خود استفاده

کنید ممکن است مرقوم دارید فوراً می دهم نسخه‌ای از روی آن برای سرکار نویسند زیرا که گمان می کنم نسخهٔ دیگری نداشته باشد۔

در هر صورت باز هر خدمتی در طهران باشد بمخلص بنویسید باکمال شوق انجام خواهم داد و خیلی شرمنده ام که بواسطه کسالت تا این حد از انجام خدمات شما قصور کرده ام۔

مخلص سعید نفیسی

نامهٔ سوم

از آقای حسین پرویز بدکتر غلام سرور جهلمی

۱۳۱۳/۵/۱۲ (کتابخانهٔ طهران ' طهران ' خیابان لاله زار، نمرهٔ ۱۲، نمرهٔ تلفن ۲۰۷)۔

دوست عزیزم را قربان، باید خدا را شکر کنم که روز گذشته چشم به خط ۲۱ ژوئیهٔ شما روشن شد و آنکه خود را «بد عهد» مرقوم داشته اید چنین چیزی از متخیلهٔ مخلص نگذشته ونخواهد گذشت و اخلاص تا ابد برقرار است بدون آنکه ذرهٔ از آن کاسته شود۔

راجع به کتب درخواستی آقای نفیسی شرحی مرقوم داشته بودید که با زحمت (بقول هندی ها) دستیاب شده ارسال داشته اید و با پست هوائی هم بایشان مرقوم داشته اید که ۴۹ روپیه و نه آنه قیمت را باین جانب بدهند فوری به توسط پست شهری بایشان مراتب را اطلاع دادم الساعه آمدند این جا، مختصری هم نوشتند، در جوف فرستادیم و حساب کردیم معادل بدهی که دارند اجرت کتابت و قیمت حبیب السیر را داده اند که البته بعد صورت می دهند۔

راجع بآمدن خودتان به طهران و تجدید عهد بی نهایت همه خوشحال شدیم و امیدواریم که بزودی زیارتتان نصیب شود ـ و باز چندی درک فیض کنیم . . .

از رفقاٴ که سلام به آنها رسانده اید آقای یثربی برحمت خدا پیوسته اند و خیلی هم متأثر هستیم، آقای سردار فاتح که حضوراً عرض خواهد شد گرفتارند ـ

قریب ۹ ماه می‌شود که آقای حاج ملک مشهد رفته اند اگر از آن راه

به ایران آمدید می توانید ملاقاتشان کنید، چون بزودی طهران نخواهد آمد۔
بسایرین سلام جنابعالی را ابلاغ می کنم ۔
هوشنگ همیشه جویای سلامت شما می شود و از دو چرخه و فرفره حرف می زند ۔ دیروز تا گفتم مکتوب آقای غلام سرور آمده ۔ گفت دو چرخه هم جوف داشته؟ گفتم: داده اند بسازند ! باری بچگی عالم خوشی است۔
خدمت آقای دکتر(۱) سلام مخصوص دارم ۔
هر گاه اتفاقاً فرهنگ رشیدی، وس و رامین، ظفر نامه که هر سه در کلکته طبع شده دستتان افتاد همراه بیاورید۔
فعلاً بیشتر ازین مزاحم نمی شوم ۔ دوم جمعیت است ونمی گذراند با شما صحبت کنم ۔ فرمایشی باشد مرقوم دارید۔ مخلص : ح پرویز

نامۂ چهارم :

(از سعید نفیسی به دکتر غلام سرور جهلمی) ۔
۱۳۱۳/۵/۱۶ خورشیدی

آقای عزیزم دو مرقومۂ سرکار بفاصلۂ دو روز رسید ۔ از فرستادن کتابهائی که مرحمت فرموده بودید کمال امتنان را دارم، البته تا چند روز دیگرخواهد رسید ۔
بسیار از دیدار شما درطهران شاد خواهم شد و امیدوارم در جشنهای امسال از هر حیث بشما خوش بگذرد ۔ کتاب تاریخ صفویه کتاب خانه مدرسه سپه سالار نزدیک بتمام شدن است ۔ گمانم آنست که تا یک هفته دیگر تمام شود ۔ البته فرستادن آن ضرور نخواهد بود زیرا که بهمین زودی خود در طهران تشریف خواهید داشت ۔ تاکنون خرج کتاب نزدیک بیست تومان شده است و چند تومان دیگر هم خرج خواهد داشت ۔ درین صورت قیمت کتابهائی را که برای بنده فرستاده اید ۔ بهمان میزانها می شود ۔ و اگر چیزی مقروض شدم یا به خودتان در طهران تقدیم خواهم کرد ، یا به آقای پرویز تقدیم خواهم داشت ۔
از کتابهائی که مرقوم داشته اید بقیه را طالب نیستم، فقط دورۂ پنج جلدی شعر العجم را لازم دارم که تمنی دارم همراه خود بیاورید ۔
چون با کمال عجله این چند سطر را درکتابخانۂ طهران نوشتم بهمین

(۱) منظور مرحوم دکتر هادی حسن ۔

مختصر قناعت می کنم و بهمین زودی شرح دیگری عرض خواهم کرد و با
بیصبری منتظر دیدار شما درطهران خواهم بود -

سعید نفیسی

نامه پنجم

طهران ۲۶ فبروی ۱۹۳۴ = بهمن ماه ۱۳۱۳ خورشیدی

سعید نفیسی، سه راه سپه سالار

آقای عزیزم، مکتوب ۲۰ فبروی دیروز رسید، امسال بواسطهٔ برفهای
بسیار بیشتر راهها بسته بود و بهمین جهت مکتوب شما دیر تر از آنچه می باید
رسیده است - مکتوب پیش که رسیدفوراً در صدد شدم حبیب السیر چاپ
تهران را برای شما آماده کنم اما هر چه در تهران جستجو کردم یافت نشد،
ناچار باصفهان نوشتم و در آنجا یک نسخه یافتند که یک صحیفه از آغاز
آن افتاده است و در اوایل نیز چهار صحیفه ناقص دارد ولی چون صحیفه
اول خطبهٔ کتاب است و چند سطر بیشتر نبوده و چهار صحیفه‌ای که در اوائل
افتاده در شرح احوال انبیا است - گمان ندارم برای شما ناقص باشد، و چون
نسخهٔ بهتر ازین با همه جستجوهای من بدست نیامد این نسخه را فرستادم
عجالتاً داشته باشید در سرفرصت نسخهٔ دیگری برای شما تدارک خواهم کرد -
بهمین جهت امروز آنرا بکتابخانهٔ طهران سپردم که با همین مراسله برای
شما بفرستند - امیدوارم با همین مراسله بدست شما برسد و اگر در فرستادن آن
تأخیر کردم گمان نبرید که کوتاهی کرده ام - این چندروزدر جستجو و خواستن
از اصفهان گذشت - امروز بقم و مشهد و تبریز نوشتم که اگر نسخهٔ دیگری
شود برای من بفرستند بمحض این که برسد بپست خواهم داد -

از فرستادن کتاب جواهر المضیئه و دول الاسلام و مرآة الجنان بسیار
ممنون شدم، تاکنون نرسیده است و البته تا چند روز دیگر خواهد رسید
بمحض این که برسد اطلاع خواهم داد وقتی که رسید قیمت آنرا حساب می کنم
و بکتابخانهٔ تهران می پردازم، ولی الطاف شما را نمی توانم بحساب آورم.
در باب کتاب تذکره الحفاظ و دررالکامنه نیز تمنی دارم دوباره تأکید بفرمائید
اما کتاب نظام التواریخ قطعاً درحیدرآباد چاپ شده و من خود دو سال پیش
در اروپا دریکی ازکتابخانه‌ها دیده‌ام و عنوان آنرا یادداشت کرده ام اینست -

Abdollah ibn - Umar ibn - Muhammad Al-Baidavi, Kitab Nizam at - Tawarikh, Publ. by Hakim Sayyid Shams Allah Qadiri- Haiderabad (Deccan) 1930 - 102 p. lih. (Historical Society of Haidarabad - Historical text Books Series No. 1).

اگر بهمین نشانی از حیدرآباد بخواهید قطعاً خواهید یافت :. در ضمن خواهش دارم بحیدرآباد که می نویسید چندین رسالہ عربی از ابو نصرفارابی که شاید ده رساله باشد درآنجا چاپ شده است و همین مطبعه‌ای که جواهر المضیئہ وغیره را چاپ کرده آنها را هم بطبع رسانده است لطف کنید و یک نسخه از تمام آن رسائل فارابی برای من بخواهید و قیمت آنها را نیز هرچه باشد مرقوم دارید ـ عجالتاً برای کتاب جیب السیر ده تومان باصفهان فرستاده‌ام و هنوز قیمت آنرا اطلاع نداده اند ـ قیمت آن هرچه باشد حساب خواهم کرد و بقیه را چنانکه نوشته بودید بکتابخانه طهران به آقای حسین پرویز خواهم داد که به حساب شما بگذارند و همیشه منتظر رجوع خدمت از سوی شما هستم ـ

نامۂ ششم

(از شادروان دکتر محمـد معین)

تهران ۱۹ فروردین ماه ۱۳۴۲ (خورشیدی) ـ

دوست فاضل آقای دکتر غلام سرور أستاد زبان فارسی ، دانشگاه کراچی ، کارت تبریک شریف زیارت شد ـ از لطف آن جناب بسیار ممنون شدم ـ امیدوارم که زبان و ادب فارسی ـ که شما نگاهبان استوار آن در پایتخت کشور عزیز پاکستان هستید ـ بیش از پیش ترقی کند و نیز امید دارد که سرکار را بار دیگر در تهران یا کراچی زیارت نماید ـ

محمـد معین

نامۂ هفتم

(از استاد علی اصغر حکمت) ـ

فروردین ماه ۱۳۴۳

علی اصغر حکمت ، فیشر آباد ، تهران ـ

دوست دانشمند محترم ، از لطفی که بمناسبت عید نوروز نسبت باین

جانب مبذول فرموده اند کمال تشکر را دارم ـ امیدوارم وجود محترم پیوسته قرین سلامت و موفقیت باشد ـ انتظار دارد از برکات و آثار علمیه و تحقیقات ادبی آن استاد دانشمند همیشه برخوردار و مستفیض گردد ـ از خداوند توفیقات کامل برای وجود شریف مسئلت دارد ـ

العبید علی اصغر حکمت

نامهٔ هشتم

(از استاد سعید نفیسی) ـ

اسفند ماه ۱۳۱۴ خورشیدی

اقای عزیزم، رقیمهٔ عالی را که ۱۳ مارس تاریخ داشت سه روز پیش زیارت کردم، سبب آنکه مدتی بود درطهران نبودم ـ امسال بواسطهٔ سفر چند ماهه که کرده بودم از همهٔ کارها باز مانده‌ام و از آن جمله در حضور سرکار شرمسار شده ام ـ پیش از حرکت ازطهران نسخهٔ تاریخ شاه اسمعیل را که برای سرکار داده بودم نوشته بودند، به یکی از محصلین دانشگاه (یونیورسیتی) طهران سپردم و عنوان سرکار را هم دادم که بفرستد ـ الان آن محصل درطهران نیست، باو نوشتم که ببینم بکجا فرستاده و گمان نمی کنم نفرستاده باشد، ممکن است در این میان به سرکار برسد، اگر نرسید فوراً خبر کنید باز می دهم نسخهٔ دیگری از روی آن بنویسند همچنین نسخه های نسبنامه و نقاوة الآثار را پیش از رفتن بدیگری سپرده بودم ـ دیروز که تحقیق کردم معلوم شد عنوان سرکار را که با او داده ام گم کرده است بهمین جهت نفرستاده لهذا با همین پست خودم فرستادم اما برای اجرت استکتاب بهیچ وجه پولی لازم نیست زیرا که سرکار برای من کتابهائی چند فرستاده اید و باید قیمت آنرا با یک دیگر حساب کنیم ـ امیدوارم این مکتوب به موقع به سرکار برسد و رسالهٔ خود را بتوانید بانجام دهید ـ جلد پنجم شعر العجم را هنوز اقای پرویز ببنده نداده اند، چون نبوده‌ام و ایشان هم شاید نمی دانسته اند ـ سه روز پیش به‌طهران بر گشته ام، بهمین جهت بوده است، البته می فرستم می گیرند و ازین لطف عالی بسیار متشکرم ـ منشات فریدون بیک در طهران بسیار کمیابست از همه جا پرسیدم

نداشتند احتمال می دهم و شاید بتوان پیدا کرد و به همه کس سپرده‌ام که هر وقت پیدا شد خبر کنند فوراً برای شما خواهم فرستاد - این کتاب دو چاپ دارد و چاپ دوم آن بهتر است - در هر صورت می کوشم که حتماً نسخه‌ای تدارک کنم -

اما تاریخ عالم آرای عباسی در طهران بتوسط میرزا محمود کتابفروش در سال ۱۳۱۴ قمری چاپ شده است بقطع رحلی -

ازین ببعد باز تا مدتی درطهران خواهم بود - هر فرمایش داشته باشید بنویسید - و امیدوارم دیگر از حضور عالی شرمنده نباشم و این کوتاهی این مدت بواسطهٔ سفر و دوری ازطهران بود و ازین پس هر خدمتی باشد با کمال شتاب انجام خواهم داد -

مخلص شما سعید نفیسی

این مقاله ازکتاب فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی جلد دوم ص ۲۰۲ - ۲۱۱ گرفته شده است -

تقدیم به حضور استاد دکتر غلام سرور

وقار سروران

سرودهٔ

سید منصور علی سلیم سهروردی

دانشجوی درجه دکتری، بخش فارسی دانشگاه کراچی

ادای دلبران دارد، وقـار سروران دارد
فروغ شمع آگاهیش خیره چشم و جان دارد

دل پاکش تجلی صفـــای صوفیـــان دارد
نوای عاشقان دارد، صدای صادقان دارد

غـلام سرور است اسم گرامی قدر استادم
باین افتادگی اوج عیـار سروران دارد

زهی این انطباق لفظ و معنی در وجود او
که اسمش هم غلامی شه کون و مکان دارد

بغـایت مفتخرهستم که خاک آستان او
پی آوارگان شوق یک دارالامان دارد

قطار اندر قطار ارباب معنی شـامل درسش
درخت دانش و علمش هزاران سایبان دارد

همه اندیشه و عرفان، سراپا فکر و آگاهی
که دانش باوجودش ارتباط جسم و جان دارد

گہی حیرت فزا خاموشیِ او بہرِ شاگردان
گہی یک ابتسام افروز نطق گل فشان دارد

نیارم شکوه ای بر لب اگر زخم دلی دارم
که جراح نگاهش چارهٔ زخم نهان دارد

عجائب باغبانی هست و طرفه گلشن آرائی
بهارستان تدریسش کجا خوف خزان دارد

هنرمندی پی گستردن دانش چنین باید
که در پیشش محصل کاروان در کاروان دارد

شده او زایر کعبه ز بهر خیر فی‌الدارین
ازان روح کاخ ایمانش فروغ جاودان دارد

اقامت گاه تسکین شد دلش از عشق ربانی
فراغ خاطر از اندیشهٔ سود و زیان دارد

زهی شخصیت استاد دانشگاه بی همتا
که او بهر فروغ علم روشن شمع جان دارد

ندیده چشم گیتی این چنین نقاد زیرک را
که کشاف خطا، فکر حقایق ترجمان دارد

بجای جرعه ای دریا عطا گشته است طبع او
برای هر محصل او مزاج بحر و کان دارد

چسان او را موانع از ره او بر حذر دارد
که او با عزم پولادین هدف را درمیان دارد

زعیم اهل دانش، آن پژوهشکار لاثانی
که آثارش بخوبی‌ها ضیای جاودان دارد

چه بی حد لطف دارد محضر استاد جان پرور
که نطق گوهر افشانش حقایق بر زبان دارد

اگر یک بار می بوسد کسی جام طرب زایش
سروری بر علیه میگساران جهان دارد

گهی خاموشیش منجملهٔ اسباب حیرانی
گهی گفتار شیرینش، شکر اندر دهان دارد

جلال آشکارایش ، جمال دلنشین در بر
ضمیرش یک جهان الفت برای مانهان دارد

جبینش مطلع صبح یقین اندر شب تیره
نگاهش تیغ بُرّان در کمین بهر گمان دارد

حضورش حامل تأثیر انفاس مسیحائی
غیابش طالبان علم را آتش بجان دارد

چه طرفه طالب المولی است ذوق بندگی هایش
که مطلوب خـلایق او گروه طالبان دارد
قبول عام در دنیا ی دون کاریست بس مشکل
یقیناً طـالعش نوعی قران اختران دارد
یکی بر حسن خلقش ی نهایت آفرین بر لب
یکی بر علم و فضل انگشت حیرت در دهان دارد
درشتی در وجودش گرچه گشته جزء لاینفک
ولی دراصل او طبع حریر و پرنیان دارد
سخنهایش دلیل نکته پیرایی بی همتا
مقالاتش جهان علم را رطب اللسان دارد
همیشه درپی تغییر و ایجادست طبع او
تفوق بر همه دانش پژوهان جهان دارد
یقیناً گوهر مقصد بدست آرد هر آنکس کو
پی تکمیل تحصیلات سر بر آستان دارد
چنین شخصیت دانش پناهی من ندیدستم
که او آغوش استقبال بهریک جهان دارد
نبردِ زیست در چشمش فقط بازیچهٔ طفلان
بمیدان عمل او طالع صاحب قران دارد
الهی عمر خضرش ده که فیض ظل ممدودش
اشارتها پی رسم و ره منزل نهان دارد
بـاین بی ارزشی شـاگرد آن والا گهر هستم
سلیم این ربط بالتحقیق ربط جاودان دارد

ڈاکٹر احمد حسین قریشی قلعہ داری

استاد شعبہ اردو ، گورنمنٹ زمیندار کالج ۔ گجرات ۔ پاکستان

راجہ غلام سرور سے میرے دوستانہ مراسم

۱۹۶۷ء کے پس و پیش کی بات ہے کہ میں دفتر ایری گیشن ریسرچ لاہور میں گیا ۔ وہاں میرے پھوپھی زاد ڈاکٹر نذیر احمد صاحب ڈائریکٹر تھے ۔ ڈاکٹر صاحب دفتر میں تھے ۔ ان کے سامنے کرسی پر ایک صاحب درمیانہ قد ، شیروانی پہنے ، عینک لگائے ، سر پر قراقلی ٹوپی سجائے ، علی گڑھ کی وضع قطع میں بیٹھے تھے ۔ اور ان دونوں کے درمیان ہلکی سی مزاحیہ گفتگو ہو رہی تھی ۔ ڈاکٹر نذیر احمد اپنے شعبہ کی ایک گرانبہا کتاب میز پر سے تلاش کر رہے تھے ۔ اس کتاب کے اوپر ایک فارسی کتاب رکھی ہوئی تھی ۔ چند لمحہ کے بعد ڈاکٹر صاحب نے اس کو فارسی کتاب کے نیچے سے تلاش کر لیا اور سامنے بیٹھے آدمی کو ذرا چھیڑتے ہوئے بولے یہ کیا فضول کتاب میری میز پر آ گئی ۔ وہ صاحب ذرا چڑ سے بولے ۔ تو ڈاکٹر صاحب نے کہا میری کتاب پورے بارہ سو روپے کی ہے ۔ ان صاحب نے کہا : مجھے بارہ سو روپے سے غرض نہیں ، دونوں کتابیں آزمائش کے طور پر باہر سڑک کے فٹ پاتھ پر رکھ دو ۔ آپ کی بارہ سو روپے والی کتاب کی طرف کوئی دیکھے گا بھی نہیں ۔ ہر کوئی اس فارسی کتاب کی طرف لپکے گا ۔

میں ان دونوں کی اس پُر مزاح گفتگو سے محظوظ ہو رہا تھا ۔ ڈاکٹر صاحب نے بتایا : یہ میرے دوست ہیں ڈاکٹر راجہ غلام سرور صاحب ۔ میرے علی گڑھ کے کلاس فیلو ہیں ۔ آج کل کراچی یونیورسٹی میں شعبہ فارسی کے صدر ہیں اور بڑے عالم فاضل آدمی ہیں ۔ میرے ان سے برادرانہ مراسم ہیں ۔ فارسی ادبیات کا استاد سن کر میں فوراً چونکا ۔

مجھے بھی بچپن سے فارسی ادبیات کا بے حد شوق رہا ہے ۔ میری ابتدائی تعلیم مسجد میں فارسی ادبیات سے ہی شروع ہوئی تھی ۔ راجہ غلام سرور سے میرا اس سے پہلے بالکل کوئی تعارف نہ تھا بلکہ اس وقت تک میں نے ان کا نام تک بھی نہیں سنا تھا ۔ پہلے تو ان سے رسمی سی گفتگو رہی اور فارسی ادبیات ہی موضوع رہا بعد میں جلد ہی کھل کر باتیں ہونے لگیں ۔

اس گفتگو میں میں نے والہانہ انداز میں شکایت کی کہ کراچی سے مجلہ '' ہلال '' فارسی زبان میں شائع ہوتا ہے ۔ میں نے دو تین دفعہ اشاعت کے لئے وہاں مضامین بھیجے ہیں وہ شائع نہیں کرتے بڑے متعصب لوگ ہیں ۔ راجہ صاحب یہ شکایت سن کر پریشان سے ہوئے اور فرمانے لگے میں '' ہلال '' والوں سے دریافت کروں گا ۔ میرے ان سے بہت اچھے مراسم ہیں ۔

مجلس برخاست ہوئی ۔ راجہ صاحب ڈاکٹر نذیر احمد کے ہمراہ ان کے گھر روانہ ہوئے ۔ راجہ صاحب ڈاکٹر صاحب کے گھر اکثر جایا کرتے اور کئی کئی دن تک وہاں قیام کرتے ۔ ڈاکٹر نذیر احمد صاحب نے بتایا کہ میری کوٹھی میں ایک کمرہ صرف راجہ صاحب کے لئے مخصوص ہے جس کو ہم راجہ صاحب کا کمرہ کہا کرتے ہیں کیونکہ جب بھی راجہ صاحب تشریف لاتے ہیں اسی کمرے میں قیام کرتے ہیں ۔

میں گجرات واپس آیا تو راجہ صاحب کی محبت بھری گفتگو میرے دل و دماغ میں بس رہی تھی ۔ کچھ ہی دنوں بعد راجہ صاحب کا کراچی سے خط آ گیا ۔ اس میں لکھا تھا :

'' میں نے مجلہ '' ہلال '' والوں سے دریافت کیا ہے ۔ ان کو اعتراض ہے کہ آپ کے مقالات طویل ہوا کرتے ہیں ۔ نیز وہ گہری تحقیق کے حامل ہوتے ہیں '' ہلال '' ان کا متحمل نہیں ہوسکتا ۔ یہاں صرف ہلکے پھلکے ، مختصر مضامین شائع ہوتے ہیں ۔ وہ یہ بھی کہتے ہیں کہ آپ فارسی قدیم میں مضامین لکھتے ہیں جو متروک ہوچکی ہے ۔ یہاں صرف رائج الوقت سکہ چلتا ہے ۔ آپ اپنے مقالات مجھے ارسال کر دیا

کریں ۔ میں ان کا اختصار کر دیا کروں گا اور ان کو جدید فارسی میں بھی بدل دیا کروں گا "۔

میں راجہ صاحب کی اس پیش کش سے بڑے حد متاثر ہوا کہ کتنا خلیق آدمی ہے ۔ بے غرض و بے مقصد دوسروں کا بوجھ اٹھانے کو تیار ہے ۔

اس خط کے بعد راجہ صاحب نے اپنی چند تصانیف تحفہ کے طور پر ارسال کیں ۔

راجہ صاحب تعطیلات گرما میں کراچی سے اپنے گاؤں کالس آ جایا کرتے تھے ۔ تعطیلات کا وقت آیا ۔ راجہ صاحب نے کراچی سے خط لکھا کہ میں ۱۵ جولائی ۱۹۶۷ء کو کراچی سے ریل پر سوار ہوں گا اور ۱۶ جوالائی کو گاڑی گجرات سے گذرے گی ۔ مناسب ہو گا آپ اسٹیشن پر تشریف لے آئیں تاکہ سرسری ملاقات ہو جائے ۔ راجہ صاحب کسی وجہ سے ایک دن پہلے ہی ۱۵ جولائی کو گجرات سے گذر گئے اور میں معین تاریخ کو اسٹیشن پر محو انتظار رہا ۔ دوسرے دن راجہ صاحب کا خط آیا جس میں انہوں نے صورت حالات سے آگاہ کیا اور فرمایا میں معذرت خواہ ہوں ، آپ کو تکلیف ہوئی ۔ اس کا کفارہ میں خود گجرات آ کر ادا کروں گا ۔

چنانچہ ایسا ہی ہوا ۔ راجہ صاحب تاریخ تعین کر کے ۳۰ جولائی ۱۹۶۷ء کو گجرات تشریف لائے اور معذرت خواہ ہوئے ۔ آپ دوپہر کے ایک بجے گجرات پہنچے ۔ آتے ہی فرمانے لگے ذرا بازار جانا ہے ضروری کام ہے ۔

ہم دونوں بازار کی طرف روانہ ہوئے ۔ حضرت شاہ دولا دریائی علیہ الرحمۃ کے دربار پر حاضری دی ۔ پھر بازار میں داخل ہوئے ۔ راجہ صاحب پھل خریدنے لگے ۔ میں سمجھ گیا کہ تکلفات میں الجھ رہے ہیں ۔ پنجاب کی پرانی روایت اور وضع داری ہے کہ کسی کے گھر خالی ہاتھ نہیں جایا کرتے ۔ میں نے راجہ صاحب کو بلا تکلف پھل وغیرہ خریدنے سے روکنا چاہا ۔ لیکن ان کی وضعداری آڑے آئی ۔ نستعلیق لہجے میں فرمانے لگے آپ چپ رہیں یہ میں آپ کے لئے نہیں خرید

رہا ۔ راجہ صاحب اشیا خرید تے رہے ۔ میں خاموش تصویر بنا کھڑا رہا ۔ میزبان ہونے کی حیثیت سے راجہ صاحب کا یہ بوجھ میں نے اٹھانا چاہا مگر انہوں نے منع کر دیا ۔

راجہ صاحب نے سامان تھام لیا اور ہم دونوں کالری دروازہ میں پہنچے ۔ وہاں راجہ صاحب نے مٹی کے برتن دیکھے ۔ گجرات شہر کی مشہور ترین صنعت مٹی کے کاغذی پیالے ہیں ۔ دیکھ کر بہت ہی خوش ہوئے اوراسی خوشی کی رومیں دو درجن پیالے خرید لئے ۔ میں نے گزارش کی اتنے پیالے کیا کریں گے ۔ فرمانے لگے کراچی کے دوستوں کے پاس خالی ھاتھ تو نہیں جانا ہے ۔ خدا کا شکر ہے عجیب وغریب تحفہ مل گیا ہے ۔ میں راجہ صاحب کی اس وضعداری پر بہت ہی حیران ہوا۔

راجہ صاحب یہ سامان اٹھائے میرے ہمراہ گھر کی جانب آ رہے تھے ۔ راستے میں ایک صاحب راجہ صاحب کے لباس اور وضع قطع میں نظر آئے ۔ پوچھنے لگے یہ کون صاحب ہیں ۔ میں نے عرض کیا یہ شیخ انعام اللہ صاحب ہمارے ھاں سر سید کالج گجرات کے پرنسپل ہیں ۔ کہنے لگے علی گڑھ کے تعلیم یافتہ ہیں ۔ میں نے کہا شاید ۔ میں ابھی تعارف کرانے والا ھی تھا کہ راجہ صاحب نے خود ھاتھ بڑھایا اور کہا السلام علیکم ! آپ علی گڑھ یونیورسٹی میں پڑھتے رہے ہیں ؟ شیخ صاحب نے ھاں میں جواب دیا ۔ دونوں صاحب فوراً ایک دوسرے سے بغل گیر ہو گئے اور ایک دوسرے سے پوچھنے لگے آپ کس سن میں علی گڑھ میں تھے ۔ آخر میں تھوڑی سی محبت بھری گفتگو کے بعد اپنی اپنی راہ لی ۔

راستے میں میں نے پوچھا کہ ہمارے پاس سے ہزاروں انسان گذ رے ہیں آپ نے کسی سے مصافحہ نہیں کیا بلکہ سلام تک نہیں کیا ۔ علی گڑھ کو کیا سرخاب کا پر لگا ہوا ہے کہ آپ نے وھاں کے تربیت یافتہ کو پہچان لیا اور گرمجوشی بھی دکھائی۔پھر علی گڑھ تو بھارت میں رہ گیا، بات ختم ہوئی ۔ کہنے لگے علی گڑھ کسی علاقے یا درودیوار کا نام نہیں ۔

علی گڑھ ایک تہذیب کا نام ہے ۔ چونکہ میں نے اس تہذیب میں تربیت پائی ہے اور وہ تہذیب اپنائی ہے لہذا مجھے وہاں کے ہر ایک تربیت یافتہ سے بے حد پیار ہے ۔

ہم گھر پہنچے ۔ راجہ صاحب نے پیالے اپنے پاس رکھ لئے اور دیگر تکلفات کا سامان مجھے دے دیا اور کہا یہ اندر لے جاؤ ۔ آپ کا نہیں بچوں کے لئے ہے ۔ کسی کے معاملے میں آپ کو دخل دینے کا کوئی حق نہیں ۔

میں گجرات میں اس وقت کرائے کے مکان میں رہتا تھا جو کہ بہت ہی تنگ و تاریک تھا ۔ مگر راجہ صاحب کی محبت بھری شخصیت سے میری پریشانی دور ہوئی ۔ مجھے اس دن وہ مکان تنگ و تاریک نہیں نہایت کشادہ اور باغ و بہار نظر آتا تھا ۔ راجہ صاحب نے دو دن میرے پاس قیام فرمایا ۔

دوسرے دن راجہ صاحب کسی کام کے لئے اٹھ کر ہمارے گھر کے صحن میں آئے تو ہمارے ہاں روٹیاں پکانے کے لئے چھوٹا سا تنور گھر والوں نے لوہے کے ایک برتن (تغار) میں تیار کر رکھا تھا جسے وقتاً فوقتاً جہاں چاہتے ضرورت کے مطابق رکھ لیتے ۔ راجہ صاحب کو یہ چیز بہت ہی عجیب و غریب نظر آئی ۔ وہ اس کے پاس کھڑے ہوگئے اور غور سے دیکھنے لگے اور بہت خوش ہوئے ۔ ادھر میرے گھر والے اپنی جگہ شرمسار کہ اتنے بڑے عالم فاضل کی نظر کس چیز پر پڑی ۔ عورتوں کا مزاج ہوا کرتا ہے کہ ہمیشہ اعلی وعمدہ اور خوبصورت اشیا کی نمائش کی عادی ہوتی ہیں ۔ بہر حال تنور کی نمائش سے گھر والوں کا احساس سبکباری دور ہوا اور مجھے راجہ صاحب کے ذوق تجسس و تحقیق پر حیرت ۔

راجہ صاحب کا جمالیاتی ذوق و شوق عالمگیر نوعیت کا ہے ۔ وہ ہر چیز کے حسن و قبح سے ایک ہی نظر میں آگاہ ہو جاتے ہیں لیکن ان کی سب سے زیادہ دلچسپی علم وحکمت اورکتابی دنیا سے ہے ۔ میرے پاس مخطوطات کا ایک بڑا ذخیرہ موجود ہے ۔ راجہ صاحب کے لئے

اس سے بڑھ کر اور کیا نعمت ہو سکتی تھی ۔ وہ دو دن اور دو رات میری کتابیں دیکھتے رہے ۔ میں حیران ہوا راجہ صاحب جس کتاب کو ھاتھ لگاتے اس کی حقیقت سے حسب عادت جب تک پوری آگاہی حاصل نہ کر لیتے ھاتھ سے نہ چھوڑتے ۔ ان کے اس دو روزہ قیام میں میں نے بہت سی علمی باتیں سیکھیں اور کتاب شناسی کی صحیح راہ نمائی مجھے راجہ صاحب سے حاصل ہوئی ۔

راجہ صاحب یکم اگست ۱۹۶۷ء کو گجرات سے کالس واپس روانہ ہوئے ۔ تعطیلات ختم ہو رہی تھیں ۔ چند دن کالس میں گذار کر کراچی واپس ہوئے ۔ ان کی محبت اور شفقت کا تقاضا تھا کہ ہر ہفتے اپنی خیریت اور احوال و آثار سے آگاہ کرتے رہے ۔ کچھ تاخیر کے بعد اچانک

۱۷ نومبر ۱۹۶۷ء کو گرامی نامہ موصول ہوا کہ میں اس ہفتے خط نہیں لکھ سکا ۔ میرے حقیقی بڑے بھائی راجہ احمد خان صاحب اپنے گاؤں کالس میں وفات پا گئے ہیں گاؤں گیا ہوا تھا ۔ اسی پریشانی میں آپ کو راستے میں اطلاع نہ کر سکا ۔

راجہ صاحب کے اس خط سے مجھے بے حد قلق ہوا ۔ میں چاہتا تھا کہ حاضر خدمت ہو کر تعزیت کرتا لیکن راجہ صاحب نے خط کراچی واپس جا کر لکھا تھا اور میں کراچی تک کا سفر طے نہیں کر سکتا تھا ۔ تعزیت نامہ اور مرحوم کا قطعہ تاریخ وفات لکھ کر کراچی ارسال کردیا ۔ قطعہ حسب ذیل ہے ۔

بر مرگ راجہ احمد خان

اے دریغا از جہان آں مرد عالی شان رفت
رونق بزم جہاں و راحت ہر جان رفت
بازوی راجہ غلام سرور عالی مقام
از دل و جانش قرار و لطف و اطمینان رفت
یادگار راجگان و تاجدار دودمان
رونق و توقیر عالم منبع احسان رفت

بود در عالم چو از نسل بزرگش یادگار
فاش گویم یک جهان از محفل امکان رفت
گفت بر رسم بزرگان احمد خسته درون
سال ترحلیش : گرامی قدر احمد خان رفت = ۱۹۶۷ء
رونهان کرد از سر بزم جهان هم گفت سال
هاتف غیبی بگوشم : راجه احمد خان رفت ـ ۱۳۸۷ھ
بر مزارش روز و شب آن خالق کون و مکان
رحمت و غفران ببارد لائق غفران رفت

* * *

ہماری معاشرت کا ایک المیہ یہ بھی ہے کہ ایک پڑھا لکھا ، دانشور انسان سرکاری ملازمت میں جب تیس چالیس سال بسر کر لیتا ہے اور ایک ماحول و معاشرت اس کے خون کا حصہ بن جاتی ہے تو اس کو ایک معین عرصہ کے بعد اس سے علیحدہ کر دیا جاتا ہے ۔ جس سے دو خوفناک پریشانیاں سامنے آتی ہیں ۔ ایک تو وہ ماحول جہاں زندگی کے تیس چالیس سال گذرے اس سے علیحدہ ہوکر فارغ وقت بسر کرنا سوھان روح ہو جاتا ہے اور نئے حالات سے مطابقت پیدا نہیں ہوتی ۔ دوسرے زندگی کا معیار اور آمدنی و اخراجات میں تضاد ۔ جس سے ملازمت سے سبکدوش ہونے والا آدمی پریشان حالی کا شکار ہو جاتا ہے ۔
۱۹۷۰ء راجہ غلام سرور صاحب بھی مدت معین بسر کرنے کے بعد ملازمت سے سبکدوش ہوئے تو یہی پریشانیاں سامنے کھڑی تھیں ۔ وطن واپس آ گئے ۔ لیکن راجہ صاحب کی شخصیت اور علم وفضل سے ایک زمانہ آشنا تھا ۔ ۱۹۷۲ء میں مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان راولپنڈی (اب اسلام آباد) نے کچھ علمی و ادبی کاموں کو سر انجام دینے کی پیش کش کی اور راجہ صاحب بطیب خاطر مرکز سے منسلک ہو گئے ۔ مرکز نے انہیں کتاب جواھر الاولیا مصنفہ سید باقر بن عثمان بخاری کی تصحیح و تحشیہ کا کام سونپا ۔ اس کتاب کا ایک مخطوطہ مرکز کے کتب

خانے میں موجود تھا مگر دوسرے نسخے کی بھی ضرورت تھی تاکہ تقابل کیا جا سکے راجہ صاحب نے مجھے خط لکھا کہ اگر آپ اس کتاب کے متعلق جانتے ہوں تو مطلع کیجیے۔ اتفاق سے میں یہ جانتا تھا کہ اس کتاب کا ایک نسخہ پنجاب یونیورسٹی لائبریری لاہور میں موجود ہے۔ اور اس کی ایک تلخیص مرے جد امجد علامہ سید احمد ناظم نے تیار کی تھی وہ میرے پاس موجود تھی۔

میں نے راجہ صاحب کو ان معلومات سے آگاہ کر دیا۔ راجہ صاحب خط ملتے ہی مرکز کے کتابدار آقائے محمد حسین تسبحی کے ہمراہ گجرات تشریف لائے۔ میں نے ملخص نسخہ راجہ صاحب کے حوالے کر دیا اور میری نشان دہی پر دونوں صاحبان لاہور چلے گئے اور پنجاب یونیورسٹی کے نسخے کا عکس حاصل کر لیا۔

راجہ صاحب نے تصحیح کا کام شروع کر دیا اور مجھے بار بار لکھتے رہے کہ آپ کا ملخص نسخہ میری بڑی راہنمائی کر رہا ہے۔ مجھے گمان ہے کہ آپ کے کتابخانہ میں اصل نسخہ بھی موجود ہوگا۔ مگر آپ وہ نسخہ دکھانے سے گریز کر رہے ہیں۔ اس گمان کے پیش نظر وہ پھر گجرات آئے اور اصل نسخہ کے متعلق تجسس فرماتے رہے۔

ان کے اس نوع کے تجسس سے میں پریشان تھا کہ اسی دوران میرے محترم دوست سید شریف احمد شرافت نوشاہی مرحوم (م ۱۴۰۳ھ) مصنف شریف التواریخ تشریف لے آئے۔ شرافت صاحب سے میرے برادرانہ مراسم تھے اور وہ اکثر غریب خانہ پر تشریف لاتے اور دو تین دن تک قیام فرماتے۔ میں نے جواھر الاولیاء اور مرکز والوں کے تجسس کا ذکر کیا تو کہنے لگے جواھر الاولیاء کا ایک خوبصورت نسخہ میرے دوست مولوی غلام رسول مخدوم ساکن کوٹھہ لکاں (ضلع گوجرانوالہ) کے پاس بھی موجود ہے میں نے شریف التواریخ لکھتے وقت اس سے استفادہ کیا تھا۔ یہ سنتے ہی میں نے راجہ صاحب کو بذریعہ خط اطلاع کر دی۔ وہ اس نسخہ کی اطلاع کو ایک خیر موہوم جانتے تھے۔ لہذا

وہ خود گجرات تشریف نہ لائے ۔ البتہ ۲۲ اپریل ۱۹۷۳ء کو علی الصباح آقائے محمد حسین تسبیحی آ دھمکے اور کہنے لگے اسی وقت کوٹھہ لکال چلو۔ چنانچہ ان کے ساتھ کوٹھہ لکال گیا ۔ یہ آبادی صرف تین چار مکانوں پر مشتمل تھی ۔ مولوی غلام رسول مخدوم سے ملاقات ہوئی ۔ وہ جواہر الاولیاء کا نسخہ نکال لائے ۔ تسبیحی صاحب حیرت سے اِدھر اُدھر دیکھتے اور کہتے اللہ کی شان یہ جگہ جنگل میں کہاں اور جواہر الاولیاء کہاں ؟ مولوی صاحب سے نسخہ فروخت کرنے کی التجا کی ۔ کہنے لگے یہ نسخہ سید شریف احمد شرافت کے مشورے سے فروخت کر سکوں گا ۔ ان کی اجازت کے بغیر نہ فروخت کیا جا سکتا ہے اور نہ ہی مستعار دیا جا سکتا ہے ۔ ہم واپس چلے آئے ۔

شرافت نوشاہی صاحب گجرات تشریف لائے ۔ میں نے مولوی غلام رسول صاحب والا واقعہ بیان کیا ۔ کہنے لگے راجہ صاحب اور تسبیحی صاحب کو ۱۶ مئی ۱۹۷۳ء کو اپنے ہاں بلا لیں ، میں غلام رسول صاحب سے جواہر الاولیاء کا نسخہ لے آؤں گا پھر جیسے بھی ہوا معاملہ طے ہو جائے گا ۔

۱۶ مئی ۱۹۷۳ء کو راجہ غلام سرور اور آقائے تسبیحی راولپنڈی سے صبح سویرے ہی گجرات پہنچ گئے ۔ شدید بارش ہو رہی تھی ۔ سید شرافت صاحب کو تیس میل دور موضع ساہن پال سے گجرات پہنچنا تھا ۔ ان کا شدت سے انتظار تھا ۔ مہمان مایوس ہو کر واپس لوٹنے کو تیار تھے کہ یکدم شرافت صاحب اپنے برادر زادہ عارف نوشاہی کو ساتھ لئے آ پہنچے ۔ آتے ہی جواہر الاولیاء کا مطالبہ ہوا ۔ راجہ صاحب دیوانہ وار کتاب کی طرف لپکے اور ہاتھوں میں لے کر ایک کونے میں بیٹھ گئے اور کتاب دیکھنے میں اس قدر محو ہو گئے گویا وہ اس جہان ہی میں نہیں ۔

شرافت صاحب کا میں نے آقائے تسبیحی سے تعارف کرایا ۔ شرافت صاحب اپنی کچھ تصانیف بھی ساتھ لے آئے تھے ۔ تسبیحی صاحب

اس دانشور کی تصا نیف دیکھ کر حیرت و استعجاب کے سمند ر میں ڈوبے جاتے تھے ۔ انہوں نے اس طرح کا عالم فاضل انسان اس سے پہلے کبھی نہیں دیکھا تھا ۔ یہ لوگ شرافت صا حب کی عظمت سے بے حد متاثر ہوئے ۔ یہ صورت حالات کوئی ڈیڑھ گھنٹہ جا ری رہی ۔ آخر میں میر ے ایما پر جواھر الاولیاء کا نسخہ تسبیحی صا حب نے مرکز کے لئے چا ر سو روپے میں خرید لیا اور د وستوں نے اپنی اپنی راہ لی ۔

راجہ صا حب جواھر الاولیاء کی تصیحح وتحشیہ میں اس قد ر محو ہوئے اور انہماک دکھایا کہ خط و کتابت او ر میل ملاپ کی سب باتیں بھول گئے اور آج تک یہی صورت حالات ہے ۔ حتی کہ جواھر الاولیاء ۱۹۷۶ء میں چھپ کر بھی آ گئی ۔ معلوم نہیں یہ صورت حالات کیوں پیدا ہوئی اور اس کے اسباب کیا ہیں؟ بہرحال عزیز القد ر عا رف نوشاھی کے ایماءپر اپنی اور راجہ صاحب کی دوستی کی پرانی داستان ھم راجہ غلام سرور صا حب کی نذ ر کرتے ہیں کہ مہربان دوستوں کی یادیں بھولنے والی نہیں ہوا کرتیں ۔ یادداشتہائے پارینہ کے اس نذرانے کے ساتھ ساتھ ہم محترم ڈاکٹر غلام سرور صا حب کی خد مت عالیہ میں عرض کرتے ہیں :

کبھی ہم بھی تھے تیر ے آشنا تجھے یاد ہوکہ نہ یاد ہو

پروفیسر کلیم سہسرامی

استاد شعبہ السنہ، راجشاہی یونیورسٹی، راجشاہی، بنگلہ دیش

حکایت قدآن شوخ ۰۰۰

مجلہ ''دانش'' نے جب اعلان کیا کہ فارسی زبان و ادب سے متعلق ڈاکٹر غلام سرور صاحب کی پچاس سالہ خدمات کے اعتراف میں ایک مخصوص نمبر شایع کیا جائے گا تو میں نے ارادہ کر لیا تھا کہ ان پر ضرور کچھ لکھوں گا لیکن یونیورسٹی کی مصروفیات اور مارچ ۱۹۸۶ء میں ایران کے سفر کی وجہ سے مقالہ بھیجنے کی آخری تاریخ ختم ہو چکی تھی۔ لیکن مدیر ''دانش'' کے اصرار نے نہ صرف مجبور کر دیا بلکہ دل کا تقاضا بھی تھا کہ ڈاکٹر صاحب کے لطف و کرم کا تذکرہ ضبط تحریر میں لانے کی کوشش کروں تاکہ ان کی زندگی کا ایک رخ روشنی میں آجائے۔ یہ سوچ کر ذہن یک بیک آمادہ ہوگیا اور میں نے یہ مصرع پڑھتے ہوئے قلم کو جنبش دی۔

ذکر اس پری وش کا اور پھر بیان اپنا

جب تک انسان کا ایک دوسرے سے واسطہ نہ پڑے اس کی خوبیوں اور خامیوں کا اندازہ لگانا مشکل ہے۔ اس کی تحریریں پڑھ کر یا اس کی علمی فضیلت کا تذکرہ سن کر اس کے علم و فضل کا تو اندازہ لگایا جا سکتا ہے لیکن اس کے کردار و گفتار اور عادات و اخلاق کے متعلق کوئی رائے قائم کرنا دشوار ہے۔ یہ کلیہ تمام و کمال ڈاکٹر غلام سرور صاحب پر صادق آتا ہے، مجھ سے نہ کبھی کی دید و شنید، نہ تعارف و شناسائی، فارسی مجلہ ''ہلال'' میں ان کے چند مضامین فارسی اہل علم اور زبان و ادب سے متعلق نظر سے گذرے تھے۔ اور اسی وسیلے سے ان کی تصویر کی بھی زیارت ہوئی تھی، اس کے باوجود ہم دونوں

ایک دوسرے کے لئے اجنبی تھے ۔

۱۹۶۲ء میں اردو، فارسی کی تدریس کے لئے میرا تقرر راجشاہی یونیورسٹی میں ہو چکا تھا لیکن یونیورسٹی نے یہ شرط لگا دی تھی کہ مجھے فارسی میں بھی ایم ۔ اے کرنا ہوگا کیوں کہ میں فارسی بھی پڑھایا کرتا تھا۔ یہ فکر دامن گیر تھی کہ جہاں تک جلد ہو اس منزل سے گذر جاؤں ورنہ ملازمت مستقل نہ ہوگی۔ چند دنوں کی فرصت میں راجشاہی سے ڈھاکے گیا ہوا تھا۔ شام کو استاد محترم ڈاکٹر عندلیب شادانی کی ملاقات کو ان کے یہاں حاضر ہوا تو وہاں ڈاکٹر غلام سرور صاحب تشریف رکھتے تھے، شادانی صاحب نے میرا تعارف کرایا۔ ڈاکٹر صاحب بڑی خندہ پیشانی سے ملے۔ میری ملازمت اور ڈگری کی تفصیل دریافت فرمائی۔ عرض کیا کہ میں صرف اردو کا ایم ۔ اے ہوں، یونیورسٹی کی قید کے مطابق فارسی میں بھی ایم ۔ اے کرنا ہے، لیکن بعض کتابیں نہیں ملتیں ۔ جب تک تیاری اطمینان بخش نہ ہو امتحان میں شریک ہونا مناسب نہیں سمجھتا، ڈاکٹر صاحب نے میرے خیال کی تائید کی۔ اس کے بعد نماز مغرب کے لئے کھڑے ہو گئے۔ نماز کے بعد شادانی صاحب سے رخصت ہوئے اور یونیورسٹی کے مہمان خانے کی طرف روانہ ہو گئے جو موجودہ آرٹس فیکلٹی کے احاطے میں انسٹی ٹیوٹ آف موڈرن لنگویجز کے پہلو میں بنا ہوا تھا، میں ان کے ساتھ ہولیا، ڈاکٹر صاحب نے راستے میں ان کتابوں اور مصنفین کی تفصیل پوچھی جو میری دسترس سے باہر تھے، میں نے صاف صاف بتا دیا، پھر مختلف موضوعات سے متعلق استفسار کیا کہ اس سلسلے میں کون سی اور کیا کیا کتابیں پڑھی ہیں؟ یہ تفصیل بھی عرض کی۔ پھر فرمانے لگے کہ جدید فارسی شاعری کے کے متعلق جو کچھ میں نے مطالعہ کیا ہے بہت کافی ہے کیوں کہ اس کے علاوہ اس موضوع پر مزید مواد نہیں ملتا ۔ ہاں کاظم زادہ ایرانشہر کے حالات اور اسلوب نگارش پر وہ خود نوٹ لکھ کر مجھے بھیج دیں گے ۔ بڑی تسلی ہوئی۔ پھر میں نے گزارش کی کہ ایرانی لسانیات پر مختلف

کتابوں کے مختلف حصوں کا مطالعہ کرنا پڑتا ہے جس سے ذہن میں امتحان کی ضرورت کے لئے باضابطہ مواد مرتب نہیں ہوتا اور بعض باتیں واضح بھی نہیں ہوتیں ۔ ڈاکٹر صاحب نے فرمایا کہ اس کے لئے بھی وہ مجھے مواد بھیج دیں گے۔ ان سے جب میں رخصت ہونے لگا تو مجھے تاکید کی کہ امتحان ضرور دے دوں ' امتحان کی تیاری اور مطالعے کے دوران جو دریافت طلب باتیں ہوں خط کے ذریعے ان سے استفادہ کرنے کی کوشش کروں ۔ ڈاکٹر صاحب نے کراچی پہنچتے ہی ازراہ کرم حسب وعدہ مجھے کاظم زادہ ایرانشہر کے حالات اور طرز نگارش پر ایک مفصل تحریر اور اس کے ساتھ اپنی گران قدر تالیف '' تاریخ زبان فارسی '' بھیج دی ، یہ کتاب میرے لئے ایک نادر تحفہ تھا ۔ اس طرح گویا دو پرچوں یعنی جدید فارسی نثر اور ایرانی لسانیات میں جو کمی تھی وہ بدرجہ احسن پوری ہو گئی ۔ ڈاکٹر صاحب کی عنایت ، شفقت اور معاونت کا یہ ادنی سا کرشمہ تھا جس کا شکریہ لفظوں میں ادا نہیں ہو سکتا ۔

۱۹۶۵ء میں حکومت ایران کی وزارت فرہنگ و ہنر نے پاکستانیوں کو فارسی میں ڈاکٹریٹ کے لیے بیس وظیفے دئیے تھے ۔ مشرقی پاکستان سے قرعہ فال میرے نام بھی پڑا ' میں نے راجشاہی یونیورسٹی کے ارباب حل وعقد کو نوٹس دے دیا تھا کہ چھ مہینے کے بعد اردو میں ڈاکٹریٹ کے لئے مقالہ پیش کروں گا ۔ اس لئے استاد محترم ڈاکٹر شادانی سے فون پر مشورہ کیا کہ مجھے ایران جانا چاہئے کہ نہیں ۔ انہوں نے فرمایا کہ ضرور چلے جاؤ، واپسی کے بعد اردو کی ڈاکٹریٹ کر لینا ۔ یہ گھر کا معاملہ ہے۔ جب میں نے تہران یونیورسٹی کے نصاب اور طریقہ تعلیم کے بارے میں دریافت کیا تو فرمایا کہ ڈاکٹر غلام سرور صاحب کو خط لکھ کر تفصیل پوچھ لو ، انہیں تازہ اطلاعات رہتی ہیں ، اور وہ بہتر مشورہ دے سکیں گے ۔ چنانچہ میں نے کراچی یونیورسٹی کے پتے پر انہیں خط لکھا ، لیکن ایران میں پاکستانی سفارت خانے کے پیہم تقاضے اور تار کی وجہ سے چند ہی دنوں میں کراچی روانہ ہو گیا ۔ اور دوسرے ہی روز رات کے وقت

تہران کے لئے پروا ز تھی ۔ معلوم ہوا کہ ڈاکٹر صاحب کراچی میں تشریف نہ رکھتے تھے اسی لئے بروقت جواب تحریر نہ فرما سکے ، نومبر ۱۹۶۵ء کی آخری تاریخیں تھیں ، اور جاڑوں کا موسم شباب پر آ چلا تھا ، تہران پہنچ کر اس شباب کی تکمیل دیکھی جس کا پہلا تجربہ تھا ۔

۱۹۷۰ء کی ۲۱ مارچ کو ڈاکٹریٹ لے کر جب کراچی واپس پہنچا تو یونیورسٹی میں ڈاکٹر غلام سرور صاحب کا نیاز حاصل ہوا ۔ اور بے اختیار سودا کا یہ شعر زبان پر آ گیا :

سرسری ان سے ملاقات ہے ۔ گاہے ماہے
صحبت غیر میں گاہے ، سر راہے گاہے

بڑی خندہ پیشانی اور محبت سے ملے ۔ میری تحقیق کا موضوع اور ایران میں پاکستانی طلباء کی علمی و تحقیقی سرگرمیوں سے متعلق سوالات کرتے رہے ۔ میں نے تفصیل بتائی تو انہیں کچھ زیادہ تعجب نہ ہوا ، کیوں کہ وہ ایران کے طریقہ تعلیم اور پاکستانی طلباء کے ذہنی رجحان اور علمی وابستگی سے بہ خوبی واقف تھے ۔ لیکن طلباء کے مقالہ تحقیقی کی خوبیوں اور خامیوں سے متعلق جونقطہ نظرمیں نے پیش کیا تھا ، ڈاکٹر صاحب اس سے متفق ہو گئے ۔ پھر اپنے تمام رفقائے کار سے مجھے ملایا اور ان کے ساتھ چائی پی ، اور یہ پروگرام مرتب کیا کہ ایک دن میں ان کے شعبے میں ایران سے متعلق اپنے تاثرات پیش کروں ۔ لاکھ معذرت کی لیکن ان کے پیہم اصرار اور مدھم اور محبت آمیز لہجے نے مجبور کر دیا ، ہاں اسی کے ساتھ ساتھ میرے ایک قدیم استاد ڈاکٹر مطیع الامام صاحب (ریڈر شعبہ فارسی) کی تاکید بھی ہوتی رہی کہ میں وقت نکال کر ان کے شعبے کی '' انجمن فارسی '' کے استقبالیہ میں ضرور شرکت کروں ۔ بہرصورت میں حسب وعدہ ایک دن کراچی یونیورسٹی کے شعبہ فارسی میں حاضر ہوا ، جلسے کے آغاز میں استاد مکرم ڈاکٹر مطیع الامام صاحب نے چند تعارفی کلمات کہے اس کے بعد ڈاکٹر غلام سرور صاحب نے اپنے مخصوص اور پرتاثیر انداز میں حوصلہ افزا کلمات فرمائے اور مجھ سے ایران کے متعلق تاثرات پیش کرنے کی فرمایش کی ، اتفاق سے سوائے ڈاکٹر عابد علی خاں

صاحب کے شعبے کے سبھی لوگ تھے، اس اجتماع کو دیکھ کر میں نے حسرت موہانی کا یہ شعر پڑھا :

جمع ہوئے ہیں کیوں حسین گرد مرے مزار کے
پھول کہاں سے کھل پڑے، دن تو نہ تھے بہار کے

مجمع پر خوشگوار اثر ہوا، اور میں نے سلسلہ کلام شروع کیا، یہ طے تھا کہ صرف آدھ گھنٹہ تقریر کروں گا، لیکن جب میری گفتگو کا سلسلہ ختم ہوا تو ڈیڑھ گھنٹہ ہو چکا تھا۔ میں نے معذرت چاہی کہ وقت زیادہ ہوگیا، اس کے جواب میں صاحب صدر نے فرمایا کہ ابھی تو سوالات باقی ہیں۔ بہر کیف علم وادبی سوالات کے علاوہ خواتین کی طرف سے خصوصاً ایرانی کھانوں اور روٹی کی مختلف قسموں پر سوالات کے جواب دینے پڑے۔ جلسے کے اختتام پر ڈاکٹر غلام سرور صاحب نہایت اصرار سے مجھے اپنے ہم راہ لیتے گئے اور دوپہر کا کھانا ساتھ ہی کھلایا۔ آدھ گھنٹہ آرام کرنے کے بعد چائے کا انتظام کیا اور مجھ سے فرمانے لگے کہ کراچی یونیورسٹی میں کیوں نہیں آجاتے، میں نے دریافت کیا وہ کس طرح ممکن ہوسکتا ہے؟ انھوں نے بتایا کہ وہ جون میں اپنے عہدے سے سبکدوش ہو رہے ہیں، میں ایک درخواست لکھ کر یہاں دیتا جاؤں ان شاء اللہ پھر شعبے کی رضامندی سے یونیورسٹی بلوا لے گی۔ چنانچہ دوسرے دن میں نے ایسا ہی کیا۔ ڈاکٹر اشتیاق حسین قریشی مرحوم جو اس وقت وائس چانسلر تھے جب ان سے ملا تو ایران کی یاد تازہ ہوگئی، وہ پاکستانی ایران شناسوں کے سربراہ کی حیثیت سے تہران یونیورسٹی میں منعقد ہونے والے ایک بین الاقوامی سیمینار میں تشریف لے گئے تھے، اس وقت شادانی صاحب نے خاص طور پر مجھے ان سے ملا دیا تھا، قریشی صاحب کو یہ سن کر تعجب ہوا تھا کہ راجشاہی یونیورسٹی میں فارسی کی تدریس کا بھی انتظام ہے۔ بہر کیف میری موجودگی میں قریشی صاحب کے پاس میجر آفتاب حسین صاحب اور ڈاکٹر سلیم صاحب بھی تشریف رکھتے تھے۔ ان تینوں حضرات نے کچھ اس انداز سے مجھ سے گفتگو کی کہ میرا

انٹرویو ہو گیا ، برسبیل تذکرہ جب شعبہ فارسی کا ذکر آیا تو قریشی صاحب نے فرمایا کہ اگر آپ کراچی یونیورسٹی آنا چاہیں تو ایک درخواست شعبہ فارسی کو اورایک اپنے کسی دوست کو دیتے جائیے ' ڈاکٹر غلام سرور صاحب کی ملازمت میں مزید توسیع نہ ہو سکی۔ وہ جون میں سبک دوش ہورہے ہیں۔ اس کے بعد میں آپ کو بلا لوں گا، ایک یونیورسٹی سے دوسری یونیورسٹی آنے میں کوئی زحمت نہ ہوگی۔ ان امور کی طرف بطور پیش بینی ڈاکٹر غلام سرور صاحب نے قبل ہی توجہ دلائی تھی ، اس لئے یہ نتیجہ نکالنا بے جا نہ ہوگا کہ میرے جیسے ایک اجنبی طالب علم پر ڈاکٹر صاحب کی یہ کرم فرمائی۔ دعوت ، سرپرستی اورشعبے میں استاد کی حیثیت سے ماموریت کی پیش کش ایک نعمت غیر مترقبہ سے کم نہ تھی ،

میری راہ میں ہند و پاک کی جنگ (۱۹۷۱ء) حایل ہوگئی ورنہ آج میں کراچی یونیورسٹی میں ہوتا، یہ تو میں نہیں بتا سکتا کہ شعبے میں میری تقریر سے متاثر ہونے کے بعد انہوں نے یہ مستحسن اقدام کیا یا ان کے لطف وکرم اور محبت و شفقت کا یہ عام انداز ہے، یہ ایسی باتیں ہیں جنھیں نہ تو کبھی نظر انداز کیا جا سکتا ہے اور نہ ذہن فراموش کر سکتا ہے ، یہی وجہ ہے کہ ایک عرصہ گذر جانے کے بعد اب بھی یہ تمام باتیں میرے ذہن کے پردے پر مرتسم ہیں۔ اور انہیں کی بدولت ڈاکٹر صاحب کی یاد نہ دل سے فراموش ہو سکتی ہے اور نہ ذہن سے دور۔

میرے تہران کے دوران قیام میں ایرانی اساتذہ کا ایک وفد پاکستان آیا تھا۔ اس نے کراچی یونیورسٹی کا بھی دورہ کیا تھا۔ فارسی زبان وادب کی تدریس و تعلیم کے موضوع پر ڈاکٹر غلام سرور صاحب سے اراکین وفد کی گفتگو ہوئی تھی، ڈاکٹر صاحب نے انھیں اپنی تصنیفات و تالیفات کا سیٹ پیش کیا تھا۔ اس وفد کے ایک رکن ڈاکٹر باستانی پاریزی جوتہران یونیورسٹی کے شعبہ تاریخ میں استاد تھے ، واپسی پر مجھ سے فرمانے لگے کہ اس مرتبہ پاکستان کے دورے میں عجیب وغریب تجربہ ہوا ہے جس سے بڑی حیرت ہی نہیں عبرت بھی ہوتی ہے۔ میں نے جب

استفسار کیا کہ ذرا تفصیل بتائیے تو فرمانے لگے کہ کراچی یونیورسٹی میں ڈاکٹر غلام سرور صاحب زندگی کے لہو سے فارسی کا چراغ روشن کئے ہوئے ہیں ، شعبے میں تدریس اور انتظامی امور کی مصروفیت کے بعد وقت نکال کر فارسی کتابوں کی ترتیب و تدوین میں خون پسینہ ایک کرتے ہیں ، نہ یونیورسٹی ان کی مالی معاونت کرتی ہے اور نہ کوئی پبلشر ان کی کتابیں چھاپنے کے لئے تیار ہے وہ اپنے ہی روپیوں سے کتابیں چھاپتے ہیں اور خود ہی پروف بھی پڑھتے ہیں گویا

خود کوزہ و خود کوزہ گر و خود گل کوزہ

کے مصداق ابتدا سے انتہا تک کتاب کی تیاری کی منزل اس پیرانہ سالی میں بھی بڑی تندہی اور ذمہ داری سے انجام دیتے ہیں، یہ امر واقعی باعث حیرت و استعجاب ہی نہیں باعث عبرت بھی ہے اس لئے کہ

اردو وہاں کی سرکاری زبان ہے جو فارسی سے بہت قریب ہے لیکن فارسی کے نام پر کوئی شخص کسی منزل میں ان کی معاونت کے لئے آمادہ نہیں ۔ ڈاکٹر صاحب کے پیش نظر نہ صرف طلباء کا مفاد ہے بلکہ فارسی زبان کے زوال و استقلال کا مستقبل بھی ہے، اس سے ان کی بے لوث اور مخلصانہ سعی و کوشش کا اندازہ ہوتا ہے، وہ تو بقول غالب :

نہ ستایش کی تمنا نہ صلے کی پروا

بے نیاز ہو کر اپنے کام میں لگے رہتے ہیں ' اگر اسے ان کے طلباء ، شعبے کے اساتذہ اور یونیورسٹی نے نہ سراہا تو یہ مسلمان قوم کی بد بختی و نادانی ہے ۔ ان باتوں کو جب میں نے کراچی میں دہرایا تو ڈاکٹر صاحب فرمانے لگے کہ کراچی یونیورسٹی میں شعبہ فارسی سب سے چھوٹا ہے اور کبھی کبھی اپنوں اور بیگانوں کی نظروں پر بھی چڑھ جاتا ہے ۔ لوگوں کی مخالفتوں کے درمیان فارسی کا چراغ جلائے رہنے کی ہمت اور حوصلہ

کرتا رہتا ہوں بالکل اسی طرح جیسے کوئی آندھی کے تھپیڑوں میں سر راہ چراغ جلائے ، اس بات کا اندازہ لگانا مشکل ہے کہ وہ فارسی زبان و ادب سے وابستہ ہیں یا فارسی زبان و ادب ان پر وارفتہ و شفیتہ ۔ البتہ اپنی گونا گون

مصروفیات اور درس و تدریس کے باوجود ڈاکٹر صاحب کبھی خستہ نظر نہیں آتے ، پیرانہ سالی میں جوانوں کا حوصلہ تو سبھی کو قدرت کی طرف سے ودیعت نہیں ہوتا، یہ تو نصیبوں کی بات ہے ، وہ اچھے برے حالات میں فارسی کی رفاقت کرتے رہے اور فارسی ان کے دم قدم کی برکتوں سے اب بھی کراچی یونیورسٹی میں قائم و دائم ہے۔

پاکستان دو حصوں میں بکھر گیا اور اس کے نتیجے میں بنگلادیشی حکومت کی تشکیل ہوئی تو مجھے بڑی پریشانی ہوئی کہ اب میرے شعبے کا مستقبل کیا ہوگا فارسی کتابیں تو یہاں نا پید ہیں میں نے مخدومی ڈاکٹر مطیع الامام صاحب کے توسط سے ڈاکٹر غلام سرور صاحب سے گزارش کی وہ اپنی مطبوعات بھیج دیں تاکہ میں فارسی کو زندہ رکھنے کی کوشش کروں۔ ڈاکٹر صاحب اتفاق سے اس وقت کراچی میں میں تشریف رکھتے تھے ، از راہ عنایت میری فرمایش پوری کر دی ۔ اور میں ان کی دیرینہ سرپرستی سے بہت متاثر ہوا ۔

۱۹۷۷ء میں جب آخری بار کراچی گیا تھا تو ڈاکٹر صاحب ملک سے باہر تھے ۔ اس لئے ان کا نیاز حاصل نہ ہو سکا ۔ شاید یہ میری کم نصیبی تھی لیکن ان کی یاد تازہ رکھنے کا یہی ایک وسیلہ ہے کہ یہ مصرع بار بار پڑھتا رہوں :

حکایت قد آں شوخ دل نواز کنم

بخش سوم

مقالات تقدیمی به دکتر راجه غلام سرور

دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی

رایزن فرهنگی و سفیر سابق ایران در پاکستان -

اردو و پیوستگی های آن با فارسی دری

مقدمه تاریخی

اهالی هند وقتی در مقابل اسلام قرار گرفتند که تاریکترین ادوار تاریخ خود را می گذراندند- دین عوام مشتی تشریفات و خرافات سخیف از قبیل پرستش تماثیل و صور و مار (۱) و گاو (۲) و بوزینه (۳) ... و ستایش آسمان و خورشید و ماه و ستاره و فجر و رعد و برق و آتش (۴) ولینگا (۵) و تقدیس فضله و بول گاو ... بود -نابرابری انسان‌ها و مزیت طبقه‌ای بر طبقه دیگر از اصول دین هندوئی شمرده می شد(۶) - همسران مرد متوفی را با جنازه شوهر زنده زنده می سوزاندند (۷) -نوزاد دختر را اگر کسی به نامزدی پسر خود نمی پذیرفت شکم می دریدند و اگر نامزد او می مرد تاپایان زندگی حق ازدواج نداشت (۸) - رسم چند همسری برای زنان (۹) و مردان (۱۰) بدون هیچ قاعده رواج داشت - طبقه وسیعی از مردم را نجس می شمردند و آنانرا منحصر به کارهای پست از قبیل تنظیف مستراح و حمل زباله می گماردند (۱۱) - برهمنان و امیران و سرداران فعال مایشاء بودند و بر جان و مال، و شرف طبقات دیگر سلطه نامحدود داشتند -برده داری و ربا خواری و تکاثر و کثر و بی نظمی در اقتصاد و کشاورزی و فقدان عدل و امنیت و شیوع جهل و خرافات و بی سوادی ... بهشت هند را برای طبقه محروم به صورت جهنمی سوزان در آورده بود - در چنان مقطع از تاریخ بود که اسلام از شمال غرب و جنوب به آن خطه روی آورد و عمیق ترین و پر برکت ترین انقلاب را درآن سر زمین به ثمر رسانید - این انقلاب مقدس گرچه چون طغیان نیل ابتدا با جنگ و ویرانی همراه بود ولی سرانجام آبادانی و سرسبزی به بار آورد - اسلام در هند

نیز مانند ایران مورد استقبال طبقه محروم قرار گرفت (۱۲) و آنان بودند که سلاحهای خود را بر زمین می گذاشتند و فاتحان مسلمان را برای استقرار شریعت توحید و مبارزه باشرک و ظلم یاری می دادند ـ تنها برهمنان و اشراف و جنگاوران مزدور و زمینداران بزرگ و رباخواران و سرمایه داران ... بودند که مذبوحانه مقاومت کردند وسرانجام معدوم یا از صحنه خارج شدند ـ

ورود اسلام به شبه قاره

ورود اسلام و انتشار آن در هند طی چند مرحله انجام گرفت ـ نخستین بار در سال ۴۳ هجری در عهد معاویه بن ابی سفیان جنگاوران عرب به سرکردگی مهلب بن ابی صفره ازدی (۱۳) از گذرگاه خیبر (۱۴) به هند شمالی تاخته پیشاور و لاهور را تاراج کردند و بعد از قتل و غارت وجمع ثروت و برده بسیار همان راه که آمده بودند برگشتند ـ گزارشی از تبلیغ اسلام یا بنای مسجد درین ترکتازی در تاریخ نیامده است ـ

مرحله دوم از مغرب و از راه بلوچستان و دریای عمان بود ـ محمد بن قاسم ثقفی (۱۵) داماد و پسر عم هفده ساله حجاج بن یوسف امیر عراقین به حکم او همراه با مخلوطی از سربازان عرب و ایرانی و شاید بلوچ (۱۶) از راه شیراز و بلوچستان و مکران به سند آمد و آن کشور را فتح کرد و داهر بن چچ بن سیلائیج پادشاه آنرا در روز پنجشنبه دهم رمضان ۹۳ه به قتل رسانده (۱۷) همسرش را تصاحب کرد (۱۸) و دخترانش را به دمشق به حرم ولید بن عبدالملک اموی فرستاد (۱۹) ـ از غنائم نقدی نیز صد و بیست ملیون درهم تقدیم حجاج نمود (۲۰) ـ وی بیش از سه سال در سند نماند و پس از مرگ حجاج معزول و به عراق فرا خوانده شد ـ همه اموالش را مصادره نمودند و خودش را در زندان واسط زیر شکنجه کشتند ـ در لشکرکشی محمد بن قاسم اسلام و زبان عربی در سند پراکنده شد و جمع کثیری از اهالی آن خطه به مسلمانی گرائیدند و بجای بتکده‌ها و با مصالح آنها مساجد بسیار ساخته شد ـ

راه سوم ورود اسلام به هند از جنوب و جنوب غربی بطور مسالمت آمیز بود ـ بازرگانان تازی از ایام قدیم با کمک دریا نوردان ایرانی به بنادر خلیج فارس و اقیانوس هند تا شرق دور رفت وآمد می کردند (۲۱) و در بندر

کالیکوت و کلمبو مرکز تجارت دایر کرده بودند ـ در اواخر قرن سوم هجری آخرین
پادشاه خاندان شیرامندل در کالیکوت به دست همین بازرگانان مسلمان
شد و به نام عبد الرحمان سا موری موسوم گردید۔ او خود بعد از قبول اسلام
به بلاد عرب هجرت کرد ولی به سفارش وی مالا باریان به مسلمانان محبت
نمودند و آنانرا در بلاد خود جای دادند و برای ایشان یازده مسجد بنا نمودند۔
[illegible] اسلامی [illegible] (۲۲) ـ

غزنویان و استقرار دولت اسلامی در لاهور

مرحله چهارم ورود اسلام به هند از اواخر قرن چهارم هجری آغاز
گردید ـ سبکتگین از ۳۶۹هـ حملات خود را به هند شروع کرد و بعد از
او پسرش محمود از ۳۹۱ تا ۴۱۷هـ به این لشکر کشی‌ها ادامه داد ـ او جیپالیان
و ملوک راجپوت قنوج و سایر خاندان های شاهی هند شمالی را پنجاب
برانداخت و بلاد پیشاور (۳۹۱هـ) و بهاطنه (۳۹۵هـ) و ملتان (۳۹۶هـ)
و کانگره (۳۹۹هـ) و تهانیسر (۴۰۲هـ) و نندوند (۴۰۲هـ) و قنوج و میرته
(۴۰۹هـ) و قیرات و ناردین (۴۱۲هـ) و لاهور (۴۱۲هـ) و کالنجر (۴۱۳هـ)
و از همه مهمتر سومنات (۲۳) (۴۱۷هـ) را در شبه‌جزیرهٔ گجرات تسخیر نمود ـ
محمود بتکده‌های بزرگ را به مسجد تبدیل کرد و رسم بت پرستی را در بلاد
مفتوحه برانداخت ـ در حملات برق آسا وی امان خود علاوه بر جمع ثروت
و بردهٔ بی شمار پایگاه های عظیم بت پرستی (مانند سومنات و میرته را ویران
کرد و میلیون ها هندو را به اسلام در آورده و سطح زندگی ایشانرا بالا برد
و هند را به دنیای متمدن مربوط ساخت ـ (۲۴)

از امتیازات اسلام غزنوی همراه بودن آن با فرهنگ چهار صد ساله
اسلامی ایران و زبان و ادبیات فارسی دری بود که اسلام در پرتو آن بعدها به
دورترین نقاط آسیا رسید۔ غزنویان دولنگه دروازه هند را بر روی جهان
اسلام گشودند و راه ورود و معارف اسلامی را بر آن خطه هموار کردند۔ از آن
پس هند میدان تلاقی افکار و آراء دینی و فلسفی بدون سانسور گردید۔ هندوان
تعلیم اسلامی و زبان فارسی را از ایرانیان فرا گرفتند و فارسی را به عنوان زبان

مشترکه اسلامی و زبان علمی و ادبی و عرفانی و وجه امتیاز خود بر سایر اقوام هندی بر گزیدند ـ کلمات فارسی در زبان‌های بسیار هند ·(تعداد آنها در سر شماری ۱۹۵۱م فقط در کشور هند ۱۴۵ زبان و لهجه بوده است) (۲۵) راه یافت و خط فارسی جای خطوط هندی را گرفت ـ معارف و ادبیات هندوئی افکار اسلامی بارور گردید ـ تصوف هندی با تصوف اسلام در آمیخت ـ کتاب‌های بسیار از سنسکرت ترجمه شد و در لاهور و ملتان و دهلی و سایر بلاد هند مساجد و مدارس احداث گردید و در نظامیه‌ها (۲۶) طلاب مسلمان به فرا گرفتن علوم شرعی و آموختن زبان فارسی و عربی پر داختند . ·خلاصه آنکه از ترکیب فرهنگ باستانی هند با فرهنگ اسلامی ایران فرهنگ نوی به وجود آمد که در تاریخ به نام فرهنگ هند و اسلامی یا هند و ایرانی معروف است ـ محمود غزنوی ارگ لاهور را که مزک کور نام داشت ویران نمود و به جای آن "محمود پوره" یعنی محمود آباد (لاهورجدید) را بنا نمود و به سال ۴۱۹ هـ در آنجا به نام خود سکه زد ـ این شهر نو بنیاد مقر سلطنت غزنویان در هند و مرکز ترویج اسلام و فرهنگ اسلامی در سراسر هند گردید و پایگاهی شد که بعدها غوریان و ممالیک و افاغنه و گورکانیان و سایر کشورگشایان مسلمان از آنجا به سایر بلاد شبه قاره هند حمله کنند ـ (۲۷)

دولت‌های مسلمان و پارسی گو

از سال ۴۱۲هـ که لاهور جدید ساخته شد تا سال ۱۲۷۴هـ (۱۸۵۷م) که هند رسماً مستعمره انگلیس گردید بیش از سی خاندان مسلمان در گوشه و کنار شبه قاره پادشاهی کردند ـ مانند غزنویان (۴۱۲ ـ ۵۸۲هـ) غوریان و ممالیک (۵۸۲ـ۶۸۹هـ) خلجیان (۶۸۹- ۷۲۱هـ) آل تغلق (۷۲۱- ۸۱۵هـ) ملوک سادات یا خضر خانی ۸۱۷- ۸۴۸هـ) افاغنه لودی (۸۵۲-۹۳۲هـ) سلاطین مغول کبیر یا گورکانیان (۹۳۲- ۱۲۷۴هـ) وافاغنه سوری و شاهان بنگال و شاهان جنپور و جامان سند و ملوک لنگاه در ملتان و ملوک شرقی در بهار . . . وشاهان کشمیر و خاندیس و ملوا و گجرات و بهمن و عدلشاهی و برید شاهی و نظام شاهی و قطب شاهی در دکن ـ این خاندان‌ها هرجا تشکیل سلطنت می دادند یک محیط ایرانی در اطراف خود به وجود می

آوردند و رجال و سرواران و علماء و صوفیان و شاعران و دبیران و صنعتگران . . .
فارسی زبان ارکان دولت ایشان را تشکیل می دادند ـ بومیان نیز به حکم
الناس علی دین ملوکهم هم مسلمان می شدند و هم فارسی می آموختند ـ (۲۸)
در قرن ششم هجری لاهور و ملتان و دهلی قبه الاسلام و دارالعلوم هند بود
و مساجد عالی در آنها ساخته شد که باشکوه ترین آنها قبه الاسلام (۲۹)
دهلی است ـ

قطب الدین ایبک (ف ۶۰۷ ھ) مملوک و سردار رشید شهاب
الدین غوری نخستین پادشاهی است که دهلی را به یک پایتخت اسلامی
مبدل کرد در جای بتکده بزرگ شهر وبا مصالح آن مسجد جامع قبه الاسلام
را بنا نمود که منار بلند سنگی آن زیبا ترین و بلند ترین مناره در مساجد جهان
اسلام است ـ (۳۰) دامادش شمس الدین التتمش.(۳۱) که جلال الدین
خوارزمشاه را از هند بیرون راند مردی صوفی مشرب وشاعر پرور بود و به خواجه
قطب الدین بختیار کاکی ارادت می ورزید ـ نور الدین محمد عرفی صاحب
تذکره لباب الالباب از پناهندگان دربار او بود وکتاب جوامع الحکایات را
در هند به نام نظام الدین محمد بن ابی سعید جنیدی وزیر ایلتتمش
تالیف کرد ـ

بعد از آل ایلتتمش نوبت سلطنت دهلی به آل بلبن رسید ـ سر دودمان
این سلسله غیاث الدین بلبن ممدوح امیر خسرو و خواجه حسن دهلوی
و معاصر مشایخ بزرگ هند فرید الدین مسعود شکر گنج و بهاء الدین زکریا
ملتانی و پسرش شیخ صدر الدین ونیز خواجه قطب الدین بختیار کاکی بود ـ

بعد از آل بلبن خلجیان هند را بصورت یک کشور مسلمان فارسی
گو در آوردند ـ علاء الدین خلجی کم و بیش سراسر هند را تصرف کرد
و در عهد او مساجد و نظامیه ها وخانقاهها ومحاکم شرع ومجالس درس
و حلقات ذکر و ارشاد در همه جادایر گردید ـ چون امام ابو حنیفه (۳۲) تنها
امام مسلمان است که قبول جزیت را از مشرکان اجازه داده است ـ علاء الدین
برای حفظ جان اتباع هندوی خود وتامین در آمد بیشتر برای خزانه دستور
داد مذهب حنفی مذهب رسمی و دولتی باشد که تا امروز این حکم به

قوت خود باقیست ـ

خاندان تغلق به خصوص غیاث الدین و پسرش محمد و برادر زاده اش باربک همه مروج زبان فارسی ومشوق علم و ادب بودند. گویند امیر محمد سعدی را به هند دعوت کرد و به امر باربک کتب بسیار از سنسکرت به فارسی ترجمه گردید.

همزمان با پنجاب و دهلی در دکن و بنگال و مالوا وگجرات وکشمیر نیز ۰۰۰ فرهنگ اسلام دوشا دوش زبان فارسی مقام اول را احراز کرد و تا اقصی نقاط جنوب هند پیش رفت ـ در دربارهای فارسی زبان دکن مذهب تشیع قبل از صفویه شیوع و رسمیت یافته بود ـ (۳۳) سلطان احمد بهمنی دست ارادت به شاه نعمت الله ولی داد. محمود بهمنی به واسطه وزیر خود فضل الله اینجو شیرازی‌حافظ را از شیراز به دکن دعوت نمود ـ (۳۴) وزیر اعظم بهمنیان خواجه محمود گاوان گیلانی ممدوح جامی درپشیرفت فرهنگ ایران در دکن و تشویق علمای شیعی وشعرای ایرانی مساعی جمیله به کار برد ـ (۳۵) خاندان عادلشاهی به محض طلوع کوکب شاه اسماعیل در افق ایران پیوستگی خود را به دولت صفوی اعلام نمودند و بر منابر دکن خطبه به نام امامان دوازده گانه و شاه اسماعیل خواندند.

مغول کبیر یا دولت گورگانی

در دوران طولانی سلطنت گورکانیان فرهنگ ایران و زبان فارسی به‌منتهای کمال رسید. لااقل ۱۸۶ سال از این دوران یعنی از فتح دهلی به دست بابر ۳۶ (۹۳۲هـ) تا مرگ اورنگ زیب (۱۱۱۸هـ) را باید عصر طلائی ادب و هنر ایرانی و برتر از دوران محمود و سنجر دانست ـ زیرا در این فرصت بی نظیر آثار ذوق وکمال و نظم و نثر فارسی وصنایع ظریف ایرانی از قبیل نقاشی وحجاری و میناکاری و خوش نویسی و فلزکاری و موزائیک تراشی وکاشی سازی و قالی بافی و زری دوزی و معماری و گچ بری و تذهیب وجواهر سازی و زرگری و فنون موسیقی ۰۰۰ مانند سایر مظاهر کمال وهنر ایرانی در هند به بالا ترین مرحله رسید ـ بنای تاج محل در آگره که

سرمعمارآن استاد عیسی اصفهانی بوده و طرح و جواهرکاری تخت طاووس، شاهکار سعید اگیلانی شاعر و زرگرباشی شاهجهان ـ که نادرشاه افشار در تاراج دهلی آنرا به یغما برد. دو نمونه از هنر و ذوق ایرانی در عهد گورکانیان است.

خلاصه آنکه در عهد اسلامی هند و بعد از غزنویان از تلفیق وترلیک دو فرهنگ عظیم هند و ایرانی ملتی عظیم و پیش تاز و دولتی نیرومند در شبه قاره قد علم کرد که از تاریخ فتح لاهور تا سقوط امپراطوری گورکانی (۴۱۲ - ۱۲۷۴هـ) پیوسته قدرت اول را درین خطه در دست داشته است. همان قدری که از سال (۱۳۲۷هش/۱۹۴۸م) در جمهوری اسلامی پاکستان متجلی می باشد.

درهم شدن کلمات فارسی و هندی

جنگجویان و بازرگانان عرب اسلام را در سند ومالا بار و جنوب هند رائج کردند و مساجدی نهادند لیکن نتوانستند در اجتماع و اقتصاد و زبان و فرهنگ هندیان تأثیر بنیادی برجای گذارند. اما از دوره غزنوی که مسلمان ایرانی درلاهور مستقر گشتند وعلوم وآداب اسلامی و تمدن ایرانی را همراه به زبان فارسی به پنجاب منتقل نمودند انقلاب بزرگ فرهنگی در هند آغاز گردید. ایرانیان به خواندن.و آموختن زبان و علوم وآداب هندی روی آوردند وهندیان نیز به حکم ضرورت به آموختن زبان فارسی پرداختند. مترجمان بسیار برای ترجمه از فارسی به هندی و بالعکس در دولت غزنوی استخدام شدند. نام دوتن از ایشان تیلک و بهرام (۳۷)، در زمرهٔ مترجمان سلطان محمود در تاریخ ثبت است ـ از برخورد و افکار و زبانهای فارسی و هندی سبک خاصی در هنر و ادب به وجود آمد که به نام سبک هند و ایرانی معروفست ودر جنب زبان فارسی زبان اردو ساخته شد که امروز زبان مشترک مسلمانان شبه قاره هند و پاکستان است.

از عصر ساسانی در نتیجه جوار و مناسبات بازرگانی بعض کلمات سنسکریت در فارسی و عربی داخل شد. واژه‌های مسک، زنجبیل، کافور، طوبی، صبح، ضیاء . . . که اصل آنها سنسکریتی است در قرآن مجید و ادب عربی جاهلی(۳۸) و فرس میانه دیده.می شود. در فارسی دری

نیز از دیر باز کلمات بهاه ، قرنفل ، نیلوفر، شل (نوعی سلاح) کتاره (قداره) جمد ر (دهره جم) دهره (نوعی خنجر) انبه، چمپا، شالی ، نارگیل، جنگ (کشتی کوچک) جنگل، جنم (کالبد) آش، لوتی (نوعی خوراک) جوگی، بوغ ، آذوغه، تیوسه (عطسه) برشکال(موسم باران) چتر، کپی (بوزینه) تارا (۳۹) (ستاره) چیت، ململ، کرباس، چاپ ، ، ، و صدها کلمه هندی وارد شده است۔ شاعران عصر غزنوی مانند فرخی سیستانی (م۴۲۹ھ) و منو چهری دامغانی ۴۰ (م۴۳۲ھ) و شعرای قدیم لاهور چون ابو عبدالله النکتی البخاری و مسعود سعد سلمان در صف اول شاعران فارسی بودند که واژه‌های هندی را در شعر خود داخل کردند۔ نکتی و مسعود سعد علاوه بر دیوان‌های فارسی و تازی دیوانی هم در شعر هندی داشته اند که اکنون در دست نیست و نمیدانیم به کدام لهجهٔ پارا کریت بوده است (۴۱)-

از همین زمان گویندگان و نویسندگان هندی شروع به جذب کلمات فارسی دری در آثار خود کردند و هرچه بر ارتباطات دینی و سیاسی افزوده می شد این کلمات در نظم و نثر هندی بیشتر به چشم می خورد۔ یکی از منظومه‌های قدیم هندی که واژه‌های فارسی در آن دیده می شود اشعار چندکوئی شاعر هندی قرن ششم هجری است۔ وی به سال ۵۸۹ھ در اشعاری باعنوان " پرتهوی راج رئیس " که در مدح راجه اجمیر سروده بود واژه‌های فارسی ذیل را به کار برد : مست، محل، پروردگار، هجرت (حضرت) خدا، پگام (پیغام) خبر، سرتان (سلطان) بادشاه، سلام، خلق، دنیا، ساهب (صاحب) فرمان ۰ ۰ ۰ (۴۲)۔

صوفیان پارسی گو و شاعران مسلمان که بین توده‌های مردم به سرمی بردند و برای عامه سخن می گفتند نخستین گویندگان بودند که فارسی و هندی را در هم آمیختند و آثار اولیه زبان اردو را به وجود آوردند۔ معروفترین ایشان شاعر پارسی گو و عارف موسیقی دان بزرگ هند امیر خسرو دهلوی یا هندوی (۶۵۱-۷۲۵ ھ) بود۔ وی علاوه بر اشعار مخلوط فارسی هندی، چنانکه در مقدمه دیوان غرة الکمال تصریح نمود، دیوانی هم در شعر هندی داشته است که لابد به زبان دهلی و میرته یعنی " برج بهاشا" بوده است۔

دانشگاه علیگره به سال ۱۹۱۶م یک دیوان هندی منسوب به امیر خسرو به نام جواهر خسروی منتشر نمود و آنرا بهترین نمونه اردوی قدیم معرفی کرد۔ لیکن پختگی سبک و فصاحت کلام و قوت تألیف و نوع کلماتی که در بن دیوان دیده می شود ابتدائی بودن و قدمت و اصالت این اثر را تضعیف می کند و نمی توان باور کرد چنین اشعار جا افتاده در زمان خسرو به اردو سروده شده باشد۔(۴۳)از قول و غزل هندی و ریخته امیر خسرو که به قول تقی اوحدی در عرفات العشقین ۔ تا زمان سلطنت شاه جهان و به روایت میر تقی میر۔ در نکات الشعراء۔ تا عصر محمد شاه گورکانی به وسیله مطربان هند خوانده می شد اثری باقی نمانده است۔ بعضی اشعار هندی یا ریخته (مخلوط از فارسی و هندی) که امروز در شبه قاره به امیر خسرو منسوب می شود به احتمال قوی ساختگی است و به او ربطی ندارد۔(۴۴)

زبان اردو چگونه ساخته شد

هر زبان مخلوط ابتدا در محاوره عامه و در ترانه های کوچه و بازار شکل می گیرد و سپس لفظ قلم و زبان نظم و نثر می شود۔ زبان‌های فارسی دری و ترکی خاورمیانه و هندوستانی (اردو) نیز از این قاعده مستثنیٰ نبودند۔ معروفترین زبان مخلوط آسیائی که بعد از عربی و فارسی و ترکی وسیع ترین زبان اسلامی و لهجه مشترک مسلمانان پاکستان و هند شمالی است زبان اردو است۔ این زبان از وقتی آغاز شد که سلطنت بادوام ممالیک در دهلی مستقر گردید و هندوان در دولت اسلامی به خدمت پرداختند و فارسی خوانی و فارسی نویسی و تنظیم اسناد و دفاترو تحریر نامه‌های دولتی و رسمی به فارسی۔ مامور شدند۔ زبان اردو شاخه‌ای از فارسی نیست همانطور که فارسی دری هم شاخه ای از عربی به شمار نمی آید۔ اصل آن " برج بهاشا "(۴۵) است که از فروع زبان شورسینی پاراکریت و زبان مردم دهلی و میرته و توابع آنها بوده و واژه‌های فارسی دری برآن وارد شده است۔ این زبان مخلوط را ابتدا ریخته۔ یعنی درهم و آمیخته از کلمات مختلف ۔ می نامیدند۔ نام اردو (۴۶) یادگار اردوگاههای سلاطین گورکانی از قرن هفدهم میلادی است ۔ در اردوی شاه جهان (م۱۰۷۶ /۱۶۶۶) سربازانی از ایران و ترک و هندی

درهم آمیخته بودند و در نتیجه معاشرت زبانی مخلوط پیدا کردند که به نام "زبان اردوی معلی" موسوم شد. این زبان در دهلی به وجود آمد و در اردوی سلاطین گورکانی شکل گرفت. سپس در دربار شاهان شیعی دکن صاحب ادبیات ونظم و نثر شد و باز در دهلی و سپس لکهنو به کمال رسید. معذلک مانند فارسی دری که مرزی برای ورود واژه‌های تازی ندارد درین زبان نیز کلمات فارسی و اخیراً انگلیسی به کثرت و بدون ضابطه وارد شده است.

سپاهیان علاء الدین خلجی به سال ۶۹۶هـ. دکن و گجرات را فتح کردند. از آن پس حکمران (صوبه داران) این دو استان با خدم و حشم و سپاهیان وکارمندان دولت و پیشه وران و صنعتگران ... از دهلی به بلاد مفتوحه می رفتند و طبعاً زبان مردم دهلی را نیز با خود می بردند. در سال ۸۰۱هـ تیمور لنگ. دهلی را فتح و قتل عام کرد(۴۷)و آن شهر بزرگ را به صورت ویرانه‌ای هولناک باقی گذاشت. بقیة السیف اهالی آن شهر به دکن و گجرات مهاجرت کردند. مظفر شاه گجراتی و سلاطین دکن از پناهندگان به خصوص از اهل علم و هنر و تصوف به گرمی پذیرائی نمودند و این خود از اسباب توسعه زبان اردو و رواج آن در گجرات و دکن بود. در اواخر ایام شاه جهان که میر جمله اصفهانی از دکن به دهلی آمد و به صدارت دولت گورکانی منصوب گردید، همچنین در عهد سلطنت طولانی اورنگ زیب عالمگیر که قبلاً حکمران و فاتح دکن بود بار دیگر دهلی مرکز ترقی و مجمع شاعران و نویسندگان اردو گردید. اورنگ زیب نخستین پادشاه گورکانی بود که در مکاتبات خود از اردو استفاده کرد. بعد از او خاندان شیعی مذهب آصف الدوله خراسانی معروف به "نواب اودھ" در لکهنو به استقلال رسیدند(۴۸)و ادبیات و زبان اردو به تشویق و حمایت ایشان. که غالباً در دو زبان فارسی و اردو شاعر بودند. در قلۀ کمال قرار گرفت و پایه‌های آن به قدری استوار گردید که امروز زبان مشترک مسلمانان شبه قاره و وجه امتیاز ایشان بر سایر جوامع هندی و صاحب آثار جاودان نظم و نثر ورابطه ناگسستنی ایران و پاکستان است.

نظم و نثر اردو در دکن

نظم و نثر اردو بر محور فارسی و به تقلید از فارسی و باخط نستعلیق فارسی در دهلی نشأت گرفت (۴۹) و مانند فارسی دری ادبیات آن با شعر آغاز گردید ـ شاعران مسلمان شبه قاره از عهد ولی دکنی (۱۰۷۹-۱۱۵۵ه) نخستین شاعر بزرگ و صاحب سبک اردو تا عصر حاضر که قرن اقبال لاهوریست پیوسته فارسی گوئی را موجب فخر خود می دانستند ـ اسد الله غالب دهلوی (۱۲۱۲-۱۲۸۵ه) بزرگترین غزلسرای اردو درین باره گوید ـ

فارسی بین تابببینی نقش های رنگ رنگ
بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ منست
فارسی بین تاببینی کاندر اقلیم خیال
مانی وارژنگم و این نسخه ارتنگ منست
راست می گویم من و از راست سرنتوان کشید
آنچه در گفتار فخر تست آن ننگ منست

و حکیم امت دکتر محمد اقبال لاهوری (۱۲۵۹ -۱۳۱۷ش)چنین فرموده است :

گرچه هندی در عذوبت شکر است
طرز گفتار دری شرین تر است
فکر من از جلوه اش مسحور گشت
خامهٔ من شاخ نخل طور گشت (۵۰)

چنانکه گذشت قدیم ترین آثار شعر اردو در مثنوی‌ها و قطعات و کلمات فارسی هندی امیر خسرو به چشم می خورد ـ معاصراو راجه جی چند در دهلی محافل مشاعره ترتیب می داد و به هر شاعرکه ترانه‌ای (دوهره) در زبان مخلوط هندی فارسی بسازد یک سکه طلا جائزه می داد ـ (۵۱) زیبا ترین نو باوه‌های شعر اردو ترانه‌ها و مثنوی‌های صوفیانه بود که باتلفیق افکار و مضامین و اصطلاحات عرفان هند و اسلامی به وزن عروضی سروده می شد ـ گرونانک (۱۴۶۹-۱۵۳۸م) مؤسس مذهب هندو اسلامی سیکهه و کبیر

صوفی نامبردار هندو (۱۲۲۰ - ۱۵۳۸م) وملک محمد جائسی(۵۲)(م۱۰۴۳هـ) مترجم کتاب " پدم وت " از سنسکریت به فارسی وتلسی داس (م ۱۰۴۳ق) شاعر بلند آوازه هندو از پیشقدمان ترکیب واژه‌های فارسی دری در لهجه پنجابی و برج بهاشا بوده اند.

شاهان ادب پرور دکن در بیجاپور و گلکنده و احمد آباد وبیدر باتشویق شاعران اردو موجب توسعه این زبان شدند. در عهد سلطنت علی عادل شاه (۹۶۵–۹۸۸هـ) صوفیی بنام میران جی شمس العشاق در بیجاپور رساله یی در تصوف به نام خوش نامه شامل دو هزار بیت و رساله دیگری در همین معنی در پانصد بیت در لهجه مخلوط فارسی دکنی به نظم آورد و اصطلاحات فارسی و عربی صوفیان را در آنها به کار برد. پسرش خلیفه شاه برهان الدین ارشاد نامه و اشعار عرفانی دیگر را به زبان گجری(گجراتی) تصنیف نمود. در عهد ابراهیم عادل شاه ثانی (۹۸۸ -۱۰۳۷هـ) شاعری به نام عبدل (عبدالغنی) قسمتی از تاریخ زندگی آن پادشاه را در مثنوی ابراهیم نامه تألیف نمود. در همان زمان شاعر دیگری به نام حسن شوقی مثنوی ظفر نامه شاهی را در شرح پیروزی نظام شاه دکنی در جنگ تالی کوت (۹۷۲هـ) و مثنوی میزبانی را درشرح سورعروسی سلطان محمد عادل شاه به رشته نظم در آورد که همه به اردوی دکنی است. غزلیاتی هم به همین زبان از شوقی عادل شاه ثانی شاعر و موسیقی دان و مؤلف کتاب "نورس" در هنر موسیقی - که مقدمه ظهوری ترشیزی‌به آن به نام سه نثر ظهوری معروف است. لغات و اصطلاحات و امثال و تعبیرات فارسی براردوی دکنی غالب شد و شاعران و نویسندگان قابلی درین زبان پیدا شدند. در عهد سلطنت محمد عادل شاه ((۱۰۳۷–۱۰۶۷هـ) سه اثر معروف در اردو تألیف شد - ۱ - کتاب " چندر بهان مهیار" تألیف میرزا مقیم خان مقیم (۱۰۵۰هـ) ۲ - کتاب جنت سنگار یا قصه بهرام ترجمه منظوم ملک خوشنود از هشت بهشت امیر خسرو دهلوی (۱۰۵۵هـ) ۳ - خاور نامه- خاوران نامه- ترجمه منظوم قصص خاور نامه فارسی در شرح دلاوریهای علی علیه السلام و یارانش که اصل آنرا مولانا

حسام الدین معروف به ابن حسام (م۸۷۵ھ) تألیف وکمال خان رستمی آنرا به اردو ترجمه نموده است. علی عادل شاه که از ۱۰۲۷ تا ۱۰۸۳ھ سلطنت کرد شاعر بود و شاهی تخلص می کرد. ملک الشعرای دربار او نصرتی مثنوی های گلشن عشق (۱۰۶۷ ھ) و علی نامه در شرح جنگهای عادل شاه و تاریخ اسکندری را در تاریخ زندگی سکندر عادل شاه، آخرین شاه سلسله عادل شاهی، به زبان اردو به نظم کشید که از مدارک معتبر تاریخی است.

در همین زمان در بیجاپور شاعر دیگری بنام سید میران هاشمی مثنوی یوسف و زلیخا و آثار بسیار دیگر را به اردو سرود. علاوه بر بیجاپور شهر گلکنده پایتخت نظام شاهیان نیز مرکز علم و هنر و شعر و ادب فارسی و اردو بود. پنجمین پادشاه سلسله قطب شاهی، سلطان محمد قلی قطب شاه (۹۸۸-۱۰۲۰ھ) شاعری باذوق و ادب پرور بود وکلیات فارسی و اردوی شامل اشعار دل انگیز است. جانشین او محمد قطب شاه (۱۰۲۰ ۱۰۳۵ھ) نیز شاعر بود وظل الله تخلص می کرد. پسر محمد قطب شاه، عبدالله قطب شاه نیز شاعر بود و دیوان شعر اردو و فارسی او در دست ست.

در عهد سلطنت قطب شاهیان سه شاعر در اردوی دکنی نامبردار شدند ۱ - وجهی که مثنوی قطب مشتری را به نظم آورده است. این مثنوی به همت انجمن ترقی اردو به چاپ اسیده است. ۲ - غواصی که دو مثنوی سیف الملوک بدیع الجمال (۱۰۳۵ھ) و طوطی نامه او (۱۰۴۹ھ) بسیار مشهور است. مثنوی اول ترجمه از داستان فارسی به همین اسمت و طوطی نامه در اصل توسط ضیاء نخشبی به فارسی تألیف شده و غواصی آنرا به نظم اردو در آورده است - ۳ - ابن نشاطی مصنف منظومه پهول بن که ترجمه‌ای از داستان فارسی بساتین است. این مثنوی در ۱۰۷۲ق سروده شد و پراست از صنایع و تکلفات ادبی که تقلیدی از سبک ظهوری به شمار می رود.

در عهد سلطنت ملک احمد بحری مؤسس سلسله نظام شاهی شاعری با تخلص اشرف مثنوی "نو سر هار" را در مرثیهٔ شهدای کربلا به زبان اردو سرود (۹۰۹ھ) که از نمونه‌های خوب اردوی دکنی است. شاعر دیگری

بنام شهاب الدین قریشی در زمان سلطنت امیر برید در بید ر مثنوی بوگ بل را که ترجمه داستان هندی کوک شاستر است به نظم آورد (۱۰۲۳هـ) . . .
خلاصه آنکه زبان اردو در بلاد دکن نضج گرفت و واژه‌های فارسی در آن برجای واژه‌های دکنی و گجراتی نشست و نظم و نثر اردو در موازات فارسی ترقی کرد وحتی در ادای کلمات هندی از فارسی تقلید شد وکلام اردو ظاهراً و باطناً رنگ فارسی به خود گرفت. (۵۳)

اردو در دهلی وآگره تحت الشعاع فارسی بود

در عهد سلطنت افاغنه لودی در دهلی و آگره (۸۵۲–۹۳۲هـ) رونق زبان فارسی به کمال رسید. سلطان سکندر لودی (م۹۲۳ هـ) عشق فراوانی به زبان و ادبیات فارسی داشت. دربار او در دهلی و سپس آگره (که بعد از زلزله دهلی در ۹۱۸هـ به آنجا منتقل شد) مجمع علماء وصوفیه و شعرای فارسی زبان بود. خود او شعر فارسی می سرود و گلرخی تخلص می کرد. در عهد او فرهنگ سکندری وکتب بسیار دیگر به فارسی تألیف گردید. او بتکده‌ها را ویران می کرد و به‌جای آنها مسجد و مدرسه می ساخت و طلاب علوم را به نفقه خود به تحصیل می گماشت. زبان فارسی را زبان رسمی و دولتی اعلام کرد و علوم آداب اسلامی را رواج و توسعه بخشید. او ماموران دولت را به خواندن و نوشتن فارسی تشویق نمود و خط نستعلیق فارسی را رایج ساخت. محمد قاسم فرشته در تاریخ گلشن ابراهیمی (۵۴)آورده است که در زمان سلطنت او "کافران به خواندن و نوشتن خط فارسی که تا آن زمان درمیان ایشان معمول نبود پرداختند" زبان محاوره عامه در عهد سکندر و پسرش سلطان ابراهیم فارسی بود. بدایونی در کتاب منتخب التواریخ(۵۵) درشرح جنگ پانی پت که منجربه شکست و قتل سلطان ابراهیم و پیروزی قطعی ظهیر الدین بابر گردید. چنین آورده است : . . . مدت دوقرن (شصت‌سال) از آن واقعه تا زمان این منتخب گذشته که هنوز در شبها آوازه داد وستان وبکش وبزن از آن میدان به گوش سامعان می رسد. در سنه ۹۹۷ جامع این اوراق نیز از وقت سحر که از بلدهٔ لاهور به جانب فتح پور می رفت و عبور

در آن میدان افتاد و این صدای هولناک به گوش آمد و جماعت که همراه بودندخیال کردند که مگر غنیم پیدا شد آنچه شنیده بود، دید " معلومست زبان فارسی باچنین موقعیت همه زبان‌های هند از جمله برج بهاشا۔ لهجه محلی دهلی را۔ تحت الشعاع قرار می داد و برآن غلبه می کرد و هرچه عنصر فارسی در آن بیشتر می شد بر فصاحت و مرغوبیت آن افزوده می گشت۔ در همین ایام بود که فارسی هند صبغه خاص پیدا کرد و از فارسی ایران مستقل گردید۔ و وضع ثابتی یافت(۵٦)در صورتیکه فارسی ایران در عصر صفوی و قاجار تحت نفوذ ترکی و بعد زبان‌های اروپائی قرار گرفت و معانی کلمات دستخوش تحول گردید۔

ظهیر الدین بابر (۸۸۸-۹۳۷ھ) نواده پنجم میر تیمور گورکان به یاری شاه اسماعیل صفوی سمر قند را تسخیر کرد۴۷ (۶۷-۹۱۷ھ) و امکان یافت کابل ولاهوروسپس دهلی را فتح کند - (۹۳۲ق) و امپراطوری ۳۶۰ساله مغول کبیر را که تا ۱۲۷۵ھ/۱۸۵۷م دوام داشت، تاسیس نمود بعد از او پسرش نصیر الدین همایون (۹۱۳ ۹۶۳ ھ) که مغلوب شیرشاه سوری افغان شده بود (۹۴۲ق) با کمک شاه طهماسب صفوی ملک موروث را پس گرفت۔ (۵۷) این دو واقعهٔ مهم سبب شد که روابط ایران و هند بیش از حد معمول دوستانه و برادرانه شود و تمامی شؤون فرهنگ و هند ایران در هند در رفیع ترین جایگاه قرار گیرد - درعهد جلال الدین محمد اکبر (۹۴۹ - ۱۰۱۴ھ) و پسرش نور الدین محمد جهانگیر (۹۷۷-۱۰۳۷ھ) و شاه جهان (۱۰۰۰-۱۰۷۶ھ) و اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۲۷ ۱۱۱۸ ھ) فارسی درسراسر هند زبان رسمی و در دربار دهلی زبان امپراطور وخانواده او بود (۵۸) این پادشاهان همه شاعر فارسی و طرفدار شاعران و رجال و امرای ایرانی بودند و به ایرانیان بیش از هندیان اعتماد داشتند۔ وزیر دارائی جلال الدین اکبر " راجه تودرمل " به کلیه مأموران دیوانی اعم از مسلمان و هندو دستور داد که خواندن ونوشتن فارسی را فرا گیرند وفارسی دانی را شرط ورود به خدمات دولتی تعیین نمود۔(۵۹)زبان محاوره به خصوص برای خواص و زبان محاکمه قانونی و اداری و اسناد و دفاتر ومکاتبات دولتی فارسی بود و برهمه زبان‌های

هندی مقدم شمرده می شد . . . این وضع کم و بیش ادامه داشت تا اینکه سلطنت دهلی منقرض شد و به موجب فرمان کبیر (۶۰) صادراز دولت انگلستان همه زبان ها و مذاهب آزاد گردید و در نتیجه عملاً فارسی جای خود را به زبان انگلیسی داد.

شکوه زبان و ادبیات فارسی در دولت مغول کبیر هند صد و هفتاد سال (از فتح دهلی به دست بابر تا مرگ اورنگ زیب)به طول انجامید و درین دوره زبان فارسی مجالی برای رونق و ترقی اردو نمی داد ولی بعد از مرگ اورنگ زیب رفته رفته ادبیات اردو رو به ترقی نهاد.

شعر اردو در دکن ودهلی ولکهنو

روابط ایران و هند از عهد اورنگ زیب به سردی گرائید. تعصب مذهبی پادشاه محیط خفقان آوری برای مهاجران ایرانی وشیعیان به وجود آورد و میدان را برای مولویان متعصب خالی گذاشت. اورنگ زیب به تاریخ و شعر و موسیقی وسایر مظاهر هنر علاقه‌ای نداشت و غالب اوقات سلطنتش در جنگ یا ترویج مذهب حنفی (۶۱) گذشت.ازاینرو از زمان او زبان فارسی از ترقی باز ایستاد و زبان اردو مجال یافت تا در برابر آن قد علم کند و استقلال یابد.

شمس ولی الله دکنی متخلص به ولی (۱۰۷۹ه در اورنگ زیب آباد—۱۱۵۵ه در احمد آباد گجرات) نخستین شاعر بزرگ صاحب سبک و صاحب دیوان اردوست. مقام اور را در پایه گذاری شعر اردو همطراز رودکی سمرقندی در شعر فارسی و "چاسر" در شعر انگلیسی دانسته اند. پیش از او هیچکس غزل اردو را به خوبی و روانی او و تا این اندازه نزدیک به غزلیات فارسی‌نسروده بود. وی سه سفر به دهلی کرد. سفراولش در(۱۱۱۷ه در عهد سلطنت اورنگ زیب و سفر دومش در ۱۱۱۹ یک سال بعد از مرگ او و سفر سومش به سال ۱۱۳۴ق در عهد سلطنت محمد شاه گورکانی بود. او در سفر اخیر دیوان غزلیت خود را به دهلی آورد که مورداستقبال شاعران و مطبوع و مقبول خاص و عام گردید و گویندگان اردو سبک ولی را

سرمشق خویش ساختند۔ ولی شاعر اهل بیت بود و مثنوی ده مجلس را در مرثیه شهدای کربلا به اردو سرود که مانند دوازده بند مرثیه محتشم کاشی در فارسی شاهکار این فن است۔ رساله ای در تصوف به اردو نوشته و دیوان شعر خود را مرتب کرده بود که اکنون نایاب است و فقط منتخبات اشعار او در تذکره ها نقل شده است۔(۶۲)

بعد از رواج سبک ولی دکنی و از عهد محمد شاه گورکانی (۱۱۳۱-۱۱۶۱ه) شاعران دهلی به سرودن غزل "ریخته" پرداختند و از بین ایشان بعضی به شهرت و محبوبیت رسیدند۔ شاه مبارک آبرو (م ۱۱۴۴ ه) و ظهور الدین حاتم (م۱۲۰۶ق) و سراج الدین خان آرزو (م۱۱۶۹ه) و شرف الدین مضمون (م۱۱۵۸ه) از متتبعان سبک ولی بودند۔ خواجه میر درد (م۱۱۹۹ ه) سبکی صوفیانه در غزل اردو ابتکار نمود که بعدها مورد تقلید قرار گرفت۔ (۶۳)

از جمله بنیان گذاران غزل ریخته در اواخر قرن دوازدهم هجری میرتقی متخلص به میر ۶۴ (۱۱۲۵-۱۲۲۵ه) بود که شاعران بعد از وی را به استادی شناخته اند۔ به علاوه در قصیده و مثنوی و مرثیه شهدای کربلا و سایر فنون شعری مهارت داشت۔ او دراواخر عمرکه دهلی را دستخوش پریشانی و ناامنی دید به لکهنو منتقل شد و مورد محبت آصف الدوله نواب اوده قرار گرفت۔ معاصران او میرزا محمد رفیع سودا ۶۵ (م۱۱۹۵ ه) و میر حسن ۶۶ (م۱۲۰۱ ه) و مصحفی ۶۷ (م۱۲۳۱ق) شاعران نامبردار بودند و در تکمیل و ترقی اردو و پیراستن آن از واژه‌های هندی و تبدیل آن‌ها به فارسی و در دقت معانی و لطف خیال و تشبیهات زیبا و ابتکار در مرثیه شهدای کربلا ۰ ۰ ۰ سهم به سزائی داشتند۔ در پرتو طبع و استعداد و ذوق ایشان بود که غزل اردو رفته رفته جای غزلیات فارسی را گرفت و با اینکه شاعران به فارسی هم شعر می سرودند پختگی و حلاوت غزل اردو جلوه ای برای اشعار فارسی ایشان باقی نگذاشت۔

شعر ریخته در لکهنو

بعد از حمله نادرشاه به هند و قتل و عام دهلی(۱۱ ذیحجه ۱۱۵۱هـ) و یورش های هفتگانه احمد شاه درانی افغان سردار او ۶۸ (منتهی به ۱۱۷۶هـ) و سپس ترکتاری‌های وحشیانه هندوان "مراهته". شهر دهلی مانند امپراطوری گورکانی دچار ویرانی و انحطاط شد. از سوی دیگر در لکهنو یک سلطنت مستقل شیعی به نام "نواب اوده" قد بر افراشت که آن شهر را بصورت مرکز تمدن و فرهنگ ایرانی اسلامی و پناه گاهی برای اهل دانش و ادب در آورد. مؤسس این سلطنت میر محمد امین نیشابوری (م۱۱۵۱ق) از سادات نیشابور بود که به قصد تجارت به هند رفت و در آنجا به خدمت محمد شاه گورکانی داخل گردید. او بر اثر شجاعت و لیاقت در مقامات دولتی ترقی کرد و سرداری کاردان و پیروز مند بار آمد. محمد شاه به او لقب سعادت خان و برهان الملک داد(۴۸)و او را به امارت و وزارت و سپس صوبه داری (استانداری) الله آباد و بنارس و اوده منصوب نمود. برهان الملک آن نواحی را امن و آرام ساخت و در شهر لکهنو حکومت مستقلی تأسیس کرد که تا سال ۱۲۷۴هـ/۱۸۵۷م و اشغال دهلی و لکهنو به دست ارتش انگلیس ادامه داشت. بعد از او نه تن از خاندانش : (۱) ابوالمنصور صفدر جنگ (۲) شجاع الدوله (۳) آصف الدوله (۴) وزیر علی (۵) (۵) غازی الدین حیدر (۶) علی شاه (۷) نصیر الدین حیدر (۸) امجد علی شاه (۹) واجد علی شاه، یکی بعد از دیگری باعنوان نواب وزیر و سپس شاه مدتی بیش از صدسال حکمرانی کردند. (۶۹)

درین دوره لکهنو آبادشد و عمارات با شکوه و مدارس عالی و مساجد و امام باره‌ها و نیز باغها و تفرجگاها و تماشا خانه ها و قهوه خانه‌ها(۷۰) به سبک اروپائی احداث گردید. سیطرهٔ سیاسی انگلستان بر شبه قاره و روابط دوستانه کارگزاران کمپانی هند شرقی‌با حکام اوده سبب شد که تمدن غربی و فرهنگ و زبان انگلیسی در دربار و بین طبقات ممتاز رواج یابد و بر توسعه روابط سیاسی و بازرگانی با انگلیس افزوده شود و فرهنگ هندی تحت الشعاع

قرار گیرد و از کتاب ها و برنامه های درسی و معلمان انگلیسی در مدارس لکهنو واله آباد استفاده شود و آثار ادبی انگلیسی به اردو ترجمه گردد۔

ایرانی الاصل بودن و سیادت نواب اوده و اعتقاد ایشان به مذهب شیعه سفر ایرانیان را به هند که بر اثر تعصب اورنگ زیب و اعقاب او متوقف شده بود تجدید کرد۔ منتهی این بار به جای شاعران و عالمان و هنر مندان بیشتر مهمانان لکهنو علمای دین و وعاظ و اهل منبر بودند که بازار روضه خوانی و تعزیه داری را گرم می کردند و قوانین تشیع را برای محاکمه تدوین می نمودند و در مساجد و امام باره‌ها(۷۱)ضمن اجراء شعائر مذهبی حکومت نواب را تائید و برای دوام دولت ایشان تبلیغ و دعامی کردند۔ از سوی شاهان اوده موقوفه ای هم برای معاش طلاب علوم دینی در کربلا و نجف اختصاص یافته بود که مرتباً در عراق به مجتهد اعلم تسلیم می گردید و این خیرات مستمر رابطه مرجعیت شیعه را با دربار لکهنو برقرار می داشت که دولت شیعی اوده از آن بهره بسیار می برد ۔ (۷۲)

علاقه حکمران اوده به فارسی و اردو۔که غالباً به این هر دو زبان شعر می سرودند۔ سبب شد که شاعران اردو نه تنها مانند میر و سودا و مصحفی و رنگین (م ۱۲۵۰ھ) و انشاء الله خان انشاء (م ۱۲۳۳ھ) به لکهنو سفر کنند بلکه غزلسرایان به نامی چون نظیر (م ۱۲۴۶ھ) و ذوق (م ۱۲۷۱ھ) و مومن (م ۱۲۶۸ھ) در آن پرورش یابند و غزل ریخته را در لکهنو به سرحد کمال و زیبائی رسانند۔ در آن زمان لکهنو خاصه دربار و مجالس اعیان و ثروتمندان غرق درشهوات و لذائذ بود وشعر و ادبیات نیز تحت تأثیر همان محیط قرار داشت۔ از آن ایام ریخته به آن نوع غزل گفته شد که در وصف مراودات عاشقانه و باده وساده و شرح فراق ووصال و بیان حسن کلام و خرام وزیبائی اندام بیگمات پری پیکر لکهنوی ۰ ۰ ۰ سروده شد ۔ (۷۳) ۔

معذلک چون تشیع در حکومت لکهنو مذهب رسمی و شعار استقلال و جامع شتات شیعیان هند بود در آن شهر بزرگترین و با شکوه ترین امام باره‌ها (حسینیه‌ها) را ساختند و مراسم شبیه گردانی و روضه خوانی و راه

اندازی دستجات عزاداران حسینی را با علمها و طوغ ها و نمایش صحنه های عاشورا مخصوصاحجلهٔقاسم ۰ ۰ ۰ در آن ها بر گزار می کردند ـ تعزیه نامه ها و روضه های این مجالس به فارسی و اردو بود و این هر دو زبان ـ چنانکه امروز نیز چنین است۔ برای شیعیان لکهنو غرابت نداشت به علاوه هنر نوحه خوانی و مرثیه گوئی برای شهیدان کربلا که از عهد شاهان بهمنی و عادل شاهی و قطب شاهی دکن بین مسلمانان هند رایج بود و شاعران هندو و مسلمان در آن طبع آزمائی می کردند در عهد نواب اودهه به سرحد کمال رسید۔ درین شاهکار هایی از مرثیه و نوحه و واسوخت سروده شد که بعض آن‌ها در فارسی و عربی نیز نظیر ندارد ـ بزرگترین مرثیه سرایان اردو، میر ببر علی انیس (م ۱۲۹۱ھ) و میرزا سلامت علی دبیر (م ۱۲۹۲ھ) درین زمان می زیستند که تا امروز در دههٔ محرم مراثی ایشان در مجالس عزاداری ودر رادیوهای پاکستان و هند با آهنگ مخصوص ترنم می شود۔ اردوی این مراثی مانند زبان غزلیات ریخته به کلی صبغهٔ فارسی دارد و الفاظ و معانی ایرانی بر آن غالب است (۷۴) ـ

اردوی عصر غالب

در سال های آخر دولت گورکانی، در هند شاعران نامبرداری در زبان اردو پیدا شدند که ذواللسانین بودند ولی به شاعری اردو مشهور گشتند مانند شاه عالم ثانی (۱۷۶۱ـ۱۸۰۶م) شاه بی اختیار دهلی و پسرش سلمان شکوه (م ۱۸۳۷م) وپسر دیگرش اکبر شاه ثانی (م۱۸۳۷م) و بهادر شاه ثانی متخلص به ظفر آخرین پادشاه گورکانی و قائم چاند پوری (م ۱۲۰۱ ھ) و میر قمر الدین منت (م ۱۲۰۸ھ) و شاه قدرت الله قدرت (م ۱۲۰۵ ھ) میر محمد علی بیدار (م ۱۲۰۹ھ) وجرأت و امید و داغ و جلال و تسلیم وبحر و ناسخ و برق و آتش و آباد و اشک ومنیر ومهر و هدایت و فراق و ضیاء و بقا و مظهر و راسخ و قتیل و۰ ۰ ۰ لیکن علی الاطلاق استاد مسلم شعر اردو میرزا اسد الله خان غالب دهلوی است (۷۵)

وی به سال ۱۲۱۲ھ در آگره متولد شد و به سال ۱۲۵۸ھ در دهلی

در گذشت و در جوار خواجه نظام الدین اولیاء به خاک سپرده شد. از جوانی به شاعری پرداخت. ابتدا فقط به فارسی شعر می سرود و بعد در زبان اردو نیز طبع آزمائی کرد. تخلص او ابتدا اسد و بعد غالب شد. بهادر شاه ظفر او را به لقب دبیر الملک نجم الدوله و نظام جنگ مفتخر نمود. کلیات اشعار فارسی و اردوی او شامل قصائد و غزلیات و مثنویات و رباعیات و مناقب ومراثی ائمه اثناء عشر درکتاب‌های جداگانه مکرراً در بلاد هند چاپ شده است. ده کتاب دو رساله دیگر نیز از او باقی مانده که شامل مباحثات و مناظرات و دستور زبان فارسی و دستور زبان اردو و لغت فارسی . . . به اسامی ذیل است : (۱) عود هندی (۲) اردوی معلیٰ (۳) لطائف غیبی (۴) تیغ تیز (۵) قاطع برهان در انتقاد از فرهنگ برهان قاطع. (۶) پنج آهنگ (۷) نامه غالب (۸) مهر نیمروز (۹) دستنبو (۱۰) سبد چین.

غالب در علوم لغت ومعانی و بیان و سایر فنون ادب فارسی (وبالتبع اردو) مقامی شامخ داشت. در شعر فارسی او را هم سنگ امیر خسرو دهلوی و عرفی فیاضی و نظیری نیشابوری و بیدل عظیم آبادی و حزین لاهیجی می شمارند و در شعر اردو شاعران پس از وی از جمله اقبال سیالکوتی لاهوری او را به پیش کسوتی و استادی قبول دارند. در شعر اردو از اوزان و معانی و کلمات و ترکیبات و امثال و حکم فارسی بهره‌کافی برده و متانت وانسجام و سادگی و نو آوری وجد و طنز را جمع دارد و در آن روح اعتماد به نفس و مبارزه برای بقا و عشق به زندگی و لزوم خویشتن شناسی و امید به آینده موج می زند ـ خصوصیاتی که کمتر در شاعران معاصر غالب و یکی دوقرن پیش از و دیده شده وشاعران واقع بین بعد به خصوص اقبال آنرا سر مشق خود ساختند.

غالب شاگردان معروفی مانند میر مهدی مجروح (م ۱۹۰۲ م) میرزا قربان علی سالک (م ۱۸۹۳ م) نواب سید محمد زکریا خان زکی (۱۹۰۳ م) نواب ضیاء الدین درخشان (م ۱۸۸۳ م) مفتی صدر الدین خان آزرده (م ۱۲۸۵ق) و مولانا الطاف حسین حالی (م ۱۳۳۲ ه) مؤلف یادگار غالب و مولانا سید علی‌حیدر شارح دیوان غالب (۷۶) . . . داشت که

مانند استاد خود در دو زبان فارسی و اردو مهارت داشتند و در شعر اردو نامبردار گشتند۔

عصر اقبال

اشغال هند توسط ارتش انگلیس و ناکام ماندن آخرین مقاومت وطنخواهان در تمامی شؤون زندگی هند یان از جمله زبان و ادب اردو اثر گذاشت۔ از سوی شاعران اردو از دهلی و لکهنو پراکننده گشتند و در شهرهای دیگر مانند فرخ آباد و عظیم آباد و مرشد آباد و رامپور و حیدرآباد و بهوپال و کشمیر ۰ ۰ ۰ ساکن شدند و قطب های تازه‌ای برای زبان اردو با لهجه‌های گوناگون تأسیس نمودند و از سوی دیگر رفته رفته فارسی از اردو فاصله پیدا کرد و چه بسا که شاعر اردو دیگر از عهده فارسی گوئی برنیامد یا بدان رغبتی ننمود ۔ ازین پس به سبب آشنایی روشنفکران با جنبش‌های تازه فکری وفلسفی اروپا و درک ثمرات آزادی و مضار غلامی و براثر خواندن نوشته‌های سید جمال الدین ۷۷ و شاگردان او و از وضع رقت بار مسلمانان و اسالیب استعمار جدید و فقر و جهل و ظلمی که بدان دچار بودند آگاه شدند و خار خاری در دلها و جنبشی در جوامع آزادی خواهان به خصوص مسلمانان به وجود آمد که مقدمهٔ انقلاب ومبدء تحول در افکار وبینش اجتماعی ایشان شد و آنان را از خواب قرون برانگیخت ۔ شاعران اردو نیز دست از شیوهٔ کهن ومضامین کلاسیک مدح و ذم و مرثیه و طنز و پندار بافی و تکرار کلمات و اصطلاحات صوفیان وقلندران فارسی زبان یا وصف مجالس عیش و سرور و شرح کامگذاری ها و باده پیمائی ها یا نظم ترانه های مبتذل بازاری ۰ ۰ ۰ برداشتند و در اطراف مضامین تازه مانند جهاد بااستعمار برای کسب استقلال یا نهضت مسلمانان و اتحاداسلامی یا میارزه با دین فروشان و ناشران خرافات یا لزوم سواد آموزی ۰ ۰ ۰ به طبع آزمایی پرداختند ۔ این نهضت را غالب دهلوی شروع کرد و شاگردش الطاف حسین حالی ۷۸ منادی نهضت اسلامی توسعه داد وسر سید احمد خان دهلوی با تاسیس کالج اسلامی علیگره متشکل و متمرکز نمود و دکتر محمد اقبال لاهوری سیالکوتی(۷۹) آنرا با کلام

فارسي و اردوی خود به ثمر رسانید و باحسن‌تد بیر وکوشش های مستمر محمد علی جناح (۸۰) وسایر رهبران جنبش استقلال خیال جوش و خروشی‌در دنیای اسلام برپا کرد که نه تنها استقلال پاکستان بلکه استقلال همه کشورهای آسیائی و افریقائی را به دنبال داشت.

شیخ محمد اقبال سیالکوتی لاهوری (۱۲۵۶هش/۱۸۷۷م در سیالکوت — ۱۳۱۷هش/۱۹۳۸ م درلاهور) بزرگترین و مشهورترین شاعر فارسي و اردو در قرن حاضر است که به حق لقب شاعر مشرق و حکیم امت بدو داده اند ـ در اینجا مجالی برای بحث در کلام فارسی او نیست. این موضوع را در مقالتی دیگر شرح داده است. او شعر اردو را به مرحله ای رسانید که برای تعبیر همه مضامین و افکار علمی و سیاسی آمادگی یافت. اردوی اقبال مانند کلام فارسی او ساده و بلیغ وصریح و افکارش انقلابی و عمیق است. او واژه ها و اصطلاحات ادبی و علمی و عرفانی و فلسفی فارسی و عربی را در شعر اردو یکسان مورد استفاده قرار داده واز این رهگذر موجب غنا وکمال اردو گردیده است ـ معذلک پیش از آنکه شاعری قافیه پرداز و پندار باف باشد حکیمی انقلابی و فیلسوف و مصلحی اجتماعی و منادی اتحاد اسلام و بیداری مسمانان و خواستار تجدید و باز سازی افکار اسلامی و نجات از استعمار و مبلغ تعمیم و تعلیم و تربیت و آزادی زنان و پیر و اصالت قدرت و حرکت و خواستار حکومت اسلامی و پیشقدم تجدید نظر در افکار و سنن قرون وسطائی و مبارز آشتی ناپذیر مولویان کور دل یا ناسیونالیستهای دنباله رو اروپا بود.(۸۱) او در انواع شعر از قصیده غزل و مثنوی و دو بیتی و قطعه و مستزاد ۰ ۰ ۰ زبانی معجز آسا داشت ولی هرگز از این موهبت جز برای مقاصد عالی اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و فلسفی د دینی استفاده نکرد. اقبال نه تنها شعر اردورا به کمال رسانید بلکه شعر فارسی را نیزکه درشرف اضمحلال بود نجات بخشید. بعداز و هرکس در شبه قاره درین دو زبان شعر بسراید یا چیز بنویسد و صاحب نظری که در تحکیم روابط سیاسی و فرهنگی ایران و پاکستان و تقویت وحدت اسلامی قدمی بردارد مدیون

اقبال است ـ مرحوم ملک الشعراء بهار درین باره فرماید :

بیدلی گر رفت اقبالی رسید
اهل دل را نوبت حالی رسید
هیکلی گشت از سخنگوئی بپا
گفت کل الصید فی جوف الفرا
عصر حاضر خاصۂ اقبال گشت
واحدی کز صد هزاران بر گذشت
شاعران گشتند جیشی تارو مار
وین مبارز کرد کار صدسوار

بعد از اقبال شاعران بزرگی در اردو برخاستند سخنشان از افکار تازه و انقلابی مخصوصاً سوسیالزم علمی و اسلامیات و حماسه‌های جنبش اسلامی هند و غزلیاتشان از فرویدیسم و رنگ‌های تازه فلسفی غربی متأثر است۔ در دوران پنجساله رایزنی فرهنگی و در فرصت سه ساله سفارت در پاکستان بیشتر ایشان افتخار دوستی و آشنائی پیدا شد۔ از آن جمله بودند جوش ملیح آبادی و فیض و حفیظ جالندری مصنف شاهنامه اسلام و سرود ملی پاکستان و جگر مراد آبادی و صوفی غلام مصطفی تبسم ۰ ۰ ۰ تقی الله ثراهم که همه شاعر نسل انقلاب و عصر استقلال اسلام بودند۔ مرحوم مولوی عبدالحق رئیس انجمن ترقی اردوکه به وسیله پرفسور راجه غلام سرور استاد محترم در اردوکالج کراچی با او آشنا شدم مقاله عالمانه و مبسوطی در " اردو دایره معارف اسلامیه "۔ ۳۳۱/۲ تا ۳۶۹ لاهور ۱۹۶۶۔ ذیل ماده " اردو" نوشته و امتیازات و مضامینی و قالب های شعر جدید اردو را به تفصیل شرح داده است ـ

خلاصه آنکه شعر اردو در تمامی ادوار حیات سیصد ساله رابطه خود را با زبان فارسی حفظ کرده و قالب ها و اصول وزن و قافیه و محتوی و مضامین آن هنوز فارسی است۔ شعر نو و آزاد تاکنون جای در ادب اردو برای خود باز نکرده است۔

نثر نویسی در زبان اردو

دورهٔ مقدماتی دکن

نثر اردو بعد از نظم پختگی و رواج پیدا کرد۔(۸۲) ابتدا نویسندگان شبه قاره آنرا زبانی غیر منسجم و نارسا برای بیان مقاصد ادبی و علمی می شمردند۔ و باوجود زبان فارسی که زبان مشترک مسلمانان آسیا و کاملاً برای همه مفهوم بود نیازی به اردو احساس نمی کردند۔ به علاوه آنچه را می خواستند بنویسند به فارسی آسان تر بود و مسلمانان راضی نمیشدند لغات و اصطلاحات هندوان را به جای واژه‌های اسلامی دری بنشانند ۔ (۸۳)

معذلک از قرن نهم هجری در زمینه‌های تصوف و اخلاق و سیرهٔ اولیاء و تاریخ و شرعیات آثاری به اردو در گجرات و دکن نوشته شد که ترجمه و اقتباس از فارسی و عربی بود و در آنها عنصر فارسی بر واژه‌های محلی غلبه داشت۔ نخستین اثر ازین چنین کتاب معراج العاشقین منسوب به سید محمد بن یوسف الحسینی ملقب به خواجه بنده نواز گیسو دراز در مراتب سیر وسلوک است که در حیدر آباد دکن به چاپ رسیده است۔ نوادهٔ او سید محمد عبد الله الحسینی رسالهٔ نشاط العشاق تألیف شیخ عبد القادر گیلانی را به اردوی دکنی ترجمه کرد ۔ شاه میران شمس العشاق بیجا پوری فرزند و سجاده نشین برهان الدین جانم (م۹۹۰ھ) رسالهٔ کلمة الحقائق را در تصوف تألیف نمود ۔ شاه میران جی حسینی معروف به میران خدا نما (م ۱۰۷۴ھ) کتاب شرح تمهید تألیف عین القضات همدانی را به سال ۱۰۴۵ھ از فارسی به اردو در آورد میران یعقوب کتاب، شمائل الاتقیاء و دلائل الانقیاء تألیف رکن عماد الدین دبیر معنوی از فارسی ترجمه نمود (۱۰۷۸ھ) ۰ ۰ ۰ این کتاب‌ها که نمونه نثر ابتدائی و جانیفتاده اردوست همه در دکن تألیف شد و نشان میدهد که نثر اردو هم مانند نظم آن از دکن آغاز گردید۔

در هند شمالی ظاهراً قدیمترین نثر موجود اردو ده فصل فضلی شاعر در شرح وقایع طف و احوال شهدای کربلا ست که آنرا به سال ۱۱۲۵ھ از کتاب روضه الشهداء تألیف مولی حسین واعظ کاشفی سبزواری از فارسی

ترجمہ کرد۔ بعد از آن ترجمہ فصوص الحکم ابن العربی است کہ میر حسین متخلص بہ کلیم ترجمہ آنرا بین سالہای ۱۱۸۸ و ۱۱۹۲ھ بہ اتمام رسانید۔ میر محمد حسین عطاء متخلص بہ تحسین قصہ چہار درویش امیر خسرو دهلوی را بہ نام نوطرز مرصع برای شجاع الدولہ نواب اودھ بہ نثری مصنوع و متکلف ترجمہ نمود (۱۷۹۸م) میر امن دهلوی همین کتاب را بار دیگر بہ نام باغ و بہار بہ اردوی سدہ وروان بر گرداند کہ از کتب درسی مدارس شبہ قارہ بہ شمار می رود - (۸۴)

در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری صدها کتاب در تفسیر و حدیث و فقہ و مسائل مذهبی و عرفانی و اخلاقی بہ اردو تألیف و ترجمہ شد کہ موجب تقویت و تکمیل اردو گردید ـ شاہ رفیع الدین دهلوی (م ۱۲۲۳ھ) و برادرش شاہ عبد القادر ترجمہ دقیقی از قرآن بہ اردو نوشتند کہ چون مراجع ایشان تفاسیر فارسی و عربی بودہ غالب کلمات و صیغہ تحریر درین ترجمہ فارسی است ـ همزمان با این دو برادر، شریف الدین خان دهلوی (م ۱۲۱۶ق) نیز بہ سال ۱۲۰۸ق ترجمہ ای از قرآن ترتیب داد کہ صورت ترجمہ بہ معنی و تفسیر دارد ـ

در دانشکدہ فرت ویلیام کلکتہ

درحقیقت تاریخ زبان و ادب اردو و رواج آن بہ صورت فعلی درمطبوعات و تالیفات و تبلیغات و تبشیرات دینی مدیون دکتر جان گلکرست انگلیسی (۸۵) نخستین رئیس دانشکدۂ فرت ویلیام (۸۶) کلکتہ است کہ مستشرقی هند شناس بود و در فارسی و اردو سنسکرت مہارت داشت ـ این دانشکدہ رالرد ولزلی (۸۷) حکمران کل هند بہ سال ۱۸۰۰ میلادی تأسیس کرد تا افسران و ماموران انگلیسی در آنجا با السنہ و معارف هند آشنا شوند و زبان اردو را کہ زبان مشترک هند شمالی است بہ خوبی فرا گیرند ـ استادان بخش اردوی این دانشکدہ کہ همہ از فضلای مسلمانان هند بودند بہ تشویق و اصرار دکتر گلکرست در زبان اردو بہ تألیف و ترجمہ پرداختند و نثر تفنی و صنعتی قدیم را رها کردہ بہ زبان سادۂ عامہ چیز نوشتند و بیش از پنجاہ کتاب درسی شامل

منتخبات و تاریخ و قصص و تذکره و نحو و صرف و مذهبیات تالیف کردند۔ که عمدةً ترجمه از فارسی بود ۔ بعض خدمات دکتر گلکریست و همکاران او در دانشکده فرت ویلیام به شرح ذیل است :

۱ ۔به اهتمام او تحولی در نثر اردو پیدا شد و سبک پیچیده و مصنوع گذشته متروک گردید ۔ او به استادان دانشکده دستور داد همانطور بنویسند که حرف می زنند و آنان علی رغم نا باوری قلبی خود در زبان اردو به تألیف و ترجمه به سبک ساده و مردمی پرداختند ۔

۲ ۔ به دستور او کتب درسی که تا آن زمان به فارسی بود به اردو نوشته شد۔

۳ ۔در دانشکده فرت ویلیام به همت دکتر گلکریست چاپخانه ای برای چاپ کتب درسی تاسیس شد و کتابهای ذیل به خط نستعلیق۔ که بعد ها خط رسمی و رائج اردو گردید۔ طبع گردید۔ :

باغ و بهار۔ ترجمهٔ چهار درویش امیر خسرو دهلوی که به کوشش میر امن دهلوی متخلص به لطف نوشته شد و به چاپ رسید ۔ چنانکه گذشت این کتاب را قبلاً به نام نو طرز مرصع باسبکی مصنوع و متکلف در لکهنو ترجمه کرده بودند ۔ باغ و بهار در ۱۲۱۷ھ به چاپ رسید ۔

گنجینه خوبی ۔ اقتباس از اخلاق محسنی ملا حسین واعظ کاشفی سبز واری که در ۱۲۱۸ تألیف گردید و مؤلف آن نیز میر امن دهلوی بود ۔

ترجمه گلستان سعدی ۔ اثر میر علی شیرافسوس که در ۱۲۱۸ به پایان رسید

نثر بی نظیر ۔ ترجمه مثنوی میر حسن که به وسیله میر بهادر حسینی به نثر اردو ترجمه شد ۔ نام آن مثنوی سحر البیان است ۔

طوطی نامه ۔ ترجمه قصه فارسی به همین نام که آنرا سید حید ر بخش حیدری به اردو برگرداند ۔ ہمین مترجم تاریخ نادری میرزا مهدی خان منشی استرا آبادی را ترجمه نمود و خلاصه ای ازکتاب روضه الشهداء کاشفی را به نام گل مغفرت به رشته تحریر در آورد ۔

ترجمهٔ قرآن به اردو و ترجمه تاریخ فرشته به اردو که هر دو به وسیله میرزا کاظم علی جوان صورت گرفت ۔

پند نامه سعدی ۔ ترجمه مظهر علی خان ولا به اردو وی تاریخ فارسی

شیر شاهی را نیز به اردو برگرداند ـ
ترجمه عیار دانش به اردو به وسیله حفیظ الدین احمد ـ
ترجمه رسائل اخوان الصفا به وسیله مولوی اکرام علی به سفارش کاپتین تیلور (۸۸) ـ

نام استادان دانشکدهٔ " فرت ویلیام " و آثار ایشان که در تحول سبک اردو تاثیرکلی داشت درکتب تاریخ ادبیات اردو مسطور است ـ

در همان ایام مدارس شبانه روزی وابسته به کلیساهای انگلیس در سراسر شبه قاره دایر شد و زبان انگلیسی بین طبقه حاکمه و اعیان و درس خوانده ها رواج یافت و لفظ قلم و مطبوعات و سیاست و نشانه تجدد فرنگ مآبی گردید و موجب شد زبان فارسی از مقام سنتی و سیاسی فرود آید و در اردو تحولات بسیار درجهت نزد یکی به انگلیسی روی دهد ـ مبلغین مسیحی نیز که با توده‌های مردم سروکار دارند و می کوشند به زبان عوام حرف بزنند نطقها و نوشته‌های خود را به اردو ترتیب دادند و انجیل را به اردو ترجمه کردند که در ترویج زبان اردو نقش موثری داشت ـ

دانشکده‌های دهلی وعلیگره

بعد از فرت ویلیام مؤسسه علمی دیگری که به ترویج و ترقی و تجدد وبالا بردن سطح زبان و ادب اردو همت گماشت "کالج دهلی" بود ـ این دانشکده نخستین باراردورا درتمام سطوح تحصیلی زبان تعلیم مقرر نمود واگر در فرت ویلیام کتابهای دینی ادبی وتاریخی به اردو ترجمه یا تألیف شد در کالج دهلی برای کلیه علوم اعم از ریاضی وطبیعی و ادبی به اردو کتاب نوشتند ـ به علاوه در ترویج انگلیسی و ترجمه کتب آن زبان به اردو سعی بلیغ به کار بردند و انجمن ترجمه (۸۹) با همکاری استادان و رجال دهلی گامهای بلندی درین راه برداشت ـ

یکی از رجال مسلمان هند که در ترویج فرهنگ و زبان انگلیسی بین مسلمانان وساده سازی زبان اردوکوشش فراوان به‌کار برد سر سید احمد خان استاد کالج دهلی و موسس کالج اسلامی علیگره بود (۱۸۱۷-۱۸۹۷م)

تالیفات ارزشمندی‌وی به اردو مثل "تفسیر قرآن والاخلاق الاسلامی و جلاء القلوب‌در سیرهٔ نبوی ـ و ترجمه کمیای سعادت غزالی ۰۰۰ هم از لحاظ فکری و هم در الفاظ سبکی نو و ساده را بنیان نهاد که تا امروز پیروی می شود ـ شاید این سبک مولود تسلط او در فارسی یا در پیروی از سبک غالب دهلوی ـ شاعر و نویسنده فارسی و اردو ـ بوده است ـ (۹۰)

سید احمد خان‌چندی در انگلستان به مطالعه گذراند و پس از بازگشت به هند در سال ۱۸۷۵م "دانشکده اسلامی انگلیسی علیگره" را در شهر علیگره برای آشنا ساختن جوانان مسلمان با زبان و فرهنگ انگلیسی تأسیس نمود ـ این دانشکده که بعد ها به دانشگاه اسلامی علیگره تبد یل گرد ید موفق شد با برنامه‌های سر سید، توجه مسلمانان هند شمالی را به خود جلب کند و نهضت استقلال را پایه گذاری نماید که منجر به تأسیس حزب "مسلم لیگ" ومتعاقباً جمهوری اسلامی پاکستان گرد ید ـ

دانشکده دهلی در انقلاب ۱۸۵۷م و بعد از سلطه کامل استعمار بسته شد اما دانشکده های مراد آباد و غازی خان که توسط سید احمد خان، تاسیس شده بود و سپس دانشگاه علیگره و مؤسسات فرهنگی لکهنو و بمبئی ولاهور و رامپور و کللکته وحیدر آباد وکراچی ۰۰۰ رسالت آنرا ادامه دادند و اردو را به پایه امروزی رساندند ـ

از نویسندگان این عصر بایداز مولانا محمد حسین آزاد (م ۱۹۱۰م) مؤلف آب حیات و سخن دان پارس و قند پارسی به اردو ـمولانا الطاف حسین حالی مؤلف حیات سعدی وحیات جاوید و یاد گار غالب ـ و مولوی نذ یر احمد (م۱۹۱۲م) مترجم قرآن ونویسنده کتب دینی و اخلاقی و داستانی و مولوی ذکاء الله (م ۱۹۱۰م) مؤلف کتب ریاضی وطبیعی وسیاسی وجغرافیائی و مولوی سید احمد دهلوی مؤلف فرهنگ بزرگ آصفیه و شبلی نعمانی (۱۸۵۷–۱۹۱۴ع) مؤسس دارالعلوم اعظم گره و از بنیان گذاران ندوه العلما لکهنو نام برد ـ شبلی نعمانی فقیه و محدث و مورخی نامبردار بود ـ تاریخ ادبیات ایران از جمله تالیفات اوست که به فارسی هم ترجمه شده

و در نوع خود بی نظیر است (۹۱) -

درقرن بیستم میلادی - به خصوص بعد از جنگ جهانی اول - با توسعه صنعت چاپ ونشرجراید ومجلات بی شماربه اردوو پیشرفت صنعت سینمای ناطق و رواج صفحات موسیقی و سلطه سیاسی و ادبی زبان انگلیسی نه تنها فارسی نویسی متروک شد و از آن همه روزنامه ومجله فارسی که در لاهور و دهلی و لکهنو و کلکته و بمبئی ۰ ۰ ۰ به چاپ میرسید اثری نماند بلکه اردو در سایه انگلیسی قرار گرفت و در فنون ادب مثل رمان نویسی و سناریو نویسی و نمایشنامه نویسی و داستان کوتاه و مقالات سیاسی و انتقادی ۰ ۰ ۰ به موازات آن پیشرفت نمود و واژه های بی حساب انگلیسی را پذیر اگردید.(۹۲)

بعد از استقلال پاکستان

بعد از تأسیس جمهوری اسلامی پاکستان از آنجا که زبان اردو با خط نستعلیق فارسی شعار مسلمانان شبه قاره است بنیان گذاران این دولت نوبنیاد آنرا زبان رسمی اعلان کردند - لیکن چون زبان انگلیسی در منطقه ریشه دوانیده و زبان علم و تجارت و سیاست بین الملل است درپاکستان مانند سایر کشورهای شبه قاره موقعیت خود را حفظ کرده و تا امروز زبان رسمی و علمی است - معذلک ادارات و مؤسسات دولتی با شرکت وجوه ادباء و محققان تشکیل گردیده است ، این زبان را حفظ کنند و ترقی دهند و رفته رفته به جای انگلیسی بنشانند - اهم این مؤسسات : (۱) انجمن ترقی اردو (۲) مجلس ترقی ادب (۳) بزم اقبال (۴) اکادمی اقبال (۵) اداره مطبوعات فرانکلین (۶) اردو اردو فاوند یشن (۷) حلقه ارباب ذوق (۸) ادارهٔ ثقافت اسلامیه (۹) اکادمی اردو می باشد. به علاوه مطبوعات پرمغز و پر خواننده و کثیر الانتشار اردو پیشرفتهای چشم گیر حاصل کرده و دانشگاهای پاکستان بخصوص در لاهور وپیشاور وسند وکراچی و سایرمحامع علمی و ادبی سراسرکشور برای توسعه و ترقی اردو مساعی جمیله مبذول می دارند وکتب ارزنده انتشار می دهند که از جمله آنها " اردو دایره معارف اسلامیه" نشریه دانشگاه پنجاب لاهور است که به وسیله دانشمند فقید مولوی محمد شفیع(۹۳) تأسیس شد

و مجلدات بسیار از آن انتشار یافته است ـ خوشبختانه افکار عمومی مسلمانان پاکستان طرفدار اردو است و کوششهای مستمر اهل قلم و شاعران اردو نوید می دهد که این زبان ملی میراث فرهنگ اسلامی و جانشین و وارث زبان فارسی است به ترقیات بیشتری نائل آید ـ

پیوندهای ناگسستنی اردو با فارسی

اگرچه صرف و نحو و جمله بندی و افعال و حروف و موصولات و به طور کلی چهار چوب اردو تابع زبان پارا کریت است اما بعد از استحکام دولت های شیعی مذهب اسلامی در دکن وامپراطوری گورکانی در دهلی لهجه های هند شمالی با فارسی ترکیب شد و از آمیزش کلمات فارسی بالهجه " برج بهاشا" و لهجه هندی دکنی زبان اردو به وجود آمد که امروز زبان مشترک مسلمانان شبه قاره در هند و پاکستان و بنگله دیش(۹۴) و از زبانهای وسیع و پربار اسلامی است عناصر فارسی در زبان اردو به شرح ذیل است ـ

۱ ـ واژه های شرعی ـ هندوان بعد از غلبه مسلمانان چاره ای جز تقلید ازگفتار و کردار و تکرار شعارهای ایشان نداشتند ـ از سوی دیگر عبادات و اعتقادات وشعائر کیش جدید با شریعت هندوئی اختلاف مبدئی و اساسی داشت و می بایست هم فرائض وسنن اسلام و هم نامها و اصطلاحات شرعی را می آموختند ـ از ینرو نخستین دسته از واژه‌های فارسی دری (مخلوط با عربی و احیاناً ترکی) که در لهجات هند شمالی واردشد همین کلمات دینی بوده مانند :اسلام، قرآن ـ امت ـ ملت ـ سنت ـ خدای ـ پیغمبر ـ خواجه کائنات ـ رسول الله ـ خلیفه ـ امام ـ نماز ـ روزه ـ خمس ـ زکات ـ حج و جهاد و سجاده و محراب ومنبر . . . و صدها واژه شرعی دیگر که در ایران قبلاً رائج شده بود ـ

۲ ـ اصطلاحات تصوف ـ تصوف در هند زمینه های دیرین دارد و بهترین مشوق هندوان برای قبول اسلام و استوارترین رابطه اسلام با هندوئزم و ضامن بقا و توسعه شریعت محمدی در شبه قاره است ـ قدیمترین صوفی مسلمان که در لاهور مقیم شد و در هم آنجا درگذشت ابوالحسن علی

بن عثمان جلابی هجویری غزنوی (م۴۶۵ھ) مصنف کتاب کشف المحجوب نخستین کتاب فارسی در تصوف بود ـ بعد از او پیشوای مشائخ هند خواجه معین الدین چشتی سنجری (یا سجزی ۵۳۷ـ۶۳۳ھ) از سیستان به هند آمد و در اجمیر ساکن شد و همانجا درگذشت سپس مشائخ دیگر چون بهاءالدین زکریا ملتانی (م ۶۶۵ق) پیشوای سهروردیه هند و خواجه نظام الدین اولیاء ملقب به سلطان المشائخ (م ۷۵۷ق) و قطب الدین بختیار کاکی و فرید الدین شکر گنج و نصیر الدین اودهی ۰ ۰ ۰ که همه فارسی زبان بودند در هند بساط ارشاد گستردند و مریدان فراوان جمع آوردند و اسلام را از طریق تصوف رائج کردند و سلسله‌های سهروردی و چشتی و

قادری و رفاعی ۰ ۰ ۰ را تأسیس و خانقاه های بی شمار در سراسر هند بنیان نهادند ـ طبیعی است که مشائخ فارسی زبان اصطلاحات صوفیانه رائج در ایران را بر زبان راندند و مریدان همان کلمات را تکرار می کردند ـ در نتیجه همه کلمات و اصطلاحات عرفانی فارسی در زبان اردو وارد گردید مثل: صوفی ، عارف ، شیخ ، پیر ، زاهد ، مراد ، مرید ، خانقاه ، مصطبه ، ریاضت ، فتوح ، چله نشینی ، ذکر ، تسبیح ، خرقه ، دلق ، مرقع ، رند ، شاهد ، قلاش ، طامات ، خرابات ، شطحیات ۰ ۰ ۰ وغیره ـ

۳ ـ نام‌های جامه و خوراک و اثاثه زندگی ـ تمدن اسلامی از دربار و سرای امراء و اعیان مسلمان و بوسیلهٔ رجال و صدور و حکیمان و فقیهان و شاعران و بازرگان و مسافران ایرانی در شبه قاره رواج یافت و نو مسلمانان سبک زندگی و کمالیات ایرانی را همراه با نامهای ملبوسات و ماکولات و اثاثه زندگی که در ایران وسایر بلاد اسلام رایج بود از ایشان آموختند مانند : لباده ، کرته ، قبا ، چوخا(۹۵) ستین ، گریبان ، پی جامه ، ازار ، عمامه ، دستار ، رومال شال ، دوشاله ، تکیه(۹۶) ، گاوتکیه ، برقع ، کلاه ، پوستین ، خوان ، دستارخوان ، خوان سامان (۹۷) طبق ، دیگ ، چمچه ، کفگیر ، رکابی (۹۸) ، چپاتی (۹۹) ، شیرمال ، باقرخانی(۱۰۰) ، فرنی ، پلاو ، زرده (۱۰۱) ، مزعفر ، متنجن (۱۰۲) ، قورمه ، هریسه ، حریره ، یاقوتی ، مربی ، آچار ، گلاب (۱۰۳) ، بیدمشک ، پالوده ، پسته ، بادام ، شهتوت ،

منقی، بیدانه، خوبانی، انجیر، سیب، بهی ، ناشپاتی (۱۰۴) ، انار۔

۴ ـ کلمات متفرقه ـ همانطورکه کلمات تازی در فارسی بی شمار است واژه‌های فارسی راهم در اردو نمی توان محدود نمود ـ کلمات ذیل از آن جمله است : حمام، کیسه، صابون، شمع، شیشه، شمعدان، فانوس، گلگیر، رفیده (۱۰۵)، مشک، ساقی، حقه، پنجه، تفنگ، تخته نرد، بندوق، گنجفه، دلال، فراش، مزدور، وکیل، صراف، جلاد، مسخره، نصیحت، لحاف، توشک، چادر، صورت، شکل، چهره، طبیعت، مزاج، برف، فاخته، قمری، کبوتر، بلبل، طوطی، پر، دولت، قلم، سیاهی، روشنی، سرخی، رقعه، عینک، صندوق، کرسی، تخت، لگام، رکاب، زین، تنگ، پوزی، نعل، کوتل، عقیده، غلط، صحیح، رسد، کاریگر، واسوخت، غسل خانه، همدرد، زور و شور، امام باره، امام ضامن (۱۰۹) ـ

۵ ـ از ریشه های فارسی دری در اردو مصادر و افعال باپسوند پارا کریت می سازند، مانند گزرنا یعنی گذر کردن و کرنا* یعنی کردن ـ یا اینکه ادات تذکر و ثانیت پارا کریت بر واژه‌های فارسی می افزائید مانند مرغا یعنی خروس و مرغی یعنی ماکیان ـ

۶ ـ در اردو گاه کلمات پارا کریت را با فارسی مرکب می کنند مثل سوتی محل (۱۰۷) و برجی خانه (۱۰۸) ـ

۷ ـ در اردو حرف شرط فارسی ''اگر'' به کار می رود ـ

۸ ـ در اردو أدوات استثناء سوا، ماسوا، الا، الانه** . . . از فارسی گرفته شده است ـ

۹ ـ حرف نفی نه یانی در اردو رائج است ـ

۱۰ ـ ادوات تاکید و اضراب و ایجاب فارسی مانند البته، ضرور، زنهار، لیکن، در اردو معمول است ـ

۱۱ ـ حرف تردید و اختیار ''یا'' از فارسی به اردو راه یافته است ـ

۱۲ ـ ادوات تمنی کاش و کاشکی و الهی (۱۰۹) . . . مانند فارسی در اردو هم به کار می رود ـ

---

* اصلاً از ریشه ''کر'' (Krr) سانسکریت است ـ

** ورنه : وگرنه ـ

۱۳ - یاء نسبت فارسی و عربی در اردو هم رائج شده است -

۱۴ - بعض کلمات دری در اردو از معنی اصلی منحرف شده است مانند غضب و سرکاری و تحصیل و چه میگویان و ... که به معنی شدید و دولتی و شهرستان و اقوال مختلف استعمال می شود -

۱۵ - گاه کلمات فارسی در اردو تغییرشکل پیدا می کند مثل افراتفری یعنی افراط و تفریط و وقلانچ یعنی قلاش و خیرسلا یعنی خیر و صلاح ...

۱۶ - چون شعر و ادب اردو در دربارهای دکن و دهلی ترقی کرد و دربارهای مذکور صبغه فارسی داشت و مجمع شعرای ایرانی و پارسی گو بود ازینرو در معانی و افکار به کلی تابع فارسی است و تشبیهات و استعارات و کنایات و مضامین و تمثیلات و روایات و قصص فارسی عیناً به آن منتقل شده است -

۱۷ - شعر اردو زمانی نضج گرفت که شیوهٔ نازک خیالی پیچیده اندیشی معروف به سبک هندی بر غزل فارسی حکومت می کرد و شاعران بزرگ چون فغانی و غزالی و عرفی و کلیم و طالب و سلیم و قدسی و صائب و بیدل ... آنرا به سرحد کمال رسانده بودند ازینرو غزل سرایان اردو که در لفظ و وزن تابع شعر فارسی بودند در شیوهٔ جدید نیز از شاعران ایرانی پیروی می کردند - به عبارت دیگر سبک هندی را که غزلسرایان عصر گورکانی و صفوی ابداع کردند و در عصر قاجار در ایران رو به ضعف نهاد در غزل اردو جاودان باقی گذاشتند -

۱۸ - اسالیب و انواع نظم و نثر و اصول و قواعد بلاغت و معانی و بیان و بدیع و ضوابط عروض و قافیه و انشاء و ترسل در اردو مانند فارسی است -

۱۹ - خط نستعلیق فارسی را مسلمانان برای زبان اردو تا امروز محفوظ داشته اند -

۲۰ - در شعر اردو از عهد ولی دکنی تا زمان غالب و اقبال و جوش و فیض یعنی تا عصر حاضر به سبب غلبه عنصر ایرانی در دربارهای دکن و دهلی و تشیع اغلب شاعران اردو و در پرتو مضامین عالی و انقلابی که در ادبیات شیعه فراوانست جلوه‌های محبت اهل بیت و مناقب و مراثی ایشان سایر

مضامین را تحت الشعاع خود ساخته است -

خوشبختانه نه علی رغم تطاول کلمات و افکار انگلیسی برادوودور ماندن مسلمانان شبه قاره از ایران و تبدیل های پیاپی واژه‌های دینی و اجتماعی و سیاسی و فلسفی و نامهای جغرافیائی در نیم قرن اخیر در ایران، زبان اردو هنوز کلمات و معانی اسلامی و ضوابط نظم و نثر فارسی را حفظ نموده و بیش از پنجاه در صد کلمات آن حتی در مطبوعات و محاوره عامه فارسی باقی مانده است - بهترین گواه این پیوستگی سرود ملی جمهوری اسلامی پاکستان است که عالیترین نمونه اردوی معاصر و جذاب ترین ترانه وطن دوستی می باشد و اثر طبع ابوالاثر حفیظ جالندهری رحمة الله علیه است - سراسر این ترانه به استثنای یک حرف اضافه "کا" در بند دوم فارسی است و نویسنده با نقل آن مقالت خویش را به پایان می برد :

پاک سر زمین شاد باد
کشورِ حسین • شاد باد
تو نشانِ عزمِ عالیشان
ارضِ پاکستان
مرکزِ یقین شاد باد
پاک سر زمین کا نظام (۱۱۰)
قوتِ اخوتِ عوام
قوم، ملک، سلطنت••
پاینده تابنده باد
شاد باد منزل مراد
پرچمِ ستاره و هلال
رهبرِ ترقی و کمال
ترجمانِ ماضی، شانِ حال

• بروزن سعید از ریشه حسن و به معنی زیبا و نیکو

•• همریشه با تسلط به معنی مطلق حکومت و حاکمیت -

جانِ استقبال

سایهٔ خدای ذوالجلال

حواشی وتوضیحات

۱ ـ مار نزد هندوان قدیم مظهر حیات و جنبش و رجولیت بود ـ مار تاجدار افسانه‌ای آنان ناگ Naga نام داشته است ـ

۲ ـ هندوان ماده گاو را مادر می خوانند و از بول و فضله آن تبرک می جویند ـ

۳ ـ بوزینه افسانه‌ای معبود هندوان هنومان Hanuman نام دارد ـ

۴ ـ آریا های قدیم مظاهر قوای طبیعی را شخصیت‌های زنده می‌پنداشتند و می پرستیدند ـ سرود های ریگ ودا در ستایش همین آلهه است ـ آسمان ـ که آنرا دیا اوه Dayauh یا ورونه Varuna می نامیدند بر خدایان دیگر برتری داشت ـ ایندره Indra خدای رعد و برق و باران و آسویوس Asuius خدای فجر و میثره Mithra (مہر) خدای خورشید و رب النوع انوار و آگنی Agni رب النوع آتش همه معبود هندوان بودند ـ

۵ ـ لینکا Linka تمثالی شبیه آلت تناسلی مرد بود که هندوان می پرستیدند ـ

۶ ـ امتیاز طبقاتی در بین آریاهای قدیم (هند و ایرانی) از احوال لا یتغیر و از ارکان شریعت بود ـ

۷ ـ این رسم را "ستی" Sutti می گفتند ـ بعد از غلبه انگلستان بر هند رسماً ممنوع گردید ـ

۸ ـ منع کشتن موالید اناث نخستین قانون بود که بعد از سلطه انگلستان بر هند وضع و اجراء گردید ـ

۹ ـ حق داشتن چند شوهر برای یک زن polyandry هنوز هم در سریلانکا (قانون کندی) و تبت باقیست

۱۰ ـ حق داشتن چند همسر برای یک مرد polygamy به طور

تا محدود بین هندوان جاری بود -

۱۱ - این طبقه را هندوان ملیچ Malich و پاریا parya ، اچوت Achut و در انگلیسی Untouchable غیر قابل لمس یا Schedule Caste طبقه سافله گویند -

۱۲ - اسلام آئین صلح و مساوات و حمایت از طبقه مستضعف است " و یضع عنهم اصرهم والا غلال التی کانت علیهم " (سوره اعراف آیه ۱۵۷) ازینرو در ایران و هند این طبقه نخستین گروه مسلمان بودند-

۱۳ - ابو سعید مهلب بن ابی صفره ظالم بن سراق ازدی عتکی (۷-۸۳ق) سردار و فاتح بزرگ عصر اموی -

۱۴ - خیبر گذرگاه باریکی درکوههای هندوکش است که جلال آباد افغانستان را به پیشاور پاکستان می پیوندد -

۱۵ - محمد بن قاسم بن محمد بن حکم بن ابی عقیل ثقفی (۶۲-۹۸ق) فاتح سند و ملتان -

۱۶ - محمد بن قاسم یکسال در شیراز ماند و در آنجا سپاهیانی استخدام کرد در راه کرمان و بلوچستان و مکران نیز جمع کثیری را با خود همراه گرفت - علی بن حامد کوفی - چچ نامه/۹۸، ۹۹ دهلی ۱۹۳۹م - و تاریخ معصومی/۲۱ -

۱۷ - سید معصوم بکری - تاریخ معصومی /۲۶ به تصحیح دوست فقید دکتر دادو پوته - بمبئی ۱۹۳۸م -

۱۸ - نام این زن لادی بود که به حباله نکاح محمد بن قاسم در آمد -

۱۹ - تعلیقات چچ نامه/۲۶۷ -

۲۰ - همان ماخذ /۲۶۸

۲۱ - مجموعه مقالات دوست فقید دکتر هادی حسن - کشتی رانی ایرانیان/ ۵۲ تا ۵۹ حیدر آباد ۱۹۵۶م و مجله ثقافة الهند - العلاقات التجاریه بین العرب والهند - ژون ۱۹۵۰ مقاله دوست فقید علامه سید سلیمان ندوی-

۲۲ - ثقافة الهند - الثقافة الهندیه و وصول المسلمین الی الهند - مارس ۱۹۵۰ مقاله دوست فقید دکتر تارا چند -

۲۳ - سومنات کلمه ایست مرکب از سوم یعنی ماه و نات یعنی مخدوم روبهم یعنی مخدوم ماه - نام بتی بوده به شکل آلت تناسلی مرد در معبدی به همین نام در محل براباس در شبه جزیره گجرات -

۲۴ - زین الاخبار گردیزی - چ برلین - به تصیحح مرحوم دکتر محمد ناظم / ۶۶ -

۲۵ - سالنامه رسمی هند ۱۹۵۹ م ص ۶۶ نشریه وزارت اطلاعات هند -

۲۶ - بعد از بنای نظامیه بغداد و سایر بلاد ایران به امر خواجه نظام الملک در شهرهای بزرگ اسلامی هند نیز چنین مدارس ساخته شد - امروز در هند مدارس قدیم را نظامیه گویند -

۲۷ - Lahore Past and Present, PP 24-40 Lahore, 1952
تألیف دوست دانشمند پرفسور محمد باقر -

۲۸ - مقدمه نویسنده این سطور بر اسرار خودی و رموز بی خودی/ص سیزده- تهران ۱۳۵۷ هش -

۲۹ - نام این مسجد عالی قبه الاسلام است که امروز به غلط قوة الاسلام خوانده می شود -

۳۰ - قطب مینار ۲۳۹ پا یا قریب هشتاد متر ارتفاع دارد -

۳۱ - متوفی به سال ۶۲۳هـ -

۳۲ - ابو حنیفه نعمان بن ثابت (۸۰-۱۵۰ق) اصلاً از خراسان بود - در کوفه متولد شد و در بغداد درگذشت بر مزار وی لوحی بزرگ و مرمرین است و روی آن این حدیث نبوی را نوشته دیدم " لوکان العلم بالثریالناله رجال من فارس " -

۳۳ - یوسف عادل شاه در ذیحجه ۹۰۸ سلطنت بیجاپور دکن را رسماً دولتی شیعه اعلام کرد و بعد از آن سفیری بنام سید احمد هروی باتحف و تبریکات و نامه های مشعر بر تهنیت و مبارکباد و مبنی بر

اخلاص نزد شاه اسماعیل صفوی فرستاد -

۳۴ ـ محمد قاسم هندوشاه ـ تاریخ فرشته/۵۷۷-۵۷۸- بمبئی ۱۸۳۲م-

۳۵ ـ خواجه جهان ملک التجار محمود گاوان ممدوح جامی و از صدور بزرگ ایران در هند بود (۸۰۸-۸۸۶ هـ)-

۳۶ - A History of Shah Ismail Safawı , 67, Aligarh, 1939.
تألیف دانشمند استاد راجه دکتر غلام سرور مدظله -

۳۷ ـ اردو دایره معارف اسلامیه ۲/۳۳۲ لاهور ۱۳۸۶هـ مقاله مرحوم مولوی عبدالحق رئیس انجمن ترقی اردو ـ پاکستان -

۳۸ ـ ثقافة الهند ـ شماره اول/۹۰ مقاله مهیش پرشاد ـ مارس ۱۹۵۰ع-

۳۹ ـ استاد مرحوم ملک‌الشعراء بهار ـ سبک شناسی ۳/۲۸۱ تهران ۱۳۲۱هش

۴۰ ـ فرخی که همراه محمود مکرراً به هند رفته در قصائد خود نامها و کلمات هندی آورده و منوچهری نیز کلمات هندی به کار برده است - مثلاً (لنگن) که نوعی روزهٔ هندوان است در یک جا از اشعار او دیده مشیود -

الاتامومنان دارند روزه   الاتا هندوان گیرند لنگن

وسنائی نیز آورده است-

لنگنت گر تراکند فربه   سیر خوردن ترا زلنگن به

۴۱ ـ اردو دائره معارف اسلامیه ۲/۳۳۲- تاریخ زبان و ادبیات فارسی در دربار مغول ۱/۶۴ ـ اله آباد ۱۹۲۹ -

A History of Persian Literature at the Mughul Court by
M. Abdul Ghani.

۴۲ ـ همان مآخذ / ۲/۶۶

۴۳ ـ تاریخ زبان و ادبیات فارسی در دربار مغول/۱/۶۷ -

۴۴ ـ اردو دائره معارف اسلامیه ۲/۳۳۵ -

۴۵ ـ شمس العلما مولوی محمد حسین آزاد ـ آب حیات/۶ لاهور ۱۹۵۰م-

۴۶ ـ اردو کلمه ترک مغولی است یعنی مجموعه سپاهیان باهمه وسائل و ادوات که به جائی گسیل دارند ـ لشکر گاه -

۴۷ ـ تیمور درفتح دهلی صد هزار مرد بالغ را سر برید ـ رجوع شود به :
Majumdar. An Advanced History of India /336, London 1956.

۴۸ ـ آزاد بلگرامی ـ خزانه عامره/۲۷ کانپور ۱۸۷۱م ـ

۴۹ ـ رام بابوسکسینه ـ تاریخ ادب اردو ـ ترجمه میرزا عسکری به اردو از انگلیسی ۳ تا ۷ لکهنو ۱۹۲۹م ـ

۵۰ ـ اسرارخودی با شرح و مقدمه نگارنده این سطور/۱۵ تهران ۱۳۵۷هش ـ

۵۱ ـ تاریخ زبان و ادبیات فارسی در دربار مغول/۶۸ ـ

۵۲ ـ ملک محمد جائسی شعر اردو را به خط فارسی نوشت ـ

۵۳ ـ اردو دائره معارف اسلامیه ۳۳۶/۲ به بعد ـ

۵۴ ـ ص ۱/۳۴۴ ـ

۵۵ ـ ۱/۳۳۵ کلکته ۱۸۲۹م ـ

۵۶ ـ به همین سبب بسیاری از واژه‌های فارسی اصیل در اردورایج است که امروز در فارسی ایرانی به کار نمیرود ـ

۵۷ ـ در عمارت چهل ستون اصفهان تابلو بزرگ وزیبائی از دیدار همایون و شاه عباس بر دیوار منقوش است ـ

۵۸ ـ امپراطوران مغول کبیر به زبان فارسی بیش از سلاطین صفوی علاقه داشتند ـ زبان رسمی و درباری ایشان فارسی بود در صورتیکه در دربار صفوی ترکی بر فارسی غلبه داشت ـ

۵۹ ـ تاریخ ادب اردو/۲۱ ـ

۶۰ ـ رجوع شود به : An Advanced History of India, PP. 777-782.

۶۱ ـ به همین جهت مولویان حنفی به او لقب محیی الدین دادند ـ

۶۲ ـ اردو دائره معارف اسلامیه ۳۴۴/۲ ـ

۶۳ ـ همان مأخذ ۳۴۵/۲

۶۴ ـ تاریخ ادب اردو ۱۱۳ به بعد ـ

۶۵ ـ همان مأخذ /۱۲۷ ـ

۶۶ ـ همان مأخذ / ۱۴۳ ـ

۶۷ ـ آب حیات / ۳۰۲ ـ

۶۸ ـ خزانه عامره / ۹۷ ببعد ـ

۶۹ ـ رجوع شود به : An Advanced History of India, P. 1013.

۷۰ ـ قهوه خانه ابتدا در هند ساخته شد ـ ترجمه .Coffee House
است ـ قهوه خانه ها در لکهنو از اماکن محترم و مجمع شعرای اردو
بوده است ـ

۷۱ ـ امام باره در فارسی هند و اردو تکیه و محل روضه خوانی و تعزیه است ـ

۷۲ ـ محمود محمود ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم
۱۷۴۲/۶ تهران ۱۳۳۲هش ـ غازی الدین حیدر نواب اوده حدود
یکصدلک روپیه از املاک خود را وقف کرده بود که سود ماهیانه
آن که حدود ده هزار روپیه می شد نیمی به مجتهد اعلم در نجف
و نیم دیگر به مجتهد بزرگ کربلا برای معاش طلاب داده می شد ـ
این وجه مرتباً به علماً کارسازی می شد ـ هاردینگ وزیر مختار انگلیس
۱۹۰۱ تا ۱۹۰۶م مأموربدربار مظفر الدین شاه بوده دریاد داشتهای
خود (به نقل مرحوم محمود) اسامی علمای مذکور را نوشته است ـ

۷۳ ـ اردو دائره معارف اسلامیه ۳۲۶/۲ ـ

۷۴ ـ تاریخ ادب اردو/۳۱۲ به بعد ـ

۷۵ ـ همان مأخذ/۳۷۴ به بعد ـ آب حیات ۴۴۸ به بعد ـ اردو دائره
معارف اسلامیه ۳۴۷ به بعد ـ

۷۶ ـ تاریخ ادب اردو/۳۹۶ به بعد ـ

۷۷ـ محمد بن صفدر حسینی ملقب به جمال الدین معروف به افغانی
یا اسد آبادی (۱۲۵۴ـ۱۳۱۵ ه) پیشوای نهضت های اسلامی در
مصر و ایران و هند ـ تولد در اسد آباد یا اسعد آباد و متوفی در استانبول
و مدفون در کابل ـ برای شرح حال او رجوع شود به الاعلام زرکلی
۳۷/۷ـ۳۸ مصر ۱۳۷۵ه ـ تاریخ الاستاذ الامام تألیف محمد
رشید رضا ۲۷/۱ـ۱۰۲ مصر ۱۳۵۰ه ـ تاریخ الصحافة العربیه

تالیف فیلیپ دی طرازی ۲/۲۹۳-۲۹۹ بیروت ۱۹۱۴م - مقالہ گولد صیہر در دائرة المعارف اسلامی - ترجمہ عربی ۹۵/۷ مصر ۱۹۵۷م -

۷۸ - الطاف حسین حالی وخواجہ غلام الثقلین (داماد پسر حالی) غلام السیدین (پسر خواجہ) از نویسندگان و فرہنگیان مشہور و از آزاد یخواهان و استقلال طلبان بودند - سیدین قائم مقام و معاون وزیر فرہنگ ہند بود -

۷۹ - شرح حال وآثار مرحوم اقبال را مفصلاً در مقدمہ اسرار خودی و رموز بی خودی (تہران ۱۳۵۷ هش) نوشتہ ام -

۸۰ - محمد علی "جیناہ" معروف بہ جناح وملقب بہ قائد اعظم (۱۲۹۳ھ/ ۱۸۷۶م) کراچی - ۱۳۶۸ھ/۱۹۴۸م کراچی) رهبر مسلمانان ہند و اولین رئیس کشور پاکستان - "جیناہ" یعنی لاغر عنوان خانوادگی قائد اعظم بودہ است -

۸۱ - مقالۂ نویسندہ در شمارہ فارسی مجلہ اقبال آکادمی پاکستان ۱-۱۳ بہمن ۱۳۶۴ لاہور -

۸۲ - در ہمہ زبانہا تاریخ نظم بر نثر مقدم است - قدیمترین کتابہائی ہم در دست است مانند وداہا وگاتہا موزون است -

۸۳ - امروز ہم ہندوان می کوشند واژہہای فارسی و عربی را در اردو (ہندوستانی) با واژہہای سنسکریت تبدیل کنند و آنرا با خط " دیونا گری" می نویسند -

۸۴ - اردو دائرہ معارف اسلامیہ/ ۳۵۶ -

۸۵ - Dr. John Gilchrist (۱۷۵۹-۱۸۴۷ م) -

۸۶ - Fort William College

۸۷ - Lord Wellesley

۸۸ - این شخص ناظم دانشکدۂ فرت ویلیام بود -

۸۹ - Translation Society. اردو دائرۂ معارف اسلامی/۳۵۷ -

۹۰ - هنوز هم زبان فارسی در دانشکده ادبیات دانشگاه علیگره زنده یا مفهوم است - درسالهای ۳۳-۱۳۳۲هش که در آن دانشکده تدریس می کردم دانشجویان و مستمعان ترجیح می دادند به فارسی سخن بگویم - مرحوم دکتر ذاکر حسین رئیس وقت دانشگاه (بعد رئیس جمهوری هند) و مرحوم دکتر هادی حسن استاد و رئیس قسمت فارسی دانشگاه علیگره به فارسی هم سخن می گفتند -

۹۱ - تاریخ ادب اردو ۲/۲۶ به بعد -

۹۲ - اردو دائره معارف اسلامیه ۳۵۹/۲ -

۹۳ - استاد دانشگاه پنجاب لاهور که به دعوت دولت مصدق در سال ۱۳۳۱هش همراه با پانزده تن از جمله استادان فارسی پاکستان از جمله پرفسور راجه غلام سرور حفظ الله به ایران آمد - راقم این سطور نیز در آن وقت رایزن فرهنگی ایران در پاکستان بود افتخار میزبانی هیات مذکور را داشت -

۹۴ - بعد از استقلال بنگله دیش درسال ۱۹۷۱ع وجدا شدن آن از پاکستان زبان بنگالی در آنجا تعمیم یافته و زبان اردو روبه ضعف رفته است -

۹۵ - چوخا - جامه نمدین و پیشمین چوپانانست -

۹۶ - تکیه در اینجا یعنی بالش و متکا -

۹۷ - خوان سامان ، یعنی آشپز -

۹۸ - رکابی یعنی بشقاب -

۹۹ - چپاتی - شاباتی، یعنی نوعی لواش -

۱۰۰- باقر خانی نوعی شیرینی و "دسر" است -

۱۰۱- زرده یعنی پلاو که با زرده تخم مرغ پخته باشند -

۱۰۲- متنجن - نوعی پلاو است که با مغز پسته وکشمش و مخلفات دیگر -

۱۰۳- گل سرخ را در زبان اردو گلاب گویند -

۱۰۴- ناشپاتی نوعی گلابی است (شاه میوه) -

۱۰۵- رفیده - بالش کوچکی است که خمیرنان را برآن بندند و به دیوارهٔ

تنور چسپانند ـ

۱۰۶ـ امام ضامن دعا و تعو یذ یست که بر باز و بندند ـ

۱۰۷ـ موتی در هندی یعنی مروارید و موتی محل یعنی کاخ مروارید ـ

۱۰۸ـ برجی خانه " باورچی خانه " یعنی آشپز خانه ـ

۱۰۹ـ الہی یعنی خدای من در اصل برای دعابوده و در محاوره در محل تمنیٰ و ترجی به کارمی رود ـ

۱۱۰ـ یعنی : نظام سر زمین پاک ـ

نجیب مایل هروی

وابسته به بنیاد پژوهشهای اسلامی - مشهد - ایران

عشق به جلال و آثار کمال

I - مدخل

این جهان همچون درختست ای غلام
ما برو چون میوه های نیم خام
سخت گیرد خامها مرشاخ را
ز آنکه در خامی نشاید کاخ را
چونکه پخت و گشت شیرین لب گزان
سست گیرد شاخها را بعد از آن
سخت گیری و تعصب خامی است
تا جنینی کار خون آشامی است
«مولوی»

مع الأسف عصبیب و " مذهب گویی " برغم رهنمودی های قرآنی ، در میان آدمی، به گونه های مختلف وجود داشته است و دارد، و با آنکه مآثرفرهنگ اسلامی پیوسته به رد و طرد آن توصیه کرده اند و توکید دارند، ولی گاهگاهی "مذهب گویی" های در وحشتناکترین صور و اشکالش عنوان شده و پاره‌ای از مسلمت و بدیهات را وارونه و واژگونه کرده است - از آن جمله است مسألهٔ ستیز با فلسفه و حکمت که باظهور حجةالاسلام امام محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵) بصورت تند و گاه فریبنده عنوان شد(۱) و در دوره‌های مختلف ، بـه کارکرد مخرّب و اندیشه زدایش ادامه داد، و هرگاه که حکمت و فلسفه، راهی و روشی در پیش می گرفت، حکومتها در اضمحلال و معدوم کردن آراء و آثار فلسفی اهتمام می ورزیدند (۲) -

در سدهٔ ششم و هفتم نیز، که آثار فارابی و ابن سینا و ابو بکر زکریا و . . . رونق یافته، و مورد تحشیه و تعلیق صاحب نظران قرار گرفته بود. خلیفهٔ عباسی الناصرالدین الله (۵۷۵ - ۶۲۲) را به وحشت انداخت، و بر آنش داشت که از یکسو در نابودی آثار حکما و فلاسفه اسلامی عَلَم شود و بسیاری از مآثر فلسفهٔ اسلامی را به آب بشوید، و از دیگر سو از نامورترین و بزرگوارترین عارف صوفی در رد و طرد فلسفه مدد جوید و آن شهاب الدین عمر سهروردی بود.

در خصوص سهروردی و کتابشناسی آثارش، تاکنون به زبان فارسی نگاشته ای مجموع نداریم و نیز از دید انتقادی به او و طریق سلوک او کمتر نگریسته ایم، نگارنده درین گفتار می کوشد تا قلمی و رقمی - هر چند ناسخته و نارس - به این خلا اندازد، باشد که مفتاح تحقیق و تتبع گسترده تری پیرامون آن عارف اندیشه ورو آثارش گردد.

II - عشق به جلال

ابو حفص (یا ابو عبدلله) عمر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن عمویه قرشی بکری سهروردی صوفی (و ۵۳۹ ف ۶۳۲) در دورانی پا به عرصهٔ عرفان گذارد که تاریخ تصوف بزرگانی - که از نظرگاهی با او شباهتی در زمینهٔ پسندهای سیر و سلوک دارند - چونان ابوطالب مکی، قشیری، محمد غزالی، روز بهان مصری، اسماعیل قصری، ابو نجیب سهروردی، عبدالقادر گیلانی و . . . پروانیده بود، و هم وی در روزگاری می زیست که صوفیانی چون منصور حلاج، با یزید بسطامی، ابوسعید ابوالخیر، ابن فارض، عین القضاة، شیخ اکبر محی الدین بن عربی . . . نازکترین و زیباترین اندیشه‌های عرفانی را به دنیای تصوف عرضه کرده بودند - به عبارتی دیگر سیمای دوگانهٔ تصوف "جمالی" و "جلالی" یا تصوف عشق آمیز و تصوف سنت گرا در عصر وی از هر روزنه‌ای، جلوه ای داشت روشن، بطوریکه تصوف عشق آمیز در زمانهٔ او به اوج شکفائی خود رسیده بود، نمونه‌های زیادی، همانند او، درمیان مشایخ صوفیه جست و جو کرد و آن

راهی بود که درآن ظواهر آداب و بواطن آنها، بدون هیچگونه تداخل و تعارضی جمع می شد ، در حالی که فراهم آوردن ظاهر آداب و باطن عشق خالی از صعوبت نیست و بدون تردید محدودیتهایی را عنوان می کند و پسندهای نازک را ناپسند می نمایاند. چنانکه شهاب الدین سهروردی که به اینگونه اجتماع گرایش بسیار شدید وعمیقی داشت ، نتوانست که از برخی پسندهای تنگ ومحدود بدور ماند ، زیراکه وی نتواست پسندهای نازک ورقیق وجمالی وحد الدین کرمانی را بر تابد. او را مبتدع و زندیق خواند(۳) و آثاری چون شفای ابو علی سینا را به آب شست، ودررد فلاسفه وطرد آراء آنان، بی آنکه همانند امام محمد غزالی از فلسفه مطلع باشد، چون اوکتاب پرداخت و با آراء وحدت وجودی شدیداً مخالف بود، ودرخصوص اهل شطح نوشت که آنان "فرق میان حدیث ومکالمت دل با حضرت عزت نتوانند کرد و بر بساط انبساط به عصیان ونا فرمانی حق تعالی مقیم شوند ومایل به بطالت وکسالت باشند و از غفلت و غرور حدیث نفس، سخنهای گستاخ وار گویند ۰ ۰ این قوم که بدین صفت موسوم باشند مفتونان وبددینان باشند" (۴)

باری علت اینگونه تنگ نظریها ومحدودیتها فکری، بی هیچ تردیدی، شیوهٔ سیر وسلوک وتربیت اوست که دیده بود، بطوریکه، باوجود آنکه به اوج بینش صوفیانه رسیده بود و لیکن گرایش او به خارق عادات بگونه ای بود که صوفیانی از قبیلهٔ او و همطراز او، با آن گونه امور هیچ توجهی نمی کردند وتوجه به آن امور را از آن زاهدانِ بدور از عشق خدا بشمار می آوردند ـ چنانکه بقول حمدالله مستوفی، وی در فرصت و مجال گزاردن دوگانه، به ختم قرآن مجید قادر بوده-چنانچه خلیفه الناصر الدین الله خواست که او را درختم قرآن بیازماید، قاریان را فراهم آورد، شهاب درسه ساعت ختم قرآن چنان کرد که از شرایط قرائت هیچ دقیقه‌ای فرونگذاشت(۵) ـ و با آنکه بابهای (۲۳ - ۲۵) عوارف را به سماع وچونی وچندی آن درمیان صوفیان وشرایط آن برای پیر و مرید اختصاص داد، ولی در سیر و سلوک خود وی نمونه‌هایی که مبین گرایش و علایق او به سماع باشد نمی توان سراغ گرفت ـ چنانچه نوشته اند که "وی در محاط هر وصفی بگنجد مگر سماع" ـ و بهمین جهت و

بر اثرِ همین پسند است که شهاب به شعر علاقه‌ای چندان نداشت ـ از گزارهٔ ابن خلکان چنین بر می آید که سهروردی گاهگاهی در مجالس وعظ به اشعاری استناد می جسته است، اما این گونه موارد در طول زندگی صوفیانه‌ٔ وی بسیار کم است و بقیاس با اشعار عاشقانه‌ٔ ابن فارض و ترجمان الاشواق ابن عربی و حتی سوز و تپش‌های صوفیان پیشین، چونان رابعه‌ٔ عدویه و ۰۰۰ نمی توان مذاقی چشمگیر در خصوص شعر دوستی به سهروردی نسبت داد، خاصه آنکه ارتباط استوار تصوف، خیال و شعر را در نظر آریم ـ

هم ابن کثیر روایتی آورده است(۸) که بموجب آن اشعاری را که سهروردی در مجالس وعظ می خوانده، از لونی بوده که گاه بر مستعمان، سنگین و ناخوش و خشک بوده است ـ چنانکه روزی شیخ در مجلسی ـ این مافی الصحاب اخووجد نطارحه حدیث نجد ولاصب نحادیه ۰۰ را بتکرار برخواند و در وی بنحوی ذوق کمال بینی خود دست داده بود ـ در آن اثنا جوانی برخاست و گفت : ای شیخ تاکی اظهار کمال خود و نقصان دیگران می کنی و درین میان بعضی باشند که از تو راضی نیستند‌ٔ و چرا این بیت را نمی خوانی

ما فی الصحاب وقد سارت حمولهم
الامحب له فی الرکب محبوب
کانّما یوسف فی کل راحلة
والحیّ فی کل بیتٍ منه یعقوب

همچنان گرایش سهروردی به بعدِ جلالی تصوف، بدان پایه بود که بزرگترین مشایخ صوفیه را ـ که جهت جمالی تصوف میل داشتند ـ به بدعت و الحاد منسوب می کرد و آنان را عاطل از زیور تصوف و محلی به حلیهٔ ابتداع و الحاد بر می گرفت ـ چنانچه علاءالدوله سمنانی به نقل از یکی مریدان سهروردی، آورده است که(۹) : کسی اسم اوحدالدین را درمجالس او بمیان آورد، بر وی بانگ زد که نام وی نزد من مبرید که وی مبتدع است ـ در حالیکه درمیان صوفیه ـ خاصه آنان که بیه مظاهر عشق و ارتباط عاشق و معشوق و خالق و مظاهر صوری عالم توجه داشتند ـ اصلی برای رسیدن به شهود حقیقت به توسل به مظاهر صوری رواج داشته است، و اوحدالدین کرمانی

نیز ازین اصل بهره‌ها برده است ـ تنگ نظری سهروردی در خصوص اوحد الدین کرمانی آنگاه آشکارتر و پیداتر می گردد که حکم به ابتداع و الحاد دادن او را با نظر جلال الدین محمد بلخی مولوی بقیاس گیریم: آورده اند که شیوهٔ اوحد الدین در خصوص شهود حقیقت و توسل او را به مظاهر صوری نزد مولوی باز گفتند ، بدین عبارت که: اوحد الدین "شاهد باز بود اما پاکباز بود ـ خدمت مولوی فرمود که: کاش کردی وگذشتی ـ

زان می نگــرم بچشــم سر در صورت
زیراکــه ز معنی ست اثر در صورت
این عــالم صورت . و مـا در صوریم
معنی نتوان دید مگر در صورت

باری این محدودیت‌های فکری و احتراز از سماع و وجد و بطور کلی نادیده انگاری بعد عاشقانه و جمالی تصوف به نزد سهروردی که از پسندهای مسلم زندگی عرفانی بود از طریق مرید بنام و ممتاز او ـ شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی (م ٦٦٦) ـ به شبه قارهٔ هند را یافت و سلاکی نامبردار چونان شیخ عثمان مروندی (م٦٢٢) ' امیر حسینی غوری هروی (م۷۱۸ یا ۷۱۹ھ) ـ

فخر الدین عراقی (م٦٨٨) ، جلال الدین بخاری (٦٩٠)...بوسیله همو تربیت شدند ـ و عراقی هر چند که در آن سلسله و بآراء سهروردی گونه تربیت شد ، ولی از پسندهای جلالی سهروردیه فراتر رفت و به پسندهای جمالی ابن عربی گرایید و به تصوف عشق آمیز پرداخت ـ و امیر حسینی هروی که در محدودهٔ آن سلسله ماند•در بند آن بود که مرد معنی از خط

• آثار وی گواهی می دهد که این برداشت صحیح نیست می گوید ـ

ای پرده نشین این گذر گاه
بی عشق به سر نمی رسد راه
اول قدمی که عشق دارد
ابری است که جمله کفر بارد

یا

و خال چه می خواهد (۱۱) ، و با این بندها به خراسان برگشت و به ارشاد پرداخت . ولی نهال عرفانی که در غوریان و هرات نشاند ، بی ثمر ماند وادامه نیافت ـ و این بدلیل آنست که وی نیز محدودیتهای معمول و پسندهای رایج سهروردی را پذیرفته بود ـ و چون در ایران پسندهای تصوف عاشقانه از دیرباز ریشه دار و بیخاور بود ، سلسله مزبور ، نقشی ماندنی بدست نیاورد و هر چند که " عوارف المعارف " سهروردی بجهت اشتمال آن بربسیاری از مطالب و مفاهیم خانقاهی و عرفانی درمیان بسیاری از سلسله های رایج در ایران، بعنوان مأخذی معتبر و سخته مورد مراجعه مشایخ صوفیه و سالکان خانقاهی و محققان، چونان علاء الدوله سمنانی ، شاه نعمة الله ولی عبد الرحمن جامی ، عبد الغفور لاری ، حسین کربلائی، نور الله شوشتری معصومعلیشاه بوده ، ولی سلسله سهروردی مورد اقبال و محل استقبال مردم نبوده است .

درشبه قاره نیز . هر چند که سهروردیه راه و روشی اساسی پیدا کرده بودند ، ولی اگر رواج سلسله سهروردیه را باتداول و رونق سلسله چشتیه در آن سر زمین بقیاس بگیریم ، خواهیم دید که چشتیان به دلیل گرایش به سماع و تصوف عاشقانه از موقعیت‌های بیشتر و استوار تری برخوردار بوده اند ـ و این دقیقه ایست که محققان شبه قاره هم در پاکستان و هم در هندوستان ، رونق چشتیان در آن سر زمین را بقیاس با سهروردیان ، در آن می دانند که چشتیه ، جمالی بوده اند و سهروردیه جلالی (۱۲) ـ

باری سهروردی با چنین شیوه‌ای از تصوف ، صوفیی بوده است ادیب .

منصور نه مرد سرسری بود
از تهمت کافری بری بود
چون نکته اصل گفت بافرع
ببرید سرش نهایت شرع

(دانش)

دانشمند و بر علوم ظاهری و باطنی مسلط، وکریم النفس و طیب الاخلاق و کثیرالعبادة(۱۳) که نه تنها از راه عمل و پذیرش رسالت های سیاسی به خدمت گذاری و مردم نوازی می پرداخت(۱۴)، بل از راه تدریس و تذکیر و ساختن و پرداختن چندین کتاب و رساله ارزشمند، نیز به تعالی و ترقی فرهنگ و معارف اسلامی خدماتی در خور کرد که نگارندهٔ این سطور به مجموع آثار او- خاصه "عوارف" و "رشف النصائح" - توجه می دهم.

III - آثار کمال

الف : آثار منظوم

شهاب از ادب فارسی و عربی بهرهٔ کافی داشت. کلامش رسا بود و بیانش فصیح و بلیغ - وی ازین موهبتهای پروردگار نه تنها در راه وعظ و تذکیر بهره برد، بلکه از طریق تالیف و تصنیف نیز آثاری بوجود آورد که بعضی از آنها از دقیق ترین و مهمترین نگاشته های عرفانی و صوفیانه بشمار می رود-

سهروردی نه تنها در ایجاد آثار منثور توانا بود و در ساختن و پرداختن منظم ترین رسالاتی موفق شد. بل در سرودن شعر و نظم عربی و فارسی نیز مستعد بود، ولی به دلیل پای بندی به برخی از محدودیتها که در سیر و سلوک عرفانی خود، گرفتار آن بود و بدان جهت که از سماع پرهیز می کرد، خواه ناخواه از بکار بردن قریحه و طبع شعری خود کمتر بهره می برد. و در نتیجه ذوق شعر گرایی او، ظاهراً، آن چنانکه بایسته بود چاشنی پذیر نگردید- از او ابیاتی به فارسی و تازی، در مصادر کهن و نزدیک به عصر وی ثبت شده است که بدون شک باید از سروده های خود وی باشد- چندانکه حمد الله مستوفی این رباعی را از او دانسته است(۱۵):

بخشای بر آنکه بخت یارش نبود
جز خوردن اندوه تو کارش نبود
در عشق تو حالتیش باشد که در آن
هم با تو و هم بی تو قرارش نبود

هدایت در ریاض العارفین (۱۴۷ - ۱۴۸) سوای رباعی مزبور دو رباعی و یک بیت زیر را نیز به سهروردی نسبت می دهد که باتوجه به تجربه های شاعرانه، و اینکه شعر نمایندهٔ لحظه های و دقیقه های معنوی و روحی یک

شاعر است، و با توجه به تجربه‌های معنوی شهاب الدین سهروردی و طرز تسلیک او، نمی توان قول هدایت را معتبر دانست:

دره ای از نور روی من چو بر منصور تافت
همچو فندیلی زدارش سر نگون آویختم

* * *

ای از غم دیدن رخت حیران من
وندر طلب وصل تو سرگردان من
بودن به تو متکل است و نابودن آه
سرگردان من، بی سرو بی سامان من

* * *

ای دوست وجود و عدمت اوست همه
سرمایهٔ شادی و غمت اوست همه
تو دیده نداری که ببینی او را
ورنه ز سرت تا قدمت اوست همه

خواننده ای که با آراء و افکار سهروردی و اجتناب او از تصوف عاشقانه و ارتباط حب و محب و محبوب آشنایی داشته باشد، به سهولت در می یابد که اشعار مزبور را نمی توان از سروده‌های سهروردی دانست ـ اما این نکته گفتنی است که سروده‌های فارسی شهاب را همان یک رباعی که حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده ثبت کرده، محدود کردن، بی انصافی است و احتمال دارد که دوبیتی ها ورباعیات بیشتری سروده باشد که به دیگران منسوب گردیده ـ مؤید این سخن، همانا رساله ایست مختصر در شرح رباعی از شهاب الدین عمر سهروردی، با آغاز: دی برسر کوی زله غارت کردم* ـ که نسخه ای از آن در مجموعه شمارهٔ (۹۴) کتابخانه بودلیان، رساله شمارهٔ (۴۳) موجود است ـ و این رباعی اگر از عمر سهروردی باشد باید با اطمینان بپذیریم که سروده‌های سهروردی به زبان فارسی، از حد چند رباعی موجود، که بعضاً

---

* این رباعی از ابوسعید ابی الخیر است نه از سهروردی ـ دانش ـ

مجعول و منسوب است ، بیشتر تواند بود (۱۶) ـ

اما همچنانکه سهروردی بیشترینه آثار خود را به زبان عربی ساخته است، نیز هم میل او به شعر عربی؛ کشش بیشتری داشته است ـ چنانکه در کتب رجال و منابع تاریخی، که متضمن ترجمه شهاب است، از اشعار عربی وی یاد کرده ـ که شمار آنها چند برابر اشعار فارسی منسوب به اوست (۱۷) ـ

رشید الدین فضل الله همدانی در نامه ای که برای صدرالدین محمد ترکه خجندی فرستاده، به این اشعار شیخ شهاب الدین عمر سهروردی استشهاد کرده است :

اذا ما تذکرت الذی کان بیننا
من الوصل جاد الدمع سکبا علی سکب
هبت و نار الوجد بین جوانحی
یقلبنی الاشواق جنبا علی جنب

* * *

شربت بکأس من یدالبین مره
وقد کنت قبل البین ذا مشرب عذب
فیا غائباً عن ناظری وهو حاضر
بقلبی رعاک الله فی البعد و القرب
وانی الی لقیاک اکبر علة
من الهائم الصادی الی المنهل العذب

* * *

هجر تو نقاب خوابم از دیده گشاد
خوناب دل کبابم از دیده گشاد
یاد تو چو آتشیست اندر دل من
حالی که در آمد آبم از دیده گشاد

ب : آثار منثور

اما آثار منثور سهروردی بجهت اشتمال بر دقایق و نکات نازک عرفانی.

و از نظرگاه مطالعات و تحقیقات تاریخ تصوف اسلامی، گنجینهٔ ایست گرانبها و ارزنده، و نیز هم متنوع و گوناگون، بطوریکه که درمیان آثار او هم نگاشته ای می یابیم چونان "عوارف" که متضمن علوم و دانشهای صوفیه است و هم آثاری می یابیم که در زمینهٔ فتوت پرداخته شده، و نیز رسالههای از سهروردی داریم در خصوص تفسیر قرآن، رد آراء فلاسفه، اوراد، فقه عرفانی و ... و بیستر این آثار از دیر باز مورد توجه سالکان و محققان بوده است وعدهای با توجه به آثار او، به تالیف و تصنیف پرداخته اند ـ چنانکه یافعی دو اثر "نشر المحاسن الغالیه فی فضل المشایخ اولی المقامات العالیه" وکتاب المرهم العلل المعطله فی الرد علی ائمة المعتزلة را بر اساس آراء و اقوال سهروردی ساخته(۱۹)، و عزالدین محمود کاشی "مصباح الهدایه" را بر اساس "عوارف" پرداخته است، و محققانی چون جمی. حسین کربلانی، معصوم علی شاه و ... بهره هایی از آثار شهاب را در آثار شان گنجانیده اند ـ

باری پیرامون آثار سهروردی آنچنان که سزوار است و در خور تحقیق، گفتاری از معاصران ندیده ام، آنچه تاکنون پیرامن آثار سهروردی نوشته اند در خصوص "عوارف" اوست بطوریکه نادر اند کسانی که از دیگر آثار وی و یا آثاری که در فهرستها به او منسوب شده است، مطلع باشند ـ از اینرو نگارنده در ذیل این گفتار، خواننده را به مجموع آثار سهروردی و آثار منسوب به او، در آن حد که تاکنون آگاه شده است، آشنا می سازد ـ

۱ـ آداب خلوت

در فهرست میکروفیلمها ج ۳ ص ۲۲۴ رسالهای در یک ورق به این نام سهروردی نسبت داده شده است که ظاهراً ترجمهٔ فارسی بندی از "عوارف المعارف" باشد ـ

۲ ـ أدلة العيان على البرهان

رساله ایست به عربی، در دفاع از اسلام و رد آراء غیر اسلامی و انحرافی ـ در مجموعهٔ شمارهٔ (۱۴۴۷) حمیدیه ، شمارهٔ ۲۷ مجموعه، یک نسخه ازین رساله موجود است ـ رک : کشف الظنون ج ۱ ص ۵۰، فیلمها ج ۱ ص ۴۲۴

۳ـ ارشاد المریدین و اتحاد الطالبین

رساله ایست در آداب صوفیه ـ آغاز: الحمد لله الذی هدانا لهذا وماکنا نهتدی لولا ان هدانا الله ـ رک: ایضاح المکنون ۶۳/۱ ـ

۴ـ اسرار العارفین و سیر الطالبین

مرحوم نفیسی (نظم و نثر ۷۳۱) رساله ای به سهروردی نسبت داده است با نام مزبور که بوسیلهٔ ابوالخیر محمد بن احمد مراد آبادی فاروقی نقشبندی مجددی در هند به فارسی ترجمه شده است ـ

۵ـ الاسماء الاربعون

رساله ایست به عربی در شرح اسماء حسنی ـ آغاز: سبحانک لااله الا انت ۰۰ الخ ـ این رساله را فخرالدین اباالمکارم به فارسی ترجمه و شرح کرده و آن شرح را بعداً محمد بن داؤد خوارزمی تعریب نموده است ـ رک: کشف الظنون ۹۰/۱ ـ

۶ـ اعلام الهدی وعقیدة ارباب التقی

اثریست که سهروردی در مکه ساخته، در ده فصل. و در ان از اصول و معارف صوفیه، و مباحثی مربوط به نبوت و رسالت و ولایت، و کرامات و معجزات و ۰۰۰ بحث کرده است ـ این کتاب درمیان صوفیه معروف بوده و متاخران در آثار شان از آن بهره برده اند ـ رک: نفحات الانس ۴۷۲. روضات الجنات ۲۲۴/۲د. کشف الظنون ۱۲۶/۱ و ۱۱۵۷. فیلمها ۲۷/۱د ـ

۷ـ اوراد شیخ الشیوخ

اورادیست از سهروردی در فضایل نماز های فرض و سنت، و مسایل فقهی با بینش عرفانی، در صد و ده فصل که بوسیلهٔ خلیفهٔ وی یعنی بهاءالدین زکریاء ملتانی فراهم آمده و در ۱۳۹۸ﻫ چاپ شده است ـ نیز این رساله را عبدالرحمن گجراتی تلخیص کرده است ـ رک: فهرست مشترک ۱۲۹۹/۳، احوال و آثار زکریاء ملتانی ۹۱ ـ ۹۵، فهرست گنج بخش ۵۶۶. فیلمها ۲۰۵/۳، مخطوطات شیرانی ۵۳۱/۳ ـ

۸ـ بغیة البیان فی تفسیر القرآن

حاجی خلیفه ازین کتاب سهروردی بصورت "نغبه ۰۰۰" یاد کرده است ـ رک: کشف الظنون ۱۹۶۵، وفیات الاعیان ۳۲۳/۷، نظم

ونشر ۱۴۲ -

۹ - بهجة الابرار فی مناقب الغوث الگیلانی

رساله ایست در وصف حال و مقامات عبدالقادر گیلانی (م۵۶۱)-
رک: ایضاح المکنون ۱۹۹/۱، فهرس مخطوطات دارالکتب الظاهریه
۱۹۵/۱، نظم ونشر ۱۴۲ -

۱۰ - تفسیر سهروردی

گویا جز "بغیة البیان" او باشد که آن هم در خصوص تفسیر قرآن است -
رک: کشف الظنون ۴۵۱/۱ -

۱۱ - جذب القلوب الی مواصلة المحبوب

رساله ایست به عربی، در اصول عرفان و احوال و مقامات صوفیه که
در حلب بچاپ رسیده است - رک: ریحانة الادب ۹۹/۳ -

۱۲ - حلیة الناسک

مؤلف تاریخ اربل (ص ۱۷۴) که از کنیه‌های ابو نصر و ابو عبدالله و
ابو حفص سهروردی یاد کرده، این کتاب را به او نسبت داده است - رک:
وفیات الاعیان ۳۲۳/۷ -

۱۳ - الرحیق المختوم لذوی العقول و الفهوم

رساله ایست درآداب صوفیه وشرح صوم وصلات و ۰۰۰ بطریق عرفانی
رک: هدیه العارفین ۷۸۶. نظم و نثر ۱۴۲ - در فهرس مخطوطات ظاهریه
(۲۰۵/۱) از آن یاد شده و به رفیع الدین عبدالهادی بن علی همدانی نسبت
داده است - عثمان یحیی بر اساس نسخهٔ ۱۸۲۱ ولی الدین، آن را از ابن
ربی دانسته (رک: کتابشناسی ابن عربی - فرانسه - س ۵۹۱)، ودر فهرست
مخطوطات عربی برلین (۱۹۹/۳) نسخهٔ شمارهٔ ۳۳۰۲ از سهروردی مورد بحث
بحساب آمده است -

۱۴ - الرسالة العاصمیة

حاجی خلیفه در "کشف الظنون"، ستون ۸۷۷، آن را به‌شهاب الدین
عمر سهروردی نسبت داده است - همو در همانجاگوید که:: مؤلف این رساله
را دربارهٔ سیر و سیاحت خود که از ماوراءالنهر تا مغرب آمده، نوشته است -

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد عمر سهروردی، با ماوراء النهر نرفته است و ظاهراً بایستی از شهاب‌الدین سهروردی نامی باشد غیر از سهروردی مورد بحث و شیخ اشراق ـ

۱۵ ـ رساله عرفانی

در مجموعهٔ ۹۰ Movi دانشگاه توبینگن مجموعه ایست که این رساله، سومین قسمت آن را در برگرفته ، فیلم آن نیز به شمارهٔ ۵۳۷۸ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران هست (فیلمها ۲۷/۱) ظاهراً رسالهٔ مربوط ترجمهٔ بندهایی از عوارف سهروردی باشد ـ

۱۶ ـ رساله السهروردی للفخر الدین رازی

در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۲۳ بغداد لی وهبی (۹۵ پ ـ ۹۶ پ) رساله ایست از سهروردی که به فخرالدین رازی نوشته و کاتب در وصف آن رساله آورده است ـ " وهی من قلائد الکتب الالاهیه" ـ فیلمها ۵۱۸/۱ ـ

۱۷ ـ رساله السیر و الطیر

بغدادی در " هدیه العارفین" ۷۸۵/۱ ـ ۷۸۶ ازین رسالهٔ عربی سهروردی یاد کرده است ـ نیز رک: نظم و نثر ۱۴۲، فیلمها ۵۱۴/۱ و ۶۱۴ ـ آقای دکتر مهدوی در مصنفات ابن سینا ۱۷۷ ذیل "رساله الطیر" ابن سینا از ترجمهٔ فارسی آن سخن گفته اند که همین عمر سهروردی، ترجمان آنست و این ترجمه در ۱۹۳۵ باهتمام اشتوتگارت بچاپ رسیده ـ از آنجا که اختلاف راه و آراء سهروردی با ابن سینا از متن "رشف النصائح" کاملاً مشهود است و از آنجا که ابن سینا از نظر سهروردی از جملهٔ مخانیث دهریه بحساب می آمده، بعید است که این ترجمه از آنِ عمر سهروردی باشد ـ نیز بنگرید به. احمد منزوی: فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۷۵۸، دکتر حسین نصر. مقدمهٔ مجموعهٔ مصنفات شیخ اشراق ۴۶/۳ ـ ۴۷ ـ

۱۸ ـ رساله فی السلوک

رساله ایست به عربی در وصایای عرفانی ـ رک: کشف الظنون ۸۷۲. نظم و نثر ۱۴۲ ـ

۱۹ ـ رساله الفتوة

به سهروردی دو فتوت نامهٔ فارسی ـ که بسیار دقیق و حاوی نکات جالبی در فتوت اسلامی و آداب فتیان است، نسبت می دهند ـ یکی فتوت نامه ای که مؤلف بر خلاف سایر فتوت نامه هابه بخشبندی و تبویب آن پرداخته و مطالب آن را بصورت فشرده و درهم آمیخته آورده است ـ دیگر فتوت نامه ای که از نظر سبک و نگارش تجانسی بانخستین فتوت نامهٔ او ندارد ـ رک: فیلمها ۴۶۲/۱، ۵۳۶، رسایل جوانمردان ۹۸ ـ ظاهراً ساختن این دو فتوت نامه بوسیلهٔ سهروردی بر اثر رغبت و علاقه ای بوده است که خلیفهٔ عباسی ـ الناصر بالله ـ به فتوت و آداب فتیان داشته ـ به نظر نگارنده انتساب این دو فتوت نامه را به سهروردی باید با احتیاط و تأمل بیشتر پذیرفت زیرا تفاوت فاحش دو فتوت نامهٔ فارسی از نظر فرم و شکل و سبک نویسندگی و انشاء از یکسو، وسکوت منابع ومآخذ قدیم در خصوص این انتساب ازسوی دیگر، ومضاف برآنها، وجود "رسالة فی الفتوه" در مجموعهٔ ([illegible]) پاریس که رساله ایست به عربی، و از آن سهروردی دانسته شده، باب تأمل بیستر را درمورد نسبت این فتوت نامه‌های فارسی به سهروردی می گشاید ـ

۲۰ ـ شرح رباعی سهروردی صوفی

در مجموعهٔ (۹۴) بودلیان، رساله ایست در شرح رباعی از عمر سهروردی: دی بر سر کوی رله عارت کردم* ـ

رک: فیلمها ۵٦۹/۱ ـ

۲۱ ـ علم الهدی و اسرار الاهتداء

به این کتاب سهروردی ، حاجی خلیفه در "کشف الظنون" ۱۱٦،۱ اشاره کرده است ـ به نظر می آید که صورتی باشد دیگر، از نام "اعلام الهدی . . . " ـ رک: به: شمارهٔ ٦ ـ

۲۲ ـ عوارف المعارف

از مهمترین و مشهور ترین تألیفات سهروردی، عوارف است که از فرط شهرت و رواج آن کتاب، بنده را نیازی به اطالهٔ سخن درین خصوص نیست ـ

* گذشت که این رباعی از ابوسعید است ـ دانش ـ

محض اطلاع خوانندۀ ارجمند متذکر می شوم که این اثر سهروردی ازهمان سالهای نخست که تألیف شد، مورد توجه بسیاری از مشایخ و سالکان راه بین قرار گرفت و در طول تاریخ تصوف. نه تنها بارها به فارسی ترجمه شد و بعنوان ماخذی ارزنده و معتبر مورد مراجعهٔ محققان و مؤلفان چونان جامی، کربلائی، معصوم علی شاه ... بود، بلکه در زمان حیات مؤلف نیز به عنوان کتاب درسی در حوزه‌های عرفانی فلمبند می گردید ـ چنانکه شمس‌الدین ابوالمفاخر عمر بن المظفر بن روزبهان (م ۷۳۲) عوارف را نزد مؤلفش فراگرفت و نیز مشایخی چون ضیاء الدین محمد سلماسی از مشایخ سدهٔ ۷ و ۸. آن را درس می گفت، و رشیدالدین فضل الله بسیاری از خانقاهیان را به خواندن آن کتاب توصیه می کرد ـ رک: شدّ الازار ۱۷۸ و ۲۳۷، سوانح الافکار رشیدی، چاپ دانش پژوه ۴۸ ـ

متن عربی این مؤلفهٔ سهروردی بارهابچاپ رسیده، و عالمانه ترین چاپ آن باهتمام مرحوم دکتر عبدالحلیم محمود در دو مجلد در مصر عرضه شده است ـ اما همین چاپ نیز بر اساس نسخه‌های کهن و با ارزشی که از آن کتاب در دست است تصحیح و تنقیح نگردیده ـ مهمترین نسخه‌های متن عربی عوارف عبارتند از:

۱: نسخهٔ لالا اسمعیل، در مجموعهٔ (۱۸۰) که در ۶۲۴ در رباط مامونیه بوسیلهٔ عده ای از صوفیه بر مؤلف سماع شده است.

۲: نسخهٔ شمارهٔ (۱۲۸۹) کتابخانهٔ شهید علی، مورخ سلخ صفر ۶۳۲ ـ

نیز گفتنی است که پیرامن عوارف، بـه زبان عربی کارهایی شده است که مهمترین آنها عبارتند از:

۱: محب الدین احمـد بن عبدالله طبری در ۶۹۴ آن کتاب را تلخیص کرده است ـ کشف الظنون ۱۱۷۸ ـ

۲: شیخ علی بن احمـد، معروف به مخدوم علی مهائمی (۷۷۶ - ۸۳۵) شرحی بر عوارف نوشته است به نام "الزوارف فی شرح عوارف المعارف ـ

رک: هدیه العارفین ۱/۷۳۰، الذریعه ۱۲/۶۱ ـ

۳: میر سید شریف جرجانی (م ۸۱۶) تعلیقه‌ای بر این کتاب پرداخته،

ده آن تعلیقه را کسی به ترکی ترجمه کرده است ـ کشف الظنون ۸ ـ ۱۱۷۷ ـ

۴: شیخ قاسم بن قطلوبغا حنفی (م ۸۷۹) احادیث عوارف را تخریج و نسید کرده است ـ کشف الظنون ۱۱۷۸ ـ

همچنان عوارف سهروردی در طول تاریخ تصوف، درمیان فارسی زبانان همواره از ماخذ اصلی بحساب می رفته و ازسخته ترین مولفات، وجامع جمیع آثار پیشیبیان مانند قوت القلوب، اللمع، رساله قشیریه، آداب المریدین بو نجیب سهروردی، آداب المریدین عبدالقادر گیلانی و۰۰۰ شمرده می شده، و بارها به فارسی ترجمه شده است، از جمله:

۱: ترجمه اسمعیل بن عبدالمؤمن که به سال ۶۶۵ھ بدستور عبدالسلام سیخی کامنوی، با حذف سلسله اسناد احادیث و روایات، ان اثر را فارسی کرده است ـ نسخه‌های مهم این ترجمه را آقای نذیر احمد در مجله بیاض (سال ۱، ۱۹۸۳م، ص ۱۱۷) و آقای احمد منزوی درفهرست نسخه‌های خطی فارسی ۱۰۸۱ معرفی کرده اند ـ اما ذکر این نکته را لازم می دانم که نسخهٔ حیرپور، مدرسهٔ راشدیه که کتابشناس ارجمند آقای منزوی در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان ج ۳ ص ۱۷۰۶ تحت عنوان ترجمهٔ عوارف از ترجمانی ناشناس معرفی کرده اند نیز همین ترجمه است که دیباچه مترجم و بقدر شانزده سطر از باب اول آن نسخه ناقص می نماید ـ

۲: دو مین بار ظهیرالدین عبدالرحمن بزغش شیرازی (م۷۱۶) بود که عوارف را به فارسی برگردانید ـ رک: شد الازار ۳۳۹ محطوطات شیرانی ۲۰۸/۲ که گویا "مصباح الهدایه" کاشی باشد ـ رک: فهرست مشترک پاکستان ۳: ۱۷۰۷ ـ

۳: عزالدین محمود کاشی (م ۷۳۰) نیز "عوارف" را ترجمه ای متصرفانه کرد و با اقتباس از رسالهٔ قشیریه و اللمع و شرح التعریف، مصباح الهدایه را ساخت، و عماد فقیه نیز منظومهٔ طریقت نامه خود را براساس همین مصباح کاشی پرداخت ـ

۴: صدرالدین جنید بن فضل الله بن عبدالرحمن شیرازی (م ۷۹۱) نیز "عوارف" را ترجمه نمود و در پایان ترجمه اش، گزارشی در حل مشکلات

آن کتاب ملحق کرد و آن را "ذیل المعارف فی ترجمه العوارف" نامید۔ جنید سیرازی این ترجمه را برای شاه شجاع آل مظفر (م۸۷۶) پرداخته است۔ رک: هدیه العارفین ۱/۲۵۸۔

۵۔کمال زاده چلپی نیز عوارف را به فارسی برگردانیده است۔ رک: احمد منزوی، نسخه‌ها ۲/۱۰۸۶۔

۶۔ترجمه دیگر نیز از "عوارف" به زبان فارسی داریم که بعلت ناقص بودن نسخه، از ترجمان و سال ترجمه وی اطلاعی نداریم۔رک: عارف نوشاهی، فهرست موزه کراچی ۲۴۲۔

۷۔ فیض الله بن بیهود علی خراسانی از فاضلان سدهٔ ۱۳ نیز ۶۳ باب عوارف را در چهل باب به نام نجات السالکین به زبان فارسی ترجمه کرده است۔این ترجمه بسیارسست و نا استوار می نماید۔نسخه‌ای ازین ترجمه در کتابخانه رضوی ۲۸۳ هست، نسخهٔ دیگری نیز از ترجمهٔ مزبور نزد آقای دکتر محمد مهدی ناصح در مشهد دیده ام۔

۲۳۔ کلام شهاب الدین عمر السهروردی و شرحه

شرحی است از ابی‌محمد الجزیری که بر برحی از سخنان عمر سهروردی نگاشته است۔فیلمها ۳/۱۵۷۔

۲۴۔ کنز العباد فی شرح الاوراد

شرحی است فارسی از لعلی بن احمد غوری بر اوراد و اذکار شهاب مورد نظر۔کشف الظنون ۱۵۱۷۔

۲۵۔ اللوامع الغیبیه

در مجموعهٔ شمارهٔ (۶۳۰) کتابخانهٔ علومی، رساله ایست به عربی، باعنوانهای "فتوح فتوح" و بانام "اللوامع الغیبیه"۔نسخه دیگر آن رساله مجلس، مجموعهٔ ۱۳۶، شناسایی، شده است۔فیلمها ۱/۶۹۵ و ۷۲۴۔

۲۶۔ مشیخه الشیخ شهاب الدین

مؤلف این رساله شناخته نیست۔حاجی خلیفه در "کشف الظنون" (۱۶۹۷) از آن نام برده است۔

۲۷۔ المعتقد

جنید شیرازی در "شد الازار" (ص ۷) ازین اثر سهروردی نام برده است۔

قال الشيخ شهاب الدين عمر بن محمد السهروردی رحمةالله عليه فی کتاب المعتقد . . . " ـ گويا غيراز للمعتقد توران پشتی (م ٦٦١) باشد که اين يکی به فارسی است ـ

۲۸ ـ مناسک

حاجی خليفه در "کشف الظنون ۱۸۳۲ ازين رسالهٔ سهروردی ياد کرده است ـ ظاهراً بايد همان "حلية الناسک سهروردی باشد که مؤلف "تاريخ اربل" (ص ۱۷۴) از آن ياد کرده است ـ رک: شمارة ۱۲ ـ

۲۹ ـ نامه سهروردی به اصفهانی

از سهروردی نامه‌ای به عربی مانده است که برای کمال‌الدين اسماعيل اصفهانی، شاعر بنام سدهٔ ٦ و ۷ نوشته است و آن حاوی وصايايی است پيرانه و عرفانی ـ رک: ديوان کمال الدين ۹ ـ ۱۰، فيلمها ۲۲۳/۱ ـ

۳۰ ـ نسبت خرقه

در مجموعهٔ ۳۱۸ کتابخانهٔ مراد بخاری، شمارة ۱۰، رساله ايست به عربی، به نام "نسبت خرقهٔ شهاب‌الدين عمر سهروردی". که فيلم آن را برای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران آورده اند ـ فيلمها ۶۷۶/۱ ـ

۳۱ ـ النکات الذوقيه

رساله ای به اين نام و نامهای "الرسالة الشوقيه، و الکلمات الذوقيه" به سهروردی نسبت داده اند که حسام‌الدين بن يحيی لاهيجی آن را به فارسی فارسی ترجمه و گزارش کرده است ـ نسخه ای ازين ترجمه در کتابخانه امير المؤمنين نجف به شماره ۵۶۶ موجود است ـ رک :نسخه‌ها ۵/۲ ۱۲ ـ

۳۲ ـ وصيت نامه

از سهروردی وصيت نامه‌ای به عربی مانده است که در آن فرزندش را ـ ظاهراً محمد بن عمر سهروردی را ـ مخاطب قرارداده ـ اين وصيت نامه درميان متصوفه معروف و با اهميت بوده، چنانچه نورالدين عبدالرحمن سفراينی در نامه‌های که به علاءالدوله سمنانی نوشته، گاهی به اين وصيت نامهٔ سهروردی اشاره کرده و بندهايی از ان را آورده است ـ رک: روضات

الجنان ۲/۳۹۹۰ فیلمها ۱/۵۲۷ و ۵۷۰ـ.

۲۳ـ رشف النصائح الایمانیه

پس از عوارف المعارف، از مهمترین و معروفترین آثار سهروردی، همین کتاب رشف النصائح الایمانیة وکشف الفضائح الیونانیة است که مؤلف آن را در جمادی الاول از سال ۶۲۱ هجری تالیف کرده(۲۰) ـ مؤلف در سبب تالیف این کتاب می نویسد هر چند عنایات الهی عنان همت را بجانب علوم حقیقی که میراث انبیا علیهم السلام است معطوف گردانیده برد و صرف عمر عزیز به ذکر مقابح این طایفه رخصت نمی داد اما همچنان غیرت دین، آتش تهیّج می افروخت وعصبیت حوزهٔ یقین حدود دواعی تشحیذ می کرد که بر رغم علوم مذموم ایشان انشاء کتابی کنم و تهافت فلاسفه ومتابعان ایشان را رساله‌ای املاء کنم ۰ ۰ ۰ و اگرچه ترک فضول و اشتغال به اصلاح حال خویش از شیمهٔ پسندیدهٔ اهل سلوک است و اهتمام به عمارت باطن وترکیه نفس و تجلیه مرائی دل داب ارباب قلوب تواند بود، اما چون طغیان اهل خذلان از آن مرتبه گذشته بود که تحمل را مجال امکان ماند و تعسف این طائفه از آن تجاوز نموده که اعراض و اغماض می توانست نمود' دعات تقویت‌دین محمدی بر این عزیمت الزام نمودند . . بنا برین دواعی صدق نیت را بجانب انکسار شوکت و انفلال حدت ایشان مصروف گردانید و عنایت ازلی مجامع دل را به ساحت تیسیر این مطلوب موقوف داشت تا زبان صفاطویت به املای این کتاب توفیق یافت و بیان خلوص همت به انشای این، در سنه احدی و عشر وستمایه باوجود آنکه ضعف بصر مانع از مطالعهٔ کتب بود توفیق به املاء این کتاب رفیق گشت"(۲۱) ـ

این اثر سهروردی پس از انتشار، درمیان دانشمندان و فاضلان سدهٔ هفتم و هشتم شهرت زیادی یافت و پشتیبانان و مخالفانی پیدا کرد ـ ضیاءالدین ابو الحسن مسعود بن محمود شیرازی از عالمان و مشایخ نامبردار سدهٔ هفتم (م ۶۵۵) با این اثر سهروردی خصومت می ورزید و کتابی در ردوجواب آن پرداخت به نام "کشف الاسرار الایمانیه و هتک الأستار الحطامیه"، بطوریکه پس از چندی آن کتاب را به دو رسالهٔ دیگر در خصوص حکمت و عظمت شأن حکمای اسلام، مذیل به دو رسالهٔ "اشارات الواصلین"، و "الکنه"

کرد(۲۲)، اما همچنانکه "تهافت التهافت" ابن رشد، هرگز نتوانست بر رونق و بازار "تهافت الفلاسفه" محمد غزالی اثر کاری و نابود کننده داشته باشد، ردیهٔ مسعود شیرازی نیز نتوانست از شهرت و رونق "رشف النصائح" سهروردی بکاهد ـ چنانچه در سدهٔ هشتم بقول معین الدین یزدی ـ مترجم رشف النصائح ـ ازمیامن دولت محمدی و صفای نیت مؤلف شهرت و قبول این کتاب 'همعنان صبا' به آفاق رسیده و با انوار خورشید به اطراف اقالیم مشهور مذکور گشته، اهل دل را انیس روح افزای شد و سالکان راه حق را جلیس غم زدای آمد(۲۳)ـ

باری سهروردی درین کتاب کوشیده است که الهیات اسلامی، مسألهٔ روح، نبوت، معاد و حشر و نشر، و صفات و اخلاق و افعال باری تعالی را بیّن دارد و بر خوانندگان گمراه که به مطالعه آراء نبهره و زایف فلاسفه می پردازند، پیدا سازدکه انقطاع از علوم عقلی و تعلق به علوم اسلامی، سرمایهٔ رستگاری و درستکاریست ـ از آن روی که مؤلف بر علوم اسلامی اعم از ظاهری و باطنی آن، تسلط کامل داشته، درین زمینهٔ کاملاً موفق و فیروز است، و لیکن در نااستوار نمودن آراء فلاسفه و ناسخته نشان دادن نکات فلسفی، بسیار ضعیف و حتی در حد یک نویسندهٔ مقلد است ـ سهروردی با آنکه از غزالی و آثار ضد فلسفی او، مانند "تهافت الفلاسفه" تمتع یافته و بهره برده است است ولی هرگز نتوانست چون غزالی یک یک از مباحث فلسفی را بر شمارد و به رد و انکار آنها بپردازد، وی درین کتاب دو نوع شناخت را در تقابل همدیگر می گذارد، شناختی که از روی ایمان و اشراق است و بوسیلهٔ قلب تحصیل می گردد و شناختی که محل اخذ آن عقل است ـ شناخت عقلانی ـ از پس مناظره گونه ای که بین این دو نوع شناخت عنوان می کنند، سرانجام شناخت عقلانی را نوعی بدعت بحساب می آورد ـ

بهر تقدیر سهروردی برغم آن یهودی در اندلس اساس الهیات یهود را بر مبنای فلسفهٔ ابن سینا طرح کرده و عقاید یهود را از روی آن اصلاح کرده است(۲۴)، فارابی و ابن سینا را "مخانیث الأمة" خوانده و خلیفهٔ عباسی را در شستن و اعدام کتابهای حکمت و مآثر حکیمان، از جمله آثار ابن سینا همراهی نموده، و نیز برای وی "رشف النصائح" را به زبانی استوار و اما تازی تألیف کرده، و چون تاثیر و فایدهٔ آن در سدهٔ هشتم عام نبوده، معین الدین

جمال یزدی، مشهور به معلم(۲۵) از فاضلان و معلمان معروف سدهٔ هشتم (م ۷۸۹). آن را پارسی کرده است، ترجمه‌ای متصرفانه، با اضافات و تصرفات و نکته‌های عصری.

معلم یزدی در ۷۷۴ به ترجمهٔ "رشف" دست یازیده و خودش درین خصوص گفته است «در شهور سنه اربع و سبعین و سبعمائه سلطان اعظم کامگار . . . ممهد قواعد جهانبانی . . . زدایندهٔ گرد بدعت از چهرهٔ مسلمانی . . . شاه مظفر ابن السلطان المجتهد فی علاء کلمه رب‌العالمین مبارز الحق و الدین محمد بن المظفر بن المنصور- بعمه الله تعالی فی السلطنة اعلی الدرجات- به تقویت دین، اقتفای آثار پدر نامدار و جد کامگار نموده، ترحیب علمای دین دار و تعظیم شعایر اسلام از اسباب آکید مفاجح ارجمند و گشایندهٔ ابواب مقاصد بلند دانسته. از الهامات ملکی که تقویت دین محمد را کمر بسته اند در خاطر مبارکش سانح گشت که اگر "رشف النصائح" را ترجمه نویسد که سایر طبقات از فواید مضمون آن محظوظ توانند شد . . هر آینه مبانی خیالات فلاسفه منهدم گردد . . . امضای این مطلوب و امر مطاع را بجانب کمترین فقرا معین‌الیزدی . . . القا فرموده، قلت بضاعت در علم و عمل ابواب تحیر به روی این فقیر باز گشاد . . .» تا آنکه «استفاضت از روح مقدس سید کاینات نمودم . . . و مقاصد این علی سبیل الاجمال به عبارتی که خاطر پریشان بدان مسامحت می نمود، ایراد کردم»(۲۶) .

همچنان که گفتیم معلم یزدی از "رشف النصائح" ترجمه‌ای متصرفانه کرده است و به آوردن فوایدی عصری دست یازیده، به این قرار:

۱ ـ مترجم بر ترجمهٔ "رشف"، دیباچه‌ای نوشته، و ضمن آنکه دیباچهٔ مؤلف را در لابلای مقدمهٔ خود گنجانیده، به مطالبی در خصوص اثبات نبوت رسول اکرم (ص) توجه داده است.

۲ ـ سوای مقدمهٔ مفصلی که مترجم بر متن مترجم "رشف النصائح" افزوده، نیز هم بیسترینهٔ پیشگفتارهای که در ابواب پانزده گانهٔ این ترجمه آمده است. در متن عربی دیده نمی شود. این پیشگفتارها گاهی به آوردن آیاتی از قرآن و احادیثی از سخنان رسول اکرم (ص) و تفسیر آنها محدود می شود، وگاهی به مباحث عرفانی و صوفیانه چونان مطالبی در خصوص ایجاد

و آفرینش، صفات جلالی و جمالی و . . . اختصاص می یابد ـ

۳ ـ از اضافات دیگر این ترجمه، دو خاتمه ایست که پس از ترجمه متن عربی، به کتاب ملحق گردیده ـ این دو خاتمه شاید از عمیق ترین و دقیق ترین نوشته های معلم ...شد مترجم درین دو خاتمه بسیاری از مباحث فلسفی را عنوان کرده و با دقتی دقیق تر از جوابهای سهروردی، به آنها پاسخ گفته است ـ

۴ ـ از مطالب اضافی دیگر، که مترجم درین ترجمه گنجانیده، فواید و اطلاعات عصریست که از نظر بر رسیهای تاریخ فلسفی و اجتماعی ایران حائز اهمیت می نماید ـ چنانچه در ورق ۵۶ می خوانیم که: در زمان مبارزالدین محمد بن المظفر یزدی در سال (۷۶۰) «در اطراف ممالک که در حیز ایالت او بود أعنی فارس و کرمان و یزد و اصفهان و لرستان، به بازوی تقویت دین و امداد عنایت از روضهٔ مقدس رحمة للعالمین کما بیش سه چهار هزار مجلد کتب فلسفه و نجوم و وجود مطلق در عرض یک دو سال، به آب» شسته شد ـ

۵ ـ مضاف بر اضافات و تصرفات مزبور، سوکمندانه مترجم نیز یکی از متعصب ترین نویسندگان و فضلای سدهٔ هشتم هجری است، بطوریکه سوای صبغهٔ عصبیت آمیزی که در اصل متن عربی "رشف النصائح" مشاهده می شود، ترجمان نیز رنگی بر رنگ مؤلف افزوده، و آن را تیره تر و تلخ تر گردانیده است ـ به نمونه‌ای ازین نوع تصرفات مترجم توجه بفرمایید ـ «گوشهٔ مقنعهٔ رابعه که در شبی هزار رکعت نماز می گزارد از روح قدسی افلاطون و ارسطو که در عمر خویش سجدهٔ شایسته نکرده اند، هزار بار بهتر، بلکه خاک قلم جاریهٔ خرسا که چون حضرت پیغمبر (ص) از او پرسید که خدای تو کیست؟ او اشارت به آسمان کرد تا از بتان که معبود مشرکان بود تبرا حاصل کرد از تارک سر بو علی و فارابی که خدای تعالی را موجب بالذات گفتند بصد هزار مرتبه شریف تـر(۲۷)» ـ

در پایان، این نکته می شاید که بگوییم: نثر دری معلم یزدی بسیار پیچیده، عربی زده و دشوار است اما نه همچون دشواری نثر تار بخش ـ "مواهب الهی" ـ ، زیرا که، این کتاب ترجمه ایست از عربی ، و مترجم نتوانسته است که مطالب پیچیدهٔ عرفانی و فلسفی را در لابلای استعارات و . . . بیش از ... معمول بپوشاند، هر چند که از آوردن واژه‌های ثقیل و غریب عربی باکی

نداشته. ولی تکلف و تصنع در عبارات این کتاب، بجز دیباچهٔ مترجم و خاتمه‌های دوگانهٔ او، متشهود نیست و خواننده را از دریافت مطالب و مفاهیم ناامید و سرگردان نمی کند(۲۸) -

* * *

یاد داشتها

(۱) با آنکه غزالی به ستیز با فلسفه برخاست. ولی بقول ابوبکر بن العربی، هرگز نتوانست از بطن فلسفه بدر آید: "شیخنا ابوحامد دخل فی بطون الفلاسفه ثم أراد أن یخرج منهم فما قدر" - نک: عبدالرحمن بدوی: دور العرب فی تکوین الفکرالاروبی، چاپ دوم، بیروت ۱۹۷۹م. ص۱۸۹ -

(۲) مخالف و ستیز با فلسفه در طول تاریخ فرهنگ عربی و فارسی مطرح بوده است از سدهٔ پنجم که بگذریم، در سدهٔ ششم عباسیان درسرکوب فلسفه عَلم شدند و در سدهٔ هشتم آل مظفر. و نیز در ودرسدهٔ دهم عبید الله شیبانی و . . .

(۳) نک: جامی، نفحات الانس. طبع توحیدی پور. تهران ص ۵۸۹، علاءالدوله سمنانی، چهل مجلس، خطی بودلیان، ورق ۶۸، فروزانفر. مقدمهٔ مناقب اوحدالدین، تهران، ص۵۸ -

(۴) ترجمهٔ عوارف المعارف، اسماعیل عبدالمؤمن، خطی مراد محمد بخاری، ورق ۲۰ پ - ۲۱ ر -

(۵) تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران، ۶۶۹ - البته ختم قرآن، بدین گونه، بدون شک از توفیقات الهی است اما توجه به نفس این توفیقات را صوفی و عارف عاشق نمی پسندد، زیرا بوی خود بینی و افتخار از آن می آید -

(۶) نک: فواید الفواد، حسن دهلوی، طبع لاهور. ص ۲۲۵ -

(۷) وفیات الاعیان، حققه دکتور احسان عباس بیروت. ج ۳ ص ۳۳۶ -

(۸) البدایه والنهایه، طبع بیروت. ج ۱۳ ص ۱۳۸ - ۱۳۹ -

(۹) چهل مجلس (=رسالهٔ اقبالیه) - خطی بودلیان. ۷۹ پ -

(۱۰) نفحات الانس ۵۹، قیاس کنید با فروزانفر: مقدمهٔ مناقب اوحدالدین ۵۸ -

(۱۱) چه خواهد اهل معنی زان عبارت
که سوی چشم و لب دارد اشارت
چه جوید از سر زلف و خط و خال
کسی کاندر مقامات است و احوال

(۱۲) آب کوثر. شیخ محمد اکرام، طبع لاهور. ص ۲۵۴ -

(۱۳) الحوادث الجامعه، ابن فوطی، طبع بغداد. ص ۷۵ -

(۱۴) درخصوص رسالت سیاسی او بنگرید به: سیرت جلال الدین منکبرنی. تصحیح مجتبی مینوی،

تهران، ص ۱۹ ـ ۲۰ و ۳۲، ابن خلکان: وفیات الاعیان ج ۳. ص ۲۲۷ ۰ جوینی: جهانگشا، تصحیح علامه قزوینی ج ۲ ص ۹۶ ـ

(۱۵) تاریخ گزیده ، ص ۶۷۰ ـ نیز هدایت همین رباعی را در مجمع الفصحا، چاپ سنگی ۱۲۹۵ تهران ، ج ۱، ص ۳۱۲، وحسین صبا در تذکرهٔ روز روشن، تهران، ص ۴۲۴، و مدرس در ریحانة‌الادب، تهران، ج ۳، ص ۹۹، و آفتاب رای در تذکرهٔ ریاض العارفین، تصحیح حسام الدین راشدی، اسلام آباد، ج ۱، ص ۳۶۲ آورده اند ـ

(۱۶) بانو شمیم محمود زیدی، در مقدمهٔ خلاصة العارفین زکریا ملتانی ص ۶۴ ـ ۶۵ اشعار بیشتری را به نام اشعار سهروردی فراهم آورده اند ـ نک: احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی طبع مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ـ

(۱۷) نک: وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۴۶، ریحانة الادب ج ۲، ص ۹۹ ـ

(۱۸) سوانح الافکار رشیدی بکوشش دانش پژوه، تهران ۱۳۵۸، ص ۲۰۲ ـ

(۱۹) مرآة الجنان ج ۴، ص ۸۰ ـ

(۲۰) در نسخه بریتانیا، از ترجمهٔ رشف، سال ۶۲۶ آمده است که غلط است، زیرا این کتاب برای الناصرالدین الله ساخته شده، و او در ۶۲۲ مرده است ـ در متن عربی و ترجمه آن ـ نسخه سپه سالار ۶۲۱ ضبط شده است ـ

(۲۱) بـه نقل از ترجمهٔ رشف النصائح ، نسخهٔ سپه سالار ۱۳۴۲ ـ

(۲۲) نک: شد الازار ۶۸ ـ ۷۰، نیز رک: الذریعه، ذیل اشارات الواصلین ـ

(۲۳) بـه نقل ترجمهٔ رشف النصائح، نسخهٔ سپه سالار ـ

(۲۴) نک: نقد حـال، مجتبی مینوی، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۸۸ ـ

(۲۵) نک: تاریخ جـدیـد یزد از احمد کاتب، تصحیح ایرج افشار، تهران ۱۳۵۷، ص ۱۲۰ ـ ۱۲۱

(۲۶) ترجمـهٔ رشف النصـائح، خطی سپه سـالار ـ

(۲۷) ایضـاً، همـان نسخه ـ

(۲۸) از ترجمهٔ رشف النصـائح سهروردی، سه نسخه موجود است ـ رک: احمـد منزوی، فهرست نسخه های خطی فارسی ۲(۱)/۱۰۸۲ که از سه نسخه گزارش داده شده، نیز رک ـ مهدی بیانی، احوال و آثار خوشنویسان، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۳، ج ۳ ص ۶۱۱، که نسخه ای از ترجمهٔ رشف بخط مجد مذهب، مورخ ۸۵۱، محفوظ در کتابخانهٔ گلستان (سلطنتی سابق) یاد کرده است ـ

استدراک و استفسار

ترجمه کهنه نو یافته " عوارف المعارف" سهروردی

چون در مقاله دوست عزیزم آقای مایل هروی صحبت از ترجمه‌های فارسی " عوارف " گذشت ، مناسبت دارد متذکر شوم که بنده نسخه خطی یک ترجمه فارسی همین کتاب در دست دارم که از نظر کهنگی ترجمه و تحریر قابل بررسی است ـ دراین نسخه متأسفانه مقدمه افتاده است و قطعاً نام مترجم در همان قسمت بوده است ـ نسخه ما درست از باب اول شروع میشود و تاباب شصت و سوم ـ که آخرین باب عوارف است ـ ادامه دارد البته باافتادگی چند صفحه در آخر ـ این نسخه مشتمل است بر۲۹۹ برگ . به اندازهٔ ۳۰×۲۲ سانتی میتر ـ بعضی نا مها و نشانها و عنوانها با رنگ قرمز و آبی و زرد کتابت شده است ـ

باری بنده بعضی نمونه‌ها از این ترجمه را جهت بررسی به آقای مایل هروی در مشهد و دکتر نذیر احمد در علیگر ـ هند فرستاده بودم ـ هر دو دانشمند اعلام نظر فرمودند که این ترجمه با ترجمه‌های عبدالرحمان برغش شیرازی و قاسم داود و اسماعیل بن عبدالرحمن تفاوت دارد ـ

بنده شایسته دیده ام که نمونه ای از این ترجمه در دانش ارائه شود ـ از دانش پژوهان دعوت میشود که روی این ترجمه تامل و غور کنند و نتائج تحقیقات خود را به دفتر " دانش " اعلام فرمایند ـ

مدیر دانش

صفحه ای از ترجمه عوارف المعارف که مترجمش شناخته نیست -

محمد سرفراز ظفر

استاد شعبهٔ فارسی- انسٹی ٹیوٹ آف ماڈرن لینگویجز- اسلام آباد

ضرب الامثال مشترک زبان فارسی و پنجابی

امثال و حکم از اندامهای اصلی و اساسی هر زبان است که مظهر و نماینده سنن و رسوم و آداب و تاریخ و فضایل و سرشت یک ملت را در می گیرد - چون مفصل ترین مفاهیم بصورت عصاره در مختصر ترین کلمات می گنجد و حاصل آزمون ها و بینش‌ها و ذوق‌های عامه مردم می باشد تا امثال، حکم، پندها، استعارات و کنایات و اصطلاحات بوجود می آید و یک رشته از عی ترین میراث های فرهنگی اندوخته می شود از این روست که هر گونه دانش دوست وسخنوری با آوردن شاهدی از امثال و حکم به سخن خود جمال و کمال می بخشند -

راجع به آغاز و ابتدای ضرب المثل درست معلوم نیست و گروهی از دانشمندان و ادب شناسان ضرب المثل‌هارا از جمله کهن ترین اشکال ادبی زبان می دانند که در طول روزگار از زبانی به زبانی می گردند و از سینهٔ اسلاف به فکر اخلاف منتقل می شود - انتقال ضرب المثلها از شخص به شخص، از خانواده به خانواده، از قوم به قوم، از لهجه به لهجه، از ناحیه به ناحیه و از زبان به زبان دیگر آنست که چه در یک زمان واحد و چه در طول تاریخ یک مطلب در انواع ضرب المثلها دور یا نزدیک بهمدیگر چندین شکل به چندین لهجه و چندین زبان یافت می شود - مثلاً در زبانهای فارسی و پنجابی چندین ضرب المثلها شنیده می شود که باهم نزدیکی نسبی یا مطلق دارند و این حالت هنگام مطالعه فرهنگ عامیانهٔ این دو منطقه که شامل قلمرو زبان فارسی و پنجابی می شوند، مشاهده شده است -

لازم به توضیح است که "پنجابی" نسبت به "پنجاب" دارد که که از نظر جغرافیائی ناحیهٔ بزرگی است - یک قسمت آن در پاکستان واقع

است کہ مرکز این، شہر بزرگ فرہنگی و علمی "لاہور" می باشد ـ و قسمت دیگر در ہند واقع است ـ و زبان پنجابی صرفاً در منطقۂ پنجاب رائج نیست بلکہ در مناطق ہمجوار خود کہ آنجا حاکمیت زبان پشتو و زبان سندی است. نیز بہ لہجہ‌ہای متفاوت متداول است ـ قلمرو زبان پشتو از نظر جغرافیائی نزدیکی بہ افغانستان دارد و قلمرو زبان سندی بہ سابقۂ بس طولانی و فرہنگ غنی. با ایران و فارس قربت دارد و انتقال فرہنگ فارسی بہ زبان پنجابی از ہر دو مسیر بودہ است ـ

مروری بہ سوابق و روابط ایران و پنجاب و بی نیری علل تأثیر فرہنگ ایرانی درفرہنگ پنجابی ما را از موضوع دور می کشاند ـ ما فعلاً دہہا ضرب المثل از میان صدہا ضرب‌المثل و محاورۂ زبان پنجابی برگزیدہ ایم کہ ہم از نظر مفہوم و ہم از نظر الفاظ، اشتراک مطلق وکامل با ضرب‌الامثال فارسی (و احیاناً دری) دارند ـ فقط در چند مورد است کہ اختلاف کلمہ‌ای یا اسمی دیدہ می شود

امیدواریم کہ با تطبیق این ضرب الامثال گوشہ ای از مشترکات زیاد فیمابین‌ایران و شبہ قارہ ـ بویژہ ایران و پنجاب را نشان دادہ باشیم ـ

آ ـ الف

- آواز دہل از دور خوش است ـ
  دور دے ڈہول سہانے ـ
- آہن بہ آہن بریدہ می شود ـ
  لوہا لوہے نوں کٹدا اے ـ
- از کوزہ ہمان بیرون تراود کہ در اوست ـ
  اوہا کجھ چووے جیہڑا بھانڈے وچ ہووے ـ
- ازگرسنہ پرسیدند کہ دوپانزدہ چند می شود ؟گفت سی نان (دری) ـ
  بھکھے کولوں کسے پچھیا دوتے دوکتنے ۔ آکھیوس چار روٹیاں ـ
- از ماست کہ بر ماست ـ
  اپنا کیتا اپنے سر ـ
- اسپ و زن و شمشیر وفادار کہ دیدہ ؟(دری) ـ
  وارث رن، تلوار، فقیر، گھوڑا چارے تھوک ایہ کسے دے یار نائیں ـ
- اگر حنظل خوری از دست خوشخو بہ از شیرینی از دست ترشرو

کھلے متھین ساگ دتاوی گوشت نالوں چنگا ۔

• انتظار بدتر از مرگ است ۔

بھٹ رناں جیونا جنہاں لگانی آس ۔

• اول اندیشہ و آنگہی گفتار۔

پہلاں تول وت بول ۔

• اول خویش بعد درویش ۔

اول خویشاں بعد درویشاں ۔

• این سبوگر نشکند امروز، فردا بشکند ۔

کاٹھ دی ہانڈی مڑ مڑ نئیں چڑھدی۔

• این گوی و این میدان ۔

ایہ گھوڑا ایہ گھوڑے دا میدان ۔

ب

• با حلوا گفتن دھن شیرین نمی شود ۔

حلوا آکھیاں مند مٹھا نہیں ہوندا ۔

• بدکرداری بدانجامی ۔

مندیں کمیں نانکا جد کد مندا ہو۔

• برخیز پگاہ و شادمان باش ۔

کرماں والے جاگدے ستے رہن نبھاگ۔

• بز را غم جان است و قصاب را غم پیہ ۔ یا : بز در غم جان قصاب در غم چربو۔

بکرا رووے جان نوں قصائی رووے میحبھ نوں ۔

• بہ اندازۂ گلیم خود پا درازکن ۔

چادر ویکھ کے پیر کھلار۔

• بی زبانی زژا زخائی بہ ۔

چبل نالوں چپ بھلی ۔

پ

• ملکِ خدا تنگ نیست پای گدا لنگ نیست ۔

ہتھ ٹھوٹھا تے دیس موکلا ۔

• پرسان پرسان می رود بہ ہندوستان ۔

پچھدیاں پچھدیاں بندہ کابل اپڑ ویند اے۔

ت

- تازہ می پرسد لیلی نربود یا مادہ۔

ساری رات ہیر گانوی وڈ ویلے پچھدا جے ہیر مرد آھی یا زنانی۔

- تو خربوزہ خور تو را با فالیزہ چہ کار۔

توں امب چوپ تن گکڑاں نال کیہ۔

- تو نیکی کن و در دجلہ بینداز۔

نیکی کر کھو وچ سٹ۔

- تیر از کمان جستہ و دل از دست رفتہ باز بدست نیاید۔

موہنوں نکلی گل تے کماتوں چھٹا تیر واپس نئیں آندے۔

- تودۂ شعیر است و نگہبان حمار۔

جوّاں دا ڈہیر کھوتا رکھوالا۔

ج

- جل بر گاو بست۔

کھوتے نوں جھل پوائی۔

- جنگ با نہنگ کردن و در دریا ماندن۔

پانی وچ رہنا سنسار نال ویر۔

- چاہ کن را چاہ درپیش۔

جہڑا کھوہ کھٹدا اے اوہا وچ ڈہاندا اے۔

- چشم ما روشن دل ما شاد۔

اکھیں سکھ کلیجے ٹھنڈک۔

- چوب خدا صدا ندارد۔

خدا دی لاٹھی بے آواز اے۔

- چہ خواہد کور جز دو چشم بینا۔

انہا کیہ منگے دو اکھیں۔

ح

- حلوا خوردن را روی باید۔

ایہ منہ مسراں دی دال۔

- حیای خود را در دست خود نگہدار۔

اپنی پت اپنے ہتھ۔

• حیلہ جو را بہانہ بسیار۔

من‌حرامی حجتاں ڈھیر۔

خ

• خر پیر و افسار رنگین۔

بڈھی گھوڑی لال لگام۔

• خود را فصیحت (و) دیگران را نصیحت۔

آپ لڑی ویندی آھی دوجیاں متیں دیندی آھی۔

• خود کشتہ ای حافظ را خود تعزیہ می داری۔

آپے ماریں آپے پٹیں۔

د

• درخانہ مور شبنمی طوفان است۔

کیڑی نوں تھونہا وی دریا اے۔

• درخانہ آرد نی‌در کوچہ دو تنور۔

گھر دانے نئیں ماں چکی پین چلی۔

• دلا خوش باش کہ نان ما بہ روغن افتاد۔

پنجے (انگلیاں) کھیو وچ ہونا۔

• دیگ شرکت بہ جوش نمی آید۔

سانجھے دی ہانڈی چو راہے وچ بھجدی اے۔

ر

• رقص کردن خود نداند صحن را کج می گوید۔

نچ نہ جانے ویہڑا ڈنگا۔

• ریسمان سوخت ولی کجی اش بیرون نرفت۔

رسی سڑ گئی پر وٹ نہ گیا۔

• ریش دراز و دروغ۔

چٹی داڑھی آٹا خراب۔

- ریش در آسیا سفید کردہ ۔

داڑھی دھپے چٹی کیتی سو۔

س

- سگ باش برادر خورد مباش۔

کھوتا بن پر نکا بھرا نہ بن۔

- سگی را نشانی بر تخت بلند۔ بہ لیسیدن آسیا می رود ۔

کتا راج بہائیے تے چکی چٹن جا۔

ش

- شیخ صورت دیو سیرت ۔

شکل موماں کرتوت کافراں

ص

- صید را چون اجل آید سوی صیاد دود ۔

گدڑ دی موت آوے تے شہر ول نسدا اے۔

ط

- طامع ہمیشہ خوار است ۔

طمع گناہ دی مـار۔

ظ

- ظرافت آتش افروز جدائی است ۔

ھا سے دا مدا سا۔

غ

- غریقی دست اندازد بکاہی ۔

ڈبدے نوں تیلے دا سہارا ۔

ق

- قرض مقراض محبت است ۔

جتھے ہووے پیار اتھے نہ کرئیے ادھار۔

- قیمت زعفران چہ داند خر۔

کھوتا کی جانے گلقند ۔

ک

- کوزۂ نو دو روز آب سرد دارد ۔
  نویں دنے نو دیہاڑے ۔
- کوہ کندن و موش بر آوردن ۔
  کھتیا پہاڑ نکلیا چوہا ۔

گ

- گر کنی بر مہ تفو بر روی تو باز آید او ۔
  آسمان دا تھکیا منہ تے ۔
- گرگ نگہبان گوسفند
  گوشت بہ دست گربہ سپردن
  بگھیاڑ نوں واڑہ سوپنا ۔
- گویم مشکل، وگرنہ گویم مشکل ۔
  بولاں تد وی ماں مارسی، نہ بولاں تد وی ۔

م

- مار گزیدہ از ریسمان می ترسد ۔
  سپ دا ڈنگیا رسی توں ڈردا اے ۔
- مار نزاید جز مار بچہ ۔
  سپ دا پتر سپونگلا ۔
- مہمان عزیز است مگر تا سہ روز ۔
  نت دا پروہنا اَن بھونا ۔

ن

- نوش بی نیش حاصل نشود ۔
  کر مزدوری کھا چوری ۔
- نیم حکیم خطر جان ۔ نیم فقیر خطر ایمان ۔
  نیم حکیم جان دا گھاٹا، نیم ملاں ایمان دا گھاٹا ۔

ھ

- ہر جا کہ نمک خوری نمکدان مشکن ۔
  جس بھانڈے وچ کھائیے اس نوں نہ توڑئیے ۔

- هر زبان را گفتگوی دیگر است ـ
  جتنے منہ اتنیاں گلاں ـ
- هر کجا شکرستان بود مگس باشد ـ
  جتھے گڑ اتھے مکھیاں ـ
- هر که را سر بزرگ درد بزرگ ـ
  جیڈا سر ایڈیاں سر پیڑاں ـ
- هر سگی به خانۂ خود دلیر ـ
  کتا وی اپنی گلی وچ شیر ہوند اے ـ
- هم دزد و هم چست ـ
  نالے چور نالے چتر ـ
- هم چوب را خورد ـ هم پیاز و هم پول داد ـ
  سو چھتر وی کھادے سو وسل وی ـ

ی

- یا مکن با فیلبانان دوستی یا بنا کن خانه‌ای برخورد فیل
  آتھاں والیاں نال یاری لائیے تاں بوہے اُچے رکھئیے ـ
- یک انار و صد بیمار ـ
  اک زنو پنڈ بھیاں دا ـ
- یک دست صدا ندارد ـ
  اک ہتھ نال تاڑی نئیں وجدی ـ
- یک سر و هزار سودا ـ
  اک سر سو سر پیڑاں ـ
- یک نه و صد هزار آسانی ـ
  اک نہ سو سکھ ـ
- یهودی چون فقیر شود به حساب‌های کهنه رجوع کند ـ
  جٹ بھکھا ہویا تا پرانیاں وہیاں پٹ بیٹھا ـ

مآخذ

۱ ـ امثال و حکم از علی اکبر دهخدا ـ چاپ امیر کبیر تهران
۱۳۳۸ـ۳۹ ش ـ

۲ - پنجابی اکهان از سید شریف احمد شرافت نوشاہی - نسخهٔ دستنویس در کتابخانهٔ مؤلف - ساہن پال - گجرات -

۳ - پنجابی دے اکهان از مرزا سلطان بیگ - لاہور بک ڈپو. لاہور -

۴ - داستانهای امثال از امیر قلی امینی ، اصفهان ۱۳۵۱ ش -

۵ - ریشه ہای تاریخی امثال و حکم از مهدی پرتوی آملی - انتشارات مجلهٔ هنر و مردم، تهران -

۶ - مجمع الامثال از محمد علی هبله رودی، باہتمام صادق کیا ، انتشارات ادارهٔ فرہنگ عامه، تهران. ۱۳۴۴ ش -

۷ - محبوب الامثال از مولوی محبوب عالم - پیسه اخبار. لاہور، ۱۹۳۱م

◆◆-◆◆-◆◆

ڈاکٹر محمد انصار اللہ

استاد شعبۂ اردو ۔ مسلم یونیورسٹی ۔ علی گڑھ ۔ بھارت

صنادید تاریخ گوئی

۱۴۰۶ھ

مضمون متعلق فن تاریخ ہے یہ ہے
اس واسطے تاریخ کہی قصد تاریخ
۱۴۰۶ھ

(۱)

علم تواریخ سے ایرانیوں کی دلچسپی بھی غالباً عربوں کے فیوض میں سے ہے ۔ فارسی میں عربی زبان کی جو قدیم ترین کتابیں ترجمہ ہوئی ہیں ان میں ابو جعفر محمد بن جریر طبری (متوفی ۳۱۰ھ/۹۲۲ ء) کی '' تاریخ الامم والملوک '' بھی ہے جو عام طور سے تاریخ طبری کے نام سے معروف ہے۔ یہ کتاب : '' تاریخ عمومی است از آغاز آفرینش تا ۳۰۹ھ '' ۔ ۱ اس کتاب کو ابو علی محمد بن محمد بلعمی (متوفی ۳۸۶ھ/۹۹۶ء) نے غالباً ۳۵۶ھ/۹۶۷ء میں فارسی زبان میں منتقل کیا تھا۔

چوتھی صدی ہجری/دسویں صدی عیسوی میں ہی ابو بکر محمد ترشخی نے اپنی کتاب '' تاریخ بخارا '' لکھی تھی ۔ پانچویں صدی ہجری/گیارھویں صدی عیسوی کی فارسی زبان کی تصانیف میں بھی ایک سے زاید کتابیں براہ راست اور بالواسطہ علم تواریخ کے موضوعات سے متعلق ہیں۔ سب سے اہم کتاب ابوالفضل بیہقی کی ہے جو تاریخ بیہقی کے نام سے مشہور ہے ۔ ان گرانقدر تصانیف کی موجودگی میں ایرانیوں کے تاریخی شعور اور علم تواریخ سے ان کی قدیم دلچسپی میں شبہ کی گنجائش نہیں رہ جاتی ۔

فارسی کی قدیم کتابوں میں بھی خواہ وہ نظم میں ہوں یا نثر میں واقعات کو محفوظ کر لینے کا رجحان ملتا ہے اسی رجحان نے ترقی کر کے بالآخر

" تاریخ گوئی " کی صورت اختیار کر لی۔مولوی محمد غیاث الدین نے لکھا ہے :

" تاریخ وقت چیزے پدید کردن۔ از منتخب۔ و در اصطلاح تعیین کردن مدتے را از ابتدائے امر عظیم و قدیم۔ از کنز و منتخب "۔ ۲

اسی بات کو اردو میں اس طرح کہا گیا ہے :

'' تاریخ ۔ کسی چیز کا وقت ظاہر کرنا ۔ علم کسی واقعہ اور حادثہ کا ۔ کسی امر عظیم اور مدت کا تعین کرنا '' ۔ ۳

تاریخ کے ذیل میں انسانوں کی پیدایش اور موت ۔ سیر وتفریح ،جنگ وجدل وغیرہ کے علاوہ عمارتوں کا زمانۂ تعمیر اور کتابوں کا سال تصنیف وغیرہ بھی شامل ہے ۔

'' وقت وقوع واقعہ '' کے اظہار کی آسان ترین صورت یہ ہے کہ مدت کو صریحاً اعداد میں بیان کر دیا جائے ۔ ان اعداد کو تین طرح سے ظاہر کیا جا سکتا ہے : (الف) ہندسوں میں (ب) لفظوں میں اور(ج) حروف کی مدد سے۔ پہلی صورت حساب اور ریاضی‌میں مستعمل ہے۔ باقی دونوں صورتیں فن تاریخ گوئی سے‌متعلق ہیں۔ اس‌طرح وہ عدد یا اعداد کامجموعہ اور حروف یا کلمات یا ان کا مجموعہ جس سے " تاریخ " کا اظہار ہو " مادہ تاریخ " کہا جائے گا اور تاریخ کی وہ شکل جس‌میں زمانے کا بیان اعداد کی مدد سے کیا جائے " صوری " کہلاتی ہے چنانچہ موسوی زعد نے لکھا ہے :

'' صوری آنست کہ سال مطلوب فقط در الفاظ بیان کردہ شود '' ۴

چونکہ اس صورت میں اعداد کو لفظوں میں ظاہرکرتے ہیں اس کو '' ملفوظی '' بھی کہا جا سکتا ہے ۔ یہ طریقہ بہت سادہ بھی ہے اور آسان بھی چنانچہ نثری تحریروں میں بھی یہی مروج ہے ۔ نظم میں بھی اسی طریقہ کو ابتدا میں اختیار کیا گیا تھا اور تا دیر اس کا رواج رہا ہے۔

ابتدائی زمانے میں فارسی تصانیف‌پر عربی کا اثر بہت رہا ہے ۔ شاید اس زمانے میں عربی جاننے اور لکھنےکو بہتر علمیت کی دلیل خیال کرتے تھے خصوصاً ہندوستان میں یہ صورت‌زیادہ تھی ۔ کتابوں کے علاوہ کتبوں کی عبارتوں میں بھی عربی کلمات کااستعمال نادر وکمیاب نہیں ہے ۔

ملک تاج الدین ریزہ دبیر مملکت نے قلعہ گوالیار کی فتح کے موقع پر فارسی میں ایک رباعی کہی تھی جو قلعے کے دروازے پر لکھی ہوئی بتائی گئی ہے۔

رباعی

ہر قلعہ کہ سلطان سلاطین بگرفت

ازعون خدا ونصرت دین بگرفت

آں قلعہ گوالیار وآں حصن حصین

در ستمایۃ سنہ ثلثین بگرفت۵

اسی طرح '' تاریخ فیروز شاہی '' کے مصنف نے بھی لکھا ہے :

" گوید بندۂ امیدوار ۰۰۰ ضیاء الدین برنی کہ چون در سہ عشرین و سبع مأیہ ۰۰۰ "۔ ٦

شہاب حکیم نے بھی اپنی تاریخ " مآثر محمود شاہی '' میں عموماً عربی کے کلمات کا استعمال کیا ہے مثلاً :

'' دلاورخاں بتاریخ سنہ تسع وثمان مأیۃ دنیاے فانی را وداع کرد '' ۷

لیکن یہ ظاہر ہے کہ فارسی کی تحریروں میں کلمات فارسی ہی زیادہ لطف دیتے ہیں ۔ انہی کا استعمال اہل تصانیف نے زیادہ کیا ہے۔

اعداد کے بارے میں فارسی اور اردو میں اصول تو یہی ہے کہ پہلے ہزار یا سینکڑے کا عدد بیان کیا جائے پھر دہائی کا اورآخر میں اکائی کا مذکور ہو جیسا کہ خواجہ امیر خسرو (متوفی ۷۲۵ھ/۱۳۲۵ء) نے اپنی مثنوی " مطلع الانوار " میں کیا ہے :

سال کہ از چرخ کہن گشتہ بود

از پس شش صد نود و ہشت بود

لیکن نظم میں ہندسوں کی اس ترتیب کی ہمیشہ پابندی نہیں کی گئی ہے۔ خسرو نے بھی مثنوی شیریں خسرو میں کہا ہے

در آغاز رجب شد فرخ این فال

زہجرت شش صد وہشت و نود سال

اور اپنی مثنوی '' ہشت بہشت '' میں بھی کہتے ہیں

سال هجری یکرے و ہفصد بود
کین بنا برد سربہ چرخ کبود

یک جگہ اکائی کو دھائی سے پہلے اور دوسری جگہ اکائی کو سینکڑے
سے پہلے لائے ہیں ۔ تاریخوں کے نظم کرنے میں ہندسوں کا الٹ پلٹ کر
دینا عام رہا ہے ۔ اس کی قدیم تر مثالیں بھی مل سکتی ہیں جیسے نظامی
گنجوی نے اپنی مثنوی '' لیلیٰ مجنوں '' میں کہا ہے :

تاریخ عیاں کہ داشت با خود
ہشتاد و چہار بعد پا نصد

اس نے مثنوی '' خسرو شیریں'' میں تاریخ ہندسوں کی صحیح ترتیب کے
ساتھ نظم کی ہے یعنی

گذشتہ پانصد وہفتاد وشش سال
نزد برخط خوبان کس چنین خال

یہ متعین نہیں کہ اس قسم کی تاریخ گوئی کی ابتدا کس نے اور کب
کی تھی لیکن ساتویں صدی ہجری/تیرھویں صدی عیسوی کے آغاز کے ساتھ
ہی اس باب میں ترقی کی ایک صورت دیکھنے میں آتی ہے۔ سلطان شہاب
الدین محمد غوری نے ۶۰۲ھ/۱۲۰۶ء میں شہادت پائی تھی ۔ کسی نے
تاریخ نظم کی

سوم زغرۂ شعبان بسال شش صدودو
فتادہ در رہ غزنی بمنزل دمیک ۸

اس میں شاعر نے مہینہ اور تاریخ کے علاوہ واقعہ کی نوعیت اور محل کا
بھی بیان کر دیا ہے ۔

خواجہ نصیر الدین طوسی اپنے وقت کے غیر معمولی عالم اور شاعر
تھے ۔ انھوں نے مختلف واقعات کی تاریخیں نظم کی ہیں ۔ ان کی تاریخیں
عموماً زیادہ معلومات افزا ہوتی ہیں ۔ ہلاکو کی وفات کی تاریخ انھوں نے اس
طرح کہی ہے۔

سال بد شش صد و شصت وسہ شب یکشنبہ
کہ شب نوزدہم بدز ربیع الآخر

اس میں سال ، مہینہ ، تاریخ اور دن کے علاوہ وقوع واقعہ کا وقت بھی بیان کر دیا ہے ۔

آٹھویں صدی ہجری / چودھویں صدی عیسوی میں تاریخ گوئی کا شوق عام ہو چلا تھا ۔ مصنفین اپنی کتابوں کی تاریخیں بھی نظم کیا کرتے تھے ۔ ظہیر گرامی نے اپنی نظم ''مقدم الصلوۃ '' ۷۱۳ھ/۱۳-۱۳۱۲ء میں مکمل کی تھی چنانچہ کہتا ہے

چو در ہمصد و سیزدہ سالہا
شد اتمام از ہجرت مصطفا ۹

نویں صدی ہجری/پندرھویں صدی عیسوی کے آغاز تک یہ شوق بہت ترقی کر گیا تھا ۔ اس زمانے میں مختلف انداز کی تاریخیں کہی گئیں ۔ ایک قطعہ امیر تیمور کی وفات کے موقع پر کسی نے کہا تھا جس میں اس کی پیدایش جلوس اور وفات کے سنہ الگ الگ مصرعوں میں نظم کیے ہیں

سلطان تیمور کہ مثل او شاہ نبود
در ہفصد و سی و شش آمد بوجود
در ہفصد و ہفتاد ویکے کرد جلوس
در ہشصد و ہفت کرد عالم پدرود ۱۰

بعد میں اس قسم کے قطعے اپنے اپنے زمانوں میں مختلف شاعر کہتے رہے ہیں ۔ بابر کے بارے میں یہ قطعہ لایق توجہ ہے

در ہشتصد و ہشتاد و ہشت آمد چو بابر در جہان
نہصد و سی بود و دو، چون فتح کرد ہندوستان
تاریخ ششم ماہ پنجم بود نہصد و سی و ہفت
تا از جہان بیرون کشید و کرد رخ سوے جنان ۱۱

ان قطعوں میں ولادت ، جلوس اور وفات کی تاریخیں یکجا کی ہیں اور اسی لیے ان کی اہمیت ہے ۔

ایسی تاریخیں جن میں کسی واقعہ کا سال سیدھے سادے لفظوں

میں بیان کیا گیا ہو تیرھویں صدی ہجری/انیسویں صدی عیسوی تک بھی کہی گئی ہیں لیکن ان کا چلن کم ہو گیا تھا۔ جونپور کے ایک روضہ کے کتبہ پر یہ تاریخ بتائی گئی ہے

سنہ دو صدو نہ و یک ہزار است

از ہجر رسول نامدار است ۱۲

چودھویں صدی ہجری/بیسویں صدی عیسوی میں شاید ایسی تاریخیں نہیں کہی گئی ہیں جو محض '' صوری '' ہوں۔

زبان ہندوی (قدیم اردو) میں بھی زمانہ قدیم سے ایسی تاریخیں کہی جا رہی تھیں۔ کہا جاتا ہے کہ بیانہ (جو کبھی صوبہ آگرہ کی سرکار تھا) کے عوام کی زبانوں پر یہ دوہرا جاری تھا۔

اگارہ سوتہتر پھاگ تیج، ربی وار بجے مندرتوڑا ابو بکر قندھار ۱۳

یہ زمانہ ۱۱۷۳/ ۵۱۰ھ/۱۱۱۶ء سے مطابق ہوتا ہے۔ ہندوی میں اتنے قدیم زمانے میں اس قسم کی تاریخوں کا نظم کیا جانا توجہ طلب ہے لیکن اس بارے میں شبہ نہیں کہ یہ انداز ہندوی میں بہت مقبول رہا ہے۔ مولانا داود نے اپنی نظم '' چنداین '' میں بھی کہا ہے

برس سات سے ہوئے اناسی

تہیا یہ کب سر سے بھاسی

۷۷۹ سال ہجری ہے دسویں صدی ہجری کے آغاز میں قطبن نے بکرمی سنبت بھی نظم کیا۔

(۲)

ایجاد پسند طبیعتیں ایک روش پر قائم نہیں رہتیں۔ وہ ہمیشہ نئی نئی راہوں کی جستجو کرتی ہیں۔ یہ کہنا فی الوقت ممکن نہیں کہ فارسی میں تاریخ سب سے پہلے کس نے کہی تھی لیکن قیاس کہتا ہے کہ اس کا آغاز چوتھی صدی ہجری/دسویں صدی عیسوی میں ہو چکا تھا۔ فردوسی نے اس صدی کے آخری برس یعنی ۴۰۰ھ میں سیدھے سادے انداز سے تاریخ نظم کرنے کی بجائے حساب کے ایک قاعدے کو پہلی بار تاریخ میں داخل کیا۔ کہتا ہے

زہجرت شدہ پنج ہشتاد بار
کہ گفتم من ایں نامہ شاہوار

"پنج ہشتاد بار" یعنی ۵×۸۰ چار سو ہوئے۔ یہی مطلوبہ سال کا عدد ہے۔

اس کے بعد تاریخ گوئی میں مختلف لوگوں نے مختلف قاعدوں کا استعمال کیا ہے۔ چنانچہ محمد علی جویا مراد آبادی نے اس کو "صنعت ریاضی" کا نام دیا ہے:

"صنعت ریاضی۔ جس قدر قاعدے ریاضی کے مشہور ہیں سب سے تاریخ پیدا ہو سکتی ہے مثلاً جمع، تفریق، ضرب، تقسیم، اربعہ، ستہ کسور اعشاریہ وغیرہ کے کل قاعدوں سے تاریخ بنا سکتے ہیں۔"

اس پر درگا پرشاد نادر نے لکھا ہے:

"ذرۂ بیمقدار (نادر) عرض کرتا ہے کہ اگر اس کو صنعت حسابیہ کے نام سے لکھتے تو مناسب تھا کیونکہ یہ سب قاعدے حساب کے ہیں۔ اور ممکن ہے کہ ایک ہی مادہ میں دو تین عملوں سے کام لیا جائے" ۱۴

بعض تاریخ گویوں نے ایک ہی طریقہ حساب سے کام لیا ہے، اور بعض نے ایک سے زاید عملوں سے فایدہ اٹھایا ہے چنانچہ ذیل میں کچھ مثالیں دی جاتی ہیں:

حاکم بیانہ محمد خاں اوحدی صدیقی نے قلعہ بیانہ میں ایک کنواں بنوایا تھا اس پر لکھا ہے

زہجری نوی سال بود ہشصد و بست
دگر سہ سال بماہ معظم رمضان۱۵

پہلے مصرع میں "ہشصد و بست" کہا۔ پھر دوسرے مصرعہ میں "سہ" کو بیان کیا۔ اس کو جوڑیں تو مطلوبہ سال ۸۲۳ھ معلوم ہو گا۔

تیرھویں صدی ہجری/انیسویں صدی عیسوی کے مشہور لکھنوی شاعر شیخ امام بخش ناسخ نے منظم الدولہ حکیم مہدی علی خاں کی معزولی

کی تاریخ تقسیم کے قاعدے سے نکالی ہے۔

از جائے حکیم ہشت برگیر

سہ مرتبہ نصف نصف کم کن

آٹھ کا آدھا چار ، اس کا آدھا دو اور پھر اس کا بھی آدھا ایک لکھو تو ۱۲۲۸ کے عدد نکل آئیں گے۔ درگا پرشادنادر نے بھی صنعت تقسیم کی ایک مثال دی ہے :

'' میری رائے ناقص کے موافق صنعت تقسیم کی مثال یہ ہو سکتی ہے

بارہ کا پونا اور چھٹا حصہ دیکھ لو

یعنی پہلے باؤ کو سینکڑہ سمجھو۔ پھر اس کے پونے یا تین چوتھائی یعنی نوکو دھائی بناؤ۔ اور اسی بارہ کو چھ پر تقسیم کر دو۔ دوخارج قسمت کو اکائی کی جگہ لکھو تو اس کتاب یعنی مراۃ خیالی کی تصنیف و تالیف کے ہجری سنہ ۱۲۹۲ پیدا ہوں۔" ۱۲

اردو میں بھی صنعت حسابیہ کا استعمال خاصہ قدیم ہے۔ خوب محمد چشتی نے اپنی مثنوی '' خوب ترنگ '' کی تاریخ اس شعر میں کہی ہے

خوب محمد کنے بچار   چودہ گھاٹ اس برس ہزار

۹۸۶   ۱۴   —   ۱۰۰۰ =۹۸۶ھ

پہلے مصرع میں جمل کے حساب سے تاریخ نکالی ہے اور دوسرے میں تفریق کے عمل سے کام لیا ہے۔

اس سے پہلے جمع کے طریقہ سے تاریخ کہنے کی مثال یہ مصرع ہے

نو سے اوپر تھا بتیسا

۹۰۰ + ۳۲ = ۹۳۲ھ

یہ ابراہیم لودی پر بابر کی فتحیابی کی تاریخ ہے۔

یہاں تک ان تاریخوں کا بیان کیا گیا ہے جن میں صرف اعداد یا ہندسوں سے کام لیا گیا ہے۔ مختلف صنعتوں کے ساتھ اعداد سے تاریخیں بعد میں بھی نکالی گئی ہیں لیکن محض سیدھے سادے طور پر بغیر کسی حسابی عمل کے تاریخیں نظم کرنے کا سلسلہ زیادہ مدت تک جاری نہیں

رہا۔

(۳)

ان تاریخوں کے ذکر سے پہلے جن میں اعداد کا اظہار حرفوں سے ہوتا ہے یہ جاننا ضروری ہے کہ خود ان حروف میں کس طور پر ارتقا ہوا ہے

محققین کا اس بارے میں اتفاق ہے کہ دنیا کے تمام قدیم وجدید حروف تہجی سامی حروف سے مأخوذ ہیں ۔ عربی اور ہندوستانی حرفوں کا مأخذ بھی یہی سامی حروف ہیں ۔ جناب محمد اسحاق صدیقی کی تحقیق کے مطابق :

' سامی حروف کے قدیم ناموں اور ان کی آوازوں کو عبرانی نے بڑی حد تک محفوظ رکھا ہے ۰۰۰ موجودہ عبرانی حروف کے نام قدیم سامی سے قریب تر ہیں ۔ ان میں سے ہر ایک کے معنی ہیں ۔ '' ۱۷

ان کا کہنا یہ بھی ہے کہ سامی قوم سے پہلے کسی قوم نے حروف سے اعداد کا اظہار نہیں کیا تھا ۔ بعد میں دنیا کی مختلف قوموں نے اس طریقہ کو اختیار کیا چنانچہ :

'' عبرانی میں حروف سے ۴۰۰ تک ' یونانی میں نوسو تک ' عربی میں ایک ہزار تک ' جارجین میں دس ہزار تک اور آرمینین میں بیس ہزار تک اعداد منسوب ہیں '' ۱۸

جناب اسحاق صدیقی نے یہ بھی فرمایا ہے کہ :

'' عبرانی میں حروف کی عددی قیمتیں مقرر ہیں اور ان کی ترتیب اس طرح ہے :

ا	ب	ج	د	ہ	و	ز	ح	ط	ی
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت
۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰

حروف کی یہ ترتیب نہایت قدیم ہے ۔ چنانچہ عبرانی کے علاوہ یونانی اور کسی حد تک رومن میں بھی محفوظ ہے۔ ABCD ا ب ج د کے۔ KLMN ک ل م ن کے۔ اور QRST ق ر ش ت کے مقابل ہیں ۔ عربی میں اس ترتیب کو ترتیب ابجد کہتے ہیں کیونکہ پہلے

چار حروف ملا کر پڑھنے سے لفظ ابجد بنتا ہے '' ۱۹

موصوف کی تحقیق کے مطابق عبرانی کے مذکورہ بائیس حرف قدیم ہیں ۔ عربی میں چھ مزید حرفوں کا بعد میں اضافہ کیا گیا ہے ۔ بائیس قدیم اور چھ جدید حرفوں کو ملا کر آٹھ کلمے وضع کیے گئے ہیں ۔ ان کلمات کے معنی میں اہل تحقیق نے جو کاوش کی ہے مولوی محمد غیاث الدین نے مختصراً ان کو اس طرح نقل کیا ہے :

'' معانی این الفاظ مذکورہ صاحب مدار الافاضل چنین نوشتہ :

ابجد ای ابیٔ وجد فی المعصیۃ یعنی پدر من کہ آدم بود یافتہ شد در گناہ یعنی گناہے ازو بوجود آمد ۔

ہوز ای اتبع ہواہ یعنی پیروی کرد ہوا ے نفسانی خودرا

حطی ای حط ز نبہ بالتوبہ والاستغفار یعنی کم کردہ گناہ او بہ توبہ کردن و استغفار ۔

کلمن ای تکلم بکلمتہ فتاب علیہ بالقبول والرحمتہ یعنی کلام کردہ بکلمہ پس قبول شد توبۂ او ۔

سعفص ای ضاق علیہ الدنیا فافیض علیہ یعنی تنگ شد برو دنیا پس ریختہ شد برو ۔

قرشت ای قر بذنبہ فشرف با لکرامہ یعنی اقرار کرد بگناہ خویش پس شرف بکرامت یافت ۔

ثخذ ای اخذ من اللہ قوۃ یعنی گرفت ازحق تعالی قوت را ۔

ضظغ ای صدعنہ نزغ الشیطان بالعزیمتہ یعنی بندشد ازو نزغ شیطان بعزیمت ای بکلام حق و توحید

و بعضے نوشتہ کہ :

اباجاد نام شاہے بود کہ ابجد مخفف آنست و ہفت کلمات باقی اسمٰی فرزندان اوست

و در رسالہ ضوابط عظیم معنی ہرہشت الفاظ مذکورہ چنیں نوشتہ

ابجد ۔ آغاز کرد ہوز ۔ در پیوست حطی ۔ واقف شد

کلمن ۔ سخنگوشد سعفص ۔ ازو آموخت قرشت ۔ ترتیب کرد
ثخذ ۔ نگاہداشت ضظغ ۔ تمام کرد '' ۲۰

جو بھی ہو، اتنی بات ظاہر ہے کہ حروف تہجی کی قدیم ترین ترتیب یہی معلوم ہوتی ہے، پھر جب ان کی صورتیں مقرر ہو گئی تھیں تو ان کی مناسبت کے پیش نظر سہولت کے لیے انھیں ایک دوسرے انداز سے ترتیب دے لیا گیا اور وہی ترتیب '' ابتث '' ہے ۔

جناب محمد اسحاق نے بتایا ہے کہ اعداد کے حرفوں سے اظہار کے طریقے سے عربوں نے کئی قسم کے کام لیے تھے ۔ انھوں نے تعویذ نویسی کے علاوہ رصد گاہوں میں بھی اس طریقہ کا استعمال کیا ۔ علمائے ہیئت سیاروں کی گردش کا حساب بجائے اعداد کے حرفوں میں لکھتے تھے ۔ عربوں نے حرفوں کی عددی قیمتوں سے ایک دلچسپ خط بھی ایجاد کیا جو الشجری یا قلم مشجر کہا گیا ۔ اہل ایران اسے خط سرو کہتے ہیں ۔ ۲۱ لیکن اس طریقے سے تاریخ گوئی کا کام ان سے پہلے دوسری اقوام نے بھی لیا تھا ۔

ڈاکٹر بھول بہاری شرما (ریڈر شعبہ ہندی ۔ مسلم یونیورسٹی ، علی گڑھ) کی زبانی راقم کو معلوم ہوا کہ سنسکرت میں تاریخ گوئی کے ایک سے زاید طریقے تھے ۔ ڈاکٹر شرمی رامل راجیشور شرما (ریڈر ، شعبہ سنسکرت ، مسلم یونیورسٹی) نے بتایا کہ ابتدائی زمانے میں سنسکرت میں تاریخ گوئی کے لیے بعض ایسے لفظوں کا انتخاب کیا جاتا تھا جن کی تعداد مسلم اور متعین ہوتی تھی ۔ ان کو لکھ کر ان کی تعداد کے مطابق عدد شمار مراد لیتے تھے مثلاً :

اکاس یا سنیہ = صفر

برھم (خدا) یا چندرما (چاند) = ایک

آنکھ ، کان ، ہاتھ ، مہینے کے پکش (نصف) یعنی پندرھواڑے = دو

گن (خواص) = تین

بید ، برن ، جگ ، سمندر = چار

پنچ بھوت (عناصرخمسہ) یعنی اگ ، پانی ، مٹی ، ہوا اور خلا ۔

اندری (حواس خمسہ) ، بان ، اور تیر = پانچ

شاستر بھرمر (بھونرا جس کے چھ پیر ہوتے ہیں) = چھ

پربت، رتنی، سُر = سات

جوگ، گج =آٹھ

گرہ (تارے) = نو

دِشا (سمت) - دس

رُدر = گیارہ

آوت (سورج) = بارہ

وعلیٰ ہذا القیاس تیرہ، چودہ وغیرہ کا بھی یہی حال ہے لیکن عام طور سے تاریخ گویوں کو صرف ان لفظوں سے معاملہ ہوتا ہے جن کی تعداد صفر سے نو تک ہوتی ہے کیونکہ تمام اعداد انھیں دس ہندسوں سے ترکیب پا کر بنتے ہیں۔

جیسا کہ معلوم ہے سنسکرت کی تحریر فارسی، اردو کے برخلاف بائیں طرف سے داہنی طرف کو چلتی ہے اعداد کے لیے اس کے برعکس صورت اختیار کی جاتی ہے یعنی ان کو سیدھی طرف سے لکھنا شروع کرتے ہیں۔ تاریخ گوئی میں بھی اسی طریقہ پر عمل کیا جاتا ہے یعنی جو کلمہ اکائی کے لیے ہوتا ہے اسے سب سے پہلے لکھتے ہیں۔ اس کے بعد دھائی پھر سینکڑہ اور پھر ہزار والا لفظ لکھا جاتا ہے مثلاً ۷۵۴ کے لیے لکھیں گے۔

वेद	इन्द्रिय	पर्वत
(بید)	اندری	(پربت)
۴	۵	۷

ان متعلقہ ہندسوں کی برعکس ترتیب کے ساتھ یکجا لکھ دینے سے مطلوبہ عدد حاصل ہوگا۔ اعداد کو اس طور سے ظاہر کرنے کا طریقہ اصطلاح میں ''بھوت سنکھیا'' (شمار موجودات) کہلاتا ہے اس طریقہ میں سہولت کے لیے کلمات عددی کے اوپر ہندسے اور آخر میں لفظ ''ورش'' لکھ دیتے ہیں بالکل اسی طرح جیسے فارسی، اردو میں ان کے نیچے عدد تحریر کیا جاتا ہے مثال کے طور پر ۱۹۸۵ء کو اس طرح ظاہر کریں گے:

१ ९ ८ ५

बाण	गज	ग्रह	चन्द	वर्ष
بان	گج	گرہ	چند	ورش
۵	۸	۹	۱	

چھٹی صدی عیسوی/پہلی صدی قبل ہجرت میں آریہ بھٹ اول نامی ایک شخص نے حرفوں کو اعداد کے بدل کی حیثیت سے استعمال کیا تھا ۔ جناب محمد اسحاق صدیقی کا کہنا ہے :

’’ اول اول حرف سے اعداد منسوب کرنا حسابی ضروریات کی بنا پر نہ تھا ۔ حروف سے اعداد منسوب کرنے کی تحریک غالباً بابلی مذہب کے زیر اثر ہوئی تھی۔‘‘ ۲۲

یہ کہنا بہت مشکل ہے کہ آریہ بھٹ اول نے اعداد کو حرفوں سے ظاہر کرنے کا تصور کہاں سے لیا تھا لیکن اس کے اس کارنامے کی داد دی جانی چاہیے کہ اس نے اس سے تاریخ نکالنے کا نادر لیکن نہایت مفید کام لیا ۔ اس نے حروف صحیح کے علاوہ ماتراوں کے واسطے بھی اعداد مقرر کیے تھے اور تاریخ نکالتے وقت ان کو بھی شمار کرتا تھا ۔ اس کا طریقہ خاصا دقت طلب ہو گیا تھا اسی لیے شاید کسی اور نے اسے برتنے کی کوشش نہیں کی ۔

چوتھی صدی ہجری/دسویں صدی عیسوی میں آریہ بھٹ ثانی نے اپنے پیشرو کے طریقہ کو آسان بنایا۔ اس نے تمام حرفوں کو چار گروہوں میں تقسیم کیا اور ہر گروہ کے حرفوں کی قیمت صفر سے نو تک مقرر کی۔ اس طرح۔*

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۰
क کَ	ख کھَ	ग گَ	घ گھَ	ङ ناں	च چَ	छ چھَ	ज جَ	झ جھَ	ञ یاں
ट ٹَ	ठ ٹھ	ड ڈ	ढ ڈھ	ण ڈاں	त تَ	थ تھَ	द دَ	ध دھَ	न نَ
प پَ	फ پھ	ब ب	भ بھ	म م					
य یَ	र رَ	ल ل	व وَ	श شَ	ष شَ(کھ)	स سَ	ह ہ		

* ڈاکٹر شری رامل راجیشو شرما نے بتایا کہ بعض لوگوں کا خیال ہے کہ اعداد کو حرفوں سے ظاہر کرنے کی روایت ویدوں سے شروع ہوتی ہے واللہ اعلم۔

اس تقسیم میں پہلے چار حرف کَ - تَ - پَ - یَ - ہیں۔ ان کی مناسبت سے اس طریقہ کو عرف عام میں "کاٹا پایا" کا طریقہ کہتے ہیں۔ اس طریقہ میں کسی لفظ میں آنے والے ہر حرف کی قیمت اس کے مقام کے مطابق ہوتی ہے یعنی سیدھی طرف سے آنے والا پہلا حرف اکائی کا، دوسرا دھائی کا، تیسرا سینکڑہ کا اور چوتھا ہزار کا ہوگا۔ تاریخ نکالتے وقت حرف مجرد حروف کے اعداد لیے جاتے ہیں مثلاً ۱۷۳۰ کو اس طرح ظاہر کرینگے ۔

ट ल थ ठ

ٹ نھ ل یاں

۱ ۷ ۳ ۰

''کاٹا پایا'' کے طریقے میں ماتراوں (اعراب) کی کوئی عددی قیمت نہیں ہوتی - کسی بھی حرف کے ساتھ کوئی بھی ماترا لگائی جا سکتی ہے مثلاً ۱۹۸۵ کو اس طرح لکھیں گے :

की ध्रु जि मा

کی دھ ج ما

۱ ۹ ۸ ۵

ماتراوں کے باوجود حرفوں کا یہ مجموعہ با معنی نہیں ہوتا بلکہ قاعدہ یہ ہے کہ کسی نوعیت کے التباس سے بچنے کے لیے اس بات پر نگاہ رکھی جاتی ہے کہ حرفوں کا یہ مجموعہ با معنی نہ ہو جائے۔

''کاٹا پایا'' کا طریقہ کئی اعتبار سے بہت آسان تھا۔ تمام حروف تہجی میں سے کسی بھی حرف کو لے کر اس پر کوئی بھی ماترا بنا سکتے ہیں۔ ہر حرف کے بیچ اِس کی مقررہ عددی قیمت لکھ دینے سے مطلوبہ عدد حاصل ہو جاتا ہے اس طریقہ کو رواج حاصل ہوا۔

تاریخ گوئی کے مذکورہ سبھی طریقے نظم میں استعمال ہوتے تھے ۔ لمبے لمبے عددوں کو شعر کی بحروں میں کھپا دینا آسان نہیں تھا ۔ ان طریقوں سے یہ بات ممکن ہو گئی ۔ ان طریقوں کے مطابق تاریخوں کو یاد رکھنا بھی آسان ہو گیا ۔ غلطی کا بھی امکان کم ہو گیا ۔

عربی، فارسی میں تاریخ گوئی کے جو بھی طریقے رائج ہیں ان سب میں، دو تین کو چھوڑ کر، بالآخر حساب کو دخل ہو گیا تھا اسی وجہ سے

فن تاریخ گوئی کو حساب میں رکھا گیا ہے۔ تاریخ گوئی کا وہ طریقہ جس میں حروف ابجد کا استعمال ہوتا ہے اصطلاح میں "جمل" کہلاتا ہے:

'' جمل بضم جیم و تشدید و فتح میم بمعنی حساب اعداد حروف ابجد و بایں معنی بہ تخفیف میم نیز آمدہ '' ۲۳

حساب جمل کس نے ایجاد کیا تھا؟ وہ کس زمانے میں تھا؟ کہاں کا رہنے والا تھا؟ یہ سب کچھ نہیں معلوم ۔ یہ بھی نہیں معلوم کہ اس نے کلمات جمل کو تاریخ گوئی کے لیے استعمال کرنے کا تصور کہاں سے لیا تھا۔ جو بھی ہو، ہمیں اس کی ذہانت کی داد ضرور دینی چاہیے۔

حساب کے معاملے میں ہندوستان ایک مدت سے پیش پیش رہا ہے ہندوستان میں ترکوں، عربوں اور ایرانیوں کی آمدو رفت کا سلسلہ ظہور اسلام سے بہت پہلے شروع ہو چکا تھا لیکن اس وقت اپنی تجارت کو فروغ دینے کے سوا ان کے پیش نظر اور کوئی مقصد غالباً نہیں تھا۔ یہاں کے علوم و فنون کی طرف بھی انہوں نے کچھ زیادہ توجہ نہیں کی تھی۔

ظہور اسلام کے بعد ان کے مقاصد میں بہت تنوع آ گیا تھا ۔ انہوں نے یہاں کی ایک ایک چیز سے دلچسپی لی ۔ یہاں کے مذہب اور معاشرت کو سمجھنے کی شعوری کوشش کی ۔ یہاں کی زبانیں سیکھیں اور یہاں کے عملی خزانوں کو کھنگالا ۔ ہندوستان میں رہ کر مسلمانوں نے وہ سبھی کچھ کیا جو ایک زندہ، ہوشمند، وسیع النظر اور ترقی پسند قوم کر سکتی تھی ۔ سلطان محمود غزنوی نے ہندوستان کے لیے جو سکے جاری کیے ان پر سنسکرت زبان میں ترجمہ کروا کر کلمۂ طیبہ لکھوایا تھا ۔ سلطان محمد غوری اور اس کے جانشینوں نے اپنے ہندوستانی سکوں پر لچھمی (دیبی) کی تصویر بنوائی۔ پھر سلطان التتمش اور اس کے اخلاف نے اس کی جگہ شیو (دیوتا) کے بیل (نندی) کی تصویر والے سکے جاری کئے۔ اس زمانے میں سکوں پر بکرمی سنبت بھی لکھا گیا ۔ مسلم عالموں نے ہندی زبان میں گیتوں کے مباح ہونے کا فتوا جاری کیا ۔ یہ سب امور اس حقیقت پر صاف دلالت کرتے ہیں کہ مسلمانوں نے بتدریج ہندوستان کے علوم و فنون اور مذہب تک میں درک حاصل کر لیا تھا ۔ ان حالات میں یہ بات بخوبی ممکن ہے کہ عربی

کے حروف تہجی کے مقررہ ہندسوں کی حسابی ضرورتوں سے استعمال کرنے کا خیال بھی ہندوستان ہی کا فیض ہو۔ اسی کے نتیجے میں بالآخر جمل کے قاعدے سے تاریخ گوئی کے سلسلے کا آغاز ہوا ہوگا۔

ڈاکٹر نذیر احمد صاحب کی زبانی معلوم ہوا کہ تیسری صدی ہجری نویں صدی عیسوی میں فارسی میں شعر گوئی کا آغاز ہو چکا تھا۔ اس زمانے کا پہلا شاعر حنظلہ بادغیسی مانا گیا ہے اس کے بعد محمد بن وصیف سگزی کا نام لیا جاتا ہے جو ۲۵۳ھ/۸۶۷ء کے آس پاس شعر گوئی میں مصروف تھا۔

پانچویں صدی ہجری/گیارھویں صدی عیسوی تک فارسی شاعری خوب ترقی کر چکی تھی۔ کئی باکمال شاعر اپنی صلاحیتوں سے اس زبان کو مالا مال کر چکے تھے۔ فردوسی کا شاہنامہ، ابو حامد محمد غزالی کی کیمیائے سعادت حسن میمندی کی سیف الملوک و بدیع الجمال ' خواجہ عبداللہ انصاری کا گنج نامہ جیسی تصانیف وجود میں آ چکی تھیں۔ حمیدالدین ابو معین ناصر بن خسرو قبادیانی اپنا دیوان مرتب کر چکا تھا۔ نثر و نظم کی اس ترقی کے ساتھ ساتھ تاریخ گوئی کا بھی آغاز ہوا۔ فردوسی نے شاہنامہ میں اس کی تاریخ نظم کی تھی البتہ اس نے حروف جمل کا استعمال نہیں کیا تھا۔

معلوم ہوتا ہے کہ ہندوستان میں قیام کے دوران آریہ بھٹ دوم کے طریقہ تاریخ گوئی یعنی ''کاٹا پایا'' نے مسلمانوں کو متوجہ کیا تھا۔ انھوں نے اس طریقہ کو اپنے طور پر استعمال کرنا شروع کیا۔ صریحاً سال ہجری کا بیان کرنے کے بجائے انھوں نے مجرد حرفوں سے عددوں کا کام لیا۔ اس قسم کی تاریخوں کو اصطلاح میں ''معنوی'' کہتے ہیں۔ میر نادر علی رعد نے لکھا ہے :

"معنوی آنست کہ سال مطلوب بہ حساب جمل از اعداد حروف مادہ تاریخ برآید، خواہ از اعداد حروف زبر باشد یا از بینات ' یا از ہر دو عام ازیں کہ از مجموعہ اعداد جملہ حروف مادہ تاریخ سال مطلوب حاصل شود یا از اعداد بعضے حروف"۔ ۲۴

اس مقام پر '' مادۂ تاریخ '' کے مفہوم کی وضاحت بھی ضروری ہے

درگا پرشاد نادر کا کہنا ہے ۔

'' ایسے چند حرفوں کے اجتماع کو تاریخ کا مادہ کہتے ہیں جن کے عدد جو جمل کے حاصل ہوں سنہ و سال مطلوبہ کے برابر ہوں ۔ اب عام ہے کہ جملہ جس کو مادہ قرار دیا ہے موزوں ہو یا ناموزوں یعنی پیوستہ ہو خواہ پراگندہ ۔ '' ۲۵

یہ تعریف پوری طرح صحیح نہیں ہے صحیح یہ ہے کہ مادہ تاریخ کوئی عدد۔ حرف، کلمہ، فقرہ، جملہ، مصرع یا شعر بھی ہو سکتا ہے ۔ عدد۔ حرف یا کلمہ بھی ہو سکتا ہے اور دو یا زاید کا مجموعہ بھی۔

یہ بھی ضروری نہیں ہے کہ مادۂ تاریخ مطلوبہ تاریخ کو پورا پورا ظاہر کرے البتہ اچھا مادہ وہ ہے جس میں کمی بیشی کی ضرورت نہ ہو۔

مادۂ تاریخ کے لیے یہ بھی لازم نہیں ہے کہ وہ صراحت کے ساتھ تاریخ کو ظاہر کرے ۔ کبھی تاریخ در پردہ بھی ہوتی ہے اور اس تک پہنچنے کے لیے بعض حسابی عمل کرنے ہوتے ہیں ۔ ایسے مادے '' معما '' کی حدوں میں بھی پہنچ سکتے ہیں ۔

ایسی تاریخیں جن میں اعداد کی جگہ حروف جمل کا استعمال کیا جاتا ہے غالباً چھٹی صدی ہجری/بارھویں صدی عیسوی سے پہلے نہیں لکھی گئی تھیں ۔ مشہور شاعر خاقانی نے اپنے قصیدے میں جو اس نے جمال الدین اصفہانی وزیر موصل کی مدح میں کہا تھا یہ شعر شامل کیا ہے :

در سنہ ثا ، نون ، الف بہ حضرت موصل
راندم تا ، نون ، الف سزاے صفاهان

اس میں '' ثا ' نون ' الف '' مجرد حروف ہیں ۔ شاعر نے ان کو ملا کر با معنی کلمہ " ثنا " نظم نہیں کیا ہے۔ مجرد حرفوں کا استعمال سنسکرت کے '' کاٹا پایا '' کے طریقے میں ہوتا ہے ۔ اس طریقے میں مادۂ تاریخ بے معنی لایا جاتا ہے ۔ خاقانی نے بھی یہی کیا ہے ۔ ثا ' نون ' الف سے کوئی مطلب مستفاد نہیں ہوتا ہے ۔

خاقانی نے سینکڑہ کا حرف پہلے اس کے بعد دھائی کا اور آخر

میں اکائی کا نظم کیا ہے جب کہ تحریر اعداد میں پہلا ہندسہ اکائی کا ہوتا ہے اعداد میں ہندسوں کا برعکس لکھنا سنسکرت کے '' بھوت سنکھیا '' کے قاعدے کے مطابق ہے اس طرح خاقانی کی اس تاریخ میں دونوں طریقوں کا امتزاج ہے ۔ فرق اتنا ہے کہ اس میں ہندسوں کو جمع کر کے مطلوبہ سال کے عدد معلوم ہوتے ہیں اس طرح :

ثا + نون + الف

۵۰۰ + ۵۰ + ۱ = ۵۵۱ھ

تاریخ گوئی کے اس ابتدائی طریقے کے بارے میں عارف نوشاہی نے لکھا ہے کہ :

'' ان عددی حروف کا استعمال کچھ عرصہ پہلے تک علم نجوم میں ہوتا ہے ، مثال کے طور پر اس دور کی جنتریوں میں مہینے کی تیسری، بارھویں، پچیسویں اور سال کی دو سو گیارھویں تاریخ علی الترتیب بصورت ج ۔ یب ۔ کہ ۔ ریا لکھی ملتی ہے۔ گرچہ تقویم سازوں نے ۱۷ ۔ محرم ۲۴۵ لکھنا چاہا تو '' یز محرم ازسند رمہ '' لکھ دیا ۔ یہاں ' رمہ ' صرف اپنا عددی مفہوم بتاتا ہے اور اس کا فارسی لفظ رمہ بمعنی ریوڑ کے ساتھ کوئی تعلق نہیں ہے ۔ اس طرح عدد نویسی میں ۱۳۲ ۔ ۲۵۴ ۔ ۳۱۲ اور ۴۸۲ کے لیے جہاں لفظ قلب ، رند ، شیب اور تفو کا استعمال ہوا ہے وہاں ان کا اپنے لغوی مفہوم کے ساتھ کوئی تعلق نہیں ہے '' ۲۶

اس اقتباس میں بھی جتنی مثالیں دی گئی ہیں ان میں حروف کی ترتیب عدد کے ہندسوں کی ترتیب کے برعکس ہے ورنہ ۱۳۲ کو ب + ل + ق سے اور ۲۵۴ کو د + ن + ر سے ظاہر کیا جانا چاہیے تھا ۔ اس سے ہمارے اس قیاس کی تائید ہوتی ہے کہ یہ طریقہ سنسکرت کے بھوت سنکھیا کے قاعدے سے مناسب ہے ۔

تاریخ گوئی کے لیے خاقانی نے جو راہ دکھائی تھی اس پر بعد کے مختلف شاعروں نے چلنے کی کوشش کی ۔ نظامی نے بھی اپنی مثنوی

'' لیلی مجنوں '' میں کہا ہے :

آراستہ شد بہ بہترین حال
در سلخ رجب بہ ث ، ف ، دال
تاریخ عیاں کہ داشت با خود
ہشتاد و چہار بعد پا نصد

اس میں بھی '' ث ' ف ' دال '' بالکل اسی ترتیب سے آیا ہے جیسے خاقانی کی تاریخ میں '' ث ' ن ' الف '' ہے چنانچہ مطلوبہ سال کے عددحاصل کرنے لیے ان حرفوں کی ترتیب بدل کر ان کی عددی قیمت کو جمع کرنا ہو گا۔ اس طرح :

دال + ف + ث

۴ + ۸۰ + ۵۰۰ = ۵۸۴

صوری تاریخوں کے سلسلے میں یہ بات آ چکی ہے کہ تاریخ گویوں نے بندسوں کی تقدیم و تاخیر کو جویز کر لیا تھا۔ معنوی تاریخوں میں بھی یہی ہوا ۔ ساتویں صدی ہجری تیرھویں صدی عیسوی میں مادۂ تاریخ کے حرفوں کی ترتیب بدل کر انھیں بامعنی بنانے کی کوشش کی گئی ۔ اس کی مثال شیخ سعدی کی تاریخ وفات سے ملتی ہے شیخ نے ۶۹۱ھ میں انتقال کیا۔ مندرجہ بالا روش کے مطابق اس کے حروف الف۔ ص، خ ہونے انھیں با معنی بنانے کے لیے خ، الف، ص یعنی ''خاص'' کی صورت دے دی گئی۔ یہی شیخ سعدی کی وفات کا مادۂ تاریخ ہوا ۔

آٹھویں صدی ہجری/چودھویں صدی عیسوی میں فن تاریخ نے ترقی کا ایک قدم اور بڑھایا ۔ عربی کے حروف تہجی ایک نقطہ کی کمی بیشی سے بدل جاتے ہیں۔ شاعر کی نکتہ رس طبیعت نے اس صورت حال سے فائدہ اٹھایا ۔ امیر تیمور کے سال جلوس کی تاریخ کسی نے اس طرح کہی

یابی تو جلوس تیمیر سلطان را
یک نقطہ نہی گر بسر دال دعا

عربی حرف دال کے اوپر ایک نقطہ رکھ دو تو وہ ذال ثخذ ہو جائیگا

جس کی عددی قیمت سات سو ہے۔ اور امیر تیمور نے ۷۷۱ھ میں وفات پائی تھی جس کے حروف ذل+ع+الف ہیں۔ شاعر نے انہیں کا ذکر کیا ہے۔

ساتویں صدی ہجری تک جتنی تاریخیں ملتی ہیں ان میں مجرد حروف کلام میں لائے گئے ہیں اس لیے عربی کے حروف ہی کافی تھے۔ فارسی کے مخصوص حرفوں کو صرف میں لانے کی ضرورت پیش نہیں ائی

اس زمانے تک عدد کے ہندسہ کے واسطے ایک ہی حرف لانے کا التزام ہوتا تھا۔ اس کی وجہ سے شاعر خاصا مجبور تھا۔ باوجود یکہ حرفوں کو مقدم اور مؤخر یا منقوط و غیر منقوط بنا لیتے تھے۔ جدت کے لیے گنجایش بہت کم تھی۔ مذکورہ پابندی کے ساتھ دسویں صدی ہجری کے اختتام یعنی ۹۹۹ھ تک تمام تاریخیں سہ حرفی ہی ہوسکتی تھی البتہ اس صدی کے بعد جب ہندسوں والے سنوں کا سلسلہ شروع ہوا تو مادۂ تاریخ بھی چار حرفی ہوسکتے تھے۔ اس میں استثنائی صورت بھی تھی مثلاً شاہ جہاں بادشاہ نے ممتاز محل بیگم کی وفات کی تاریخ صرف دو حرفوں یعنی غ + م (۱۰۰۰ + ۴۰) یعنی غم سے نکالی تھی۔ اس میں شبہ نہیں کہ اس کے ذہن میں اس کلمہ کے لغوی معنی بھی تھے جو اس موقع سے پوری مناسبت رکھتے تھے۔ معلوم ہوتا ہے کہ آٹھویں صدی ہجری/چودھویں صدی عیسوی سے ہی مادۂ تاریخ کے بارے میں شاعر یہ خیال رکھتے تھے کہ وہ حسب حال بھی ہو۔ درگا پرشاد نادر نے بھی لکھا ہے کہ

''سب سے بہتر وہ مادہ ہے جو اس واقعہ پر دلالت کرتا ہو جس کی کہ وہ تاریخ ہے۔'' ۲۷

یہی بات میر نادر علی رعد نے بھی کہی ہے۔

''بدانکہ فقرہ یا مصرع تاریخ درہر قسم کہ باشد، باید کہ مناسب حال و مقام باشد و از وقوع واقعہ تاریخ نسبت کلی داشتہ باشد۔'' ۲۸

اس بنا پر جدت پسند طبیعتوں نے بعض نئی صورتیں اختیار کیں۔

سنسکرت میں تاریخ گوئی کے قاعدہ ''کاٹا پایا'' میں مجرد حرفوں کے ساتھ ماتراؤں کے اضافے کی اجازت تھی اور ان ماتراؤں کے عدد

شمار میں نہیں آتے تھے ۔ فارسی کے تاریخ گویوں نے اس طریقے کو اختیار کیا اور وہ مادۂ تاریخ کے حروف کے ساتھ بعض زاید حرف اس طرح لانے لگے کہ ان سے ایک یا زاید بامعنی کلمات وجود پاتے تھے ۔ اس کی نہایت کامیاب مثال محمد علی جویا مراد آبادی کے یہاں ملتی ہے جس کا ذکر درگا پرشاد نادر نے اس طرح کیا ہے :

" صنعت اوایل جب کہ سر بر حرف سے تاریخ پیدا ہو۔
ہاتف و حور و پری آدم گفت " ۔ ۲۹

مادۂ تاریخ '' ہ ' ح ' پ ' الف '' ہے ۔ ان کے اعداد اگر برابر برابر اسی ترتیب سے لکھ دیں تو ۱۲۸۵ سال مطلوبہ حاصل ہو گا ۔ شاعر نے ان حرفوں کے بعد دو اور تین حرف مزید لا کر ان چاروں سے چار بامعنی کلمات بنا لیے ۔ اس طریقہ میں '' کاٹا پایا '' کے طریقہ کی تمام شرطیں پوری ہوتی ہیں ۔ اس میں صرف ان حروف ابجد کو کام میں لایا جا سکتا ہے جن کی عددی قیمت ایک سے نو تک ہے ۔

درگا پرشاد نادر نے مذکورہ طریقہ کا ذکر کرنے کے بعد لکھا ہے کہ :
" بندہ اسی کتاب کی تألیف سنہ عیسوی میں یوں عرض کرتا ہے

ہملم عابد و ضیا غافل اند ۱۸۷۵ عیسوی

گو ہر چہار چہار شاعرات کے تخلص ہیں مگر اول و آخر کو تخلص نہ گردانو تو گویا صحبت نسواں سے پرہیز کرنے کی ایک عمدہ نصیحت ہے اور تاریخ تالیف کتاب بھی ظاہر ہے" ۳۰

نادر کا خیال صحیح نہیں ۔ یہ تاریخ اس قاعدے سے نہیں ہے ۔ اس میں ہر کلمہ کے حرف اول کی عددی قیمت کو جمع کرنے سے مطلوبہ سال برآمد ہو گا ، اس طرح :

ہ + ع + ض + غ = ۵ + ۷۰ + ۸۰۰ + ۱۰۰۰ = ۱۸۷۵ء

اس میں اکائی کے لیے الف سے ط تک ' دھائی کے واسطے ی سے ص تک ، سینکڑے کے لیے ق سے ظ تک کے حروف کام میں لائیں گے ۔

میر عبدالجلیل واسطی بلگرامی بارھویں صدی ہجری/اٹھارھویں

صدی عیسوی کے اوایل کے بڑے باکمال اور قادر الکلام تاریخ گو ہوئے ہیں ۔ انھوں نے قلعہ ستارہ کی فتح کے موقع پر عالمگیر اورنگ زیب کے سامنے جو قطعات پیش کئے ان میں سے ایک میں کہتے ہیں

چو سیوا و سنبھا و رانا بگیتی
ز تیغ شنہشاہ گشتند پا رہ
الفہاے ایں راجہ ھا رابیک جا
نوشتیم تاریخ فتح ستا رہ

اس میں سیوا، سنبھا، رانا کے چاروں الف یعنی عدد ایک کو برابر برابر لکھو تو ۱۱۱۱ھ کے عدد نکل آئیں گے۔ یہ اگرچہ جویا مراد آبادی کی "صنعت اوایل" نہیں ہے لیکن "کانا پایا" کے قاعدے کے مطابق ہے واسطی نے اسی قطعہ میں کہا ہے :

چنین تاریخ گفتن اختراعی ست
شد از عبد الجلیل ایں آشکارا

مادۂ تاریخ کے حرفوں سے چار نام بنا لینے کی حد تک یہ ان کی '' اختراع '' ضرور ہے ۔

اسی واقعہ سے متعلق واسطی نے ایک تاریخ اور کہی ہے جس میں انھوں نے '' ایہام '' بتایا ہے :

زانگشتان شد بر مد ایہام
برابر چار الف کردم نظارہ

چار انگلیوں سے ۱۱۱۱ھ کے ہندسوں کا مشاہدہ کر لینا دلچسپ بھی ہے اور شاعر کی خوش فکری کی دلیل بھی ۔

مجرد حرفوں سے تاریخ کہنے کی ایک اور دلچسپ مثال شیخ کاظم حسین صدیقی پھپھوندوی نے شاہ ایڈورڈ ہفتم کے جلوس کی تاریخ ۱۹۰۱ء کے سلسلے میں پیش کی ہے ۔ کہتے ہیں

جلوس قیصری راسال بجستم سروشم گفت
حروف ابجد اے کاظم یک از اول دو از آخر

حروف ابجد میں پہلا ایک الف ہے اور آخری دو ضظغ کے ظ + غ ہیں ۔
ان کی عددی قیمت کو جمع کریں تو (۱+۹۰۰+۱۰۰۰ =) ۱۹۰۱ء حاصل ہوگا ۔

اسی سلسلے میں محمد علی جویا کی " صنعت تقسیم " کا ذکر بھی مناسب ہے ۔ لکھا ہے :

" صنعت تقسیم وہ ہے کہ عدد کے حصہ دو چند یا سہ چند لیے جائیں ۔ مثال

لیے دال کر دو چند سہ چند اس کو پھر متیں = ۱۲۸۴

یعنی اول اکائی میں دال کے عدد ۴ کو رکھا ۔ پھر اس کے دو چند کو ' پھر اسی کے سہ چند ۱۲ کو لکھا ۔ "

درگا پرشاد نادر نے صحیح لکھا ہے کہ اس صنعت کو " صنعت ضرب " کہنا مناسب ہے۔ ۳۱

محمد علی جویا نے " کاٹا پایا " کے طریقے کو ایک دوسرے مقام پر " صنعت عجیب " کے نام سے بھی اختیار کیا ہے لکھتے ہیں :

" صنعت عجیب ۔ اس حروفوں کے عدد بجنسہ حسب مراتب لکھے جاتے ہیں ۔ مثال

سال تاریخ " احبا" جویا

حروف =	ا	ح	ب	ا
اعداد =	۱	۸	۲	۱
مراتب -	۱	۸۰	۲۰۰	۱۰۰۰

پس ۱۲۸۱ھ حاصل ہوئے

درگا پرشاد نادر نے کہا ہے کہ :

" اس کا نام صنعت المراتب موزوں معلوم ہوتا ہے ۔ " ۳۲

یہ دراصل " کاٹا پایا " کی وہ صورت ہے جس میں مجرد حروف لیے جاتے ہیں اور ماترائیں بھی شامل نہیں ہوتیں ۔ تلاش کی جائیں تو مجرد حرفوں سے ان کی مقررہ قیمتوں کے ساتھ تاریخ کہنے کی بعض صورتیں اور بھی مل سکتی ہیں ۔

(۴)

آٹھویں صدی ہجری/چودھویں صدی عیسوی سے پہلے تک اصول یہ معلوم ہوتا ہے کہ مطلوبہ سال کے ہر ہندسہ کے واسطے ایک ہی حرف لاتے تھے ۔ آٹھویں صدی میں اس میں سہولت پیدا کی گئی یعنی تاریخ گوکو اس بات کا اختیار دیا گیا کہ وہ عدد کے جس ہندسے کے چاہے اس طرح ٹکڑے کرے کہ ان سب ٹکڑوں کا مجموعہ سال مطلوبہ کے عدد کے برابر ہو جائے ۔ ظاہر ہے کہ ابتدا میں زیادہ ٹکڑے نہ کیے گئے ہوں گے ۔ ٹکڑے کرنے کا خیال کچھ بہت دور کی بات بھی نہیں تھی کیونکہ تاریخوں میں تقسیم، ضرب، تفریق اور جمع کے تمام طریقے کام میں لائے جانے لگے تھے ۔ بہر حال اس سہولت نے تاریخ گوئی کے فن کو یک لخت بہت زیادہ ترقی دے دی اس باب میں بڑی وسعتیں پیدا ہو گئیں اور ایسی تاریخیں کہی جانے لگیں جو شاعر ہی نہیں ہمارے شعری ادب کے لئے بھی سرمایہ فخر و مباہات ہیں ۔

امیر تیمور کا سال وفات ۸۰۷ھ ہے ۔ شاعر نے اکائی کے ہندسے کے دو ٹکڑے ۶+۱ کر لیے۔ اور اس طرح ۸۰۰+۶+۱ حاصل ہو گیا۔ اس کو ض+و+الف سے ظاہر کیا گیا ۔ اس مادۂ تاریخ کو نظم کرنے کے لیے کے اس نے اس کے شروع میں " ر" اور آخر میں" ن " کا اضافہ کیا تو " رضوان" سامنے آیا۔ اب اس نے کہا :

در هفتصده شعبان سوے علیین تافت
فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد ۳۳

رضوان کے سر اور پیر نکال دو " ضوا " بچ رہے گا ۔ یہی مادۂ تاریخ ہے ۔

یہ بے سروپا کر دینے کی بات تاریخ گویوں کو بہت پسند آئی ۔ کئی شاعروں نے تاریخ وفات کے لیے ایسا ہی کیا ہے شاہ عالم بہادر شاہ نے ۱۱۲۴ھ میں وفات پائی ۔ شاعر نے اس کے عدد کے کئی ٹکڑے کئے اور پھر ان کی جگہ حروف ابجد لایا اسی طرح :

۱۰ + ۸۰۰+ ۱۱۰ + ۴ + ۲۰۰ = ۱۱۲۴

ی + ص + عم + د + ر

ان سب کے شروع اور آخر میں ایک ایک حرف لا کر انھیں بامعنی کلمات میں تبدیل کیا اور پھر ان کلمات کے ''بے سروپا'' کیے جانے کی طرف اشارہ کرتے ہوئے نظم کر دیا۔

از وفاتش بے سروپا شدند　　فیض وفضل ونعمت وعدل وکرم

حکیم مومن خاں مومن نے بھی شاہ عبدالعزیز کے انتقال کی تاریخ بالکل اسی طریقے پر کہی:

دست بیداد اجل سے بے سروپا ہو گئے

فقر ودیں		فضل وہنر		لطف وکرم		علم وعمل	
۱۰۰	۱۰	۸۰۰	۵۰	۹	۲۰۰	۳۰	۴۰

۱۲۳۹

نواب مصطفا خاں شیفتہ مرے تو مولانا الطاف حسین حالی نے بھی مومن خاں کے طرز پر تاریخ نظم کی

شدز فوت آں بے سروپا تمام

وفا ،	کرم ،	بذل و	تقو و	ورع
۸۰	۲۰۰	۷۰۰	۱۰۰	۲۰۰

۱۲۸۰

حالی کی یہ تقسیم کمزور ہے ۔ صرف پانچ ٹکڑے کیے ہیں ۔ ان میں بھی ایک ٹکڑے کی تکرار ہے ۔ قادر الکلام شاعر اسے پسند نہیں کر سکتے ۔

اوپر کی مثالوں میں مادۂ تاریخ کے تمام حروف کسی بامعنی کلمہ کے وسط میں آئے ہیں ۔ بعد کے شاعروں نے اس میں جدت کی اور کبھی ان حروف کو کلمہ کے شروع میں لانے کا التزام کیا ہے اور کبھی آخر کلمہ میں لائے ہیں ۔ یہی نہیں بلکہ بعض شعرا نے اپنی مشاقی اور قدرت کلام کے اظہار کے لیے یہ بھی کیا ہے کہ کئی شعروں پر مشتمل قطعہ کہا اور اس قطعہ پر شعر یا ہر مصرع کے شروع میں کوئی ایسا کلمہ لائے ہیں جس کا حرف اول اگر لے لیں اور ان سب کے اعداد کو جمع کریں تو مطلوبہ تاریخ

نکل آئے گی ۔ اصطلاح میں اس کو صنعت توشیح کہتے ہیں ۔ اس کی ایک بہت اچھی مثال طرفہ قریشی کے یہاں نظر آتی ۔ انھوں نے نوح ناروی کی وفات کا قطعہ تاریخ اس صنعت میں کہا تھا ۔ قطعہ میں کل سترہ شعر ہیں ۔ ہر شعر کے دونوں مصرعے جن حرفوں سے شروع ہوتے ہیں ان کا مجموعہ اس طرح ہے :

صاحب اوج باخبر استاد

۱۳۸۲

حروف کے اس مجموعہ سے نوح کا سال وفات برآمد ہوتا ہے دلچسپ بات یہ ہے کہ یہ مجموعہ بجائے خود بھی موزوں مصرع ہے ۔

تاریخ گویوں نے اپنی جدت فکر سے مختلف صنعتوں میں تاریخیں کہی ہیں ۔ انیسویں صدی عیسوی کے نصف آخر میں محمد علی جویا مراد آبادی نے اس معاملے میں ایسی ایسی جدتیں دکھائی ہیں کہ حیرت ہو ۔ مثال کے طور پر کہتے ہیں ۳۲

" صنعت کمال جب کہ مادہ کے طاق طاق حرفوں سے الگ تاریخ نکلے اور جفت جفت سے الگ ۔ گویا ایک مادہ سے دو تاریخیں پیدا ہوں

فرخندہ وفرخ شود شادی بملک آید ۔ بہی

طاق حروف :

ف + خ + د + و + ر + ش

۸۰ + ۶۰۰ + ۴ + ۲ + ۲۰۰ + ۳۰۰

د + الف + ی + م + ک + ی

۴ + ۱ + ۱۰ + ۴۰ + ۲۰ + ۱۰

ب + ی

۲ + ۱۰ = ۱۲۸۷ھ

جفت حروف :

ر + ن + ہ + ف + خ + و

۲۰۰ + ۵۰ + ۵ + ۸۰ + ۶۰۰ + ۶

ش + د + ب + ل + ا + د

۳۰۰ + ۴ + ۲ + ۳۰ + ۱ + ۴

ہ

ہ = ۱۲۸۷ھ

درگا پرشاد نادر کا کہنا ہے کہ اس صنعت کو '' صنعت الفرد و الزوج ''
کہنا درست معلوم ہوتا ہے ۔ اسی طرح :

'' صنعت حسابیہ میں حساب کے کئی قاعدے کام میں لائے
جاتے ہیں :

ولی مضروب ہے مولا کے سر سے ولی کے دل میں جس کا اِک نشاں ہے
ولی (و + ل + ی) کے ۴۶ عدد مضروب اور مولا کا سر (میم) کے ۴۰
مضروب فیہ ' جن کا حاصل ضرب ۱۸۴۰ ہوا ۔ ولی کا دل لام ہے
جس کے ۳۰ عدد ہیں ۔ دونوں کو جمع کردیا تو مجموعہ ۱۸۷۰ سنہ
مطلوب ہوئے اس کے ظاہر معنی مصطلح فقرا ہیں ۔ اہل دل اس کو
خود جانتے ہیں ۔ تشریح کی حاجت نہیں '' ۳۵ ''

یہ صنعت معما کی حد میں داخل ہو گئی ہے ۔

صنعت حسابیہ کی ایک اور نہایت نادر صورت ''گنجینہ تواریخ'' میں
نظر آئی ۔ اس کتاب کے مصنف میر نادر علی رعد نے اس کی تاریخ اس
طرح کہی ہے :

جو چاہو فرض کر لو الفاظ
قلت سے ہوں یا کہ ہو بکثرت
جس طرح سے چاہو ان کے اعداد
محسوب کرو نہ ہو گی دقت
کچھ نقطے بڑھاؤ سیدھی جانب
جتنے تم چاہتے ہو حضرت
چار اس پر زیادہ کر کے فوراً
مجموعہ یہ پانچ پر ہو قسمت

حاصل پہ بڑھاؤ نصف اسی کا
جو کچھ بچ جائے بعد قسمت
حاصل جو ہو اس عمل سے آخر
محسوب ہو اس کی چوتھی قوت
اور اس پہ بڑھائے جو سترہ
پیدا ہو جائے سال ہجرت

۱۳۱۳ -

اس کی تشریح اس طرح ہے :

عدد مفروض	= ۲۷۴
ایک نقطہ بڑھاؤ	= ۲۷۴۰
۴ زیادہ کرو	= ۲۷۴۴
۵ سے تقسیم کرو	= باقی رہے ۴
اس کا نصف بڑھاؤ	= ۴+۲ = ۶
اس کی چوتھی قوت	= ۶×۶×۶×۶ = ۱۲۹۶
اس پر سترہ بڑھاؤ	= ۱۲۹۶+۱۷ = ۱۳۱۳ھ

مصنف نے اسے '' صنعت نادر '' کہا ہے -

اس قسم کی اور بھی بعض مثالیں مل سکتی ہیں - بخوفِ طوالت ہم ان کو چھوڑ رہے ہیں -

(۵)

مادۂ تاریخ کی تین صورتیں ممکن ہیں - میر نادر علی رعد نے لکھا ہے :

'' باید دانست کہ مادۂ تاریخ کہ بوقوع واقعہ نسبت کلی داشتہ باشد گاہے زاید الاعداد یا ناقص الاعداد می باشد - دریں صورت تخرجہ یا تدخلہ یا ہر دو رامجوز داشتہ اند لیکن شرط آنست کہ مناسب حال و مقام باشد تاکہ حسن تاریخ را دوبالا کند -'' ۳۷

بسے مادۂ تاریخ جو تاریخ کے اعداد کو پورا پورا ظاہر نہ کریں، عدد

مطلوبہ سے کم ہوں گے یا زیادہ ہوں گے اس کمی بیشی کو پورا کرنے کے لئے یا تو کسی عدد کا اضافہ کیا جائیگا یا کم کریں گے ۔ اس درستی کے لیے جو اصطلاحیں مقرر ہیں ان کا بیان درگا پرشاد نادر نے اس طرح کیا ہے :

''مادہ تاریخ کے عدد کچھ کم ہوں اور بہ اشارۂ لطیفہ اس پر کوئی حرف بڑھا کر سنہ مطلوب نکالیں ۔ اس عمل کو تعمیہ کہتے ہیں اور جب عدد اعداد مطلوبہ سے زیادہ ہو جائیں اور اس کو بہ کنایہ فصیح کم کریں اس عمل کا نام تخرجہ ہے'' ۳۸

تعمیہ لغت میں اندھا کرنے ، کسی چیز کو چھپانے اور مجازاً معمہ کہنے کے معنی میں آتا ہے اس میں جوڑنے گھٹانے کی کوئی تخصیص نہیں ہے اس لیے صحیح یہ معلوم ہوتا ہے کہ تعمیہ اس عمل کو کہتے ہیں جب تاریخ گو کوئی کنایہ لا کر مطلوبہ اعداد حاصل کرنے کے لیے مادۂ تاریخ کے اعداد میں کمی بیشی کرتا ہے ۔

مادۂ تاریخ میں کچھ کمی کرنا یا نکال لینا عمل تخرجہ کہلاتا ہے اس کے برخلاف اس میں کوئی عدد زیادہ کریں یا داخل کریں تو اسے تدخلہ کہیں گے ۔ تعمیہ میں تخرجہ اور تدخلہ دونوں شامل ہیں لیکن عام طور پر سے تعمیہ کی اصطلاح کو تدخلہ کے معنی میں استعمال کرتے ہیں ۔ نادر نے بھی اقتباس بالا میں یہی کیا ہے ۔

عمل تعمیہ ہمیشہ معیوب نہیں ہوتا ۔ اس سے شاعر کی استعداد کی کمی پر بھی لازماً استدلال نہیں کیا جا سکتا ۔ شاعروں نے اکثر تاریخ کو زیادہ بامعنی اور زیادہ برمحل بنانے کے لیے بھی تخرجہ اور تدخلہ کے طریقہ سے فائدہ اٹھایا ہے بظاہر اس طریقہ کی ابتدا آٹھویں صدی ہجری/چودھویں صدی عیسوی کے اختتام یا بعد والی صدی کے آغاز میں ہوئی ہو گی ۔ نویں صدی ہجری میں تعمیہ سے کام لینے کی نہایت عمدہ اور کامیاب مثالیں ملنے لگتی ہیں ۔ امیر تیمور نے ۸۰۷ھ میں وفات پائی تھی ۔ اس زمانے کے ایک فاضل مولانا زاہد نے تاریخ کہی

زاہد پے تاریخ وفاتش آمد

بگرفت سر و پائے قضا را سر دد

'' قضا '' کے سروپا کو الگ کر دو تو '' ض '' بچرے گا۔ اس پر زاہد نے سر یعنی حرف '' ز '' کا اضافہ کیا تو سال مطلوبہ کے عدد ۸۰۷ حاصل ہو گیے -

اسی موقع کی ایک دوسری تاریخ یہ ہے

سر زلف آورد و بر رخ نہاد ۳۹

'' رخ '' کے عدد آٹھ سو ہیں - اس پر سر زلف یعنی '' ز '' کے عدد بڑھائیں تو ۸۰۷ بنیں گے -

۱۲۰۲ھ میں غلام قادر روہیلہ نے شاہ عالم ثانی کی آنکھیں نکال لیں - پھر وہ مارا گیا۔ شاعر نے قطعہ تاریخ میں پورے واقعہ کو اس طرح نظم کیا ہے

کور چوں کرد شاہ را قادر
این ندا از سماء رسید یکبار
سر و پائے غلام قادر را
ببرد ، برفگن سر بازار

غلام قادر کا سر اور پیر '' غ '' اور '' ر '' ہے - ان کو بازار کے سر سے ملائیں تو غ + ر + ب کے عدد ۱۲۰۲ھ ہوں گے - یہی مطلوب شاعر ہے۔

تاریخوں میں تعمیہ کے عمل کی طرف اشارہ کے لیے بعض کلمات مقرر کر لیے گئے ہیں - ان کی ایک مختصر سی فہرست درگا پرشاد نادر نے اس طرح درج کی ہے -

'' یاد رکھو کہ چند باتیں فن معما کی تاریخ گویوں نے مان رکھی ہیں جو تعمیہ و تخرجہ کے عمل میں مستعمل ہیں - ذہن میں ان کا حاضر رکھنا ضروریات سے ہے -

تعمیہ و تخرجہ اکثر دو حرفی، سہ حرفی لفظ کے ایک حرف سے کیا کرتے ہیں- پس سر کلمہ کے حرف کو ابتدا، اول، لب، دست، چشم، رخ، دھان، دندان، زبان، روے، بینی، پیش، شاخ، سینگ، راس، سر، جعد، چوٹی وغیرہ الفاظ سے تشبیہ دیتے ہیں -

دوسرے حرف کو کہ وسط کلمہ ہو ان ناموں سے یاد کرتے ہیں ۔ وسط ۔
وسط ، درمیان ، میان ، کمر ۔ ضمیر ، دل ، جگر ۔ قلب ، شکم ۔
پہلو ، بازو ، ناف وغیرہ ۔

تیسرے حرف کے یہ نشان مقرر ہیں جو اکثر کلمہ کا اخیر ہوتا ہے ۔
خاتمہ ، پا ، پس ، پایان ، تتمہ ، مد ، اخیر ، دم ، پاشنہ ، زانو وغیرہ ۔

اگر میں ان سب کی مثالیں لکھوں تو طول فضول ہو ۔ مختلف شاعروں کی تاریخیں دیکھو ۔ سب کی مثالیں ظاہر ہیں ۔'' ۴۰

تخرجہ اور تدخلہ سے کام لینے کا رواج نویں صدی ہجری/پندرھویں صدی عیسوی کے بعد سے عام ہو گیا ۔ اس کی مثالیں آگے آئیں گی ۔

(۶)

اوپر تاریخ گوئی کے دو بنیادی طریقوں کا بیان ہوا ہے یعنی ہندسوں یا عددوں کی مدد سے تاریخ کا بیان کرنا قدیمی طریقہ تھا ۔ اس کے بعد حروف کے واسطے سے تاریخوں کا اظہار کیا جانے لگا ۔ آٹھویں صدی ہجری/چودھویں صدی عیسوی میں تاریخ گویوں نے ان دونوں کو ملا جلا کر تاریخیں بیان کرنے کا طریقہ نکالا یعنی ایک جزو صوری اور باقی معنوی ہوتا تھا ۔

بدر چاچ نے حاجی رجب اور شیخ رکن الدین کے آنے کی تاریخ اس طرح نظم کی تھی :

ہم بتاریخے کہ ماہ از سال ہفصد شد فزون
زین سفر ماہ محرم سابق شعبان رسید ۴۱

شاعر نے اس میں مختلف النوع رعایتیں ملحوظ رکھی ہیں ۔ محرم کے بعد صفر کا مہینہ آتا ہے ۔ لفظ '' سفر'' ہیں اس کی رعایت ہے ۔ سابق شعبان سے مراد رجب کا مہینہ ہے پہلے مصرع میں '' ماہ '' کے عدد ۴۶ کا اگر ہفصد پر اضافہ کریں تو سال مطلوبہ حاصل ہو گا ۔

بعد کے زمانے میں شاعروں نے اس طرز میں بھی نئی نئی صورتیں اختراع کیں ۔ شیخ کاظم حسین صدیقی پھپھوندوی نے '' تواریخ تخت نشینی حضور ملک معظم شاہ ایڈورڈ ہفتم قیصر ہند '' میں کئی نادر

تاریخیں شامل کی ہیں ۔ بعض یہ ہیں

ملک راعونِ واحد از پس و پیش
نگہدارد زشر ہر بداندیش

اس کی شرح انہوں نے خود اس طرح بیان کی ہے :

" از لفظ ملک عدد آن کہ ۹۰ باشد خواستہ و عون واحد کہ از پس و پیش گفتہ پیش از عدد ملک عدد واحد کہ یک باشد ارادہ کردہ و بعد اعداد لفظ ملک ہمان عدد کہ یک باشد مراد گرفتہ بدیں صورت :

واحد ملک واحد
۱ ۹۰ ۱ = ۱۹۰۱ "

اس میں مادۂ تاریخ " ملک " ہے اس کے " پس و پیش " واحد یعنی ایک لکھ دیں تو متعلقہ تاریخ ظاہر ہو جائے گی ۔
ایک دوسری تاریخ اس سلسلے میں یہ ہے

نقطہ واحد و بر اطرافش
عدد واحد است بس دلکش

" قبل از نقطہ واحد عدد واحد کہ یک باشد ارادہ کردہ و بعد ہمان نقطہ عددِ لفظِ واحد کہ ۱۹ باشد مراد است ۔ در لفظ عدد واحد یکجا ترکیب مضاف و مضاف الیہ است و دیگر جا ترکیب صفت و موصوف " ۔ ۴۲

یعنی پہلے صفر لکھو ۔ اس کے سیدھی طرف ایک اور بائیں طرف لفظ واحد کے عدد ۱۹ لکھ دو تو تاریخ کے عدد بن جائیں گے ایسی، تاریخیں اور بھی ہیں لیکن یہ سب عموماً معما کی حد تک پہنچ گئی ہیں۔
درگا پرشاد نادر نے محمد علی جویا کی تاریخوں کا بیان کرتے ہوئے لکھا ہے کہ تاریخ گوئی کی ایک صنعت یہ بھی ہے یعنی :

" صنعت غریب جس میں کنایۃ تعمیہ تخرجہ کیا جائے
الف آخر اللہ اکبر کے لکھ

اللہ اکبر کے عدد ۲۸۹ ہوتے ہیں اور ''الف''
بمعنی ہزار اس کے آخر بڑھایا تو سال ہجری ۱۲۸۹ ہوئے'' ۔ ۴۳

اس تشریح میں ''الف'' کو اس کے لغوی معنوی میں بتایا گیا ہے ۔ یہ صحیح نہیں ۔ یہاں الف کی عددی قیمت ایک لی جائے گی ۔ اسے "اللہ اکبر" کے اعداد کے بعد لکھ دیں تو تاریخ آ جائے گی۔ الف کو اگر ہزار کے معنی میں سمجھیں تو ان کو ۲۸۹ میں جوڑنا پڑے گا جو صحیح نہیں ۔

(۷)

آٹھویں صدی ہجری/چودھویں صدی عیسوی تک تاریخیں اتنی کہی جا چکی تھیں کہ انھوں نے ''فن'' کا درجہ حاصل کر لیا ۔ سارے سرمائے پر نگاہ کر کے ، اس کا جائزہ لینے کے بعد اس فن کے اصول و ضوابط مرتب کرنے کی ضرورت کا احساس بھی پیدا ہوا ۔ غالباً پہلا شخص جس نے اصول اور قاعدوں کو منضبط کرنے کا کام کیا اسی صدی میں ہوا تھا ''مونس الاحرار فی دقایق الاشعار'' نامی کتاب میں ایک باب تواریخ سے متعلق موجود ہے ۔ اس کتاب کے بارے میں سید عارف نوشاہی نے لکھا ہے :

''مونس الاحرار را نخست لطیف الدین احمد اصفہانی در ربیع الآخر ۷۰۲ھ بپایان رسانیدہ ۔ سپس محمد بن بدر جاجرمی بہ سال ۷۴۱ ھ درآن اندک تصرف کردہ بنام خود منتشر کردہ است'' ۴۴

معلوم ہوتا ہے کہ بعد کے زمانے میں اس کتاب کا کوئی خلاصہ کسی شخص نے تیار کیا تھا ۔ اس حوالے سے سید موصوف نے تحریر کیا ہے :

''منتخبات مونس الاحرار آٹھویں صدی ہجری کی تصنیف ہے ۔ اس کے باب تواریخ سے واضح ہوتا ہے کہ اس صدی میں مادہ

تاریخ گوئی ادبیات میں شامل ہو چکی تھی مثلاً مادہ ہائے تاریخ: طاب ثراہ ۔ رشید الدین ، فضل اللہ اور شاہ مرد ، سلطان سنجر کو وفات کے لیے استعمال ہوئے ہیں ۔ اس کے بعد مادۂ تاریخ گوئی منظم طور پر آگے بڑھی ۔

''حیف از شاہ شجاع'' اور ''خاک مصلی''

علی الترتیب شاہ شجاع اور حافظ شیرازی کے مادہ ھائے تاریخ وفات ہیں جو یہ ظاہر کرتے ہیں کہ آٹھویں صدی سے پہلے مادہ تاریخ گوئی نے اپنے ابتدائی مراحل طے کئے اور اس صدی میں تاریخ گو شعرا اسے تکامل کی طرف لے گئے ۔ آٹھویں صدی کے بعد مادہ تاریخ گوئی نہ صرف تاریخی وادی بلکہ فنی اعتبار سے بھی عروج پر رہی ہے جس کا صحیح اندازہ آٹھویں صدی سے لے کر آج تک کے تاریخ گو حضرات کے آثار کے مطالعے سے ہوتا ہے۔" ۴۵

اس اقتباس میں '' فضل اللہ = ۹۲۷ '' پر توجہ کی ضرورت ہے جس کتاب میں یہ مادۂ تاریخ تحریر ہے اسے یقینی طور سے دسویں صدی ہجری کے وسط کی تالیف ہونا چاہیے ۔ ایسا اکثر ہوا ہے کہ بعد کے لوگوں نے بہت پہلے کے واقعات کی بھی تاریخیں کہی ہیں اس لیے دسویں صدی کی کسی تالیف میں شاہ مرد = ۵۵۰، اور رشید الدین = ۶۰۹ یا طاب ثراہ = ۷۱۸ جیسے قدیم مادہ ھائے تاریخ درج ہوں تو ان مادہ ھائے تاریخ کی قدامت بھی مشتبہ ہو جاتی ہے ۔ حیف از شاہ شجاع = ۷۸۶ اور خاک مصلی = ۷۹۱ جیسے مادہ ھائے تاریخ بھی مونس الاحرار کی اس ترتیب میں شامل نہیں ہو سکتے تھے جو محمد بن بدر جاجرمی نے ۷۴۱ھ میں مکمل کی تھی ۔

مولوی عبدالسلام نعمانی نے اپنی کتاب '' آثار بنارس '' میں بنارس کی بعض قدیم عمارتوں کا تعارف کراتے ہوئے لکھا ہے :

'' احمد ینالتگین کے حملہ کے بعد بنارس میں مسلمانوں کی نو آبادیاں قائم ہوئیں اور اسی سنہ میں مسجد دونیم کنگرہ جو اب عوام میں ڈھائی کنگرہ کے نام سے موسوم ہے تعمیر ہوئی۔ تاریخی نام مسجد دو نیم کنگرہ۔ ہے جس سے تعمیر کا سال ۵۱۲ھ نکلتا ہے۔"۴۶

احمد ینالتگین کا زمانہ ۵۱۲ھ سے پہلے کا ہے اس لیے یہ مسجد اس کے عہد کے بعد تعمیر ہوئی ہو گی ۔ ینالتگین شہر بنارس میں داخل ضرور ہوا تھا لیکن بیہقی کے بیان کے مطابق وہ اس شہر میں ٹھہر نہ سکا تھا ۔ مسجد کے تعمیر ہونے کا سوال ہی نہیں پیدا ہوتا ۔

چھٹی صدی ہجری کے اوایل میں تاریخ گوئی کے لیے مجرد حرفوں کا استعمال تو ہونے لگا تھا لیکن بامعنی کلموں کے مجموعے سے تاریخیں کہنے کا سلسلہ بہت بعد میں شروع ہوا۔ تاریخی نام مقرر کرنے کا رواج تو اور بھی بعد کی بات ہے۔ ''مسجد دو نیم کنگرہ '' تاریخی نام ہو، اس کا کوئی امکان نہیں معلوم ہوتا ۔ بظاہر'' ڈھائی کنگرہ '' کی طرح یہ بھی اس مسجد کا نام اس کی ساخت کے پیش نظر پڑ گیا ہوگا ۔ اسے تاریخ سے کوئی تعلق نہیں ۔

جو تفصیلات گذشتہ اوراق میں بیان ہو چکی ہے ان کی روشنی میں یہ بات یقینی ہے کہ آٹھویں صدی ہجری/چودھویں صدی عیسوی کے ربع ثانی میں با معنی کلموں کے مجموعوں سے تاریخیں کہی جانے لگی تھیں ۔ بدر الدین چاچی (شاشی) جو بدر چاچ کے نام سے مشہور ہے ہندوستان کے بادشاہ غیاث الدین تغلق کا درباری شاعر تھا ۔ اس نے محمد تغلق کی بعض فتوحات کی بھی تاریخیں کہی ہیں ۔ قلعہ نگر کوٹ کی فتح کی تاریخ میں کہتا ہے :

کشاد حصن نگر کوٹ را کہ سنگین بود
شد زمانہ بتاریخ " ادخلوافیھا "=۷۳۸

پھر قلعہ خرم آباد (تغلق آباد) کی تعمیر کی تاریخ اسی شاعر نے اس طرح کہی

تمام گشت بتاریخ "وادخلوافیھا" ۷۴۴
کشادہ باتو بگویم کہ ہفصد و چل و چار ۷۴۴

یہ بات لائق توجہ ہے کہ یہ دونوں اپنی نوعیت کی قدیم ترین تاریخوں میں سے ہیں اور ان دونوں میں شاعر نے مادۂ تاریخ عربی زبان میں موزوں کیا ہے دوسری تاریخ میں مصرع ثانی میں اس نے فارسی ، عدد "چہل" کو "چل" بہ حذف ھائے ہوز نظم کیا ہے ۔

جناب محمد اسحاق صدیقی نے تاریخ گوئی کے ارتقاء سے بحث کرتے ہوئے لکھا ہے :

" اردو، فارسی ادب میں بے شمار تاریخی قطعے موجود ہیں لیکن

عربی کی کوئی مثال میرے سامنے نہیں ہے۔" ۴۸

بدر چاچ کی مذکورہ تاریخیں غالباً اس خیال کی تردید کے لیے کافی ہیں کہ عربی میں حروفِ ابجد کے واسطے سے تاریخیں نہیں کہی جا رہی تھیں ۔ اس کا امکان ہے کہ اہل عرب نے فن تاریخ کو دلچسپی کے ساتھ اختیار نہ کیا ہو لیکن ہندوستان میں عربی جاننے والے شعرا نے مختلف زبانوں میں تاریخیں کہی ہیں مثال کے طور پر شیخ عبد القادر بدوانی نے فتح پور سیکری کی مسجد کی تاریخ اس طرح کہی تھی :

قال روح الامین تاریخا
لا یری فی البلاد ثانیہا ۴۹
۹۷۶

اسی طرح آصفجاہ اول کو وزارت اور خطاب عطا ہوا تو میر عبدالجلیل واسطی بلگرامی نے کہا :

نظمت فی العربی الفصیح تاریخا
حلی وزارتہ ساکب الربیع لنا=۱۱۳۲ ۵۰

قرآن پاک کی آیات اور احادیث سے بھی تاریخیں نکالی جاتی رہی ہیں چنانچہ جس وقت سنبھا راو اپنے بیٹے کو لے کر عالمگیر کی قید سے فرار ہوا تو حافظ ہدایت اللہ نے کہا :

اِن شانئک ھوالابتر ۵۱
۱۰۷۷

اسی طرح احمد شاہ بادشاہ اور صفدر جنگ کے مابین صلح ہوئی تو کسی نے تاریخ کہی :

الصلح خیر قال اللہ
۱۱۶۶

باینہمہ یہ حقیقت ہے کہ تاریخ گوئی کی زبان کی حیثیت سے فارسی نے جو درجہ حاصل کیا وہ کبھی دوسری زبان کو نہیں مل سکا ہے ۔ آٹھویں صدی ہجری کے وسط سے بامعنی کلمات کا استعمال فارسی زبان کے تاریخ

گویوں کے یہاں عام رہا ہے۔ مجد الدین اسماعیل شیرازی کی وفات کی تاریخ خواجہ حافظ شیرازی نے ذیل کے شعروں میں کہی ہے :

مجد دین سرور قضات جہان اسمعیل
کہ زدی کلک زبان آورش از شرع نطق
ناف ہفتہ بدہ از ماہ رجب ہیزدہ روز
کہ برون رفت ازین منزل بے نظم و نسق
کنف رحمت حق منزل او دان وانگہ
سال تاریخ وفاتش بجو از "رحمت حق" ۵۲

"رحمت حق" =۷۵۶ کے کلمات اس موقع کے لیے نہایت بر محل اور مناسب ہیں اور شاعر کی خوش فکری کی عمدہ دلیل۔

اسی زمانے سے اس پہلو پر بھی توجہ کی جانے لگی کہ مادۂ تاریخ مناسب مقام بھی ہو چنانچہ وقت کے ساتھ ساتھ اس باب میں بھی جدتیں کی جاتی رہی ہیں ۔

نویں صدی ہجری/پندرھویں صدی عیسوی میں اگرچہ تاریخ گوئی کا فن کافی ترقی کر گیا تھا ۔ جو تاریخیں بہ آسانی دستیاب ہیں ' ان کی تعداد کس قدر کم ہے اس کا سبب شاید یہ ہو کہ اس صدی میں سیاسی انتشار نسبتاً زیادہ رہا ۔ ہندوستان پر امیر تیمور کا حملہ ہوا جس کے نتیجہ میں یہاں نئی نئی سلطنتیں وجود میں آئیں ۔ یہ نئی سلطنتیں اپنی بقا اور استحکام کے لیے معرکہ آرائیوں میں مصروف رہیں ۔ باوجود ان سب کے شعر و ادب کی ترقی کا سلسلہ جاری رہا ۔ تاریخیں بھی کہی گئیں ۔

اقبال خان لودی پسر ظفرخان صفر ۸۰۲ھ میں تخت پر بیٹھا جس کی تاریخ یہ ہے

سال تاریخ گفت ہاتف غیب
محفل آرا اعز بزم شہی

دوسرے مصرعے سے سال مطلوبہ کے عدد نکلتے ہیں۔ پورا مصرعہ مادۂ تاریخ ہے۔

بہلول لودی نویں صدی ہجری/پندرھویں صدی عیسوی کے ختم کے قریب مرا ۔ اس کے مرنے کی تاریخ کسی نے اس طرح کہی تھی۔

در خلد شد و گفت سروش از سر جنت

قصد سفر عالم ارواح زسالش

'' قصد سفر عالم '' کے اعداد ۸۹۱ میں '' ج '' یعنی سرجنت کی قیمت عددی۳ جوڑیں تو سال وفات ۸۹۴ کے صحیح عدد برآمد ہوں گے۔

مولوی محمد بشیرالدین صاحب نے سلاطین لودی کے ذکر میں ایک قطعہ تاریخ اس طرح نقل کیا ہے :

قطعہ تاریخ وفات جس میں نو عدد کم پڑتے ہیں ' یہ ہے :

چوں محمد شہ یگانہ کہ بود

دولتش بندہ چاکر اقبالش

شد بخت سروش غیبی گفت

۷۵۹

نوحہ و آہ عرش در سالش

۸۱+   = ۸۴۰

(واقعات دارالحکومت دھلی ۱ : ۲۰۷)

یہ محمد شاہ بن فرید خاں کی وفات کی تاریخ ہے جو خاندان سادات کا تیسرا بادشاہ تھا ۔ اس نے شوال ۸۴۹ھ کو انتقال کیا تھا ۔ راقم نے بھی اس تاریخ پر ہر طرح غور کیا لیکن کسی طرح سال مطلوبہ کے عدد نہیں نکلتے ۔ '' آہ '' میں الف ممدودہ کے اگر دو مان لیں تو بھی آٹھ کی کمی رہ جاتی ہے ۔

اسی طرح ہمایوں بادشاہ کے مرنے کی تاریخ جو مولانا قاسم کاہی نے کہی ہے اس میں بھی ایک کی کمی رہ جاتی ہے :

قضا از بہر تاریخش رقم زد

ہمایوں بادشاہ از بام اوفتاد=۹۶۲

اس میں بادشاہ، از،اوفتاد میں ایک ایک الف اور کلمہ آخر میں

واو کے اعداد شمار کرنے کے بعد بھی۹۶۲ ہوتے ہیں جب کہ ہمایوں کا سال وفات ۹۶۳ ہے ۔ حروف مذکورہ کی حیثیت زواید کی ہے اس لحاظ سے یہ مادۂتاریخ اچھا نہیں ہے لیکن چونکہ واقعہ بھی نظم ہوگیا ہے یہ یاد رکھنے کے لائق ہے ۔

اصولی بات یہ ہے کہ تدخلہ اور تخرجہ کی اجازت کے بعد اعداد کو پورا پورا ضرور حاصل ہونا چاہیے ،کسی قسم کی کمی یا زیادتی کے لیے عمل تعمیہ کے بعد گنجایش نہیں رہ جاتی ۔ اگر اس آسانی کے باوجود کوئی شخص صحیح تاریخ نہیں نکال سکتا تو مناسب یہ ہے کہ وہ اس باب میں کوشش نہ کرے ۔ مشہور ہے کہ تاریخوں میں ایک بلکہ دو عدد کی کمی بیشی جائز رکھی گئی ہے۔ اس جائز رکھنے کی کوئی معقول وجہ سمجھ میں نہیں آتی ۔ ابتدائی زمانے میں اگر ایسی تاریخیں مل جاتی ہیں تو وہ آج کے لیے جواز نہیں پیش کرتیں۔ نویں دسویں صدی ہجری/ پندرھویں سولھویں صدی عیسوی میں اپنی ساری ترقی کے باوجود تاریخ گوئی کا فن ابتدائی مدارج میں تھا۔ اس وقت اصول و ضوابط مرتب کئے جا رہے تھے۔

(۸)

جہاں تک دیکھنے میں آیا ہے نویں صدی ہجری/پندرھویں صدی عیسوی کے آخر میں جو تاریخیں کہی گئی ہیں ان میں عموماً یاتو عربی کے الفاظ استعمال کیے گئے ہیں یا فارسی کے ایسے لفظ لائے ہیں جو عربی کے حرفوں پر مشتمل ہیں ،مثال کے طور پر جہاں پادشاہ کہہ سکتے ہیں تھے تاریخ گویوں نے بادشاہ (بائے عربی کے ساتھ) نظم کیا ہے ۔ اسی طرح اکثر قدیم تاریخوں میں سفید نہ کہ سپید آیا ہے ۔

دسویں صدی ہجری/سولھویں صدی عیسوی میں تاریخوں میں فارسی ہی نہیں ہندوی (اردو) کے مخصوص حرف بھی کام میں لائے گئے ہیں ۔ اسی زمانے ہیں ان کی عددی قیمتوں کے مقرر کیے جانے کا مسئلہ بھی پیدا ہوا ۔ درگا پرشاد نادر نے لکھا ہے :

”جمل کا حساب اس نظم سے ظاہر ہے اور ابجد، ہوز ، حطی ۔

کلمن، سعفص ، قرشت، ثخذ ، ضظغ ، ان آٹھ کلموں میں عربی کے اٹھائیس حرف موجود ہیں ۔ ان کے مقابلات (ٹ ۔ پ ۔ چ ۔ ڈ ۔ ڑ ۔ ژ ۔ گ) کے اعداد بھی انھیں کے مطابق شمار میں آتے ہیں ۔ مخلوط الہا حرفوں کے عدد ان کی ترکیب کے موافق گنے جاتے ہیں ۔ 'کہ' بیانیہ وغیرہ کے اکثر پچیس سمجھے جاتے ہیں ۔" ۵۳

مخلوط الہا حروف کے بارے میں نادر نے جوکہا ہے اس کا مطلب یہ ہے کہ یہ حروف مرکب ہیں ۔ ان سب میں اصل حرف کے عدد کے ساتھ ہائے مخلوط کے عدد بھی شمار کئے جائیں گے مثلاً بھ = ب + ھ = ۲+۵=۷ وغیرہ ۔

ہمزہ کو عربی میں ایک حرف کی حیثیت حاصل ہے چنانچہ وہاں اس کا عدد شمار ہوتا ہے ۔ اوپر عربی کی جو تاریخیں نقل کی گئی ہیں ان میں اس کی مثال بھی موجود ہے عربی کی طرح اردو میں بھی ہمزہ کا وجود مسلم ہے ، یہ اور بات ہے کہ اس کا استعمال محدود ہے چنانچہ اس زبان میں ہمزہ کا اعتبار کیا جاتا ہے اور اس کی عددی قیمت جوڑی جاتی ہے زبان اردو میں تا حال جو قدیم ترین تاریخ معلوم ہے وہ ہے جو رائے کھیڑا احمد آباد کی ایک مسجد پر لکھی ہوئی بتائی گئی ہے :

تاریخ اس مسیت کی ہوئی سو یوں مشہور
مسجد جاما بیچ بٹھائیا یا نبی نور ۵۴

۹۱۶

اس میں کلمہ "بٹھائیا" میں ہمزہ ہے اور اس کا عدد ایک جوڑا گیا ہے۔

فارسی زبان میں ہمزہ کو انفرادی حیثیت حاصل نہیں ہے بلکہ وہاں اس کا لکھنا بھی ضروری نہیں ہے چنانچہ اس کی قیمت بھی نہیں جوڑی جاتی ۔ ایرانی شعرا اس باب میں زیادہ اہتمام کرتے ہیں ۔ استاد خلیل اللہ خلیلی نے " مجلہ عروۃ الوثقی" کی تاریخ اس طرح نظم کی ہے ۔

سال تمدیدش اگر می خواستند
ہم مجلہ عروۃ الوثقیٰ بود ۵۵

۱۴۰۱

اس تاریخ سے تین باتیں سامنے آتی ہیں :

۱ ۔ '' مجلد '' میں لام مشدّد ہے۔ خلیلی نے ایک ہی لام کے عدد شمار کئے ہیں ۔

۲ ۔ وثقوا میں حرف ' ی ' کے عدد لیے ہیں ۔ الف مقصورہ کا اعتبار نہیں کیا ہے۔ اردو میں زمانہ ما بعد میں چونکہ اس قسم کے کلمات کو الف کے ساتھ لکھا جانے لگا تھا مثلاً دعوی کو دعوا ' معلی کو معلا وغیرہ ' ان میں ' ی ' کے بجائے الف کی عددی قیمت ایک ہی شمار کی گئی ہے ۔ اس کی مثالیں اپنے موقع پر آئیں گی ۔

۳ ۔ '' مجلۂ عروہ '' میں ہمزۂ اضافت ہے لیکن ہمزہ نہیں لکھی گئی اس لیے اس کی قیمت بھی نہیں جوڑی گئی ' لیکن معلوم ہوتا ہے کہ ہندوستان کے تاریخ گویوں نے یہاں کی زبان کے اثر سے یہاں کے لب و لہجہ کو قبول کر کے ہمزہ کا اعتبار کرنا شروع کر دیا تھا ۔ درگا پرشاد نادر کہتے ہیں :

'' منتخب التواریخ والا سلطان محمد عادل عرف عدلی سور کے ذکر میں لکھتا ہے کہ اضافت کے ہمزہ کا ایک عدد شمار کر لیتے ہیں '' ۵۲

عدلی سور ۹۶۰ھ/۱۵۵۳ء سے ۹۶۸ھ/۱۵۶۱ء تک حکمران رہا تھا ۔

افسوس ہے کہ اس کے عہد کی کوئی ایسی تاریخ ہمیں نہیں مل سکی جس میں ہمزہ موجود ہو۔ اقتباس بالا پر اعتماد کر کے کہا جا سکتا ہے کہ دسویں صدی ہجری کے وسط میں ہمزہ کے عدد کو شمار کرنے کا سلسلہ شروع ہو گیا تھا لیکن اس بارے میں اب تک اختلاف چلا آتا ہے ۔ اکثر تاریخ گو ہمزہ کا اعتبار نہیں کرتے۔ ڈاکٹر مغیث الدین فریدی نے بھی ۱۹۸۲ء میں اجمیر شریف کے عرس کی تاریخ

میخانۂ غریب نواز = ۱۹۸۲

سے نکالی ہے اور ہمزہ کا شمار نہیں کیا ہے۔ ہمارا خیال ہے کہ* اضافت کا اعلان* ہمزہ لکھے بغیر نہیں ہوتا اس لیے مناسب ہے کہ اس کی عددی

---

* دوسری طرف سے یہ بات کہی جا سکتی ہے کہ تاریخ میں اعراب اور علایم کا اعتبار نہیں کیا جاتا اور ہمزۂ اضافت قایم مقام ہے اضافت کی اس لیے اس کا بھی اعتبار نہیں کیا جانا چاہیے۔ اس دلیل میں بہت وزن ہے اور اسے سرسری طور سے نظر انداز نہیں کیا جا سکتا۔

قیمت جوڑی جائے ۔

اس قدر تفصیل کے بعد بہ صورت موجودہ عربی، فارسی، اردو کے حرفوں کی عددی قیمت اس طرح متعین ہو جاتی ہے :

ا ـ ء	ب ـ پ	ج ـ چ	د ـ ڈ	ہ ـ ھ	و	ز ـ ژ
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
ح	ط	ی ـ ے	ک ـ گ	ل	م	ن ـ ں
۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰
س	ع	ف	ص	ق	ر ـ ڑ	ش
۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰
ت ـ ٹ	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

حرفوں کی قیمتوں کے تعین کے بعد دوسرے مسایل زیر غور آئے ۔ بعض یہ ہیں :

۱ ۔ تشدید کی حالت میں بھی چونکہ ایک حرف ایک ہی بار لکھا جاتا ہے اس کی قیمت بھی دو بار شمار نہ ہوگی ۔ تسخیر گجرات کی تاریخ نواب خانخاناں نے اس طرح کہی تھی

یوم احد ثانی ربیع الاول ۵۷

۹۸۰

اس اصول کو اردو والوں نے بھی مانا ۔ خانخاناں نے ہی اسی واقعہ کی تاریخ اردو میں اس طرح نظم کی تھی

اتوار ربیع الاول کی دوجی ۵۸

۹۸۰

مندرجہ بالا دونوں تاریخوں میں الفاظ " اول "موجود ہے جس میں واو مشدد ہے لیکن ایک ہی واو کے عدد لیے گئے ہیں ۔ میر نادر علی رعد نے بھی " اول کی عددی قیمت ۳۷ بتائی ہے ۔ ۵۹

ایک اور مثال شیخ کاظم حسین پھپھوندوی کی درج ذیل تاریخ سے

بھی ملتی ہے

ندانم من ازیں بہتر دعائے جزاک اللہ فی الدارین خیرا ۶۰

۱۲۹۴

" فی الدارین " میں دال پر تشدید ہے لیکن شاعر نے ایک ہی دال کا اعتبار کیا ہے۔ البتہ لفظ " اللہ " میں سبھی تاریخ گویوں نے دو لام مانے ہیں اور اس تاریخ میں بھی ایسا ہی ہے۔ رعد نے بھی اس کی قیمت ۶۶ لکھی ہے (۶۱) ایسا غالباً اس لیے ہے کہ " اللہ " اور " الہ " میں فرق کرنا ضروری تھا ۔ اس تعین کے باوجود امکان اس بات کا ضرور ہے کہ کسی شاعر نے برعکس بھی کیا ہو۔ اسے استثنا کہا جا سکے گا ۔

۲ ۔ آٹھویں صدی ہجری کے خاتمہ کے وقت سے ہی تاریخ گویوں نے الف ممدودہ کو ایک الف مانا تھا ۔ خضر خاں کی اس تاریخ جلوس

بہر تاریخ ایں جلوس سروش

گفت : جشن قباد پیش آمد

۸۱۷

میں بھی یہی طریقہ رائج رہا ۔ شیر شاہ کے مرنے کی تاریخ

ز آتش مرد ۶۲

۹۵۲

ہے اس میں بھی " آتش " کے عدد ۷۰۱ لیے گئے ہیں۔ یہی عدد میر نادر علی رعد نے بھی اس کلمہ کے مقرر کیے ہیں ۶۳

ایک اور مثال میر عبد الجلیل واسطی کی اس تاریخ سے پیش کی جاتی ہے جو انھوں نے قلعہ ستارہ کی فتح کے موقع پر کہی تھی۔

از معجزۂ پیمبر شق القمر عیاں شد

اعجاز خسروی بیں شق ستارہ آمد

۱۱۱۱

اس میں بھی " آمد " میں الف کی قیمت ایک لی گئی ہے ۔

اوپر جو تفصیلات بیان کی گئیں ان سے یہ بات واضح ہو جاتی ہے کہ دسویں صدی ہجری/سولھویں صدی عیسوی کی ابتدا کے وقت تک

تاریخ گوئی سے متعلق بیشتر مسائل سامنے آ چکے تھے اور اس سلسلے میں ضابطے بھی بنائے جا چکے تھے ۔ اس صدی میں اردو میں بھی تاریخیں کہی جانے لگی تھیں چنانچہ دو مثالیں پیش کی گئیں ۔

(۹)

نویں صدی ہجری / پندرھویں صدی عیسوی کے اختتام تک فن تاریخ گوئی کو خوب ترقی حاصل ہو چکی تھی ۔ شاعر اپنی جدت فکر سے تاریخ گوئی کے نئے نئے انداز اختراع کر رہے تھے اسی زمانے میں صوری معنوی تاریخیں کہنے کا طریقہ بھی نکلا۔ میر نادر علی رعد نے بتایا ہے کہ :

'' صوری و معنوی آنست کہ ظاہر و باطن ہر دو تاریخ باشد یعنی سال مطلوب ہم در الفاظ مادۂ تاریخ بیان کردہ شود و ہم از اعداد حروف آن برآمد ۔ مثال از حضرت قبلہ گاہم شعلہ مرحوم :

ہشتاد و چہار و یکہزار و دو صد ۶۴

۱۲۸۴

اس میں شبہ نہیں کہ فی زماننا صوری و معنوی تاریخیں وہی سمجھی جاتی ہیں جن کے مادۂ تاریخ سے جو سال برآمد ہو وہی اس مادہ کے الفاظ میں بھی بیان ہوا ہو لیکن ابتدائی زمانے میں یہ بات نہایت مشکل تھی چنانچہ شاعروں نے ان تاریخوں کو بھی صوری معنوی کہا تھا جن میں واقعہ کے ماہ و تاریخ کا مذکور لفظوں میں ہو اور حروف کو جوڑنے سے سال واقعہ معلوم ہو چنانچہ بابر کی ولادت کی تاریخ بھی اسی قبیل سے ہے

چوں درشش محرم زاد آں شہ مکرم
تاریخ مولدش ہم آمد شش محرم

۸۸۴

چونکہ اس میں بابر کو '' شہ مکرم '' کہا ہے یہ ظاہر ہے کہ یہ تاریخ اس کی بادشاہت کے زمانے یعنی دسویں صدی ہجری کے اوایل میں کہی گئی ہوگی ۔ اس قسم کی تاریخ ابراہیم لودی پر بابر کی فتح کی بھی ہے

روز ومہ و سال وقت آں ظفر
صبح بود و جمعہ و ہفتِ رجب

۹۳۲

کچھ ہی دن کے بعد شاعروں نے اسی قسم کی صوری معنوی تاریخیں کہنی شروع کر دیں جیسی کہ میر رعد نے بیان کی ہیں لیکن عام طور سے ان تاریخوں کو '' معما '' سے قریب خیال کیا جاتا تھا ۔ مولانا شہاب الدین معمائی نے بابر کے مرنے کی تاریخ اس طرح کہی

درنہ صد وسی و ہفت بودہ ۶۵

۹۳۷

اس کے بعد سے دونوں قسم کی صوری معنوی تاریخیں کہی جانے لگیں یعنی وہ بھی جن میں صرف دن ، مہینہ وغیرہ کا بیان ہوتا تھا مثلاً مرزا مہدی علی قبول نے میر ضمیر کے مرنے پر کہا

شنبہ و بست و سیم بود از محرم آہ وائے

۱۲۷۲

اور وہ بھی جن میں سال کا بھی مذکورہ ہوتا تھا مثلاً میر علی اوسط رشک نے سبحان علی خاں کے مرنے کا قطعہ اس طرح کہا تھا کہ ہر مصرع سے سال واقعہ (۱۲۶۴) کے عدد برآمد ہوتے ہیں ۔

مرد سبحان علی خاں قابل
رشک او زایر و مرد دیندار
سال فوتش چہ نوسیم بارے
یک الف و دو صد وشصت چہار

آخری مصرع صوری و معنوی کی مثال ہے ۔

درگا پرشاد نادر نے صوری و معنوی تاریخوں کی سبھی شکلوں کو دہن میں رکھ کر اپنی کتاب میں لکھا ہے :

'' صنعت صوری معنوی جس مادہ کے اعداد سے ایک سنہ اور الفاظ سے دوسرے سن نکلیں وہ اس نام سے موسوم ہوتا ہے جیسا

یکہزار ودو صدو ہشتادو شش

۱۲۸۶

تاریخ بنائے مدرسۃ العلوم علی گڑھ :

اٹھارہ سے پچھتر
۱۲۹۲

جس کے حرفوں سے ۱۲۹۲ ہجری ظاہر ہیں ۔ اور جائز ہے کہ خواہ دونوں طرح ایک ہی سند نکالیں ۔ بعض شاعر اس مادہ کو اس نام سے یاد فرماتے ہیں جس میں ان تاریخ، مہینے کا نام ہو اور ان کے عدد سال ظاہر کریں ۔ '' ۶۶

صوری معنوی تاریخیں اردو میں بھی کہی گئی ہیں ۔ ایک مثال تو اقتباس بالا میں آ گئی ایک اور مثال یہ ہے جس میں میر رشک نے اپنے چچا کے مرنے کی تاریخ کہی ہے :

رشک نے دوہری کہی تاریخ
چودھویں لو ربیع آخر کی
۱۲۶۴

(۱۰)

اب تاریخ گوئی کی ایسی مثالیں پیش کی جاتی ہیں جن سے شاعروں کی جدت فکر کا ثبوت ملتا ہے اور یہ معلوم ہوتا ہے کہ انھوں نے اس فن سے کس کس قسم کے کام لیے ہیں ۔

۹۶۰ھ میں تین بادشاہوں کا انتقال ہوا ۔ کسی شاعر نے ایک قطعہ میں تینوں کا ذکر کر دیا :

سہ خسرورا اجل آمد بہ یک سال
کہ ہند از عدل شاں دارالامان بود
یکے اسلام شہ سلطان دہلی
کہ اندر عہد خود صاحبقران بود
دوم محمود شہ سلطان گجرات
کہ ہمچو دولت خود نوجوان بود
سوم آمد نظام الملک بحری
کہ در ملک دکن خسرو نشان بود

زمن تاریخ فوتِ این سہ خسرو
چہ می پرسی زوال خسروان بود ۶۷

۹۶۰

۱۱۳۱ھ میں دہلی کے تین بادشاہ مرے تو میر عبد الجلیل واسطی نے کہا :

کردند سہ بادشاہ بیک سال وفات
فرخ سیر و دگر رفیع الدرجات
بعدش چو شدا ز جہان رفیع الدولہ
تاریخ فغان نوشتہ شد زین حرکات ۶۸

اسی طرح محمد شاہ بادشاہ، ان کے وزیر نواب قمر الدین خاں اور آصفجاہ تینوں ایک سال میں مرے تو میر غلام علی آزاد نے کہا :

نماند شاہ، زمان با وزیر و آصف دھر

۱۱۶۱

اس قسم کی تاریخوں سے واقعات کا یاد رکھنا آسان ہو گیا ۔
تعمیہ اور تخرجہ سے کام لے کر بھی ایسی برجستہ اور برمحل تاریخیں کہی گئی ہیں کہ ان کو بھلایا نہیں جا سکتا ۔ محمد غوث گوالیاری کے مرنے کی تاریخ ہے ۔

غوث بے لوث زد رقم برخوان
۹۷۰ ہجری = ۵۳۶ – ۱۵۰۶

اس قسم کی بکثرت تاریخیں موجود ہیں ۔ مثالوں کی ضرورت نہیں معلوم ہوتی ۔ ایسی تاریخیں بھی بہت ہیں جن میں بظاہر واقعہ کا بیان ہوا ہے لیکن غور کریں تو سال واقعہ کے عدد برآمد ہوں گے ۔ اور لطف یہ ہے کہ نہ تعمیہ ہے نہ تخرجہ ۔ ایسی برجستہ تاریخیں متعدد لوگوں نے کہی ہیں لیکن انیسویں صدی عیسوی کے نصف اول میں شیخ امام بخش صہبائی اس معاملے میں بے مثال ہوئے ۔ وہ نثر اور نظم دونوں میں تاریخیں کہتے تھے اور خوب کہتے تھے ۔ اپنے رسالہ "قول فیصل" میں لکھتے ہیں :

'' چوں سر آغاز ایں تحریر صبحگاہ دوم رمضان اتفاق افتادہ بود،

۱۲۶۷

عدد سال شروع نیز ازیں عبارت نقاب کشود '' ۶۹

پھر کہتے ہیں :

گفتمش اے ہمدم دیرین من

میکنم آغاز کلام ادب ۷۰

۱۲۶۷

راقم کے بڑے بھائی پروفیسر محمد سمیع اللہ صاحب کا لڑکا '' سعید ''
پیدا ہوا تو جناب شفیق جونپوری نے فرمایا

ہوا پیدا سعید نیک خصلت

۱۳۷۳

(۱۱)

مختلف زمانوں میں حسب ضرورت اردو کے شاعروں نے مختلف سنوں میں شعر کہے ہیں ۔ ہندوستان کے فارسی گویوں نے بھی ایسا کیا ہے بلکہ بعض نے تو یہ بھی کیا ہے کہ ایک ہی مصرعے سے مختلف سنوں کے عدد نکالے ہیں۔ مثلاً کاظم حسین صدیقی نے کہا ہے

کاظم برائے ہجری ' ہم عیسوی و سمّت

گفت اختیار محکم از حق بدست اوکل

اختیار محکم، اختیار محکم از حق بدست، اختیار محکم.از حق بدست اوکل

۱۳۲۰ھ ۱۹۰۲ء ۱۹۵۹

سمت بکرمی

اسی طرح نواب ریاض الحسن خان کی تہنیت میں انھوں نے کہا ہے :

چو در نام نامیش کردم حساب

بود عیسوی سال از آن آشکار

براسمش بیفزای لفظ جناب

چو سمت ہمی خواہی اے کامگار

زنواب صاحب ریاض الحسن
ویا لفظ صاحب پس از نامش آر
عیان سال ہجرت بے بیش و کم
بیا بشنو از کاظم و یاد دار

محمد ریاض الحسن خاں • نواب ریاض الحسن صاحب
۱۹۰۳ – ۱ ۱۹۰۲ء ۱۳۲۰ھ

جناب محمد ریاض الحسن خاں
۱۹۵۹ سمت بکرمی

(نشید کاظم ۱۲۸)

نواب کاظم علی خاں ذہین نے ’’ خمخانۂ جاوید ‘‘ کی منظوم تقریظ میں یہ قطعہ کہا ہے

لالہ سریرام کی کتاب اے شوخ	تشت پر نور جام جمشیدی
۱۹۱۲ عیسوی	۱۹۶۹ بکرمی

مظہر اہل علم	اختر حسن	پارۂ دل ذہین بیاگرفی
۱۳۲۱ الہی	۱۳۱۹ فصلی	۱۳۳۰ ھجری

گیارھویں صدی ھجری کے شاعر عبدل کی کتاب " ابراہیم نامہ" کے آخر ہیں. تاریخ اس طرح لکھی ہے : :

" در تواریخ ختم کتاب ابراہیم نامہ ۔ شہور ۱۰۱۲"

شاعر نے یہ سال اس طرح نظم کیا ہے ۔

بچن پھول گندیوں براہیم نام
کیا سہس پر برس بارہ تمام

ڈاکٹر اوشا اتھاپرے نے بتایا ہے کہ سلطنت بیجاپور میں کتابوں اور فرمانوں

• اس میں ایک عدد زیادہ ہے ۔ ہے گھٹائیں تو سال مطلوبہ حاصل ہو گا۔

وغیرہ پر ہجری کے ساتھ ساتھ سنہ شہور بھی لکھا جاتا تھا اور ان کی تحقیق کے مطابق ۱۰۱۲ شہور ۱۰۲۱ ھجری سے مطابق تھا۔ اس تفصیل سے اندازہ کیا جا سکتا ہے کہ ہندوستان میں مختلف زمانوں میں مختلف سنہ رائج رہے ہیں اور تاریخ گویوں نے ان سبھی سنوں کو برتا ہے۔ زمانے کا تعین کرتے ہوئے اس پہلو پر ضرور نگاہ رکھنی چاہیے ۔

(۱۲)

یہ بات شروع میں کہی جا چکی کہ تاریخ نثر میں بھی ہو سکتی ہے اور نظم میں بھی ۔ مادہ تاریخ موزوں بھی ہو سکتا ہے اور ناموزوں بھی لیکن چونکہ تاریخیں عموماً نظم کی گئی ہیں یہ خیال عام ہو گیا ہے کہ تاریخ گوئی بھی شاعری کی ایک صنف ہے مولوی کریم الدین نے لکھا ہے ۔

'' تاریخ ایک قسم اقسام شعریہ میں سے ہے ۔ اکثر بحساب حروف ابجد کے ان اشعار میں سے نکلتی ہے اور اکثر تاریخیں ایک بیت یا رباعی کی ہوتی ہیں اور بعضوں نے ایک مصرعہ بھی تاریخ میں کہا ہے اور اکثر تاریخیں واسطے بنائے مسجد یا باغ یا وفات شخص نامدار یا تصنیف کتاب کے کہتے ہیں ۔ '' ۷۱

مغلوں کے زمانے میں فن تاریخ گوئی کی جس طرح سرپرستی ہوئی تھی اس سے پہلے کبھی نہیں ہو سکی تھی ۔ اکبر کے زمانے میں تاریخ گوئی کو بہت رواج حاصل ہوا ۔ شاید ہی کوئی ایسا اہم واقعہ بچا ہو گا جس کی کسی نہ کسی شاعر نے تاریخ نہ کہی ہو ۔ اکبر کے جلوس کی متعدد تاریخیں ملتی ہیں مثلاً :

جلوس خداوند عالم پناہ = ۹۶۳

تاریخ جلوس نصرت اکبر شد = ۹۶۳

پھر مختلف فتوحات اور واقعات کی تاریخیں بھی بڑی تعداد میں دستیاب ہیں ۔ اسی زمانے میں ایسے قصیدے بھی لکھے گئے کہ ان کے ہر مصرعے سے تاریخ نکلتی تھی ۔ مذکور ہے کہ :

'' مولانا قاسم ارسلان قصیدۂ گفتہ کہ از مصراع اول اسم و تاریخ شاہزادہ سلیم واز مصراع دوم نام و تاریخ شاہزادہ مراد واضح ولایح می گردو و مطلع آن قصیدہ این است

زنور پاک چو سلطان سلیم شد نازل لوائے شاہ مراد بن اکبر عادل ۷۲

۹۷۹ ۹۷۷

غالباً یہ پہلا موقع تھا جب لفظ '' سلطان '' شاہزادہ کے واسطے استعمال ہوا تھا ۔ آخر زمانے میں دہلی کے لال قلعے میں ایک شاہزادے کو '' سلاطین '' کہنے لگے تھے چنانچہ مولانا محمد حسین آزاد نے بھی لکھا ہے :

'' جو شہزادے قرابت قریبی کے لحاظ سے ایک وقت میں دعویدار سلطنت کے ہوسکتے تھے وہ سلاطین کہلاتے تھے مثلاً شاہ موجود کا چچا ' بھائی وغیرہ وغیرہ ۔'' ۷۳

چنانچہ کہتے تھے کہ فلاں مشاعرے میں سلاطینوں کا اژدھام تھا ۔

خواجہ حسن مروی نے جہانگیر کی پیدایش کے موقع پر ایک قصیدہ اکتیس بیتوں کا کہہ کرحضور اکبر بادشاہ میں گذ رانا جس کا صلہ دو لاکھ تنکہ ملا ۔ اس کے ہر پہلے مصرعے سے تاریخ جلوس اور دوسرے سے تاریخ تولد جہانگیر نکلتی ہے مطلع یہ ہے

للہ الحمد از پے جاہ و جلال شہریار

گوہر مجد از محیط عدل آمد درکنار ۷۴

اس طرح تاریخ گوئی نے قصیدہ کے مقصد کو بھی پورا کرنا شروع کر دیا ۔ اکثر ایسا ہوا ہے کہ شاعروں نے قصیدہ کہنے کے بجائے دو شعرو پر مشتمل قطعہ تاریخ پیش کیا اور انعام سے سرفرازی پائی ہے ۔

اکبر کے بعد جہانگیر بادشاہ ہوا ۔ اس کی شعر فہمی اور نکتہ شناس مشہور ہے ۔ اس کے عہد میں تاریخوں میں ہر قسم کے اداب اور رعایتوں بہت احتیاط سے نظر رکھی گئی ۔ سید محمد کرمانی نے اس کے جلوس تاریخ اس طرح کہی تھی

شدہ بلند مکان بحر جود اکبر شاہ
برفت و طفل تمنا بدھر ماند یتیم
بجاے او خلف او نشست شد تاریخ
بجاے اکبر شد بادشاہزادہ سلیم

۱۰۱۴

شاہ جہاں کے عہد میں رعایتوں کا شوق زیادہ ہوا چنانچہ اس کے جلوس کی تاریخ

شاہ جہاں باشد شاہ جہاں= ۱۰۳۷

ایسی بیساختہ تھی کہ اس میں ایک سے زاید شاعروں کے یہاں توارد ہوا ـ میر عبدالرشید نے کہا تھا

آمدہ تاریخ جلوس زغیب
شاہ جہاں باشد شاہ جہاں

اور میر محمد صالح کا شعر یہ تھا

نابود از آدم وعالم نشان
شاہجہان باشد شاہ جہان

۱۰۵۸ھ میں جب اس نے شہرشاہ جہانآباد کو آباد کیا تو میر یحیی کاشی نے تاریخ کہی

شد شاہجہان آباد از شاہجہان آباد

۱۰۵۸

عالمگیر اورنگ زیب کے زمانے میں اس باب میں بھی ترقی ہوئی ـ ابوطالب کلیم نے اس کی ولادت کی تاریخ اس طرح نظم کی تھی :

طبع درباب سال تاریخش
زدرقم آفتاب عالمتاب

۱۰۲۸

جب اورنگ زیب بادشاہ ہوا تو اس نے اپنے جلوس کی تاریخ اس پر حرف میم کے اضافے سے خود کہی :

آفتاب عالم تابم

۱۰۶۸

اورنگ زیب کے بعد اس کا بیٹا شہزادہ معظم قطب الدین شاہ عالم بہادر شاہ کے لقب سے بادشاہ ہوا ۔ اس نے اورنگ زیب کی اتباع میں اپنے جلوس کی تاریخ

ما آفتاب عالم تابیم

۱۱۱۹

سے کہی۔ اس سے کسی قدر ملتا جلتا سا اتفاق آخری مغل بادشاہ بہادر شاہ کے ساتھ بھی ہوا ۔ اس کے جلوس کی تاریخ صہبائی نے اس شعر میں کہی تھی

تاریخ جلوس آں شہ والا قدر
آمد بلب خرد چراغ دہلی

۱۲۵۳

پھر جب اس نے وفات پائی تو کسی نے کہا
جلوس ان کا چراغ دہلی سو اب دیکھو مطابق اس کے

۱۲۵۳

سروش غیبی نے سال رحلت کہا بجھا ہے چراغ دہلی

۱۲۷۹

ایسے دلچسپ اتفاقات اکثر پیش آئے ہیں چنانچہ دکن کے ایک شاعر عارف الدین خاں عاجز نے اپنے مرنے کی تاریخ اپنے نام اور تخلص ، اعداد کو جوڑ کر نکالی تھی :

عارف الدین خاں + عاجز

۱۰۹۷ + ۸۱ = ۱۱۷۸ ہجری

اور وہ اسی سال مرے ۔ اسی طرح حکیم مومن خاں مومن نے اپنے مرنے کی تاریخ اس طرح کہی ۔

دست و بازو بشکست
۱۲۶۸ ہجری

وہ بھی اسی سال میں مرے۔
شیخ محمد ابراہیم ذوق نے یہ شعر کہا تھا

پوچھو قاتل سے کریگا قتل آخر کب تلک
اپنی تاریخ آج ہم پیش از قضا کہنے کو ہیں

ان کے مرنے کی تاریخ فقرہ '' آج ہم پیش از قضا '' سے برآمد ہوتی ہے۔

۱۲۷۱ ہجری

(۱۴)

عالمگیر اورنگ زیب کے عہد میں اس کی مذہب دوستی کی وجہ سے اکثر تاریخیں قرآن پاک کی آیتوں سے نکالی گئی تھیں۔ اس وقت سے یہ طریقہ بھی خاصا مقبول ہوا۔ اسی بادشاہ کے ذکر میں یہ بھی لکھا ہے کہ :

'' شخصے در تاریخ جلوس کتابے تصنیف نمودہ در نظم و نثر کہ از ہر فقرہ و ہر مصرع تاریخ جلوس استخراج می یابد۔ فقرۂ چند ازان نوشتہ می شود۔

بسم اللہ الرحمن الرحیم الوکیل القدیم
۱۰۶۸
از جمیع فقرہ سال جلوس بحر احسان پیدا آید
۱۰۶۸
الحمد للہ العرب الکریم مشہود
۱۰۶۸

و درود معدود برہادی امم بر گزیدہ معبود
۱۰۶۸

اس کے بعد اس نے ایک غزل کہی جس کے ہر مصرعے سے سال جلوس کے عدد نکلتے ہیں۔ مطلع یہ ہے

اساس عالم مجد آفتاب بہر دوجہان ملک پناہ و رسل تاج و انبیا سلطان۷۵

۱۰۶۸ ۱۰۶۸

اورنگ زیب نے ۱۱۱۱ھ میں قلعہ ستارہ کو فتح کیا تو میر عبدالجلیل واسطی بلگرامی نے رات بھر میں اس سال کی مناسبت سے گیارہ تاریخیں کہیں اور ان کا ایک مجموعہ تیار کر کے بادشاہ کی خدمت میں پیش کیا - اس مجموعے کے نام انھوں نے دو مقرر کئے یعنی

گلزار فتح شاہ ہند اور طوی نامہ فیروزی شاہ عالمگیر

۱۱۱۱ ۱۱۱۱

یہ دونوں نام بھی تاریخی ہیں۔ غالبا اس سے پہلے کسی شخص نے ایک موضوع سے متعلق اپنی کہی ہوئی منظوم تاریخوں کا کوئی مجموعہ مرتب نہیں کیا تھا • اس مجموعہ کے مرتب ہو جانے کو تاریخ گوئی کے ارتقاء میں بڑی اہمیت حاصل ہے اس میں مختلف انداز کی تاریخیں کہی گئی تھیں - بعض گذشتہ اوراق میں نقل بھی کی جا چکی ہیں - ایک قطعہ یہاں بھی لکھا جاتا ہے :

جشن سہ بارہ گیر بفتح ستارہ گڑھ
نظارہ کن جوانب و اطراف بوستان
ایں بیت را بہ تعمیہ گیرد اگر کسی
تاریخ بانقط شود از لفظ اوعیان

یعنی لفظ جشن را کہ سہ بارہ حساب کنند ۱۰۵۹ شود - اطراف

• ہمارے خیال میں اس نوعیت کے رسائل میں ایک دوسرے ہندی صوفی اور مصنف سید محمد زاہد کو کسی قدر میر عبدالجلیل بلگرامی پر تقدم حاصل ہے - انھوں نے شیخ عبد القادر جیلانی کی تاریخ وفات پر ایک فارسی رسالہ " گزیدۂ معشوق " لکھا اور ابوالفیاض ناصرالدین محمد عیسی قادری کو تحفۃً دیا۔ ابوالفیاض نے اسے ۱۱۱۵ھ میں اپنی کتاب " فیوضات قادریہ " میں نقل کر دیا۔ اس کتاب کا ایک خطی نسخہ قومی عجائب گھر پاکستان کراچی میں ہے (شمارہ نسخہ ۱۵۹-۱۹۶۲)- جس کے صفحات ۲۱ تا ۲۵ پر یہ رسالہ نقل ہوا ہے۔ " گزیدہ معشوق " چونتیس جملوں کے منثور مقدمہ اور گیارہ اشعار کے ایک منظوم قطعہ پر مشتمل ہے - مقدمہ کے ہر جملہ سے شیخ جیلانی کا سال وفات برآمد ہوتا ہے مگر قطعہ صنعت کامل میں ہے اور بقول ناقل اس سے مختلف طریقوں سے ایک ہزار ایک سو اکسٹھ تاریخیں نکالی جا سکتی ہیں۔ (دانش)۔

بوستان حرف ب، ن، است کہ عدد آن ۵۲ میشود۔ مجموعہ ۱۱۱۱ھ الفاظ جشن + ب + ن کہ ہریکے ازان حرف منقوطہ است ، ازان تاریخ برآید"۔ ۴۶

اس تاریخ میں دو قسم کی تاریخوں کا امتزاج ہے یعنی

(الف) جب مادۂ تاریخ کو چند بار شمار کریں ۔ ڈاکٹر مغیث الدین فریدی نے بھی ایک دوست کے تیسرے نکاح کی تاریخ اس طور پر کہی ہے

تاریخ عقد ثالث مل جائے تم کو فوراً
آ جائے ان کے لب پر جب تین بار خندہ

خندہ کے عدد ۶۵۹ ہیں ۔ ان کو تین سے ضرب دیں تو۱۹۷۷ء حاصل ہوگا ۔

(ب) حروف منقوطہ سے تاریخ نکالنا ۔ اس کی ایک مثال کاظم حسین پھپھوندوی کے یہاں سے نقل کی جاتی ہے :

"فیض غنی بے ضنّت بخش
پیش زشیش غنتت بخش
بیشے بینش تخت نشین
زین جج شب * بخشیش بیین
بختش غنیت بخش زغیب
بیشی غنیت پیش زشیب
شیب نشین خے بے شین خیش
زین شش جج بیشی چیزیش ۱۳۲۵ھ

معنی شعر اخیراینست کہ سہ حرف خاو یاوشین کہ مجموعہ آن خیش است چون بہ نشیب نشیند یعنی مراتب اعداد نزول یابد حرف خاکہ شش صد عدد دارد چون از مرتبۂ مأت نازل شدہ بمرتبہ عشرات آید بجاے شش صد شصت شود کہ عدد حرف سین مہملہ است ۔ ہمین طور از حرف یا عدد یک و ازان حرف الف بہم رسدوا زحرف شین بجاے سہ صد سی وازان

* جج شب یعنی حجی کا عہدہ

حرف لام پدید آید پس از لفظ خیش لفظ سال پیدا شود۔ اشارہ بآنست کہ این سال ترقی است کہ حرف سال ترقی کردہ از یک دہ شدہ بہ شکل خیش ظاہر گشتہ چون در عبارت منقوطہ لفظ سال نمی آمد بطور معما از لفظ خیش تعبیر کردہ فافہم مطلب اینست کہ سال این عہدہ در مصرع آیندہ است۔ چون ممدوح جج ہفتم مقرر شدہ اندیشی شان برشش ثابت است " ۷۷

اسی طرح حروف مہملہ (غیرمنقوطہ) وغیرہ میں بھی تاریخیں کہی گئیں ہیں ۔ ان تمام صنعتوں کی مثالیں نقل کرنا غیر ضروری ہے ۔

میر عبدالجلیل واسطی کے مذکورہ مجموعہ تاریخ کے دونوں نام تاریخی ہیں ۔ اس مجموعے کے بعد کتابوں اور پھر افراد کے تاریخی نام رکھے جانے کا بھی سلسلہ شروع ہوا*۔ یہ بات دلچسپی کی ہے کہ اردو شاعروں کے اولین دو تذکروں کے نام بھی تاریخی ہیں ۔ قایم کے تذکرے کا نام ان کے ایک دوست خواجہ اکرم نے

مخزن نکات = ۱۱۶۸

تجویز کیا تھا ۔ محمد تقی میر نے بھی لفظ '' نکات '' کو لے کر اپنے تذکرے کا نام تاریخی

نکات الشعرائے ہندیہ ** = ۱۱۶۷

مقرر کیا البتہ یہ نام چونکہ طویل تھا ، عام طور سے اسے نکات الشعرا ہی کہا ہے۔

دہلی میں بھی بعض لوگوں نے اپنی کتابوں کے نام تاریخی رکھے تھے۔ اس معاملے میں شیخ امام بخش صہبائی کو خصوصیت ہے ان کی کئی تحریروں کے نام تاریخی ہیں۔ لکھنو میں ناسخ اور ان کے کئی شاگردوں کے

* کتابوں کا تاریخی نام رکھنے کا سلسلہ بہت پہلے شروع ہو چکا تھا ۔ مثلاً مولانا فخرالدین علی واعظ کاشفی کی کتاب کے عنوان " رشحات عین الحیات " کے لفظ " رشحات " سے سال تصنیف ۹۰۹ھ برآمد ہوتا ہے ۔ اگر اہتمام کے ساتھ اس موضوع پر مطالعہ کیا جائے تو کتابوں کا تاریخی نام رکھنے کا نقطہ آغاز اس سے بھی پہلے مل سکتا ہے ۔ دانش۔

** اردو کے ایک پروفیسر نے راقم سے سوال کیا کہ گیا" نکات الشعرائے ہندیہ" کی ترکیب درست ہے۔ قطع نظر اس سے کہ تاریخ گویوں نے اول روز سے اپنی تاریخوں میں الفاظ صحیح مفہوم و ہیئت کے مطابق تصرف کیا ہے چنانچہ شروع میں اس کی کچھ مثالیں نقل کی گئی ہیں ، میر کے معاصر خواجہ خان حمید کے تذکرے میں بھی ہے

" این تذکرہ الشعرائے ہندیہ ترتیب دادم" (گلشن گفتار ص ۲)

اس قسم کی ترکیبیں اس زمانے کی ہندوستانی فارسی کی دوسری کتابوں میں بھی مل سکتی ہیں۔

دواوین کے نام بھی تاریخی ہیں خود ناسخ کے دواوین کا یہی حال ہے یعنی

دیوان ناسخ	دفتر پریشان	دفتر شعر
۱۲۳۲	۱۲۴۷	۱۲۵۴

پہلے دیوان کی تاریخ '' زبروبینات '' کے اعداد سے نکلتی ہے جس کی تفصیل آگے آئے گی ۔

میر علی اوسط رشک کے بارے میں کہا گیا ہے کہ انہیں :

'' شاعری کی سرکار سے تاریخیں کہنے کا ٹھیکہ ملا ہے '' ۷۸

ان کے دو دیوان ان کی تصحیح سے چھپ گیے تھے جن کے تاریخی نام '' نظم مبارک '' = ۱۲۵۳ اور '' نظم گرامی '' = ۱۲۶۱ ہیں تیسرا بوان راقم نے مرتب کیا ہے اور اس کا نام '' نظم آخریں '' = 1851 رکھا ہے ۔

اسی طرح منیرشکوہ آبادی کے تین دیوان ہیں ۔ ان کے تاریخی نام یہ ہیں :

منتخب العالم	تنویرالاشعار	نظم منیر
۱۲۶۴	۱۲۶۹	۱۲۹۰

افراد کے ناموں میں شیخ محمد حاتم کا نام تاریخی " ظہور"=۱۱۱۱ بتایا گیا ہے یہ وہ ہی سال ہے جب واسطی نے قلعہ ستارہ کی تاریخیں کہی تھیں حاتم کا شمار دھلی کے اولین اردو شاعروں میں ہوتا ہے لکھنو میں تد بیرالدولہ مظفر علی خاں اسیر کا نام مظفر = ۱۲۲۰ تھا ، اس سے ان کا سال ولادت معلوم ہوتا ہے ۔ اسی طرح دہلی میں مولانا محمد حسین آزاد کا تاریخی نام ظہور اقبال =۱۲۴۵ بتایا گیا ہے اور بھی بہت لوگوں کے نام تاریخی ہوئے ہیں بلکہ یہ رواج اب تک بھی جاری ہے۔

میر عبدالجلیل واسطی کے بعد عام طور سے تاریخی مادوں کو جمع کرنے کا شوق پیدا ہوا ۔ اسی صدی کے اوسط میں محمد مجیب ناگوری قادری نے بعض صوفیا کی وفات کی تاریخوں کو ایک مجموعہ کی صورت میں ۱۱۵۵ھ/ ۱۷۴۲ء میں مرتب کیا اور اس کا نام '' مخزن الاعراس '' یا '' اعراس

نامہ ‘‘ مقرر کیا ۔ اس مجموعہ کی ایک نقل جو ۱۳۷۲ھ/۱۹۵۳ء میں لکھی گئی مولانا آزاد لائبریری علی گڑھ میں ہے۔ ایک دوسرا نسخہ ایشیاٹک سوسائٹی آف بنگال کلکتہ میں محفوظ ہے ۔

ایک اور کتاب نوازش علی خاں شیدا حیدرآبادی کی منتخب الاعداد =۱۱۷۳ ہے جو مادہ ھائے تاریخ پر مشتمل ہے ۔ اس کا ایک نسخہ قومی عجائب گھر کراچی میں موجود ہے ۷۹

شیدا نے ۱۲۱۲ھ/۹۸-۱۷۹۷ء میں وفات پائی تھی ۔ وہ میر نظام علی خاں آصفجاہ دوم کے عہد میں ’’ میر ساماں ‘‘ کے منصب پر فایز تھا ۔ اس کی تصانیف میں تین مثنویاں اعجاز احمدی، روضۃ الاطہر اور گلشن ایمان ہیں ۔ ایک کتاب ’’ جامع الفواید ‘‘ کے نام سے بھی اس نے ۱۱۸۵ھ/۱۷۷۱ء میں تالیف کی تھی ۔

(۱۴)

اورنگ زیب عالمگیر کے بعد کا زمانہ سیاسی عدم استحکام کا زمانہ تھا ۔ محمد شاہ بادشاہ کے عہد میں کس قدر اطمینان کی صورت تھی لیکن اس کے بعد پھر انتشار کا عالم رہا ۔ ان حالات میں بڑی بات یہ ہوئی کہ اہل علم و دانش نے ماضی کی علمی اور ادبی روایتوں کو کسی نہ کسی طرح برقرار رکھا ۔ تاریخ گوئی کا سلسلہ بھی جاری رہا لیکن معیار میں کوئی نمایاں ترقی نہیں ہوئی ۔ فرخ سیر بادشاہ کے جلوس اور معزولی کی تاریخ کسی نے اچھی کہی تھی ۔

سال جلوس وعزلت فرخ سیر زعقل ☆ چون من سوال کردم اوگفت ناگہان

۱۱۵۰

یک بار بست وشش ودگر بار نوزدہ ☆ از نام او بدر کن وتاریخ او بدان ۸۰

۱۱۵۰ - ۲۶	۱۱۵۰ - ۱۹
۱۱۲۴	۱۱۳۱

میر عبد الجلیل واسطی زندہ تھے اور تاریخ گوئی کے فن میں اپنے کمالات کا اظہار کرتے رہتے تھے ۔ نظام الملک کو محمد شاہ بادشاہ نے

خلعت وزارت اور خطاب آصفجاہ عطا کیا ۔ واسطی نے ایک قصیدہ کہا جس میں فارسی، عربی، ترکی اور اردو چاروں زبانوں میں شعر کہے اور تاریخیں بھی نکالیں ۔ اس کا ایک شعر یہ ہے :

ہزار یکصد وسی وچہار نص نشاط دوگونہ جوہر تاریخ ازوشود پیدا

۱۱۳۴

واسطی کے انتقال کے بعد میر غلام علی آزاد بلگرامی نے تاریخ گوئی میں نام پیدا کیا ۔ انہوں نے بھی کئی نہایت عمدہ تاریخیں کہیں ۔ محمد شاہ بادشاہ، نواب قمرالدین خاں وزیر اور آصفجاہ تینوں ایک سال میں مرے ۔ آزاد نے کہا

گشت تاریخ چوں کشیدم آہ فوت شاہ وزیر و آصفجاہ

۶ ۱۱۶۷ = ۱۱۶۱

تیرھویں صدی ہجری/انیسویں صدی عیسوی کے نصف اول میں شیخ امام بخش صہبائی اور حکیم مومن خاں مومن وغیرہ نے دہلی میں تاریخ گوئی کے لیے شہرت پائی اور بہت برجستہ صوری اور معنوی تاریخیں کہیں ۔ صوری و معنوی تاریخوں کا چلن دہلی میں اس زمانے میں بہت زیادہ نہیں معلوم ہوتا ۔

لکھنو میں شیخ امام بخش ناسخ نے تاریخ گوئی میں مہارت پیدا کی ان کے بعد ان کے شاگردوں نے اس فن کو خوب فروغ دیا ۔ ناسخ کے شاگردوں اور معاصروں نے تاریخوں سے قصیدے کا بھی کام لیا اور غالباً یہ بھی لکھنو میں قصیدہ گوئی کے زوال کا ایک سبب رہا ہے ۔ سعادت خاں ناصر نے اپنے تذکرہ میں تاریخ گوئی کے لیے بعض شاعروں کا خصوصیت سے ذکر کیا ہے لکھتا ہے ۔

"زکی مہدی علی ۔ صاحب ارشاد، علم معما اور تاریخ میں استاد" ۸۱

"اظہر شیخ کرامت علی ۔ مرد نام آور، شاعر بہتر ۔ تاریخ گوئی میں مشہور" ۸۲

ناصر نے ان کی چند تاریخیں نقل کی ہیں ۔ انہیں میں ایک بہادر شاہ

ظفر کے جلوس کی تاریخ بھی ہے :

گر فکر تراست بہر تاریخ
اظہر تو بگو چراغ دہلی
۱۲۵۳

" چراغ دہلی " سے بہادر شاہ کی تخت نشینی کی تاریخ صہبائی دہلوی نے بھی نکالی تھی ۔ اسے توارد سمجھنا چاہیے ۔

'' شایق میر محمد ۔ کاشف غلاق ودقائق ۔ ریختہ پر تاریخ گوئی اس کی فایق '' ۸۳

'' میر علی اوسط صاحب تخلص رشک گویا تاریخ کا جامہ ان پر قطع ہوا ہے '' ۸۴

میر رشک نے اپنی بعض غزلوں کے مقطعوں میں بھی تاریخیں کہی ہیں ۔ ان کے ولی نعمت آغا علی خاں مہر نے بھی اپنی کئی غزلوں کے مقطعے تاریخی کہے تھے ۔ اس کے بعد تو نوبت یہ ہوئی کہ ایک سے زاید شاعروں نے ایسے دیوان تیار کیے جن میں تاریخی مقطعوں کا التزام کیا گیا تھا ۔ میر رشک کے صاحبزادے میر علی ضامن شوق کے بارے میں ہے ۔

'' صاحب دیوان ۔ ان کی ہر غزل کا مقطع تاریخی ہوتا ہے '' ۸۵

اس زمانے میں نئی نئی صنعتوں میں تاریخیں کہی گئیں چنانچہ شیخ امام بخش ناسخ کے پہلے دیوان کے بارے میں ہے :

'' نامش تاریخی در عدد زبر و بینات برآوردۂ میاں غنی شاگرد شیخ صاحب مرحوم ۔

دیوان ناسخ

یعنی عدد حرف زبر و بیناتش جمع کردہ تاریخ بر می آید وقاعدہ اش این است کہ از اسم ملفوظی ہر حرف اولینش حرف زبرست وما بقی بینات مثلاً حرف ' د ' اسم ملفوظی آں د = ۴ ال = ۳۱ است ۔ پس چہار عدد حرف زبرست وسی ویک عدد بینات ۔ پس دیگر حروف ہم برین قیاس باید فہمید ۔ مجموع عدد حروف زبر از دیوان ناسخ

ہفت صدو ہشتادو دو شدند

د ی و ا ن + ن ا پس خ

۷۱ + ۷۱۱ = ۷۸۲

مجموع عدد حروف بینات از دیوان ناسخ

ال ی او لف ون ون لف ین ے

۳۱ + ۱۰ + ۷ + ۱۱۰ + ۵۶ + ۵۶ + ۱۱۰ + ۵۶ + ۱۰ = ۴۵۰

ہر گاہ کہ عدد زبر و بینات ہر دو جمع کردیم مجموعش = ۱۲۳۲
یکہزار و دو صد وسی ودو شدند وہمیں سال تاریخ تصنیف دیوان
اول است "۔

اسی طرح محسن کاکوری نے اپنے ایک دوست کی شادی کی تاریخ
اس شعر سے کہی تھی :

مبارک آمد زکدای مے وصال مدام امجد ۱۲۶۴

دمیدعید امید ازیں مہ بہ چارستون والف ودوصد ۱۲۶۴

'' اس شعر سے کئی طرح تاریخ نکلتی ہے اول صوری '' چار ستون
والف ودوصد ۔

دوم مصرع اول سے سنہ ہجری اور مصرع ثانی سے سنہ ہجری برآمد
ہوتے ہیں ۔

سوم مصرع اول وثانی کے حروف منقوط کے اعداد بہ قاعدہ جمل
لینے سے ۱۲۶۴ھ نکلتے ہیں ۔

چہارم مصرع اول کے حروف غیر منقوط اور مصرع ثانی کے حروف
منقوط کے اعداد جمع کیے جائیں تو ۱۲۶۴ھ نکلتے ہیں ۔

پنجم مصرع اول کے حروف منقوط اور مصرع ثانی کے حروف غیر
منقوط جمع کیے جائیں تو ۱۲۶۴ھ نکلتے ہیں ۔'' ۸۶

اسی طرح قرآن پاک کی سورۂ فیل سے بھی محسن نے کئی طریقوں
سے ۱۲۷۴ کے عدد برآمد کیے ہیں ۔ ۸۷

(۱۵)

مفتی غلام سرور لاہوری نے بزرگان دین اور صوفیائے کرام کا ایک ضخیم تذکرہ لکھا ۔ اس میں تمام بزرگوں کی وفات کی تاریخیں کہیں اور تذکرہ کا تاریخی نام "خزینتہ الاصفیا'' = ۱۲۸۰ مقرر کیا ۔ یہ کتاب قطعات تاریخی کا ایک نہایت قابل قدر ذخیرہ ہے ، اس کے بعد کئی لوگوں کو قدماء کی تاریخیں کہنے کا شوق پیدا ہوا ۔

ڈپٹی عبدالغفور خاں نساخ نے بھی بہ کثرت قطعات تاریخ کہے اور ان کا ایک ضخیم مجموعہ ''گنج تواریخ'' = ۱۲۹۰ کے نام سے تیار کیا جو اکتوبر ۱۸۷۴ء میں چھپا ۔ پھر ایک اور مجموعہ ''کنز تواریخ'' = ۱۲۹۴ کے نام سے تیار کیا جو اول الذکر کا ضمیمہ تھا ۔

تقریباً اسی زمانے میں محمد علی جویا نے تاریخ گوئی کے قاعدوں اور صنعتوں کے بیان میں ایک کتاب ''سرود غیبی'' = ۱۲۹۲ یا "خیابان تاریخ" = ۱۸۷۵ کے نام سے تیار کی ۔ جویا مراد آباد کے رہنے والے تھے ۔ میر رشک سے کسب فیض کیا تھا ۔ نواب زین العابدین خاں عابد رامپوری کے کہ جو راج سوای جیپور میں فوجدار تھے ، متوسل تھے ، اور اسی ملازمت کی وجہ سے وہاں رہنے لگے تھے ۔ یہ کتاب مقبول ہوئی اور نولکشور پریس لکھنو سے اس کے ایک سے زیادہ ایڈیشن نکلے تھے ۔ درگا پرشاد نادر نے اس کتاب کی بنیاد پر لکھا ہے کہ :

''میرے نزدیک تو جویا اس فن میں سب پر سبقت لے گیا جیسے معما کے فن میں صہبائی جنت ماوای'' ۸۸

انھوں نے یہ بھی کہا ہے کہ :

"جویا ممدوح کی کتاب لاجواب مسطور میں عجیب عجیب باتیں نظر آئیں ۔ بے اختیار دل چاہا کہ اس کا لب لباب بھی نذر احباب ہو ۔" ۸۹

جویا نے اپنی کتاب میں مختلف صنعتوں کی مثالوں کے لیے خود تاریخیں کہی ہیں ۔ بعض گذشتہ اوراق میں نقل کی گئیں ۔ دو اور یہاں تحریر کی جاتی ہیں :

''صنعت کامل ۔ جب کہ ایک مادہ سے چند تاریخیں نکالیں

اور چند مادوں سے تاریخ استخراج کریں تو اسے صنعت کامل سمجھیں جیسے جویا صاحب نے دس شعر لکھے اور ان سے بارہ ہزار تاریخیں نکالیں اس طرح پر کہ :

اول تو ہر مصرع تاریخی کہا ہے ۔ پھر ہر شعر کے حروف منقوطہ سے اور نیز غیر منقوطہ سے جدا جدا تاریخ برآمد کی ۔ پھر پہلے مصرع کے حروف معجمہ اور دوسرے کے مہملہ اور اسی طرح اس کے عکس سے الگ الگ تاریخ نکالی ۔ پس یہ کل ساٹھ تاریخیں ہوئیں مگر حضرت نے آگے ترتیب کے قاعدے کو جاری فرمایا کہ پہلا مصرع اخیر کے سب مصرعوں سے ملے تو ۳۶۰ تاریخیں ہوئیں ۔ پھر اسی طرح باقی نو مصرع اولی مصاریع ثانی سے ضم ہوں تو ۳۲۴۰ تاریخیں ہو جائیں ۔ پس یہاں تک ۳۶۶۰ تاریخیں ہوئیں ۔ پھر حضرت فرمائے ہیں ۔ کہ مصاریع اول کو دوم فرض کیا اور دوم کو اول ۔ گو اس ترکیب سے ۳۶۶۰ تاریخیں اور ہو جائیں گی مگر میرے نزدیک یہ سراسر تکلف بیجا ہے ۔ الغرض کل ۷۳۲۰ ہوئیں ۔ اس تکلف سے بھی پوری بارہ ہزار نہیں آئیں ۔ شاید مصنف صاحب نے کوئی تکلف اور دور از قیاس بھی کیا ہو جو اس ہیچمدان کی سمجھ میں نہیں آیا کیونکہ حضرت نے اس کی تشریح بہت ہی کم لکھی ہے ۔ خیر یہ کیا کم ہے ۔

چامراج پریس بنگلور کا قاسم الاخبار نمبر ۵ ، جلد ۲۳ ، مطبوعہ ۱۱ دسمبر ۱۸۸۲ء لکھتا ہے کہ جناب عبدالحفیظ صاحب معجز بنگلوری نے یہ چھ شعر تاریخی اس پرچہ کی تعریف میں اسی صنعت میں لکھے ہیں جن سے دس ہزار تاریخ نکلتی ہیں اور وہ یہ ہیں :

تاریخ بہ صنعت کامل

قاسم قرطاس است نو ہوا حل گلشن مرہم شاہد سوار

۱۰۰ ۱۳۰۰ آ ۸ ۱۳۰۰ ۲۰۰

ہار مہ نور خاور کام ملک نسخہ در دو حمام کا مگار

۵ ۱۳۰۰ ۲۰ ۵۰ ۱۳۰۰ ۲۰۰

طالع خر سند سال لمع باد عام نثر گل و ماہ و قار

۹ ۱۳۰۰ ۴ ۷۰ ء ۱۳۰۰ ۲۰۰

مطلع نور خیبر و اہل کلہ — خندہ طور حصول کوہسار

۴۰ ۱۳۰۰ ۵ — ۲۰۰ ۱۳۳۰۰ ۲۰۰

شمع روشن ماہ و طالع صلح کل — حافظ رحم کل انحل حصار

۳۰۰ ۱۳۰۰ ۳۰ — ۸ ۱۳۰۰ ۲۰۰

نثر قاسم مطلع کامل حسام — سیف معجز للہ روح نثار

۵۰ ۱۳۰۰ ۴۰ — ۶۰ ۱۳۰۰ ۲۰۰

۱۳۰۰ میزان اول — میزان اواخر ۱۳۰۰

تیرہ سو ہجری نبوی کے دس ہزار مادہ اس طرح پیدا کر لو :

۱ ۔ سر مصاریع — ۲ ۔ ہر مصرع کا اخیر

۳ ۔ ہر مصرع تاریخ ہے — ۴۔ اول و دوم مصرعوں کے

۵ ۔ غیر منقوطہ — حروف منقوط

۶ ۔ پہلے نیموں کے معجمہ حروف، دوسروں کے مہملہ — ۷۔ اول کے بے نقط، ثانی کے نقطہ دار

۸ ۔ ہر ایک مصرع اولی کو باقی کے مصاریع ثانی سے ربط دیکر اعمال بالا جاری کرو۔" ۹۰

اس سے بھی زیادہ مشکل اور دلچسپ ایک اور تاریخ محمد علی جویا کی ایجادات سے اس طرح ہے :

" صنعت نو۔ ایک مادہ میں لاکھ تاریخیں ہوں ۔ یہ بھی ایجاد خامہ جویا ہے :

زدست باقی بقتل آمد غم فراواں بما مرکب ۱۸۷۲ء

تاریخ قتل میو صاحب گورنر جنرل بہادر ہند ہے ۔

پہلے اول حرف کو لو اور بعد تیسرے ، پانچویں ، ساتویں وغیرہ کو۔ اس طرح جس حرف سے چاہو شروع کرو۔ اس کے بعد ترک کرتے جاؤ یہ بھی پراز تکلف ہے ۔

اس تکلف سے بھی اول مرتبہ تیس تاریخیں نکلیں گی۔ اگر اس کے عکس پر عمل کرو۔ جیسا کہ مصنف صاحب نے فرمایا ہے یعنی پہلے پچھلا حرف

لو ، پھر ۲۸ ، ۲۶ وغیرہ ۔ بعد ازاں ۲۹ ، ۲۷ وغیرہ تو تیس اور ہوں ۔ پس کل ساٹھ ہوئیں ۔

اب وہ کہتے ہیں پھر دوسرے کو پہلا سمجھو اور وہی عمل کرو۔ غرض اس طرح ۶۰ × ۶۰ = ۳۶۰۰ ہو جائیں گے نہ کہ ایک لاکھ بارہ ہزار ہو جائیں جیسا کہ حضرت فرماتے ہیں ۔ مگر ہاں اور کوئی تکلف دور ازقیاس جاری کیا ہو تو سمجھ میں نہیں آتا '' ۹۱

اصولی اور صحیح بات تاریخ گوئی کے بارے میں جو درگا پرشاد نادر نے لکھی ہے یہ ہے کہ :

'' علم بلاغت میں جس قدر صنایع لفظی و معنوی ہیں ' اگر شاعر ان پر بخوبی حاوی ہو تو صدھا صنعتوں میں تاریخ کہہ سکتا ہے غرض جس قدر کسی کو کسی خاص فن میں مہارت ہو وہ اسی قدر اس میں ترقی کر سکتا ہے ۔ یہ بیان صرف نمونہ کے طور پر اچھا ہے۔'' ۹۲

محمد علی جوہا کی کتاب کے تقریباً ساتھ ہی میر عباس نامی ایک صاحب نے بھی ایک کتاب شائع کی تھی ۔ اس کے بارے میں درگا پرشاد نادر نے لکھا ہے :

'' میرے مہربان میر عباس صاحب نے ایک رسالہ بنام استخراج ۔ التواریخ چھپوا دیا ہے ۔'' ۹۳

یہ میر عباس خواجہ وزیر کے شاگرد تھے ۔ اور استاد کی طرح اپنے نام کی مناسبت سے عباس تخلص کرتے تھے ۔

بہ کثرت مادہ ہائے تاریخ کہہ کر ان کے مجموعے تیار کر لینے کا شوق تیرھویں صدی ہجری کے بعض اور شاعروں کو بھی رہا ہے انھیں میں شاہ غلام یحییٰ عظیم آبادی (متوفی ۱۳۰۲ھ مطابق ۱۸۸۵ء) بھی تھے ۔ انھوں نے اپنے مجموعے کا نام '' کنز تواریخ '' مقرر کیا تھا جس سے اس کا سال ترتیب ۱۲۹۴ھ مطابق ۱۸۷۷ء معلوم ہوتا ہے ۔ یہ کتاب شایع نہیں ہو سکی البتہ ڈاکٹر عابد رضا بیدار نے اس میں سے ۱۲۰۳ھ سے ۱۲۹۹ء ھ تک کے قطعات تاریخ کو خدا بخش لائبریری جرنل شمارہ نمبر ۲۰ میں چھاپ دیا

ہے اس کتاب کے تعارف میں انھوں نے لکھا ہے :

"کنز تواریخ جس کا ایک اور تاریخی نام " مجلد تواریخ " ہے میں اولین قطعہ تاریخ رسول اکرم کی تاریخ پیدایش پر ہے ۔ پھر وفات نبوی پر، پھر تاریخ بتاریخ پہلی، دوسری اور تیسری صدی کے دو دو چار چار اہم سنین کی تاریخیں ہیں ۔ پھر گیارھویں اور بارھویں صدی کی چند تاریخیں ہیں ۔ تیرھویں صدی ۱۲۰۳ھ سے شروع ہوتی ہے ۔ " ۹۴

۱۳۲۵ھ میں شیخ کاظم حسین صدیقی متوطن پھپھوند ضلع اٹاوہ نے اپنا دیوان '' نشید کاظم '' کے تاریخی نام سے مرتب کیا جو الہ آباد سے ایک برس بعد چھپ کر شایع ہوا ۔ اس دیوان کا ایک دوسرا تاریخی نام انھوں نے '' یادگار کاظم حسین '' بھی مقرر کیا ۔ اس میں صفحہ ۱ سے صفحہ ۲۸ تک سلام نبوی، منقبت حضرت علی، مذمت نا اہلی اور مخمسات وغیرہ ہیں ۔ صفحہ ۲۹ سے دیوان التواریخ = ۱۳۱۹ شروع ہوتا ہے ۔ یہ نام بھی تاریخی ہے ۔ یہ دیوان صفحہ ۱۶۴ پر مکمل ہوتا ہے ۔ اس کے بعد مناظر الاسماء = ۱۳۲۵ ہے جس میں اسمائے حسنی کا بیان ہے ۔ پھر صفحہ ۲۱۵ سے جدول اعداد حروف ابجد ہے جس میں ہر حرف کے اعداد چار طرح تحریر کیے ہیں یعنی عدد زبر، عدد بینات، عدد مکتوبی صغیر، عدد مکتوبی کبیر ۔ مثلاً حرف الف کے اعداد اس طرح ہیں :

الف یعنی عدد زبر = ایک

۱ ۱۱۰ عدد بینات = ۱۱۰

۱۱۱

عدد مکتوبی صغیر = ۱۱۱

عدد مکتوبی کبیر اس طرح ہوئے :

الف لام فا

۱۱۱ ۷۱ ۸۱ = ۲۶۳

اسی طور پر ایک دوسری جدول میں اسمائے حسنی کے حروف چہار گانہ لکھے ہیں

" نشید کاظم " کا آخری جزو " معمیات کاظم " ہے ۔ فن معما

کسی زمانے میں بہت مقبول تھا لیکن ۱۸۵۷ء کے بعد اس کا رواج کم ہو گا اور بالآخر اب یہ فن واقعی ایسا معما بن گیا ہے جس کے جاننے سمجھنے والے نایاب ہوتے جا رہے ہیں ۔

'' دیوان التواریخ '' اپنی نوعیت کا انفرادی کام ہے جس میں صرف معاصرین سے متعلق تاریخیں جمع کی گئی ہیں ۔ تاریخ گوئی کی جتنی صنعتیں رایج رہی ہیں اس مجموعہ میں بیشتر تاریخیں موجود ہیں اس لیے یہ مجموعہ نہایت بیش قیمت اور قابل قدر ہے ۔

عارف نوشاہی نے لکھا ہے کہ :

'' سلسلہ نوشاہیہ کےشعراء کی ایک روایت یہ بھی رہی ہے کہ انھوں نے اپنے سے پہلے اور معاصررجال دین و ادب کی وفات یا دیگر اہم موقعوں پر قطعات تاریخ لکھے ہیں ۔'' ۹۵

چنانچہ موصوف نے ایسے کئی قطعات اورکتابوں کا پتا دیا ہے بعض یہ ہیں :

عیون التواریخ از سید غلام مصطفی نوشاہی
۱۳۸۴

اعداد التاریخ اور اعجازالتواریخ از سید شریف احمد شرافت نوشاہی پہلی کتاب ہنوزغیر مطبوعہ ہے۔ البتہ دوسری کتاب کا خلاصہ عارف نوشاہی صاحب نے '' منتخب اعجازالتواریخ'' کے نام سے ۱۳۹۶ھ مطابق ۱۹۷۶ء میں اپنے مقدمہ کے ساتھ شایع کر دیا ہے۔اس کتاب میں ۱۰۱۲ھ سے ۱۳۹۶ھ تک کے واقعات سے متعلق شرافت نوشاہی کے قطعات تاریخ شامل ہیں ۔

تاریخ گویوں نے مبتدیوں کی سہولت کے لیے مختلف اعداد کے مادہ ھاے تاریخ کو بھی یکجا کیا گیا ہے ۔ اس سلسلے میں پہلی کتاب غالباًتیرھویں صدی ہجری/انیسویں صدی عیسوی میں مرتب کی گئی ہو گی ۔ جناب عارف نوشاہی نے ایک کتاب کے مخطوطہ کے بارے میں لکھا ہے ۔

'' میزان تاریخ ازموھن لال مجایسی کا یستھ۔ در دستگاہ واجد علی شاہ

فرمانروائے لکھنو منشی بودہ ۔ در ۱۲۶۱ھ مطابق ۱۸۴۵ء نگاشتہ است
مجموعہ مادہ ھائے تاریخ است از عدد یک تا یکہزار" ۔ ۹۶

اس کے بعد چودھویں صدی ہجری کے آغاز میں حکیم میر نادر علی موسوی رعد تخلص نے ایک کتاب گنجینہ تواریخ اسی طور پر مرتب کی اور اس کا تاریخی نام ''مراۃ الخیال'' = ۱۳۱۳ مقرر کیا ۔ مولف نے مقدمہ میں لکھا ہے کہ :

" این نسخہ متوازی الاعداد کتابیست مشتمل بر قواعد و الفاظ و فقرات تاریخی کہ برائے افادۂ عام تالیف نمودہ‌ام و زنگ اشکال از آئینۂ تاریخ زدہ‌ام ۔ خالق حروف و اعداد مقبول و مفید عالم گرداناد " ۹۷

اس کتاب میں ایک سے انیس سو تک کے مادۂ تاریخی جمع کیے گئے ہیں اور اس طرح یہ کتاب بہت زیادہ مفید ہے۔ختم کتاب میں یہ مصرع لکھا ہے ۔

شد خاتمہ کتاب اکنون = ۱۹۰۰

اس کے بعد ''تکملہ'' میں ''نظایر اقسام تاریخ' اور امثلۂ تواریخ معنوی ، امثلۂ تواریخ صوری و معنوی ، اور تواریخ طبع این کتاب '' شامل ہے

کتاب ''گنجینہ تواریخ'' میں احمد عبدالعزیز صاحب جنگ بہادر کا کہا ہوا ایک قطعہ تاریخ انتقال نواب مختار الملک بہادر بھی نقل ہوا ہے جس کے ہر فقرے سے تاریخ ۱۳۰۰ نکلتی ہے :

سال وفات حاکم بندہ پرور
دستور نامجوے وزیر نامور
چشمہ الطاف و معدن سخا
منبع فرہنگ و مخزن عطا
قوی دست عالی تبار
حق پسند عدالت شعار
شعاع مہر وزارت
بدر منیر آسمان امارت

عالی صفات شہیر زمن
بہرام صولت مدار المہام ملک دکن

عزیز یار جنگ نے ۱۳۱۷ھ میں فن تاریخ سے متعلق ایک کتاب لکھی جس کا تاریخی نام ''غرایب الجمل'' ہے۔

کتابیات

برصغیر میں اب تک تاریخ گوئی کے فن سے متعلق فارسی اور اردو میں کئی کتابیں مرتب اور طبع ہو چکی ھیں ۔شاعروں کو قطعات تاریخی کہنے اور جمع کرنے کا بھی شوق رہا ھے ۔ اس نوعیت کی کتابوں کی جامع فہرست کی تیاری بجائے خود ایک مقالہ ھے۔ البتہ موضوع کی مناسبت سے یہاں چند کتابوں کا ذکر بے فائدہ نہیں ہو گا ۔

۱ ۔ آخرت باقی از کھنولال تایب ، مطبوعہ لکھنو ۱۳۱۴ھ/۱۸۹۶ء

۲ ۔ آئینہ تواریخ یا تحفہ شایق از الٰھی بخش شایق، بسال ۱۲۹۵ھ/ ۱۸۷۸ء ،مطبوعہ ۱۳۱۲ ھ /۱۸۹۴ء ، ۲۳۲ص

۳ ۔ احسن التواریخ از سید دلدار حسین اظہر الہ آبادی، مطبوعہ اعظم پریس حیدرآباد دکن ، ۱۳۶۷ھ ۱۹۴۸ء ، ۵۶ص

۴ ۔ اعجاز التواریخ از سید شرافت نوشاھی (م ۱۹۸۳) مصنف کے کہے ہوئے تاریخی قطعات ھیں ۔ کتاب کا مکمل مسودہ کتابخانہ نوشاھیہ میں محفوظ ھے اور اس کا انتخاب بہ عنوان '' منتخب اعجاز التواریخ '' بکوشش عارف نوشاھی مکتبہ نوشاھیہ ساھن پال ضلع گجرات (پاکستان) کی طرف سے ۱۹۷۶ء میں شائع ہو چکا ھے ۔

۵ ۔ اعجاز التواریخ از محمد ولایت علی خان ، مطبوعہ ابوالعلائی سٹیم پریس ۔ آگرہ ، ۱۳۳۲ھ ۔ قطعات تاریخ پر مشتمل ھے ۔

۶ ۔ اعداد التاریخ از شرافت نوشاھی ۔ نامکمل مسودہ۔کتابخانہ نوشاھیہ، ساھن پال میں موجود ھے ۔ مادہ ھاے تاریخ کا مجموعہ ھے ۔

۶ الف ـ اعلی حضرت کی تاریخ گوئی از عبد الحکیم خان اختر شاہجہانپوری،ادارۂ غوثیہ رضویہ لاہور، ۱۴۰۶ھ/۱۹۸۶ء، ۶۴ص
مولانا احمد رضا خان بریلوی (م ۱۳۴۰ھ) کو تاریخ گوئی کا ملکہ حاصل تھا ـ ان کے کہے ہوئے بعض قطعات تاریخ اور مادوں پر بحث کی گئی ہے ـ

۷ ـ افادۂ تاریخ از جلال لکھنوی ـ بسال ۱۳۰۲ھ/۱۸۸۵ء ـ مشمولہ نگار رامپور جولائی ۱۹۶۳ء ـ

۸ ـ ام التواریخ از منشی حسین علی فرحت دہلوی بسال ۱۲۸۹ھ/ ۱۸۷۲ء ـ مطبوعہ مطبع قاسمی میرٹھ ۱۳۲۴ھ/۱۹۰۶ء ۲۲۴ ص ' مادہ ہائے تاریخ پر مشتمل ہے ـ

۹ ـ بیان التواریخ از محمد عزیز اللہ عزیز عرف محمد ولایت علی خان ، مطبوعہ ابوالعلائی سٹیم پریس آگرہ ۱۳۳۲ھ/۱۹۱۴ء .
۷۵۰ھ تا ۱۳۲۲ھ کے واقعات پر مبنی تاریخی قطعات کا مجموعہ ھے ـ

۱۰ ـ تاریخ الاسماء از سید ابرار حسین ھاشمی فتحپور ھنسوہ ـ ماھنامہ نگار لکھنو بابت دسمبر ۱۹۲۵ء میں تبصرہ چھپا ھے ـ

۱۱ ـ تاریخ لطیف از مہدی علی خان ممتاز رامپوری ' بسال ۱۳۳۹ھ/۱۹۲۱ء ' مشمولہ نگار رامپور جولائی ۱۹۶۳ء ـ

۱۲ ـ تاریخوں کے پھول از اسد اللہ حسینی ، مطبوعہ شمس المطابع حیدرآباد دکن ۱۳۴۹ھ ، ۸۸ص ، تاریخی قطعات پر مشتمل ھے ـ

۱۳ ـ تاریخی خزانہ از حافظ فیروز الدین ککےزئی ، مطبوعہ اسلامیہ سٹیم پریس لاھور، ۱۹۰۸ء، ۴۰ ص ـ

۱۴ ـ تواریخ اکمل از مجید شاہ عرف فقیر محمد فدا ، بمبئی ۱۳۰۸ھ/۱۸۹۱ء ـ

۱۵ ـ تواریخ مبین یا آیات کمال از حکیم سید محمد مہدی کمال ـ

الدین ابن جلال لکھنوی ' مطبع تصویر عالم لکھنو ۱۳۲۲ھ/ ۱۹۰۴ء ، ۵۶ص ،قطعات تاریخ پر مشتمل ہے۔

۱۶۔ تواریخ میلاد از اصغر حسین نامی ' مطبوعہ حیدرآباد دکن ۱۳۲۵ھ/۱۹۰۷ء۔

۱۷۔ جامع التاریخ ازمرزا بہادرعلی صفی مطبوعہ ۱۳۵۶ھ/۱۹۳۷ء۔

۱۸۔ جامع التواریخ از سید دلدار حسین اظہر الہ آبادی، بسال ۱۳۵۶ھ/۱۹۳۷ء مطبوعہ اعظم سٹیم پریس ' حیدر آباد دکن ۱۹۶۱ء۔

۱۹۔ جمیع التاریخ ازقاضی محمد تحسین بیدل ' مطبوعہ لاہور ۱۳۷۱ھ/۱۹۵۳ء۔

۲۰۔ ذکرغم ازشمیم صبا متھراوی ' مطبوعہ البلاغ لکھنو ۱۳۰۵ھ/ ۱۸۱۸ء۔ دوسرا ایڈیشن مکتبہ اردو کراچی سے نکل چکا ہے۔

۲۱۔ رہنمائے تاریخ اردو از حاجی محمد عبدالقادر۔ مطبوعہ معارف اعظم گڑھ۔ ۱۵۰ص ' کتاب کا ایک باب فن تاریخ گوئی پر بحث کے لئے مختص ہے۔ اورولی سے واجد علی شاہ تک ۴۷ شخصیتوں سے متعلق قطعات تاریخ ہیں۔

۲۲۔ ریاض انور از مولانا اجیرالدین محمد ساکن پھول باری ضلع سلہٹ۔ مطبوعہ مطبع نظامی کانپور، ۱۲۹۹ھ/۱۸۸۲ء۔

۲۳۔ زنبیل تاریخی مطبوعہ، مادہ ہائے تاریخ کا مجموعہ ہے

۲۴۔ شاهد غم از سید انور علی شاد جیپوری، مطبوعہ کراچی

۲۵۔ صحیفہ تاریخ از محمد حسین خان میرانی۔ مطبوعہ اردو اکیڈمی بہاول پور، ۱۹۸۴ء ، ۲۷ص ۔ مقدمہ میں فن تاریخ گوئی سے بحث کی گئی ہے اور جن حضرات سے متعلق تاریخیں کہی گئی ہیں ان کے حالات بھی اردو نثر میں لکھے ہیں۔

۲۶۔ عدد التاریخ از تسلیم سہسوانی مطبوعہ اخبار نیراعظم ،مرآد

آبا د ، ۱۳۲۰ھ/۱۹۰۲ء -

۲۷ - عزالتواریخ از اصغر حسین نامی، مطبوعہ حیدرآباد دکن ۱۳۲۵ھ/ ۱۹۰۷ء -

۲۸ - عیون التواریخ از غلام مصطفی نوشاہی (م ۱۹۶۵ء) قطعات تاریخ کا ضخیم مجموعہ ہے جسے شرافت نوشاہی نے مرتب کیا - مخطوطہ کتابخانہ نوشاہیہ میں ہے -

۲۹ - غرایب الجمل ازعبد العزیز جنگ ولا ، مطبوعہ عزیز المطابع حیدرآباد دکن ، ۱۳۳۷ھ/ ۱۹۱۹ء ، ۴۰۸ ص -

۳۰ - نجم ماہ پیکر از نواب زادہ خواجہ محمد افضل جہانگیر نگری ، مطبوعہ یوسفی پریس ڈھاکہ ، ۱۳۱۰ھ/۱۸۹۲ء مراثی اور تاریخی قطعات کا مجموعہ ہے -

۳۱ - فن تاریخ گوئی از کیپٹن منظور حسین، بسال ۱۳۸۷ھ/۱۹۶۷ء - گلوب پبلشرز لاہور ۱۹۷۲ء - ۲۱۶ ص -

۳۲ - قطعات تاریخ (بر وفات اہل قلم و متعلقین اہل قلم) از شان الحق حقی ، مشمولہ سہ ماہی ''اردو'' کراچی نمبر ۳ ، ۱۹۸۵ء جن حضرات کی تاریخیں ہیں ان کے حالات بھی تحریر کئے ہیں -

۳۳ - قطعات تاریخ پیدائش و وفات از محمد سعید حسرت عظیم آبادی، مشمولہ خدا بخش لائبریری جرنل نمبر ۹ ، پٹنہ -

۳۴ - قطعات تاریخ و رباعیات از سید احمد افسر ، مطبوعہ ۱۳۲۹ھ/ ۱۹۱۱ء -

۳۵ - قطعات تاریخی از سعید الرحمن رہبر کانپوری ، مطبوعہ کراچی ۱۳۷۱ھ/۱۹۵۲ء -

۳۶ - کان تاریخ از رام پرشاد - بسال ۱۲۸۲ھ/۱۸۶۵ء ، مطبوعہ مطبع انوری آگرہ ۱۲۹۴ھ/۱۸۷۷ء -

۳۷ - گلبن تاریخ از منشی محمد ارتضا علی کاکوروی متخلص

بہ شرر تلمیذ نواب داغ ۔ بسال ۱۳۱۳ھ ' مطبوعہ محمدن پریس علی گڑھ ۴۳ص، مصنف نے اپنے ہمعصر چند شعروں کے حالات اور ان کی تاریخ گوئی کے ایک ایک دو دو نمونے نواب مزمل اللہ خان رئیس بھیکم پور علی گڑھ کی فرمائش پر جمع کئے ہیں ۔گویا یہ چند تاریخ گو شعراء کا ایک منظوم تذکرہ ہے ۔

۳۸ ۔ گلبن تاریخ از میر مہدی حسین رضوی الم، بسال ۱۳۱۳ھ/ ۱۸۹۱ء ۔ مطبوعہ مطبع فخر نظامی حیدر آباد دکن ۱۳۱۳ھ/ ۱۸۹۲ء ، ۷۰۰ص ، مادہ ہائے تاریخ پر مشتمل ہے ۔

۳۹ ۔ گلزار ہمیشہ بہار از محی الدین حسین خان تسنیم،مطبوعہ نظام المطابع حیدر آباد دکن ۔

۴۰ ۔ گلشن خیال از محمد سعید ، مضوعہ حیدر آباد دکن ۱۲۹۷ھ/ ۱۸۸۰ء ۔

۴۱ ۔ مجموعہ تاریخ از سید محمد ہاشم ، مطبوعہ اسرار کریمی پریس الہ آباد ۱۹۳۳ء ۔

۴۲ ۔ مخبر الواصلین از ابوعبداللہ محمد فاضل معروف بہ مظہر الحق ' مطبوعہ کلکتہ ۱۲۴۹ھ/ ۱۸۳۲ء ، ۱۶۸ ص ۔

۴۳ ۔ مخزن التواریخ مصنف نا معلوم ، مطبوعہ اعظم سٹیم پریس حیدر آباد دکن ۱۳۵۹ھ/۱۹۳۹ء ۔

۴۴ ۔ مساوی الاعداد از میر محمد حسین حیدر آبادی ۔ بسال ۱۲۸۵ھ/۱۸۶۸ء ۔ مطبوعہ فیض عام پریس حیدر آباد دکن ۱۲۸۵ھ ایک ہزار مادہ تاریخ پر مشتمل ہے ۔

۴۵ ۔ مشاہدۂ ریاض از محمد ریاض الدین ، مطبوعہ حمیدیہ پریس حیدر آباد دکن ۱۳۶۶ھ/۱۹۴۷ء ۔

۴۶ ۔ معیار التواریخ از جعفر علی خان اثر، ریاض المومنین پریس لکھنو ۱۳۴۲ھ/ ۱۹۲۴ء ، ۲۸ ص ۔

۴۷ ۔ معین الادب یا معین الشعراء از غلام حسین آفاق بنارسی ،

مطبوعہ صدیق بکڈپو ' لکھنو ' ۱۳۵۲ھ/۱۹۳۳ء

۴۸ ـ مفتاح التواریخ از ولیم بیل ـ بسال ۱۲۶۴ھ ، مطبوعہ نولکشور لکھنو، ۱۲۸۴ھ، ۴۱۸ ص ـ

۴۹ ـ ملخص التواریخ از انوار حسین ، تسلیم سہسوانی ـ بسال ۱۳۰۰ھ/۱۸۸۳ء ' مطبوعہ مطلع العلوم پریس مراد آباد ۱۳۱۳ھ/ ۱۸۹۶ء ، ۱۲۰ ص ـ

۵۰ ـ ملھم تاریخ ترجمۂ ملخص تسلیم ـ مصنف تسلیم سہسوانی مترجم سید اقتدار احمد ساحر ' مطبوعہ مطبع العلوم پریس مراد آباد ' ۱۹۱۲ء ـ

۵۱ ـ موجد التواریخ از محمد حسین علی فرحت ـ مطبوعہ شگوفہ پریس میرٹھ ۱۳۰۲ھ/۱۸۸۵ء،تاریخی نموں پر مشتمل ہے ـ

۵۲ ـ نصیحت مختصر از شاہ علیم الدہ آبادی، مطبع البلاغ لکھنو ۱۳۰۵ھ/۱۸۸۸ء، ۱۶ ص ـ

۵۳ ـ نگارستان اشعار از قاضی عبد الصمد صارم سیوہاری مطبوعہ دھلی ۱۳۵۴ھ/۱۹۳۵ء ـ

بخوبی ممکن ہے کہ ان کے علاوہ اور بھی کئی کتابیں تاریخ گوئی سے متعلق مرتب کی گئی ہوں ـ ضرورت ہے کہ اس سارے سرمائے کو پیش نظر رکھ کر تفصیل کے ساتھ تحقیقی کام کیا جائے*ـ

حواشی

۱ ـ فہرست نسخہ ھای خطی فارسی موزۂ ملی پاکستان ص ۷۰۲ ـ

۲ ـ غیاث اللغات ص ۸۹ ـ

---

* یہ فہرست پروفیسر کلیم سہسرامی صدر شعبۂ السنہ راجشاھی یونیورسٹی راجشاھی (بنگلہ دیش) اور مدیر دانش کے تعاون سے تیار ہوئی ہے ـ

۳ - لغات نولکشوری ص ۹۰ -
۴ - گنجینہ توا ریخ ص ۳ -
۵ - وا قعات دا را لحکومت دہلی ۱ : ۴۸ -
۶ - فہرست موزہ ص ۱۲۷ -
۷ - مآثر محمود شاہی ص ۱۶ -
۸ - واقعات ۱ : ۳۳ -
۹ - فہرست موزہ ص ۸۵۲ -
۱۰ - واقعات ا : ۱۹۷ -
۱۱ - ایضاً ۱ : ۲۳۶ -
۱۲ - ایضاً ۱ : ۲۱۱ -
۱۳ - ایضاً ۱ : ۱۳۹ -
۱۴ - مرآۃ خیالی ص ۱۲۰--۱۲۱ -
۱۵ - واقعات ۱ : ۱۳۹ -
۱۶ - مرآۃ خیالی ص ۱۲۰ -
۱۷ - فن تحریر ص ۱۶۵--۱۶۶ -
۱۸ - ایضاً ص ۱۶۸ -
۱۹ - ایضاً ص ۱۶۷ -
۲۰ - غیا ث اللغات ص ۱۱ -
۲۱ - فن تحریر ص ۲۳۶ -
۲۲ - ایضاً ص ۱۶۸ -
۲۳ - غیا ث اللغا ت ص ۱۲۵ -
۲۴ - گنجینہ توا ریخ ص ۳ -
۲۵ - مرآۃ خیالی ص ۱۱۶ -
۲۶ - منتخب اعجا ز التوا ریخ ص ۱۸ -
۲۷ - مرآۃ خیالی ص ۱۱۶ -
۲۸ - گنجینہ توا ریخ ص ۴ -

۲۹ - مرآۃ خیالی ص ۱۲۰ -
۳۰ - ایضاً ص ۱۲۰ -
۳۱ - ایضاً ص ۱۲۰ -
۳۲ - ایضاً ص ۱۲۴ -
۳۳ - واقعات ۱ : ۱۹۷ -
۳۴ - مرآۃ خیالی ص ۱۲۵ -
۳۵ - ایضاً ص ۱۲۱ -
۳۶ - گنجینہ تواریخ ص ۲۱۵ -
۳۷ - ایضاً ص ۴ -
۳۸ - مرآۃ خیالی ص ۱۱۶-۱۱۷ -
۳۹ - واقعات ۱ : ۱۹۸ -
۴۰ - مرآۃ خیالی ص ۱۱۷ -
۴۱ - واقعات ۱ : ۱۵۴ -
۴۲ - نشید کاظم ص ۱۱۷ -
۴۳ - مرآۃ خیالی ص ۱۲۳ -
۴۴ - فہرست موزہ ص ۸۸۸ -
۴۵ - منتخب اعجاز التواریخ ص ۱۹ -
۴۶ - آثار بنارس ص ۵۷ -
۴۷ - واقعات ۱ : ۱۳۴ -
۴۸ - فن تحریر کی تاریخ ص ۲۳۹ -
۴۹ - واقعات ۱ : ۳۳۳ -
۵۰ - ایضاً ۱ : ۲۳۲ -
۵۱ - ایضاً ۱ : ۵۷۳ -
۵۲ - ایضاً ۱ : ۱۵۹ -
۵۳ - مرآۃ خیالی ص ۱۱۸ -
۵۴ - علی گڑھ تاریخ ادب اردو ۱ : ۱۰۱ -

۵۵ - اشکہا وخونہا ص ۱۲۷ -
۵۶ - مرآۃ خیالی ص ۱۱۸ -
۵۷ - واقعات ۱ : ۳۵۰ -
۵۸ - ایضاً ۱ : ۳۵۰ -
۵۹ - گنجینۂ تواریخ ص ۸ -
۶۰ - نشید کاظم ص ۵۳ -
۶۱ - گنجینہ تواریخ ص ۸ -
۶۲ - تاریخ داودی ۱۵۹ -
۶۳ - گنجینہ تواریخ ص ۱۴۴
۶۴ - ایضاً ص ۴ -
۶۵ - واقعات ۱ : ۲۳۵ -
۶۶ - مرآۃ خیالی ص ۱۱۸ -
۶۷ - تاریخ داودی ص ۱۸۷ -
۶۸ - واقعات ۱ ۶۲۹ -
۶۹ - قول فیصل ص ۸ -
۷۰ - ایضاً
۷۰ - الف - نشید کاظم ص ۱۲۸ -
۷۱ - عجائب العلائب ص ۸۰ -
۷۲ - واقعت ۱ : ۳۳۲ -
۷۳ - دیوان ذوق ص ۸۱ -
۷۴ - واقعات ۱ : ۴۱۴ -
۷۵ - واقعات ۱ : ۴۷۷ -
۷۶ - واقعات ۱ : ۵۲۸ -
۷۷ - نشید کاظم ص ۱۶۱ -
۷۸ - آب حیات ص ۳۵۸ -
۷۹ - فہرست موزہ ص ۲۵۶ -

۸۰ ۔ واقعات ۱ : ۶۲۶ ۔

۸۱ ۔ خوش معرکہ ۱ : ۳۹ ۔

۸۲ ۔ ایضاً ۲ : ۱۵۴ ۔

۸۳ ۔ ایضاً ۲ : ۲۶۱ ۔

۸۴ ۔ ایضاً ۲ : ۵۸۶ ۔

۸۵ ۔ سراپا سخن ص ۸۴ ۔

۸۶ ۔ کلیات محسن ص ۳۱۵ ۔

۸۷ ۔ ایضاً ص ۲۱۶ تا ۲۱۷ ۔

۸۹ ۔ ایضاً ص ۱۱۶ ۔

۹۰ ۔ ایضاً ص ۱۲۶ تا ۱۲۷ ۔

۹۱ ۔ ایضاً ص ۱۲۹ ۔

۹۲ ۔ ایضاً

۹۳ ۔ ایضاً ص ۱۱۲ ۔

۹۴ ۔ خدا بخش لائبریری جرنل ش ۲۰ ص ۳ ۔ ۴ ۔

۹۵ ۔ منتخب اعجاز التواریخ ص۲۱ ۔

۹۶ ۔ فہرست موزہ ص ۴۵۶ ۔

۹۷ ۔ گنجینہ تواریخ ص ۳ ۔

منابع

۱ ۔ آثار بنارس ازمولوی عبد السلام نعمانی مطبوعہ ندوۃ المعارف بنارس ۱۹۶۳ء ۔

۲ ۔ اشکہا وخونہا از استاد خلیل اللہ خلیلی، شائع کردہ رایزنی فرہنگی سفارت جمہوری اسلامی ایران اسلام آباد ۱۹۸۵ء ۔

۳ ۔ خدا بخش لائبریری جرنل پٹنہ نمبر۲۰ ۔

۴ ۔ خمخانہ جاوید (جلد سوم) ۔ لالہ سریرام دہلوی

۵ ۔ خوش معرکۂ زیبا از سعادت خان ناصر مرتبہ مشفق خواجہ

(دوجلد)، شائع کرده مجلس ترقی ادب لاهور ـ
۶ ـ دیوان ذوق مرتبہ محمد حسین آزاد، مطبوعہ علیمی پرنٹنگ ورکس دهلی، ۱۳۰۱ھ ـ
۷ ـ تاریخ داودی از عبید الله مرتبہ شیخ عبد الرشید، مطبوعہ علی گڑھ ۱۹۵۴ء ـ
۸ ـ تذکرہ سراپا سخن ـ سید محمد علی موسوی محسن مطبوعہ نولکشور پریس ـ
۹ ـ عجالۃ العلالہ ـ مولوی کریم الدین پانی پتی مطبوعہ رفاه عام پریس دهلی ۱۸۴۵ء ـ
۱۰ ـ علی گڑھ تاریخ ادب اردو (جلد اول) مرتبہ شعبہ اردو مسلم یونیورسٹی، علی گڑھ ـ
۱۱ ـ غیاث اللغات مع چراغ ہدایت، مطبوعہ مطبع انوار محمدی لکھنو ـ
۱۲ ـ فن تحریر کی تاریخ از محمد اسحاق صدیقی شائع کرده انجمن ترقی اردو علی گڑھ ۱۹۶۲ء ـ
۱۳ ـ فہرست نسخہ های خطی فارسی موزۂ ملی پاکستان کراچی، نگاشتہ سید عارف نوشاهی، مطبوعہ ۱۴۰۲ھ ـ
۱۴ ـ کلیات محسن مرتبہ محمد نور الحسن، شائع کرده یوپی اردو اکادمی، لکھنو ۱۹۸۲ء ـ
۱۵ ـ گنجینہ تواریخ از میر نادر علی موسوی رعد، مطبوعہ مطبع فخر نظامی حیدر آباد (بار دوم) ـ
۱۶ ـ مراۃ خیالی از درگا پرشاد نادر دهلوی مطبوعہ اکمل المطابع دهلی ۱۸۸۳ء ـ
۱۷ ـ نشید کاظم از شیخ کاظم حسین صدیقی پهپهوندوی، مطبوعہ اسرار کریمی پریس الہ آباد ۱۳۲۶ھ/۱۹۰۸ء ـ
۱۸ ـ لغات نولکشوری شائع کرده نولکشور پریس ـ

۱۹ ـ واقعات دارالحکومت دهلی جلد اول و دوم از مولوی محمد بشیرالدین احمد، مطبوعہ دهلی ـ
۲۰ ـ مآثر محمود شاهی از شهاب حکیم مرتبہ ڈاکٹر نورالحسن انصاری، مطبوعہ دهلی ـ
۲۱ ـ منتخب اعجاز التواریخ از سید شریف احمد شرافت نوشاهی مرتبہ عارف نوشاهی، گجرات پاکستان ۱۳۹۶ھ ـ
۲۲ ـ نصف النهار از طرفہ قریشی بهنڈاروی مطبوعہ ۱۹۷۷ء ـ

ڈاکٹر سہیل بخاری

د ۱۰۲ - اے - بلاک جے ، شمالی ناظم آباد - کراچی - ۳۳

فارسی، ویدک اور اردو میں صوتی تبادل

۱ - فارسی به فارسی

فارسی زبان میں صوتی تبدیلیوں کی دو بڑی قسمیں ملتی ہیں - سقوط و اند راج اور متبادل - نیچے ان دونوں کی تشریح مع امثلہ پیش کی جاتی ہے -

سقوط و اند راج

ایک ہی لفظ کی دو شکلوں میں سے جب ایک شکل میں ایک آواز زیادہ ہوتی ہے تو اسے اند راج کہتے ہیں اور دوسری شکل میں وہی آواز کم ہو جاتی ہے تو اس عمل کو سقوط کہتے ہیں - مثال کے طور پر ستادن اوراستادن (کھڑا ہونا) ایک ہی لفظ کی دو شکلیں ہیں - ان میں سے اگر آپ پہلی شکل یعنی ستادن کی طرف سے دوسری شکل استادن کو دیکھیں گے تو اس میں ایک ابتدائی الف یعنی ہمزہ کا اند راج نظر آئے گا اور اگر دوسری شکل یعنی استادن کی طرف سے پہلی شکل یعنی ستادن کو دیکھیں گے تو ابتدائی الف یعنی ہمزہ کی کمی معلوم ہو گی جسے سقوط کہیں گے - دوسرے لفظوں میں اس ایک ہی لسانی عمل کے دو نام ہیں - اند راج اور سقوط - فارسی زبان میں اندراج اور سقوط کی چند مثالیں دیکھئے -

ابتدائی حرف کا سقوط

الف یا ہمزہ - اسپند سپند - اسپنج سپنج - استر دن ستر دن - استادن ستادن - اسرنج سرنج - اسکند ر سکند ر - افروز فروز - افزون فزون - افسان فسان - افسانہ فسانہ - افسوس فسوس - افسون فسون - افسر دن فسر دن - افشردہ فشردہ - افشر دن فشر دن - افغان فغان - افگندن فگندن - افگار فگار - افلیج فلیج - اگر گر - اگرچہ گرچہ - امرداد مرداد - انار نار - انوشہ نوشہ - انوشیر وان

نوشیروان ـ اوزار وزر ـ آہنگ ہنگ ـ ایال یال ـ ایزد یزدان ـ

د ـ درخش رخش ـ درخشاں رخشاں ـ درخشیدن رخشیدن ـ

ہ ـ ہنوز نوز

یا ـ یاسمن سمن ـ

درمیانی حرف کا سقوط

مفرد الفاظ

ب ـ تمبر تمر فرانسیسی زبان کا لفظ Timbre:

غ ـ اسپرغم اسپرم ـ پیغام پیام ـ

م ـ تلمبار تلیبار ـ

و ـ بیاور بیار ـ آور آر ـ

ہ ـ چہار چار ـ

ہے ـ آہیختن آختن ـ

ئی ـ زائیدن زادن ـ

ی ـ شیاف شاف ـ

مرکب الفاظ

ب ـ شب پرہ شپرہ ـ لب پر لپڑ ـ

د ـ بدتر بتر ـ

ز ـ بازدید وادید ـ بازپسین واپسین ـ

و ـ گاومیش گامیش ـ

آخری حرف کا سقوط

ب ـ کمخواب کمخا ـ

ت ـ کرخت کرخ ـ

د ـ گوشتالود گوشتالو ـ

و ـ گیسو گیس ـ

ہ ـ کدہ کد ـ کرانہ کران ـ گواہ گوا ـ گوشوا رہ گوشوا ر ـ گیاہ گیا ـ
واکہ واک

ترخیم ۔ اشکوبہ اشکوب اشکو ۔ آوازہ آواز آوا ۔ مورچہ مور ۔
ورزگاؤ ورزاؤ۔

تبادل

صوتی تبادل کے خارجی اسباب کا سراغ لگانے کی آج تک جتنی بھی کوششیں کی گئی ہیں ان میں ماہرین لسانیات کو ناکامی ہی ہوئی ہے اس کا کوئی ایسا سبب ان کے ہاتھ نہیں لگ سکا جسے حقیقی اور قطعی کہا جاتا ۔ اس کے معنی یہ ہوئے کہ صوتی تبادل کسی خارجی سبب کا نتیجہ نہیں ہے، یعنی یہ زبان کا کوئی ایسا حادثہ نہیں ہے جو اس کی زندگی میں کسی خاص تاریخی موڑ پر پیش آیا ہو اور جس سے وہ اپنی نشوونما کے دوران میں کسی خاص وقت پر دوچار ہوئی ہو۔

میرے نزدیک صوتی تبادل کا زبان سے باہر کوئی سبب ہے بھی نہیں ۔ مغرب کے جو لوگ اس کا سبب زبان سے باہر تلاش کر رہے ہیں وہ اندھیرے میں بھٹک رہے ہیں ۔ ۔ صوتی تبادل زبان کی ساخت کا ایک اصول ہے جو اس کے خمیر کا ایک جزو ہے ، اس کی عمارت کی بنیاد ہے اور اس کے مزاج میں رچا ہوا ہے ۔ صوتی تبادل کو زبان کی تعمیری بنیاد ثابت کرنے کے لیے ہمیں دو زبانوں کے تقابلی مطالعے کی بھی ضرورت نہیں ہے جیسا کہ اہل مغرب نے بکھیڑا پھیلایا ہے کیونکہ یہ عمل تو ایک ہی زبان بلکہ ہر زبان میں ملتا ہے۔ یعنی زبان کے الفاظ کی بعض آوازیں بعض دوسری آوازوں سے بدل جاتی ہیں اور یوں ایک ایک لفظ کے کم سے کم دو دو روپ بن جاتے ہیں لیکن ان کے معنی ایک ہی رہتے ہیں ۔ واضعین زبان نے صوتی تبادل کا یہ اصول زبان ایجاد کرتے وقت ہی بنا لیا تھا بلکہ یہ کہنا چاہیے کہ زبان وضع کرنے کا ایک یہی اصول ہے ، جس سے بہت سی شاخیں متفرع ہوئی ہیں ۔ آئندہ سطور میں سب سے پہلے فارسی زبان سے صوتی تبادل کے اصول مع امثلہ پیش کیے جائیں گے اس کے بعد فارسی ، اور ویدک اور پھر فارسی اور اردو کا صوتی تبادل دکھایا جائے گا ۔

۱ : فارسی

اہل مغرب نے زبانوں کے تقابلی مطالعے کے بعد کہیں جا کر صوتی تبادل کی نشان دہی کی تھی لیکن فارسی کی زندہ زبان کے مشہور لغت نگار جمال الدین حسین انجو نے آج سے تقریباً پونے چار سو سال پہلے اور مغرب کے ماہر لسانیات جیکب گرم کی اصول سازی سے تقریباً دو سو سال قبل عہد جہانگیری کے اوائل میں تنہا فارسی زبان سے صوتی تبادل کی مثالیں نکال کر اپنی فرہنگ جہانگیری کے دیباچے میں یوں پیش کر دی تھیں :۔

فرہنگ جہانگیری

ا = د — باین بدین ۔ بآن بدان ۔

= ی — اکدش یکدش ۔ ارمغان یرمغان

ب = و (آخری) — خواب خواہ ۔ نہیب نہیو ۔ تاب تاو ۔ آب آو ۔ اسباب اسباو ۔

= و (ابتدائی) — بزرگ وزرگ ۔ بس وس ۔

= م — عشرب عشرم ۔

پ = ف — سپید سفید ۔ پارسی فارسی ۔

ت = د — تنبورہ دنبورہ ۔ ستایش سدایش ۔

ج = ز — رجہ رزہ

= ژ — کج کژ ۔ لجن لژن ۔ ہجیر ہژیر ۔ پاج پاژ ۔ کاج کاژ ۔

= گ — آخشیج آخشیگ ۔

= ت — تاراج تارات ۔

چ = ش — لخچہ لخشہ ۔ کاچی کاشی ۔

= ژ — کاچ کاژ

خ = ہ — خجر ہجر ۔ خزیر ہزیر ۔

= غ — ستیخ ستیغ ۔

د = ت — دراج تراج ۔ گفتید گفتیت ۔ کردید کرتیب ۔

	زردشت زرتشت ـ
= ذ	آذر آذر ـ
ر = ل	سورسول ـ کاچارکاچال ـ
ز = ج	سوز سوج ـ بوزش بوجش ـ آویز آویج ـ
= چ	پزشک پچشک ـ
= غ	گریز گریغ
= س	ایاز ایاس ـ آنکز آنکس ـ
س = ش	مایوس مایوش ـ
= ہ	آماس آماہ ـ
ش = س	شارہ سارہ ـ شارک سارک ـ
غ = گ	لگام لغام ـ غوچی گوچی ـ
ف = و	فام وام
ک = خ	شاماکچہ شاماخچہ ـ
= غ	کژ گاو غژ گاو ـ
گ = غ	گلولہ غولہ ـ گاو غاو ـ
ل = ر	زلود زرود ـ
= م	بان بام ـ
و = ب	نوشتہ نبشتہ ـ
= پ	وام پام ـ
= ف	یاوہ یافہ ـ
ہ = ح	ہیز حیز ـ
= ج	ماہ ماج ـ ناگاہ ناگاج ـ

فرہنگ نظام

فرہنگ جہانگیری کے سامنے فرہنگ نظام (۱۳۴۸ھ) بالکل نئی اور تازہ ترین تالیف ہے ـ فارسی میں تبادل نویسی کی روایت کے طور پر اس

سے بھی ایک اقتباس پیش کرنا فائدے سے خالی نہیں ہوگا ۔ اس کے مؤلف نے جلد سوم کے دیباچے میں صوتی تبادل کا یہ ایک عام اصول بیان کیا ہے کہ فارسی میں ہم مخرج یا قریب المخرج آوازیں باہم تبدیل ہو جاتی ہیں لیکن اس نے ہر آواز کی متبادل مثالیں اس کے متعلقہ باب میں ہی درج کی ہیں ۔ فرہنگ جہانگیری کی طرح دیباچے میں ایک جگہ نہیں دی ہیں چنانچہ یہ آوازیں مختلف ابواب سے چن کر نیچے درج کی جا رہی ہیں :۔

ب = و　　آب آو۔
پ = ب　　اسپ اسب ۔
= ف　　سپید سفید ۔ پیروز فیروز ۔ پادزہر فادزہر پیل فیل ۔
= و　　چارپا وچاروا ۔
ت = د　　توت تود ۔ کتخدا کدخدا ۔ دراج تراج ۔
ج = ش　　کاج کاش ۔
= ز　　چوزہ چوجہ
= ژ　　کجدم کژدم ۔
چ = ک　　پوچ پوک ۔
= ش　　ہیچ ہیش ۔
خ = ج　　اسفاناخ اسفاناج ۔
= ش　　افراختن افراشتن ۔
= غ　　ستیخ ستیغ ۔
= ہ　　خجیر ہجیر۔
= ز　　مصدر دوختن سے مضارع دوزد۔
د = ت　　خاد خات ۔
= ج　　گرد گرج۔
= ذ　　آدر آذر۔
= گ　　کلند کلنگ ۔ پرند پرنگ ۔

= ن	گزیدہ گزینہ ۔ نمودہ نمونہ چیدہ چینہ ۔
= ی	آذرآبادگان آذرآبایگان
ر = ش	انگاردن انگاشتن ۔
= غ	کنار کناغ ۔
= ل	دیوار دیوال ۔
= ن	استوار استوان ۔
= ہ	آسر آسہ ۔
ز = ج	ارزا رج ۔
= چ	بزشک بچشک ۔
= ژ	دزد ژ ۔
= س	ایاز ایاس ۔ تنگر تنگس ۔
= ش	زلو شلو ۔ زگال (زغال) شگال ۔
= غ	آمیز آمیغ ۔ گریز گریغ ۔
= ہ	بازو باہو ۔
= ی	آواز آوای ۔
ژ = ز	ژنان زنان ۔
= ج	کاج کاژ ۔ لاژورد لاجورد
س = ش	کستی کشتی ۔
= ہ	خروس خروہ ۔
= ل	سج لج (رخسار) ۔
= و	جستن سے مضارع جوید ۔
= ی	آراستن سے مضارع آراید ۔
ش = ج	کاش کاج ۔
= چ	پاشیدن پاچیدن ۔
= ر	کاشتن سے مضارع کارد ۔
= ز	افراشتن سے مضارع افرازد ۔

= س	نوشتن سے مضارع نویسد ۔
= ل	ہشتن سے مضارع ہلد ۔
= ہ	گزارش گزارہ ۔ یازش یازہ ۔
ف = ب	رُفتن سے مضارع رُوبد ۔
= پ	سفارش سپارش ۔
= و	فام وام ۔
ک = گ	تفنگ تفگ ۔ فشنگ فشک ۔
گ = غ	کیگ کیغ ۔ گلولہ غلولہ ۔ گلالہ غلالہ ۔
= ا	گستاخ استاخ ۔
= ج	گوال جوال ۔
= ک	خوگ خوک ۔
= ی	آذرگون آذریون ۔
ل = ر	الوند اروند ۔
م = ن	بام بان ۔ کجیم کجین ۔
= ی	آمدن سے مضارع آید ۔
ن = م	(بول چال میں) پنبہ پمبہ ۔ دنبہ دمبہ ۔ سنبہ سمبہ ۔
= ل	چندن چندل (صندل) ۔
ن+ب = م	سنب سم ۔ دنب دم ۔ خنب خم ۔ کنب کم ۔ انبرود امرود ۔
ن+گ = م	گلبانگ گلبام ۔
و = پ	وام پام ۔
= ب	نوشتن نبشتن ۔
= م	وایہ مایہ ۔ پرواسیدن پرماسیدن ۔
= ف	باوہ بافہ ۔ ورخچ فرخچ ۔
ہ = ء	(ہمزہ) ہیچ ایچ ۔
= ج	ناگاہ ناگاج ۔

= خ	هلا لوش حلا لوش ۔
= ی	فربہ فربی۔
ی = ز	آوائے آواز ۔ آئیں آزیں ۔
= س	آراستن سے مضارع آرایذ ۔
= ل	نائے نال ۔
= ہ	فربی فربہ ۔
= ء (ہمزہ)	آیین آئین ۔ آیینہ آئینہ ۔

اپنے اس دعوے کی تائید میں کہ صوتی تبادل ایک ہی زبان میں مل جاتا ہے فارسی زبان کی ان دو بڑی فرہنگوں کی شہادت کے بعد میں اپنی تلاش کے بھی مزید چند نتائج پیش کرتا ہوں ۔ اس کے لیے میں نے فارسی کے صوتی تبادل کو مندرجہ ذیل چار حصوں میں تقسیم کیا ہے اور مثالیں اصولوں کے ساتھ ساتھ دے دی ہیں :

۱۔مصوت اور غیر مصوت آوازوں کا تبادل

ب = پ

آب آپ (پانی) اسب اسپ (گھوڑا) ۔ اشبون اشپون (سیسہ) ۔ اشبوختہ اشپختہ (پراگندہ منتشر) ۔ انباشتن انپاشتن (ذخیرہ کرنا) ۔ بادشاہ پادشاہ (مطلق العنان حکمران) ۔ باستان پاستان (قدیم) ۔ تب تپ (بخار ۔ گرمی) ۔ چسبیدن چسپیدن (چپکنا) ۔ خسبیدن خسپیدن (سونا) ۔ روسبی روسپی (طوائف) ۔ کرباس کرپاس (روئی) ہزاربیشہ ہزارپیشہ (بہت سے خانوں کا ایک صندوق) ۔

ت = د

امرداد امرتات (لافانی) ۔ باروت بارود (آتش گیر مادہ) ۔ تکمہ دکمہ (بٹن) ۔ توت نود (شہتوت) ۔ تیرک دیرک (کڑی ۔ دھنی) ۔ دنبک تنبک (طنبورہ) ۔ یورت یورد (کمرہ)

ج = چ

بزرجمہر بزرچمہر (اسم معرفہ) ۔ مجغد مچغد (اُلّو) ۔ جفتہ چفتہ

(دا ربست) ـ جامہ دان چمدان (سوٹ کیس ، ٹرنک) ـ زیج زیچ (جنتری) ہزارجشان ہزارچشان (صحرائی انگور ـ جنگلی کدو) ـ کماج کماچ (گول موٹی روٹی) ـ

ک = گ

پراکندہ پراگندہ (منتشر ـ پریشان) ـ پلکان پلگان (سیڑھیاں) ـ تکاور تگاور (تیز رفتار) تکاپو تگاپو (دوڑ دھوپ) ـ جہان کشا جہان گشا (فاتح عالم) شکاف شگاف (درز ـ چاک) ـ شکوفہ شگوفہ (غنچہ ـ کلی) ـ شکافتن شگافتن (چیرنا) کیہان گیہان (دنیا) ـ کشودن گشودن (کھولنا) ـ کشادن گشادن (چوڑانا ـ پھیلانا) ـ کنجشک گنجشک (چڑیا) ـ کشادگی گشادگی (چوڑان ـ وسعت) کشنیز گشنیز (دھنیا) ـ کریز گریز (ایک قسم کی بڑی ککڑی کل کَر (گنجا) ـ کلالہ گلالہ (گلدستہ) ـ کرکس کرگس (گدھ) گناہکار گناہکار (مجرم) ـ کوپال گوپال (ڈنڈا ـ سوٹا) ـ فکندن فگندن (ڈالنا ـ پھینکنا) لک لک لگ لگ (بگلا ـ ڈھینک) ـ یکا یک یکان یگان (ایک ایک کرکے)

۲ ـ خصوصی آوازوں کا تبادل

خ

= ج سپناخ اسفناخ (پالک)

= غ خرخشہ غرغشہ (جنجال ـ گرفتاری) ـ خزیدن غژیدن (رینگنا) ـ

= گ فرسخ فرسنگ (۶ کلومیٹر کا فاصلہ) ـ خزینہ گزینہ (خزانہ) ـ

= س گسیختن گسستن (توڑنا ـ جدا کرنا) ـ گسیختگی گسستگی (جدائی ـ علحدگی)

= ش فاپیرک شاپیرک (چمگادڑ) ـ

= ہ خور ہور (خورشید ـ روشنی) ـ

ز

= ت آزر آتر (آگ) ـ

= د　　استاد استاز (استاذ۔ معلم) ۔ نبیز نبیذ (شراب) ۔

= ج　　ارزارج (قیمت) ۔ ہیزدہ ہیجدہ (اٹھارہ ۔ ۱۸)

= س　　افراسیاب افرازیاب (بلندی سنج) ۔

= گ　　زشت گست (بد شکل) ۔

= غ　　آمیز آمیغ (مرکب) ۔

= ت　　ارژنگ ارتنگ (مرقع مانی) ۔

= ز　　دز دژ (قلعہ) ۔ غژیدن حریدن (رینگنا)

= ج　　کژ کج (ٹیڑھا) ۔ کجی کژی (ٹیڑھ)۔ کژاوہ کجاوہ (ہودج)۔ کژدم کج دم (بچھو) ۔ کژک (آنکس) ۔ کوژ کج (ٹیڑھ) ۔ کوژ پشت کج پشت (کبڑا) ۔ واژہ واج (کلمہ ۔ لفظ) ۔ کژاغند کجاغند (زرہ) ۔ نایژہ نایچہ (نرخرے کی نالی) ۔

ش

= چ　　چاقشور چاقچور (پرانے فیشن کا شلتوک چلتوک (دھان ۔ دھان کی بھوسی) ۔ شبان چوپان (گڈریا) ۔ قاش قاچ (پھانک) ۔

= ر　　آتش آتر (آگ)

= س　　آشور آسور (ملک شام) ۔ آشوری آسوری (شامی) ۔ ریشتن رشتن ریستن (بٹنا ۔ بل دینا) ۔

غ

= گ　　آغندن آگندن (بھرنا) ۔ کجاغند کجاگند (زرہ) ۔ کژاغند کژاگند (زرہ) ۔ غربال گربال (چھلنی)۔ غندہ گندہ (بڑا) ۔

= ز　　آمیغ آمیز (مرکب ۔ مخلوط) ۔

= ج　شلغم شلجم (ایک ترکاری کا نام) ۔

ف

= ب　تاف تاب (چمک) ۔ کفتر کبوتر (ایک بھولا پرندہ) ۔

= پ　اسفند اسپند (کالا دانہ) ۔ اسفنداں اسپنداں (ایک درخت کا نام ہے) ۔ اسفنج اسپنج (سمند رپھین) ۔ سفید سپید (اجلا چٹا)۔ افساں اپساں (دھار رکھنے والا پتھر) ۔ اسفناج اسپناج (پالک) ۔ فادزہر پادزہر (زہر کا اتار ۔ تریاق) ۔ فارس پارس (ایران) ۔۔ فارسی پارسی (فارس یا پارس کی زبان یا باشندہ) ۔ فالودہ پالودہ (ایک قسم کی نرم غذا) ۔ فتیلہ پتیلہ (چراغ کی بتی) ۔ فولاد پولاد (صاف کیا ہوا لوہا) فیروز پیروز (کامیاب) ۔ فیروزی پیروزی (کامیابی ۔ فتح مندی) ۔ فیل پیل (ہاتھی) ۔ توفان توپان (طوفان ۔ جوش) ۔ فتہ پتہ (پرمٹ) ۔ فرسنگ پارسنگ (٦ کلو میٹر کا فاصلہ) ۔ کفک کپک (پھپھوندی) ۔ کفل کپل (ران) ۔ کفہ کپہ (ترازو کا پلڑا) ۔ فشنگ پشنگ (گولی ۔ چھرا ۔ کارتوس) ۔ گوسفند گوسپند (بھیڑ) ۔ نیلوفر نیلوپر (نیلے رنگ کا ایک پھول) ۔

= و　افسار اوسار (لگام) فش وش (پگڑی کا لٹکا ہوا سرا) ۔

۳ ۔ مصدر اور مضارع میں صوتی تبادل

خ

= ز　افراختن افرازد ۔ باختن بازد ۔ تاختن تازد ۔ بیختن بیزد ۔ ریختن ریزد ۔ افروختن افروزد ۔

آہیختن آہیزد ـ آمیختن آمیزد ـ آویختن
آویزد ـ پختن پزد ـ انداختن اندازد ـ
اندوختن اندوزد ـ دوختن دوزد ـ آموختن آموزد ـ
سوختن سوزد ـ نواختن نوازد ـ ساختن سازد ـ

= ش افراختن افراشتن ـ فروختن فروشد ـ

س

= ز خاستن خیزد ـ
= ن بستن بندد ـ نشستن نشیند ـ
= ہ خواستن خواہد ـ ریستن رہد ـ جستن جہد ـ
کاستن کاہد ـ
= ی آراستن آراید ـ جستن جوید ـ پیراستن
پیراید ـ رستن روید ـ شستن شوید ـ

ش

= ر داشتن دارد ـ کاشتن کارد ـ گشتن گردد ـ
نگاشتن نگارد ـ انباشتن انبارد گماشتن گمارد ـ
= س نوشتن نویسد ـ
= ل ہشتن ہلد ـ

ف

= ب تافتن تابد ـ کوفتن کوبد ـ رفتن روبد ـ خفتن
خوابد ـ شتافتن شتابد ـ فریفتن فریبد ـ
= و رفتن رود ـ کافتن کاود ـ
= ی گفتن گوید ـ

م

= ی آمدن آید ـ

۴- باقی ماندہ تبادل

= ہ است ہست (ہے) ـ اورمزد ہورمزد (خدا) ـ

= ی　　ایزد یزداں (معبود ـ خدا) اورشلیم یروشلم (ایک شہر کا نام) ـ آختن یاختن (تلوار سونتنا) ایلاق ییلاق (تفریح گاہ) ـ لاحقہ جمع اند یند مثلاً ایشاں دوستان مایند (وہ ہمارے دوست ہیں) ـ آں دو برادر اوند (وہ دونوں اس کے بھائی ہیں) ـ

ب = و (ابتدائی)　　برخاستن ورخاستن (اٹھنا) ـ برجستن ورجستن (اچھلنا) ـ برآمدن د رآمدن (نکلنا) ـ برداشتن ورداشتن (اٹھانا) ـ برخوردن ورخوردن (ٹکرانا) ـ برزگر ورزگر (کسان) ـ برچین ورچین (ہٹانے والا) ـ برانداز کردن ورانداز کردن (سر سے پاؤں تلک دیکھنا) ـ برزیدن ورزیدن (مشق کرنا) ـ برمالیدن ورمالیدن (بھاگ جانا) ـ باز دید وا زدید (دوبارہ ملاقات) ـ

باز پس واپس (پھر) ـ

= و (وسطی و آخری)　　ابزار اوزار (آلہ) ـ پاتابہ پاتاوہ (جوتا) ـ گبر گور (آتش پرست) ـ نبشتن نوشتن ـ (لکھنا) ـ نبید نوید (خوش خبری) ـ لبچہ لوچہ (چھوٹا ہونٹ) ـ ریباس ریواس (ریوند چینی) تابہ توا ـ لباشہ لواشہ (کشتی چسب) ـ نابدان ناوداں (موری) ـ نبردگاہ ناوردگاہ (میدان جنگ) ـ

پ = و　　چارپادار چا روادار (مکان) ـ پیراستن ویراستن (ایڈٹ کرنا) ـ پیراستہ ویراستہ ـ (ایڈٹ کیا ہوا) ـ

ت = چ　　تپانیدن چپانیدن (بھرنا ـ ٹھونسنا) ـ

ی　　یک تک (ایک) ـ تک گانی یک گانی

(ایک بیوی کرنا) ۔ تک لویک لو(تاش کا اکا) ۔

ج = گ	شنجرف شنگرف (سیندور) ۔ نا رجیل نا رگیل (نا ریل) ۔ بزرگ مہر بزرج مہر (اسم معرفہ) ۔ ترنجبیں ترانگبیں ۔ جرز گریز (ہوشیار) ۔ جربزہ گربزہ (صلاحیت) ۔ جزیہ گزیہ (غیر مسلموں کا محصول) ۔ نرجس نرگس ۔ (ایک پھول) ۔ مرزنجوش مرزنگوش (ایک پودا) ۔ یزد جر یزد گر (ایران کا ایک بادشاہ) ۔ نارنج نا رنگ (نا رنگی) ۔

جلاب گلاب (عرق گلاب) ۔ جوال گوال (بوری) جوہر گوہر (اصل) ۔ خا رج خا رگ (ایران کا ایک شہر) ۔ لجام لگام (باگ) ۔ ورہنج ورہنگ ۔ شنجار شنگار (مہندی) ۔ کلنج کلنگ (تالا) ۔ چھنگلی) ۔

= د	جرنگ د رنگ (آوا ز دینا ۔ بجنا) ۔ وروج ولود (دخول) ۔

= ی	جہود یہود (یہودی) ۔ جام اوستایام (پیالہ) ۔ جشن اوستاکیسن ۔

ج = گ	نا رجیل نا رگیل (نا ریل) ۔

د = گ	اورند اورنگ (تخت) ۔ کلند کلنگ ۔ (چھنگلی ۔ تالا) ۔ کرند کرنگ (اخروٹ) ۔

ر = ل	جرنگ جلنگ (ٹن ٹن کی آواز) ۔ کنجارہ کنجالہ (کھل) ۔
فا روس فانوس (چراغ ۔لالٹین) ۔

م = ن	بادمجان بادنجان (بینگن) ۔

ہمزہ = ی	شئون شیون (حالتیں) ۔

۲ : فارسی اور ویدک

جب آریا وسطی ایشیا سے اٹھ کر ہندوستان میں داخل ہوئے اس وقت
ان کے منہ میں ان کی آبائی زبان تھی جسے ہم آریائی کہتے ہیں - ہندوستان
میں کچھ عرصے تک ان کی مادری زبان فارسی رہی اور عوام اپنی وہی قدیم
بولیاں بولتے رہے جنھیں پراکرت کہا جاتا ہے- یہ پراکرتیں تعداد میں اتنی
ہی تھیں جتنی بولیاں آج شمالی برصغیر میں بولی جا رہی ہیں اور جوشورسینی '
اردھ ماگدھی ' ماگدھی اور مہاراشٹری کے بڑے بڑے خاندانوں میں
منقسم کی گئی ہیں - چونکہ ہندوستان میں نووارد آریاؤں کو جو فاتح کی
حیثیت سے آئے تھے ' بالادستی حاصل تھی اس لیے ان پراکرتوں یعنی
ہندوستان کی قدیم دیسی بولیوں کے مقابلے میں آریائی بولی کا سکہ شاہی
دربار میں چلتا رہا - کچھ عرصے کے بعد اس زبان یعنی آریائی میں بھی
ادب جمع ہونے لگا جیسا کہ ہم نے بہت بعد میں آکر پہلے مسلمان نوواردوں
اور پھر انگریزوں کے عہد حکومت میں دیکھا ہے اور اس ادب میں بھی
شمالی ہندوستان کی مختلف دیسی بولیوں کی کچھ شکلیں بالکل اسی طرح
مل گئیں جیسے بعد کی فارسی اور انگریزی زبان کی ان کتابوں میں داخل
ہوئیں جو اس سرزمین میں لکھی گئیں - اسی لیے اس آریائی ادب کو ہند
آریائی کہتے ہیں جس کی بنیادی زبان قدیم آریائی ہے اور جس میں
ہندوستانی زبانوں کے الفاظ بھی جابجا نظر آتے ہیں -

اس آریائی یاہند آریائی زبان کی قدیم ترین نمائندہ کتابیں جو ہندوستان
میں لکھی گئیں ہندوؤں کے چار مقدس ویدیں - یہ کتابیں دقت نظر اور
بغور مطالعے کی متقاضی ہیں تاکہ ان کی زبان کا آریائی اور ہندوستانی حصہ
الگ الگ کیا جا سکے - ان کتابوں میں سب سے قدیم کتاب رگ وید
(راگ ویڑ یعنی راگوں کا علم) ہے جس میں دو سو سے اوپر شاعروں کا
کا کلام اکٹھا کیا گیا ہے - یہ شاعر ہندوستان کے مختلف مقامات کے رہنے
والے تھے اس لئے انھوں نے کہیں کہیں دانستہ یا نادانستہ طور پر اپنی اپنی
مقامی بولیوں کے لفظ بھی اپنے کلام میں نظم کر دیئے ہیں - اس طرح اس
کی زبان میں ہندوستان کی مختلف دیسی زبانوں کے اجزا بھی شامل ہو گئے

ہیں جو مختلف دیوتاؤں وغیرہ کے متعلق کہے ہوئے ایک بڑا رسے اوپر بھجنوں میں جا بجا بکھرے ہوئے ملتے ہیں -

میں نے رگ وید کی زبان میں فارسی کے کچھ اجزا تلاش کرنے کی کوشش کی ہے لیکن ان کی نشان دھی کرنے سے پہلے یہ عرض کردینا ضروری سمجھتا ہوں کہ رگ وید کی دیوناگری لپی میں ہلکی اور بھاری آوازوں (الپ پرانوں اور مہاپرانوں) کے حروف کے استعمال میں بے اعتدالی اور بے احتیاطی برتی گئی ہے یعنی کہیں ہلکی آوازکا حرف پراکرت کی بھاری آوازکے لیے اورکہیں بھاری آوازکا حرف آریائی زبان کی ہلکی آوازکے لئے لکھا گیا ہے اس لئے میں نے ہلکے اوربھاری حروف کے الفاظ ایک ہی حرف کے تحت جمع کئے ہیں - دوسری بے احتیاطی دندانی اور مخی حروف کے استعمال میں روا رکھی گئی ہے یعنی مخی آوازکو دندانی حرف سے اور دندانی آوازکو مخی حرف سے ظاہرکر دیا گیا ہے - تیسری بات جس کی طرف میں توجہ دلانا چاہتا ہوں یہ ہے کہ فارسی یا ایرانی یا آریائی زبان کی خصوصی آوازوں (خ - ز - ژ - ش - غ - ف) میں سے ش کو چھوڑکر اور کسی آواز کے لیے دیونا گری لپی میں الگ سے کوئی حرف مقرر نہیں ہے اس لیے ان آوازوں کو دوسرے حروف سے ظاہر کیا گیا ہے جسے ہم صوتی تبادل بھی کہہ سکتے ہیں -

سطور ذیل میں ویدک اور فارسی کی آوازوں کا میں صرف تبادل پیش کرتا ہوں اور ان کے مسلمہ مشترک اجزا کو کسی اور وقت اور مقام کے لئے اٹھائے رکھتا ہوں -

ب بھ

= ف — گربھ گرف (پکڑنا) - شکبھ ' سکبھ شگاف (پھاڑنا) نابھی ناف (ٹنڈی) -

= و — ورشبھ ورزا و (بیل) - ببھرتی ببرد (لے جاتا ہے) - آبھر آور(لا) - ابھرت آورد (لایا) -

= م — گربھ کرم (جرثومہ) -

پ پھ

= ب آپ آب (پانی) ۔ کپوت کبوتر ۔

= ف پریشتو فرستہ فرشتہ (بھیجا ہوا) ۔ پرشتھام* فرشتہ ۔ پرستھتان فرستگان (فرشتگان ۔ بھیجے ہوئے) درپسا درفش (جھنڈا) ۔ پرُاگم فروغ (زیادتی) ۔ پروآرت فروآرد (نیچے لاتا ہے) ۔ ارنپسور ارورافس (سرخ چہرہ) ۔ پرشافہ یسہ (بھیجا ہوا) ۔ پشنگ فشنگ ۔ پرپت فریفتہ ۔ پریشٹھا* فرشتہ (فرشتہ) ۔ نیپتا نیفتہ (گرا ہوا) ۔ کپھم اوستاکفم (پھین) ۔ پر اوستافرا (آگے) ۔ پروکتس اوستا فراُختو (کہا ہوا) ۔

ت تھ

= د ونتی بیند (وہ دیکھتا ہے) ۔ وننتی بینند (وہ دیکھتے ہیں) ۔ یاتو (جادو) ۔ یاتو دھانم جادو دان (جادوگر) دھمنتا دمندہ (دھونکنے والا) ۔ شچنتا سوزندہ (جلانے والی ۔ آگ) ۔ شت سد (صد ۔ سو) ۔ ہرت زرد (پیلا) ۔ انتراندر (بھیتر) ۔ وات باد (ہوا) ۔ ببھرتی وبھرتی ببرد (لے جاتا ہے) ۔ امت آمد (آنا) ۔ آیت آید (آتا ہے) ۔ امیٹرت کشُدھو آمد وشد (آنا جانا) ۔ ستھاتا ستادہ (کھڑا ہوا) ۔ مرتاں مرداں (بہت سے مرد) ۔ مرتاس مردان (بہت سے مرد) ۔ پتّر پدر (باپ) ۔ ماتر مادر (ماں) ۔ بھراتر برادر (بھائی) ۔ دھی تیو ۔ دھی تی دیدہ (آنکھ) ۔ یجتام یزداں ۔ (معبود) ۔ گرتم غردہ (گاڑی) ۔ ایشت ایزد (عبادت کرتا ہے) ۔ پتنتی پرند (اڑتے ہیں) ۔ مرتم مردہ

---

* ت کی جگہ ٹھ کا استعمال ۔

* ت کی جگہ ٹھ کا استعمال

(لاش) ۔ جوتیرِ زودی (جلدی سے) ۔ وات جوتا
بادِ زودا (ہوا کی سی تیزی والا) ۔ سوت خود
(آپ) ۔ جات زاد (پیدا ہونے والا) ۔ ہت زد
(مارا) ۔ شوت سفید ۔ ستتہ ستودہ (جس کی
تعریف کی گئی ہو) ۔ بھوت بود (ماضی ۔ تھا) ۔
پرو آرت فرو آرد (نیچے لاتا ہے) ۔ جامات
داماد (دولھا) ۔ دوت دود (دھواں) ۔ ابھرت
آورد (لایا) ۔ ابھوت سغدی ابود (ہو گیا) ۔
جاتا زادہ (پیدا شدہ) ۔

= ر پتنتی پرند (وہ اڑتے ہیں) ۔

= ز ساتی ساز (باجا) ۔ ورت مان ورزمان (گھومتا
ہوا) ۔ اتھر وان آزربان (پجاری ۔ آگ کا محافظ) ۔

= س پات پاس (نگرانی کرنا) ۔ رت رس (عرفان) ۔

= ش پات پاش (ڈالنا) ۔ تویش شیر (مشہور درندہ) ۔
پریتان پریشان (بکھرا ہوا) ۔ شرت سروش (فرشتہ
غیبی) ۔ ترشیاوت تشنہ وش (پیاسے کی طرح) ۔
تونجان شوشجان (بڑھتا ہوا) ۔ آدت آتش ۔

= گ مرت مرگ (موت) ۔

= ن اروت ارون (گھوڑا) ۔

= ہ متر مہر (ایک دیوتا کا نام) چتوار چہار
(چار) ۔

= ی تتان یتان (پھیلے ہوئے) ۔

ج جھ

= د جامات داماد (دولھا) ۔ جریہ دریا (ندی) ۔

= ز جات زاد (پیدا ہونے والا) ۔ یج یز (پوجنا) ۔

یجشتھ٭ یزشت (سب سے زیادہ لائق عبادت) ۔ یج مان یزمان (پجاری) ۔ یجتام یزداں (معبود) ۔ جات ویدو زاد ویزا (جنم کا عالم) ۔ وجر وزر (ہتھیار) ۔ وجر باہو وزر بازو (مراد اندر دیوتا) ۔ جانو زانو (گھٹنا) ۔ واجی بازی (کھیل) ۔ جمن زمین (دھرتی) ۔ بھراج مان برا زمان (چمکتا ہوا) ۔ بھراجت برازد (چمکاتا ہے) ۔ سرج سرز (نکلتا) ۔ جوتی زودی (جلدی) ۔ وات جوتا باد زودا (ہوا کی طرح تیز) ۔ جنگھم یسن اوستا زنگم (پاؤں) ۔ ورجنائے اوستائے اوستا ورزانائے (برائے قوم) ۔ جاتا زادہ (پیدا شدہ) ۔

= غ یوجم یوغ (جوتنا ۔ جوا) ۔

چ چھ

= ز شوچ سوز (جلن) ۔ شچنتو سوزندہ (جلانے والی آگ) ۔ شوشچان سوسوزان (جلانے والی) ۔ پچ پز (پکانا) ۔ پنچ نیز (اور ۔ بھی) ۔

= ژ واچ اوستا واژ فارسی جدید ۔ آواز ۔

= خ سرچو سرخ (لال) ۔ تچ تخ (تخم ۔ بیٹے) ۔ توچ توخ (تخم) ۔

= س چھایام سایہ (چھاؤں) ۔ پرچھ پُرس (دریافت کرنا ۔ پوچھنا) ۔

د دھ

= ت آدت آتش ۔

= ج دیو جو (آسمان ۔ فضا) ۔

٭ ت کی جگہ تھ کا استعمال۔

= ز ود ویز (جاننا) ۔ ویدا ویزا (جاننے والا ۔ عالم) ۔ ود شٹی * زیوشتی (زندگانی)۔

س

= خ سور خور (آفتاب) ۔ سوت خود (آپ) ۔ سویم خود (آپ) ۔ سوت وان خودبان (مستقل بالذات) ۔ اپنے آپ) ۔ سودھا خدا ۔ سودھیا خودتان (اپنے آپ) ۔ سوپن خوفن (خواب) ۔ سوسر، سوسارم خواہر ۔ (بہن) ۔ سوایہ خواجہ ۔ سوئید خوئید (پسینہ) ۔

= ز دراسد درازد (پھیلتا ہے) ۔ نمسیہ نمازی (جھکنے والا) ۔

= ش درپسا درفش (جھنڈا) ۔ پرستھتان فرشتگان (بھیجے ہوئے) ۔ سکبھ شگاف (پھاڑنا) ۔

= م ار وچکشسا ہ ورچشما(بڑی بڑی آنکھوں والا) ۔ سورچکشس سور چشم ۔

= ن دیواس دیوان (بہت سے دیوتا) ۔ آشسا آشنا (واقف ۔ دوست) ۔ گریواس گریبان (کُرتے کا گلا) ۔ مرتاس مردان (مرد لوگ) ۔ آیس آہن (لوہا) ۔ آیسیم آھنین (لوہے کا) ۔ آسام آنان (وہ لوگ) ۔ اشواس اسپان (گھوڑے) ۔ اشس اجن (شفق) ۔

= ہ سماہمہ (سب) ۔ سہسر ہزا ر (دس سینکڑے) ۔ شاس شاہ (بادشاہ) ۔ اسر، اسرا اہور ' اہورا (خدا) ماس ماہ (مہینا) سوسر خواہر ۔ سمشا

---

* ٹ بجائے ت

* دیوناگری کا ایک مرکب حرف جو "کش" کی آواز دیتا ہے ۔

ہمیشہ (سدا) ۔ واسر بہار (بسنت) ۔ سوم اوستاہوم
(رس) سمانم ہمان (وہی ۔ جوں کا توں) ۔ اسمتا
اہمتا (بے مثل)۔ سہسر بھرشٹی ہزار برشتی
(ہزار تاؤکا)۔ سینا اوستاھئین (فوج) ۔ سم
اوستاہم، گاتھا اوستاہیم (ساتھ)۔ اسی یسن
اوستا آہ گاتھا اوستا اہی (توہے)۔ سواوستاہو
(اچھا)۔ سکھا اوستا ہخا (دوست) ۔ سپت
ہفت (سات)۔ سرو اوستاہرو (سب) ۔سوپن
اوستاہوفن (خواب) ۔

= ہمزہ سم وسنی آم وسنی (سوت) ۔
ش

= خ شک خاک (مٹی) ۔ ششک خشک (سوکھا) ۔
نکشتر نختر (تارے) ۔

= د ششم دشم* (مخالفت ۔ بیر) ۔

= ر تویش شیر (درندہ)۔ ارش ارور (سرخ)۔

= ز ایش ایز (راج کرنا) ۔ ایشان ایزان (حاکم۔
موکل) ۔ شمی زمیں (دھرتی) ۔ ورشبھ
ورزاو (بیل) ۔ شیوا زیبا (حسین عورت)۔

= س اشو اسپ (گھوڑا) ۔ شوچ سوز (جلن)۔ شت سد
(صد ۔ سد) ۔ شرد سرد (ٹھنڈا) ۔ رشی رسی
(عارف) ۔ شوک سوگ (غم) ۔ شکر سخر
(سخت) ۔ پش پاس (دیکھنا ۔ حفاظت یا
نگرانی کرنا) ۔ اشت است (ہے) ۔ رشنام رسن
(رسی) ۔ رشنتی رسندہ (پہنچنے والی) نوشود
نویسد (لکھتا ہے) ۔ اشوبدھیان اسپہبدان
(شہسوار) ۔ اشمانم آسمان (گگن) ۔ شیاو
سیاہ (کالا) ۔ وشو وسپ (سب) ۔ اشواس اسپان
(گھوڑے)۔ شوت سفید (اجلا ۔ چٹا) ۔ شرت

* اسی سے لفظ دشمن بنا ہے

سروش (فرشتہ غیبی) ۔ ونشیتٹ بہ نشست ۔ (وہ بیٹھا) ۔ اشرو اوستا اسرو (آنسو) ۔ شوشٹ اوستا سوشت (قوی ترین) ۔

= ہ شماہمہ (سب) ۔ آشو آہو (ہرن) ۔ سپش سپاہی (نگران) ۔

ک کھ

= خ کمبھ خمب (مٹکا ۔ خم) ۔ کرتو، کرتم خرد (عقل) ۔ کرتومنت خرد مند (عاقل) ۔ توک توخ (تخم۔ بیٹے)۔ توکم اوستا تشخم فارسی جدید تخم (بیج)۔ شاکھ شاخ (ڈالی)۔ سکھا اوستا ھخا (دوست) ۔ کھرم اوستاخرم (گدھا) ۔ شکر سخر (سخت) ۔ اکتو اخت*(رات) ۔ نکتم نخت**(رات) ۔ اروکرم ورخرام (بڑے بڑے قدم رکھنے والا) ۔ کرامیم خرامیم (ہم چلیں) ۔ کروش خروش (شور) ۔ کاشتھا خاستہ (اٹھا ہوا) ۔ شوکو شوخ (چمکیلا) ۔ کوٹ خود (سر کا جنگی ٹوپ) ۔ شکر سخر (شوخ) ۔ ناک ناخ آسمان) ۔

= س سدکد (گھر) ۔

= گ شوک سوگ (غم) ۔ سکبھ شکبھ شگاف (پہاڑ) ۔

کش***

= اوستاخش کشترم اوستا خشترم (حکومت) ۔

= ز کشمی زمین (دھرتی) ۔ سرکش سرز (نکلنا) ۔

= ش کشیر شیر (دودھ) ۔ کشدھ شد (جانا) ۔

---

* اسی سے لفظ اختر بمعنی ستارہ بنا ہے۔

** انگریزی کے لفظ (نائٹ) کا صحیح تلفظ۔

*** دیوناگری لپی کی مرکب حرف "کش" "خش" کے ساتھ ساتھ صرف ش کی آواز دیتا ہے۔

گ گھ

= ج گ د هم جاده (راستا)۔

= ز اگھا آز (لالچ ۔ خواہش) ۔ دراگھید درازی (لمبائی) دراگھشٹھ* درازشت (سب سے لمبا) ۔ یگیہ یزن (قربانی) ۔

= ع دروگھ دروغ (جھوٹ) ۔ گھرت غرت (گھی) ۔ گھرم غرم (برتن) ۔ یگا یوغ (جوت) ۔ مرگ سوغ (ہرن) ۔ گرتم غردہ (گاڑی) ۔ پُراگم فروغ (بڑھاوا) ۔ اگر اغر (قوی ۔ طاقتور) ۔

ل

= ر پُل پُر (بھرا ہوا)۔ پل کامو پرکام (خواهشات سے بھرا ہوا) ۔

= ز ایل ایز (پوچھنا) ۔ ایلت ایزد (پوجتا ہے) ۔

= ش شال شش (چھرے) ۔

= ب مہرمان مہربان (محبت کرنے والا) ۔

= ن جامی جانی (عزیز) ۔ رشمی رسن ۔

= نون غنہ ایم این (یہ) ۔ ایشام ایشان (وہ لوگ) ۔ آسام آنان (وہ لوگ) ۔ استم آستان (گھر) ۔ آیسیہ آہنین (لوہے کا) ۔

ن

= ر ارن ارور (سرخ)۔ ارنپسو ارورافس (سرخ چہرے والا)۔ ارنی اروری (اوشا ۔ شفق)۔

---

* نہ بجائے ت

** اسی کے لفظ مرغزار بنا ہے ۔

ل = ارن ارل (سمندر) ۔

م = چکشن چشم (آنکھ) ۔

غند = یاتو دھانم جادو داں (جادوگر) ۔

و

ب = شوشیبا (افعی) ۔ وینتی بیند (وہ دیکھتا ہے) ۔
ونینتی بینند (وہ دیکھتے ہیں) ۔ وے نابینا ۔
(انکھیا را) ۔ پر و وا ر پر با ر (پھلوں سے لدا ہوا) ۔
وات باد (ہوا) ۔ ورہی برز (گھاس) ۔ گریواس
گریبان (کرتے وغیرہ کا گلا) ۔ ؛ح ح (حراج) ۔
ورائے برائے (کیلئے) ۔ وست ـــ (بندھا) ۔
وندمان بندمان (جھکتے ہوئے) ۔ وبھرتی ببرد
(لے جاتا ہے) ۔ واسر بہار (نسبت رت) واجی
بازی (کھیل) ۔

پ = اشو اسپ (گھوڑا) ۔ وشوویسپ (تمام) ۔ اشواس
اسپان (گھوڑے) ۔ وشوویدس ویسپ ویزا (سب
کچھ جاننے والا) ۔

ف = شوت سفید ۔

م = آودیم آمدیم (ہم آئے) ۔

ہ = شیاؤ سیاہ (کالا) ۔ تنوا تنہا (اکیلا) ۔

ہ

خ = دہتر دختر (بیٹی) ۔

د = ہست دست (ہاتھ) ۔ اہم فارسی قدیم ا د م (میں) ۔
وجر ہستہ وزر دستہ (اسلحہ بدست مراد اندر) ۔

ز = ہرت زرد (پیلا) ۔ سہسر ہزار (دس سو) ۔ ورہی
برز (گھاس) ۔ باہوبازو (ڈنڈ) ۔ ہن زن (مارنا) ۔
ہت زد (مارا) ۔ ہتن زدن (مارنا) ۔ اہم لیسن
اوستا ازم ۔ گاتھا اوستا ازیم (میں) ۔ ہست

اوستا زست (ھاتھ) ۔ وجر باہو وزر بازو (ہتھیار کے بازو والا ۔ اندر) ۔ ہریہ زرد (پیلا) ۔ ہی اوستا زی (واسطے) ۔

= ژ   اہم اہی اژ (اژدھا ۔ اجگر) ۔

= س   رہ لیس (چاٹنا) ۔

= غ   آروہ آروغ (چڑھنا) ۔ دہ داغ (جلنا) ۔

= ء (ہمزہ)   روہس روئیں (کانسا) ۔

= ی   روہتی روید (اگتا بڑھتا ہے) ۔

ی

= ت   سودھیا خودتا (اپنے آپ) ۔ سیہ ست (است ۔ ہے)

= ج   یاتو جادو ۔ یاتو دھانم جادو داں (جادو گر) ۔ یوان، یوانا جوان (پٹھا) ۔ سوایہ خواجہ ۔ یو جو (ایک غلہ) ۔ یام جام (پیالہ) ۔ تویش یامہ شیر جامہ (شیر کے بھیس میں) ۔

= د   سویم خود ۔ مریہ مرد ۔ ستریم سترد (بانجھ عورت) کوے خود (جنگلی ٹوپ) ۔ رائے راد (دولت) ۔ ہریہ زرد (پیلا) ۔

= ز   یوشٹھ زاوشت (قوی ترین) ۔

= ل   دھیودل ۔

= ن   ترشیاوت تشنہ وش (پیاسے کی طرح) ۔ یگیہ یزن (قربانی) ۔

= ہ   آیس آہن (لوھا) ۔ آیسی آھنین (لوہے کا) ۔ اریمن اہرمن (بدی کا خدا) ۔ تنیا تنہا (اکیلا) ۔ شیئن شاہین (عقاب) ۔

آخر میں فارسی اور ویدک دونوں زبانوں کی مصوت اور غیر مصوت آوازوں کا تبادل مختصر طور پر نیچے درج کرتا ہوں ۔

ب پ

ویدک آپ فا رسی آب (پانی) ۔ ویدک کپوت فا رسی کبوتر (ایک پرند) ۔

ت د

ویدک مرتاں فا رسی مردان (مرد لوگ) ۔ ویدک وینتی فارسی بیند (وہ دیکھتا ہے) ۔ ویدک وات فارسی باد (ہوا) ۔ ویدک سوت فارسی خود (اپنے آپ) ۔ ویدک استھات فارسی استاد (وہ کھڑا ہو گیا) ۔

ک گ

ویدک شوک فا رسی سوگ (غم) ۔ ویدک شکبھ فا رسی شگاف (پھا نک) ۔ ویدک گربھ فا رسی کرم (جرثومہ) ۔

۴ : فارسی اور اردو

فا رسی زبان ہندوستان میں تقریباً آٹھ نوسو سال پہلے مسلمانوں کے ساتھ داخل ہوئی تھی ۔ سلاطین دہلی کے عہد حکومت میں اس میں تصنیف و تالیف کی ابتدا ہو گئی تھی ۔ ظاہر ہے کہ باہر سے آنے والی کوئی زبان مقامی زبانوں کے نقوش و آثا ر سے دامن کش نہیں رہ سکتی ۔ یہی وجہ ہے کہ فا رسی کے مصنفین اور مؤلفین اپنی اپنی تحریروں کے بیچ میں اردو زبان کے روپ بھی نقل کرتے رہے ہیں ۔ ان اردو الفاظ کی مثالیں میں نے جن فا رسی کتب کا مطالعہ کر کے حاصل کی ہیں ان کے نام یہ ہیں :

۱ ۔ فتوحات فیروز شاہی از فیروز شاہ تغلق ۔

۲ ۔ تاریخ فیروز شاہی حصہ اول از ضیاء الدین برنی ۔

۳ ۔ آئین اکبری از ابوالفضل علامی ۔

۴ ۔ ادات الفضلا از قاضی خان بدر محمد دھلوی ۔

۵ ۔ زفان گویا از بدر ابراھیم ۔

۶ ۔ مدار الا فاضل از شیخ اللہ داد فیضی سرہندی ۔

۷ ۔ فرہنگ جہانگیری از جمال الدین حسین انجو ۔

۸ ۔ توزک جہانگیری از نورالدین جہانگیر ۔

۹ ۔ عمل صالح از محمد صالح کنبو ۔

۱۰ ۔ وقائع نعمت خان عالی از نعمت خان علی ۔

۱۱ ۔ واقعات عالمگیری از عاقل خان رازی ۔

۱۲ ۔ سیر المتأخرین از غلام حسین خان طباطبائی ۔

۱۳ ۔ خلاصتہ التواریخ از سجان رائے بھنڈاری بٹالوی ۔

ان کتابوں میں مصنفین نے اردو کے الفاظ درج کرنے کے جو طریقے اختیار کئے ہیں ان سے یہ دھوکا ہونے لگتا ہے جیسے مصوت اور غیر مصوت آوازوں کے تبادل کا وہی اصول جو ہند آریائی زبانوں (یعنی ویدک اور سنسکرت میں کام کر رہا ہے ۔ اردو میں بھی جاری ہے جب کہ حقیقت یہ ہے کہ اردو الفاظ کی جو آوازیں ان کتابوں میں بدلی گئی ہیں وہ اردو زبان میں ابھی تک بدستور بولی جا رہی ہیں ۔ ان کی تبادل یعنی بدلی ہوئی آوازیں صرف فارسی تحریروں میں نظر آتی ہیں اور اردو میں آج بھی نہیں بولی جاتیں ۔

بہر حال مندرجہ بالا کتب میں اردو کی آوازیں مندرجہ ذیل طریقوں سے قلم بند کی گئی ہیں

۱ ۔ اردو ب کو پ سے بدل دیا ہے مثلاً ۔

اردو ابٹنا فارسی اوپٹنہ ۔ اردو کھمبات فارسی کھمپات ۔

اردو خربوزہ فارسی خرپوزہ ۔

۲ ۔ اردو پ کو ب سے بدل دیا ہے مثلاً

اردو پکھال فارسی بکھال ۔ اردو دیپال پور فارسی دیبال بور ۔

اردو نیشا پور فارسی نیشا بور

۳ ۔ اردو ت کو د سے بدل دیا ہے مثلاً

اردو پرتلا فارسی پردلہ ۔ اردو جست (ایک دھات) ۔

فارسی جسد ۔

۴ ۔ اردو چ کو ج سے بدل دیا ہے مثلاً

اردو چرکھی فارسی جرکھی ۔ اردو چرس فارسی موجرس

۵ ۔ اردو گ کو فارسی میں ک سے لکھا ہے

اردو مگھئی (پان) فارسی مکہی ۔ اردو لونگ فارسی لونک ۔

اردو گوکھرو فارسی کوکہرو۔ اردو اٹنگن فارسی اتنکن۔ اردو گھیگوار فارسی گھیکوار۔ اردو سنگھاسن فارسی سنکہاسن۔ اردو ساگ فارسی ساک۔ اردو پھاگن فارسی پہاکن۔ اردو ہگلی فارسی ہوکلی۔ اردو گنڈا (چار کا مجموعہ) فارسی کندہ۔ اردو گونڈ (ایک قوم) فارسی کوند۔ اردو رانا سانگا فارسی رانا سانکا۔ اردو گولکنڈا فارسی کولکندہ۔

۶۔ اردو کے آخری میم کو فارسی تحریر میں ب یا و سے بدل دیا ہے۔

اردو سابرمتی (اسم معرفہ) فارسی سامرمتھی۔ اردو منیم فارسی منیب۔ اردو نیم فارسی نیب۔ اردو جمن (جمنا) فارسی جون اردو چلمن فارسی چلون۔

۷۔ اردو کے آخری میم کو نون یا نون غنہ سے بدل دیا ہے۔

اردو کھمبا فارسی کھنبہ۔ اردو چمپا فارسی چنپا۔ اردو کمبل فارسی کنبل۔ اردو تھمول فارسی تنبول۔ اردو تمباکو فارسی تنباکو۔ اردو چمبل فارسی چنبل۔ اردو کھمبات فارسی کھنبت اردو بھمبر فارسی بھنبر۔ اردو چمپارن فارسی چنپارن۔

۸۔ اردو کے مخی حروف کو دندانی حروف سے بدل دیا ہے اور خصوصیت سے ڑ کو مستقلاً ر یا د لکھا ہے۔

لتره (لتڑا)۔ دمری (دمڑی)۔ تودرملی (ٹوڈرمل)۔ (کھری (کھڑی)۔ لبھیرا (لبھیڑا)۔ تاری (تاڑی)۔ کیورہ (کیوڑا)۔ بوتہ (بوٹا)۔ کراہ (کڑھاو)۔ تاتو (ٹٹو)۔ ٹرتنہ (ٹھٹھہ ایک شہر کا نام)۔ سنگارہ (سنگھاڑا)۔ ادہ (اڈہ)۔ داند (ڈانڈ)۔ پوتہ (پوٹ)۔ پھتکری (پھکری)۔ چپرہ (چپڑا)۔ ککری (ککڑی) مجیتھ (مجیٹھ)۔ مکری (مکڑی)۔ اتی (املی)۔ گرگت (گرگٹ) دکار (ڈکار)۔ تونتی (ٹونٹی)۔ چتکی (چنکی)۔ لتو (لٹو)۔ بیر بہوتی (بیر بہوٹی)۔ اتیرن (اٹیرن)۔ جورہ (جوڑا)۔ دھلکی (ڈھولکی)۔ گھنتہ (گھنٹا)۔۔ پوتلی (پوٹلی)۔ ہندی (ہنڈی)۔ پاپرہ (پاپڑا)۔ داک چوکی (ڈاک چوکی)۔ کتورہ (کٹورا)۔ لدو (لڈو)۔ دول ڈول۔ دیرہ (ڈیرا)۔ راتہور (راٹھور)۔ کتہل (کٹھل)۔ موتہہ (موٹھ)۔ گدہی (گڑھی)۔ پتیل (پٹیل)۔ تات (ٹاٹ)۔ جت

(جاٹ) ۔ د ولہ (ڈ ولا) ۔

۹ ۔ اردو کے مہا پران اور الپ پران درج کرنے وقت بے احتیاطی برتی ہے اور انھیں باہم بدل دیا ہے ۔

(ا) لک (لاکھ) ۔ بنگ (بھنگ) ۔ بتوہ (بتھوا) ۔ کتہ (کتھا) ۔ چپربند (چھپربند) ۔ چودریاں (چودھریاں) ۔ سنگارہ (سنگھاڑا) ۔ موتہ (موتھا) ۔ ناگرموتھا) ۔ برچہ (برچھا) ۔ پنکہ (پنکھا) ۔ کٹ (کھٹ) ۔ سمند سوک (سمندرسوکھ) ۔ پانہ (پھانا)[1] ۔ تال (تھال) ۔ روج (روجھ)[2] ۔ گید (گدھ) ۔ دکن (دکھن) ۔ دکنی (دکھنی) ۔ بیگہ (بیگھہ) ۔ دکہ (دھکا) ۔ چوکنڈی (چوکھنڈی) ۔ جکڑ (جھکڑ) ۔ چند (چھند)[3] ۔ لودیانہ (لدھیانا) ۔ سموگر ۔ (سمو گڑھ) ۔ سنگاسن (سنگھاسن) ۔ سانبر (سانبھر) ۔ کچ (کچھ) ۔ موٹ (موٹھ) ۔ لودی (لودھی)[4] برچہہ (برچھا) ۔ کٹ پھورا (کٹھ پھوڑا) ۔ کن کھجورا (کھن کھجورا) ۔ سند (سندھ) ۔ ججر (جھجر) ۔

(ب) تانگھن (ٹانگن) ۔ گھرگھٹ (گرگٹ) ۔ پینگھ ((پینگ) بھاپہ (بھاپ) ۔ گھر گھٹ (گرگٹ) ۔ بھوبھل (بھوبل) ۔ بدہ بدھ (بد ۔ گانٹھ) ۔ لاتہہ ' لتہ (لات) ۔ساندہ (سانڈ) ۔ ابھرک (ابرک) ۔ سامر متھی (سابرمتی) ۔ اوچہہ ' اوچھ (اچ)[5] لاتھ (لاٹ) ۔ ترچھناپلی (ترجناپلی) دیکھ (ڈیک)[6] سادات بارھ، بارہہ (سادات بارا) ۔

۱۰ ۔ اردو کی آوازوں کی جگہ عربی فارسی کی خصوصی آواز درج کر دی ہیں ۔

ع = جعفری (جاپھری) ۔ عبیر (ابیر) ۔ نعل (نال) ۔ عرصہ (ارسا) ۔ مشعلچی (مسالچی) ۔ عمدہ (امدا) ۔

پ پھ

ف = کافور (کپور) ۔ فہانہ (پھانا) ۔ فوارا (پھوارا) ۔

---

۱ ۔ پچڑ ۲ ۔ ایک جنگلی چوپایہ ۳ ۔ بند ۴ ۔ اسم نسبتی ۔ ۵ ۔ ضلع بہاول پور کا ایک قصبہ ۔ ۶ ۔ ریاست بھرت پور کا ایک قصبہ ۔

ت

= ط　شطرنج (چترانج)۔ سطرنجی (چترنجی) ۔ مطنجنہ (متنجن) ۔ طاش (تاس ۔ ۔ ٹاسا) ۔

ج

= ز　گزر (گاجر) ۔ سزاول (سجاول) ۔ زٹ (جاٹ)

چ

= ش　شطرنجی (چترنجی) ۔ چترنگی) ۔شطرنج (چترنج ۔ چترنگ) ۔

د

= ض　حوضہ (ہودا ۔ ہودیا) ۔

س [1]

= ز　چارزدہ (چارسدہ) ۔

= ژ　راژ (راس)[2]

= ش　شیلہ (سیلا)[3] شکرہ (سکرا) ۔ شریفہ (سریپا) ۔ مشعلچی (مسالچی) ۔ خیش (کھیس) ۔ راش (راس) ۔ ماشا (ماسا) ۔

= ص　صندل (سندل) ۔ خلاصی (کھلاسی) ۔

ک

= ق　قنات (کنات) ۔ قلندری (کلندری) ۔ قوال (کبال) ۔ حقہ (ہکا) ۔

کھ

= خ　اخروٹ (اکھروٹ)۔ خلاصی (کھلاسی) ۔ خس (کھس) ۔ خیش (کھیس) ۔ خسرہ (کھسرا) ۔

---

۱ ۔ صوبہ سرحد کا ایک شہر۔ ۲ ۔ کھلیان ۳ ۔ پگڑی

= شخ　　شخا ر (کھا ر) -

= ح　　محرم (مہرم)[1] - محل[2] (مہل)[3] - حوضہ (ہودا) - برجم پتر (برہم پتر) - محال (مہال)[4] - محلہ (مہلا) -

۱۱ - آخری الف کو ہائے مختفی یا ہائے ہوز سے لکھ دیا ہے -

چھتہ (چھتا) - ڈولہ (ڈولا) - چبوترہ (چبوترا) - بجر (بجرا) - جولاہہ (جلاھا) - بنگالہ (بنگالا) - اپلہ (اپلا) - نیاریہ (نیاریا) - پیسہ (پیسا)) - بسوہ (بسوا) - روپیہ (رپیا) - جہروکہ (جھروکا) - سنبوسہ (سموسا) - لہسورہ (لہسوڑا) - گنہ (گنا) - آنولہ (آنولا) - ارگجہ (ارگجا) - چھریلہ (جھڑیلا) - چنپہ (چمپا) - کروندہ (کرونda) - دوپٹہ (دپٹا) - کتارہ (کتارہ) - بسولہ (بسولا) - منجہولہ (منجھولا) - کلاوہ (کلاوا) - گدیلہ (گدیلا) - توبرہ (توبڑا) - بیگہہ (بیگھا) - بوتہ (بوتا)[5] - ارنہ (ارنا بھینا) - پنجرہ (پنجرا) - لکھیرہ (لکھیرا) - جنگلہ (جنگلا) - میورہ (میوڑا) - چیلہ (چیلا) - چیتہ (چیتا) - ڈوریہ ((ڈوریا) - خسرہ (کھسرا) - سنگھارہ (سنگھاڑا) - محلہ (مہلا) - پونڈہ (پونڈا) - تولہ (تولا) - ماشہ (ماسا) - کریلہ (کریلا) - جوانسہ (جوانسا) - چھجہ (چھجا) - ممولہ (ممولا) - پارہ (پارا) - دہوکہ (دھوکا) - دھتورہ (دھتورا) - پہانہ (پہانا) - چھینکہ (چھینکا) - بگلہ (بگلا) - سوہاگہ - (سہاگا) - چوترہ (چوترا) - سیسہ (سیسا) - برادہ (برادا) - - دھنیہ (دھنیا) - باوگولہ (باوگولا) - پہرہ (پہرا) - مسکہ (مسکا) - کیورہ (کیوڑا) - تھانہ (تھانا) - راجہ (راجا) - نالہ (نالا) پکہ (پکا) - بارہ ' بارھ (بارا ' باڑا) - ٹیکہ (ٹیکا) - جھروکہ (جھروکا) - کرتہ (کرتا) - دسہرہ (دسہرا) - بنجارہ (بنجارا) کتہرہ (کٹہرا) - پتاکہ (پٹاکا) - لُچہ (لُچا) - رستہ (رستا) - بادلہ

---

۱ - انگیا - ۲ - شاہی بیگمات کا لقب جیسے ممتاز محل - ۳ - عورت مہر - ۴ - دیہی زمین کا ایک قطعہ - مہوک کا چھتا - ۵ - اونٹ کا بچا -

(با دلا) ۔ موگرہ (موگرا) ۔ با رہ پلہ (بارھا پلا) ۔ باجرہ (باجرا) ۔ رانہ (رانا) ۔

۱۲ ۔ د و چشمی ھا کو ھائے مختفی یا ھائے ہوز سے لکھ دیا ہے ۔

اتہ کھنبہ (اٹھکھمبا)۔ موتہ (موٹھ)۔ کچھہ(کچھ) ۔ بیساکہ (بیساکھ) ۔ جیتہہ (جیٹھ)۔ سانجہ (سانجھ) ۔ اسارہ (اساڑھ)۔ جودہ پور (چودھ پور) ۔

۱۳ ۔ ھائے ہوز کو دو چشمی ھا سے لکھ دیا ہے ۔

مھوا (مہوا) ۔ پھر (پہر) ۔ بھل (بہل ۔ گا ڑی) ۔ ھون (ہن) ۔ نھر والہ (نہر والا) ۔ رھکلہ (رہکلا) ۔ بھلیہ (بہلیا) ۔ تھور خان (تہور خان) ۔

۱۴ ۔ اکثر مہا پرانوں کو الپ پران اور ہ میں تقسیم کر کے درج کیا ہے ۔

گہری (گھڑی) ۔ جہروکہ (جھروکا) ۔ چہینت (چھینٹ)۔ کہتری (کھتری) ۔ منجہولہ منجھولا) ۔ سنگہاسن (سنگھاسن) اگہن (اگھن) ۔ کولہو (کولھو) ۔ گہن (گھن) ۔ دلہن (دلھن) ۔ کہت (کھاٹ) ۔ گوبہی (گوبھی) ۔ گہوس (گھونس) ۔ بتہوا (بتھوا) ۔ چہاج، چہج (چھاج)۔ پہرکی (پھرکی) ۔ پہاگن (پھاگن) ۔ پہوئی (بھوئی) ۔ گہات (گھاٹ) ۔ بالچہر (بالچھر) ۔ دہکہ (دھکا) ۔ میتہی (میتھی) ۔ کہیس (کھیس) ۔ گوکہرو (گوکھرو) ۔ میرتہہ (میرٹھ) ۔ متہرہ (متھرا) ۔ پہول (پھول) ۔ رتہہ (رتھ) ۔ راکہی (راکھی) ۔ برچہہ (برچھا) ۔ کایتہہ، کایتہ (کایتھ) ۔ کہرنی (کھرنی) ۔ بہونرا (بھونرا) ۔ کہچری (کھچڑی) ۔ چہپن (چھپن) ۔ کچہی (کھچی) ۔ کہرکی (کھڑکی) ۔ بہاول پور (بھاول پور) ۔ پکہاوج (پکھاوج) ۔ چہپرکتہا (چھپرکھٹ) ۔ بتہنلہ (بھنڈا) ۔ جہکر (جھکڑ) ۔ چوکہندی (چوکھنڈی) ۔ بہیرہ (بھیرا) ۔ بہاگ نگر (بھاگ نگر) ۔ کتہل (کٹھل) ۔ دہاکہ (ڈھاکا) ۔ جہالر (جھالر) ۔ جہیل (جھیل) ۔ کوتہی (کوٹھی) ۔ تہان (تھان) ۔ چوتہہ (چوتھ) ۔ گندہک (گند ھک) ۔ مورپنکہی (مورپنکھی) ۔ لودہیانہ (لدھیانا) ۔ بگہار (بگھار) ۔ تہاکر (ٹھاکر) ۔ بیساکہی (بیساکھی) ۔ کہپریل (کھپریل) ۔ دہاتورہ (دھتورہ) ۔ لکہہ (لاکھ) ۔ بہیل (بھیل) ۔ جمدہر (جمدھر) ۔ کچہہ (کچھ) کہوکہر (کھوکھر) ۔ برچہی (برچھی) ۔

کہیورہ (کھیوڑ)- چودہری (چودھری) - بہوپال (بھوپال) -

۱۵ - بہت الفاظ میں پیش کو واو سے ظاہر کیا ہے -

موھانہ (مہانا) - دوپتہ (دپٹا) - دوگانہ(دگانا - دگانہ) - بوندیل کھند (بند یل کھنڈ) - ہولکر (بلکر) - رومیلہ (رہیلا) - لودیانہ، لودھیانہ، لودہیانہ (لدھیانا) - سدرسن (سدرسن) - برہم پوتر - (برہم پتر) - جولاہہ (جلاہا) - سوھاگہ (سہاگا) - ہون (ہن - بیچاپوری سکہ) - ہوگلی (ہگلی) - بوندیالہ (بند یلا) - اوپتند (ابٹنا) -

۱۶ - بہت سے الفاظ کے حروف بالکل الٹ دیئے ہیں - اس عمل کو تقلیب کہتے ہیں -

کراہی کراہی اور کراھی (کڑھائی) - توھر (تھوہڑ) - بتہہ (بھات) - سہرند (سرہند) - چہپرکتہا (چھپرکھٹ) - بتہندہ (بھنڈا)- کاتہی (کھاتی) - بلبدھر (بل بھدر) - کنبہھایت (کھمبات) - بکہر (بھکر) گور گوبند (گر وگوبند)

فارسی زبان کے جو اصول تبادل ہم نے اس مقالے کے پہلے حصے میں دیکھے وہی دوسرے حصے کی ویدک زبان میں بھی پائے کیونکہ فارسی اور ویدک دونوں زبانیں لپیوں کے اختلاف سے قطع نظر ایک ہی (آریائی) خانوادے سے تعلق رکھتی ہیں - اور ان میں ایک ہی قسم کے اصول جاری ہیں البتہ تیسرے حصے کی اردو غیر آریائی یعنی ہندوی زبان ہے اس کے با وجود فارسی نویسوں نے اردو الفاظ کو بھی اپنی تحریروں میں فارسی زبان کے مزاج ومنہاج کے مطابق شکل بخشنے کی کوشش کی ہے - اس سے بظاہر یہ غلط فہمی پیدا ہوسکتی ہے کہ اردو میں بھی صوتی تبادل کے وہی اصول کار فرما ہیں جو فارسی اور ویدک میں ملتے ہیں جب کہ یہ بات بداہتہً غلط ہے کیونکہ زبان میں صوتی تبادل سے ایک لفظ کے جتنی شکلیں بنتی ہیں وہ سب کی سب بولی جاتی ہیں اور اگر ایسا نہیں ہے یعنی ایک لفظ کی ایک شکل بول چال میں آ رہی ہے اور دوسری صرف تحریر میں ہی محفوظ ہے اورکبھی اورکہیں بولی نہیں جاتی تو یہ تبادل صوتی نہیں کہلائے گا۔

یہاں بھی اردو الفاظ کے ساتھ کچھ ایسا ہی معاملہ پیش آیا ہے ۔
فارسی نویسوں نے فارسی کے صوتی تبادل کی روشنی میں اردو الفاظ کو
جو شکل بخشی ہے وہ صرف مکتوبی ہے ملفوظی نہیں ہے اس لیے ہم
ان میں کارفرما اصولوں کو اردو کے صوتی اصول نہیں مان سکتے ۔

ابو سعادت جلیلی

[illegible] گلشن اقبال [illegible] کراچی

”کیمیائے سعادت“ کا نسخہ بانکی پور

(خود نوشت غزالی ہونے کے داعیے پر تحقیق و انتقاد)

کتاب خانہ خدا بخش پٹنہ (ہندوستان) میں مخزونہ ایک قدیم مخطوطہ ”کیمیائے سعادت“ کے سرورق پر درج عہد عالم گیری کی یہ تحریر اس کتب خانے کے کیٹلاگ میں خصوصیت سے منقول ہوئی ہے(۱):

” از مردم ثقاۃ ہم چو میرزا محمد زاہد مرحوم(۲) صدر کابل و مولوی عبدالحکیم و میران محمد فاضل مرحوم گجرانی مسموع شدہ کہ خط قدیم ایں کتاب شریف و نسخہ خط امام الہمام قدوۃ العارفین اسودالسالکین امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ است و چند جزو اول و چہار ورق آخر بخط کاتب است “۔

امام غزالی (۴۵۰ تا ۵۰۵ھ مطابق ۱۰۵۵ تا ۱۱۱۱ء) ایسی برگزیدہ شخصیت کے خاص حوالے سے طویل مدت سے یہ فرض کیا جاتا رہا ہے کہ یہ نسخہ انہی کے خط کی یادگار ہے۔ اس مناسبت سے غزالی سے منسوب اوراق کی خالصتہً فنی تنقیح ان کے عہد کی فارسی تحریر یعنی املا اور طرز خط کو معیار بنا کر کرنے کی کوشش کی گئی ہے تاکہ ادعا کی حقیقت اور اصلیت آشکارا ہو سکے ۔ ”کیمیائے سعادت“ جیسا کہ عام طور پر معلوم ہے ضخیم تر عربی کتاب ”احیاء علوم الدین“ کے مطالب و مندرجات کی فارسی تلخیص ہے۔ جو غزالی نے جامعہ نظامیہ بغداد کے سر براہ کا عہدہ ترک کرنے کے بعد والے

طویل سفر سے مراجعت پر ۴۹۰/۵۰۰ھ (۳) کے درمیان تصنیف کی۔
یوں ان کے دست خاص کے کسی مخطوطے کو ۴۹۰ ہجری کے اگلے
پندرہ برسوں کا لکھا ہوا ہونا چاہیے اور ایسے کسی مفروضہ نسخے کو
معاصر غزالی فارسی رسم خط کی اساس پر ہی پرکھا جا سکتا ہے۔

ہم نے اس تعلق سے پٹنہ ہی میں مقیم دو بزرگ علماء کو اس
قدیم مخطوطے کا مقابلہ و محاکمہ بنفس نفیس فرمانے کی زحمت
دینے کے علاوہ دیگر ہم عصر افاضل کے ملاحظے میں اس
قلمی نسخے کی مختصر مایکرو فلم اور چند تصویریں پیش کرکے
ان کی آرائے گرامی سے بھی استفاضے کی کوشش کی ہے۔ ایرانیات
نیز فارسی زبان و ادب اور مخطوطات کے ان سب عالی رتبہ محققوں
کے بعض مکاتب کا عکس بھی ساتھ ہی شائع کیا جا رہا ہے۔ عہد
موجود کے ان "مردم ثقاہ" کے نہایت فاضلانہ افادات میں کسی
نوع کے احتمال و تشکیک کی گنجائش نہیں ہے اور خالصۃً علمی و
فنی نوعیت کے دلایل و براہین پر مبنی ان کے فرمودات سند کی حیثیت
رکھتے ہیں ۔ ان تمام اکابر کی خدمت میں ہدیہ تشکر پیش کیا
جاتا ہے کہ ان کے سرچشمہ' فضل و کمال سے ایک طالب علم کی
تشنگی دور کی ہے ۔ ان صائب الرائے بزرگوں نے مسلم الثبوت انداز میں
زیر نظر اشکال کے حل کے لئے رہبری کی زحمات گوارا فرمائی ہیں ۔
راقم الحروف کی انتہائی بدقسمتی ہے کہ اس کو فیض یاب فرمانے
والے ان علمائے عصر میں سے چند بزرگ رحلت فرما چکے ہیں اور بوجوہ
کافی عرصہ بعد اس حقیر کوشش کا ماحاصل پیش کرتے ہوئے
ان سب نفوس قدسی سے محرومی کا احساس آج بہت زیادہ ہو رہا
ہے۔

بنظر احتیاط یہ عرض کرنا ضروری ہے کہ ظاہراً روایت انتساب
میں متذکرہ افاضل معقولات کا حوالہ خاصی اہمیت کا حامل
معلوم ہوتا ہے چنانچہ ابتداً ڈاکٹر نظام الدین اور ڈاکٹر عبداللہ چغتائی
صاحبان نے اس تعلق سے بالاصرار ارشاد بھی کیا ہے ۔ لیکن ایک
طرف اصل مخطوطہ بہ نفس نفیس ملاحظہ فرمانے والے دو جید

اسکالروں کے علاوہ کئی معاصر علماء نے اس روایت اور
اس کے حوالوں کو چنداں لائق اعتناء خیال نہ فرمایا ۔ دوسری
جانب خود پروفیسر نظام الدین اور ڈاکٹر محمد عبداللہ چغتائی
مرحومین کے خوش فہمانہ رد عمل میں اس وقت ایک حقیقت
پسندانہ انقلاب رونما ہوا جب ان حضرات کو نسخہ بانکی پور کی
عکسی نقول پیش کرکے تازہ تر اظہار تاثر کی درخواست کی گئی ۔
یہ ساری تفصیل ایک حکایت لذیذ کے مصداق ہے مگر اس کو دراز تر کجا
مجملاً روایت کرنا بھی طول بیان کا باعث ہو گا اس لئے ان معروضات
میں ایسے سارے فروعی پہلوؤں سے اجتناب کیا گیا ہے ۔ البتہ پیش نظر
خطوط میں ان امور و نکات پر متعلقہ بزرگوں کے اولین تاثر اور منقلب
اظہار خیال سے استفادہ خالی از دلچسپی نہ ہو گا ۔

مخطوطات کی قدامت کا تعین محض املائی خصوصیات کی
بناء پر ہی نہیں ہو جاتا ہے بلکہ دیگر کئی اور مساوی طور پر اہم فنی
پہلوؤں کو بھی پیش نظر رکھنا ناگزیر ہوتا ہے ۔ (۴) ڈاکٹر محمد نظام
الدین کے خط مورخہ یکم اگست ۱۹۶۲ء کے ارشادات کی رو سے
"کسی مرتب فہرست کے بیان پر تنقید کرنے سے پہلے خود ناقد کو
بعینہ اس نسخے کا مطالعہ کرنا چاہیے اور اس کے بعد رائے قائم
کرنی چاہیے" ۔ اس طرح اس کے سامنے بہت سارے دیگر اہم
گوشے رہیں گے جن کے بغیر تحقیقی مطالعہ تشنہ تکمیل ہو گا چنانچہ
پروفیسر نظام الدین کے ہی مکتوب کے الفاظ میں "تاوقتیکہ
اصل نسخہ نہ دیکھا جائے اور اس کے عین کاغذ، سیاہی،
رسم الخط وغیرہ کی جانچ نہ کی جائے اس عہد کا بالکل صحیح
صحیح دریافت کرنا غیر ممکن ہو جائے گا" (۱۱) ۔ پروفیسر اے۔ جے۔
آربری کے فرمودات کی بھی روشنی میں یہی لوازم براہ راست زیر مطالعہ
و تحقیق رہنے چاہییں، ملاحظہ ہوں خطوط مورخہ ۲ مارچ اور ۹ اپریل
۱۹۶۳ء ۔ استاد احمد آتش نے بھی تقریباً انہی امور پر سوچ بچار کو
ضروری و اہم خیال فرمایا ہے جبکہ پروفیسر مجتبیٰ مینوی کے نزدیک
بھی تحریر کے علاوہ دیگر نکات کو زیر غور رکھنا ناگزیر تھا جیسا کہ

دونوں حضرات کے خطوط مورخہ ۲۷ جنوری ۱۹۶۲ء اور ۶ مارچ ۱۹۶۵ء سے ظاہر ہے۔

تاہم ان فنی ضروریات اور لوازمات کی مسلمہ قدر و قیمت کے باوجود اس نسخے کا حصول یا راقم کا سفر پٹنہ دونوں عملاً ناممکن تھے۔ حسن اتفاق سے کتاب خانہ بانکی پور کے بیش قیمت علمی خزائن قاضی عبدالودود اور پروفیسر سید حسن جیسے بزرگوں کی دسترس میں تھے اور دونوں ذی مرتبت علماء نے خصوصیت سے اس نسخہ "کیمیائے سعادت" کا معاینہ و مقابلہ کرنے کی تکلیف گوارا فرماکر فاضلانہ رائیں عطا کیں۔ مخطوطے کی تصاویر پیش کرنے پر مذکورہ حضرات اور دیگر افاضل نے جو ملاحظات سپرد قلم فرمائے قلمی نسخوں سے متعلقہ تاریخی حقائق کی روشنی میں وہ بھی حتمی اور فیصلہ کن حیثیت رکھتے ہیں۔ خاکسار کا یقین ہے کہ مخطوطات سے ظاہر ہونے والی فارسی املاکی ارتقائی کیفیات کے شواہد نیز قلمی نسخوں سے تقابل و تجزیہ پر مبنی و منحصر افادات عالیہ اس علمی و فنی بحث کو ایک نتیجہ خیز نکتے تک پہنچانے میں بھر پور طور پر اور ماہرانہ راہنمائی کرتے ہیں۔

اس بارہ میں آغاز گفتگو کو غزالی کے ہم عصر اور مابعد کے قرنوں کے فارسی رسم خط کی چند نمایاں اور بے حد توجہ طلب خصوصیات پر مرتکز کرنا ضروری ہے، چنانچہ باعتبار اہمیت و نوعیت اولاً ان کا بیان ملاحظہ ہو:

۱۔ اس کا ایک بہت زیادہ معروف اور اہم عنصر تھا دال مہملہ اور ذال معجمہ کا فرق و امتیاز جس کی ممکنہ تفصیلات کی جمع آوری کی کوشش آیندہ صفحات میں کی گئی ہے۔

۲۔ حرف و بیان و علت "کہ" (چنداں کہ، زیرا کہ شخصی کہ) کا املاء بجائے ہائے مختتمہ کے یائے معروف کے ساتھ بصورت "کی" تھا، ساتویں صدی ہجری کے اخیر کے نسخوں میں "کی" کے پہلو بہ پہلو "کہ" کی شکل بھی عیاں ہوئی اور ازاں بعد یہی شکل جاری ہوگئی۔

۳ ۔ اسی طرح "چہ" ان دنوں "جی" لکھا ہوا ملتا ہے ۔ اس طرز میں "کہ" کی طرح ہائے مختفی سے تبدیلی کے علاوہ فارسی "چ" بھی عربی "ج" سے لکھا ہوا ہے ۔ اس دوسرے رجحان یعنی فارسی آوازوں کو عربی ابجد میں ہی محدود کر دینے کے تحت چند دیگر ایرانی اصوات بھی آتی ہیں جن پر آگے عرض کیا جا رہا ہے ۔

۴ ۔ "کہ" اور "چہ" پر رکنے والے کلمات "آنکہ" اور "آنچہ" میں موجودہ مکتوبی ہائے مختتمہ کے بغیر اس کے حرف سابقہ کو پورا پورا یوں لکھا جاتا تھا : "آنک"، "بلک"، "چنانک" نیز "آنچ"، "چنانچ"، "چندانچ" ۔

۵ ۔ الف پر مختتم الفاظ کی اضافت ہمزہ سے ظاہر کی جاتی تھی جیسے فی الوقت مروجہ طرز پر "علمای اسلام" کی بجائے علماء اسلام، نام ہاء ایشان، چیز ھاء او، لشکرہاء جرار، سال ہاء مدید ۔ اس تعلق سے یہ عرض کرنا بھی ضروری ہے کہ اضافتوں کے لئے فارسی رسوم املاء میں چار طریقے رائج رہے ہیں ۔

(ا) مذکورہ طرز قدیم ترین تھا اور آٹھویں صدی ہجری تک بھی موجودہ طریقے یعنی درج ذیل نمبر (ب) کے ساتھ مروج رہا ۔

(ب) موجودہ املاء یائے معروف کے ساتھ ہے جیسے "دریای زخار" اور "عصای چوبیں"، یہ ساتویں صدی کے ربع آخر سے ملتا ہے ۔

(ج) تیسرا انداز تھا الف پر مد کا اضافہ جس کا مثالی نمونہ ہے : ماورآلنہر ' ۔

(د) چوتھا قاعدہ الف کے ملحق ہمزہ نیز یائے معروف اور مد، ان تینوں میں سے کسی کے بھی اضافے کے بغیر سیدھا سادہ لکھنا ہوا کرتا تھا جیسے "انتہا مراحل" اور "ابقا بقایہ" جو فارسی جدید میں "انتہای مراحل" وغیرہ ہیں ۔ محولہ بالا طریقوں (ج) اور (د) کا عمل

دخل بڑا محدود تھا اور کمتر زیر استعمال رہے۔

اب باقی ماندہ قاعدوں کی تفصیل پیش کی جاتی ہے:

۶۔ زیر مطالعہ صدیوں میں الف پر مد بھی نہیں ملتا مثلاً آں/اں، آوازہ/اوازہ۔ نیآفرید/نیافرید۔ آج کل کا مروجہ الف ممدودہ ساتویں صدی کے آخر کا اضافہ ہے۔

۷۔ سابقہ اضافت "بہ" کو علیحدہ نہیں بلکہ ملا کر لکھتے تھے جیسے "بہ‌دست" کی جگہ "بدست" ۔ بہ روز"/"بروز"۔

۸۔ یائے معروف پر مختتم الفاظ کی "ی" پر ہمزہ کا اضافہ (گوی/ گوئی ، جدایِ/جدائی) ساتویں صدی کے بعد اختیار کیا گیا۔

۹۔ ایسے الفاظ کو دو یا پر ختم کرنے کا رواج البتہ عہد غزالی میں تھا یعنی خوی/خویي جس کی پہلی ی کبھی بلا نقط بھی ہوتی تھی۔

۱۰۔ الف زائدہ پر ہمزہ (فضایل ۔ قایم)نہیں لکھا جاتا تھا نیز ملحقہ "ی" کہیں بکثرت اور کہیں معمولاً بغیر نقطوں کے لکھی جاتی تھی۔

۱۱۔ "از او" اور "از این" جیسے الفاظ کو " ہمزہ اوائیل ضمایر " کے بغیر ہی یوں کتابت کیا جاتا تھا: ازو، ازیں، ازیشاں۔
مزید برآں ذیل کے املائی خصائص پر عربی رسم خط کی اثر اندازی قابل ملاحظہ ہے جو پانچویں/چھٹی صدی کے فارسی نسخوں میں علانیہ ظاہر ہوتی ہے اور بناء بریں نہ صرف رسمی یا پیشہ‌ورانہ کتابت بلکہ عام خط کا بھی جزو لاینفک رہی ہے۔

۱۲۔ چند الفاظ میں " ت" کے لئے "طاء" مولفہ لکھنا جیسے تلخ/ طلخ۔ علامہ قزوینی نے المعجم کے ایک مخطوطے کے حوالے سے لکھا ہے:

در کتاب المعجم فی‌معایر شعار العجم لمحمد بن قیس الرازی نسخۂ قدیمی (بدون تاریخ) مورۂ بریطانیہ نیز دو سہ مورد (ص۵۶، ۱۲۹، ۲۱۷، ۳۵۳ از طبع برون و راقم سطور

کلمہ تلخ را "طلخ"" با طاء مؤلفہ نوشتہ است و ظاہراً این طرز املا از اثر غلبہ نفوذ عرب بودہ است مانند کلمات صد و شصت و طپانچہ و غلطیدن و نحو ذلک (۵)۔

۱۳ ۔ اوپر کے قاعدہ پانچ میں مذکورہ الف پر مختتم الفاظ کی اضافتوں میں سے ہمزہ (علماء دین، لشکر ہاء جراں) بھی عربی سے مستعار تھا ایسے کلموں پر ہمزہ کے اضافے سے جمع کے کچھ صیغے وضع کئے گئے نیز چند تراکیب بھی اختراع کی گئیں مکتوبی ہمزہ بہر طور اپنا وجود آج بھی برقرار رکھے ہوئے ہے ۔

۱۴ ۔ پانچویں اور چھٹی صدیوں میں کیا خاصا بعد بھی کاف فارسی یعنی گ نہیں لکھا جاتا تھا اور دو سرکش والا موجودہ روپ کافی بعد میں ایجاد ہوا ۔

۱۵ ۔ علاوہ ازیں "چ"، "پ" اور "ژ" کی ایرانی آوازوں کو بھی سکہ بند اصول کے بطور عربی حروف "ج"،"ب"، "ز" سے ظاہر کرنے پر قناعت کی جاتی تھی۔ یہ بھی رائج الوقت روپ بہت بعد میں فارسی لکھائی میں اضافہ کیے گئے ۔

فی الجملہ ذال معجمہ اور دال مہملہ کے مکتوبی فرق کے بعد معاصر غزالی خط و املاء میں فارسی کی اپنی منفرد و مخصوص ایسی سب اصوات کے لئے عربی لکھائی کے روپوں پر انحصار و اکتفاء دوسری بہت بڑی خصوصیت ہے۔

عرض کردہ اطلاعات کے بنیادی ذرائع و مآخذ کی وضاحت حاشیے میں نذر ہے(۶) ۔

ذال معجمہ اور دال مہملہ کے مباحث

قدیم فارسی خط میں ذال محجمہ اور دال مہملہ کا فرق ایک اہم اور خاص جزو رہا ہے اور پانچویں چھٹی صدی ہجری سے منسوب کسی فارسی مخطوطے میں اس کی عدم موجودگی ایسی نسبت کے دعوے کی صحت کو محض ایک مفروضہ ہی نہیں بلکہ مشتبہ امر بنا دیتی ہے ۔ اعجام کے عام معنے نقطہ لگانا ہیں اور

پروفیسر جلال ہمائی کی مختصر مفید توضیح کی رو سے:

و اما اعجام یا نقطہ برای تمیز حروف متشابہہ یا بتعبیر بعضی «روادف ستہ» یعنی حروف «ثخذ ضظغ» کہ سہ حرف و گاہ پنج حرف «ب، ت، ث، ی، ن» در اول یا وسط کلمہ بیکدیگر ملتبس میشوند و فقط ممیز آنہا نقطہ است . علی الاشہر در خطی کہ عرب از سریانیہا و و نبطی ہا اقتباس کردہ مرسوم نبودہ است چنانکہ در خطوط سریانی تاامروزہم رسم اعجام نیست (۷)۔

فارسی تحریر یعنی املاء اور رسم خط میں ذال معجمہ سے مراد کسی فارسی لفظ میں شامل دال کا وہ حرف ہے .

(ا) جس پر اس کے سابقے کے بطور کوئی متحرک حرف صحیح ہونے کی بناء پر نقطہ ڈالتے تھے:

پدر/پذر، آمد/آمذ، جدا/جذا، باشد/باشذ۔

(ب) یا جو اپنے ما قبل حرف علت ہونے کے باعث نقطے سے لکھی جاتی تھی:

افتاد/افتاذ، دادند/داذند، نمود/نموذ، کودک/کوذک۔

دال مہملہ اصطلاحاً وہ ہے جس کے سابق ساکن حرف صحیح ہونے سے اس کو بغیر نقطے کے لکھا جاتا ہو:

گرداب، مرد، پسند، مردہ۔

معجمہ و مہملہ کے مابین فرق کے ضمن میں علامہ قزوینی کی تشریح ملاحظہ کیجئے:

ذال معجمہ فارسی در کلمات در دو موضع است:

(۱) ہرگاہ ماقبل آن متحرک باشد چوں آمذ و باشذ و بذو بذ و موبذ و زمرذ و نحوھا کہ بلا استثنا ذال معجمہ است .

(۲) ہر گاہ ماقبل آن یکی از حروف علّت باشد چوں افتاذ و باذ و قباذ و آباذ و اسناذ و بوذ و نموذ و یذ و کشیذ و رسیذ و رفتیذ و گنبذ و نحوھا کہ نیز بلا استثنا ذال معجمہ است۔

اما دال فارسی فقط در یک موضع است و آن وقتی
است کہ ماقبل آن ساکن و از حروف صحیح باشد چون
مرد و کرد و آورد و دزد و مزد و پسند و کمند و غیر ذلک
کہ بلا استثنا دال مہملہ است(۸) -

مہملہ اور معجمہ کے سلسلے میں ایرانی تحریر میں
ذال کی آواز والے حرف کی ازمنۂ قدیم سے موجودگی کے تعلق سے چند
بنیادی یعنی لسانی اور املائی نکات کا اعادہ ضروری ہے ۔ ان کی بہترین
اور عمدہ ترین تلخیص کے طور پر علامہ میرزا محمـــد تقی بہار کی
وقیع و موقر تحقیقی و تنقیدی تاریخ اسالیب ”سبک شناسی“ کی پہلی
جلد کے دوسرے باب موسومہ ”گفتار دوم : خط در ایران“ کے
مباحث متعلقہ ”خطوط ایران پیش از اسلام“ کے اخیر میں صفحات ۸۴
تا ۸۶ میں شامل ”جدول الفبای اوستا“ اور اس جدول کے چند پہلوؤں
پر ”گفتار پنجم : در تطور“ کی اضافی گفتگو بعنوان ”تبدیل مخرج ہای
حروف“ صفحات ۱۸۹ تا ۱۹۳ میں نیز اسی باب ۵ کی ایک اور
ضمنی بحث ”فراموش شدن حروف بواسطۂ عدم توجہ“ کے ذیل
میں شریک جدولوں بعنوانات ”حروف اوستای کہ تبدیل یافتہ است“
از ص ۲۰۲ تا ۲۰۸ ”و نیز برای نشان دادن تبدیل حروف از لغت
پہلوی و دریٔ قدیم جدول میآوریم“ از ص ۲۰۸ تا ۲۲۱ کا ملاحظہ
کرنا بہت مفید ہوگا ۔ ہماری اپنی زبان کی حد تک بیشتر پرانی اور
بعد کے عرصے کی بھی علمی تحقیقات کا خلاصہ ڈاکٹر عبدالستار
صدیقی کے طویل اور پر مغز مقالے (۹) میں مذکور ہے جو ساری تدقیق
اور عرق ریزی سے کشید کئے ہوئے عطر کے مصداق ہے ۔ ڈاکٹر عبدالستار
صدیقی کے قیمتی الفاظ میں:

جیسا کہ اوپر کہا جا چکا ہے یورپی محققوں نے فارسی میں
”ذ“ کے وجود کو مان لیا تھا ۔ یہ بھی معلوم کر لیا تھا کہ وہ ”ذ“
قدیم تر زبان میں ”ت“ تھی (جو بعد کی زبان میں ”ذ“ ہوگئی لیکن
پہلوی میں کتابت اور تلفظ کے اختلاف کے باعث یہ دریافت کرنا

مشکل تھا کہ "ت" کی تحویل "ذ" میں کب ہوئی ۔ مزید تحقیق سے یہ مشکل یوں حل ہوئی :

(الف) سریانی ادب میں ایران کا ذکر اکثر آیا ہے جس میں ایرانی لفظ اور اسماے علم بھی ملتے ہیں ۔ تیسری صدی عیسوی کے اوائل کی سریانی تحریروں میں اون لفظوں یا ناموں میں حرف علت کے بعد بھی "ت" ہی ملتی ہے ۔ چوتھی صدی کے بعض سریانی تحریروں میں ایسی "ت" کی جگہ "د" پائی جاتی ہے مگر پانچویں صدی اور اوس کے بعد کی سریانی میں تواتر کے ساتھ "د" ہی ہے ۔ اس سے نتیجہ نکلتا ہے کہ چوتھی صدی میں ایران کی زبان میں اس "ت" کا تلفظ تبدیل ہونا شروع ہوگیا تھا اور پانچویں صدی میں یہ تبدیلی تکمیل کو پہنچ گئی تھی ۔

(ب) سریانی حروف تہجی میں "ذ" کے لئے الگ حرف نہیں، بلکہ "د" سے "ذ" کا بھی کام نکلتا ہے، اس طرح کہ جب "د" سے پہلے کوئی حرف علت (طویل یا قصیر) واقع ہو تو اوس "د" کا تلفظ "ذ" ہوتا ہے ۔ جس طرح فارسی میں اوسی طرح سریانی میں "ذ" سے کوئی لفظ شروع نہیں ہوتا ۔

(ج) اسلامی دور میں تقریباً ۶۰۰ ہجری تک "ذ" فارسی زبان میں برقرار رہی اور املاء میں بعضے لفظوں میں اب تک ہے ، اس لئے کہ وہ "ذ" تبدیل ہوکر "د" نہیں ہوئی (جیسے آذر، پذیرفتن، گذشتن وغیرہ) ۔ باقی لفظوں میں رفتہ رفتہ "ذ" کی جگہ "د" نے لے لی اور جن چند لفظوں (آذر وغیرہ) پر اس دوسری تحویل کا عمل نہیں ہوا وہ مستثنی قرار پائے ۔

ان تین مقدموں سے ثابت ہے کہ چوتھی صدی عیسوی

سے لے کر تیرہویں صدی عیسوی تک فارسی زبان میں "ذ" پوری طرح متمکن رہی اور بعضے لفظوں میں اب تک ہے، گو تلفظ کی جہت سے وہ "ذ" ان چند لفظوں میں "ز" کے مماثل ہوگئی ہے(۱۰)۔

اس کے بعد پہلوی اور اوستاوی رسوم خط میں "ز" کی آواز کی شکلوں پر ڈاکٹر عبدالستار صدیقی نے لکھا:

یہ تحقیق انیسویں صدی عیسوی کے آخر تک کی ہے۔ اوسی زمانے (۱۸۹۰ ع) میں مانی کے مذہب سے متعلق ایک ذخیرہ قلمی کتابوں کے اجزاء اور منتشر اوراق کا چینی ترکستان کے ایک مقام، ترفان (تورفان) نام، میں برآمد ہوا جو بیشتر سریانی حرفوں اور فارسی زبان میں ہے۔ اس میں مانی اور اُس کے پیروؤں کی تصنیفیں ہیں جن کا زیادہ حصہ تیسری صدی عیسوی سے تعلق رکھتا ہے اور جس سے ساسانی عہد کی زبان میں "ذ" کا وجود پوری طرح ثابت ہے۔

یورپ کے محققوں نے "اوستا" اور پہلوی زبانوں کی کتابوں کے متن اور شرحیں پچھلے زمانے میں شائع کی ہیں جن سے ایران کی پرانی زبان کے متعلق ہم یقین کے ساتھ کہہ سکتے ہیں کہ:

(الف) قدیم "ت" لفظ کے شروع میں اب تک اپنے حال پر قائم ہے، چنانچہ ترش، تند، تیز وغیرہ لفظوں پرانی صورتوں میں بھی پہلا حرف "ت" ہی تھا،

(ب) لیکن "ت" اگر حرف علت ممدود (الف یا و یا ی) یا حرف علت مقصور (زبر یا زیر یا پیش) کے بعد واقع ہوتی تھی، تو درمیانی دور کی زبان میں وہ "ت" بدل کر "ذ" ہوگئی تھی، چنانچہ قدیم زبان میں "وات" تھا (ہوا کے معنی پر)۔ درمیانی دور کی زبان میں "واذ" (پہلوی کتابت: "وات" مگر تلفظ: "واذ") اور فارسی (اسلامی) میں: "باذ"، باد"۔ اسی طرح "بوت" سے "بوذ، بود" وغیرہ۔

(ج) قدیم "ذ" درمیانی اور اسلامی دور میں کہیں "ہ"

ہوگئی ہے جیسے اوستا "سپاذ" (س ساکن، ذ مفتوح) سے سپاہ" اور کہیں "ی" جیسے اوستا "مذ" (م مفتوح، ذ مضموم) سے "می" بمعنی شراب۔ یہ "ی" آگے چل کے کہیں ساقط بھی ہوگئی ہے جیسے اوستا "پاذ" (ذ مفتوح) سے پای اور پھر "پا"(۱۱) -

یہ امر تاریخی حقایق و شواہد کی بنا پر مسلم الثبوث بھی ہے اور متفق علیہ بھی کہ استیلائے عرب کے بعد اور دو ڈھائی صدیوں کے اندر اندر ایرانی عامۃالناس کی مذہبی قلب ماہیت کے زیر اثر یا اس سب کے براہ راست نتیجے کے طور پر ایران کی اپنی زبان موسومہ پہلوی المعروف بہ فارسی قدیم کا مخصوص باستانی رسم الخط بالکلیہ متروک ہوگیا ۔ نیز عربی کا مروجہ املا اس زبان کی اپنی تحریر کےلئے نافذ یا جاری یا اختیار کیا گیا جس میں پہلوی کی منفرد اصوات گویا عجمی یا غیر عربی آوازوں کے اظہار کے لئے فی الفور اور طویل عرصے تک عربی ابجد پر ہی انحصار کیا گیا اور اس کی ضروری تفصیلات عرض کی جا چکی ہیں ۔دوسری جانب ذال کے خاص حوالے سے یہ بھی ایک تسلیم شدہ حقیقت ہے کہ ذال ایرانی املا میں ایک طویل زمانے سے موجود ہے اور اس کے پہلوی یا فارسی ماننے میں کوئی امر موجب اشتباہ نہیں ہے - عین اسی تناظر میں یہ امر بھی ایک حقیقت ہے کہ عربی نے دال والے جن فارسی الفاظ کو عربی میں اپنائے ہوئے بوقت تحریر دال پر نقطہ اضافہ کر دیا خود ایران والے بھی اپنی زبان کے اس نئے اور عربی سے ماخوذ رسم الخط میں اپنے ہی ان الفاظ کو اس نئی معرب شکل میں بعینہ قبول کرنے لگے۔ اس صورت حال پر علامہ قزوینی کی تحقیق اور رائے ملاحظہ ہو:

تلفظ ایشان بذال چگونہ بودہ، شبیہ بذال عربی یا زای عربی یا صوت مخصوص دیگری ، درست معلوم نیست ولی ظاهراً اشبہ اشیاء بودہ است بذال عربی بدلایل عدیدہ کہ خوض در آن از حوصلہ این دیباچہ بیرون است از جملہ آنکہ جمیع این نوع کلمات راکہ مشتمل بر ذال فارسی بودہ و از قدیم در کلمات عرب داخل شدہ عرب ذال معجمہ فارسی را دائماً و در جمیع موارد بذال معجمہ عربی تعریب یا تعبیر کردہ است مانند استاذ

و باذام و زمرذ و بسذ وجهبذ وشوذر (چادر) و شاذروان وغیرها در اسماء اجناس ، و همذان وبغداذ و قباذ، وخرداذبه وغیرها در اسماء اعلام، و اگر نه آن بودی که ایرانیان این حرف را مانند ذال معجمه عربی یا اشبه اشیاء بدان تلفظ میکرده اند نه بدال مهمله که تلفظ کنونی ایران است این تعریب بذال معجمه دلیلی نداشتی چه خود دال مهمله بر زبان عرب ثقیل نیست و درکلام عرب بی شمار است وعلت مخصوص دیگری نیز تصور نمیتوان کرد برای اینکه عرب دائما و درجمیع مواقع دال مهمله را بذال معجمه تعریب نماید (۱۲)۔

پروفیسر براؤن نے قزوینی کے اس خیال کو پورا پورا تسلیم کیا اور تاریخ جہان گشا کے انگریزی مقدمے میں اِس ساری تحقیق پر کامل غور و فکر کے بعد صاد کیا ۔

تاہم ذال محجمہ پرڈاکٹر عبدالستار صدیقی کا تاثرخاصا مختلف ہے:

یاد رکھنے کی بات ہے کہ "ذ" عربی زبان کے ساتھ مخصوص نہیں اور "ث" بھی مخصوص نہیں ۔ سریانی اور یونانی اور قدیم ایرانی زبان میں یہ دونوں آوازیں موجود تھیں اور عربی میں جو لفظ ان زبانوں سے آئے ہیں اون میں یہی حروف ملتے ہیں ۔ اس لئے یہ خیال صحیح نہیں کہ مثلاً فارسی لفظ استاد"" میں "د" تھی، عربوں نے تصرف کر کے اسے "ذ" بنا دیا ۔ حقیقت یہ ہے کہ عربوں نے ایرانیوں سے یہ لفظ سنا، تو اس میں "ذ" ہی سنی اور اوسی طرح اوسے ادا کیا ۔ خود ایرانیوں کی زبان میں بعد کو "ذ" کی "د" ہوگئی اور عربوں کے ہاں لفظ کی وہ صورت قائم رہی جو اونہوں نے پہلے ایرانیوں سے سنی تھی - تعریف کی بنا پر جو حرف بدلے ہیں اون میں "ث" اور "ذ" نہیں ہیں - (دیکھو " الکتاب" لسیبویہ، طبع پاریس ۱۸۸۵ ع ، ج ۲ ، ص۳۷۵ (= طبع کلکتہ ۱۸۸۷ع ، ص ۹۷۰) " باب اطراد الابدال فی الفارسیۃ")

معجمہ کے اختیار اور ترک کا جائزہ و تبصرہ

اب سوال یہ ہے کہ معجمہ اورمہملہ کا زیر تذکرہ دستور کتنا عرصہ جاری رہا نیز یہ فرق و امتیازکس زمانے میں ترک ہونا شروع ہوا اور بالآخرکتنی مدت بعد یا کب ختم کیا گیا ۔ ڈاکٹرعبدالستار صدیقی نے یہ صراحت کرتے

ہوئے کہ چھٹی صدی ہجری میں یہ قاعدہ ٹوٹنے لگا تھا دو نتائج اخذ کئے ہیں :

(۱) اسلامی دور کے اوائل میں ایران کی زبان میں "ذال" موجود تھی اور پانچویں صدی ہجری تک بولنے اور لکھنے میں آتی تھی ۔

(۲) چھٹی صدی سے "ذ" کی جگہ "د" بولنے کا رواج ہو چلا اور کچھ مدت بعد، خاص کر عوام کو، دونوں میں امتیاز کرنا مشکل ہوگیا ۔ اہل علم نے اس تغیر کو مکروہ جانا اور دونوں حرفوں میں امتیاز کرنے کا گر بتایا ۔ دونوں کو باہم قافیہ کرنا معیوب قرار دیا گیا ۔ لکھے پڑھے لوگ دونوں حرفوں میں تمیز کرتے رہے، مگر عوام کی بولی میں "ذ" کی جگہ "د" کا استعمال بڑھتا گیا، یہاں تک کہ آٹھویں صدی کے ختم ہونے تک "د" نے "ذ" کو پوری طرح بے دخل کر دیا ۔ (۱۲)

ہمارا دایرۂ کار چونکہ اصلاً تحریر یا کتابت میں ذال معجمہ کی موجودگی اور بعدہ بتدریج معدومیت پر محدود و مرتکز ہے اس لئے عین اس نکتے کے حوالے سے ایک معروضہ ناگزیر ہے ۔ یعنی یہی کہ کم از کم چھٹی صدی ہجری کے املاء اور خط میں نقطہ‌دار ذال کا وجود ایک ایسی تاریخی حقیقت ہے جو بحث و تمحیص سے واقعتاً بے نیاز ہے ۔ البتہ ایک بے نظیر مخطوطے کا حوالہ بر بنائے احتیاط اور بر سبیل تذکرہ ڈاکٹر محمد نظام‌الدین کے مکتوب سے پیش ہے جس میں پروفیسر ممدوح نے اس علمی انکشاف سے راقم کو مستفید فرمایا کہ :

"کل ہی کتبخانۂ آصفیہ میں 'جوامع الکلم' نسخہ آصفیہ ۱،۴۲۹ ابو الفتح قاضی بن ابی جعفر بن احمد الخطاط الاصفہانی کی خود نوشتہ تحریر اور فارسی ترجمہ دیکھنے کا اتفاق ہوا جو سنہ ۵۳۷ھ کا لکھا ہوا ہے ۔ اس میں 'کوذک، بوذ، رسیذ، امیذ کو ذال سے اور در، داشتن، یاد وغیرہ کو دال سے لکھا ہے جو عین وسط صدی ششم کا اصلی رسم‌الخط سمجھا جا سکتا ہے ۔ کاغذ وغیرہ سب چھٹی صدی ہجری کا ہے اور یہ نسخہ مثالی ہے" ۔

تاریخی آثار و شواہد کی رو سے چھٹی صدی کے آگے بھی مہملہ اور

معجمہ الگ الگ لکھنے میں آتے تھے اور ساتویں صدی سے یہ امتیاز اٹھنے لگا تھا۔ اس خصوص میں سب سے پرانی روایت عرائی سے تقریباً سوا سو برس بعد "المعجم فی معاییر اشعار العجم" مصنفہ تقریباً ۶۳۰ھ کی ہے جس کے مطابق ایران میں چند مقامات پر یا علاقوں میں یہ دستور ساتویں صدی ہجری کے شروع میں موجود نہیں تھا :

" ودر زبان اهل غزنین وبلخ ماوراءالنهر ذال معجمه نیست و جمله دالات مهمله در لفظ آرند چنانک گفته اند :

از دور چو بینی مرا بدارے
رخ رخشنده دست عمدا
چون رنگ شراب از پیاله گردد
رنگ رخت از پشت دست پیدا"

صاف واضح ہے کہ ساتویں صدی کے ربع اول تک یہ طریقہ چند (۱۶)اقصاے ایران میں یا تو غیر متعارف رہا یا پھر متروک ہو گیا اور دونوں امکانات ان وقتوں کے کئی ایک خطی نسخوں سے ثابت ہوتے ہیں(۱۷)۔ استاد آربری نے راقم کے استفسار پر لگ بھگ ۶۵۰ھ کو ترک ذال کا زمانہ بتاتے ہوئے مکتوب میں ارشاد کیا

"There is no doubt that the statement of the معجم ... which is made in the معجم ... is amply confirmed by the evidence of existing manuscripts. I have myself noticed that the change in orthographical convention took place during the seventh century A.H."

دانشمند مستشرق نے اپنے مکتوب میں مثال تذکرۂ مخطوطات سے چند حوالے بھی تحریر فرمائے جنکی صراحت درج ذیل ہے :

"For Instance, in my "specimens of Arabic and Persian paleography", ۱۸ plate 25 ۱۹ shows a MS. dated 523 A.H. which has the ذال معجمہ whereas Plate 30 shows a MS. (of part of the same work) dated 730, which does not show this feature. The ذال معجمہ is also shown in Plate 26 ۲۰ (dated 636) but not in plate 27 ۲۱ (dated 697)"

ان قیمتی مثالوں کے بعد پروفیسر آربری نے اس تاثر کا اظہار فرمایا کہ :

"I think there is overwhelming evidence that the change occurred-CA 650 A.H.

اغلب ہے کہ قریب ۶۳۰ھ کی کتاب المعجم کی روایت کی روشنی میں یہ قرار دینا زیادہ قرین صحت ہو گا کہ ۶۵۰ھ ایک نہیں بلکہ اس سے بھی پچاس ایک برس پہلے اس تبدیلی کے آثار ہویدا ہوئے۔ پہلے پہل اور کچھ مدت تک اس دستور کو ٹھیک سے اور پوری طرح چھوڑا نہیں جا سکا تھا لیکن رفتہ رفتہ یہ فرق ترک ہونے لگا اور پھر اس میں بھی وقت لگا جس کے بعد معجمہ اور مہملہ کی علحدہ علحدہ کتابت کا قاعدہ بالآخر ختم ہو گیا۔ قیاس کیا جا سکتا ہے کہ ترک ذال کے اس عمل کی اشاعت اور تکمیل میں کتنا عرصہ درکار ہوا ہو گا اور فارسی زبان وادبیات کی وسیع و عریض سر زمین میں مختلف وقتوں میں الگ الگ علاقوں کے اندر ذال معجمہ کے خاتمہ کے اس رجحان نے فروغ پایا ہو گا۔

علامہ قزوینی نے یہ حکم لگایا کہ آٹھویں صدی ہجری تک ذال اور دال کی کتابت ٹکسالی اصولوں پر ہوا کرتی تھی اور اسی صدی میں غیر معلوم وجوہ سے یہ امتیاز اٹھ گیا:

" و در بلاد فارسی زبان باستثنای بعضی (۲۲) نواحی کہ در متن اشارہ بدان شدہ است تاقرن ششم و ھفتم بل ھشتم ھجری مابین دال و ذال فارسی تمیز میدادہ و فرق میگذاشتہ اند ھم در تلفظ (ظاھراً) و ھم در کتابت (قطعاً) و در اغلب نسخ فارسی کہ اکنون بدست است و قبل از قرن ھشتم ھجری استنساخ شدہ است ذالھای فارسی عموماً با نقطہ مسطور است، ولی از حدود قرن ھشتم ھجری ببعد بجھات نا معلوم بتدریج این تمیز از میانہ برداشتہ شد و ذالھای معجمہ متدرجاً بدالھای مہملہ مبدل شد (۲۳)

ہمارے سامنے "کیمیائے سعادت" کے ہی ایک نسخے مورخہ ۶۸۲ھ کے عکس (۲۴) ہیں جن میں ذال معجمہ قدیم اصول پر موجود ہے مگر س کے ...س بعد ۶۸۹ھ کے مخطوطہ "جہان گشا" طبع قزوینی میں اس کا استعمال محدود ہے۔ "گلستان" کے ۶۶۸ھ کے ایک نسخے (سید عبد اللہ تختی نمبر ۷) (۲۵) میں ذال معجمہ کی کتابت ہوئی ہے لیکن "اخلاق ناصری" مورخہ ۶۶۶ھ (تختی نمبر ۱۲) اور ۶۷۷ھ کے قرآن مترجم (تختی نمبر ۱۱ الف) کے مخطوطات میں یہ شامل املا نہیں ہے۔ ایک

اور اچھوتا نمونہ نظامی کی مثنوی '' مخزن الاسرار '' کا ساتویں صدی ؟
والا نسخہ (تختی نمبر ۱۳) ہے جس میں ذال معجمہ کی پابندی کی گئی
ہے اور کہیں اس کا اہتمام ہی نہیں کیا گیا ۔ شاید یہ ان وقتوں کا تحریر
کردہ ہے جب مہملہ/معجمہ والا دستور ٹوٹنے لگا تھا کیونکہ اس کی کتابت
ساتویں صدی کے شروع کے نسخے سے ہی خاصی مماثلت رکھتی ہے ۔ جیسا
کہ پروفیسر آربری نے نشان دہی فرمائی ہے۔ حدیقہ سنائی کے ۶۲۳ھ والے
مخطوطے (پلیٹ نمبر ۲۶) میں نقطہ دار اور ۶۹۷ھ کے '' ابتداء نامۂ ''
سلطان ولد (پلیٹ نمبر ۲۷) میں بغیر نقطہ کتابت ہوئی ہے۔

الغرض ساتویں صدی کے شروع سے یہ امر مشاہدے میں آتا ہے کہ
اس عرصے کے نسخوں میں املائی اصولوں میں اختلاف رونما ہونے لگا تھا
جس میں معجمہ/مہملہ کا بتدریج کم ہوتا ہوا فرق علانیہ ظاہر ہوتا ہے۔
طرز کتابت کی حد تک اختراعی عمل کی شروعات اس سے بھی دوصدی قبل
یعنی قریب قریب خود عہد غزالی تک سے متحقق ہوتی ہے جس پر استاد
جلال همائی نے اپنی تاریخ ادبیات میں اشارہ فرمایا ہے :

نگفته نباشیم که ایرانیان هر چند خط عربی را ابتداً کاملا تقلید
کردندولی بالاخره تصرفاتی در آن نموده طوری مینوشتند که باخط معمول
میان عرب عیناً مطابقت نداشت ' این است که از روی آثار باقیمانده می
بینیم از حدود اوائل قرن پنجم هجری کم کم درسیمای خط فارسی علایم
«خط تعلیق » نمودار میگرد د وپیداست که میخواهد مقدمه پیدایش خط
جدیدی درمیان ایرانیان فراهم شود وبالاخره در اواخرقرن ششم هجری
خط تعلیق انتشار می یابد و مبدأ ظهورش بلا شک قبل ازاین تاریخ بوده
است سپس « میر علی تبریزی » علی المعروف درقرن هفتم هجری ازخط
تعلیق خط معروف نستعلیق را اختراع کرد (۲۶) ۔

آہستہ آہستہ فارسی املا کے اپنے اختلافات نمایاں ہونے لگے اور
سو برس آگے پتہ چلا کہ کتابت کی دوسری بڑی خصوصیات کے جلو میں
دال/ذال کا امتیاز ترک کرنے کا رجحان اس اثنا میں پختہ ہوتا جا رہا تھا
نہ کہ آٹھویں صدی میں یہ فرق مٹنا شروع ہوا جیسا کہ علامہ قزوینی کا

خیال ہے۔

پروفیسر نذیر احمد نے دو مخطوطات کی املائی خصوصیتوں کی اساس پر اس فرق کے خاتمے کو کافی سے زیادہ بعد کے زمانے تک طول دے دیا ہے۔ ڈاکٹر صاحب نے خاکسار کو اپنی ایک بیش بہاء علمی دریافت سے مستفیض کرتے ہوئے اپنے خط مورخہ ۲۷ نومبر ۱۹۶۲ء میں جو کچھ ارشاد کیا اس کی تفصیل میں عین انھی شواہد سے مزید استناد کے ساتھ بعد کے ایک مقالہ میں تحریر فرمایا ہے:

"طرز املا و تاریخ خط سے واقفیت: متن کی تحقیق و تصحیح میں نسخوں کی قدامت کا تعین نہایت اہم مسئلہ ہے اور جب تک طرز خط واملا سے واقفیت نہ ہو، یہ مسئلہ خطر خواہ طور پر حل نہیں ہو سکتا۔ ایسے مخطوطے جن پر تاریخ کتابت درج اور وہ ہر طرح کے شک و شبہ سے پاک ہوں، بہت محدود ہوتے ہیں۔ بغیر تاریخ اور مشکوک نسخوں کے بارے میں کوئی رائے اس وقت تک قائم نہیں کی جا سکتی جب تک مختلف دور میں املا اور خط کا جو طرز رائج تھا، اس سے کماحقہ شناسائی نہ ہو۔

یہ بات عام طور پر معلوم ہے کہ فارسی میں دال اور ذال دو الگ حرف نہیں بلکہ آوازیں تھیں جو حسب ضرورت بدلا کرتی تھیں۔ اگر دال کے پہلے حرف متحرک ہے تو دال نہیں ذال ہے اور اگر حرف ساکن (سوای و، الف، ی) ہے تو دال ہے۔ اس اعتبار سے آیذ، شوذ، روذ، بوذ، وغیرہ میں ذال ہے، دال اور ذال کا یہ فرق نویں صدی کے آخر تک برتا جاتا گو اس پر عمل کی سختی نویں صدی کی ابتدا سے کچھ کم ہونے لگی تھی"۔ (۲۷)

اس بارہ میں عرض یہ ہے کہ المعجم کی روایت بقول پروفیسر آربری اس کی معاصر کتابت کی متعدد مثالوں کی بناء پر تاریخی سند کی حیثیت رکھتی ہے، یعنی یہ کہ ابتدائی ساتویں صدی تک ہی دال اور ذال کا فرق برخاست ہونے لگا تھا۔ قبل ازیں مذکورہ چند مخطوطات کی تصاویر سے بغور استفادے پر ہم کو اس کلیہ کو تسلیم کرنے میں تامل محسوس ہو رہا ہے کہ ساتویں صدی کے اخیر کے املاء میں معجمہ/مہملہ کا امتیاز بہمہ وجوہ باقی تھا۔

دیگر پختہ اور موثق شہادتوں کی موجودگی میں یہ بھی باور نہیں آتا کہ یہ طریقہ آئندہ چند صدیوں تک رایج رہا حتی کہ نویں صدی میں ختم ہو گیا ۔

یہاں ہم بطور احتیاط کچھ مزید نمونوں کے نام لیں گے مثلاً ''کیمیاے سعادت'' کے احمد آرام ایڈیشن کا آٹھویں صدی کا نسخہ جس میں مطبوعہ فوٹو کے مطابق ذال معجمہ لکھا ہی نہیں گیا اور یہی بات اس کے ہم عصر مخطوطات میں پائی جاتی ہے ۔ جیسے آربری پلیٹ نمبر ۳۰ مورخہ ۷۳۰ھ اور سید عبداللہ تختی نمبر ۱۴ مورخہ ۷۵۹ھ نیز جہاں گشا کے متاخر نسخے ۔ عہد غزالی یعنی پانچویں صدی کی کتابت کی اور بہت سی خاصیتیں بھی جو اندریں اثناء رفتہ رفتہ مفقود بلکہ معدوم ہو چکی تھیں، آٹھویں صدی کے املاء میں شاذ و نادر ہی ملیں گی۔

زیر مطالعہ نسخہ بانکی پور پر نتیجہ خیز گفتگو کے لئے اور جاریہ بحث کے تسلسل میں یہ سوال بھی مساوی طور پر اہم ہے کہ ذال معجمہ اور دال مہملہ کے امتیاز کا باقاعدہ اور بالکلیہ خاتمہ آخر کس صدی یا اس کے کس ربع یا نصف حصے میں قرار دینا قرین حقیقت ہوگا ۔

گذشتہ معروضات سے عیاں ہے کہ یہ ضابطہ طویل مدت تک مستعمل رہا ہے جس کے نتیجے میں اس کے اختتام کا زمانہ بھی مختصر عرصے تک جاری نہیں رہا ہے ۔ کتاب المعجم کی روایت کی روشنی میں اس امتیاز کے ترک کی پہل ساتویں صدی کے آغاز سے ہوئی اور بقول علامہ قزوینی آٹھویں صدی کے دوران یہ طریقہ مٹ گیا تھا ۔ آٹھویں صدی کا ایسا مخطوطہ شاذ و نادر ہی ملتا ہے جس میں کاتب نے مہملہ اور معجمہ کو علحدہ علحدہ لکھا ہو اور وہ بھی محض جستہ جستہ ۔ نسخوں کی دیگر قدیم خصوصیتوں کے برخاست ہونے کے پہلو بہ پہلو نئی تبدیلیاں واقع ہونے لگیں جن کے باعث رفتہ رفتہ املاء کے سابقہ طریقے طاق نسیاں کی نذر ہو گئے ۔ ظاہر ہے کہ کتابت کے پرانے لوازم بیک جنبش قلم متروک نہیں ہو گئے بلکہ اس عمل میں وقت لگا اور مختلف مقامات پر بتدریج ان تبدیلیوں کی اشاعت اور مقبولیت عمل میں آئی حتی کہ دو ڈھائی سو سال کی مدت میں دال و ذال کے فرق کے ساتھ دوسرے امتیازات ختم ہوئے ۔

ملک الشعرا بہار نے املائی خصوصیات کی مختلف العہد تبدیلیوں کے اجمالی جائزے میں '' سبک شناسی '' جلد ۳ کے باب '' گفتار سوم از قرن دہم تا سیزدہم " کے ذیلی عنوان : " اصلاح خط درین عہد" کے تحت صفحہ ۳۰۶ و ۳۰۷ میں جو صراحت کی ہے وہ یقیناً افادیت کی حامل ہے۔ برٹش میوزیم کے ممتاز و معزز ماہر مخطوطات جی میریڈیتھ اووینس نے اپنے خط مورخہ جولائی ۱۹۶۳ء میں مجھے خصوصیت سے رہبری فرمائی اور اسی مناسبت سے علامہ بہار کی یہ مختصر توضیح منقول ذیل ہے :

اصلاح خط درین عہد

" از عہد تیموری خط نستعلیق روی بزیبائی نہاد ـ میر علی تبریزی ـ سلطان محمد مشہدی ـ میر علی ہروی ـ سلطان علی ہر کدام تصرفات و اصلاحاتی در این خط بکار بردند ـ اما رسم الخط بقرار سابق بود چنین کہ :

پ	—	بصورت :	ب
چ	—	»	ج
د	—	»	د ـ ذ،
ژ	—	»	ز
کہ	—	»	کی
چہ	—	»	چی
نہ	—	»	نی ـ نی
بہ	—	»	بسیار قدیم ـ بی ـ بہ

نوشتہ می شد و تا عہد شاہرخ این رسم الخط دیدہ میشود ـ و گاہ نیز کتبی در قرن ششم و ہفتم دیدہ شد کہ «کہ» و «ذال بی نقطہ» و «پ» سہ نقطہ در آنہا نوشتہ شدہ است ـ لیکن غلبہ با رسم الخط بالا بودہ است ـ ولی در عہد صفویہ خوشنویسانی مانند ملا علی رضا تبریزی کتابدار شاہ عباس اول و میر عماد قزوینی معاصر شاہ عباس پیدا شدند و رسم الخط راہم از حیث صورت تغییر دادند وہم از حیث حروف، و رسم امروز از انروز باقی است ـ پ و چ وژسہ نقطہ و ذال بی نقطہ و کہ وچہ و بہ و نہ، بہاء غیر ملفوظ یا متصل بفعل بعد رسم شدہ برای کاف پارسی ہم علاماتی

وضع شد کہ بعضی آنرا رعایت میکردند "۔

ان تمام شواہد سے جو کچھ مترشح ہوتا ہے اس کا تازہ بتازہ
صحیح صحیح اندازہ اوایل دسویں صدی کے ایک خطی نسخے سے ممـ
ہوسکا ہے کہ اس طرح کے عناصر اس وقت پوری طرح ٹکسال باہر ہو چـ
تھے ۔ مخدومی پروفیسر نذیر احمد سابق صدر شعبۂ ادبیات فارسی مـ
یونیورسٹی علی گڑھ کے سر اس غایت درجہ اہم علمی اکتشاف کا سہرا
جنھوں نے سب سے پہلے اس حقیر کو اپنی فاضلانہ دریافت سے فیض بـ
کا موقع اپنے خط میں عطا کیا ۔ ڈاکٹر صاحب ممدوح نے تحریر فرمایا :

'' حال ہی میں جامی کے ایک چھوٹے معاصر کی تحریر دیکھـ
میں آئی ۔ اس نے لکھا ہے کہ اب (۹۲۵ھ) دال اور ذال کے امتیاز کا قا
منسوخ ہو گیا ہے ۔ اس سے یہ نتیجہ نکلا کہ نویں صدی کے آخر تکـ
قاعدہ متداول اور اس پر عمل ہوتا تھا"۔ (راقم سطور قبلاً عرض کر ـ
ہے کہ آٹھویں صدی کے نسخوں سے اس طرز املا کا باقی رہنا ثابت نـ
ہوتا ہے ۔) بعد ازاں فائق موصوف نے اپنے مقالے میں کچھ اور نکات مفـ
طور پر بیان فرمائے ۔

" دال اور ذال کا یہ فرق نویں صدی کے آخر تک برتا جاتا رہا گو
پر عمل کی سختی نویں صدی کی ابتدا سے کچھ کم ہونے لگی تھی ۔ رفتہ
دسویں صدی کے پہلے ربع سے یہ قاعدہ منسوخ ہو چکا ہے " (۲۸) ۔

مقالے میں اس مقام پر حاشیے میں پروفیسر نذیر احمد نے یہ اضـ
فرمایا ہے :

" عطاء اللہ بن محمود حسینی نے اپنے ایک قدیمی رسالہ (۲۹) تکـ
الصناعتہ (تالیف قبل ۹۰۳ھ) کے مقطع (خاتمہ) پر مبنی ایک رسالہ
جو ۹۲۵ھ میں مکمل ہوا لکھا ہے : '' امادریں شہر اکثر ذالہای معجـ
را بدال مہملہ میگویند و متعارف شدہ قاعدۂ مذکور منسوخ شد ۔ "(۳۰)

منقولہ اقتباس سے اس تاثر پر بھی مہر تصدیق ثبت ہوتی ہے
ذال معجمہ کے ترک کی تحریک الگ الگ علاقوں اور مقامات میں علحـ

عرصے میں پھیلی اور کامیاب ہوئی — المعجم مصنفہ ۶۳۰ھ سے اس تاثر کی اولین سند پیش کی جا چکی ہے ۔

دال مہملہ اور ذال اعجام کے فرق و امتیاز کے زمانی تعین کی تحقیق و تصدیق کے ساتھ ہی یہ جاننا بھی خالی از دلچسپی نہ ہوگا کہ اصل فارسی ذال آج تک چند ایک مصادر (از قسم گذشتن ' گذاشتن ' پذیرفتن) اور لغات (آذر، تذرو) میں اپنا وجود برقرار رکھے ہوئے ہے ۔ علامہ بہار کی تصریحات کی رو سے :

و نیز چند صوت ازاصوات اوستائی است کہ در خط امروزی مانیست ولی خود آن صداها در زبان فارسی دری بوده و بعضی از آنها هنوز هم هست ' اما خط ما برای آنها شکل یا صوت معینی ندارد مثل واو و یاء مجهول و «انگ» و ذال معجمہ ۰ ۰ ۰ ۳۱

اغلب یہی ہے کہ اس ذال کا فارسی الفاظ کے معرب روپوں کی ذال معجمہ (جیسے آمد/آمذ ' آیذ) سے کوئی تعلق نہیں ہے اور اس کی موجودگی کی وجہ ایرانی زبان اور تحریر سے اس کا قدیمی رشتہ ہے ۔

ذال معجمہ اور دال مہملہ کے املائی فرق کے خاتمے کے ابتدائی عرصے سے متعلقہ معروضات میں ہم نے حاشیے میں اشارہ کیا ہے کہ علامہ قزوینی کتاب المعجم کے بیان کردہ شہروں میں اس امتیاز کی اشاعت کے ہی قایل نہ تھے ۔ انہوں نے جہاں گشا کے قدیم ترین مخطوطے مورخہ ۶۸۹ھ کو ملاحظہ کر کے یہ رائے قائم کی تھی کہ سارے ایرانی علاقوں میں ذال معجمہ کو اختیار ہی نہیں کیا گیا تھا اور یہ کہ صاحب المعجم نے جن علاقوں کا نام لیا وہاں یہ فرق سرے سے موجود نہ تھا :

" باوجود توغل این نسخہ درقدم (سنہ ۶۸۹) ذالهای فارسی را کہ در اغلب نسخ معاصره ومتاخره از این تاریخ از جهانگشای وغیر آن الی حدود سنہ ۸۰۰ هجری همہ جا ذال با نقطہ مسطور است در این نسخہ غالباً (باستثنای قلیلی مثل جذا و کوذک و پذر ونیافرید و نحو ذلک) ذال بی نقطہ مطابق تلفظ کنونی ایران نوشتہ شده است ' واز اینجا

میتوان استنباط نمود کہ معجم خواندن و نوشتن ذالهای فارسی در جمیع بلاد فارسی زبان تعمیم نداشته است و ظاهراً این نسخه در یکی از نواحی نوشته شده کہ حتی در آن عصر نیز غالب ذالهای معجمه فارسی را مانند کنون دال مهمله میخوانده وهی نوشته اند و مؤید این احتمال یعنی اینکه اعجام ذال فارسی در آن عصر در جمیع نواحی فارسی زبان تعمیم نداشته آنست کہ شمس الدین محمد ابن قیس الرازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار المعجم کہ در حدود ۶۳۰ھ تالیف شده گوید --- " (۳۲) -

دراصل علامہ قزوینی نے محولہ ملاحظات میں ذال اور دال کے قاعدے کے ترک پرکوئی بحث نہیں فرمائی بلکہ شمس رازی کے قول کا یہ مطلب اخذ فرمایا ہے - مصنف '' المعجم '' کا منشاء یہ بھی ہو سکتا تھا کہ بقول قزوینی ان مقامات میں دال/ذال والا اصول پہنچا ہی نہیں ۔ لیکن دوسری طرف کتاب کے ہم عصر کئی ایک خطی نسخوں میں یہ پورے التزام سے برتا ہی نہیں گیا۔ اس لئے اغلب تو یہی ہے کہ صاحب "المعجم" کا مطلب اس فرق کے رایج الوقت املا کے ختم ہوتے جانے سے تھا نہ کہ ان علاقوں میں سرے سے پائے ہی نہ جانے سے۔ ساتویں صدی ھجری کے آغاز سے لے کر خاتمہ تک کے نسخوں میں اس امتیاز کے تدریجاً کم ہوتے جانے سے یہی ظاہر ہوتا ہے کہ سب علاقوں میں یہ طرز پھیلا ہوا تھا۔ کتابت کی دوسری خصوصیتیں باور کراتی ہیں کہ عربی سے مستعار اس رسم الخط کے مشترکہ عناصر میں بتدریج افزوں تر ہونے والی تبدیلیاں تھوڑے بہت زمانی فرق کے ساتھ ملک گیر اشاعت پارہی تھیں اور اس میں چنداں تعجب کا محل نہیں - چنانچہ مثلاً ذال معجمہ اور دال مہملہ کے امتیاز نیز اس کے ترک کے رجحانات یک وقت زمانی فصل کے بھی حامل تھے اور مکانی فرق کے بھی -

دونوں میں سے کسی ایک فرق کو صرف نظر کر دینے یا کسی ایک پر بحث و نظر کا کلیہ دار و مدار رکھنے کے ہی نتیجے میں اشکال پیدا ہوتے

ہے جو واقعاتی بہت کم اور بڑی حد تک نظریاتی ہوا کرتا ہے۔ زمانی فصل ور مکانی فرق کے امکانات و اثرات کو ذہن نشین رکھا جائے تو ایک واضح نتیجے تک پہنچنا بالکل آسان اور حقایق کے قریب تر ہو جاتا ہے۔ اصل میں کسی ایک کی نظر اندازی لازمی نتیجہ ہے اس عدم اعتناء کا جو قدیم مصنفین کی مکانی وابستگیوں کی دریافت و تدقیق کے تئیس ہمارے تحقیقاتی مزاج ومنہاج کا طویل عرصے سے خاصہ رہا ہے ۔ شخصیات اور تصانیف کے زمانہ ہائے وجود و تخلیق کے تعین کی طرح ایسے خالصتہ تکنیکی امور کی حد تک مکانی تعین ایک ناگزیر امر ہے جس پر عدم توجہی کے سبب اس نوع کے فنی پہلوؤں میں بحث ونظر کا انحصار و ارتکاز لازماً زمانی توجہات پر ہو جاتا ہے اور یہیں سے نظری اور تشخیصی اشکال کی ابتدا ہوتی ہے ۔

اس مقطع میں آ پڑی ہے سخن گسترانہ بات قسم کے جملہ معترضہ کے بعد راقم اپنی حقیر تلاش و تدقیق کے نفس موضوع یعنی '' کیمیائے سعادت'' کے مخطوطۂ بانکی پور کی حقیقت و اصلیت کے تعین کی جانب رجوع کرتا ہے ۔

معاصر افاضل کے افادات عالیہ

غزالی کے قریب ترین عرصے یعنی پانچویں/چھٹی صدیوں میں فارسی املا کے جو نمایاں اور اہم عناصر رہے وہ زیر مطالعہ نسخہ خدا بخش میں سرے سے مفقود بلکہ معدوم ہیں ۔ ذال اور دال کی روایتی تفریق ہی نہیں قریب قریب ساری ایسی خصوصیات اس میں بالکلیہ موجود نہیں جو چند بعد کی صدیوں تک رایج رہیں۔ نتیجۃً پورے اعتماد سے عرض کیا جا سکتا ہے کہ اس مخطوطے کو عہد غزالی کے خط اور املا سے مطلقاً کوئی نسبت نہیں ہے ۔ خاکسار کا یہ بھی اندازہ ہے کہ فارسی رسم الخط کی روایتی خصوصیتوں کی عدم موجودگی اور تبدیل شدہ املاء کے اثرات کی رو سے اس قلمی نسخے کو آٹھویں صدی سے زیادہ قدیم نہیں قرار دیا جا سکتا ۔

اس بارے میں بین الاقوامی سطح پر معزز و محترم علمائے ایرانیات کے گراں مایہ و گراں قدر خطوط سے استناد کی احتیاج یقیناً ہے جن سے راقم نے اکتساب ہنر کی سعادت حاصل کی ہے ۔ جس کیلئے راقم ممنون ہے ۔

اولاً دوران مطالعہ پٹنہ میں ہی قیام فرما دو نامور بزرگ محققوں کے افادات ملاحظہ فرمائے جائیں یعنی قاضی عبدالودود صاحب اور پروفیسر سید حسن صاحب ناظم اعلی ادارۂ تحقیقات عربی و فارسی کہ دونوں حضرات نے ''کیمیائے سعادت'' کے متعلقہ نسخے کو بطور خاص ایک سے زاید بار ملاحظہ فرمایا اور دیگر قدیم مخطوطات سے اس کے تقابلی تجزیے کی زحمت بھی فرمائی -

قاضی عبد الودود نے اپنے اولین خط مورخہ ۳۰ جنوری ۱۹۷۲ء میں یہ ارشاد کرتے ہوئے کہ ''کیمیائے سعادت کے اس نسخے کو جس کے بارے میں آپ نے دریافت کیا ہے میں نے پھر دیکھا'' تحریر فرمایا کہ '' ایک امر اس کے باور کرنے سے مانع ہے کہ کتاب اس عہد کی لکھی ہوئی ہے - اور وہ یہ کہ بود ' نمود ' شاد ' شد وغیرہ سے الفاظ اس میں دال بے نقطہ سے ہیں حالانکہ عہد غزالی میں بلکہ اس سے آگے تک بھی ذال نقطہ دار سے لکھے جاتے ہیں " - دوسرے مکتوب میں آپ نے مدمع فرمایا : '' میں نے کیمیائے سعادت کے اس نسخے کو دوبارہ دیکھا - کاغذ کے بارے میں میں اتنا علم نہیں رکھتا کہ یہ کہہ سکوں کس زمانے کا ہے لیکن اس میں باد، بود، شد، شاد وغیرہ کی قبیل کے الفاظ میں دال پر نقطہ نہیں اور غزالی کے زمانے میں دال نہیں ذال لکھتے تھے اور جیسے قروینی کا خیال ہے نظر بظاہر تلفظ بھی اسی طرح کیا کرتے تھے '' - احتیاطاً مزید معاینہ و مقابلہ کی گزارش پر قاضی عبد الودود نے اسے غیر ضروری قرار دیا - (مکتوب سوم)-

مخدومی پروفیسر سید حسن صاحب نے بھی گہری نظر سے ملاحظہ کر کے اس کی تفصیل اپنے خط میں فرمائی اور یہ نتیجہ اخذ فرمایا کہ یہ مخطوطہ کسی طرح مصنف کے ہاتھ کا لکھا ہوا نہیں ہے کیوں کہ اس کا انداز تحریر اس امر کی شہادت نہیں دیتا - یہ مخطوطہ میرے خیال کے مطابق نویں صدی ھجری کا لکھا ہوا ہے - اگر خود مولف کے ید مبارک کا لکھا ہوتا تو اس کا انداز جداگانہ ہوتا - سب سے بڑا ثبوت یہ ہے کہ اس میں ذال فارسی کا کہیں وجود نہیں اگر مخطوطہ قدیم ہوتا تو یہ بات

لازمی ہوتی۔ میں نے ساتویں صدی ھجری کے ایک مخطوطہ سے اس کا مقابلہ کر کے دیکھا تو یہ فرق نمایاں ہو گیا۔ نویں صدی ھجری کے مخطوطے سے بھی مقابلہ کیا تو مشابہت نظر آئی" راقم کا التماس تھا کہ ممدوح ایک بار مزید اس نسخے پر نگاہ فرماتے لیکن آپ کا ارشاد تھا کہ دو مرتبہ بڑی خصوصیت سے آپ نے اس کو ملاحظہ فرما لیا تھا۔ (مکتوب دوم)

اور اب ہندوستان سے لے کر انگلستان تک کے اکابر ماہرین فن کے ملاحظات کے اہم اہم اجزاء اقتباس کیے جاتے ہیں جن کی خدمات اقدس میں مخطوطے کی تصاویر حاضر کر کے ان کے فرمودات کو مشعل راہ بنایا گیا۔ ان بزرگ محققوں میں اساتذۂ جامعات کے علاوہ ایران اور ترکی کے علماء و فضلا اور فارسی مخطوطات کے پارکھ مستشرق حضرات شامل ہیں۔

پروفیسر نذیر احمد صاحب نے گرامی نامہ مورخہ ۲۷ نومبر ۱۹۶۲ء میں اس مخطوطے پر ۵۰۷ھ اور ۶۶۸ھ نیز ۸۵۸ھ کے نسخوں کی روشنی میں پائے گئے فارسی کتابت کہ ارتقاء پذیر عناصر کے حوالے سے یہ تبصرہ فرمایا: ان میں سے ایک بھی خصوصیت 'کیمیائے سعادت' نسخہ بانکی پور میں موجود نہیں ہے۔ نسخۂ بانکی پور دسویں صدی کے اوسط سے لے کر گیارہویں صدی کے اوایل کے درمیان کا ہو گا اس سے قبل کا نہیں ہو سکتا۔ اگر بہت کچھ حجتی کی جائے تو اوایل دسویں صدی تک لایا جا سکتا ہے '' ازاں بعد اپنے مقالے میں ڈاکٹر صاحب نے مخطوطہ بانکی پور کے تذکرے کے ساتھ یہ تاثر سپرد قلم فرمایا :

" حال ہی میں '' کیمیای سعادت '' کے نسخہ بانکی پور کے عکس کے دیکھنے کا اتفاق ہوا، اس کے متعلق دعوی کیا گیا ہے ہے کہ وہ امام غزالی کے ہاتھ کا مخطوط ہے ' لیکن اس عکس کے بغور مطالعہ کے بعد یہ بات معلوم ہوئی کہ نسخہ اوائل یا زدہم (صدی) ھجری یا اواخر دہم (صدی) ھجری سے قبل کا نہیں ہو سکتا، اس بنا پر کہ اس میں دال اور ذال کا وہ فرق جو قدیم نسخوں کا املائی خاصا تھا، ایک جگہ بھی برقرار نہیں رکھا جا سکا ہے۔ یہی حال دوسری قدیم املائی خصوصیات کا ہے۔ ایسی حالت میں اس کو پانچویں صدی ھجری یعنی

امام غزالی کی حیات کا سمجھنا حقیقت کے سراسر خلاف ہے۔ گویا طرز املا سے ناشناسائی کی بنا پر پانچسو سال کے قدیم زمانی کا دھوکا ہو سکتا ہے۔(۳۴)

پروفیسر اے جے آربری نے ازرہ لطف وعنایت مفصل طور پر مستفید کرتے ہوئے نوازش نامہ مورخہ ۲۵ مارچ ۱۹۶۳ء میں ارشاد کیا :

" My impression is that the attribution of parts of the Ms. to Ghazali himself is mistaken ".

راقم کے استفاد پر فایق مستشرق مکتوب مورخہ ۱۹ اپریل ۱۹۶۳ء میں اپنے عکسی تذکرہ نسخ سے مزید تصریحات کے علاوہ ایک اور مخطوطہ کے حوالے سے وضاحت کرتے ہوئے فرمایا :

" I would not be willing at the present time to estimate the date of the Bankipore Ms. more precisely than later than 650 A.H. "

جناب جی میریڈیتھ اوومینس سربراہ شعبہ مطوعات و مخطوطات شرقیہ برٹش میوزیم (حال برٹش لایبریری) نے نسخے کی تصویروں پر اظہار تاثر کرتے ہوئے تلطف نامہ مورخہ ۱۱ جنوری ۱۹۶۳ء میں ارشاد کیا :

" To my mind it looks as if it is more likely to be of the VIII/XIV Century. I doubt whether could be as early as the beginning of the XIIth Century, judging by the writing. My assessment of the date would be XIVth Centrury A.D. "

خاکسار کے اصرار پر فاضل ہنر شناس نے اپنی تفصیلی رائے سے ایک بار مزید سرفراز فرمایا (مکتوب مورخہ ۱۵ جولائی ۱۹۶۳ء) ۔

پروفیسر احمد آتش ناظم اعلی ادارہ شرقیات جامعہ استانبول کے وقیع و موقر اظہارات کی رو سے نسخہ بانکی پور کے اولین اوراق کا قلم نویں اور دسویں صدی کے خطۂ شیراز کے متداول طرز کتابت سے مطابقت رکھتا ہے (مکتوب مورخہ ۲۷ جون ۱۹۶۴ء) :

"The attribution that Part of the said manuscript is in Imam's handwriting seems impossible to me. The handwriting looks more like that of a calligraphist than of a scholar ".

شادرواں استاد مجتبی مینوی کا بھی فرمودہ باعتبار نتایج کسی طرح مختلف نہیں ہے ' ملاحظہ ہو نامہ التفات مورخہ ۷ مارچ ۱۹۶۵ء :

" Pages 61 and 62 cannot possibly be the handwriting of Al-Ghazali. They are penned, most probably by a professional calligrapher and copyist of the 8th Century of Hijra, i.e. some two hundred years after the death of the Imam. This is merely from the style of writing I can observe in the photographs ".

پروفیسر جی-ایم-وکنس (G.M.Wickens) سابق صدر شعبہ اسلامی مطالعات جامعہ ٹارنٹو کا یہ تاثر رہا ہے کہ چند امور کی بناء پر غزالی کے خود نوشت نسخے کا اتنا طویل عرصہ باقی رہ جانا ایک مشتبہ امر ہے۔ ہم دانش گاہ مذکور کے اسی شعبے کے استاد اور ایک اور ثقہ و معتبر مستشرق ڈاکٹر آر-ایم-سیوری (حالیہ متعینہ ٹرینٹی کالج ٹارنٹو) کے ممنون ہیں کہ ڈاکٹر سیوری نے پروفیسر جی-ایم-وکنس کی رائے عالی سے مستفید فرمایا۔ پروفیسر سیوری نے اپنے نامہ ۳۵ میں یہ ارشاد کیا :

ProfessorWickens is inclined to doubt that the manuscript is an autograph of the author. He says that it is commonly accepted that Al-Ghazall dictated virtually everything.

ڈاکٹر آر-ایم - سیوری کے بقول مستشرق ممدوح پروفیسر وکنس کا فرمانا رہا ہے کہ :

Kimiya-yi sa'adat is a very popular work, and it is axiomatic that popular works do not srvive–Precisely because they are popular and consequently fall to pieces quickly as the result of much handiling.

An obvious example is the " Gulistan " of Sa'adi, of which no early Mss. exist.

اس کے بعد جب چند اوراق کی تصویریں پروفیسر وکنس کے ملاحظات کے لئیے ارسال کی گئیں تو فاضل موصوف نے عنایت نامہ مورخہ ۳ نومبر ۱۹۶۴ء میں حتمی مشاہدے کے طور پر صرف اسی فرمودے پر اکتفا کیا :

I regret-that I feel unable to add anything to earlier comments I have made.

مرحوم و مغفور ڈاکٹر محمد عبداللہ چغتائی کے خیالات بھی جو انھوں نے مخطوطے کے عکسی اوراق کہ ملاحظہ فرما کر راقم کو تحریر فرمائے باعتبار نتایج مجموعی تاثر سے چنداں مختلف نہیں ہیں جیسا کہ چغتائی صاحب کے خطوط سے بخوبی ظاہر ہے -

امید کی جا سکتی ہے کہ عہد حاضر کے مردم ثقاۃ کے ماہرانہ تبصرے ان اہل الرائے علماء کی جانب خاص سے مخطوطہ بانکی پور کی حقیقت و اصلیت کو مستقلاً طے کرنے کے لئیے کافی و شافی ثابت ہو سکیں گے -

حواشی

۱- مولوی عبدالمقتدر خان : خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری کے عربی فارسی مخطوطات کا کیٹلاگ - ملاحظہ ہو جلد ۱۶ ص ۶ کے محولہ بالا اور دیگر متعلقہ اندراجات

۲ - میر زاھد عہد اورنگ زیب میں ہی گزرے ہیں، تذکروں کی رو سے اپنے وقتوں میں علوم معقولات کے معروف محقق ہوئے ہیں-

۳ - پروفیسر جلال همائی : " غزالی نامہ " تہران ۱۳۱۸ش ص ۲۸۸ جن کے مؤید صاحب '' سبک شناسی '' ملک الشعراء بہار اور مصحح '' کیمیائے سعادت '' استاد احمد آرام ہیں - تفصیل کے لئیے ملاحظہ ہو راقم کا مقالہ مندرجہ " معارف مئی ۱۹۶۲ء بعنوان "کیمیائے سعادت کا ادبی مقام و مرتبہ ص ۳۸۸-

۴ - خاکسار کے معلم اول اور دانش‌مند فقید ڈاکٹر محمد عبد المنان سابق ریڈر شعبہ فارسی جامعہ عثمانیہ، نیز حیدرآباد کے متعدد افاضل مثالاً

پروفیسر زقاری سید کلیم‌اللہ حسینی و غلام دستگیر رشید اور سید مبارزالدین رفعت صاحبان نیز ڈاکٹر رضیہ اکبر حسن و شریف النساء بیگم ڈاکٹر محمد نظام الدین مرحوم و مغفور کے نہایت درجہ عزیز و ارشد شاگرد رہ چکے ہیں

۵۔ میرزا محمد بن عبدالواهاب قزوینی : مقدمۂ مصحح '' تاریخ جہان گشای'' جوینی '': ج ۱ ص صد حاشیہ ۲۔

۶۔ (ا) براون اور قزوینی کی مصححہ قدیم فارسی تصانیف کے مقدمات جو قزوینی نے تحریر کئے خصوصاً جوینی کی '' تاریخ جہان گشا '' کا مقدمۂ قزوینی جس کا مقام و مرتبہ زیر مطالعۂ مبحث کے خاص حوالے سے ہی نہیں بلکہ مستقل بالذات طور پر اعلی درجے کے تحقیقی شہ پاروں کے برابر ہے۔

(ب) ملک الشعرا میرزا محمد تقی بہار کی '' سبک شناسی '' کی مجلدات مطبوعہ ۱۳۳۷ کے من جملہ تیسری جلد کا باب '' گفتار سوم :

(ج) ڈاکٹر عبد الستار صدیقی کا مقالہ '' ذال معجمہ فارسی میں'' مطبوعہ '' ار مغان علمی پروفیسر محمد شفیع '' لاہور ۱۹۵۵ء۔

(د) ڈاکٹر نذیر احمد کا مقالہ مشمولہ '' نقوش '' مارچ ۱۹۶۴ء۔

(ھ) پروفیسر سید عبداللہ کا مقالہ مندرجہ '' نذر رحمن '' لاہور۔

ان تمام فایق معاصرین کے مکاتیب گرامی جنھیں اس مخطوطے پر فاضلانہ اظہار تاثر کے لئے زحمت دی گئی میرے پاس موجود ہیں علی الخصوص ملاحظہ ہوں مکتوبات پروفیسر آربری، ڈاکٹر نذیر احمد۔

بہت سے پرانے قلمی نسخوں کی تصویریں اور عکسی نقول جو

(الف) قدیمی مخطوطات کے براؤن اور قزوینی کے مرتب و مہذب ایڈیشنوں میں

(ب) آربری کے مصور مجموعۂ مخطوطات عربی و فارسی مخزونہ انڈیا آفس میں

(ج) ڈاکٹر سید محمد عبداللہ کے '' نذر رحمن '' والے مقالے کے ساتھ

(د) '' کیمیائے سعادت '' کے احمد آرام ایڈیشن میں

شریک اشاعت کی گئی ہیں ۔ علاوہ ازیں :

(۵) ایران کے کتاب خانہ مجلس شورائے ملی تہران میں '' کیمیائے سعادت'' کے قدیم ترین محفوظ نسخے مورخہ ۶۸۴ھ کی تصویریں جو احمد آرام ایڈیشن کے ناشر آقائے صبوحی نے مرحمت کیں ۔ ''کیمیائے سعادت'' کے مخطوطات کی راقم کی مرتبہ فہرس میں یہ سب سے بعد میں واقع ہوا ہے ۔ کتاب کے سب سے اولین دو نسخے (Chester Beatty) ذخیرے اور پشاور یونیورسٹی میں موجود ہیں جو بالترتیب پروفیسر آربری اور ڈاکٹر عبداللہ چغتائی مرحومین کے ارشادات کے مطابق قریب ۶۰۰ھ اور ۶۰۲ھ کے کتابت کئے ہوئے ہیں ۔ ان اطلاعات کی تفصیل متعلقہ عنایت ناموں میں ملاحظہ کی جائے ۔

۷ ۔ جلال همائی : تاریخ ادبیات ایران جلد اول و دوم تہران ۱۳۴۰ ش ۔ باب '' تاریخ خط عربی ''جزو'' تحریک و اعجام در خط عربی'' ص ۵۳۰ ۔

۸ ۔ قزوینی : دیباچہ جہاں گشا ص فخ حاشیہ ۱ ۔

۹ ۔ ڈاکٹر عبدالستار صدیقی : '' ذال معجمہ فارسی میں '' مطبوعہ '' ارمغان علمی مولوی محمد شفیع '' لاہور ۱۹۵۵ء ۔ بعد کی تحقیق و تدقیق کے لیے ملاحظہ ہو :

(الف) مولوی سلیم جعفر '' فارسی میں ذال معجمہ '' مطبوعہ '' نیا دور '' کراچی شمارہ ۷، ۸، ۱۹۵۶ء ۔

(ب) ڈاکٹر شوکت سبزواری : '' ذال معجمہ فارسی میں '' در '' غالب : فکروفن '' کراچی ۱۹۶۱ء ۔

(ج) سید قدرت نقوی : '' غالب اور ذال معجم '' در '' صحیفہ '' لاہور، غالب نمبر ۱ ۔ جنوری ۱۹۶۹ء ۔

ڈاکٹر عبدالستار صدیقی کی تحقیقات فایقہ سے اکتساب کافی محسوس ہوتا ہے ۔ دیگر افاضل کی ہم موضوع علمی تحقیق سے مزید حوالے بے جا تکرار کا باعث ہوں گے کیونکہ ایران باستان کی زبان و تحریر میں ذال کی موجودگی پر تفحص ان حقیر معروضات کی حد تک مقصود بالذات نہیں

ہے - زیر حوالہ تینوں مقالات کا نفس گفتگو ایران قدیم میں ذال معجمہ کے دریافت طلب اور قابل بحث نکات ہیں -

۱۰ - ارمغان علمی ص ۱۵۶/۱۵۵

۱۱ - ایضاً ص ۱۵۷/۱۵۶

۱۲ - قزوینی : دیباچہ جہان گشا ص فط/ص

۱۳ - ارمغان علمی ص ۱۵۲

۱۴ - ایضاً ص ۱۵۳

۱۵ - شمس رازی : کتاب " المعجم " قزوینی ایڈیشن ص ۱۹۲ بحوالہ مقدمہ '' جہان گشا '' ص فط -

۱۶ - علامہ قزوینی کا کہنا ہے کہ اسی بیان سے ثابت ہے کہ ان علاقوں میں یہ قاعدہ رائج ہی نہیں ہوا - یہ علاحدہ مبحث ہے اور آگے اس پر عرض کیا گیا ہے -

۱۷ - علامہ قزوینی کا فرمانا تھا کہ : از حدود قرن هشتم هجری ببعد بجهات نامعلوم بتدریج این تمیز از میانه برداشته شد - قزوینی نے المعجم کی روایت سے یہ ایک اور یہی نتیجہ نکالا تھا اور ان کی یہ رائے اسی کے تابع تھی - اس حوالے سے بھی معروضات آگے علاحدہ پیش ہیں -

۱۸ - انڈیا آفس کے کتب خانے میں مخزونہ نسخوں کا مصور تذکرہ ' لندن ۱۹۳۹ء -

Al-Surabadi (Fl 460-1068) : Tafsir Al-Quran, Fol 75B D Rabi II 523

پلیٹ ۲۵ میں صرف ذال معجمہ ہی نہیں قدیم فارسی مخطوطات کے بہت سے نمایاں عناصر موجود ہیں چنانچہ فایق صاحبِ تذکرہ کے متعلقہ نوٹ کے الفاظ میں :

" The orthography exhibits all the archaic characteristics of old Persian manuscripts ".

۲۰ - سنائی کی مثنوی حدیقہ اور یہ بھی قدیم طرز کے عمدہ نسخ کا اعلیٰ نمونہ ہے -

۲۱ - رومی کے فرزند سلطان ولد کا "ابتدا نامہ" ساتویں/آٹھویں صدیوں کے اتصال کے وقت کی کتابت کی تغیر پذیر خصوصیات کا حامل ہے جن میں من جملہ ذال معجمہ کی علم موجودگی صاف مترشح ہے -

۲۲ - یہ وہی علاقے ہیں جہاں ساتویں صدی کی پہلی چوتھائی میں المعجم کے بیان کے بموجب معجمہ و مہملہ والا قاعدہ نہیں ہوا کرتا تھا از قسم ماورالنہر اور بلخ و غزنین -

۲۳ - قزوینی : مقدمہ جہاں گشا ص فح حاشیہ نمبر ۱

۲۴ - تہران کے کتاب خانہ مجلس شورای ملی کا مخطوطہ جس کے چند اوراق کی فوٹو کاپیاں راقم کو ''کیمیائے سعادت '' کے ناشر آقای صبوحی نے عنایت خاص سے ارسال فرمائیں -

۲۵ - ڈاکٹر سید عبداللہ : خط کی کہانی مخطوطات کی زبانی '' مقالہ '' نذر رحمن '' لاہور ۱۹۶۶ء - متن مقالہ میں محولہ بالا تختیوں پر فاضل سید عبداللہ کے اجمالی ملاحظات بھی لائق استفاضہ ہے -

۲۶ - جلال ہمائی : تاریخ ادبیات ایران باب '' تاریخ خط عربی '' ص ۵۳۲ -

۲۷ - ڈاکٹر نذیر احمد : مقالہ '' نقوش '' مارچ ۱۹۶۳ء بعنوان '' تحقیق و تصحیح متن کے مسایل '' ص ۱۳ -

۲۷ - ڈاکٹر نذیر احمد : مقالہ '' نقوش '' مارچ ۱۹۶۳ء بحوالۂ گذشتہ -

۲۹ - اس کا قلمی نسخہ پروفیسر سید مسعود حسن رضوی ادیب مغفور کے ذاتی کتب خانے میں ہے -

۳۰ - ڈاکٹر نذیر احمد : محولہ مقالہ حاشیہ ۱۲ -

۳۱ - بہار : "سبک شناسی" جلد ۱ گفتار پنجم، ذیلی سرخی "مخرج ھاے حروف" ص ۱۹۳ -

۳۲ - قزوینی : دیباچہ جوینی ص فح/فط -

۳۳ - خایق محقق نے غالب اور ذال معجمہ کی بحث پر مقالہ

کا ایک خط میں حوالہ دیا تھا لیکن تلاش بسیار کے باوجود حاصل نہ ہو سکا ۔ البتہ بعد میں ایک اور تحقیقی تحریر نظر سے گزری ،ملاحظہ ہو :

" حافظ اور ذال فارسی " در " نقوش " لاہور دسمبر ۱۹۶۶ء ۔

۳۴ ۔ ڈاکٹر نذیر احمد : مقالہ '' نقوش '' محولہ گذشتہ ص ۱۴ ۔

۳۵ ۔ پروفیسر آر ۔ ایم ۔ سیوری : (Dr. Roger M. Savory)

نوازش نامہ مورخہ ۱۸ مارچ ۱۹۶۳ء ۔

کیمیائے سعادت کا نسخہ بانکی پور ۔ جسے بخط غزالی بتایا جاتا ہے

نبود
میان دو تن نتواند بود پس صداقت حقیقی بعدد بسیار
ولیکن حسن عشرت و کرم لقا با یکی یکی با او با استحقاق استعمال
کنند با بسیار کسان به استحقاق استعمال باید کرد بجهت طلب
فضیلت چه مردم خیّر فاضل در معاشرت معارف خود مسلک
معاشرت اصدقا سپرد و التماس صداقت حقیقی کند از
همه کس و ارسطو گفته است مردم بدوست محتاج بود در
همه احوال اما در حال رخا از جهت احتیاج ملاقات و
معاونت ایشان و اما در حال شدت از جهت احتیاج بمواسات
و مواسات ایشان و بحقیقت احتیاج پادشاهان بزرگ
مستحقان نزدیک و اصطناع مانند احتیاج درویشان بود
با اهل احسان و معروف و طلب فضیلت صداقت که در نفوس
مفطورست مردمان را باعث می گرداند بر مشارکت در
معاملات و معاشرت بعشرتهای جمیله و مداعبت با یکدیگر
و اجتماع در ریاضات و صید و دعوات تا اینجا سخن حکیم
است و انسقراطیس گوید من عجب میدارم از کسانی که
اولاد خویش را اخبار ملوک و وقایع ایشان و ذکر حروب
و ضغاین و انتقامات خلق از یکدیگر می آموزند و در خاطر

تعلیق ایران (سنه ۶۶۶ هجری)

(اخلاق ناصری)

صفحهٔ آخر از نسخهٔ آ

(Supplément persan 205, f. 174[b])

که اقدم نسخ جهانگشای محفوظه در کتابخانهٔ ملّی پاریس و تاریخ کتابت آن سنهٔ ٦٨٩ هجری است

چند بنی دست بشاخی دگر — کاهل‌تر از دولت از این بیشتر
جملهٔ عالم تو گرفتی رواست — چون نگه آری طلبیدن چراست
حرص بهل کو ره طاعت زند — گردن حرص تو قناعت زند
هر که نه از جامهٔ پیروزه رنگ — بر تو فراخست بر اندیشه ۲۰ —
یا مکن اندیشه بجنگل اوبش — یا بکش اندیشه بتنگی اندرش
معرفتی در گل آدم نماند — اهل دلی در همه عالم نماند
در دو سه نامه از ین ده درمی — بیت یکی صورت معنی بدین
دوستی اندیشهٔ معنی مجوی — آب حیات از دم افعی مجوی
دشمن دانا که غم جان بود — بهتر از آن دوست که نادان بود

داستان کودک مجروح

کودکی از جملهٔ آزادگان — رفت برون با دو سه همزادگان
پایش از آن بازی در آمد ز دست — مهره دل و مهرهٔ پایش شکست
شد نفس آن دو سه همسال او — تنگتر از حادثهٔ حال او

اطرفدا

تعلیق ایران (۷ ویں صدی ہجری)
(مخزن اسرار نظامی)

قاضی عبد الودود کے مکاتیب کے عکس

THE IDARA-I-TAHQIQAT-I URDU
PATNA-4

written as [illegible]. In addition one would expect the old 'post-vocalic ذ' to be shown invariably, e.g. [illegible] for [illegible] and [illegible] for [illegible]. In the pages of the Bankipore MS. this does not appear. So in my opinion the older part of this MS. was written not earlier than ca. 650/1252. The change in orthography is generally thought to have taken place during the 7/13th century.

Yours sincerely,
A. J. Arberry

* * *

Pembroke College.
Cambridge.
3 April 1963.

Dear Mr Aziz Ahmad,

As I said in a previous letter, I think it is impossible to assign even an approximate date to a Persian MS. in the mediaeval [illegible] Land unless one can handle the MS and examine the paper and ink. In the examples reproduced in my *Specimens*, you will notice that post-vocalic Dhāl is not present regularly in 27 (dated 697 A.H.), 29 (dated 725) and 30 (dated 730). In the Chester Beatty Persian MS. 301, the first folio is a later supply. The main part of that MS. regularly shows post-vocalic Dhāl; in the first folio this feature is absent. The first folio also contains a notice of waqf dated 712 A.H., which proves that this folio is at least as old as that. In view of the foregoing evidence, and the like, I would not be willing at the present time to attempt to date the Bankipore MS more precisely than 'later than 650 A.H.'

Incidentally, to the list of old copies of the *Kīmiyā* you may now add Chester Beatty Persian 302, which is undated but which I assign to *circa* 600 A.H.

Yours sincerely
A. J. Arberry

مجتبی مینوی مرحوم کا خط

Kh. Shemirān,
Kūy-e Saadī,
Tehran

6th Mch. 1965

Dear Mr. Aziz Ahmad,

Sorry for the delay in replying to your letter, but I was too busy to devote even half an hour to the matter of the Kimiā-ye Sa'ādat MS. Now, at last here is my opinion for what is worth: pages 61 and 62, whose photogr. you have sent me, cannot possibly be the handwriting of Al-Ghazzālī. They are penned, most probably, by a professional calligrapher & copyist of the 8th cent. of Hijra, e.i., some two hundred years after the death of the Imām. This is merely from the style of writing that I can observe in the photographs. If other peculiarities of the original, such as paper & ink, are observed I may date it differently, say 7th or 9th, but

neither earlier nor later.

The later portions of the MS. may be from about 1100 A.H., and they were most probably written somewhere in Iran or India.

I am returning the 4 photographs to you with this letter.

Yours sincerely,

M. Minovi

◆◆◆◆◆◆

عین الحق فرید کوٹی

اورینٹ ریسرچ سنٹر، طارق کالونی، ملتان روڈ۔ لاہور

ایران اور پاکستان کے ساڑھے چار ہزار سالہ لسانی روابط کا ایک مختصر جائزہ

ایران و پاکستان کے درمیان جغرافیائی، تاریخی، ثقافتی اور مذہبی تعلقات کے نتیجے میں جو لسانی اثرات مرتب ہوئے ہیں ان کا احاطہ کرنے کے لئے ایک مبسوط کتاب کی ضرورت ہے۔ یہ اثرات اتنے گہرے اور اتنے وسیع ہیں کہ ہنوز اس کے کئی ایک پہلو تشنۂ تحقیق ہیں۔ جغرافیائی طور پر ایک دوسرے کے نواح میں واقع ہونے کی بنا پر ان لسانی روابط کی داستان زمانۂ ما قبل از تاریخ کے دھندلکوں میں جاکر گم ہو جاتی ہے۔

جب عہد حاضر کے ماہرین آثار قدیمہ کی کدالوں نے ماضی کے چہرے سے صدیوں کی جمی ہوئی دبیز تہہ دور ہٹائی تو یہ حقیقت سامنے آئی کہ آج سے پانچ ہزار سال قبل بھی ایران اور پاکستان کی قدیم تہذیبوں کے درمیان گہرے ثقافتی اور تجارتی تعلقات موجود تھے جیسا کہ سیالک، تپہ حصار، جیان (Giyan)، لورستان اور دیگر مقامات سے دستیاب ہونے والے پختہ مٹی کے بنے ہوئے ظروف کی ساخت، ان پر بنے ہوئے نقش و نگار اور منقش مہروں سے ظاہر ہوتا ہے، جو اپنی ہم عصر ہڑپائی تہذیب کی صنعت سے گہری مطابقت رکھتی ہیں۔ علاوہ ازیں محققین کے نزدیک اس بارے میں اتفاق ہے کہ ہڑپائی تہذیب کے آثار سے دستیاب ہونے والی سنگ لاجورد اور دیگر نیم قیمتی پتھروں کی بنی ہوئی اشیاء میں استعمال ہونے والا خام مال زیادہ تر پڑوسی ملک ایران سے ہی در آمد کیا گیا۔ ان حقائق کی روشنی میں یہ نتیجہ اخذ کرنا غیر حقیقی نہیں کہ ایران اور پاکستان

کے درمیان ان گہرے ثقافتی اور تجارتی تعلقات کی بنیادیں نہایت قدیم عہد سے ہی استوار ہو چکی تھیں ۔

ان تاریخی حیثیت رکھنے والے خطّوں میں آریائی قبائل کی آمد سے قبل کون کون سی زبانوں کا چلن تھا اور انہوں نے یہاں بعد میں تشکیل پذیر ہونے والی زبانوں کی ساخت میں کیا کردار ادا کیا؟ یہ پہلو ہنوز تشنۂ تحقیق ہے ۔ راقم الحروف نے پاکستان کی آریاؤں سے قبل کی مروجہ زبانوں اور ان کے موجودہ زبانوں کی تشکیل میں کردار کے بارے میں اپنے دو مضامین "وادی سندھ میں دراوڑی زبان کی باقیات"(۱) اور "ہڑپہ سے پہلے"(۲) میں جائزہ لینے کی کوشش کی ہے ۔ راقم نے ہڑپائی تہذیب کی زبان کے دراوڑی الاصل ہونے کے بارے میں جو نظریہ ۱۹۵۹ء میں پیش کیا تھا بعد میں مغربی محققین بھی اپنی تمام تر علمی صلاحیتوں اور فنی سہولتوں کو بروئے کار لاتے ہوئے بعینہ اسی نتیجے پر پہنچے ہیں(۳) ۔

سومیری اثرات

سر زمین ایران میں آریائی قبائل کی آمد سے قبل کی مروجہ زبانوں اور ان کے قدیم و جدید فارسی زبان پر اثرات کے بارے میں اگر کوئی تحقیق ہوئی ہے تو راقم کی ان کاوشوں تک رسائی نہیں ہوسکی۔ ویسے سرسری مطالعہ سے اندازہ ہوتا ہے کہ نو وارد آریائی قبائل نے سومیری اور اکادی زبانوں سے سرمایہ الفاظ کا کچھ عنصر ضرور مستعار لیا ہے جس کی کچھ مثالیں پیش خدمت ہیں ۔

سب سے پہلے فارسی میں پانی کے لئے مستعمل لفظ آب کی مثال لیتے ہیں ۔ پانی انسان کی بنیادی ضرورت سے تعلق رکھتا ہے ۔ لہذا یہ انسان کے بنیادی سرمایۂ الفاظ کا ایک اہم حصہ شمار کیا جاتا ہے ۔ یورپ کی آریائی الاصل زبانوں کے برعکس اوستائی اور اس کی ہمسایہ و ہم عصر زبان سنسکرت میں پانی کے لئے جو الفاظ مستعمل ہیں وہ زیادہ تر غیر آریائی اصل سے تعلق رکھتے ہیں جیسا کہ ذیل کے جدول سے واضح ہے :

جدول ۱

لفظ 'آب' کے سومیری مأخذ (۴)

نام زبان	سومیری		اکادی	سنسکرت	اوستائی	پہلوی	پاژندی	جدید فارسی
الفاظ	اب	ایزو	اپسو	اپ، پسو	اپ	آپ	آو	آب
معنی	پانی سمندر	گہرے پانی	سمندر گہرے پانی	پانی	پانی	پانی	پانی	پانی

ہند آریائی لسانی گروہ کی دوسری زبانوں میں 'پانی' کے لئے ذیل کے مترادفات مستعمل ہیں:

جدول ۲

ہند آریائی زبانوں میں لفظ پانی کے مترادفات

نام زبان	حِطی	یونانی	سنسکرت	لاطینی	لتھوانی	روسی
مترادفات	وتر	ھائیدر	ادان	اُنْد	وانڈو	ووڈا

سنسکرت اور اوستائی زبانوں میں سومیری عنصر کی موجودگی اس امر کی غمازی بھی کرتی ہے کہ اپنی نقل مکانی کے آخری مراحل میں آریائی خانہ بدوش قبائل کچھ مدت تک سر زمین بابل میں پڑاؤ ڈالے رہے جہاں کے لسانی اثرات کے تحت انہوں نے یہ سومیری عنصر مستعار لیا۔ ایسا محسوس ہوتا ہے کہ سرزمین بابل میں قیام کے دوران یہ آریائی قبائل کسی اندرونی اختلاف یا باہمی جنگ و جدل کے نتیجے میں دو مخالف گروہوں میں بٹ گئے۔ ان میں سے ایک کا حصہ براہ راست پڑوس کی سرزمین ایران میں داخل ہو گیا جب کہ دوسرے گروہ نے شمال کی طرف رخ کر لیا اور اس طرح افغانستان

کے راستے چکر کاٹ کر وادی سندھ میں جا پہنچا۔

اس اندرونی اختلاف نے بعد میں باہمی مذہبی مناقشت کی صورت اختیار کر لی جس کا نتیجہ یہ نکلا کہ اوستائی آریاؤں کے ہاں بدی کی علامت 'دیو' ویدک کے آریائی کے ہاں نیکی کی علامت ٹھہرا۔ اس کے برعکس اوستائی 'آہورا' جو کہ یہاں نیکی کی قوت کا مظہر شمار کیا جاتا تھا ویدک آریاؤں کے ہاں 'آھورا' کی صورت بدی کی علامت تصور کیا جانے لگا۔ یاد رہے کہ اوستائی 'ہائے ہوز' کی آواز ویدک میں 'س' کی آواز سے بدل جاتی ہے جیسے کہ ہوما سے سوما، ہپت سے سپت اور ہند سے سندھ وغیرہ۔

سرزمین بابل میں قیام کے نتیجے میں کچھ سومیری عنصر براہ راست اور کچھ اس کی جانشین اکادی زبان کی وساطت سے قدیم ایرانی زبان میں شامل ہو گیا جس کی چند ایک مثالیں پیش خدمت ہیں:

جدول ۳

فارسی میں سومیری عنصر (د)

سومیری	اکادی	معنی	سنسکرت	اوستائی	پہلوی	جدید فارسی	• نشان زدہ الفاظ کے معنی
اب	اپسو	سمندر پانی	اپ	اپ	آپ	آب	—
تپ	—	جلنا، جلانا	تپ	تپ	• تپ	• تپ، تاب	گرمی بخار وغیرہ
			تافنو			• تافتن	دھکنا، سخت گرم ہونا
سال		عورت	جر	زار		• زال	ضعیف عورت
شے	شیؤ	جو	یودا			جو	—

کالوم		ایک پھل کا نام				• خرما	کھجور
کیتش		سر کے بال	کیس			گیسو	—
کش		ایک قسم کی گھاس	کشّ •			خس.• کاه	قربانی کی رسم میں استعمال ہونے والی خوشبو دار گھاس
کوز		کھانا •		قار		خور	—
گو		آواز، بولنا				گوه	کہنا کا امر
مشکو		چمڑا، کھال مشکیزه				مشک •	چمڑے کی بنی ہوئی بڑی بوتل پانی بھرنے کی کھال
	نام گا	عقیدت کا اظہار کرنا	نمس	نیمه	نماج	نماز •	عبادت کرنا

یہ امر قابل ذکر ہے کہ یہ تمام تر سومیری الاصل سرمایہ الفاظ پاکستان کی زبانوں میں آج بھی مستعمل ہے جس سے یہاں ایران کے ثقافتی اثر و نفوذ کی نشاندہی ہوتی ہے۔

ہند آریائی مشترکہ لسانی ورثہ

عام طور پر باور کیا جاتا ہے کہ آریائی لسانی گروہ کا آبائی وطن وسط ایشیا ہے اور یہاں سے یہ قبائل مختلف زمانوں اور مختلف سمتوں میں نقل مکانی کرتے رہے ہیں لیکن تاریخی حیثیت سے یہ نظریہ حقائق کی کسوٹی پر پورا نہیں اترتا۔ اس دعوے کے لئے نہ تو کوئی جواز موجود ہے نہ کوئی ثبوت۔ پھر یہ امر بھی حقائق کے خلاف ہے کہ آریائی قبائل وسط ایشیا سے پہلے وادی سندھ میں وارد ہوئے اور اس کے کوئی ایک ہزار سال بعد سر زمین ایران میں آئے۔ اپنے مطالعہ

کی بنا پر میں اس سے بالکل برعکس نتائج پر پہنچا ہوں ۔ اس موضوع کا سب سے قابل غور پہلو تو یہ ہے کہ اگر ویدک اور اوستائی آریائی قبائل وسط ایشیا سے آئے ہوتے تو ان دونوں لسانی گروہوں میں سومیری عنصر کے مشترکہ طور پر موجود ہونے کا کوئی جواز پیش نہیں کیا جا سکتا ۔ بہر حال یہ ایک علیحدہ اور طویل بحث ہے جو ہمارے زیر غور موضوع سے خارج ہے(۶) ۔

یہ امر تو پایہ ثبوت تک پہنچ چکا ہے کہ اوستائی ، ویدک اور اکثر یورپی زبانیں ایک ہی لسانی گروہ کی شاخیں ہیں جس کی مثالیں عام مل جاتی ہیں ۔ موضوع کا تسلسل قائم رکھنے کے لئے ذیل میں چند ایک مثالیں پیش کی جاتی ہیں :

جدول ۴

ہند آریائی مشترکہ سرمایہ الفاظ (۷)

اوستائی	جدید فارسی	سنسکرت	یونانی	لاطینی	اردو
ماتا	مادر	ماتا، ماتر	میتر	ماتر	ماں، مادر
پتر	پدر	پتا، پتر	پاتیر	پیتر	باپ
براتر	برادر	بھراتر	پھراتیر	فراتر	بھائی
دوغدا	دختر	دوھتر، دوھتا	تھوغاتر		بیٹی
بروات	ابرو	بھرو	اپھروس		ابرو
دنتان	داندان	دنت	اونت	دینت	دانت
پاذہ	پا	پد	پاؤس	پیس	پاؤں
زیردیا	دل	ھردے	کاردیا	کاردس	دل

یو وان	جوان	یو ون		ایو نیس	جوین، جوان
اواس	آواز	واچ	ایپاس	اواکس	آواز
مدو	می	مدھو	میتھو		مدہ، شراب شہد
ہپت	ھفت	سپت	ھپت	سپتم	سات
اشت	ھشت	اشٹ	اکٹو	اوکٹو	آٹھ

پاکستان میں اوستائی اثرات

سرزمین ایران میں آریائی قبائل کی آمد کے نتیجے میں ایران و پاکستان کے درمیان لسانی روابط کی ایک نئی بنیاد استوار ہوگئی۔ ان لسانی رشتوں کو تین حصوں میں تقسیم کیا جاسکتا ہے۔ اول وہ رشتہ جو آریائی زبانوں کے مشترکہ سرمایہ الفاظ کا حصہ ہے جس کی چند مثالیں اوپر پیش کی گئی ہیں۔ اس عنصر کا ایک بڑا حصہ پاکستان کی تمام زبانوں میں کسی نہ کسی صورت میں موجود ہے۔ یہ عنصر خواہ بزاہ راست فارسی زبان سے مستعار لیا گیا ہو یا پھر اس قبیلے کی دوسری شاخ سنسکرت سے۔ ان اثرات کا کچھ اندازہ جدول ــ ۲ میں 'اردو' کے تحت دی گئی مثالوں سے لگایا جا سکتا ہے۔

لسانی اشتراک کی دوسری اہم کڑی سرمایہ الفاظ کا وہ حصہ ہے کہ جو اسلام سے قبل کے عہد سے تعلق رکھتا ہے۔ حقیقت یہ ہے کہ ابھی تک پاکستان میں قبل از اسلام کے ایرانی ثقافتی اور لسانی اثرات کا سراغ لگانے کے لئے خاطر خواہ توجہ نہیں دی گئی۔ عام طور پر اوستائی اثرات کو صرف ایران تک محدود سمجھا گیا اور ویدک اثرات کو بر صغیر پاک و ہند تک حالانکہ لسانی مطالعہ سے واضح ہوتا ہے کہ گو اوستائی آریائی قبائل کا ایک بڑا حصہ سر زمین

ایران میں ہی بس گیا تھا لیکن اس کا کچھ حصہ نقل مکانی کرتا ہوا پاکستان کے پہاڑی حصوں مثلاً بلوچستان ۔ صوبہ سرحد ۔ دردستان اور کشمیر تک پہنچ گیا اور وہاں آباد ہوگیا ۔ ویدک زبان نے رگ وید میں بعض جگہ ایسے آریائی عنصر کا ذکر کیا ہے کہ جو مقامی آبادی سے مل کر ویدک آریاؤں کے خلاف نبرد آزما ہوتا رہا ۔ اغلب ہے کہ یہ عنصر خود اوستائی آریائی گروہ سے ہی تعلق رکھتا ہو (۸) ۔

پاکستان میں اسے اوستائی آریاؤں کی موجودگی کا ہی نتیجہ قرار دیا جا سکتا ہے کہ جہاں پاکستان کے میدانی علاقوں یعنی پنجاب اور سندھ میں ویدک آریائی زبان کے اثرات نمایاں ہیں وہ پر پہاڑی علاقوں میں اوستائی زبان کا اثر غالب ہے۔ اس مطمع نظر کی وضاحت کے لئے اوستائی اثرات کے بارے میں چند ایک مثالیں پیش خدمت ہیں :

جدول ۵

پاکستان میں اوستائی اثرات (۹)

اوستائی	معنی	پہلوی	جدید فارسی	بلوچی	شمالی بلوچی	افغانی پشتو	کشمیری	دیگر زبانیں
باؤندی	خوشبو	بود	بو	بود				
سپن	کتا	سک	سگ			سپائے	اسباء	مدائنی شپاک
سخر	سرخ	سخر	سرخ	سہر		سور	سود	وخی سکر
کوف	پہاڑی	کوف	کوہ	کوپک	خوفغ	کواب		ژندی کاؤف

گیبرت	گرفتہ		گبرفتہ	گبت			گفت	
	بال	مود	مو	مود	میذ			پنجابی : میڈھی
بیاک	دادا	نیاک	نیا	ناکو	تاخو	نیک		
وفر	برف	وفر	برف			واور	ورف	
هشک	خشک	خشک	خشک	هشخ		وچ	اشک	ژندی ۔ اشک

اہل اسلام کی آمد اور فارسی اثرات

پاکستان میں ایرانی اثرات کا تیسرا دور یہاں اہل اسلام کی آمد کے ساتھ شروع ہوتا ہے ۔ غزنوی عہد سے لے کر فرنگی دور کے اولین عہد تک (۱۰۰۰ء تا ۱۸۵۰ء) قریباً ساڑھے آٹھ سو سال تک برصغیر پاک و ہند میں فارسی کو نہ صرف سرکاری و درباری زبان ہونے کا درجہ حاصل رہا بلکہ اسے علم و ادب اور ذریعہ تعلیم ہونے کا شرف بھی حا صل تھا ۔ اتنے طویل تعلقات کے نتیجے میں یہاں کی مقامی زبانوں کا فارسی سے گہرے طور پر متاثر ہونا ایک فطری امر تھا ۔ حیرت تو یہ ہے کہ سرمایہ الفاظ کا وہ حصہ جس کا خالصۃً مذہبی امور سے تعلق ہے اور جس کے بارے میں یہ توقع ہو سکتی تھی کہ وہ اگر پوری طرح نہیں تو زیادہ تر عربی اثرات کا حامل ہوگا لیکن اس کے بالکل برعکس اس پہلو میں بھی فارسی کے اثرات نمایاں نظر آتے ہیں مثلاً 'اللہ' کے بجائے خدا ، نبی اور رسول کی جگہ پیغمبر کے الفاظ عام بول چال میں زیادہ مستعمل ہیں ۔ یہاں تک کہ عربی 'مسلم' کی بجائے اس کی فارسی صورت 'مسلمان' کا استعمال عام ہے ۔ اسی طرح پروردگار، درگاہ ، فرشتہ ، نیکی، بدی ، سزا ،

بہشت ، دوزخ ، نماز، روزہ ، گور، کفن ، پارسائی ، پاکبازی ، پرہیزگاری .
پرستش ، بندگی یہاں تک کہ چادر، چار دیواری اور پردہ وغیرہ عام
الفاظ بھی فارسی اصل سے تعلق رکھتے ہیں -

اگر روز مرہ بول چال میں استعمال ہونے والے فارسی الاصل
الفاظ کا صحیح طور پر جائزہ پیش کیا جائے تو اس کے لئے کم و
بیش تمام کی تمام فارسی لغت درج کرنے کی ضرورت پڑے گی کیونکہ
فارسی کا تمام تر سرمایہ الفاظ کسی نہ کسی صورت میں یہاں کے
عوام الناس کی زبان کا حصہ بن چکا ہے -

برصغیر کے جغرافیائی نام اور فارسی

بر صغیر پاک و ہند کو اہل ایران کی سب سے بڑی بخشش تو
خود اس کا اپنا نام ہے کہ جس سے یہ اقوام عالم میں پہچانا جاتا
ہے - آج سے کوئی ساڑھے تین ہزار سال قبل جب آریائی قبائل سرزمین
پاکستان میں وارد ہوئے تو یہاں نہ صرف دریا کے معنوں کے لئے سندھ
(پشتو سیند بمعنی دریا) کا لفظ مستعمل تھا بلکہ شمال مغرب کی
طرف سے خطہ پنجاب میں داخل ہوتے وقت جو بڑا دریا ان کے سامنے
آیا تو اس کا نام بھی 'سیند' تھا - جس سے نووارد آریائی قبائل نے
اسے اسی مقامی نام کی نسبت سے 'سندھو ندی' کے نام سے یاد کیا -
اس سے آگے جنوب کی طرف نقل مکانی کرتے وقت راستے میں آنے
والے دوسرے دریاؤں کو ان کے پرانے ناموں کو بگاڑ کر یا پھر ان کی
خصوصیات کو پیش نظر رکھتے ہوئے صفاتی ناموں سے یاد کیا جیسے
کہ وتستا (جہلم)، اسکنی (چناب)، پرشنی (راوی)، ستودری
(ستلج)، وپاس (بیاس) اور سرسوتی - ان سات دریاؤں کی نسبت سے
پنجاب کو سپت سندھو (سات دریاؤں کی سرزمین) کا نام دیا (۱۰) -
جیسا کہ ذکر آ چکا ہے کہ ویدک 'س' اوستائی آریاؤں کے ہاں 'ہ'
کی آواز میں بدل جاتی تھی اس لئے قدیم ایرانیوں نے پنجاب کو
سپت سندھو کی بجائے 'ہپت ہیندو' کے نام سے یاد کیا - بعد میں
کفائت لسانی کی بنا پر 'ہپت' کا سابقہ حذف ہو گیا اور صرف

'ہندو' کا لفظ باقی رہ گیا ۔ دارا اول (۵۲۲ تا ۴۸۶ ق م) کے عہد میں جب ایران نے پنجاب کے نواح سندھ کے کچھ علاقے پر قبضہ کر لیا تو اسے ایک صوبہ کے طور پر 'ہندوش' کا نام دیا گیا ۔ اسی 'ہندو' یا 'ہندوش' کے صوبہ کی نسبت سے پورے پنجاب کو ہی 'ہندوش' پکارا جانے لگا اور اسی جغرافیائی نسبت کی بنا پر یہاں کے باشندوں کو ہندو کہا گیا ۔ شروع میں جب اہل عرب اور اہل ایران کا اس علاقے سے واسطہ پڑا تو انہوں نے اسی جغرافیائی نسبت کے پیش نظر یہاں کے باشندوں کو بلا لحاظ مذہب و ملت 'ہندو' کے نام سے پکارا۔ مطلب یہ کہ ہند(در حقیقت پنجاب) کا رہنے والا۔ مسلمانوں کی آمد کے وقت چونکہ یہاں کے مقامی غیر مسلم باشندوں کے ہاں مذہب کا کوئی تصور ہی موجود نہ تھا اس لئے انہوں نے آہستہ آہستہ اسی جغرافیائی نام کو مذہب کے طور پر اپنا لیا اور آج اہل ہند کا غیر مسلم عنصر اپنے آپ کو اسی فارسی الاصل نام سے یاد کرتا ہے ور ان کے اپنے بارے میں ان کی اپنی آبائی زبان میں کوئی نام نہیں ہے۔ اسی طرح ایک وقت تھا کہ جب صرف دریائے سندھ سے لے کر دریائے ستلج تک کے خطے کو ہی ہند کے نام سے یاد کیا جاتا تھا لیکن حالات کی ستم ظریفی دیکھئے کہ اب ستلج کے پار کے علاقے کو ہی 'ہند' یا 'ہندوستان' کے نام سے یاد کیا جا رہا ہے ۔ اسی طرح ہندی یا ہندوی کا لفظ بطور زبان کے شروع میں صرف پنجابی زبان کے لئے مختص تھا جیسا کہ غزنوی عہد کے مشہور شاعر مسعود سعد سلمان لاہوری (۱۰۴۶ء تا ۱۱۲۱ء) کے پنجابی دیوان کو ہندوی دیوان کے نام سے یاد کیا جاتا ہے۔ اسی طرح غوری عہد کی ایک تصنیف 'شفاء المریض' (سال تصنیف قریباً ۱۲۱۰ء) میں بھی اسی عہد کی پنجابی کو 'ہندوی' کہا ہے (مثال مضمون کے آخری حصے میں درج ہے) ۔ خود پنجابی کے اولین شعراء نے بھی اپنی زبان کو 'ہندوی' کا نام دیا ہے مثلاً فقہ کے جید عالم مولوی عبداللہ لاہوری اپنے ایک فقہی رسالہ 'علوم' (سال تصنیف ۱۶۳۵/۱۰۴۴ء

عہد شاہجہان) میں تحریر کیا ہے :

ہندی تھیں وڈھی عارب ناہیں، خبر کتابیں آ
جے کو تقویٰ رب دا ، طاعت فاضل نزد خدا

ترجمہ: مذہبی کتب میں بتایا گیا ہے کہ ہندی (یہاں مراد پنجابی) پر بطور زبان کے عربی کو کوئی فوقیت حاصل نہیں. خدا کے نزدیک تو اس کے احکام کی پابندی اور تقویٰ کو فضیلت حاصل ہے۔

اسی طرح عہد اورنگ زیب کے ایک عالم مولوی عبدالکریم ضلع جھنگ نے اپنی تصنیف 'نجات المومنین' سال تصنیف ۱۰۸۶ھ ۱۶۷۵ء) میں بیان کیا ہے :

فرض مسائل دین دے ہندوی کر تعلیم
کارن مومناں اُمیاں جوڑے عبد کریم

ترجمہ: دین اسلام کے فرائض سے متعلق مسائل ہندوی (یعنی پنجابی زبان) میں تعلیم کی خاطر عبدالکریم (مصنف) نے ناخواندہ مومنین کے افادہ کے لئے نظم کی شکل میں بیان کر دئیے ہیں۔

چونکہ شمالی ہند کے ہندوؤں کے ہاں اپنی زبان کے لئے کوئی مشترک نام موجود نہ تھا اس لئے فرنگی عہد میں اپنی اس کمی کو پورا کرنے کے لئے اپنی زبان کے لئے اس نام (ہندی) پر قبضہ جمالیا۔ اس طرح ہند یا ہندوستان' ہندو اور ہندی تینوں اہم اسماء فارسی زبان سے ماخوذ ہیں اور اہل ہند کی اپنی آبائی زبان میں ان کے لئے کوئی مترادفات موجود نہیں۔

جب دارا اول (۵۲۲ تا ۴۸۶ق م) نے دریائے سندھ کے نوح میں واقع پنجاب کے کچھ حصے پر قبضہ جما کر اسے ایک نیا صوبہ قرار دے دیا ۔ اسی عہد میں تاریخ میں پہلی مرتبہ ایرانیوں کی وساطت سے یونانی خطۂ پنجاب سے روشناس ہوئے۔ لہذا یونانیوں نے ایران کی پیروی کرتے ہوئے دریائے سندھ کے لئے ایرانی نام 'ہندوش' اپنا لیا۔ چونکہ یونانیوں کے ہاں ہائے ہوز اور ش کے لئے کوئی حروف موجود

تھیں تھے اس لئے انہوں نے ہائے ہوز کو حذف کر کے اسے الف مکسورہ سے 'ش' کو اس کی قریبی آواز 'س' سے بدل کر 'انڈس' بنا لیا اور اس نسبت سے پنجاب کو 'انڈیا' کا نام دیا جوکہ بعد میں پورے برصغیر کے لئے استعمال ہونے لگا - آخر نوبت یہاں تک پہنچی کہ وہ حقیقی انڈیا (پنجاب) آج کے 'انڈیا' سے خارج ہے اور ایک نئی آزاد مملکت (پاکستان) کا حصہ ہے (۱۱) -

یہ تو تھا ہندوستان کا قصہ - اب اپنی بھی سنیے - جب بر صغیر کے مسلمان زعماء نے اپنے لئے ایک علیحدہ آزاد مسلم ریاست کے قیام کی ضرورت کو محسوس کیا تو اس کا نام اس میں شامل صوبوں کی نسبت سے پاکستان رکھا - ('پ' پنجاب سے ، 'ک' کشمیر سے ، 'س' مشترکہ طور پر صوبہ سرحد اور سندھ سے اور 'تان' بلوچستان سے) - یہ نام تو مسلم عمائدین نے رکھا لیکن اسے معنی کا جامہ فارسی زبان نے ہی پہنایا - اسی طرح پاکستان کے سب سے بڑے صوبے پنجاب کہ جس کا قدیم نام 'پنج ند' تھا اور ایک دوسرے صوبہ بلوچستان کا نام بھی فارسی زبان کا ہی موہون منت ہے-

پاکستان کے شہروں ، قصبوں اور گاؤں کے ناموں پر نظر ڈالیں تو وہاں بھی براہ راست یا بالواسطہ طور پر فارسی اثرات نمایاں نظر آتے ہیں -

اشخاص کے نام

پاکستان کے مسلمانوں میں ذاتی ناموں میں بھی فارسی اثرات کی جھلک نمایاں ہے جس کا کچھ اندازہ عام رکھے جانے والے ناموں سے لگایا جا سکتا ہے جیسا کہ آفتاب ، بوستان ، بہرام ، پرویز ، تاج ، جمشید ، چراغ ، چمن ، خسرو ، خورشید ، دارا ، رستم ، سہراب ، سردار ، شاہین ، شہباز ، شہریار ، فرخ ، فرہاد ، فیروز ، گلستان ، مہتاب وغیرہ - یہ کچھ تو وہ نام ہیں جو عام سننے میں آتے ہیں- بعض ایسے نام بھی سامنے آ جاتے ہیں جو کہ غالباً خود ایران میں بھی متروک ہو چکے ہیں جیسے کہ افراسیاب ، کیکاؤس ،

لہراسپ اور طہماسپ وغیرہ۔

فارسی بطور ایک علمی و ادبی زبان

مشرق وسطی میں عربی کے بعد فارسی کو ایک مذھبی زبان کا درجہ حاصل تھا ۔ علم و ادب کے پہلو میں ترکی، ترکستان، ایران افغانستان اور بر صغیر پاک و ہند میں اسے اولین مقام حاصل تھا۔ اس لئے باقی خطوں کی طرح بر صغیر کے علم و ادب میں بھی فارسی اثرات نمایاں ہیں۔ مسلمانوں کا فارسی زبان سے متاثر ہونا تو ایک فطری امر تھا لیکن ہم دیکھتے ہیں کہ یہاں کے ہندو بھی ان اثرات سے مبرا نہ رہے۔ ہندوؤں کی بھگتی لہر سے تعلق رکھنے والے کئی ایک بھگتوں کے کلام میں بھی فارسی اثرات کی جھلک نظر آتی ہے۔ اپنے نقطہ نظر کی وضاحت کے لئے ہم چند ایک مثالیں پیش کرنے پر اکتفا کریں گے۔

بھگت روی داس چودھویں صدی عیسوی کے اواخر اور پندرھویں صدی عیسوی کے اوائل سے تعلق رکھتے ہیں ۔ آپ کے پیر و مرشد بھگت رامانند کے بارے میں مذکور ہے کہ آپ ۱۴۰۰ء میں بقید حیات تھے اس لئے آپ کا بھی یہی عہد متعین کیا جا سکتا ہے۔ بھگت روی داس ہندوؤں کی ایک نیچ ذات یعنی چماروں کے گھر میں پیدا ہوئے آپ بھگت رامانند کے چیلے اور راجپوت شہزادی بھگت میرا بائی کے گرو تھے ۔ آپ کے عارفانہ کلام میں ایک ریختہ ملتا ہے جس سے آج سے چھ صدی پیشتر فارسی کی مقبولیت کا اندازہ لگایا جاسکتا ہے ۔ ریختہ ملاحظہ ہو:

خالق شکستہ میں تیرا، دے دیدار امیدگار، بیقرار جیو میرا
اول آخر اللہ، آدم فرشتہ بندہ
جس کی پناہ پیر پیغمبر، میں غریب کیا گندہ
تو حاضر حضور جوگ اک، اور نہیں ہے دوجا
جس کو عشق آسرا ناہیں، کیا نواج کیا پوجا
نعلین دوز، ہنوز بے بخت، کمیں خجمت گار تمہارا
درمانده در جواب نہ پاوے، کہے روی داس بچارا (۱۲)

اگرچہ ہندو مولفین نے اسے ہندی کے ادب عالیہ کا حصہ قرار دیا ہے لیکن اس تمام حمد میں سوائے لفظ جوگ بمعنی لائق کے اور کوئی خالص ہندی لفظ استعمال نہیں ہوا۔

ایک دوسرے درویش گورو نانک جی (۱۴۶۹ء تا ۱۵۳۹ء) بھی جو سکھ مذہب کے بانی تھے اسی عہد سے تعلق رکھتے ہیں۔ آپ عربی فارسی کے اچھے عالم تھے۔ آپ کے کلام میں بھی فارسی اثرات نمایاں طور پر نظر آتے ہیں ۔ آپ کی سوانح حیات کے پہلے مولف گورو انگد (۱۵۳۹ء تا ۱۵۵۲ء) نے آپ کی جنم ساکھی جس حمد سے شروع کی ہے اسے بھی عام اصطلاح میں ریختہ کہا جا سکتا ہے۔ ملاحظہ ہو:

یک عرض گفتم پیش تو، گوش کن کرتار
حقا کبیر کریم تو، بے عیب پروردگار
دنیا مقام فانی، تحقیق در دل دانی
مرا سر موئے عزرائیل گرفتہ دل ہیچ ندانی
زن، پسر، پدر، برادران، کس نیست دستگیر
آخر بیفتم کس ندارد، چوں شود تکبیر
شب و روز گشتم در ہوا، کردیم بدی خیال
گاہے نہ نیکی کار کردم، ایں چنیں احوال،
بد بخت ہمچو بخیل غافل، بے نظر، بے باک
نانک بگوید بندگی، تیرے چاکراں پا خاک (۱۳)

عہد وسطیٰ میں برصغیر کے فارسی شعراء اور علماء کی تخلیقات کا شمار اگر خود ایران کے ہم پلہ نہیں تو اسی پہلو میں اسے کم از کم دوسرا درجہ ضرور حاصل ہوتا ہے۔ یہاں غیر مسلم حضرات کے کلام سے مثالیں پیش کرنے کا مقصد فارسی اثرات کی ہمہ گیری کی وضاحت کرنا ہے، کیونکہ مسلمانوں کا فارسی میں دسترس حاصل کرلینا تو ایک متوقع امر تھا۔ یہاں سکھ مذہب کے آخری رہنما سری گورو گوبند سنگھ جی (۱٦٦۵ء تا ۱۷۰۸ء) کے فارسی کلام سے مثال پیش کی جاتی ہے۔ آپ عربی، فارسی اور سنسکرت کے اچھے عالم

تھے - پنجاب کے پہاڑی راجاؤں کے ساتھ چپقلش کے نتیجے میں آپ کا مقابلہ صوبہ سرہند کی شاہی افواج سے ہوا جس وجہ سے آپ کو بہت جانی نقصان اٹھانا پڑا - سرہند کےصوبہ دار کی طرف سے کئے گئے اس سلوک کی شکایت آپ نے منظوم صورت میں اورنگ زیب کی خدمت میں ارسال کی - اس منظوم درخواست کو 'ظفر نامہ' کا نام دیا گیا ہے- گوروجی نے اورنگ زیب کو مخاطب کرتے ہوئے کہا ہے :

شہنشاہ را بندۂ چا کریم
اگر محکم آید بجا ن حاضریم
اگرچہ بیاید بفرمان من
حضورت بیائیم ہمہ جان وتن
اگرچہ بہ یزداں پرستی کنی
بکار مرا ایں نہ سستی کنی
تو مسند نشیں سرور کائنات
عجب است انصاف ایں ہم صفات (۱۴)

پہاڑی راجاؤں کے ساتھ اپنی پرخاش کا جواز پیش کرتے ہوئے کہا ہے :

منم کشتہ ام کوہیان پرفتن
کہ آں بت پرستند و من بت شکن

پاکستان میں فارسی زبان میں تصنیف و تالیف کا سلسلہ محمود غزنوی کے عہد (۹۹۷ء تا ۱۰۳۰ء) سے ہی شروع ہوگیا تھا- متقدمین میں ابو عبداللہ دوزبہ بن عبداللہ نکتی لاہوری (بعہد سلطان مسعود اول (۱۰۳۰ء تا ۱۰۴۰ء) علی بن عثمان الجلابی الہجویری معروف بہ داتا گنج بخش (وفات ۱۰۷۲ء) ، ابوالفرج رونی (گیارھویں صدی عیسوی کے اواخر اور بارھویں صدی عیسوی کے اوائل کا عہد- آپ لاہور کے نواح میں واقع ایک بستی 'رونا' کے باشندے تھے) اور مسعود سعد سلمان لاہوری (۱۰۴۶ء تا ۱۱۲۱ء) کے نام خاص طور پر قابل ذکر ہیں- اس پہلو میں سعد سلمان کا نام خاص اہمیت کا حامل ہے کیونکہ تذکرہ نگاروں کی رو سے آپ پنجابی زبان کے سب سے

پہلے صاحب دیوان شاعر ہیں جیسا کہ محمد عوفی نے اپنی تصنیف 'لباب الالباب' میں بیان کیا ہے:

" اورا دیوان است یکے بتازی، یکے بپارسی ویکے بہندوی "
(اس کے تین دیوان ہیں ایک عربی کا ایک فارسی اور ایک ہندوی) ۔

آپ کا پنجابی (ہندوی) دیوان زمانہ کی دستبرد سے محفوظ نہیں رہ سکا اور اب نایاب ہے ۔ آپکے پنجابی زبان میں طبع آزمائی کرنے کا اشارہ اس سے بھی ملتا ہے کہ آپ نے اپنی فارسی شاعری میں خالص پنجابی اصناف کو موضوع سخن بنایا ہے مثلاً بارہ ماسہ، اٹھوارہ، اور مہینہ کے تیس دنوں کے شمار سے طبع آزمائی کی ہے۔ فارسی میں ان اصناف کی اس سے پہلے کوئی مثال نہیں ملتی (۱۵) ۔

علوم و فنون کے سلسلے میں سب سے پہلی تصنیف غالباً علم طب کی کتاب 'شفاء المریض' ہے جیسا کہ کتاب کے آخری باب 'در کیفیت حال خود' میں مصنف کے بیان سے ظاہر ہوتا ہے کہ یہ شہاب الدین غوری کے عہد (۱۱۷۴ء تا ۱۲۰۶ء) کے اواخر کی تصنیف ہے ۔ اس منظوم نسخے کے مصنف نے اپنا تخلص شہاب استعمال کیا ہے

شہاب از زبان بزرگ میشنود
کہ درماندہ سنگ مثانہ بود (باب ۶۹)

ممکن ہے کہ مصنف موصوف حقیقت میں غوری عہد کے ایک شاعر شہاب الدین محمد بن رشید ہوں کہ جس کا ذکر فارسی کے مشہور شاعر عوفی نے اپنی تصنیف 'لب الالباب' میں کیا ہے (۱۶)۔ شہاب الدین تخلص شہاب کے بارے میں بیان کیا گیا ہے کہ آپ سر زمین پنجاب سے تعلق رکھتے تھے ۔ اس امر کی تصدیق 'شفاء المریض' میں استعمال کی جانے والی بعض طبی اصطلاحات، مختلف بیماریوں اور جڑی بوٹیوں کے پنجابی ناموں سے بھی ہوتی ہے ۔ مثلاً آنکھوں کی امراض کے باب میں مذکور ہے:

بشعر زواید اگر بشنوی
کہ خوانند پروال در ہندی

ناخونہ چشم کے بیان میں درج ہے:

بہندوستان انبہ خـواند او را
بگوئم کہ تا از چہ خیزد زجا

ہچکی کے بیان میں لکھا ہے:

بفارسی ہکہک نام او بشنـوی
کہ ہدکی بخوانند در ہندوی

ان اشعار میں پڑوال، انبہ، ہدکی یا ہچکی خالص پنجابی الفاظ ہیں۔ مذکورہ کتاب میں اس قسم کی مثالیں عام موجود ہیں۔

درس و تدریس کے سلسلے میں ابو نصر فراہی کی تصنیف 'نصاب الصبیان' (سال تصنیف ۶۱۷ھ/۱۲۲۰ء) بھی اس عہد کی تخلیق ہے۔ غالباً ابو نصر فراہی بھی نقل مکانی کرکے پنجاب میں ہی قیام پذیر ہو گیا تھا جس کا ایک ثبوت نصاب میں 'ہندوی' کی اصطلاح کا استعمال ہے۔ اگرچہ بنیادی طور پر 'نصاب الصبیان عربی اور فارسی کا تقابلی فرہنگ ہے لیکن اس میں ایک جگہ 'ہندوی' کا ذکر اس طرح آیا ہے:

ضرب و جلد ست عضو و ہرد زدن
ترکی ارماق و ہندوی ماری (۱۷)

پاکستان میں فارسی زبان کی مقبولیت کا یہ عالم تھا کہ بعض اوقات خود مقامی زبانوں کی تخلیقات کی وضاحت کے لئے بھی فارسی زبان کا سہارا لیا جاتا تھا۔ اس کی ایک اچھی مثال لاہور کے مشہور عالم دین مولوی محمد عبداللہ تخلص عبدی (اندازاً ۱۵۶۹ء تا ۱۶۶۷ء) کی تصنیف 'باراں انواع' ہے جوکہ شرعی مسائل کی کتاب اور پنجاب میں درس و تدریس کے نصاب میں شامل تھی۔ تدریسی ضروریات کو پیش نظر رکھتے ہوئے آج سے کوئی ایک صدی پیشتر فقہی مسائل کے ایک عالم مولانا حافظ محمد صاحب خلف الرشید مولانا بارک اللہ صاحب نے اس پنجابی زبان کی کتاب کی شرح فارسی زبان میں لکھی۔ راقم الحروف کی ذاتی لائبریری میں اس کا جو

مطبوعہ نسخہ موجود ہے وہ اس کا پانچواں ایڈیشن ہے جو ۱۸۹۶ء میں لاہور سے شایع ہوا۔ قارئین کے ملاحظہ کے لئے اس کے ایک ورق کا عکس پیش خدمت ہے۔ اس نسخے کی دوسری خصوصیت یہ ہے کہ جس طالب علم (امیر ایاز) کے پاس شروع میں یہ نسخہ تھا اس نے اس کے حاشیے میں جا بجا اپنی یادداشتیں فارسی میں ہی تحریر کی ہیں۔ یاد رہے کہ مولوی عبدی کی پہلی تصنیف 'رسالہ مہتدی' ہے جوکہ ۹۹۷ھ/۱۵۸۹ء میں شہنشاہ اکبر کے عہد میں لکھا گیا جبکہ آپ کا آخری کام 'فقہ ہندی' ہے جوکہ ۱۰۷۵ھ/۱۶۶۵ء میں اورنگ زیب عالمگیر کے عہد میں تکمیل کو پہنچا۔ (۱۸)۔

پاکستان کے صوبہ پنجاب میں فارسی کی مقبولیت کا ایک پہلو یہ بھی ہے کہ جہاں برصغیر میں شمالی حصے کے ہندو تاجر اپنا تمام تر حساب کتاب ایک مخصوص رسم الخط 'لنڈے' میں رکھتے تھے وہاں پنجاب کے مسلمان اور سکھ زمیندار اپنا ذاتی حساب فارسی زبان میں قلم بند کرتے تھے جیسا کہ پنجاب کے ایک سکھ زمیندار باوا سندر سنگھ کے بہی کے اندارج سے ظاہر ہوتا ہے۔ اس اندارج کا عکس قارئین کی معلومات کے لئے پیش ہے۔ یہ اندراج بکرمی سمت ۱۹۱۴ مطابق ۱۸۵۷ء سے تعلق رکھتا ہے۔

غرضیکہ پچھلے ساڑھے چار ہزار سال سے ایران و پاکستان کے باہمی لسانی روایت کا یہ ایک نہایت ہی ہلکا سا خاکہ ہے۔ چونکہ جغرافیائی لحاظ سے یہ دونوں خطے ایک دوسرے کے پڑوس میں واقع ہوئے ہیں لہذا یہ ثقافتی، لسانی اور مذہبی روابط آئندہ بھی اسی طرح قائم و دائم رہیں گے۔

حواشی

(۱) سہ ماہی 'اردو نامہ' شمارہ نمبر ۰۶ ۱۹۶۱ء کراچی

(۲) یہ مضمون مصنف کی کتاب "اردو زبان کی قدیم تاریخ" میں شامل ہے۔ مطبوعہ لاہور، ۱۹۷۲ء۔

(۳)

Burrow, T : Dravidian and the decipherment of the Indus Script. " Antiquity ", Vol. XLIII, 1969 London, pp. 274.

Knorozov, Yu. V : Characteristics of the proto Indian inscriptions.

Parpola, Asko : Recent Development in the study of Indus script. SIND, Quarterly, Hyderabad (Pakistan), Vol. XI, No : 1, 1983.

(۴) اس جدول کی تیاری میں زیادہ تر ذیل کی کتابوں سے استفادہ کیا گیا۔

Ball, C. J : Chinese and Sumerian, London.

Gadd, C. J : A Sumerian reading book, London.

Langdon, S : A Sumerian grammar with vocabulary, London.

Platts, J. T : A Dictionary of Urdu, Classical Hindi and English. London, 1930.

Sokolov, S. N. The Avestan Language, Moscow, 1967.

Haim, S. The Persian English Dictionary, Tehran, 1953.

(۵) ایضـــــاً۔

(۶) آریاؤں کے آبائی وطن اور ان کے نقل مکانی کے راستے کے تعین کے لئے راقم الحروف نے اپنے ذیل کے مضامین میں اپنا نقطہ نظر پیش کیا ہے۔

(ا) 'آریا اور ان کا آبائی وطن۔ سہ ماہی 'ثقافت' اسلام آباد، شمارہ نمبر ۱ جلد نمبر ۳، ۱۹۷۸ء۔

(ب) 'آریاؤں کا سفر بحیرہ بالٹک سے دریائے سندھ تک' (گور مکھی) سہ ماہی 'کھوج درپن' گورو نانک دیو یونیورسٹی، امرتسر (بھارت) جولائی، ۱۹۷۷ء۔

(۷) Skeat, W.W. A concise etymological dictionary of the English language, London 1951.

(۸) رگ وید (۸ ـ ۸۳ ـ ۱)۔

"اے اندر اور ورن دیوتا! آپ دونوں نے مل کر داس قوم اور ہمارے آریائی دشمنوں کا صفایا کر دیا"۔

(۹) Gray, L. H : Indo-Iranian Phonology, New York 1902.

(۱۰). Dowson, J : A clissical Dictionary of Hindu mythology, London, 1961, pp. 281.

(۱۱) Bryamt, T. A · The new compact Bible Dictionary. Minneapolis. U.S.A. 1967, pp. 243.

(۱۲) Shah, Rev. A. and Ormerod, Rev. E.W : Hindi Religious Poetry Cawnpore. 1925, pp. 41. PP. 41.

(۱۳) عــاکف، بھائی دیا رام (مترجم) - جنم ساکھی بھائی بالے والی ، لاہور ، ۱۹۳۹ء ص ۲۵ -

(۱۴) شری گورو گوبند سنگھ : ظفر نامہ (مرتب خوشی رام عارف)، لاہور- ص ۱۱-

(۱۵) Khan, Pro, G. M. Persian Literature in the Indo-Pakistan, Subcontinet, Lahore, 1972, pp. 7-15.

(۱۶) ایضـاً - ص ۱۳-

(۱۷) ابو نصر فراہی : 'نصاب الصبیان' مطبع منشی نولکشور، کانپور، ۱۸۹۳ء - ص ۲۴-

(۱۸) مولوی محمد عبداللہ : 'باراں انواع ' لاہور، ۱۸۹۲ء -

چند متعلقہ دستاویزات کے عکس

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والعاقبۃ للمتقین وال

والسلام علی رسولہ محمد والہ اجمعین قال الشیخ الامام

الاجل بدر الحق والدین شمس العلماء علم الہدیٰ

ابو نصر محمد بن الفراہی
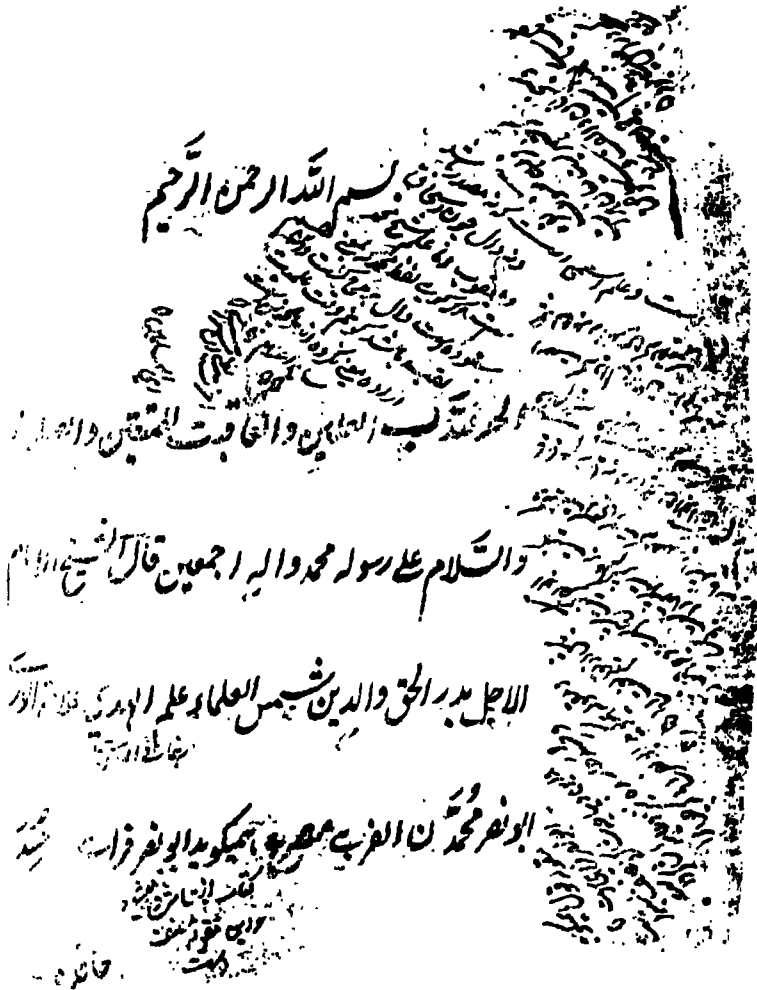
'نصاب الصبیان' مصنفہ ابو نصر فراہی کے ایک قدیم قلمی نسخے کے اولین صفحہ کا عکس۔ یہ رسالہ ۶۱۷ھ/۱۲۲۰ء (بعہد شمس الدین التتمش) کی تصنیف ہے اور بر صغیر میں درس و تدریس کی اولین کاوشوں میں سے ایک ہے۔ حاشیہ نگار نے حواشی میں جملہ معلومات فراہم کرنے کوشش کی ہے۔

اینہاں کیتے الخ بیان ہے ... مومناں ... قرآن قوله عزوجل وُجُوهٌ يَّوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ اِلٰى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ترجمہ یعنی ...

انہاں کیتی ملّا مستی ہو جنہاں جلیاں نائیں — اسنہیں چہ پایہ کرسی جوراں ای جاتیں

کل ترددنیا والی جو کجھ کل علائقت — جلیاں نوں بخشیدی اللہ کرسی جائی فرغت

انہاں بول بیشاب جنبہ ہوتی نکجھ رحمت خواب — انہاں ناکو والے نہ گری مردی ناکو ہور عذاب

انہاں ناکر ہرونی ہوسن جامی ہوسن سبز — لذت ایہی انہاں نوں عمدگیذات اوہی عنبر

ایہ انہیں مسئلے ثابت مومن جہہ جواب — غرائب وبہ خلاصے قنیہ جہو ہو ثواب

کا تقصیر فقیر نوں اس وچ رسالہ ہو — معاف کرو تقصیر کل عیب نہ دھریو کو

کرو دعا فقیر نوں جملی نانو خدا نی — رب فضل کریسی مومناں ایمان رہی بقا

بتریہ ودھی ہزار اک ماہ آتی سب رات — ایہ ہجرت بعدہ رسالہ تم جہو ہو نجات

تمت

الحمد لله رب العٰلمين ۝ والصلوٰة والسلام على سيد المرسلين ۝ وعلى اٰله بيته والتابعين ۝ کہ رسالہ نص فرائض مؤلفہ مولوی عبداللہ صاحب رحمہ اللہ مع حواشی عالم با عمل مولوی محمد صاحب خلف الرشید مولوی بارک اللہ رحمہ اللہ حسب ایماء فخر تجار تاجران با تمکین میاں چراغ الدین وسراج الدین سکنائے لاہور بازار کشمیری زاد اللہ منفعتہا فی الدارین اللھم اغفر لکاتبہا ولمن سعی فیہا صلی اللہ تعالیٰ علی

رسالۂ نص فرائض (سال تصنیف ۱۰۳۲ھ/۱۶۲۲ء بعہد نورالدین جہانگیر) مصنف مولوی محمد عبداللہ تخلص عبدی (قریباً ۱۵۶۹ء تا ۱۶۶۷ء) کے آخری صفحہ کا عکس۔ یہ موصوف کی تصنیف بارہ انواع جو کہ بارہ مختلف فقہی رسائل پر مشتمل ہے اس کا پہلا رسالہ ہے مغل عہد میں یہ مجموعہ درسی نصاب میں شامل تھا۔ آج سے کوئی ایک صدی پیشتر مولوی حافظ محمد صاحب نے طلباء کے استفادہ کے لئے اس کے ضروری حواشی فارسی زبان میں قلمبند کئے۔ یہ عکس مذکورہ کتاب کے پانچویں ایڈیشن مطبوعہ ۱۳۰۹ھ/۱۸۹۲ء سے لیا گیا ہے

رسالہ ' شفاء المریض ' مصنفہ شہاب الدین شہاب کے ایک قلمی نسخے کے آخری صفحہ کا عکس ۔ اس میں موصوف نے اپنے بزرگوں کی غوری عہد میں (١١٧٥ء تا ١٢٠٦ء) برصغیر میں آمد اور اپنے عروج و زوال کی داستان قلمبند کی ہے ۔

ایک سکھ زمیندار باوا سندر سنگھ کے بہی کھاتہ سے ایک اندراج کا عکس ۔ یہ تین ماہ بھادوں بکرمی سمت ١٩١٤ بمطابق ١٨ اگست ١٨٥٧ء کی تحریر ہے ۔ اس سے ظاہر ہوتا ہے کہ بعض پنجابی رؤسا اپنا حساب کتاب فارسی زبان میں قلمبند کرتے تھے ۔

عالمگیری عہد کا ایک نو دریافت فارسی ادبی رسالہ

چہار فصل کابل

اثر

محمد بقا کنجاهی

مقدمہ، تصحیح و تعلیقات

سید عارف نوشاہی

کابل

شهر کابل خطهٔ جنت نظیر

آب حیوان از رگ تاکش بگیر

چشم صائب از سوداش سرمه چین

روشن و پاینده باد آن سر زمین

در ظلام شب سمن زارش نگر

بر بساط سبزه می غلطد سحر

آن دیار خوش سواد آن پاک بوم

بادِ او خوش تر ز باد شام و روم

آبِ او برّاق و خاکش تابناک

زنده از موج نسیمش مرده خاک

ناید اندر حرف و صوت اسرار او

آفتابان خفته در کهسار او

ساکنانش سیر چشم و خوش گهر

مثل تیغ از جوهرِ خود بی خبر

اقبال لاہوری

مقدمہ

کنجاہ میں فارسی شعر و ادب کی روائت

ضلع گجرات (پاکستان) کے مضافاتی قصبہ "کنجاہ" کا نام وہاں کی سر زمین سے اٹھنے والے شعرا، ادباء اور علما کی نسبت سے اکثر ادبی تذکروں میں آتا رہتا ہے۔ محمد اکرم غنیمت کنجاہی (م۱۱۲۵ھ) صاحبِ مثنوی "نیرنگ عشق"، ان کے بھتیجے محمد ماہ صداقت کنجاہی (م۱۱۴۸ھ) صاحبِ تذکرہ "ثواقب المناقب" اور ان کے شاگرد منشی لچھمی نرائن دبیر کنجاہی صاحبِ "رقعات لچھمی نرائن" (مرتبہ ۱۲۰۵ھ) ، مولوی محمد صالح کنجاہی (م۱۳۰۷ھ) صاحبِ تذکرۂ "سلسلۃ الاولیاء" اور ان کے صاحب زادے حافظ غلام محی الدین کنجاہی (م ۱۲۸۴ھ) صاحبِ "مجمع التواریخ" فارسی زبان کے چند ایسے ادیب، شاعر، انشا پرداز اور مصنف ہیں جن کی نسبت سے "کنجاہ" اور "کنجاہ" کی نسبت سے وہ معروف چلے آ رہے ہیں۔

حال ہی میں کنجاہ کے فارسی زبان کے ایک گمنام شاعر اور ادیب کا نام سامنے آیا ہے۔

محمد بقا کنجاہی متخلص بہ بقا

یہ ادیب اور شاعر "محمد بقا کنجاہی" ہے جو شعر میں "بقا" تخلص کرتا تھا اور حال ہی میں اس کے ایک غیر مطبوعہ رسالہ " در تعریف چہار فصل کابل " کا پتہ چلا ہے جو مصنف کی فارسی نظم و نثر کا مرقع ہے۔ اس پر ہم آگے چل کر گفتگو کریں گے۔

زیر نظر رسالہ کے متن میں شاعر کا تخلص "بقا" کئی بار آیا ہے اور کچھ مقامات پر " گجرات " (۱) ، ضلع گجرات کے گاؤں "ککہ " (۲) اور " پنجاب " (۳) کا بھی صراحت کے ساتھ ذکر ہوا ہے۔

'' بقا '' تخلص کا استعمال

اس رسالہ میں تیرہ اشعار ایسے ہیں جن میں "بقا" تخلص پایا جاتا ہے۔

گجرات کا ذکر

اس رسالہ میں حضرت شاہ دولا گجراتی کے حوالے سے دو بار گجرات کا ذکر آیا ہے :

از وکابل سمر اندر جہات است
چنان کز شاہ دولا گوجرات است

* * *

بگجرات عطـا دولا روا جـی
بغزنی صفـا محمود تاجی

موضع ککہ

موضع ککہ، گجرات کے مغرب میں اور کنجاہ کے جنوب میں واقع ہے اور وہاں اب بھی شاہ بھیکھو کا مزار موجود ہے۔ بقا نے اس کا یوں ذکر کیا ہے:

از و کابل شـدہ ہم فیض مکـہ
چنان کز شـاہ بھیکھو خـاک ککـہ

پنجاب کا ذکر

بقا نے اپنے اس رسالے کے اختتام پر پنجاب کا نام بڑے والہانہ انداز میں لیا ہے:

"بقا" زد شوق پنجاب از دلم جوش
ہوای کابلم گشتہ فراموش
بیا یک رہ سوی پنجاب رو کن
ز خـاک پاک پنجاب آبرو کن

متن میں موجود اور مذکورہ بالا تمام شواہد سے ثابت ہوتا ہے کہ شاعر کا تخلص "بقا" ہے اور اس کا تعلق (ضلع) گجرات پنجاب سے ہے - جبکہ رسالہ کے کاتب نے رسالہ کی پیشانی اور ترقیمے میں صراحت کے ساتھ مصنف کا نام اور نسبت مکانی کا ان الفاظ میں ذکر کیا ہے:

نسخہ چہار فصل کابل من تصنیف ملا محمد بقا کنجاہی غفرلہ -

اور

بہ اتمام رسید نسخہ چہار فصل کابل من تصنیف نیاز مند درگاہ الہی ملا محمد بقا کنجاہی غفر اللہ لہ -

مصنف کے حالات زندگی

پنجاب کے ادباء اور شعراء کے حالات پر جو بھی متداول مآخذ موجود ہیں ان میں بقا کنجاہی کا نام میری نظر سے نہیں گزرا۔ افسوس ہے کہ زیر نظر رسالہ میں بھی اس نے اپنے بارے میں کچھ نہیں بتایا اور اس کی تصنیف "چہار فصل کابل" کا متن اس کے خاطر خواہ حالات زندگی کے بغیر ہی پیش کیا جا رہا ہے۔

مصنف کا عہد

قدیم دور میں کتاب کی تصنیف کے اسلوب میں یہ بات شامل تھی کہ مصنف اپنی کتاب کے دیباچے میں اس حکمران کا ذکر کرے جس کی قلمرو اور عہد میں وہ کتاب تصنیف کر رہا ہے۔ چنانچہ حسب روایت ہمارے مصنف نے بھی زیر نظر رسالہ کے چار صفحات پادشاہ وقت اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۸ھ) کی مدح کے لئے وقف کئے ہیں۔ اس مضمون کا اس نے یہ عنوان باندھا ہے: مدح بادشاہ عالم گیر غازی اورنگ زیب نمازی خلد اللہ ملکہ وسلطانہ۔ اور اس کے بعد تشبیہات اور استعارات کی مدد سے عالمگیر کی مسکینی' لہو و لعب سے بے زاری؛ اور دین کی طرف رغبت اور اس کی قلمرو میں قائم امن و امان کا بہ طور خاص ذکر کیا ہے۔

عالمگیر کا عہد حکومت اس کی وفات کے ساتھ ۱۱۱۸ھ/۱۷۰۷ء میں ختم ہو گیا۔ اور زیر نظر رسالہ کا نسخہ ۱۱۳۹ھ/۲۷-۱۷۲۶ء میں کتابت ہوا چونکہ کاتب نے مصنف کے نام کے ساتھ لفظ '' غفراللہ '' کا استعمال کیا ہے تو اس کا مطلب یہ ہوا کہ وہ ۱۱۳۹ھ/۲۷-۱۷۲۶ء سے پہلے پہلے وفات پا چکا تھا۔ تاہم ہمارے لئے یقین کے ساتھ یہ کہنا مشکل ہے کہ رسالے کے کاتب کو یہ بات ذاتی طور پر معلوم تھی کہ اس کا مصنف وفات پا چکا ہے۔ ورنہ عام طور پر کاتب ترقیمے میں مصنف کے لئے دعائیہ اور مغفرت کے کلمات لکھ جاتے ہیں۔

کابل کا سفر

مصنف ایک دفعہ پنجاب سے کابل گیا تھا۔ اور وہاں کچھ عرصہ

رہ کر وھاں کے مزارات اور باغات کی سیر کی ۔ مگر وطن کی یاد نے اسے ستایا اور وہ واپس آ گیا ۔ یہ رسالہ دراصل اسی سفر کی روداد پر مشتمل ہے جس کی تفصیل ہم آگے چل کر پیش کریں گے ۔

کنجاہ کی ایک اور شخصیت۔ ابو البقا کنجاہی

اس سے پہلے کہ ہم رسالہ کے اصل مضمون کی طرف آئیں مناسب معلوم ہوتا ہے کہ کنجاہ کے ایک اور بزرگ کا ذکر بھی کر دیا جائے جن کا نام ''ابوالبقا'' تھا۔ کنجاہ کے ادیب اور تذکرہ نویس محمد ماہ صداقت کنجاہی نے اپنی کتاب ''ثواقب المناقب'' (تصنیف ۱۲۲۵ھ/۱۸۱۳ء) میں انہیں ''مخدومی شیخ ابوالبقا برادر جد راقم رسالہ'' کے طور پر یاد کیا ہے (۹)۔ اور اسی کتاب میں اپنے جد کا نام "شیخ نظر محمد" (۱۰) اور ان کے بیٹے اور اپنے چچا ''محمد اکرم غنیمت'' (۱۱) کا ذکر بھی کیا ہے ۔

صداقت کنجاہی نے شیخ ابوالبقا کنجاہی کے جو حالات درج کئے ہیں ان کے مطابق جب ابو البقا نے اپنے عہد طفولیت میں (کنجاہ سے چندکوس کے فاصلہ پر واقع موضع ساہن پال کے بزرگ) حضرت نوشہ گنج بخش قادری (۹۵۹ ۔ ۱۰۶۴ھ) کا شہرہ سنا تو وہ ان کی خدمت میں پہنچے ور ان کے حلقۂ ارادات میں داخل ہوگئے ۔ حضرت نوشہ نے انہیں (رشد و ہدایت کے لئے) کنجاہ ہی میں مامور کیا اور وہ تمام عمر اسی قصبہ میں رہے اور کبھی وہاں سے باہر سفر پر نہ نکلے ۔ گویا یہ بات صاف ہوگئی کہ ابوالبقا کنجاہی اور رسالہ چہار فصل کابل کے مصنف محمد بقا کنجاہی کے نام میں جو مشابہت پائی جاتی ہے اس سے یہ اخذ نہیں کیا جا سکتا کہ یہ ایک ہی شخص ہے اور سہو کتابت کی بنا پر ابو البقا کو محمد بقا لکھ دیا گیا ہے ۔ کیونکہ صداقت نے تاکید کے ساتھ شیخ ابوالبقا کے بارے میں کہہ دیا ہے "بقیۃ العمر از قصبۂ مسطور (کنجاہ) چون نال خامہ تا تیراشیدہ بیرون نرفت (۱۲) '' جب کہ محمد بقا (کنجاہ سے) کابل تک گیا ہے ۔ لہذا یہ دو الگ الگ شخصیات ہیں اور ہمیں معلوم ہے کہ ان کا عہد بھی جدا جدا ہے ۔

اب کنجاہ کے اس گھرانے کو سامنے رکھیے جس کے افراد میں سے ایک زبردست شاعر تھا (غنیمت) ۔ اور ایک ماہر انشا پرداز نکلا (صداقت) ۔

تو یہ قیاس کیا جا سکتا ہے کہ محمد بقا کنجاہی کا تعلق بھی اسی علمی خاندان سے ہوگا اور ابوالبقا کنجاہی اسی محمد بقا کنجاہی کے والد ہوں گے اور انہوں نے اسی لائق بیٹے کے نام پر اپنی کنیت ابوالبقا اختیار کی ہوگی۔ کیونکہ ابوالبقا اور محمد بقا کے عہد حیات میں ایک ہی پشت کا فاصلہ ہے۔ ابوالبقا اور ان کے بھائی شیخ نظر محمد ایک ایسے بزرگ (نوشہ گنج بخش). کی خدمت میں حاضر ہوتے رہے جن کی وفات ۱۰۶۴ھ بعہد شاہجہان ہوئی۔ اور شیخ نظر محمد کے بیٹے محمد اکرم غنیمت کا زمانۂ حیات وہ ہے جو شیخ نظر محمد کے بھائی ابوالبقا کنجاہی کی اولاد کا ہوسکتا ہے یعنی عہد عالمگیری ' اور محمد بقا کنجاہی اسی عہد میں زندہ تھے۔

یہ بات بھی قابل ذکر ہے کہ محمد بقا کنجاہی کی زیر بحث رسالہ کی فارسی نثر اور صداقت کنجاہی کی ثواقب المناقب میں فارسی نثر میں ایک گونہ مماثلت پائی جاتی ہے۔ یعنی دونوں ہی پر تکلف اور رنگین ہیں۔ اگرچہ بقا کی نثر میں صداقت کی نثر جیسی لطافت اور مہارت موجود نہیں تاہم وہ صنعت سے خالی بھی نہیں ہے۔

رسالہ چہار فصل کابل کی دریافت

۱۹۸۵ء میں محترم پروفیسر صاحب زادہ حمید اللہ پرنسپل گورنمنٹ انٹر کالج چمن (بلوچستان) نے اپنے ذاتی ذخیرۂ مخطوطات کی ایک مجمل فہرست تیار کرکے ہمیں بھیجی تو میری نظر "رسالہ چہار فصل کابل مصنفہ محمد بقا کنجاہی" کے اندراج پر ٹھہر گئی۔ پروفیسر صاحب نے رسالہ کا موضوع اور متن کے آخری دو اشعار نقل کرکے اپنے ملاحظات میں لکھا تھا کہ یہ ایک بہت قیمتی نسخہ ہے۔

پنجاب کے رجال کے آثار سے مجھے جو طبعی شغف ہے اور حافظے میں سلسلۂ نوشاہیہ کے ایک ارادتمند شیخ ابو البقا کنجاہی مذکور کا نام جو محفوظ تھا اس نے اشتیاق بڑھایا کہ اس نسخہ کا براہ‌راست مطالعہ کیا جائے۔ لہٰذا پروفیسر صاحب موصوف کو خط لکھا اور استدعا کی کہ وہ مجھے اس رسالہ کا عکس مہیا فرمائیں۔ انہوں نے کمال شفقت فرمائی اور معارف پروری کی اور رسالے کی فوٹو کاپی اور اس کی اشاعت کی اجازت مرحمت

فرما دی۔ میں اس مقام پر پروفیسر صاحب کا بطور خاص شکریہ ادا کرتا ہوں۔

نسخہ کی خصوصیات

پروفیسر حمید اللہ صاحب نے اس نسخے کے بارے میں جو معلومات فراہم کی ہیں وہ یہ ہیں:

یہ رسالہ ایک مجموعۂ رسائل میں موجود ہے۔ رسائل کی ترتیب یوں ہے:

۱۔ تعریف چہار فصل کابل، زیر بحث رسالہ۔

۲۔ تکمیل الایمان از شیخ عبدالحق محدث دہلوی۔

۳۔ مجموعہ اوراد و وظائف از مولانا نورالحق دھلوی ابن محدث دھلوی۔

اس مجموعۂ رسائل میں دس مقامات پر امیر الامراء رستم جنگ ضابطہ خان کی مہر لگی ہوئی ہے جونسلاً یوسف زئی پٹھان تھا اور دھلی کے احمد شاہ (۱۱۶۱۔۱۱۶۷ھ) کے دربار کا امیر الامراء تھا۔

ابتدا میں ایک سر لوح ہے۔ تمام صفحات پر زرد رنگ کے جلی اور شنگرف اور سیاہ رنگ کے خفی جداول کھنچے ہوئے ہیں۔ یعنی نسخہ اہتمام سے لکھا گیا ہے۔

کاتب کا نام ملا محمد صلاح ہے اور تاریخ کتابت ۱۲۳۹ھ۔ تمام نسخہ صاف نستعلیق خط میں لکھا گیا ہے۔ متن کی کتابت ۱۸×۸ سینٹی میٹر تقطیع پر ۲۸ صفحات میں مکمل ہوئی ہے۔

رسالہ کا موضوع

ان مقدمات کے بعد اب ہم رسالہ کے موضوع کی طرف آتے ہیں۔

مصنف نے حمد و نعت اور مدح عالمگیر بادشاہ کے بعد "در سبب تألیف این نسخہ کہ رہ آورد اولوالابصار است و موجب تعریف چہار فصل کہ در اثنای توصیف چہار بزرگوار است" کا عنوان قائم کیا ہے اس اور اس کے ذیل میں وہ وضاحت کرتا ہے کہ اسے ایک دفعہ کابل (افغانستان) کے سفر کا اتفاق ہوا اور جب وہ کابل پہنچا تو بعض "سلاح پیشہ"* اور "صلاح اندیشہ" دوستوں نے جو دن کو چمن و دمن کی سیر کے وقت مصنف کے ساتھ گھومتے

---

* میرے خیال میں "سلاح پیشہ" سے مراد فوج کے سپاہی ہیں۔

اور رات کو محافل میں اس کے ہم نشین ہوتے تھے، مصنف سے یہ کہا کہ کابل کے بارے میں وہ جو کچھ جانتا ہے اسے مرتب کر دے۔ مصنف نے کابل کے موسموں کے بارے میں قلم اٹھاتے وقت مناسب یہ سمجھا کہ پہلے کابل کے ان چار پیروں کا تبرکاً ذکر کر دے جن کی نوبت کابل کے چار گوشوں میں بجتی ہے۔ چنانچہ اس نے مندرجہ ذیل ترتیب کے مطابق کابل کے ان چار پیروں کا ذکر کیا ہے :

۱ ۔ حضرت عاشقان قدس اللہ اسرارہ (ص ۱۲ ۔ ۱۴) ۔

۲ ۔ حضرت عارفـان صاعف اللہ انوارہ (ص ۱۴ ۔ ۱۶) ۔

۳ ۔ حضرت شاہ شہید قدس اللہ المجیذ (ص ۱۶ ۔ ۱۷) ۔

۴ ۔ حضرت سید مہدی بادشاہ نوراللہ مرتبہ الی یوم الانتباہ (ص۱۷۔۲۰)

یہ تمام مدح و توصیف ادبی رنگ میں بیان ہوئی ہے اور تاریخی معلومات سے بالکل عاری ہے۔ البتہ ان بزرگوں کے مزارات کے محل وقوع اور فن تعمیر کے بارے میں بعض اشارات موجود ہیں۔ مثلاً حضرت عاشقان کے مزار کی عمارت کے بارے میں مصنف کہتا ہے :

مزارش سادہ چون کوہ بـدخشـــان

دو سہ سنگی و دروی لعل رخشـــان

کجا عشـــاق سقف و خـانہ دارنـــد

چوکنجی روی در ویرانــہ دارنـد

یا شاہ شہید کے مزار کا محل وقوع بتاتے ہوئے لکھتا ہے :

"آب جوی مصفا سرشت کہ خاصیت بادۂ بہشت بہم رسانده از آثار قرب و جوار مزار اواست ۔ و "پل مستان" کـــہ بر سر جوی چون می پرستان دراز افتاده از نشـــأ قـــربت تـــربت او۔ در ساحت مـــزارش در زیـــر ہـــر دیوار جوئبـــار ہای سرشار و گلزارہای مشکبار ۰ ۰ ۰ " (۱۵)۔

ان مشایخ کے مدح کے بعد "آغاز فصل بہار و گلدستہ بندی اوصاف" کا عنوان ہے اور یہیں سے رسالہ کا اصل موضوع شروع ہوتا ہے۔ مصنف بتاتا ہے کہ شہر کی سیر کرنے سے پہلے اس نے "شہر آراء" باغ اور "جہان آرا" باغ کی سیر کی۔ وہ ان کی شادابی اور رونق کی بھرپور تعریف کرتا ہے (خطی

نسخہ ص ۲۰-۲۲)۔

اس کے بعد "در صفت موسم خزان و بیان برگ ریزی آن" کا عنوان ہے۔ اورمصنف نے خزان رت کی کیفیات بیان کی ہیں ۔ (خطی نسخہ ص ۲۲ ۔ ۲۴)

اس کے بغد "در صفت میوہای کابل و بیان اثمار آن زمین پرگل'' کا عنوان ہے ۔ اس مضمون میں مصنف معذرت کرتے ہوئے پہلے تویہ کہتا ہے کہ اس نے خزاں کے بارے میں جوکچھ لکھا ہے وہ کابل کی خزان کی شان سے دور ہے ۔ بلکہ وہاں کی خزاں بھی بہار کا مفہوم رکھتی ہے ۔کیونکہ جب شاخوں سے کانٹے اور پھول جھڑ جاتے ہیں تو وہ پھلوں سے لد جاتی ہیں ۔ (خطی نسخہ ص ۲۴ ۔ ۲۶)۔

اس کے بعد "در تعریف سردی زمستان و بیان برف و باران" کا عنوان ہے ۔ مصنف بتاتا ہے کہ اس موسم میں جب قلم شاخ بید کی طرح کانپتا ہے اور دوات میں سیاہی منجمد ہوجاتی ہے ، میرے سرمیں اس سر زمین گرم کی سردیوں کے میدان میں اسپ قلم دوڑانے کا سودا سمایا ہے ۔(خطی نسخہ ص۲۶ ۔ ۲۸)۔

کابل کی سردی اور برف باری کی اس منظرکشی پر نثری مضمون ختم ہوجاتا ہے اس کے بعد اٹھ ابیات پر مشتمل ایک نظم ہے جس کے پہلے چھ اشعارمیں کابل کے بازارود، خوانچہ فروشوں اور چوکوں کی تعریف کی گئی ہے ۔ اور آخری دو شعروں میں کابل سے پنجاب واپسی کا ذکر ہے (۱۶)۔

مصنف نے کابل کے چار موسموں بہار ، خزاں، سردی اور برف باری کا حال بتایا ہے ۔کیا اس سے یہ سمجھا جائے کہ مصنف نے یہ سارے موسم کابل میں گذارے اور ان موسموں کے جو رنگ دیکھے وہ بیان کر دئیے یا مصنف کسی ایک موسم میں وہاں مقیم رہا اور باقی موسموں کے بارے میں اس نے جوکچھ لکھا ہے وہ محض قیاس ' زور بیان اور عبارت آرائی ہے ؟ اس سوال کے جواب میں رسالے کا متن خاموش ہے ۔ چونکہ مصنف نے سبب تألیف میں بتایا ہے کہ یہ رسالہ ''سلاح پیشہ'' دوستوں کی فرمائش پر لکھا جا رہا ہے تویہ احتمال ہو سکتا ہے کہ مصنف خود بھی ''سلاح پیشہ'' یعنی فوجی سپاہی تھا اور کسی مہم کے سلسلے میں پنجاب سے کابل گیا تھا اور اسے وہاں اتنا عرصہ رکنا پڑا کہ کابل کے سارے موسم دیکھنے کو مل گئے ۔

اسلوب نگارش

اگرچہ یہ ایک مختصر رسالہ ہے مگر اس میں مصنف نے نظم و نثر کا جو نمونہ پیش کیا ہے اس سے پتہ چلتا ہے کہ وہ ایک ادیب اور شاعر ہے۔ موضوع کی مناسبت سے اس نے اپنا مدعا پرتکلف اور رنگین نثر میں پیش کیا ہے اور نثر میں مطلب ادا کرنے کے بعد نظم میں بھی اس کی وضاحت کی ہے۔ اس طرح اس رسالے میں شاعر کے اپنے ۱۲۵ اشعار جمع ہوگئے ہیں۔

اورنگ عالمگیر بادشاہ کے بر سر حکومت آنے پر اس کی قلمرو میں جو فضا قائم ہوئی تھی مصنف نے نثر میں بڑے خوبصورت انداز میں اس کا نقشہ کھینچا ہے (۱۷)۔

حواشی

۱ - چہار فصل کابل - زیر نظر مطبوعہ متن، ص ۱۰
۲ - ایضـــاً، ص ۱۰
۳ - ایضـــاً، ص ۲۰
۴ - ایضـــاً، ص ۲، ۳، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰
۵ - ایضـــاً، ص ۱۰
۶ - ایضـــاً، ص ۱۰
۷ - ایضـــاً، ص ۱۰
۸ - ایضـــاً، ص ۲۰
۹ - محمد ماہ صداقت کنجاہی: ثواقب المناقب، خطی نسخہ مکتوبہ سید شرافت نوشاہی مورخ ۱۳۴۶ھ - مخزونہ کتابخانۂ نوشاہیہ' ساہن پال ضلع گجرات، ص ۱۲۳ -
۱۰ - ایضـــاً، ص ۱۲۵ -
۱۱ - ایضـــاً، ص ۱۴۸ -
۱۲ - ایضـــاً، ص ۱۲۵ -
۱۳ - ایضـــاً، ص ۱۲۵ -
۱۴ - چہار فصل کابل، ص ۹
۱۵ - ایضـــاً، ص ۱۱
۱۶ - ایضـــاً، ص ۲۰
۱۷ - دیکھیے ص ۵

صفحہ اول رسالہ چہار فصل کامل - حخی

ده ویبارش همچو جوانان مست جوی خانه بخانه دویده بنیر بز

به ییلاق هم شیره و قروتش چون توت پرشیره

چه شهری مشتهر در نیکنامی ❊ جمعش داده با وخلد ذلامی

دو گیسو از دو بازارش در آغوش ❊ دو حلقه از دو در بربسته در گوش

برنگ نوعروسان حیاکوش ❊ شده بازار او از برج روپوش

چو بقالان ببازارش نشستند ❊ ز چشم زخم گردون پرده بستند

اگر می بازارش نبودی ❊ هوای سرد او طوفان نمودی

بهر جا جوکها دارد مدور ❊ چو بدر از روی مهرویان منور

بقا ز شوق نجاب از دلم جوش ❊ هوائی کابلم گشته فراموش

بیا یکره سوی نجاب رو کن
زخاک پاک نجاب آبرو کن

باتمام رسید نسخه چهار فصل کابل بدست تصنیف نیازمند درگاه الهی ملا محمد نقابی
بتحفه فقیر حقیر سراپا تقصیر ملا محمد صالح در سنه ۱۳۹ هجری تحریر یافت

صفحه آخر

چہار فصل کابل

بسم الله الرحمن الرحیم

[ص ۱] حمد یگانه که دوئی را در حضرت او بار نیست و موالید ثلاثه را بی رحمت او بار نیست ـ چهار عناصر را به پنج حواس آراسته وشش جهت را به هفت کشور پیراسته ـ هر هشت بهشت هر هفت کردهٔ او است و نه سپهر به ده عقل بر آوردهٔ او ـ از حکمت بالغهاش حباب باد در مشت گرفته و از صنعتِ [ص ۲] کاملہ اش آتش به انگشت افروخته فلک را از هفت پشت رتبه بلند داده و مصرع هلالی را مضمون عالی بخشیده ـ بحر در آتش عشقش آن قدر جوشیده که بر لبش از حباب تبخالهها دمیده ـ و فلک درجستجویش از بس که گرم تگاپو مانده هر صبح پنجه خورشید عرق انجم از جبین افشانده ـ هر که از غم او عَلَمِ آهی بر افراشته در جنت نهالی کاشته ـ وآنکه دو اشک نیاز ریخته چهار جوی بهشت یافته ـ

باد را از حباب در قفس کرده و آب را از باد زنجیر فرموده ـ در ریاض توحیدش زبان سبزه انگشت زنهار گشته و از شرم تحمیدش سخن تر شبنم بردهان غنچه گره شده ـ

بیت

بنام ایزد خداوندی که ذاتش
به عالم جلوه‌گر شد در صفاتش
طناب خیمهٔ او از رگ جان
ز قامت سرو رعنائی بر افراخت
برو قمری رسید و آشیان ساخت
سفال از کاسهٔ سرها سرشته
گل و نرگس در و صد گونه گشته
نهان در هر چه بینی جا گرفته
چو رنگ اندر حنا ماوا گرفته
ز پیکرهای خاکی رو گشوده
نمود بی نمود خود نموده
به خلقت کرد وا گنجینهٔ خویش
محمد را نمود آئینهٔ [ص ۳] خویش
چو گشته کعبهٔ دین سست بنیان

نمـــود از چار یـارش چـار ارکان
بـدین و دولت ایشـــان را بقـا بـاد
بقا را در ره ایشان فنا باد

فی المناجات الی قاضی الحاجات

بنازم فضل پروردگا راکه دریای رحمت عامش تشنه‌لبان ساحل طلب را
را به لب ساحل صفامی نماید که آن چه درسبوی آرزو و ظرف توقع گنجد
بر دارید ـ

الهی ! آرزوهائی که درساغر دل من موج می زند در هفت سبوی فلک
نمی گنجد ـ به عظمت آن دریا که این هفت کاسه به یک نم آن لبریز است
اگریک قطره ازآن محیط کرم کرامت فرمائی درهردوجهان برمن کافی است ـ

الهی ! درین صحرای هولناک وراه پرمغاک تنها رانده ام و پای در گل
مانده ام ـ شیر اجل در قفای من افتاده و اژدهای کوردهن گشاده از پیش
منتظر من استاده ـ

الهی ! دلی بخش سراپا ریش یعنی شایستهٔ محبت خویش ـ

الهی ! معامله ساز بامن آسان یعنی دلی ده و بستان ـ

ای ازتو درهرقلبی قلابی و در هرزبانی مرا از خویش و پیوند بخویش
پیوند واز خودم بگشا وبخودم بر بند ـ

خدا وندا! وقتی که کار از دست ودست از کار رود [ص ۴] از دست
سود پیچ سود بدست ما نیاید ـ اکنون که می توانم اگر توانم بخشی می توانی
وچون آخرکاربا تست اگرکرده‌های من ناکرده‌های من کرده گردانی هم می توانی -

الہی ! توفیق رفیق و رفیق شفیق و طلب پیر دو پیر دستگیر و بر گناه‌ها
ندامت و رستگاری قیامت ازتو می خواهم ـ

بیت

خـداوندا بقـا امیدوار است
بـراه فضل توچشمش دوچـار است
دہی دردی کـه درمانش تو بـاشی
سری بخشی کـه سامانش تو باشی
بظلمـات عـدم چون آورد رو
فروزی . شمع ایمان دره او

در آن ویرانهٔ بس تیره و تنگ
چو سازد جابرنگ شعله در سنگ
نسازی قطعه ای نار جحیمش
کنی روشن چو گلزار نعیمش
چو در محشر بسوی دوزخ آرند
ز سوی او بسوی او رخ آرند
ز نار دوزخش بخشی نجاتی
دہی بر گلشن خلدش براتی
بقا کن کار خود با حق حواله
به سید گو ز حال خود بناله

نعت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم

چون به نعت سید المرسلین رسیدم انفعال نارسائی خیال بر آن داشت که از دور جنابش ببوسم و بگذرم ـ مخدرات معانی [ص ۵] از سفیدی بین السطور گریبان دریده از زمین شعر خاک بر سر پاشیده استغاثه نمودند که از آن روزی که از قلمرو قلم در خطهٔ خط رسیده ایم یک قلم از اعتبار افتاده ایم ـ اگر دست حمایت نعت خیرالبشر که تاج المدایح است بر سرما شد درخانه‌های ابیات بنشینیم و در سواد زمین این قطعات آباد شویم و الا از ظلمت آباد الفاظ سفر کنیم و روی به وطن اصلی نمایيم ـ اکنون کام ناکام بر سر آنم که هر چه دانم بعرصه بیان رسانم ـ

بیت

شود تا درخور افتد آن بیان را
به آبِ دیده می شویم زبان را
بوصفش جبرئیل ار حرف گوید
نخست از آب کوثر لب بشوید

بارک الله شهنشاہی که بتقبیل جنابش عرش بر کرسی پانہادہ و فلک از باغ جمالش گل خورشید برسرزده ـ

عالی همتی که بخوان دعوت کفار قرص ماه شکسته ـ
والا گوهری که سلک مرواریدش به سنگ محک کم عیاران لعل بدخشان نموده ـ

به هر صبح گل اگر بآب شبنم وضو نمی کرد به جناب پاکش نسبت نمی یافت و به هر شام خورشید اگر بخاک درش در سجده نمی افتاد چنین روشن جبین نمی گشت ـ

آفتاب بی سایه که سایه در آفتاب قیامت [ص ٦] گسترده . سحاب گوهر مایه که چتر سحاب سایه برسرش کرده ـ

هر که از آن گلشن کرامت باغی است از شجر من زقوم میوه خوار است و هر که از سایهٔ ابر رحمت آبی است از ظل من یحموم سایه‌دار است ـ

رخسارهٔ گل عذاران اگر ز خاک درش نمی سرشتند ببوسیدن منسوب نمی شد و زلف سنبل اگر بگیسویش خود را نمی پیچیده چهره آرای گلشن نمی گشت ـ

اگر طوطی زبانم از شکر نعتش لذت اندوز نمی شد چون بلبل تصویر ساکت می ماند ـ و اگر همای خیالم بهوای وصفش پر و بال نمی گشود بقفس بیضه گرفتار می گشت ـ

معنی که در بیت خدا است وز رباعی رسول هویدا است ـ آن همیشه با او والذین معه* ، آن شهنشاه دیندار اشدآء علی الکفار* ، آن ثالث بی ثانی از رحمآء بینهم* نشانی، آن عالم بسیار فن تریهم رکعاً سجداً* هم مع الله والله معهم رضی الله تعالی عنهم صلی الله علیه وسلم ـ

بیت

محمد مظهر نور الهی
بحق پیوند مهجور الهی
بوحدت کرده دعوت غافلان را
بحکمت ساخت یک بین احولان را
شهنشاهان گدایان در او
ز کرسی تخت و ز عرش افسر او
مکان یک حجرهٔ تنگ از ره او
فضای لامکان جولان گه او
بیکباره ز نقش زر پریده
چو [ص ٧] شیر از شعلهٔ آتش رمیده

* سوره الفتح : ٢٩ ـ

شبی بر شد برین فیروزه طـــارم
درخشـــــان تر ز شمع چرخ چـارم
چو عاشق شب سوی دلبر روان شد
چو دلبر نـزد عـاشق میهمان شد
چو شنم کـرد پرواز وصـــالش
همه شد محو خورشید جمـالش
بقـــا هست از گنه رو در سیاهی
ز لطفت چشم دارد عذر خواهی

در مدح بادشاه عالمگیر نمازی اورنگزیب غازی خلد الله ملکه و سلطانه

مطرب سیاه جرده قلم که نوای صریر در ترانه پردازی است گرفتم که خود را بالحان داودی آشنا ساخت ـ کجا است که نغمه در خور بزم شهنشاهی توانـد نواخت۔

حبذا شهنشاهی که حصیر مسکنت بر سریر سلطنت مقدم داشته و تخم دولت را در مزرعه آخرت کاشته از رشک بحر کفش دریا از موج بر خود می پیچد و در عهد طرب خیزش خنده در صحن دل بی تاب می غلطلد۔ همایون طالعمی که از مدد ستاره سعد اکبر به تیغ جهانگیر از شاهان جهان تاج و تخت گرفته و بوجود با فیض وجود خویش اورنگ سلطنت را زیب بخشیده و چون خورشید بعالم گیری شهره آفاق گردیده از وصف عزمش صفحه از نقش مسطر پر و بال [ص ۸] بر آورده و از انقلاب رزمش جهان خود را بعالم دیگر در آورده ـ بس که از رعد کوسش غلغله در عالم بالا افتاده۔ دایه سپهر طفل ماه را از کهکشان دست بر دل نهاده۔ آهو که از هیبت شیران دلیر و پلنگان تیز چنگ خون خرگوش در خواب هم چشم نمی بست امروز روزی است که بر نطع شیر سر نهاده بفراغت در خواب رفته ـ و گوسفند گاو تکیه پس پشت گرفته بتجمل نشسته و موش با گربه از بروت خود دم می زند و بز با پنجه شیر ریش خود را شانه می کشد و را داغها (لی) که در دل نخچیر پنهان بود امروز از پلنگ بیدار شده و خار هائی که در دل ماهی نهان داشت حالیا از سینه نهنگ هویدا گشته و گنجشک تیز زبان که به جاسوسی اولی اجنحه مقرر است خبر رسانید که خروس چهرهٔ ارغوانی بر سر بسته و بادهٔ ارغوانی خورده

چنانچه آثار سکر از چشمهای او ظاهر است مدام دربسر کوچه هامی گردد۔ • نعره های مستانه می زند و شب و روز با ماکیان سکنه شهر در فسق و فجور است ۔ امرشد که او را برسر گلخن آورده توبرهٔ گه بر دهنش ببندند و ارّهٔ تأدیب برسرش نهند چون آن کمینه تنبیه بواقعی یافت تائب شده چون درویشان [ص ۹] موقع پوشیده از پرهیزگاری حبة الارض را قوت خود گردانیده امروز به سحر خیزی و مؤذنی شهر مشهور دهر است۔ باغبان که به احتساب نباتات ممتاز است خبر یافت که بلبل در اطراف چمن می گردد و بیت های عاشقانه می خواند و مستورات باغ که رخسار گلگون در نقاب حجاب داشتند از ترانهٔ عاشقانه او گاه و بیگاه سر از دریچه کاخ شاخ بیرون می کشند و از هم جام کام می گیرند۔ مطابق امر جلیل القدر بلبل را بدانگونه بر دار خار کشیدند که آثار خون از ته دُم او آشکار است و بزندان قفس گرفتار ۔

سبحان الله چه مبارک عهدی است که شتراز ادب به دوزانو نشسته وگاو از ورع مسواک ها بر سر بسته ۔ چون در اصناف حیوانی مراسم ادب و کاردانی بدین گونه مرعی باشد پس در اهل هداقس علی هذا۔

بیت

شه عالی نسب جمشید رفعت
مه روشن لقب خورشید طلعت
بگوهر در خور افسر سر او
خور و مه در گهر با افسر او
هر آن چیزی که در اوج و نشیب است
بزیر خاتم اورنگ زیب است
به بحث علم دین روز ستیزش
شده برهان قاطع تیغ تیزش
بزرگی کز ره و رسم بزرگان
دُم روبه نهد در چنگ گرگان
چو رستم سبد اش[ص ۱۰] در کف کمندی
کمندش گردنان را طوق بندی

بہ ادھم ہم عنان در راہ مولا
بہ مکہ ہم قدم با شاہ دولا
چودرمیدان ہیجا اشہب، انگیخت
بفرق دھر گرد منقلب ریخت
فلک پر گرد گشت از کوبش سم
ز نقش سم زمین پر ماہ و انجم
چو جَست از نعل اسب او شرارہ
زمین چون آسمان شد پرستارہ
سمند او است چون باد بہاران
شود گُل گِل ازو خاک دیاران
بصحرای دغا اژدر پلنگی
بدریای غزا اشقر نہنگی
بقا بنشین بقائی او طلب کن
ز فیض حق لقای او طلب کن
جفا با دشمنش درکین ہمیشہ
بقا با دولتش چون دین ہمیشہ

درسبب تالیف این نسخہ کہ رہ آورد اولوالابصار است و موجب تعریف چہار فصل کہ دراثنای بوصف چہار بزرگوار است

از آنجا کہ گردش گردون گردان در پی آن است کہ آنچہ در آن باشد ہمیشہ سرگردان باشد ۔ مرا اتفاق سفر کابل روی نمود ۔

آری گردش آسیا از برای دانہ است و گردانندۂ آن خداوند خانہ ۔ چون دانہ سودہ باشد آسودہ شد و غذای جان گشت و بروح پیوست ۔

چون بہ کابل رسیدم بعضی رفقای سلاح پیشہ و صلاح اندیشہ کہ روزہا در سیر چمن و دمن ۔ مرافقت می نمودند و شب‌ہا در محافل مناقل موافقت می فرمودند باعث شدند کہ ہر آنچہ دانی در چہار فصل کابل چند بابی ترتیب دہ ۔ چون از گفتۂ عزیزان گریز نبود ناگزیر درین اندیشہ فرو رفتم ۔ پیر خود کہ من مرید وی‌ام ارشاد نمود کہ پیش از بہار آرائی ی چہار فصل بہتر آن است کہ

تیمناً گلدسته مدح بر بندی و بچهار پیر که در چهار گوشه کابل پنج نوبت می رنند تبرکاً بگذرانی ـ مرا این سخن بسیار مستحسن افتاد ـ اکنون در پی ستایشم۔ توفیق رفیق باد ـ

بیت

بفـــکر چـار فصل از چـار سویم
دو صد مضمون رسیده روبـرویم
ز فیض مـدحت مـردان دیـنـم
چـه مـعـنـی‌ها است در زیـر نگینم
ز پروین و ز نثره* نیست یـادم
بفـکر نظـم و نثر خـوش شـادم
ز پیچش های گیـسوی معنبــر
مـرا یک مصــرعی پیچیــده بهتـر
بموزون مصــرعـی هستم گرفتـار
نیَم از قــامت موزون خبردار
کـه از وصف بهــار خـاک کابل
شگفته شاخ خشک خـامـه گل گل
گـه از وصف خـزانـم چهره زرد است
گهی از فـکر بـرقم آه سـرد است
[ص۱۲] بقـا تاکی ز مـدح خـود شماری
ز مـدح شـاه پیش آر آنچه داری

در صفت حضرت عاشقان قدس الله اسراره

دوش بدوش سرفرو بردم ـ درین اندیشه که اولاً در اندیشه کدام ازین چهار بزرگوار بیت مدح را زیارت خانه معنی سازم ـ عقل گفت هیهات هیهات۔ معلوم شد که ہنوز هیچ معلوم نکرده ، در کثرت مانده و از وحدت حرفی نخوانـده ـ

این چهار تن که به پنج تن پاک نسبت درست دارند در معنی نگین اند۔

* نثره : دو ستاره است باصطلاح قدماء و با کلمه پروین مناسبت دارد ـ استاد حلیلی ـ

اگر صد شمع برافروزی درحقیقت همان یک نور است ـ قطره تا در هوا است در هوا است که در همه جا نمودار می شود و بصد رنگ آشکار می گردد و چون بدریا رسد دریا است ـ درینجا پس و پیش را گنجائی نیست وکم و بیش را روائی نه ـ من از برهان عقل از عرق پیشانی خجلت افزای ابر نیسانی شدم و در بحرشرم غوطه خوردم و گوهر مدح بدست آوردم و نخست درمدحت حضرت عاشقان بشاهد عشق بازی سرکردم ـ

[ص ۱۳] زهی بارگاهی که عاشقان حق جوی در هر گوشه‌اش بگوشه نشینی کوشیده کلاه شکسته وخهی درگاهی که زاهدان فرشته خوی در اطرافش چون چرخ نیلی ردا بدوزانو نشسته ـ درین سلسله پیش از آنکه خود را دانند خود را دانسته اند ـ من عرف نفسه فقد عرف ربه ـ و درین حلقه قبل از آنکه دهن بسخن گشایند لب بر بسته اند من عرف ربه فقد کل لسانه ـ اینجا است که جامه‌های خرقه پوشان قبا شده و نواهای بی نوا یان در ذکر دوتا گشته، همه اورا دیده اند و او را همه دیده و همه او را یافته اند و اورا همه یافته ـ هرکه با خود است با خدا است و هرکه با خود است از و جدا است ـ کسی که خدا را خواست از خود برخاست وکسی که خود آرائی نیست خدا راست ـ خود را مبین تا خدا را بینی ـ در ین گوش و بینی نیست خدا بینی ـ تا جان داری بجانان آویز تا این داری بآن بگریز ـ

سبحان الله سخن از مدح بود و بتوحید انجامید ـ آری این همه از فیض اوست بلک این همه از و است ـ نی نی همه اوست ـ

بیت

ازان با عاشقانم کار و بار است
که بار کاروانم عشق یار است
چه عاشق عاشق معشوق در بر
تو گوئی عشق حق گشته مصور
مزاش ساده چون کو بدخشان
دو سه سنگی و دروی لعل رخشان
کجا عشاق سقف و خانه دارند
چو گنجی روی در ویرانه دارند

ازو کابل سمر اندر جهـــات است
چنـــان کز شاه دولا گوجرات است
بقـــا تاکی چو بیدردان نشینی
بیـــا از عاشقـــان جو عشق دینی
دلی بی عشـــق جـام بی شراب است
دلی بی د رد جلد بی کتاب است

در صفت حضرت عارفان صاعف الله انواره

غنچهٔ سخن در شگفتن است و بلبل طبع در اسرار گفتن همانا فکر ذکر بادشاهی است که سلاطین روزگار هنگام دعا بدستش نگران اند و ملایک رحمت در وقت سخا بدرش دوان ـ حال استقبال چون زمان ماضی معلوم نموده و معانی منطق پیش از کلام شرح فرموده و متکلمی که مخاطب را از مبدأ خبر می دهد و از منتها علم می بخشد ـ زیر و زبر در پیش عزم جزم او چون نظر آشکار و زمین و زمان در نزد طیر سیر او همچوکف دستی هموار ـ هر که در تعاقب او [ص ۱۵] قدم نهاد خضر شد ـ و آنکه از مناقب او دَم زد مسیح گشت ـ اهل کربت از تربت او شفا یافته اند و اصحاب درد از گرد او دوا گرفته ـ هر که در پایش می افتد از پای کم می افتد و هر که سر بدرش می نهد هوس از سر بدر می نهد ـ هر سنگی که بر مزار او است شاهد کوه وقار او است ـ نی نی هرسنگ او لعل احمر است که از فروغ دو خورشید سیاه گشته یا حجرالاسود است که در آن کعبهٔ دین جا گرفته ـ یا سنگی است که از برای سنگساری شیطان نهاده اند یا سنگی است که از بیهر ترازوی اعمال گذاشته اند ـ

بیت

کسی کو عــارف حــق در جهان است
مرید خــاک راه عــارفان است
بگجرات عطـــا دولا رواجی
بغـزنی صفـــا محـــمود تاجی
ازو کابل شـــده هم فیض مکـــه
چنـــان کز شاه بهیکهو خاک ککـــه

بـرنگ خـرمن گل مست خفتـه
بزیر خاک چون گنجی نهفتـه
مزارش ساده هم چون لوح خورشید
چو ذرات از هوایش اهل امیـد
بهر سو طـایف افواج مـلایک
زاهل زایر ارباب ارایک
[ص ۱۶] نفس تنگی گـرفت از جوش مردم
در آنجا گم شد از سر هوش مردم
بقـا زین گفتگو دندان بلب کن
بیا از عـارفان عرفان طلب کن
کـه حق فرموده اندر نوع انسـان
نـکردم خلقت الا بهر عرفـان

در صفت حضرت شاه شهید قدس الله المجید

زاهد قلم که در صومعه دوات اربعین ها کشیده و معنی الفقر سواد الوجه فهمیده بر سر آنست که از سرچشمه دوات وضو سازد و بر مصلای کاغذ سر بسجود نهد و به تمهید تحمید و تمدیح ترویح آن شاه شهدا و آن پیر هدا رطب اللسان گردد۔

زهی بارگاهی که پیران صبح نفس خورشید ضیاء بخاکروبی آن آستان علیا ظلمت ریش را بنور مبدل ساخته اند۔

وخهی جناب عالم پناهی که جوانان ماه جبین مشتری لقا بخدمت گاری آن درگاه والا چون ملایک طرح اقامت انداخته۔

اگر گنبد فلک بدین گونه پست نمی ساختند ایوان مرقدش بلند تر می افراختند۔ و اگر فضای زمین این چنین تنگ نمی نمودند ساحت صحن مشهدش وسیع تر می فرمودند۔

آب جوی مصفـا سرشت که خاصیت [ص ۱۷] بادۂ بهشت بهم رسانده از آثار قرب و جوار مزار اوست و پل مستان که بر سر جوی چون می برستان دراز افتاده از نشأ قربت تربت او۔

در ساحت مزارش در زیر هر دیوار جوئبارهای سرشار و گلزارهای مشکبار

جنات عدن تجری من تحتہاالانہار(۱) ـ پیران فلک رہا خالدین فیہا ابداً(۱) رضی الله عنہم و رضواعنہ(۲) ـ

بیت

جنابی چرخ والا چاکر او
جنابی عرش اعظم بر در او
شده خاک در اوهر چه هست است
سر گردون درینجا نیز پست است
همه عالم چو خاتم در بر او
چو حلقه آسمانہا بر در او
فلک با آن همه تمکین وحشمت
کمر ازکہکشان بسته بخدمت
بحاضر باش لب جنبانی او
اجابت می کند دربانی او
ز بس دارد نذر از هر طرف ریز
چوکان خاک مزارش گشت زرخیز
بیا بنشین بقسا بر خاک این در
که تا بینی مراد خویش در بر
بقای خود فنای خاک اوکن
مدد جوئی ز روح پاک اوکن

در صفت حضرت سید مہدی بادشاه نور الله مرقده الی یوم الانتباه

هوش بی هوش شده بر من دویده وحرد [ص ۱۸] بیخود گشته نزد من رسید که قوافل ملایک گرم مہمیزند ومحافل خلایق از طرف جلو ریز ـ نمی دانم که عزم کجا دارند ـ من نیز از خود بیرون دویدم بخلایق همرکاب وبملایک هم عنان روان شدم ـ ناگاه از دور بارگاهی دیدم چنان بارگاهی :

از هفت سپہر هم فراتر
وز هشت بہشت خوشنما تر

۱ ـ سورهٔ طه ۷۶ ـ
۲ ـ سورهٔ توبه : ۱۰۰ ـ

من از تحیر بخاک راه برابر شدم که این بارگاه بفلک همسر از کیست؟
خروش سروش درگوش هوش ندا در داد :

که این درگاه شاه محو ذات است
مزار سیدی مهدی صفات است

سبحان الله چه جنابی است که جبین بشوق ادراکش از دو ابرو بغل‌ها گشاده و مرغ بوسه باشتیاق خاک نشینی آستانش از دو لب بالها واکرده کلاه گوشه گنبدش ازسرعرش گذشته وآستین برجش ازکارطلاید بیضا نموده ـ
اگر خورشید قبه زارزرینش می دید چون گدایان کاسه چشم بر سر نهاده در پای دیوارش می گشت و اگر سپهر عروج‌بروجش مشاهده می‌نمود زهره‌وار در گرد سر آن چرخ می زد ـ
تاشنگرف شفق در صدف فلک حل ساخته اند نقاشان قضا کلک کهکشان [ص ۱۹] ننیداخته اند، و تا طلای خورشید بعیب کسوف موصوف نموده اند از نقش پردازی او موقوف فرموده اند ـ طایران عرش مسایر کبوتروار پیرامون برجش طایر و زائران قدسی سرائر در گردسرش چون فلک دائر ـ

بیت

جنابی هم خطابی عرش اعلی
جنابی هم رکابی خاک بطحا
همه شاهان گدای این جناب اند
گدایان بادشاهی خاک وآب اند
بروجش ماه و مهر اندر جراو
ز رنگش برده بر نقاش هائل
بمعنی صورت دیوار مائل
ز موج رنگ او دل در کمندی
بود هر نقشبندش نقشبندی
شده قالب تهی کان در نگارش
طلا از بسکه شد صرف جدارش
بشکر آنکه جسمش جان او گشت
زمین با گاو خود قربان او گشت

زندهم چرخ در این فکر جولان
که سازد گوسفندی خویش قربان
بقصا رو ترک قیل و قال خود کن
بیا در پیش و عرض حال خود کن
بیا ای هادی مهدی عنایت
هدایت کن هدایت کن هدایت
ز روی لطف بر حال تباهی
نگاهی کن نگاهی کن نگاهی

[ص ۲۰] این گدا را ازین چهار بادشاه که در معنی چهار رکن عالم اند و با چهار عنصر آدم چهار التماس است :

اولاً از سیدی مهدی علم و هدایت ـ
و از عاشقان عشق و محبت ـ
و از عارفان عرفان و معرفت ـ
و از شاه شهید در خاتمهٔ کار شهادت ـ

آغاز فصل بهار و گلدسته بندی اوصاف بهار

چون از زیارت مقابر بهره اندوز گشتم شوق دامن دل گرفت که پیش از سیر شهر گلگشت "باغ شهر آرا" باید نمود و قبل از تماشای نوادر جهان تفرج جهان آرا باید ساخت ـ

به رهنمونی شوق به "باغ شهرآرا" در آمدم ـ دیدم حافظ بلبل از روی سیپارهٔ گل به آواز بلند می خواند که لایمسه الاالمطهرون(۱) ـ و مقری قمری بر مینار سرو در باب زائران باغ می گوید که ولهم فیها منافع و مشارب أفلا یشکرون(۲) ـ

شاخ درختان میوه‌دار چون شاخ نبات سراپا شیرین و گلهای اطراف گلزار برنگ گل کاغذ همیشه رنگین و ظل ممدود در شأن سایهٔ چنار او است و ماء مسکوب در باب آبشار او ـ

از عکس گلزارش آسمان دامنی است پراز گل و از پرتو لالهزارش فلک

۱ ـ سورهٔ واقعه : ۷۹ ـ ۲ ـ سورهٔ یس : ۷۳ ـ

ساغری است لبریز مل ـ

[ص ۲۱] هوش بلبل از جوش گل ابتر شده و گوش گل از خروش بلبل کر گشته ـ و هجوم درختان تا کهایش را در کنار تنگ گرفته چون بوسهٔ خوبان رنگ شکستگی ساری شده و انبوهی تاک میوهای درختان را فشرده ـ

در باغ هر طرف جویبار های شربت جاری گشته

شاخ درختان میوه‌دار شخ شده که وفا کهتہٍ کثیرۃٍ لا مقطوعۃ (۱) و لا ممنوعۃ درشأن من وارد گشته ـ

طوبی دعوی دروغ می کند ورخسار لاله از غضب سرخ گشته که آیه ان الذی جعل لکم من الشجر الاخضرناراً (۲) در باب من نازل شده' گل را باین چه می رسد ـ

از تراکم اشجار سایه‌دارش تاب آفتاب در سایهٔ دیوار باغ نشسته و از شعاع چراغان لاله زارش تاریکی سایه در داغ پنهان گشته ـ

الحق بهشتی است که شب رابروگذار نیست و روز را ‌ ‌درو بار نه ـ

خورشیدفلک پیمای به هوای تماشای فضای بهشت آسایش‌می خواهد که‌در سایه اشجاز جا گیرد ـ اما چوبداران شاخ و یساولان * سفیدار و سپرداران برگ و ناوک اندازن خار نمی گذارند که گذر آن در جوار این همیشه بهـار واقع شود ـ

بیت

[ص ۲۲] چنـارش تـا ثـریا سر کشیـده
بشــاخ کهکشــان تاکش رسیده
بـدانسـان بـرده سوی آسمان راه
کـه برگش پنجه زد با پنجهٔ مـاه
بـرنگ خوشهٔ پـروین بر افلاک
نمـایان خوشـه' انگور بر تاک
سفیـد آرش چو آه عـاشقـانـه
گذشت از چـرخ چو تیرا ز نشـانه

۱ـ سورۃ واقعہ : ۳۳ ‌ ‌ ۲ ـ یس : ۸۰

* جمع یساول بمعنی چوبدار ، ملازم ، حاشیه نشین ـ

ز عکس گل در و دیوار این باغ
چو برگ لالہ رنگین لیک بی داغ
چنان زد شعلہ رخسار گل از نور
کہ گلشن گشت گلزار سر طور
ز عطر افشانی گلہای گلزار
شدہ صحن چمن دوکان عطار
میان باغ دریای روان است
کہ آب او حیات انس و جان است
ز عکس گل چراغان گشتہ آبش
چو فانوس خیالی هر حبابش
بقا بلبل بہ گل اندر وداع است
خزان را با چمن فکر نزاع است
بگلشن گل اگرچہ دلنشین بود
بلائی از خزانش در کمین بود

در صفت موسم خزان و بیان برگ ریزی آن

آوردہ اند کہ چون بہار رخت از چمن بر بست بلبل در مرثیۂ گل اشعار پر سوز گفتن گرفت، وچون چشم خود درہای آبدار سفتن ـ

و گویند کہ چون [ص ۲۳] باغ از نرگس دیدہ بر روی چمن واکرد از دست بُرد خزان سینہ را از خیابان چاک زد و از سر و سفیدار آہ های فلک گذار سرداد ـ و از چشمہ و جوئبار گریہ های سرشار روان کرد و چشم بلبل آنچہ بر روی گل دیدہ بود خون گشتہ بیرون ریخت ـ و زلف سنبل کہ بشاخ گل پیچیدہ بود جدا شدہ بباد آویخت ـ

و جوی درگردچمن هر قدر گردید از گل اثری ندید و فاختہ از سر سرو هر چند فریاد کرد از بلبل نشانی نیافت ـ

و اشجار از دانۂ انگور با دیدۂ پر آب و شاخسار از سیب آتشین بادل پر التہاب تاک افسردہ چون مار مردہ بدرختان پیچیدہ ـ

و چنار بی بار در ماتم گلزار دستہا بر سر کوفتہ، شاخ انار چون آہ شرر بار خرمن خرمن آتش جمع نمودہ، و رگ تاک همچو مژگان گریہ ناک دامن دامن

اشک فراهم آورده ـ

شاخ‌های عریان چون شاخ آهو از برگ بی نوا و برگ‌های زرین همچو برگ جلاجل* از باد پر صدا ـ

سرو سر بلند چون تیر درد دل دردمند در سینهٔ باغ بشکست و بادهای سرد همچو آه از جان پر درد از جگر گلشن برخاست [ص ۲۴] از غصه گریه در حلق جوی گره بست و از بی طاقتی کمر سرو بشکست ـ

بیت

بگلشن همچو آه اهل فریاد
بهر سو زلف سنبل رفته برباد
چو بلبل رنگ روی گل پریده
چو گل بلبل گریبان بر دریده
چمن در سیر دهر پر تغیّر
ز نرگس کرده وا چشم تحیّر
تو گوئی آتش گل گشت روشن
تمامی سوخت خشک و تر بگلشن
دی آمد زد درون باغ خیمه
نمانده در چمن‌ها غیر هیمه
رخ و رنگ چمن زردی گرفته
بطبع خار و گل سردی گرفته
بقا اینجا خزان رنگین بهار است
که گلشن چون دوکان میوه‌دار است
گل ارچه رخت خود بر بست در دی
رسیده کاروانِ میوه در پی

در صفت میوه‌های کابل و بیانِ اثمار آن زمین پر گل

نی نی آنچه گفتم از شأن خزان کابل دور است ـ خزانش در معنی بهاری

* جمع جلجل بمعنی زنگوله ها ـ

است که خار و برگ از شاخسارها ریخته و خرمن خرمن میوه بشاخ آویخته ـ بهر درختی که نظر بالا کنی خوشه‌های انگور است و بهر آسمانی که چشم افکنی [ص ۲۵] ستاره های پر نور است ـ تو گوئی لالی سیراب است که ابر گهر بلر بر سر چمن پاشیده و یا تقاطر سحاب است که از برودت هوا منجمد گردیده ـ

تاک اگر طاقت برداشتن خوشه‌های انگور در خود می دید برسر درختان دیگر نمی دوید و شاخسلر انگور اگر از بار میوه دو تا نمی گردید همانا بشاخ کهکشان می پیچید ـ

چراغ سیب از باد بی آسیب و شاخ انگور چون شمع پر نور پنجه' چنار چون دست عروسان حنا بسته و دیدهٔ نرگس همچو چشم عشاق بتماشا گشاده برگ های سرو از باد های سرد چون کاغذ باد بهر طرف در فریاد و شاخهای بی بر از باد صر صر برنگ تار چنگ بصد رنگ در آهنگ ـ

هر برگش ورق دیوان خزانی و هر شاخی سطری از خط زعفرانی ـ صفحه' اوراق چون صفحه مصحف مطلا و یا برنگ ورق آفتاب معلا مجلا

اشجار چون صرافان درم برگ ها را بهوا داده و از ترازو به عیار کمال رسانیده ـ تو گوئی باغبان به میهمانی جهان پرداخته و از برگ خزانی فرش زرافشانی در صحن چمن انداخته [ص ۲۶] و درختان چون خادمان نیک بختان طبق طبق از فواکه بسر نهاده بهر طرف در باغ بر یک پا استاده است ـ

بیت

خزانش از بهاران خوش نما تر
ز دلبر عـــاشقـــانش دلـربا تر
ز رنگ آمیزی بـــاد خـــزانی
درخت از برگ دارد زرفشـــانی
چمن از خنـــده شـــادی مرگ گشته
کـــه هر برگش گل صد برگ گشته
درختـــانش در ایام خزانی
ببر کـــرده لبـــاس زعفـــرانی

چمن در زرفشانی چون کریمان
زمین در نقره بندی چون لئیمان
درختانش سراپا وَرد گشته
ز عشق نو بهاران زرد گشته
چو معشوقان انارش گشته خندان
ز برگ پان نموده سرخ دندان
بهی از فربهی پستانی از حور
غلط گفتم غلط یک قبهٔ نور
ز سیب سرخ شاخ از هر کناره
چو تسبیح عقیق از هر کناره
بقا از میوه‌های او چگوئی
که دارد برف او بی آبروئی
اگرچه میوه‌اش گرمی نموده
ولی سردیش دست و پا ربوده

در تعریف سردی زمستان و بیان برف و باران

درین هوا که قلم چون شاخ بید برخود می لرزد و چشمهٔ دوات یخ می بندد مرا سودای‌آن در سر پیچیده [ص ۲۷] که ادهم قلم را درمیان‌سردی‌های این سر زمین گرم سازم۔

سبحان الله تظلم برودت درین ملک تا بحدی است که خورد (خرد) و بزرگ بر خود می لرزد۔ اگر از شداید برف بیم نداشتی دَم ازخانه‌های ابدان بر آمدی۔ و اگر رشتهٔ حیات برپا ندیدی مرغ روح از قفس قالب بر پریدی۔

اخگر برنگ جوگیان جامهٔ خاکستری پوشیده و آب از یخ درتہ چادر خزیده۔

آتش ازین عالم سرد و از شدت بَرد از بیم رنگ ریخته و در سنگ گریخته۔

برف پست‌و بلند زمانه راهموارکرده و عالم رنگا رنگ را بی‌درنگ آشکار ساخته۔

فلک تہمت بخل از خود برداشته و خانه شاه و گدا بنقرهٔ خام انباشته۔

انسان در پوست حیوان صورت حیوانی گرفته و حیوان با گوشت انسان سیرت انسانی بهم رسانده ـ اگر پوست ازین طایفه می گیرند چون گوسفند می میرند و اگر از آتش این قوم فرد می شوند چون سمندر* برجا سرد می گردند ـ فنزل من حمیم(۱) را مژدهٔ میهمانی می‌دانند تصلیهٔ جحیم (۲) را آیت رحمت می خوانند ـ

آسمان از خوف برف [ص ۲۸] و جویبارش همچو جوانان حسن جوی خانه بخانه دویده پنیرش به بشلاق هم شیره و قروتش چون قوت پرشیره ـ

بیت

چه شهری مشتهر در نیک نامی
حبش داده باو خط غلامی
دو گیسو از دو بازارش در آغوش
دو حلقه از دو در برسته درگوش
برنگ نو عروسان حیا کوش
شده بازار او از چرخ روپوش
چو بقالان ببازارش نشستند
ز چشم زخم گردون پرده بستند
اگر گرمی بازارش نبودی
هوای سرد او طوفان نمودی
بهر جا چوک** ها دارد مدور
چو بدر از روی مه رویان منور
بقا زد شوق پنجاب از دلم جوش
هوای کابلم گشته فراموش
بیا یکره سوی پنجاب روکن
ز خاک پاک پنجاب آبرو کن

•

* بمعنی اوقیانوس ـ او ۲ ـ سورهٔ واقعه : ۹۳

** بمعنی چهارراه ـ

تمه رسید نسخهٔ چهار فصل کابل من تصنیف نیازمند درگاه الہی ملا محمد بقا کنجاهی غفرالله لہ۔

بدستخط فقیر حقیر سراپا تقصیر ملا محمد صلاح در ۱۱۳۹ هجری (بہ) تحریر پیوست۔

تعلیقات

ص ۷ اور ۱۰   شاہ دولا

شیخ کبیرالدین معروف بہ شاہ دولا دریائی گجراتی ۔ بچپن میں ہی یتیم ہوگئے اور ہندوؤں نے انہیں خرید لیا ۔ جب آزاد ہوئے تو سید سرمست سیالکوٹی کی خدمت میں پہنچے ۔ مدتوں سکر و جذب اور مستی کی حالت کا غلبہ رہا ۔

۱۰۷۵ یا ۱۰۸۵ھ میں وفات پائی ۔ قبر گجرات میں ہے (خزینۃ الاصفیا از مفتی غلام سرور لاہوری ۲ : ۱۰۲) ۔

ص ۱۰   :   گجرات

صوبہ پنجاب (پاکستان) کا معروف صنعتی شہر جو اسلام آباد سے لاہور جاتے ہوئے شاہراہ پاکستان پر واقع ہے ۔ اسلام آباد سے ایک سو میل جنوب میں اور لاہور سے کوئی ستر میل شمال میں واقع ہے ۔

ص ۸   حضرت عاشقان

ص ۱۰   حضرت عارفان

کابل میں ان دونوں بزرگوں کی زیارت گاہ ایک ہی مقام پر کابل شہر کی جنوبی سمت میں شیر دروازہ کے کوہ کے نشیب میں واقع ہے ۔ اور "عاشقان و عارفان" کے نام سے معروف ہے ۔ حضرت عاشقان کا اصل نام خواجہ عبدالسلام اور حضرت عارفان کا اصل نام خواجہ عبدالصمد ہے ۔ تزکِ بابری اور آئین اکبری میں بھی یہی نام مذکور ہے ۔ یہ دونوں بھائی تھے اور خواجہ جابر بن شیخ عبداللہ انصاری ہروی (۳۷۶ ۔ ۴۸۱ھ) کے بیٹے تھے عین الدولہ بہرام شاہ غزنوی خلف مسعود ثالث بن ابراہیم بن مسعود اول بن سلطان محمود (م۵۴۴ھ) کی خواہش پر (ہرات سے) غزنی آئے اور اس کے بعد کابل میں اقامت اختیار کی ۔ اور یہیں وفات پائی ۔ مرزا صائب تبریزی نے کابل کے مدح میں کہے گئے اشعار میں ان بزرگوں کی طرف اشارہ کیا ہے :

خوشا وقتی کہ چشمم از سوادش سرمہ چین گردد
شوم چون عاشقان و عارفان از جان گرفتارش

(ملخصاً از کتاب "مزارات شہر کابل" تألیف محمد ابراہیم خلیل ۔ صفحات ۱۰۶ ۔ ۱۰۷، مطبوعہ کابل ۱۳۳۹ھ ش ۔ وہاں ان مزارات کی موجودہ حالت کے بارے میں تفصیل کے ساتھ معلومات دی گئی ہیں)۔

ص ۱۱ شاہ شہید

شاہ شہید کا مزار کابل میں "پل مستان" اور "چمن حضوری" کے قریب واقع ہے ۔ ان کا اصل نام شاہ ابو اسحاق ختلانی ہے ۔ مولانا جامی نے سلسلۃ الذہب میں ان کا ایک قصہ بھی نقل کیا ہے ۔ کابل کے مضاف میں گاؤں غوچک دہ افغانان میں خواجہ اسحاق کی جو زیارت گہ ہے، عوام الناس کے اعتقاد کے مطابق وہ بھی اسی شاہ شہید کی زیارت گاہ ہے ۔ کیونکہ شاہ شہید کا ایک جنگ میں لڑتے ہوئے سر جدا ہوگیا اور تن جدا ۔ جہاں سر دفن ہے وہ جگہ "زیارت شاہ شہید" کے نام سے مشہور ہے اور جہاں تن دفن ہے وہ جگہ "زیارت خواجہ اسحاق" کے نام سے پکاری جاتی ہے ۔ صاحب "خزینۃ الاسرار" کے مطابق شاہ اسحاق ختلانی، میر سید علی ہمدانی (م۷۸٦ھ) کے خلفاء میں سے تھے ۔

ملخصاً از مزارات کابل ۔ ص ٦۹ و ۱۵۹)

ص ۱۲ حضرت سید مہدی

کابل میں ایک زیارت گہ سید مہدی آتش نفس کی ہے میرے خیال میں یہ اسی بزرگ کی قبر ہے جس کا ذکر رسالہ چہار فصل کابل میں ہے ۔ زیارت سید مہدی آتش نفس کے بارے میں صاحبِ "مزارت شہر کابل" نے لکھا ہے کہ اب یہ قبر کابل کے ہوائی اڈے کے احاطہ میں آگئی ہے اور اس قبر کا ٹوٹا ہوا پتھر موجود ہے جس پر قرآنی آیات کندہ ہیں لیکن صاحبِ مزار کا نام موجود نہیں ہے ۔ مگر اس قبر کے بالکل قریب صندوق کی شکل کا ایک پتھر ہے جس پر نہایت خوبصورت طریقے سے آیات کندہ ہیں اور ایک طرف یہ عبارت مرقوم ہے ۔

"در تاریخ ۹۲۷ جناب مغفرت مآب محمدی بن سید خواجہ غفراللہ ذنوبہما از دارفنا رحلت نمود" ۔

گمان غالب یہی ہے کہ یہ سنگ قبر خود سید مہدی کی قبر کا ہے جن کا اصل نام ''محمد (ی)'' تھا اور وہ ''مہدی'' کے لقب سے مشہور تھے۔ کیونکہ کوئی وجہ نظر نہیں آتی کہ یہ قبر جو اس قدر معروف اور عوام الناس کے ہاں قابل احترام ہے اس کا کوئی کتبہ موجود نہ ہو مگر اس کے قریب واقع دوسرے مزار کا کتبہ موجود ہو۔ علاوہ ازین (کابل میں) ایک اور زیارت گاہ سید محمودکی ہے اس کے صاحبِ قبر کو اس صاحبِ قبر کا بھائی سمجھا جاتا ہے۔ پس احتمال یہی ہے کہ ایک بھائی کا نام محمد تھا اور دوسرے کا محمود۔ بہ ہر حال یہ سب باتیں قیاسی ہیں۔

مشہور ہے کہ سید مہدی بہت عرصہ ہندوستان میں پھرتے رہے اور وہاں کے مشایخ چشتیہ سے کسب فیوض کر کے واپس وطن آگئے اور موجودہ "گذر شور بازار" میں مقیم ہو گئے۔ ان کے اخلاص مندوں نے ان کی اقامت گاہ کے قریب مسجد بنا دی جو اب تک "مسجد سید مہدی" کے نام سے معروف ہے۔ (مزارات شہر کابل : ص ۸۲)۔

ص ۱۴ باغ شہر آرا اور باغ جہان آرا

جب بابر بادشاہ (۹۳۲ - ۹۳۷ھ) نے کابل کی رونق بڑھانے میں دلچسپی لی تو وہاں باغ "شہر آرا" اور دیگر باغات تعمیر کروائے۔ جب جہانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ھ) تخت نشینی کے بعد پہلی بار کابل گیا تو حکم دیا کہ باغ "شہر آرا" کے ساتھ ایک اور باغ بنایا جائے اور اس میں ۲۷ زراع چوڑی نہر کھودی جائے جب یہ باغ مکمل ہوگیا تو اس کا نام "جہان آرا" رکھا گیا۔ جب شاہجہان بادشاہ اپنے بارھوین سنہ جلوس (=۱۰۴۸ھ) میں کابل گیا تو باغ "شہر آرا" کو خصوصی قرار دیا اور باغ "جہاں آرا" نواب مالکہ دوران بیگم کو بخش دیا۔ ان دونوں باغوں میں چنار کے درخت نہایت خوشنما اور تنومند تھے۔

باغ "شہر آرا" کے کئی چنار بابر بادشاہ نے اپنے ہاتھوں سے لگائے تھے ان باغات میں آبشاریں، حوض اور شمع دانوں کے لئے طاقچے بنائے گئے۔

ملا عبدالمجید لاہوری (م ۱۰٦۵ھ) نے بادشاہ نامہ (جلد دوم مطبوعہ کلکتہ ۱۸٦۸ء ص ۵۸۵ تا ۵۹۱) میں ان باغات کے حسن اور فن

تعمیر کے بارے میں تفصیل کے ساتھ بتایا ہے۔ ہم نے مذکورہ معلومات وہیں سے لی ہیں۔

اب یہ باغات کابل میں موجود نہیں ہیں۔ گمان یہ ہے کہ جب نادر شاہ افشار نے کابل پر قبضہ کیا تو دیگر عمارتوں کے ساتھ ان باغات کو بھی صفحۂ ہستی سے مٹا دیا۔ (رسالۂ آرامگاہ بابر تألیف استاد خلیل اللہ خلیلی مطبوعہ کابل، تاریخ ندارد، ص ۵۵)۔

ص ۱۰ **شاہ بھیکھو مدفون ککہ**

اس بزرگ کے بارے میں چونکہ بعض معلومات پہلی دفعہ منظر عام آ رہی ہیں لہذا قدرے تفصیل میں جانا پڑے گا۔

موضع دالیہ (متصل ککہ) ضلع گجرات سے محترم محمد اسلم جاوید تجدیدی نے جو شاہ بھیکھو کی اولاد میں سے ہیں اپنے جد اعلیٰ کے بارے میں جو معلومات فراہم کی ہیں وہ ان کے شکریے کے ساتھ یہاں درج کی جاتی ہیں:

شاہ بھیکھو کا اصل نام میر محمد سعید تھا وہ حضرت عمر فاروق رض کی اولاد میں سے تھے۔ آپ کا شجرۂ نسب شیخ فریدالدین گنج شکر سے یوں ملتا ہے۔ شاہ بھیکھو بن شیخ منصور بن شیخ بدرالدین بن خواجہ عبدالشکور بن شیخ طاہر بن شیخ یوسف بن شیخ بڈھن بن شیخ حسین بن شیخ سلیمان بن شیخ پیراھن بن خواجہ عبدالحمید بن شیخ یعقوب بن شیخ محمد بن مخدوم شہاب الدین معروف بہ فرخ شاہ کابلی بن شیخ فریدالدین گنج شکر۔

شاہ بھیکھو کی اولاد ضلع گجرات کے مواضع چکوڑی، مونیاں، ٹھیکریاں، ککہ اور دالیہ میں آباد ہے۔ ان کی کچھ اولاد کا شجرہ حسب ذیل ہے۔

شجرۂ نسب اولاد شاہ بھیکھو
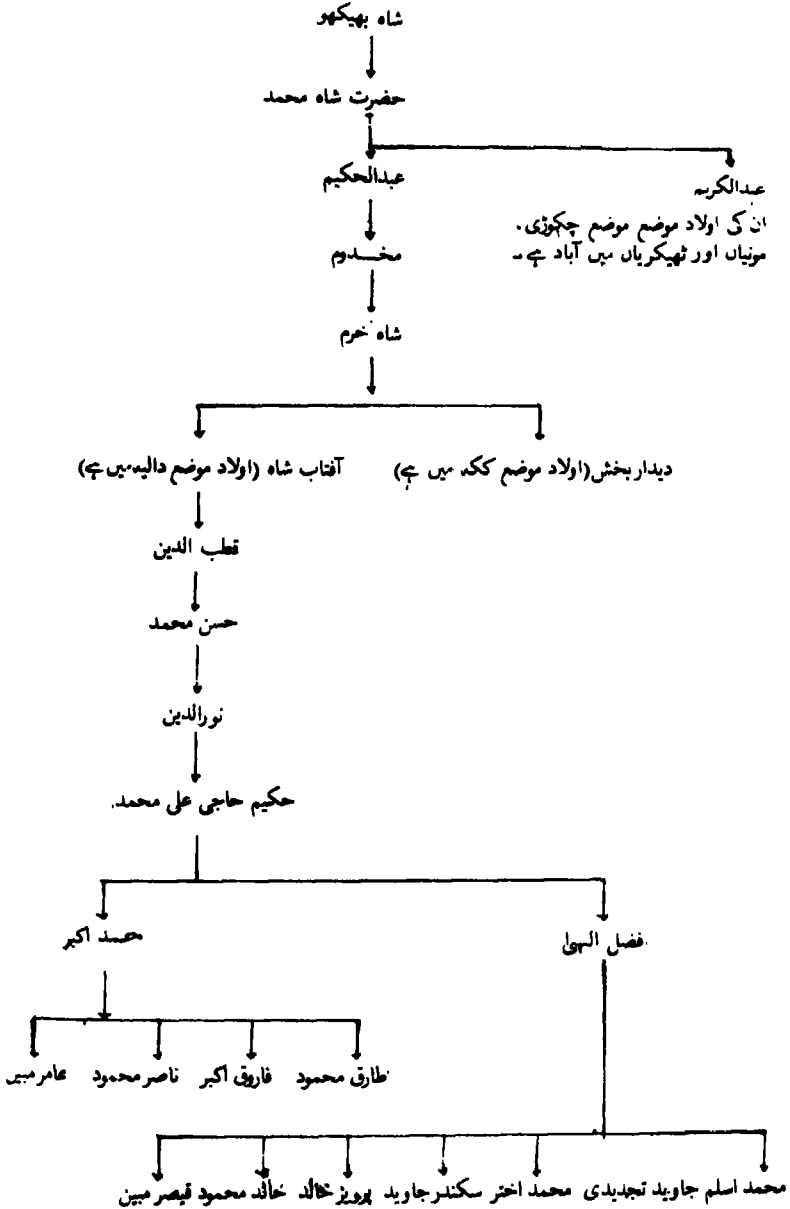
شاہ بھیکھو دھلی کے نزدیک موضع وایانوالی (اس نام کا ایک گاؤں ضلع شیخو پورہ پاکستان میں بھی موجود ہے) سے اپنے مرشد کے حکم سے یہاں آئے تھے۔

حضرت بھیکو کی اولاد میں سے ایک شاعر محمد علی فقیر (م۱۹۲۴ء) نے منظوم پنجابی قصہ ''سوھنی گھمیاراں'' (تاریخ تصنیف ۱۳۱۹ھ) کے خاتمہ میں اپنے اور اپنے جد بزرگوار کے بارے میں بتایا ہے کہ :

نام محمد علی ہے میرا ہر کوئی پیا بلا ندا
قصے وچ فقیر لکھایا مطلب خاص دلاندا
تحصیل ضلع گجراتے اندر ککہ نام گراں دا
چدہرانے منگو والیوں چڑھدے پینڈ ادو کوھاندا
اَل میانی بھیکو آنے ہے مشہور اساڈا
اولاد حضرت شاہ بھیکھ ولی دی جد ساڈی دا دادا
قوم قریش فاروقی جس دی چشتی دا خنوادہ
وچ علاقے طرف دلی دے ایتھوں بہت دراڈا
وایانوالی مڈھ قدیمی ہے مکان اونہاں دا
طرف دلی دے ایہ فرمایا ہے اک نام گراں دا
بھیکھونوں اللہ نے بخشیا درجہ خاص فقر دا
پیر اجمیری وچ پنجاب کیتا حکم سفر دا
وچ پنجابے بیعت تیری نالے حکم قبر دا
عا صا اک تبرک دتا نالے سبق صبر دا
عاصے تیرے جس جاگہ وچ سبزی رنگ وٹایا
اوتھے بیٹھ مقیمی رھنا مرشد سی فرمایا
ایتھے عاصے رنگ وٹایا وچ زمین دبایا
ٹاھلی دا رُکھ عاصے وچوں مار شگوفے آیا
ایہ کرامت شاہ بھیکھو دی اللہ پاک وکھائی
بدیع جمع سردار جدوں سی اس زمانے آھی

شاہ بھیکھو دے باغے وچوں اک پھل کھڑ یا نوروں
مشک، معطرتے خوشبو یای کُھلّے آون دوروں
وچ چکوڑی دے چن چڑھیا حکم نال حضوروں
وچ زمین اسماناں چمکے جوش فقر دے نوروں

اس منظوم قصہ کا قلمی نسخہ تجدیدی صحب کے پاس موجود ہے اور یہ اشعار ہمیں محترم خضر نوشاہی صاحب نے مذکورہ نسخہ سے نقل کر کے بھیجے ہیں ۔

موضع مونیاں کے جناب محمد شفیق نے پنجاب کے بہت بڑے عالم دین حافظ نور الدین کے صاحبزادے محمد امین کے نام پر ایک تذکرہ "فیض الامین" لکھا جس پر نظرثانی علامہ محمد عبدالکریم قرشی قلعہ داری (م ۱۳۷۷ھ) نے کی ۔ اس غیر مطبوعہ تذکرہ میں شاہ بھیکھو کے حالات زندگی موجود تھے ۔ یہ تذکرہ جو اب ضائع ہوچکا ہے اس کے بعض اقتباسات جناب ڈاکٹر احمد حسین احمد قلعہداری کے پاس محفوظ ہیں ۔

بھگوان داس ہندی نے اپنے تذکروں "حدیقہ ہندی" اور "سفینہ ہندی" میں ایک شاعر محمد ارشد رسای کا ذکر کیا ہے جو پنجاب میں رہتا تھا اور قدوۃ العارفین شاہ بھیکھو کا مرید تھا ۔ یہ شاعر محمد شاہ بادشاہ کا معاصر تھا ۔ (سفینہ ہندی باہتمام محمد عطاءالرحمن عطا کا کوی پٹنہ ۱۹۵۸ء، ص ۸۹ ۔ حدیقہ ہندی خطی نسخہ کتابخانہ مرعشی قم ۔ روٹوگراف مملوکہ راقم السطور ، ورق ۱۷۶ الف) ۔
ص ۱۰

ککہ

یہ گاؤں گجرات سے تقریباً دس کلو میٹر مغرب میں واقع قصبہ کنجاہ سے تقریباً چھ کلو میٹر جنوب میں واقع ہے ۔ اس کے ساتھ ہی کاہنہ اور دالیہ نامی گاؤں بھی موجود ہیں ۔ دیہات کی اس مثلث کے بارے میں ایک محاورہ ہے :

ککہ، کاہنہ، دالیہ
کام نہ پائیں والیا

۸

زمستان

۱۳۶۵ هـ ش

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

مدیر مسئول : رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله : سید عارف نوشاهی

مشاور افتخاری : دکتر سید علی رضا نقوی

فهرست مطالب

دکتر محمد سلیم اختر ★

مرغوبترین موضوعات حکیم سنائی غزنوی وپیرایه های متنوع اظهار آن

بس که شنیـدی صفت روم و چین

خیـــز و بیا ملک سنـــائی به بین

تصوف و عرفان و زهدیات از اجـزای لاینجزی ادبیات متعالی زبان شیرین فارسی است و سنائی از جمله پیش گامان و مخترعان و مبتکران طراز اول ایـن نوع سخـن می باشـد . قدرت نبـوغ و توانائی اندیشه اش را همین بس که ازیک طرف شعرای متصوف چیره دستی مثل شیخ فرید الدین محمد عطار نیشـابوری و مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی دوشا دوشش گام بر میدارند و اعتراف به عظمتش را بر خود واجب میدانند ، و مبدعانی قدرتمنـد چون استاد سخن سعدی و خواجهٔ شیراز که هر کدامشان بحق میتوان گفت واسطة العقـد ادبیات پُرمایهٔ زبان فارسی است ، عصارهٔ نابی از رگ ابداع و ابتکار آن حکیم در کشیده آنرا در کلیات و دیوان خود بصورت اندرز و مـوعظت گنجانیده اند ، از دیگر سوی سرایندگانی ورزیده و هنرمند مانند ملک الشعرای بهار و غالب نام آور دهلوی و

★ زاده ; ۵ دسامبر ۱۹٤٦م در امرتسر . سرپرست تحقیقاتی مرکز ملی پژوهش تاریخ و فرهنگ اسلام آباد .

تصحیح : ۱ ـ تذکرهٔ مجمع الشعرای جهانگیر شاهی از قاطعی . ۲ ـ رسالهٔ نوریه سلطانیه از عبدالحق محدث دهلوی . ۳ ـ کلمات الصادقین از محمد صادق کشمیری .

اقبال فیلسوف و اندیشمند لاهوری برای رفع نیازهای اظهار و بیان روی بسوی سبک ساده وشیوهٔ شیوای سنائی می آورند و از جرقه های تابناک وی اکتساب انوار میکنند . بهار ,, زندان نامه « اش را در بحر بلخ نامه به سلیقهٔ سنائی می سراید و اقبال جاوید نامه اش را به اسلوب سیر العباد الی المعاد به سلک نظم در می کشد و گهگاهی غالب و اقبال لغات و تغبیرات ، وحتی مصر اعهائی از استاد غزنین را در گفته های اردو زبان خود با چنان چابکدستی از فارسی به اردو برگردانده بکار می بندند که خواننده به حیرت و استعجاب فرو میرود . یکی دیگر از چهره های درخشان ادبیات اردو که در دورهٔ اخیرسنائیوی را سخت تحت تأثیر قرار داده و لحن وی در نکوهش اوضاع روزگار و بازگوئی نابسامانیهای سیاسی و اخلاقی هم میهنانش همان تندی و برّش آن شوریدهٔ غزنه را داراست ، مولانا الطاف حسین متخلص به حالی ، نویسندهٔ آثار جاویدانی همانند یادگار غالب و حیات جاوید و حیات سعدی و مقدمهٔ شعر و شاعری و سرایندهٔ مثنوی مد و جزر اسلام معروف به مسدس حالی از بیش کسوتان شیوهٔ تازه در سرودن منظومه های اصلاحی و شاگرد بنام غالب وپیشرو ممتاز اقبال میباشد که اقبال ارادتش را به وی چنین برملا ساخته است :

طواف مرقد حالی سزد ارباب معنی را

نوای او بجانها افکند شوری که می دانم

بیا تا فقر و شاهی در حضور او بهم سازم

تو بر خاکش گهر افشان و من برگ گل افشانم *

تتبع در این زمینهٔ بخصوص و بررسی در محتویات دواوین و

* ـ باقیات اقبال مرتبه سید عبدالواحد معینی ، چاپ سوم ، لاهور ، ۱۹۷۸ ص ۲۴۶

مقایسهٔ سخنان شعرای نامبرده با اشعار سنائی هر یک فرصت بیشتر ومقال جداگانه ای را میخواهد . فعلاً آنچه را در سطور ذیل ملاحظه میفرمائید معرفی گونه ایست از جمله مطالب و موضوعات و مضامینی که سنائی در سرتا سر آثارش توجه خواننده را بآنها میکشاند وبمنظور گریز از یکنواختی یک مطلب را در چندین قالب میریزد و فرا روی علاقمندانش می نهد . غیر از توحید و ثناء خداوندی و تذکار قرآن و ذکر احادیث وتکرار گفته های مشایخ که در جای جای آثارش مشاهده میگردد ، موضوعات زیر از همه بیشتر مورد تفقد وعنایت آن حکیم بوده است :

نعت و منقبت :

توجه به نعت حضرت پیغامبر (ص) و مناقب صحابه و مدح و ستایش ایمهٔ اطهار (ع) از جملهٔ خصوصیات بارز شعر سنائی است .

در باب سوم حدیقة الحقیقه که به نعت آنحضرت (ص) و مدح اصحاب وی اختصاص دارد وی در پیرامون جوانب مختلف منصب ومقام نبوت نیز اظهار عقیده میکند و مطالب گونا گونی دایر بر تفضیل و ترجیح آنحضرت (ص) بر سایر انبیاء و اهمیت و ضرورت اتباع وی و آنکه وی رحمة للعلمین بوده است ، نیز ارائه میدهد. در این مباحث تکیه اش بیشتر بر قرآن و قصص قرآن و احادیث و اخبار پیغامبر (ص) بوده است .

در دیوان سنائی نیز نعتهای متعددی دیده می شود . تردیدی نیست که مضامین این نوع اشعار بکرات تکرار شده است ولی بازهم نه تنها خواننده را خسته نمی کند بلکه هر بار سوز و حال تازه ای نیز می بخشد . درمیان مثنویهای حکیم سنائی در مثنوی ,,سنائی آباد،، این چند بیت نعت حضرت پیغامبر (ص) آمده است :

,,والضحی » رنگ روی چو ن گل او

مشک ,, واللیل » بو ی سنبل او

ترک تاز سر سپهر بـــلاغ

تنگ چشمش ز عـالم ,, ما زاغ »

نو ر انجم ز روی خـــرم او

همـه عـالــم طفیـــل مقدم او

بسـر انگشت لطف دُرّ یتیـــم

ماه را میزدی میان دو نیـم (۱)

عظمت انســان :

سنائی انسان را برگزیدهٔ حق و مقصود کار دو جهان می شناسد و این موضو ع را در آثارش نیز جای جای می پروراند تا خو اننده متوجه این مقام و منزلت خود بشود ، از سر هوا و هوس برخیزد و خود را اهل و شایسته این اعتقاد ثابت کند. در حدیقه گوید

منت کـرد گار هـادی بین

کادمی را زجملـه کرد گزین (۲)

سـر این چیست ؟ خود تومیدانی

زانکـه مقصو د کار دو جهانــی (۳)

همه مقصو د آفرینش اوست

اهل تکلیف وعقل وبینش اوست (٤)

درمیان مثنو یها در مثنو ی طریق التحقیق سنائی تو جه خاصی بدین موضو ع مبذول داشته است :

خالق خلق و ایزد بیچـو ن

فاعـل کار گاه ,, کُن فیـــکو ن »

هـر چه آورد از عـدم بوجود
از وجود همه تـوئی مقصــود
خویشتن را نخست نیک بدان
تختهٔ آفرینشت بـر خـوان
در نگــر تاکـه آفـرید تــرا
از برای چه برگزیـد تــرا
خاک بودی ترا مکــرم کــرد
زان پست جلوهٔ دو عـالــم کـرد
از همه مهتر آفرید تــرا
هر چه هست از همه گزیـد تــرا
در نظـر از همـه لطیف تــری
بصفت از همه شـریف تـــری
خوبتـر از تو نقشبند ازل
هیچ نقشــی نبست در اول
قـدرتش بهترین صفـت بتـو داد
شــرف نـور معرفت بتـو داد
گـوهــر مـردمــی شعــار تو کـرد
کــرم و لطف خـود نثار تـو کــرد
باطنت را بلطف خـود پـرورد
ظاهــرت قبلهٔ ملایــک کـــرد
آن یـکی گنج نـامهٔ عصمـــت
این یـکی کارنـامــهٔ حکمـــت
اختـر آسمـان معــرفتـــی
زبـدهٔ چار طبع وشش جهـــتی

قاری سورهٔ مجاهده ای
قابل لذت مشاهده ای
خلقتت برد گوی استکمال
همتت راست سوی استدلال...
با تو بودست در „ الست " خطاب
باتو باشد بروز حشر حساب
گفتهٔ اسم جملهٔ اشیاء
در حق تست „ عَلّمَ الْاَسْماء "
طارم آسمان و گوی زمین
از برای تو ساختست چنین
فرش غبرا برای تو گسترد
چرخ فیروزه سایبان تو کرد
آفرینش همه غلام تواند
از پی قوّت و قوام تواند
حکمت و فطنت و کیاست و علم
همت و سیرت و مروت و حلم
در وجود تو جمله موجودست
وین همه لطف و جود معبودست
صفت تو بقدر آنکه توئی
نتوان گفت آنچنان که توئی
نشنیدی که آن حکیم چگفت
که بالماس دُرّ معنی سُفت
این همه عزت و شرف که تراست
تو زخود غافلی عظیم خطاست

اتباع از شریعت :

اهمیتی که سنائی برای شرع قایل بوده است ، ازین بیت نیک پیداست :

بی چراغ شرع رفتن در ره دین کور وار
همچنان باشد که بی خورشید کردن گازری (٦)

در مثنوی طریق التحقیق گوید :

تا ز شیطان خود شوی ایمن
شرع را شحنهٔ ولایت کن
گر شریعت شعار خود سازی
روز محشر کنی سر افرازی
هر که بد کرد ، زود کیفر بُرد
وانکه بی شرع زیست ، کافر مُرد...
بند بر قالب طبیعت نه
پای بر منهج شریعت نه (٧)

علم :

برای پی بردن به هدف آفرینش و غایت تخلیق خود ، انسان یکی از وسایلی که در اختیار دارد ، علم است وبقول سنائی :

نیست از بهر آسمان ازل
نردبان پایه به ز علم و عمل
بهر بالا وشیب منزل را
حکمت جان قوی کند دل را (٨)

علم تمیز حق از باطل بر انسان آشکار میسازد . وی را از هوا می رهاند و به حق رهنمون می شود :

چیست علم ؟ از هوا رهاننده
صاحبش را بحق رساننده (۹)
علم سوی در اله بَرَد
نه سوی مال و نفس و جاه بَرَد(۱۰)
هرکرا علم نیست گمراهست
دست او زان سرای کوتاهست (۱۱)
هر که بی علم رفت در ره حق
خواندش عقل ، کافر مطلق
در حضورش که هست نامحدود
هر که را علم نیست ، شد مردود
اگرت هست آرزوی قبول
رو بتحصیل علم شو مشغول
حکمت آموز تا حکیم شوی
همره و همدم کلیم شوی (۱۲)

گذشته ازینکه باب پنجم کتاب حدیقه تمامش به بیان فضایل علم اختصاص یافته حکیم در دیوانش نیز بکرات به اهمیت این موضوع اشاره کرده است . از آنجمله است :

ملک دنیا مجوی و حکمت جوی
زانکه این اندکست و آن بسیار (۱۳)
جان بدانش کن مزین ، تاشوی زیبا از آنک
زیب کی گیرد عمارت ، بی نظام دست یاز (۱٤)

سنائی وقتی به تحصیل علم فرا میخواند مقصودش علم دین است وفقه و تفسیر و نحو و ادب ، نه منطق و اقلیدس و جنس و نوع و فصل :

هـرکـه از علـم دین نشـد آگاه

در بیـابـان جهـل شـد گمـراه

آخـر این علم کار بازی نیست

علـم دین پارسی و تازی نیسـت

از پـی مـکر و حیلت و تلبیـس

دَرسُت از منطقست و و اقلیـدیس

تاکـی این جنس و نـوع و فصـل بود

عـزم آن علـم کن که اصـل بـود (۱۵)

در دیوان گـوید :

نقـه و تفسیـر خوان و نحـو و ادب

تـابیـابـی رضـای یـزدانـی (۱٦)

چوتن جـانـرا مـزین کن بعلـم دینٔ که زشت آیـد

درون سو، شاه عـریان ، وبرون سو ، کوشک و دیبـا (۱۷)

پند من بنیوش و علم دین طلـب از بهـر آنـک

جـز بدانـش خـوب نبـود زینت و فـر داشتـن (۱۸)

عـلم باید همـراه با حلم باشـد، و صاحبش مستغنـی از مال و منال و سود و زیان دنیـوی :

علـم بـی حـلم شمـع بـی نور است

هـر دو باهم چوشهـر زنبـور است (۱۹)

هـر کـرا علـم و حـلم نبـود یـار

مـرورا در جهان بمـرد مـدار (۲۰)

دانشـی که بگار بسته نشود و علمی که همـراه با عمـل نباشـد سنائی آنرا دوست،ندارد و آنرا بمنزلهٔ بند پای میشمارد :

علم داری عمل نه ، دان که خری
بار گوهر بری و کاه خوری...
دانشت هست ، کاربستن کو ؟
خنجرت هست ، صف شکستن کو ؟(۲۱)
علم با کار سودمند بود
علم بیکار پای بند بود (۲۲الف)
زباد فقه و باد فقر ، دین را هیچ نگشاید
میان در بند کاری را که ، این رنگست و آن آوا (۲۲ب)
نه بدان لعنت ست بر ابلیس
کو نداند همی یمین ز یسار
بل بدان لعنت ست کاندر دین
علم داند ، بعلم نکند کار (۲۳)

علمی که وسیلهٔ دسترس به دستگاه امیر و وزیر گردد و بصورت مُجَوِّز جمع آوری مال و مکنت و دام نام و جاه و مکان و منصب در آید ارزشش را از دست میدهد و هیچ عاقلی آنرا نمی پسندد . آنهائی را که علم را از آن عظمت و اوج آسمانی اش ، بوسیلهٔ حرص خود به حضیض تحت الثری میکشند وقیافه اش را مسخ میکنند سنائی سخت به باد انتقاد میگیرد :

علم و دین ، در دست مشتی جاه جوی مال دوست
چون بدست مست و دیوانه ست دره و ذوالفقار
ز آنکه مشتی ناخلف هستند در خط خلاف
آب روی و باد ریش ، آتش دل و تن خاکسار

* ناک ـ بمعنی آلوده و آغشته است و هر مغشوشی یعنی هر چیز که در آن غش داخل کرده باشند استعمال کنند عموماً و مشک و عنبر مغشوش را گویند خصوصاً . برهان قاطع

کز برای نام داند مرد دنیا علم دین

وز برای دام دارد ، ناک * ده مشک تتار (۲٤)

و توصیه میکند :

چو علمت هست خدمت کن چو دانایان که زشت آید

گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا (۲۵)

و بر حذر میدارد :

چو علم آموختی از حرص آنگه ترس، کاندر شب

چو دزدی با چراغ آید، گزیده تر برد کالا (۲٦)

همچنین علمی که بدست بی عقل منتشر شود نیز مورد قبول سنائی نیست و وی آنرا برای صاحبش خالی از خطر نمیداند :

وای آن علمی ، که از بی عقل باشد منتشر

وای آن زهدی که از بی علم یابد انتشار (۲۷)

آنهائی که بوئی از علم نبرده اند و کرسی را وسیلهٔ فضل فروشی وتظاهر ساخته اند نیز از تیغ بیدریغ انتقاد سنائی جان سالم بدر نبرده اند ، در دیوان گوید :

کرسی چکند ، آنکه ندارد خبر از علم

خورشید چه سود آن را ، کورا * بصری نیست (۲۹)

قناعت :

از جمله فضایل اخلاقی که بسیار مورد توجه سنائی بوده یکی قناعت میباشد . از مثنویها گرفته تا دیوان و غزلیات وی همه جا حرص و طمع و آز و صاحبان آنها را مورد انتقاد قرار میدهد و از قناعت و خرسندی تجلیل بعمل می آورد ، در مثنوی ,, سنائی آباد " میگوید :

* ,,که او را " باید باشد والا این مصراع از وزن شعر خارج می شود .

گر بود گوهر خرد مندی
پادشاهیست کنج خرسندی...
هر که زین شمع وا گرفت چراغ
شد دلش فارغ از فروغ فراغ
توچه دانی که این سعادت چیست
وزسر قانعی عبادت چیست (۳۰)

در دیوانش آمده است :

بیخ کآنرا نشاند خرسندی
شاخ او بی نیازی آرد بار (۳۱)
شیر نر بوسد بحرمت مرد قانع را قدم
پیره سگ خاید بدندان پای مرد هر دری (۳۲)
برسر کوی قناعت حجره ای باید گرفت
نیم نانی میرسد تا نیم جانی در تنست (۳۳)

تـوکّل :

توکل نیز از جمله مسائلی است که توجه حکیم را بخو
مشغول داشته و وی در تمام آثار خود به اهمیت این موضو
اشاراتی کرده است . در مثنوی ,, سنائی آباد ،، میگوید :

پس از این روضهٔ توکُل جوی
بوی راحت زِ نفحهٔ گل جوی
چون ستانی نوال او خوشتر
بخشش بی سئوالِ او خوشتر
همه خواهنده اند و اوست غنی
همه محتاج و اوست مستغنی

,,ربّی الله « کـه پرورد هـر کس

,,حسبی الله« که بنـده را اوبـس

در همه کار یاریت زو خـواه

دست ازین ناکسان بکـن کـوتاه...

بهمـه ناکسـان اهانت کـن

بخدای خـود استعـانـت کـن...

مکن ای دوست بـر خود این بیـداد

نـان طلب کـن از آنکـه جانـت داد (۳٤)

سعـی و عمـل :

سنـائی وقتی از قناعت و عافیت تجلیل میکنـد و یا به کار بستن توکل فرا میخواند این بدان معنی نیست که وی از کار و کوشش می هراساند و یابه بیکّاری و تنبلی سوق میدهد ، بلـکه درست برعکـس این از دیدگاه وی قناعت و عافیت وسیله ای بیش نیست برای ریشه کن کردن و مستأصل گردانیدن رذایل اخلاقی مثل حرص و طمع و آز ، وتوکل راهی است برای دست کوتاه کردن و چشم فروبستن از هر نوع چشمداشتی از قبل آفریدگان، و الاّ وی پیامبر سعی وعمل است وپرچمـدار تلاش وتقـلا ، و کوشش و جدوجهد در سازمان اخلاقی وی حکم سنگ زیر بنا را دارد . در ,, حدیقـه » گـویـد :

هـر کـه او تخـم کاهلـی کارد

کاهلی کافـریـش بـار آرد

هـرکـه بـاجهـل و کاهلـی پیـوست

پایش از جـای رفت و کار از دسـت

بتر از کاهلی ندانم چیز
کاهلی کرد دستمان را حیز (۳۵)

رنج بردار تا بیابی خنج
رنج مارست خفته برسر گنج (۳۶)

هر کجا راحتیست صد رنج است
زیر رنج اندرون همه گنج است (۳۷)

آب در گشتن است خوش چو گلاب
چو ن نگردد بگندد از تف و تاب

دمبدم طوف کن بهر کوئی
تاببینی مگر نکو روئی (۳۸)

مرگ :

از مرگ هیچ کس را گریز نیست. این شرابیست که سر انجا
طعمش را همه می چشند :

کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعو ن (۳۹)

ذکر مرگ بزبان رسای سنائی سنگترین دلها را نیز مبدل به مو
میکنند مگر آنهائیکه مصداق ,, ختم الله علی قلو بهم و علی
سمعهم و علی ابصارهم غشاوةً (۴۰) باشند :

مجلس وعظ رفتنت هوسست
مرگ همسایه واعظ تو بسست (۴۱)

سنائی گذشته از حدیقة الحقیقة درمثنویهای ..سنائی آباد
و طریق التحقیق نیز به تفصیل از مرگ سخن رانده است
همچنین در دیو انش نیز بکرات بدین موضوع اشاراتی شده است
چنانکه همین مطالب را با تفصیل هر چه تماتمتر در ,,حدیقة
بیان داشته است ، که از بیم تکرار فعلاً از نقل آن صرفنظر م

کنیم و علاقمندان را بخود کتاب حدیقه حوالت میدهیم (۴۲) .

هدف سنائی از ذکر مرگ و قبر ایجاد ترس و وحشت نیست بلکه وی میخواهد که خواننده به کوتاهی مدت حیات پی ببرد و هر چه بیشتر به سازوبرگ بخشیدن عقبی بکوشد و بانجام دادن امور نیک مبادرت ورزد و از افعال نکوهیده بپرهیزد .

درجهان شاهان بسی بودند کز گردون ملک
تیرشان پروین گسل بود وسنان چوزا فگار
بنگرید اکنون بنات النعش وار از دست مرگ
نیزه ها شان شاخ شاخ و تیرها شان پار پار
می نبینید آن سفیهانی که ترکی کرده اند
همچو چشم تنگ ترکان ، گور ایشان تنگ و تار
بنگرید آن جعد شان از خاک ، چون پشت کشف
بنگرید آن رویشان از چین ، چو پشت سوسمار
سر بخاک آورد امروز ، آنکه افسر بود دی
تن بدوزخ برد امسال ، آنکه گردن بود پار (۴۳)
بزیر سنگ و گل بینی ، همه شاهان عالم را
کجا آنروز در گیتی ، ملوکان عجم بینی (۴۴)

تأثیر گفته های سنائی در مورد مرگ بمراتب بیشتر میگردد وقتی وی از مرگ پادشاهانی مثل محمود و الب ارسلان سخن میراند که از مرگشان مدت چندانی نگذشته بود و همین یکی دونسل پیش فرمان یافته بودند و مردم داستانهای شکوه و جلال آنان را هنوز از یاد نبرده بودند :

بیک روزه رنج گدائی نیرزد
همه گنج محمود زابلستانی

بدان عالم پاک مرگت رساند
که مرگست دروازهٔ آنجهانی (٤٥)
باهزاران حسرت از چنگ اجل کوتاه گشت
دست محمود جهانگیر آخر از زلف ایاز (٤٦)
سر الب ارسلان دیدی ، زرفعت رفته بر گردون
بمرو آ تا کنون در گل، تن الب ارسلان بینی (٤٧)

استحاله :

برای اینکه مسأله محسوس تر شود وموضوع روشن تر سنائی بخاک شدن انسان پس از مرگ وسپس بصورت کاسه و کوزه و خم و سبو در آمدن آن خاک اشاره میکند . این مضمون اختصاص به سنائی ندارد ، بلکه پیش از وی نیز وجود داشته است . سنائی در طریق الحقیق گوید :

ای شنیده فسانه بسیاری
قصهٔ کوزه گرشنو باری
کوزه گر سال و ماه درتک وپوی
تا کند خاک دیگران بسبوی
چونکه خاکش نقاب روی کنند
دیگران خاک او سبوی کنند (٤٨)

در دیوان فرماید :

خیزو درین گورها در نگر وپندگیر
ریخته بین زیر خاک ساعد و ساق و کله
آنکه سر زلف داشت ، سلسله بر گرد رو
سلسلهٔ آتشین ، دارد از آن سلسله (٤٩)

خفتـه بزیر خاک ، نه لا ، بل که گشتـه خاک
از خـاک شان تو کـرده بسـی ظـرف خوردنـی
در زیـر خشت چهـرهٔ خاتون خـر گهـبی
در زیـر سنگ پیکـر سرهنگ جـوشنـی
دانـی تو یـا ندانـی ، کـز خـاک ما همان
ایدون کننـد کـز گل ایشـان تو میکنـی (۵۰)

موت اختیاری و فنا فی الله :

در مورد این موضوعات نیز در متو ن دینی مختلف و آثار حکمـا و عـرفای بزرگ مطالب بسیار آمـده است . سنائی در دیو ان گو ید :

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی
ازیـن زنـدگانـی چو مـردی بمـانـی...
ازیـن مـرگ صو رت نگـر تـا نترسی
ازیـن زنـدگـی تـرس کا کنـو ن در آنـی...
بـدر گاه مـرگ آی ازیـن عمـر زیـرا
کـه آنجـا امانست واینجـا امـانـی (۵۱)

پـرواز به عـالم بالا :

دوری از جهان کون و فساد و عشق به پرواز به عالم معاد از شاه فکر های سنائی است . همین عشق و علاقهٔ وی به انتقال به عالم بالا موجب ایجاد مثنوی ,, سیر العباد الی المعاد ،، وی گردید که از نفایس منظـومـه های فارسـی است . باز همین تمایل وی بـه گـریز از این جهان فانی به آن عـالم باقی است که تار و پود اصل مثنوی های ,, عقل نامه ،، و تحریمة القلم ،، وی را تشکیل میدهد .

این ارتقا و معراج انسانی مستلزم هیچگونه بال و پر و وسائل مادی نیست بلکه در اثر دوری از علائق دنیوی و رذائل نفسانی (از

قبیل حسد و حقد و طمع و آز و حرص وبخل و خشم و ظلم و کبر و عجب) تدریجاً صورت میگیرد . برای اینکه موضوع روشن تر باشد و محسوس تر ، سنائی سلسله مراتب وجودی را الگو قرار میدهد و سعی می نماید که نشان دهد که چگونه در اثر قطع علائق نفسانی ، انسان از درجه ای به درجهٔ دیگری و از فلک به فلک بالاتری ارتقا پیدا میکند .

این فکر سنائی علاوه بر مثنویهای ,, سیر العباد الی المعاد » و ,,عقل نامه » و ,, تحریمة القلم » در سایر آثار وی بویژه ,,حدیقة الحقیقة» و ,, طریق التحقیق» و دیوان نیز انعکاس گستردهای یافته است . از آنجمله است :

پاک شو بر سپهر ، همچو مسیح
گشته از جان و عقل و تن بیزار
همچو نمرود ، قصد چرخ مکن
بادوتا کرکس و دو تا مردار (۵۲)
سوی بالا گرای ، همچو شرار
گرد پستی مگرد ، همچو مطر (۵۳)
تا تو مرد صورتی ، از خود نبینی راستی
مرد معنی باش و گام از هفت گردون در گذار (۵٤)
رایت همت ساق عرش بر باید فراشت
تا توان افلاک زیر سایهٔ پرداشتن (۵۵)
کدخدای هر دو عالم بود خواهی پس ترا
زشت باشد زیر کیوان تخت و ایوان داشتن (۵٦)
تو چون زی دامگاه دیو دوری جوئی از دیوان
بجمله بگسل آنگه روی سوی چرخ اعلاکن (۵۷)

سبک رو چون توانی بود ، سوی آسمان تـا تـو
ز ترکیب چهار ارکان همـی خود را گران بینـی
اگـر صد قـرن ازین عـالم ، بپوئی سوی آن بـالا
چو دیگـر سالکان خود را ، هـم اندر نـردبان بینـی
گـر از میدان شهوانـی ، سوی ایوان عشـق آئـی
چوکیوان در زمان خود را ، بهفتم آسمان بینـی (۵۸)
بزیـر آرجان خـران را چـو عیسـا
که تا همچـو عیسـا شـوی آسمـانـی (۵۹)
ز سبع سمـاوات تـا بـر نپـرّی
نـدانی تـو تفسیـر سبع المثـانـی (۶۰)

مخالفت بانفس :

متصوفین همیشه در نکوهش و تقبیح نفس کوشیده و از حیله های آن بر حذر داشته اند . سنائی نیز ازین امـر غافل نبوده و بنوبهٔ خود از مکر و فن نفس اماره پرده برداشته است . در مثنوی ,,طریق التحقیق« گوید :

نفس بس کافـرست اینت بـس
گـر شـدی تابعـش زهـی نـاکـس
سـر بـرون بـر ز خط فـرمـانـش
جهـد کـن تـا کنـی مسلمانـش
چـون تـو محکوم نفس خـود بـاشـی
بیقیـن دان کـه نیـک بـدبـاشـی
گـر کنـی قهـر ازو نفیـس شـوی
ورمـرادش دهـی خسیـس شـوی (۶۱)

فضیلت عدل و مذمت ظلم :

سنائی از حیث یک معلم اخلاق ویک شاعر اصلاح طلب این امر را نیز از جمله رسالتهای اجتماعی خود میداند که از حقوق ضعفا پاسداری کند . زورمندان را از فرائض شان در مورد حفظ اعتدال و احترام به عدل و انصاف آگاه سازد و از ظلم و ستم و زور گوئی و تعدّی به حقوق دیگران ، باز دارد . در انجام دادن این رسالت در بعضی موارد وی کمال شهامت را بخرج داده است . ولی نکته ای که نباید ناگفته بماند اینست که در این زمینهٔ سنائی فکر بکری نشان نداده است بلکه بیشتر همان مطالبی را بازگو کرده است که پیش از وی دیگران نیز گفته اند از جمله غزالی در کیمیای سعادت و یا راوندی در آغاز کتاب راحة الصدور . تردیدی نیست که آنها نیز بنوبهٔ خود از منابع ایرانی قدیمی تر استفاده کرده اند . با این همه نظر به شهرت و اقبالی که آثار سنائی در طول تاریخ ادب فارسی از آن برخوردار بوده است اهمیت و نفوذ گفته هایش را از نظر اجتماعی نمی شود انکار کرد .

حکیم در مثنوی حدیقة الحقیقة بهرامشاه را از فریب سخنهای تملق گویان جاه طلب بر حذر میدارد و چنین توصیه میکند :

سخنی گویمت بحق بشنو
خیره بر راه تنگ و تیره مرو
هر کس از روی عرف خود آیند
مر ترا سال و ماه بستایند
زان سخنهای خوب غرّه مشو

عدل را چند شرط لابدست..
چون نباشد بشرط عهد شکست
هر کس از بهر انتفاع ترا
می ستاید زگونه گونه جدا
الامان ، الامان ؛ مشو غرّه
که رنجور دستهٔ تره
من مداهن نیم چو دیگر کس
پش نارم ز ترّهات هوس
گر شبی درهمه جهان رنجور
هست یک تن ، تو نیستی معذور
گرسکی ، ظالمی ، بدی ، شومی
برساند بدی بمظلومی
تو شوی روز حشر زان مأخوذ
وان زمان حسرتت ندارد سوذ
عدل رفت و بجز فساد نماند
در همه عالم اعتماد نماند
هیچ کس را تو استوار مدار
کار خود کن ، کسی بیار مدار (٦٢)

سنائی را عقیده بر اینست که عدل و ظلم شاه ، گذشته ازینکه افراد ذیعلاقه را متأثر میکند در سایر پدیده های طبیعی آن مملکت نیز تأثیر بسزائی دارد :

خلق سایه است و شاه بد پایه
پایهٔ کژ کژ افکند سایه

روزگار ار درد و گـــر دوزد

از دل شـــاه عـادل آمـــوزد

شـــاه غمخـــوار نایب خـــرد ست

شـــاه خـونخـوار مـرد نیست دد است (٦٣)

شاهـی که توجهی به حال زیر دستان نداشته باشـد و همواره در صدد آسایش خویشتـن بـاشـد سنائـی وی را همســنگ سگ میشنـــاســد :

گـــرسنـه مـردمان و کســری سیــر

ســگ بـود ایــن چنین امیــر نـه شیــر (٦٤)

بدتـرین کسانی در نظـر سنائی آنهـائـی هستنـد که حقـوق دیــگران را زیـر پا مـی گـذارنـــد و در آزار بـی گناهـــان مـی کوشنـــد :

مـــن نـدانم ز جملهٔ اشـــرار

پـر گنـاهـی چـو بـی گناه آزار (٦٥)

هـر که اندر جهان ستـم جـوینـــد

دد و دیوان آدمـــــی روینــــــد (٦٦)

وی اینچنین کسان را از ظلم و ستم بر حذر می دارد و از آه مظلومان و نالهٔ محرومان مـــی تـرسانـد :

آه مظلـــوم در سحـر بیقیـــن

بتـر از تیـر و ناوک و زوبـیـن

در سحـــر گه دعـــاء مظلـومان

نـــالهٔ زار و آه محـــرومـــــان

بشکنــــد شیـــر شـــرزه را گـــردن

درُکش از ظلـم خسروا دامـــن

آنچـه در نیم شب کنـد زالـــــی
نـکنـد چـون تـو خسـروی سالــــی.(۶۷)

و یاد آور می شود که درازی عمر پیل و کرگس همین است که آنها به کسی آزاری نمی رسانند در حالی که باز و پشه و مگس بعلت خونریزی و آزار به دیگران زود از بین می روند :

عمـر کرکس از آن بـود بسیـــار
کـه نبینـــد کسـی از او آزار...
بـاز اگـر کبـک را نکشتـی زار
سـال عمـرش فزون شـدی زهـــزار...
هـــر کـه خـو ن ریختن کنـد آغــاز
زود میــرد بســان بـاشه و بـاز (۶۸)
پشـه از پیـل کـم زیـد بسیـــــار
زانکـــه کـوتـه بقـا بـو د خـو نخـــوار (۶۹)
رنجـه دارنـده کـم زیـد چومگـــس
هست کـم رنـج از آن زیـد کـرکس (۷۰)
گـرهمی عمر ابـد خواهی ، بپرهیز از ستم
زآنکه از روی ستمگاریست اندک عمر باز (۷۱)
نام بـاقـی طلبی ، گـرد کـم آزاری گـزد
کـز کم آزاری ، پـر عمـر بمـاند کـرکس (۷۲)

سنائی پادشاه عادل کافـر را از پادشاهی مسلمان ولی موصوف به صفت ظلم ارجح میداند (۷۳)

درمثنوی طـریق التحقیق با اشاره به عدالت بعضی از ملوک و خسروان ایران میفرماید :

چشم دل باز کن ز روی یقین
ظلم حجاج (و) عدل کسرای بین
این یکی کافر و پسندیده
وین مسلمان ولی نکوهیده
ظلم از هر که هست نیک بدست
وانکه او ظالم است نیک بدست
هر کجا عدل روی بنمودست
نعمت اندر جهان بیفزودست
هر کجا ظلم رخت افکنده است
مملکت را زبیخ بر کنده است
عدل بازوی شه قوی دارد
قامت ملک مستوی دارد (۷٤)

انتقاد از ارباب تقلید :

سنائي در آثار خود تقلید ناروا را مورد انتقاد قرار داده است در دیوان گوید :

گر بتقلیدی شدستی قانع از صانع ، رواست
همچنین می باش از انفاس نفس اندر جوال (۷۵)

در حدیقه فرماید :

از مقلد مجوی راه صواب
نردبان پایه کی بود مهتاب (۷٦)
راه تقلید و قید روبگذار
وز هوسها بجمله دست بدار (۷۷)
دوستی ابلهان ز تقلیدست
نزره عقل و دین و توحیدست

ببراز دوستی خلق سبک
دوستی خلق سنگ و شیشه تنک (۷۸)

در مثنوی ,, سیر العباد الی المعاد » حکیم با ارباب تقلید در فلک عطارد روبرو می شود و سیمایشان را چنین ترسیم میکنند :

اندرو حلقه حلقه مردم کهل
دیده شد جمله یک دگر را اهل
جانشان دود و جسمشان شرری
قبله شان نفس و دینشان سمری
همه قانع بلقمه وشهوت
دور از افساد و دور از آفت
همه افزون رضا و اندک خشم
همه با هشت قبله و یک چشم
همه دجّال اعور و معیوب
در فساد زمانه بس مرغوب (۷۹)

گله از فقدان دوست :

برخوردار بودنِ از یارو رفیق راه و محرم راز درون همواره بزرگترین آرزوی انسان بوده است . در مورد مردم عامه این کمبودرا شاید بشود بنحوی مداوا و جبران کرد ، ولی در مورد افراد متعالی و صاحبان فکر و نظر بجز صبر چاره ای نیست. آنان هر چه بیشتر به یارو و یاور و غمگسار احتیاج دارند ، همان اندازه کمتر بدین سعادت دسترس پیدامی کنند . علت و انگیزه عمدهٔ محتاج بودن آنها به رفیق همزبان بجز این نیست که احوال درونی مختلفی بأنها دست میدهد و آنها به کیفیات ذهنی گونا گونی دچار می شوند و میخواهند که این واردات خویش را با شخص همراز و همدم درمیان

بگذارند . سنائی نیز حرمان دوست را شدیداً حس میکرده و گاهی بزبان نیز می آورده است ، مثلاً در مثنوی طریق التحقیق میگوید :

چکنم با که گویم این سخنم
گله از بخت یا ز چرخ کنم
جگرم خون گرفت و نیست کسی
که شود غمگسار من نفسی...
من مسکین مستمند ضعیف
با غم و محنتم ندیم و حریف
گله دارم ز روزگار بسی
با که گویم که نیست هم نفسی
دوستی نیست کو شود همدم
همدمی نیست کو شود محرم
قدم از فکر ساختم باخود
بو که بینم مگر بچشم خرد
جمله روی زمین بگردیدم
همدمی کافرم اگر دیدم (۸۰)

نکوهش همنشین بد و صحبت عامه :

حکیم با اینکه از کمیابی یاران با اخلاق و همرازان با اعتماد سخت ناراحت است ، بازهم دشمن دانا را بر رفیق نادان و نا اهل دون همت و معامله نافهم ترجیح میدهد و بدیگران نیز توصیه می کند :

هرکه چون بی بصران ، صحبت دونان طلبد
سخت بسیار بلاها کشد از بی بصران (۸۱)

ز خلقـان گرهمـی تـرسی ، زنا اهلان ببر صحبت

متـرس از خاروخس هرگز، اگر بر طمع حلوائی (٨٢)

مـرتـرا خصـم و دشمـــن دانـا

بهتــــر از دوستـــان همـه کانـا (٨٣)

ایـــن مثـل زد وزیر بـــا بهمــــن

دوست نـادان بتــــر ز صــد دشمــــن

بشنـو ایـــن نکتـه را کـه سخت نـــکوست

مـــار بـه دشمنت کـه نـــادان دوست (٨٤)

سنائی از صحبت عامه نیز بـر حــذر میـــدارد :

تــاتـوانـی رفیــق عـــام مبـــاش

پختـهٔ عـــشق یـــاش و خــام مبـــــاش

کــه همـه طالـب جهـان بـــاشنـــد

بستــهٔ بنــد آب و نـــان بـــاشنـــــد

هـــمـــگان بـــی خبـر ز مبدع خـــویش

واگهـــی نـــه کـه چیستشـــــان در پیـش

عــاشق خـورد و خـواب و پـوشش بـس

تـــابع شهوت و هــوا و هـــــوس

یـــار خـاصـان نـه آن نه ایـن جو ینـد

از پـــی او بقای جان جـوینـد. (٨٥)

پاورقیها

۱ ـ مثنو یهای حکیم سنائی (عقل نامه ص ۱ ـ ۱۵، عشقنامه ص ۱۷ ـ ۴۷، سنائی آباد ص ۴۹ ـ ۸۰، تحریمة القلم ۸۱ ـ ۱۳۹ ، کارنامهٔ بلخ یا مطائبه نامه ص ۱۴۱ ـ ۱۷۸ ، سیر العباد الی المعاد ص ۱۷۹ ـ ۲۳۳ ، تصحیح و مقدمه از محمد تقی مدرس . از انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳٤۸ شمسی ، ص ۵۷ .

۲ ـ حدیقة الحقیقة ، ص ۷۸

۳ ـ ایضــاً ص ٤۵۸

٤ ـ ایضــاً ص ۲۷۵ ،

٤ ـ ایضــاً ص ۲۷۵

۵ ـ مثنو یها ص ۱۱٤ ـ ۱۱۵

٦ ـ دیوان سنائی باهتمام مظاهر مصفا، چاپ مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر تهران ۱۳۳٦ش ، ص ۳۲۵.

۷ـ مثنو یها ص ۹۹

۸ ـ حویقة الحقیقة ص ۷۳.

۹ ـ مثنو یها (طـریق التحقیق) ص ۱۱۵ .

۱۰ ـ حدیقة الحقیقة ص ۷۳،

۱۱ـ ایضــاً

۱۲ ـ مثنو یها (طریق التحقیق) ص ۱۱٦ .

۱۳ ـ دیوان ص ۱۲٤

۱٤ ـ دیوان ص ۱۷۱

۱۵ ـ مثنو یها (طریق التحقیق) ص ۱۱۵

۱٦ ـ دیوان ص ۳٤۲

۱۷ ـ ایضــاً ص ۳۰

۱۸ ـ ایضــاً ص ۲۵۱

۱۹ ـ حــدیقة الحقیقة ص ۷۳

۲۰ ۔ ایضاً ص ۳۹۰

۲۱ ۔ ایضاً ص ۲۹۱

۲۲ الف ۔ ایضاً ص ۲۹۲

۲۲ ب ۔ دیوان ص ۲۸

۲۳ ۔ دیوان ص ۱۲۰

۲۴ ۔ ایضاً ص ۱۱۴

۲۵ ۔ ایضاً ص ۲۸

۲۶ ۔ ایضاً ص ۲۹

۲۷ ۔ دیوان ص ۱۲۹

۲۸ ۔ حدیقة الحقیقة ص ۳۰۵

۲۹ ۔ دیوان ص ۶۱

۳۰ ۔ مثنویها ص ۶۸

۳۱ ۔ دیوان ص ۱۲۳

۳۲ ۔ ایضاً ص ۳۳۴

۳۳ ۔ ایضاً ص ۳۹۷

۳۴ ۔ مثنویها ص ۶۷ ۔ ۶۶

۳۵ ۔ حدیقة الحقیقة ص ۷۳

۳۶ ۔ ایضاً ص ۴۷۲

۳۷ ۔ ایضاً ص ۷۷

۳۸ ۔ ایضاً ص ۴۷۳

۳۹ ۔ سوره عنکبوت ، آیه ۵۷

۴۰ ۔ سورۂ بقره ، آیه ۷.

۴۱ ۔ حدیقة الحقیقة ص ۴۲۰

۴۲ ۔ نک : حدیقة الحقیقة ص ۴۳۵ ۔ ۴۲۰

٤٣ ـ ديوان ص ١٠٩

٤٤ ـ ايضـــاً ص ٣٥٨

٤٥ ـ ايضـــاً ص ٣٤٦

٤٦ ـ ايضـاً ص ١٧١

٤٧ ـ ايضـــاً ص ٣٦٠

٤٨ ـ مثنويها ص ١٠١

٤٩ ـ ديوان ص ٣٠٩

٥٠ ـ ايضـــاً ص ٣٥٦

٥١ ـ ديوان ، ص ٣٤٥

٥٢ ـ ديوان ص ١٢١

٥٣ ـ ايضـــاً ص ١٤٧

٥٤ ـ ايضـــاً ص ١٢٤

٥٥ ـ ايضـــاً ص ٢٥٠.

٥٦ ـ ايضـــاً ص ٢٤٧

٥٧ ـ ايضـــاً ص ٢٦٢

٥٨ ـ ايضـــاً ص ٣٥٨

٥٩ ـ ايضـــاً ص ٣٤٥

٦٠ ـ ايضـــاً ص ٣٤٥

٦١ ـ مثنويهـــا ص ١١٦

٦٢ ـ حـديقة الحقيقة ص ٥٤٤ ـ ٥٤٣

٦٣ ـ ايضـــاً ص ٥٤٩

٦٤ ـ ايضـــاً ص ٥٨٢

٦٥ ـ حديقة ، ص ٥٤٨

٦٦ ـ ايضـــاً ص ٥٤٩

۶۷ - ایضــاً ص ۵۵۹

۶۸ - ایضــاً ص ۴۱۳

۶۹ - ایضــاً ص ۵۴۳

۷۰- ایضــاً ص ۵۴۹

۷۱- دیــوان ص ۷۷۱

۷۲- ایضــاً ص ۷۷۳

۷۳- ایضـــــاً ص ۳۳۵

۷۴- مثنویها ص ۱۳۶ - ۱۳۵

۷۵- دیــوان ص ۱۹۳

۷۶- حــدیقة الحقیقــة ص ۳۲۳

۷۷- ایضــاً

۷۸- ایضــاً ص ۴۵۶

۷۹- مثنویهــا ص ۲۰۵

۸۰ - مثنو یهــا ص ۱۱۱

۸۱ - دیو ان ص ۲۳۶

۸۲ - ایضــاً ص ۳۱۳

۸۳ - حــدیقة الحقیقة ص ۴۴۸

۸۴ - مثنو یهـا (طریق التحقیق) ص ۱۲۸

۸۵ - ایضـــــاً

دکتر محمد کلیم سهسرامی*

بررسی مختصر پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در بنگال

نفوذ زبان فارسی در بنگال پیش از قرن هفتم هجری قمری (سیزدهم میلادی) بچشم میخورد، چنانکه بعضی از صوفیای دورهٔ نخستین در بنگال به تبلیغ و اشاعه دین مبین اسلام بزبان فارسی که زبان مادری ایشان بود می پرداختند و مریدان و حلقه بگوشان اسلام تحت تأثیر مرشد روحانی خویش زبان فارسی را یاد می گرفتند.

ولی هنگامیکه بنگال بدست اختیارالدین محمد بن بختیار خلجی در سال ۱۲۰٤ میلادی (اواخر قرن ششم هجری قمری) فتح شد، زبان فارسی ریشهٔ عمیق در سر زمین بنگال گرفت زیرا در زمان فرمانروایان ترکان خلجی ۱۲۰٤ ـ ۱۳٤۲ میلادی زبان رسمی بنگال، فارسی بود. مورخ معروف منهاج سراج مؤلف ''طبقات ناصری'' را محیط دهلی سازگار نیامد و از مقام قضاوت استعفا داد و همراه ملک عزّالدین طغرل طغان خان در ماه ذی الحجه بسال ٦٤٠ ھ ق (۱۲٤۲ م) وارد لکهنوتی شد. در اینجا مدت دو سال ۱۲٤۲ ـ ۱۲٤٤ م (٦٤٠ ـ ٦٤۲ ھ ق) تحت الطاف و اکرام بی پایان طغان خان زندگانی خوشی را سپری نمود و در معیت وی بسال ۱۲٤٥ م (٦٤۳ ھ ق) (۱) بدهلی برگشت. منهاج سراج در ضمن رواج تعلیم و بنای مدارس و مساجد توسط بختیار خلجی و امرای او چنین مینویسد:

> ''چون محمد بختیار آن مملکت (بنگال) را ضبط کرد ۰۰۰ و بر موضعی که لکنوتی است، دارالحکومت ساخت و اطراف آن ممالک را در تصرف آورد و خطبه و سکـه در هر خطّه قائم کرد و مساجد و مدارس و خانقاہات در آن اطراف بسعی جمیل او و اُمرای او بناشد''. (۲)

* زاده ۱۲ ژانویه ۱۹۳۰ م در سهسرام (هند). استاد فارسی و اردو و رئیس بخش زبانها در دانشگاه راجشاهی ـ راجشاهی ـ بنگلادش

از این نوشته که نقل شد آشکار می شود که همراهیان و لشکریان محمد ابن بختیار خلجی که وارد بنگال شدند، بیشتر فارسی زبان بودند و بوسیلهٔ ایشان زبان فارسی در اطراف و اکناف بنگال در زمان سلاطین خلجی انتشار یافت تااینکه در اوایل قرن هفتم هجری نخستین کتاب فارسی در بنگال برشته تحریر درآمد و آن ترجمهٔ کتاب سانسکریت بنام ''امرت کند'' (Amrit Kunda) توسط قاضی رکن الدین سمرقندی است . در اواخر سدهٔ هفتم هجری قمری کتابی بنام ''مقامات'' در موضوع تصوف که اثر مولانا شرف الدین ابو توّامه میباشد و ''نام حق'' رسالهٔ مختصری راجع به موضوع فقه اسلامی که تالیف صوفی نامبرده محسوب میشود، نوشته شد.

در راه پیشرفت ادبیات فارسی قدم دیگری که برداشته شد این بود که موقعی که بغرا خان همراه پدرش، غیاث الدین بلبن جهت رفع قیام ملک عزّالدین طُغرل بسال ٦٧٨ ھ ق (١٢٧٩ م) به لکنوتی وارد گردید (۳) علاوه بر شمس دبیر و قاضی اثیر در معیتش امیر خسرو و حسن سجزی نیز بودند. پس از رفع قیام چون غیاث الدین بلبن (سلطان دهلی) بسال ۱۲۸۰ م (٦٧٩ ق) (٤) پسر کوچک خویش ناصرالدین محمود بغرا خان را بحکومت بنگال مأمور کرد. شمس دبیر (م ۷۰۷ ھ/۱۳۰۷ م) از طرف پادشاه دهلی بسمت میر منشئ بغرا خان منصوب گشت و سعی نمود که امیر خسرو در لکنوتی وابسته به دربار بغرا خان بماند ولی امیر خسرو بدهلی مراجعت کرد چنانکه در این مورد مینویسد:

''ملک شمس الدین دبیر و قاضی اثیر خواستند که به لباسانم دامنگیری کنند امّا فراق عزیزانم گریبان گیر بود''. (۵)

البته شمس دبیر و قاضی اثیر تا آخر در دربار بغرا خان بودند و از شعرای ممتاز و نویسندگان برجسته ی دورهٔ خویش بشمار میرفتند. ملاّ عبدالقادر بدایونی

مورخ معروف دربارهٔ شمس دبیر چنین آورده است:
''و از جمعی که در عهد ناصری کوس شاعری نواخته بدرجهٔ ملک العلامی رسیده بودند یکی شمس الدین دبیر است که آثار فضایل و کمالات او از حدّ بیان و توصیف و تعریف مستغنی است و میر خسرو قدس الله سره عیّار اشعار خود را بر محک قبول طبع او زده بآن مباهات فرموده و در دیباچهٔ غرة الکمال و در آخر هشت بهشت کلام خود را بذکر محامد و نشر مناقب او زیور تمام بخشیده و سلطان غیاث الدین بلبن در آخر حال او را منشئ مملکت بنگال و کامرود (آسام) ساخته در ملازمت پسر بزرگ خویش نصیرالدین بغرا خان گذاشته بود''. (٦)

محمد قاسم هندو شاه فرشته مؤرخ برجسته و معروف چون از قول بدایونی نقل کرده پس نوشتهٔ او نیز خالی از اشکال نمی باشد چنانکه در زیر مشاهده می شود:
''زودی شمس الدین وزیر پسر شمس ایلتتمش شده''. (۷)

شیخ محمد اکرام (۸) و شادروان پروفسور محمود شیرانی(۹) نیز شمس الدین را میر منشئ پسر بزرگ غیاث الدین بلبن بنام بغرا خان و استاد سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء (رح) نوشته اند و احتمال میرود که این اشتباه بزرگ ناشی از قول ملاّ عبدالقادر بدایونی باشد.

پیرامون اشتباهات در بیانات بالا چنانکه از مورخان و محققان معروف نقل شده میتوان گفت که:
(۱) نام پسر بزرگ غیاث الدین بلبن محمد سلطان بود. (۱۰)
(۲) نام پسر کوچک وی نصیر الدین محمود بغرا نبود، بلکه ناصر الدین محمود بغرا بود.
(۳) فرشته پسر کوچک غیاث الدین بلبن را اشتباهاً ناصرالدین محمود، سلطان دهلی (٦۳ ـ ٦٤٤ هـ/٦٤ ـ ۱۲٤٦ م) (۱۱) پسر شمس الدین ایلتتمش تصور

میکرد و بهمین علت شمس دبیر را وزیر پسر شمس الدین ایلتتمش نوشته است . حقیقت آنست که زمان سلطنت پسر شمس الدین ایلتتمش (ناصر الدین محمود) تقریباً هفده سال پیش از ماموریت بغرا خان پسر غیاث الدین بلبن به حکومت مملکت بنگال پایان یافته بود.

(٤) استادِ نظام الدین اولیاء شمس الدین خوارزمی و شمس الدین دبیر نبود. (١٢)

(٥) امیر خسرو در خاتمه ''هشت بهشت'' از شهاب الدین مهمره نامبرده و از شمس دبیر ذکری ننموده است . (١٣)

در قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری قمری) یکی از شاگردان برجسته و ممتاز مولانا شرف الدین ابوتوّامه و صوفیٔ معروف زمان خویش در شبه قاره مخدوم الملک شیخ شرف الدین احمد دین یحیی منیری می باشد که آثارش را بچهار قسمت میتوان تقسیم کرد که تفصیل آن بشرح زیر است:

(ا) تألیفات (ب) مکتوبات (ج) ملفوظات (د) رسائل .

(ا) تألیفات مطالب الطالب معروف به شرح آداب المریدین تألیف شیخ ضیاءالدین ابوالنجیب .

(ب) مکتوبات: (١) مکتوبات صدی (٢) مکتوبات دو صدی
(٣) فوائد رکنی (٤) مکتوبات بست و هشت

(ج) ملفوظات: (١) معدن المعانی (٢) خوان پر نعمت
(٣) بحر المعانی (٤) گنج لایفنی
(٥) ملفوظ الصغر (٦) مونس المریدین
(٧) مخ المعانی (٨) مغز المعانی
(٩) اسباب النجاة لفرقة العصاة
(١٠) راحت القلوب

(د) رسائل: (١) ارشاد السالکین و برهان العارفین
(٢) مرآة المحققین (٣) ارشاد الطالبین

(٤) رساله اوراد (۵) رساله در هدایت حال
(٦) رساله در ذکر (۷) رساله مکیه یا
ذکر فردوسیه (۸) رساله وصول الی الله
(۹) عقاید شرفی (۱۰) فواید المریدین
(۱۱) اجوبهٔ خرد (۱۲) اجوبهٔ کلان
(۱۳) اشارات (۱٤)

در زمان سلطنت سلطان غیاث الدین اعظم شاه (۷۹۲ ـ ۸۱۲ هـ/ ۱۳۸۹ ـ ۱٤۰۹ م) بن سلطان سکندر شاه که یکی از سلاطین خانوادهٔ الیاس شاهی بنگال میباشد، زبان و ادبیات فارسی پیشرفت زیادی کرده که آن را میتوان عصر طلائی ادبیات فارسی در بنگال نامید . حضرت نور قطب عالم در همین عهد میزیسته که یکی از شاعران و نویسندگان برجستهٔ آن دوره بشمار میرفت . از آثار وی ''انیس الغرباء'' و ''مکاتیب فارسی'' و ''رساله وصول الی الله'' محفوظ مانده است و بجز چند شعر فارسی که در تذکرهٔ ''صبح گلشن'' و مکاتیب وی ذکر شده و یک نظم فارسی مخلوط بالفاظ محلّی که در ''مسائل المشایخ'' آمده چیز دیگری بدست ما نرسیده است . اینک نمونهٔ شعر از شیخ نور قطب عالم:

کردیم بسی سپید سیمی
امّا نشد این سیه گلیمی
شستیم بسی بچاره سازی
پیراهن ما نشد نمازی (۱۵)

بنا بنوشتهٔ مؤلف ''مسائل المشایخ''، ''مونس الفقراء'' و ''خانوادهٔ چشتیه'' نیز از تألیفات شیخ نور قطب عالم میباشد که اکنون در دست نیست . شاه قطب الدین حقانی که از خانوادهٔ چشتیه در بنگال میباشد کتابی در موضوع تصوف موسوم به ''مسائل المشایخ'' در حدود سال ۹۰۰ هـ ق ترتیب داده که در آن از قول شیخ نور قطب عالم نیز استدلال و استفاده کرده است .

علاوه براین پادشاه وقت سلطان غیاث الدین اعظم شاه خود ذوق شعری داشت و حافظ شیرازی را به بنگال دعوت کرد و مصرعی که خودش ساخته بود برای حافظ فرستاد تابر وزن آن غزلی بسراید که آن مصرع اینست:

''ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود''

بنابر ضعف پیری و مسافت طولانیٔ بنگال حافظ شیرازی نتوانست دعوت سلطان نامبرده را قبول کند ولی در پاسخ آن غزلی فرستاد که در مطلع و مقطع و نیز یکی از ابیات آن لفظ بنگال و نام سلطان را آورده است که در ذیل نقل میشود: (١٦)

ساقـی حدیث سرو و گل و لالـه میرود
وایـن بحـث با ثلاثـهٔ غسّـالـه میرود
شکـر شکن شونـد همـه طوطیان هنـد
زاین قنـد پارسی که به بنگـالـه میرود
حافظ زشـوق مجلس سلطان غیاثِ دین
خامش مشـوکه کار تو از ناله میرود (١٧)

''شرفنامهٔ منیری''یا ''فرهنگ ابراهیمی'' در قرن ١٥ میلادی در زمان یکی از سلاطین الیاس شاهی در بنگال نوشته شد، مولف کتاب مزبـور ابراهیم قوام فاروقی در این فرهنگ فارسی علاوه بر شعر خود ابیاتی از ملک الشعراء امیر زین هراتی و از فرهنگ امیر شهاب الدین حکیم کرمانی که در زمان او در بنگال میزیستند در ضمن استناد آورده است ولی غیر از این از شعراء و نویسندگان دیگر هیچ تألیفی از آن عهد در دست نیست که بتوان ارزشیابی کرد .

در عصر سلاطین سلسلهٔ حسین شاهی ١٩٠٠ ـ ٩٤٥ هـ/١٤٩٤ ـ ١٥٣٨ میلادی زبـان فارسی پیشـرفت زیادی کرد. سلطان علاؤالدین حسین شاه و جانشینان وی فارسی را رسمی قرار دادند ولی در رواج زبـان محلی (بنگلا) نیز کوتاهی نه کردند. در زمان ایشان داستانهای رزمی ازسانسکـریتبفـارسی ترجمـه شده، ساختمـانهـای که بوسیلهٔ علاؤالدین حسین شاه درلکنوتی و پندوه بناشده دارای کتیبه های فارسی و عربی میباشد امّا متاسفانه نام نویسنگان این کتیبه ها بما نرسیده که دربـارهٔ ایشـان بتوان صحبت کرد. در همین دوره کتاب ارزنده تحت عنـوان ''هـدایة الـرّامی'' در فن تیر اندازی نوشته شده که از لحاظ موضوع در بنگال نخستین کتاب بشمار میآید. مؤلفش میری سید علوی است که از دید اسلامی دربارهٔ فن تیر اندازی بحث مفصلی کرده است کتاب مزبور بسلطان علاؤالدین حسین شاه اهدا گردیده است .

در زمان شاهان مغول در بنگال زبان و ادبیات فارسی بیشتر مورد توجه قرار گرفت چنانکه سرپرستان شعراء و فضلاء مثل خانخانان منعم خان، خانجهان و راجا مان سینگ در عهد اکبری حکومت بنگاله را بعهده داشتند. در این دوره بهرام سقّا واردِ بنگال شد و در بَردَوان (ناحیه ای

از کلکتــه) فوت کرد. دیوان فارسی اش دارای غزلیات و رباعیات و مثنویات و مخمسات وغیره است . روابط بهرام سقا با جلال الدین اکبر شاه کبیر از مثنویاتش هویدا است . وی شاعر برجسته و شیرین گفتار دورهٔ خویش بشمار میرود.

اســلام خان، قاسم خان جوینی و ابراهیم خان فتح جنگ در عصر جهــانگیر بسمت حکومت مملکت بنگال مأمور گردیدند. نویسندگان و شاعــران فارسی به تصنیف و تألیف و سخنــرانی پرداختند. قاسم خان جوینی از شاعران ممتاز دورهٔ خویش محسوب میشود.

علاؤالدین اصفهانی معروف بمیرزا ناتهن که یکی از افسران نظامی در لشکر شاهان مغول است، کتابی بنام ''بهارستان غیبی'' در بنگال تألیف نمود. وی در این کتاب مشاهدات و تجربات عهد جهانگیری را بیان می نماید که سپاهیان مغول پس از فتح آسام بطریق مختلف اظهار شادمانی می کردند که از آنجمله مشاعره (محفل شعر خوانی) و داستان گوئی و اجتماع مغنّیان می باشد. (۱۸) شعراء همراه لشکریان بمیدان جنگ میرفتند و احوال جنگ و کارگزاریهای لشکر را برشتهٔ تحریر در می آوردند. چنین چکامه ها را ''جنگ نامه'' می نامند، چنانچه جنگ نامــه های مولانــا لقمان و مولانا میر قاسم و ملک مبارک را از لحاظ تاریخی میتــوان ارزنــده و مهم شمرد. (۱۹) عبداللطیف که مستخدم عادی دیوان بنگال بنام ابو الحسن است، خاطرات خود را تحت عنوان ''هفت اقلیم'' بسال ۱۰۱۷ هـ/۱۶۰۸ م ترتیب داد که دارای جنبهٔ تاریخی و اجتماعی میباشد.

در عهد سلطنت شاهجهان، شهزاده شجاع حکومت بنگاله را بعهده داشت . ایندورهٔ طولانی در تاریخ ادبی و فرهنگی بنگال عصر پرارزشی بشمار میرود. بنا بر قول محمد صادق، جهانگیر نگر (داکای فعلی) مرکز علم و ادب بود و در آنجــا شخصیتهــای علمی و مذهبی مثــل میر علاؤالملک (استادِ شاهزاده شجاع) و برادرش میر ابوالمعالی که هر دو شعر فارسی نیز میســرودنــد، گرد آمده بودند. علاوه براین اسمهای شاعران برجسته چون عبدالرحیم حیدری، خواجه سعیدالدین مشهدی، احمد بیگ اصفهانی، محمد حسین منیر غفاری و مولانا ندیم گیلانی را که در آن دوره میزیستند تذکر داده است . میرزا محمد صادق که مینا تخلص داشت پسر میرزا محمد صالح اصفهانی میباشد. وی نویسندهٔ برجسته و داراری شخصیت ممتاز بود، از تألیفاتش ''صبح صادق'' که از لحاظ مطالب علمی ادبی و تاریخی دارای اهمیت بسیاری است، دارای چهار

مجلد میباشد و بنام شهزاده شجاع اهدا گردیده است . تألیف دیگری وی که شامل داستانهای ادبی و لطایف تاریخی و اشعار و ضرب الامثال فارسی میباشد بنام ''شاهد صادق'' در همین عهد ترتیب داده شده است . میر محمد معصوم کتابی باسم ''تاریخ شاه شجاع'' (تاریخ معصومی) بسرپرستیٔ شاه زاده شجاع نوشته که از لحاظ اتفاقات تاریخی آن دوره مهم بشمار میرود. بنا بر قول مورخ معروف جادونات سرکار ''بیشتر اعیان و ارکان دولت، دانشمندان ایرانی نژاد و شیعه مذهب بودند'' چنانکه از نامهای ایشان ظاهر میگردد و احتمال میرود که ایشان مستقیماً از راه دریا وارد بنگال شده باشند. (۲۰) ولی علاوه بر ایرانیان از اطراف و اکناف شبه قارهٔ هند و پاک نیز شاعران و دانشمندان در آنجا گرد می آمدند و مورد احترام و الطاف بی پایانیٔ دربار قرار میگرفتند. از آنجمله اسم منیر لاهوری را میتوان برد که در صفت بنگال مثنوی زیبانی سروده که اخیراً توسط ادارهٔ مطبوعات پاکستان در کراچی چاپ گردیده است .

تاکنون زبان و ادبیات بنگلا بعلت توجه شاهان و حکام پیشین پیشرفت کرده . کتاب مذهبی هنود از سانسکریت به بنگلا ترجمه شده ولی در زمان شهزاده شجاع زبان بنگلا نیز تحت تأثیر فارسی قرار گرفت چنانچه عَلاوَل نخستین شاعر بنگلا است که ''سکندر نامه'' و ''هفت پیکر'' نظامی را بزبان بنگلا در آورده و طبق نوشته مولوی حمید الله چاتگامی بنابر سبک و تشبیهات و موضوعات که با فارسی مماثلت دارد، امکان میرود که عَلاوَل بزبان فارسی نیز شعر میسروده است . (۲۱)

در زمان سلطنت اورنگزیب عالمگیر ۱۰۶۹ ـ ۱۱۱۹ ھ/ ۱۶۵۸ ـ ۱۷۰۷ م میرجمله و شایسته خان و شهزاده محمد اعظم و عظیم الشان حکومت بنگال را بعهده داشتند و در زمان ایشان نیز فارسی نه فقط پیشرفت کرد بلکه شاعران و نویسندگان فارسی از طرف اعیان دولت مورد تشویق و انعام قرار گرفتند . کتابهای مهم که دربارهٔ میرجمله و شایسته خان برشتهٔ تحریر در آورده شده ''تاریخ ملک آسام'' یعنی ''عجیبهٔ غریبه'' (فتحیهٔ عبریه) که موضوع آن تاریخ آسام است از تألیفات شهاب الدین تالش میباشد . کتاب دیگری که توسط احمد علی صفوی نوشته شده ''تاریخ عالمگیری'' است .

پس از شهزاده عظیم الشان پایتخت حاکم بنگال از ''داکا'' به ''مرشد آباد'' منتقل شد. اگرچه مرشد قلی خان نائب ناظم بنگال پیش از این بعلت اختلاف با شهزاده عظیم الشان بسال ۱۱۳۰ ھ/۱۷۰۴ م مرشد قلی خان رسماً بحکومت بنگال گماشته شد. از همین زمان حکام لقب

''نواب'' را برای خود برگزیدند و از سلطنت مرکزی دهلی آزاد گشتند. در دورهٔ پنجاه سالهٔ نوابان، مرشد آباد مهمترین مرکز علم و ادب و فرهنگ و هنر بود. علل سیاسی این پیشرفت، یکی آن بود که پس از کشته شدن نادر شاه بحران شدیدی در ایران رخ داد و شخصیتهای علمی و ادبی از وطن خود مهاجرت نموده وارد مرشد آباد شدند و در آنجا نزد ارکان و اعیان دولت که شیعه مذهب بودند مورد احترام شایانی قرار گرفتند. تفصیل شیعیان مهاجر را که در زمان نواب شجاع الدین و نواب علی وردی خان به مرشد آباد روی نهادند مؤلف ''سیرالمتاخرین'' بیان نموده است و طرف دیگر شمال هند نیز به بحران سیاسی دُچار شده بود و در نتیجهٔ آن شخصیتهای فرهنگی و هنری از گوشه و کنار شبهٔ قارهٔ هند و پاک تحت سرپرستی نوابان مرشد آباد گرد آمدند چنانکه شاعران ممتاز و مشهور ایرانی مثل اقدس و مخمور بدامن دولت مرشد قلی خان وابسته بودند (٢٢) و از شاعران ان محلی برق میان معاصران خود مقام برجسته ای داشت و بلقب ''طوطئی بنگال'' معروف بود (٢٣) . نواب مرشد قلی خان مخفی تخلص داشت و قاضی غلام مظفر حسین معروف به مظفر علی خان که در عهد نواب علی وردی خان رئیس دیوان عالی بود، شعر هم میسرود.

علاوه بر این در ''عهد نظامت'' کتابهای تاریخ تألیف گردیده که تفصیل آن را در زیر میآوریم:
(١) احوال مهابت جنگ تألیف یوسف علی (٢) سیرالمتأخرین تألیف غلام حسین طباطبائی (در سه مجلد) (٣) مظفرنامه تألیف کرم علی (٤) واقعات فتح بنگاله تألیف محمد وفا (٥) تاریخ ابراهیم خانی تألیف علی ابراهیم خان (٦) نو بهار مرشد قلی خانی تألیف آزاد حسین بلگرامی (٧) چهار گلشن تألیف چترمان کایت .

گذشته از تواریخ فوق، تذکرهٔ شعرای فارسی بنام ''حدیقة الصفا'' تألیف یوسف علی نیز در این دوره نوشته شده . کتاب بنام ''مجموعهٔ یوسفی'' که مجموعهٔ متفرقات یوسف علی است و نیز ''گل بکاولی'' که داستان رُمانی فارسی است اثر عزت الله میباشد و بسال ١١٣٥ هـ/١٧٢٢ م تألیف گردیده از آثار همین زمان محسوب میشود.

پس از جنگ پلاسی که بسال ١١٧١ هـ/١٧٥٧ م بوقوع پیوست ''نظامت بنگال'' بپایان رسید و مملکت بنگال بتصرف انگلیسها درآمد ولی کتابهای زیر راجع بتاریخ در اوایل تصرف انگلیسها نیز بزبان فارسی تألیف گردید:

(۱) تاریخ بنگاله تألیف سلیم الله (۲) ریاض السلاطین تألیف غلام حسین سلیم (۳) حدیقة الاقلیم تألیف مرتضی حسین معروف به الله یار عثمانی بلگرامی (٤) خورشید جهان نما تألیف الهی بخش (٥) خلاصة التواریخ تألیف کلیان سینگ پسر راجاشتاب رای و (٦) بخش دوم آن بنام ''واردات قاسمی'' معروف است .

علاوه بر این تذکرهٔ ''گلزار ابراهیم'' تألیف علی ابراهیم خان خلیل نیز که مشتملبر تذکرهٔ سیصد شاعر اردو میباشد بسال ۱۱۹۷ ه/ ۱۷۸۲ میلادی بزبان فارسی نیز نوشته شده . در قرن دوازدهم هجری زبان فارسی درمیان هندوان نیز انتشار فراوانی یافت و در دربارِ حاکمان مثل ''نَدیا'' و ''بَردَوَان'' نفوذ فارسی بچشم میخورد. چنانچه مطالعهٔ زبان و ادبیات اسلامی و غیر اسلامی فارسی را بدون امتیاز مذهب و ملّت بایکدیگر نزدیک تر ساخت .

درشبهٔ قاره بسال ۱۲۵۲ ه/ ۱۸۳٦ م بجای زبان فارسی، زبان انگلیسي، زبان رسمی شد ولی پس از جنگ پلاسي پایتخت بنگال از مرشد آباد به کلکته منتقل شد و کلکته مرکز تازهٔ فعالیتهای ادبی و علمی گردید. علت بزرگ این فعالیتهای گوناگون را منوط به دائر شدن چاپخانه در بنگال داشت که به انتشار کتابهای علمی و ادبی در زبان فارسی مبادرت میکرد. معذالک درگوشه های‌مختلف بنگال تألیف و تصنیف در زبان فارسی در جریان بود. بدون شک و تردید در قرن سیزدهم هجری پنج مرکز بزرگ فارسیِ مشاهده میشود که عبارت اند از: داکا، چاتگام، سلهت، فرید پور، و کمِلاّ . از شعرای ممتاز و نویسندگان معروف داکا، خواجه عبدالرحیم صبا، خواجه احسن الله شاهین، سید محمود آزاد، باقر طباطبائی، محمود شیرازی، عبدالرحیم دهریه تمنا گورکهپوری و عبیدالله عبیدی وغیره را اسم میتوان برد.

در چاتگام صوفی فتح علی شاه ویسی، خان بهادر حمیدالله حمید، عبدالعلی دُرّی، فیض الدین خاکی، محمد اسمعیل عنبر، محمد وجه الله سامی و فوزالکبیرشوق وغیره از شعرای قابل ذکر بشمار می آیند.

همچنین از شعرا و مشاهیر سلهت که در آن دوره میزیستند و در زبان فارسی شعر می سرودند عبارتند از حاجی الله بخش حامد، حاجی ناظر محمد عبدالله آشفته، فدا حسین فدا، شاه تفضل علی فضلی و محمد عبدالرحمن ضیا وغیره .

مرکز چهارم زبان فارسی فرید پور است که در آنجا یکی از شاعران مشهور زبان اردو و فارسی یعنی عبدالغفور نساخ و پسرش مظهرالحق

شمس میزیستند، علاوه بر آنها سراج الدین سراج و حفیظ الدین احمد شهید وغیره دیده میشوند.
در مرکز پنجم، کُمِلاً شاعرانی مثل حمید الدین حمید، عضد الدین عضد، ریاضت الله اوج و عبدالرحمن سعید وغیره بچشم میخورند.
غیر از این در نقاط مختلف دیگر نیز نقوش و آثار فارسی مشاهده میشود و در هنگام مطالعه بوجود شعرای مثل تشنه در جیسور، محمد فاضل در باریسال، عبدالرشید رشید، و کاظم رحمتی در پبنا، سعادت الله سعادت در رنگ پور، و بلال الدین عنبری در میمن سینگ، اطلاع می یابیم که سخت مشغول فعالیتهای ادبی در زبان و ادبیات فارسی بوده اند.
اگر روزی بتوان بکلیه اسناد و منابع و مآخذ دولتی و شخصی دست یافت باتوجه بآنها و بخصوص اسناد دولتی و کتابهای تاریخی میتوان گفت که مدارس مذهبی خصوصی که وابسته بمساجد و خانقاهها بودند علاوه بر تدریس زبان و ادبیات عربی، حدیث و منطق، و فقه اسلامی و بویژه تدریس زبان فارسی سعی بلیغ مبذول میداشتند. هدف تأسیس این نوع مدارس هرگز جلب منفعت نبود بلکه محض ثواب دارین و اصلاح مبانی اخلاقی بود. چنانچه کتابهای فارسی که در برنامهٔ این مدارس دیده میشود با برنامه های دیگر مدارس ایالت مختلف شبه قاره چندان فرق و اختلافی نداشت . گزارش کمیسیون آدم که بسالهای ۱۸۳۵ و ۱۸۳۸ میلادی از طرف دولت بنگال انتشار یافت در آن تفصیلات تدریس و برنامهٔ مدارس مذکور پیداست، البته از وقتی که اهمیت زبان فارسی بعنوان زبان رسمی از بین رفت بتدریج عده ای از مدارس دینی و اساتید و طلابی که در آن مشغول تدریس و تحصیل بودند رو بکاهش گذاشت .
بعقیدهٔ شیخ محمد اکرام کتابهای فارسی که در سدهٔ سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی تصنیف و تألیف شده تعداد شان بیشتر از گذشته شش قرن آثار فارسی نیست که در این مملکت بوجود آمده . بنظر بنده عقیدهٔ شیخ محمد اکرام ناشی از دو نوع اشتباه می باشد. نخست اینکه در سدهٔ نوزدهم و نیمهٔ اول قرن بیستم میلادی علاوه بر نثر نویسان تعداد شعرای این دوره‌به هفتاد نفر میرسد که بدون شک و تردید بیشتر از نویسندگان دورهٔ پیش و بعد بود، دوم اینکه شیخ مذکور بهمه کتابهای چاپی و خطی که در اختیار کتابخانه های شخصی درگوشه های‌مختلف این سرزمین بود، دسترسی نداشت، در این دوره علاوه بر نسخه های خطی برخی از

کتابهای چاپی که از نظر موضوع بحث مهم بشمار میرود، در زیر میآورم:

دیوان عبیدی، مثنوی عبرت افزا، دیوان آزاد، دیوان شاهین، دیوان باقر (طباطبائی)، مخزن حقیقت، برهان العارفین، فریاد عاصی، قصاید منتخبه، مرغوب دل، دیوان ویسی، ارمغان احباب، غم عمّ، ریاض النور، سهیل یمن، تنویرالقلوب، ترقیم السعادت، دیوان فاضل، کنزالسعادت، رساله العروض والقوافی، مثنوی یادگار اجداد، مثنوی فوائد شمسیه، مثنوی مشرق الانوار، تشحیذ الادراکُ فی تحقیق حرکة الارض و وجود الافلاک، وغیره .

پیشرفت زبان و ادبیات فارسي در نیمهٔ اول قرن بیستم میلادی (چهاردهم هجری قمری) بعلت غلبهٔ فرهنگ و تمدنِ غیر مسلمانان رو به انحطاط کشید. همچنین تدریس و تألیف فارسی نسبت به قرن گذشته رفته رفته کمتر شد مگر اینکه در بین نسل گذشته افراد آشنا به سنّت دیرین گاه گاهی اقدام به فعالیتهای در زبان و ادبیات فارسی نموده اند و علاوه بر آثار فارسی محض آنها، آثار بعضی از نویسندگان که در زبان اردو چاپ شده نیز دارای اشعار فارسی است که بذکر برخی اسامی این نوع کتابهای فارسی که بچاپ رسیده است می پردازیم:

دیوان عزیز از مولانا عزیزالحق چاتگامی، دیوان ذوق چاتگامی از مولانا محمد سلطان ذوق چاتگامی، ارمغان انقلاب از مولانا تمنا عمادی، مثنوی سرالاسرار از دکتر خواجه معین الدین جمیل، گلستان شرف و ترانهٔ وحشت که بالترتیب دیوان اشعار اردوی سید شرف الحسینی و رضا علی وحشت است متضمن اشعار فارسی نیز می باشد.

در همین دوره یکي از کتابهای مهم بنام ''ثلاثهٔ غسّاله'' بکوشش و سعي بلیغ چهل سالهٔ شادروان حکیم حبیب الرحمن مرتب شده . دربارهٔ مختصّات این کتاب میتوان تذکر داد که در آن اسامی کتابهای فارسی و اردو و عربی در سه بخش با تفصیل اسامی مصنفین آنها که فقط در بنگال تألیف یا تصنیف شده، گرد آوری شده است، نسخهٔ خطی باصفحات غیر مرتب این کتاب در کتابخانهٔ دانشگاه داکا محفوظ مانده است .

چون در این مملکت تدریس و تألیف زبان فارسی و زبان بنگلا تا مدت شش قرن دوش بدوش هم رواج داشت، و ترویج و ترقی هر دو زبان در یک محیط فرهنگی و ادبی بود بهمین علت واژه های مشترک در هر دو زبان از لحاظ فرهنگ نویسی مشاهده می شود، علاوه بر این زبان بنگلا تحت تأثیر زبان فارسی قرارِ گرفت و بدون کم و کاست کلمات و

واژه های فارسی بزبان بنگلا وارد شد، در این ضمن خدمات شاعر معروف زبان بنگلا قاضی نذرالاسلام را نمی توان فراموش کرد نذرالاسلام اشعار حافظ و خیام و رومی را بزبان بنگلا ترجمه کرده و برای نخستین بار صنف غزل، اوزان و بحور، و تشبیهات و استعارات فارسی را در ادبیات بنگلا معرفی نمود. خلاصه باید گفت که رابطۂ فارسی و بنگلا بار دیگر توسط نذرالاسلام استوار گردید.

ناگفته نماند که از قرن سیزدهم تا قرن بیستم میلادی (قرن هفتم تا قرن چهاردهم هجری قمری) یعنی در مدت طولانی هفت قرن و سه ربع که شرح آن در بالا گذشت، بنگال در رواج و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی سهم بسزائی داشت و اشعار فارسی که در این خطه بوجود آمد نشان میدهد که نویسندگان و شاعران در ترویج و توسعۂ زبان فارسی از لحاظ موضوعات و مشخصات از دیگر نویسندگان شبه قاره عقب نماندند.

حواشی و منابع

۱ـ صباح الدین عبدالرحمن: بزم مملوکیه، مطبع معارف، اعظم گر (هند) ۱۹۴۹ م ص ۱۸۴ ـ ۸۵

۲ـ ابوعمر منهاج الدین عثمان جوزجانی: طبقات ناصری، طبع کلکته، ۱۸٦٤ م . ص ۵۰۰

۳ـ هاشمی فرید آبادی: تاریخ مختصر هند و پاک (اردو) انجمن ترقی اردو (کراچی) ص ۱۳۲ ـ ۳۳

٤ـ همان کتاب، ص ٤٤۵ .

۵ ـ امیر خسرو دهلوی: غرة الکمال (نسخه خطی) کتابخانۂ مرکزی، دانشگاه تهران، شماره (۵۳۳٦)

٦ ـ ملاّ عبدالقادر بدایونی: منتخب التواریخ (مجلد اول) ، طبع کلکته، ۱۸٦۹ م ، ص ۹٤

۷ ـ محمد قاسم هندو شاه: تاریخ فرشته (گلشن ابراهیمی) مجلد دوم ، طبع نولکشور، لکهنو، ص ۳۹۰

۸ ـ شیخ محمد اکرام: آب کوثر، طبع فیروز و پسران، لاهور، طبع پنجم، ۱۹٦۵ م ص ۱۲٤

۹ ـ محمود شیرانی: مقاله در مجله اردو (سه ماهی)، انجمن ترقی اردو (هند) ژانویه ۱۹٤۳ م. ص ۹۵

۱۰ ـ هاشمی فرید آبادی: تاریخ مختصر هند و پاک (اردو) انجمن ترقی اردو (کراچی)، ص ۱۳۳

۱۱ ـ همان مأخذ: ص ۱۲۹

۱۲ ـ دکتر ظهور الدین: فارسی ادب در پاکستان (اردو)

۱۳ ـ ملاّ عبدالقادر بدایونی: منتخب التواریخ (مجلد اول)، طبع کلکته، ۱۸٦۹ م ، ص ۱۵٤

۱٤ ـ دکتر مطیع الامام: رساله دکتری تحت عنوان ''شیخ شرف الدین احمد منیری و سهم او در نثر متصوفانه فارسی '' (دانشگاه کراچی ـ غیر مطبوعه)

۱۵ ـ نواب علی حسن خان: صبح گلشن، مطبع شاہجهانی، بهوپال، ۱۲۹۵ م ص ۵۵۷

۱٦ ـ غلام حسین سلیم: ریاض السلاطین، طبع کلکته، ۱۸۹۸ م ، ص ۱۰۵ ـ ۱۰٦

۱۷ ـ هاشم رضی (باتصحیح و مقدمه): دیوان حافظ، انتشارات کاوه، تهران، ۱۳٤۱ ه ش ، ص ۹٤- ۹۵

۱۸ ـ علاؤالدین اصفهانی معروف به میرزا ناتهن: بهارستان غیبی (ترجمه انگلیسی) از م ـ ا ـ بوره (مجلد دوم) طبع دولت آسام (هند) ۱۹۳٦ م ، ص ٦۸٦ و ص ٤۷٦

١٩ـ همان مأخذ: مجلد اول، ص ۷۰، ۸۵، ۹٦، ۲۰٦، ۲۰۸ و ۲۵۳ .
۲۰ـ سرکار، جادونات: تاریخ بنگال (بحواله میراث فرهنگی پاکستان) ص ۱۱٤
۲۱ـ حمیدالله: احادیث الخوانین، طبع کلکته، ۱۸۷۱ م، ص ٥٤ ـ ٥٥
۲۲ـ صدیق حسن خان، نواب: شمع انجمن، مطبع شاہجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ ه ، ص ۳۸
۲۳ـ محمد علی حسن خان، نواب: صبح گلشن، مطبع شاہجهانی، بهوپال، ۱۲۹۵ ه ، ص ٥۹
۲٤ـ آدم، و : گزارش کمیسیون آدم دربارهٔ آموزش، طبع کلکته، ۱۸۳۵ م و ۱۸۳۸ م

مُلاّ فانی بخاری در وجهٔ معاش بی بضاعت بوده، یکی کهنه دستار به مشقت بسیار بدست آورده و در بیرون شهر آن را شُسته بود که ناگاه باد دست بردی نموده و دستار را ربوده . چون نظر بر آن گماشته باد خاک را در چشم او انباشته . ملاّ سر برهنه روی به ره نهاد . حاکم شهر از حال واقف شده و فرمـــوده که بدرهٔ زر بر بالای پل نهـــاده که ملاّ ازان پُل مرور خواهد کرد . چون چشم ملاّ به زر اُفتد شاید که بر گیرد و ازان نگذرد . چو ملاّ نزدیک پل رسید بخاطر گذرانیده که آیا کوران از پل چگونه می گذرند. چشم برهم نهاده از درهم گذشته . (مذکّر احباب ـ نثاری)

دکتر هاشم رجب زاده*

سنّت ها و جشن های ژاپن و مقایسهٔ آنها با اعیادِ ایرانی

گفته اند که در روزگار باستان مردمی از چند تیرهٔ قومی و فرهنگی به جزایر ژاپن آمدند و بادیگر ساکنان اینجا آمیختند. از آن پس نیز ژاپنی ها از فرهنگ ها و مکتب های گوناگون بهره یافتند. بسیاری از عناصر معتقدات عامّه را می توان یافت که گمان می رود از دیگر مناطق فرهنگی ریشه گرفته یا با فرهنگ ملّت های دیگر مشابه است. در این میان سهم مکتب هایی فلسفهٔ چین و آیین بودا و فرهنگ های چینی و کره ای و در درجهٔ دوم، فرهنگ های غرب آسیا، بویژه ایران، و نیز اروپا، از همه مهمتر است.

همهٔ اقوام و ملل متعالی پس از گذشتن از دو مرحلهٔ اقتباس و باز پردازی به سطح بالایی از فرهنگ رسیدند. در این باره تفاوت مهمّی میان فرهنگ مادی و معنوی وجود دارد؛ فرهنگ مادّی یا، باصطلاح امروز، تکنولوژی را می توان چنانکه هست پیوند زد، امّا دریافت فرهنگ معنوی که درمیان مردمی بیگانه و در اقلیمی دیگر ساخته و پرداخته شده و با آمیزه های درونی پیچیده و احساسی همراه است، دشوار تر می باشد. امّا چون بازپردازی آن انجام شد، می توان گفت که دیگر به خود این ملّت تعلق دارد. در رسوم و سنّت ها و آیین و باورهای عامیانه نیز چنین است.

***

آنجا، به دریا
نشان از پری دریایی نیست
دریا
همه موج است و موج

---

* استاد مدعو دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا ـ ژاپن

این سر آغاز شعری است از ناکاهارا چویا شاعر معاصر ژاپن، که از روزهای شاد و شیرین کودکی یاد می آورد و احساس شاعرانه را با خاطرهٔ قصه های پریان می آمیزد. شاعر به سپری شدن رؤیاهای پاک کودکی دریغ می آورد - یافتن حقیقت حال زندگی اندوه می بارد، امّا افسانه ها در جان او زنده اند و زندگی بخش:

مگر دیوانه خواهم شد که از عشق تو شب تا روز
سخن با ماه می گویم، پری دَر خواب می بینم
(حافظ)

قصه های سر زمینِ ما هم پُر است از افسانهٔ پریان که پیام آور خوبی اند، نیکدلان و جوانمرَدان را سعادت ارمغان می دارند، ناتوانان را یاری می رسانند و گرفتاران را از بند می رهانند. این باور به وجود دیو و پری که یکی شور بختی و تیره روزی می آورد و دیگری شادی و نیک فرجامی همراه دارد، بهتر از هر چیز در مراسم و جشن های موسمی سال نمایان است .

سِتسُو- بُن

در شهرها و آبادیهای ژاپن در شب سال نو و در آستانهٔ بهار، از بر خانه ''فوکو - وا -اوُچی، اونی - وا- سوتو'' را می شنویم که به آوازبلند می گویند و، باتکرار آن، دانه های لوبیا به اینسو و آنسوی خانه می پاشند تا پلیدی را دور کنند و شادی و بخت و خوشی را به خانه بخوانند. پاشیدنِ لوبیا در ژاپن نشانهٔ راندن دیو و شرّ و بدی است . ''فوکُو - وا - اوُچی، اونی - وا- سوتو'' که در این شب می گویند یعنی ''بخت و شادی به در آی، دیو و پلیدی به دُور''. مراسم سِتسُو- بُن از دیر باز در ژاپن معمول بوده و از آنجا که در سنّت ژاپنی هم سالِ نو با بهار آغاز می شود، ''سِتسُو- بُن'' نیز صورت جشن سال نو را پیدا کرده است . رسمِ ''مامِه ماکی'' یا لوبیا پاشی رنگ و جلوهٔ خاصی به این مراسم می دهد.

''سِتسُو- بُن'' ژاپن و مناسبتِ آن و آرزویی که این هنگام برزبان می آورند، یاد آور جشنِ چهار شنبه سُوری در ایران است . در چهار شنبه سُوری همه مردم از کوچک و بزرگ و پیر و جوان ازروی بوته های سرخ آتش می پرند و باگفتنِ ''سرخیِ تو از من، زردیِ من از تو'' همان آرزوی دل را که بخت وَ خوشی برای سال نو است، برزبان می آورند.

بسیاری از معابد ژاپن نیز در شب سال نو مراسم "سِتسُو۔ بُن" را، پرشور و باشکوه، برگزار می کنند. در خانه ها، جز رسم لوبیا پاشی، خوردن لوبیا را هم در این شب پرشگون می دانند. هر کس به شمارهٔ سالهای عمرش لوبیا می خورد؛ سپس یک دانهٔ دیگر هم، به نشانه و آرزوی خوشی و سعادت در سال نو. مانند چهار شنبه سُوری در ایران، مراسم دیگری هم در سِتسُو۔ بُن ژاپن انجام می شود که همه برای راندن بدی و اهریمنی و تیره بختی است . در بسیاری جاها یک کَلّهٔ کوچک و خشک شدهٔ ماهی را با شاخه ای از هی راگی (درخت مقدّس) در آستانهٔ خانه می آویزند. در بعضی ولایات، شاخه های درخت را سر شب در حیاط خانه می سوزانند تا پلیدی را براند و جرق و جرق آن هم حشره ها و خزنده ها را دور کند.

نُو۔ هیگان

"نُو۔ هیگان" یا هفته های آغاز بهار و آغاز پاییز که روز و شب برابر است و به گفتـهٔ سعـدی: "بـامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار"، هنگـامی است که ژاپنی ها به دیدار آرامگاه خانوادگی می روند تا به نیاگان خود ادای احترام و سپاس نهایند و برای آرامش روح آنها نیایش کنند. این مراسم با شادی همراه است؛ زمین را می روبند و گل نثار می کنند و عود می سوزانند و به نیایش می نشینند. این رسم، که گویا ریشهٔ بودایی دارد، در ژاپن با مراسم دیگر همراه شد و جلوه و شکوه و اهمیت خاصی یافتـه است . آیین باستـانی ژاپن، شینتو، نیز به نیاکان و در گذشتگان احترام دارد تا آنجا که نیاکان و رفتگان را از قدسیان می دانند. هیگان به معنی "کرانهٔ دیگر" است . درباور بودایی، مرزی که این جهان گذران را از عالم جاودان جدا می کند چون رودخانه ای انگاشته شده است که نیکان و معرفت یافتگان پس از گذشتن از آزمون این جهان رنج و تباهی، پهنهٔ آنرا می پیمایند و به کرانهٔ دیگرش که جاودانگی و رستگاری است، می رسند.

این رسم از دورهٔ شاهزاده شوء تُوکُو زمامدار اندیشمند و اصلاحگر ژاپن سدهٔ ششم آغاز شد. جشن اصلی نُو هیگان در آغاز سال نو، اول فروردین است .

شاید ژاپن تنها کشور غیر فارسی زبان است که در آن روز آغاز بهار نوروز و تعطیل رسمی است و دمیدن شگوفه ها را جشن می گیرند.

در ایران نیز جدا از آیین نوروز و آغاز فروردین و سال نو، اعتدال

پاییزی را هم در روزگار باستان جشن می گرفتند که مهرگان نام داشت . مهر، نام ماه هفتم و روز شانزدهمِ هر ماهِ خورشیدی است و از این رو، هنگامی را که نامِ روز با نام ماه یکی بود جشن می گرفتند. روز شانزدهم مهر، جشن بزرگ و فرخندهٔ مهرگان بود.

نگـه دارد این فال و جشـن سده
همان فرّ نوروز و آتـشـکـده
همان اورمـزدِ و مه و روزِ مهـر
بشـوید به آب خرد جان و چهـر
(فردوسی)

نوروز را در ایران یادگـار جمشید دانستـه اند؛ ''چون از ملک جمشید چهار صد و بیست و یک سال بگذشت ... آفتاب به فروردین به اول حمل باز آمد و جهان بروی راست گذشت ... پس درین روز که یاد کردیم جشن ساخت و نوروزش نام نهاد و مردمان را فرمود که ہر سال چون فروردین نو شود، آن روز، جشن کنند و آن روز نو دانند. ''(نوروز نامهٔ خیّام).

روز هفتم ماه اوّل سال را ژاپنی ہا ''نانا کُوسا''یا ''هفت گیاه''می گویند و رسم بود که در این روز، در پایان جشن سال نو، مردم همه به صحرا می رفتند و هفت سبزی خوردنی می چیدند. این رسم از بسیاری جهات بویژه به صحرا رفتن و تماشای دشت و دِمن و سبزه چیدن، مانند سیزده نوروز ایران است . در شعر ژاپن از نانا کُوسا بسیار یاد شده است . امّا اتخاذ تقویم اروپایی از سال ۱۸۷۳ در ژاپن که شروعِ سال و ترتیب ماهها را برابر سال میلادی کرد، جلوه و مناسبت بسیاری از جشنہای سنّتی ژاپن را کاست .

جلوهٔ دیگری از مراسم سیزده بدر ایران در جشن ہای ژاپنی را می توان در مراسم اُوـ بُن دید.

اُوـ بُن

اُوـ بُن ریشهٔ سانسکریت دارد و این جشن از آیین بودا مایه گرفت و در قرن هفتم به ژاپن آمد. گفته اند که روزگاری مردی در هند می زیست و اوشبی در خواب دید که مادرش در دنیای پس از مرگ از گرسنگی رنج می بَرَد، امّا همانکه او کاسه ای خوردنی پیش مادر نہاد، آن کاسه یکپارچه آتش شد. پسر وفادار چون بیدار شد به تکاپو افتاد و از راهبان راه و چاره خواست و آنہا گفتند که عذاب مادرش پس از مرگ

برای گناهانش در این جهان است و تنها رحمت بودا می تواند او را نجات دهد. پسر به نذر و نیاز پرداخت و آیین نیایش بزرگی روز پانزدهم ماه هفتم سال برپا ساخت و در نتیجه، مادر او آمرزیده شد و از رنج رهایی یافت . رسم نوـ بُن از اینجا آغاز شد.

ژاپنی ها عقیده دارند که در این روز روحِ در گذشتگان به خانه ها شان باز می آید، پس در خانه ها فانوس می آویزند تا ارواح به آن نشان خانهٔ خود را بیابند. مردم در این روز، برای نثار به نیاکان، میوه و گل و شیرینی و خوردنی بسیار تهیّه می بینند و از دوستان و میهمانان پذیرائی می کنند. جلوهٔ دیگر این آیین، ''بن ـ لُودوری'' یا رقص بُن است که شادی آفرین ترین بخش و اوج شور و سرور جشن است . مردم از پیر و جوان و زن و مرد در معابد بودایی و شینتو گرد می آیند و شب را باآواز و موسیقی می گذرانند.

مراسم لُوـ بُن با آیین تورو ـ ناگاشی پایان می گیرد. برای بدرقهٔ روح نیاکان که پس از سرکشی به خانه و خانواده و دیدنِ یاد بود خود و شادیِ بازماندگان، اینک باز می گردند، قایق ها یاشناورهای چوبی کوچک به انواع نقش و رنگ و نگار می سازند و می آرایند و در آن میوه و شیرینی می گذارند و شمع می افروزند و شامگاه درمیان رودخانه رها می کنند یا در کرانهٔ دریا به دست امواج می سپارند. صدها و هزارها شمع و فانوس شناور که در سکوت و سیاهی شب بروی موج ها می رود، و تصویر آن در آیینهٔ آب، منظرهٔ بدیع و گیرایی می سازد. ژاپنی های سنّت پرست می کوشیده اند که این آیین زیبـای بدرقهٔ روح نیاکان حتماً برگزار شود؛ همچنانکه در خانواده های ایرانی، مادران و بزرگان اصرار دارند که در روز سیزده نوروز و به نشانهٔ پایان خوش جشن نوروزی و آغاز روزهای خوب سال، دسته های گندم و گیاهی که سبز کرده اند به صحرا برده و به آب روان انداخته شود.

تانا باتا

در همان ماه هفتم آیین دیگـری برگزار می شود که با افسانه های ساخته شده دربارهٔ ستارگان و باور مردم به سرگذشت ماه و خورشید و گردونه های آسمان آمیخته، و آن جشن ''تانا باتا'' در روز هفتم ماه هفتم است . این آیین تا چندی پیش یکی از پنج جشن بزرگ سال بود.

در ژاپن نیز، مانند ایران، ستارگان شخصیت افسانه ای و سرنوشت ساز دارنـد. ادبیات ایران از دبیری تیر (عـطارد)، چنـگ نوازی زهره

(ناهید)، بد دلی کیوان (زحل) و ستمگری بهرام (مریخ) سخن بسیار دارد. در ''ویس ورامین'' فخر الدین گرگانی، در وصف ویس می خوانیم:

زپیشانیش تابان تیر و ناهید
زرخسارش فروزان ماه و خورشید
چو بهرام ستمگر چشم جادوش
چو کیوان بد آیین زلف هندوش
لبان چون مشتری فرخنده کردار
همه ساله شکر بار و گهر بار

افسانه ها ی ژاپن می گوید که آسمان میانِ دو دلداده، جوان چوپان و دختر بافنده، جدایی انداخت و این دو ستاره را در دوسوی راه شیری یا '' آماـ نوـ گاوا'' جای داد تا از دوری هم بگدازند و ایندو فقط در یک شب سال، شبِ هفتمِ ماهِ هفتم، به هم می رسند و باز برای یک سال دیگر جداَ می مانند. در شعر و ادب ژاپن از افسانهٔ جدایی این دو ستاره فراوان یاد شده است .

ماتسوُری

ماتسوُری نمونهٔ جشن های قدیم و اصیل ژاپن است . این جشن بشادی بیرون آمدنن آماتِه ـ راسوـ اُوـ می ـ کامی، الههٔ آفتاب، از غاری که از آزار برادرش به آنجا پناه برده بود، برپا می شود. ماتسوُری به معنی نیایش است، و جشنِ ''شینتو''، آیینِ باستانی ژاپن، را برای نیایش به ''کامی '' یا معبود اینَ آیین نیز ماتسوُری می گویند. بیشتر معابدِ شینتو هر یک موسم خاصی در سال برای برگزاری ''ماتسوُری '' دارند. این جشن هر سال در کاخ امپراتورهم برپا می شد . باغ و حیاط معبد را با فانوس ها و چراغ ها می آرایند. جشن و نمایش هنرها در روز انجام می شود، امّا در شب نور فانوس ها در فضای ساده و سکوت شکوهمند معبد شینتو جذبهٔ خاصی دارد.

توجی

سخنی کوتاه هم از شب یلدا باید .گفت که ژاپنی ها هنوز سنّت و آیین قدیم آنرا نگهداشته اند. این شب آغاز زمستان است و هنگامی که آفتاب به دور ترین نقطهٔ فرود خود در نیمکرهٔ شمالی می رسد. ژاپنی ها شب یلدا، بلند ترین شب سال، را گرامی می دارند و آغاز نزدیک شدن آفتاب و بلند

شدن روز را جشن می گیرند. این هنگام خاصه برای کشاورزان فرخنده است زیرا که نوید گرم تر شدن آفتاب و روییدن گیاه و درخت را می دهد. مردم در این شب مراسم گوناگون دارند؛ در حوضچهٔ حمام که قاچ های نارنج در آن انداخته اند، تن می شویند و عقیده دارند که این کار آنها را تندرست می دارد و از سرما خوردن جلو می گیرد. در ایران به خوردن میوه و بویژه خربزه،در این شب برای تندرست بودن در زمستان و دور ماندن از سرما خوردگی باور دارند. در ژاپن نیز توجی را با میوه و خوردنیهای گوناگون جشن می گیرند و دوستان و نزدیکان را هم میمهان می کنند و از بلندیِ این شب گِله ای ندارند، چنانکه حافظ داشت:

گفتمش زلف چو زنجیر به تاب از پی چیست
گفـــت حافظ گله ای از شب یلدا می کرد

در ژاپن رسمِ ''چوکیمی'' (نگریستن ماه) در شب پانزدهم ماه هفت سال قمری (در فصل پاییز، به تقویم خورشیدی) در دورهٔ آشی کاگا (۱۵۷۳ ـ ۱۳۳٦ م) آغاز شد ـ این رسم از چین آمد • مردم در این شب سبزیهای پخته مانند لوبیا سبز و سیب زمینی شیرین با شیرینی برنجی، شراب برنج و گل های وحشی درسهدی می چینند و نثار آسمان می کنند • این ها را برروی میز کوتاهی در ایوان خانه می گذارند و آنجا به تماشای ماه تمام می نشینند•
به بچه ها می گویند که روی ماه خرگوشی نشسته است • دربارهٔ این خرگوش و رفتنش به ماه نیز داستانهایی ساخته اند • (تاریخِ ژاپن ـ هاشم رجب زاده)

پروفسور محمد ولی الحق انصاری 'ولی'

رئیس بخش فارسی دانشگاه لکهنو ـ لکهنو ـ هند

ای شعرم

ای جگـر پارهٔ من، ای شعـرم !
زادهٔ پاکِ مریم تخـییل !
عیسی عصـر و خضر گمراهان !
حیف عاری استی زِآن همـه چیز
که زحـسـنِ کلامَ پنـدارنـد

—

نی تو آیینـه دار حسن بتـان
نی تو عکس جمال خوشـرویان
نی سخنـهـای دلـبران در تو
نی پر از ذکـر گیسـو و رخسار
نی اشـارات غنـج محبـوبان
نی تو سرمـایه دار ذکـر وصـال
نی سخنگـوی درد هجر و فراق

—

ملتـفتِ نیسـتی به میخـانـه
متـنـفّـر زدخـتِ رز هسـتـی
نی تو مدّاح ساقـی مه وش
نی کنی شوخی ای زمغ بچه ای
نی حکـایات میکشـان در تو
نی هوس پیشـگیٔ رنـدانـه

—

نی تو خوانی فسـانـهٔ فرهـاد
نی زشـیرین حکـایتی داری
نی سرایی فسـانـهٔ مجنـون
نی به لیلی تو الـتـفـات کنـی
نی به وامـق علاقـه ای داری
نی به عذراست میل خاطـر تو

—

نی ستایش کنان اهل دُوَل
نی به کار توانگران مدّاح
نی ثناخوان حکمفرمایان
مدح خوان نی به سروران جهان
نی به پیش شهان نگون ساری
نی زنیروی آمران مرعوب

—

نی در اظهار امر حق خاموش
مصلحت بین نه پیش سرداران
نی مصاحب به بارگاهِ حشم
نی تملّق بهِ جور ورزیده
نی زِ آشوب و فتنه ترسیده
نی به پیش ستمگران لرزان
پند و وعظ و تصوف و عرفان
عمق اندیشه و تکامل فکر
بندش چست و شوکت الفاظ
لطف معنی، بلندی تخییل
طرز اظهار و طرفگی بیان
جنس کاسد شدند این همه چیز

—

ای جگر پاره من ای شعرم
زادهٔ پاکِ مریمِ تخییل
عیسی عصر و خضر گمراهان
ای دلِ من تو داری این همه چیز
که به بازار جنسِ کاسد اند
باش در دل، برون میابرلب
که ترا پیشِ ناکسان خوانم

من آنم

من بندهٔ مصالح دل خواه نیستم
طوری که کامگار شوم، آه، نیستم
پیشانیم فرود نیاید به پیش کس
زآیین بندگی هله آگاه نیستم
مکر و فریب را ندهم راه در حیات
از دودمان شیرم، و روباه نیستم
مستغنیم زاهل دُوَل وز شکوه شان
خواهان لطف شاه و شهنشاه نیستم
درویش بی نیازم و منت نمی کشم
مرعوب سطوت و حشم و جاه نیستم
از جور انقلاب زمانه مرا چه باک
دارای قصر و صاحب بنگاه نیستم
هر روز بیش و کم نشوم در فضای دهر
خورشید وضع هستم و چون ماه نیستم
قصر امید گرچه بلند است، باک نیست
باپای لنگ و بازوی کوتاه نیستم
روزی رسم به منزل و یابم مراد دل
پایم به گل فرو، ولی گمراه نیستم
شاهینم و همای جهان زیر بالِ من
کوته نظر چو غوک ته چاه نیستم
در بحر معرفت در معنی کنم تلاش
بر روی آب مثل پرکاه نیستم
شوریدگی طبع نه فرصت دهد مرا
هستم ولی گهی بخود و گاه نیستم
هستم ولی چوپرتو خورشید ذوالجلال
باور کنید، بیش ازین والله نیستم

رئیس نعمانی ـ لکهنو

غزل

مپرس قصهٔ عهدِ صنم پرستیِ ما
صنم پرستیِ ما شد وبال ہستیِ ما
بسر رسید مگر کار حادثاتِ جہان ؟
که حشر تازه ای خواهد فسانه، مستیِ ما
به فیضِ خاکنشینی عزیز دلهاییم
چه رشکها که بلندی برد به پستیِ ما
مدام نرگسِ مستانه ات به خاطر بود
رهین باده نشد هیچ گاه مستیِ ما
گمان مبر زحدِ زلفِ تو شویم برون
که دل گرفته ضمانت زپای بستیِ ما *
هنوز دام فریب جمال می چینی
مگر ندیده ای احوال پاشکستیِ ما *
''رئیس'' ناز بتان از وفای ما افزود
شد آزمایشِ ما آینه بدستیِ ما

* اشارهٔ لطیفی است به پاشکستگی ی سراینده که در سال گذشته رخ داده بود ـ دانش .

حسنین کاظمی ''شاد''

غزل

مپرس قصّه ی غمناکِ خود پرستی ما
زخود پرستیٔ ما شد زوال ہستی ما
چرا تو عاشق دیوانه ای شدی ای دوست
مگر ندیده ای انجام دل شکستی ما
چگونه خودسر و خود خواه و خودستا هستیم
بماعیان شده از آینه بدستی ما
ہمیشه لرزه برانداِم سرکشان افتد
ببین چه واجد نیروست زیردستی ما
فلک ہمیشه خمیده است بہر پابوسی
بلند بود زافلاک زانکه پستی ما
اسیر حلقه ی عشقیم و شاهِ خوبانیم
رها زبند غلامیست پای بستی ما
نگار ما شده رنجور و رفت از بر ما
نمود دست دعا را دراز دستی ما
مگر رقیب نگشته اسیر درد فراق
که ہست سرخوش و شادان زغم نرستی ما
بچشم تو ۔ که ندیدیم جام می ہرگز
رہین چشم خمارین توست مستی ما
رسیدہ اند بمنزل نرفتگانِ براه
چه سود بُرده رقیبان زپا شکستی ما
مگر زخانۂ کعبه مراجعت کردیم
که باز شہرۂ شہر است بت پرستی ما
دَمد ہمیشه گلِ عشق با طراوتِ اشک
ندیده ای تو مگر 'شاد' غم پرستی ما

معین نظامی

خزان

دمیده
برشجرِ سبزِ حاصلِ امکان
شگوفهَ ہایَ خزان
سیاہ چہرگیِ رُوحِ نالہ و شیون
رسیدہ
برگُل رُخسارِ برگہایِ جوان
وفورِ کرب نہان
فسردہَ خاطرِیِ طرفِ کوہ و دشت و چمن
گزیدہ
مارِ ستمگار گردشِ دوران
جبینَ غنچہ لَبان
نشانَ زدگی حُکم فراقِ جان زتن
پریدہ
رنگِ نوایِ طربسرایِ جہان
سُرُودِ ماہ وَشان
گرفتگی ست چُو مُہرِ دلِ عقیقِ یمن
رمیدہ
جوشِ نشاطِ خیال و نطق و بیان
شعورِ حُسنِ زبان
فروغَ مُردنیَ کیفِ فکرِ شعر و سخن

رحیم بخش شاہین *

پیام مشرق ۔ اقبال کا فارسی دیوان
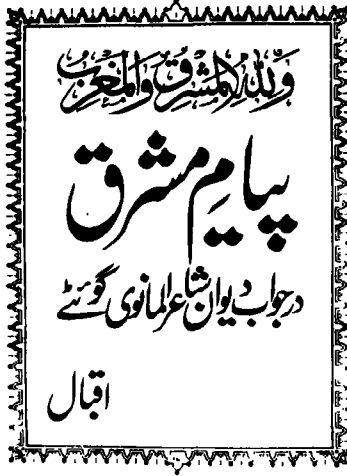
زمانۂ تخلیق

,,اسرار خودی،، (۱۹۱۵ ء) اور پھر ,,رموز بیخودی،، (۱۹۱۸ء) کی تکمیل کے بعد اقبال مثنوی ,,اسرار خودی،، کا تیسرا حصہ لکھنا چاہتے تھے ۔ (۱) لیکن انھوں نے مناسب سمجھا کہ ,,اسرار و رموز،، پر اکتفا کریں اور یہ ارادہ کیا کہ گوئٹے کے جواب میں پیام مشرق لکھیں ۔ ۱۰ اکتوبر ۱۹۱۹ء کو سید سلیمان ندوی کے نام مکتوب میں اس کتاب کے آغاز تصنیف کی اطلاع دیتے ہوئے اقبال لکھتے ہیں :

,,فی الحال ایک مغربی شاعر کے دیوان کا جواب لکھ رہا ہوں جس کا قریباً نصف حصہ لکھا جا چکا ہے۔ کچھ نظمیں فارسی میں

* ولادت : ۱۳ جولائی ۱۹۳۲ء بمقام راولپنڈی ۔ آثار : ۱ ۔ اوراق گم گشتہ ۲ ۔ اقبال کے معاشی نظریات

هوں گی کچھ اردو میں ۔،،(۲)

اس خط میں فرصت کی کمی اور کمال فن کے لئے مطلوبہ جانکاهی و جگر کاوی کی همت کے فقدان کا ذکر کرتے هوئے کہتے هیں :

,,کلام کا بہت سا حصہ نظرثانی کا محتاج ہے لیکن اور مشاغل اتنی فرصت نہیں چھوڑتے کہ ادھر توجہ کر سکوں تاهم جو کچھ ممکن ہے کرتا هوں ۔ شاعری میں لٹریچر بحیثیت لٹریچر کے کبھی میرا مطمح نظر نہیں رہا کہ فن کی باریکیوں کی طرف توجہ کرنے کے لئے وقت نہیں ۔ مقصود صرف یہ ہے کہ خیالات میں انقلاب پیدا ہو اور بس ۔ اس بات کو مدنظر رکھ کر جن خیالات کو مفید سمجھتا ہوں ان کو ظاہر کرنے کی کوشش کرتا ہوں ۔ کیا عجب کہ آئندہ نسلیں مجھے شاعر تصور نہ کریں ۔ اس واسطے کہ آرٹ غایت درجہ کی جانکاهی چاهتا ہے اور یہ بات موجودہ حالات میں میرے لئے ممکن نہیں ۔،،(۳)

اس موقعہ پر اقبال کو جرمنی کے دو بڑے شاعروں کا خیال آیا جو اتفاق سے بیرسٹر بھی تھے یعنی گوئٹے اور اوھلنڈ ۔ لیکن ایک کمال فن کی بدولت شہرت سے همکنار رہا۔ اور دوسرا اس سے محروم ۔ اقبال لکھتے هیں :

,,گوئٹے تھوڑے دن پریکٹس کے بعد ویمر کی ریاست کا تعلیمی مشیر بن گیا اور اس طرح فن کی باریکیوں کی طرف توجہ کرنے کا اسے پورا موقع مل گیا ۔ اوھلنڈ تمام عمر مقدمات پر بحث کرتا رہا جس کا نتیجہ یہ ہوا کہ بہت تھوڑی نظمیں لکھ سکا اور وہ کمال پورے طور پر نشوونما نہ پا سکا جو اس کی فطرت میں ودیعت کیا گیا تھا ۔،،(۴)

۴ اگست ۱۹۲۰ ء کو پروفیسر محمد اکبر منیر کے نام مکتوب میں رقم طراز ہیں:

,,اب میں گوئٹے کے دیوان کے جواب میں ایک دیوان فارسی لکھ رہا ہوں جس کا ایک تہائی حصّہ لکھ چکا ہوں،،۔(۵)

اسی خط میں آگے چل کر ,,پیام مشرق،، کی مقبولیت کے بارے میں پیش گوئی کرتے ہیں:

,,مجھے یقین ہے کہ دیوان کا ترجمہ بھی ضرور ہو گا کیونکہ یورپ کی دماغی زندگی کے ہر پہلو پر اس میں نظر ڈالی گئی ہے اور مغرب کے سرد خیالات و افکار میں کسی قدر حرارت ڈالنے کی کوشش کی گئی ہے ۔،، (٦)

یکم جنوری ۱۹۲۳ء کو اقبال کو ,,سر،، کا خطاب دیا گیا تو ۷ جنوری کو انکے اعزاز میں معززین لاہور نے استقبالیہ دیا ۔ اقبال نے اپنی تقریر میں بتایا کہ وہ جرمن شاعر گوئٹے کے جواب میں ,,پیام مشرق،، لکھ رہے ہیں ۔(۷)

معلوم ہوتا ہے کہ اقبال نے فروری ۱۹۲۳ء میں ,,پیام مشرق،، کو مکمل کر لیا تھا ۔ کتاب کی تکمیل پر مسودہ چودھری محمد حسین نے تیار کیا اور کتابت کے لئے دے دیا ۔ ۸ مارچ ۱۹۲۳ء کو اقبال نے مولانا گرامی کو کتابت اور اشاعت کے بارے میں یوں اطلاع دی

,,پیام مشرق کاتب لکھ رہا ہے دو ماہ میں شاید چھپ جائے گا،،(۸)

کتابت مکمل ہو گئی تو کتاب اشاعت کے لئے دے دی گئی ۔ اس موقع پر علامہ اقبال نے مولانا عبدالماجد دریا بادی کے نام مکتوب محررہ ۷ اپریل ۱۹۲۳ء میں بتایا :

,,پیام مشرق اپریل کے آخر تک شائع ہو جائے گا ۔ چند ضروری نظمیں ذہن میں تھیں لیکن افسوس ہے انھیں ختم نہ کر سکا ۔ فکر

روزی قاتل روح ہے۔ یکسوئی نصیب نہیں ۔ ان سب باتوں کے علاوہ والد مکرم کا اصرار تھا کہ جتنا ہو چکا ہے اسے شائع کر دیا جائے ۔ ،،
(۹)

مولانا سید سلیمان ندوی کے نام ۱۴ مئی ۱۹۲۳ء کے مکتوب میں ,,پیام مشرق،، کے بارے میں لکھا :
,,گوئٹے (شاعر جرمنی) کے ,,مشرقی دیوان،، کے جواب میں میں نے ایک مجموعہ فارسی اشعار کا لکھا ہے۔ عنقریب شائع ہو گا ۔ اس کے دیباچے میں یہ دکھانے کی کوشش کروں گا کہ فارسی لٹریچر نے جرمنی لٹریچر پر کیا اثر کیا ہے ،، ۔ (۱۰)

مہاراجہ کشن پرشاد شاد کے نام ۱۸ مئی ۱۹۲۳ء کے خط سے معلوم ہوتا ہے کہ ,,پیام مشرق،، مئی ۱۹۲۳ء میں زیور طبع سے آراستہ ہوئی تھی ۔ (۱۱)

اس طرح وہ ادبی شاہکار جس کا آغاز ۱۹۱۶ء میں ہوا تھا چھ سال کی جانکاہ دماغی مشقت کے بعد منظر عام پر آیا جس نے نہ صرف ,,مغرب میں پہنچ کر وہاں کی علمی فضا میں ہلچل پیدا کر دی،، (۱۲) بلکہ مشرق میں بھی شرفِ قبولیت حاصل کیا ۔ برصغیر پاک و ہند میں فارسی شعر و ادب کی طرف زیادہ رجحان نہ ہونے کے باوجود پیام مشرق کو ہاتھوں ہاتھ لیا گیا جس کے نتیجے میں صرف آٹھ نو ماہ کے بعد مارچ ۱۹۲۴ء میں اس کا دوسرا ایڈیشن شائع کرنا پڑا ۔ دوسرے ایڈیشن میں کئی ایسی نظمیں شامل کی گئیں جو پہلے ایڈیشن میں شامل ہونے سے رہ گئی تھیں اور بعض نظموں کو کتاب سے نکال دیا گیا ۔ (۱۳)

گوئٹے

کتاب کے متن پر گفتگو سے پہلے مناسب معلوم ہوتا ہے کہ گوئٹے

کا کچھ تعارف کرا دیا جائے۔ گوئٹے (Johann Wolfgang Von Goethe) ۲۸ اگست ۱۷۴۹ء کو جرمنی کے شہر فرینکفرٹ (Frankfurt) کے ایک معزز گھرانے میں پیدا ہوا ۔ اس کا باپ ایک وکیل تھا اور شاہی مشیر کے عہدے پر فائز رہا تھا، ماں شہر کے میئر کی بیٹی تھی ۔ اس نے ۱٦ سال کی عمر تک گھر پر انجیل ، کلاسیکی ادب، اطالوی، عبرانی اور انگریزی زبانوں نیز موسیقی و نقاشی ایسے فنون کی تعلیم حاصل کی ۔ اس کے بعد لیپزگ یونیورسٹی (Leipzig University) میں قانون کی تعلیم حاصل کی لیکن اس دوران میں اس کی توجه اکثر و بیشتر فلسفه و ادب کی طرف مبذول رهی ۔ اس نے کیمیا اور طب کی تعلیم بھی حاصل کی اور اس ضمن میں بعض اهم انکشافات اس سے منسوب کئے جاتے هیں ۔ ۱۷۷۴ء میں اس کی کتاب ورتھر کی داستان غم (Werthers Leiden) شائع هوئی ۔ اس زمانے میں اس نے انی مشهور ڈرامائی نظم فاؤسٹ (Faust) لکھنی شروع کی جو اس کی وفات سے ایک سال بیشتر ۱۸۳۱ ء میں مکمل هوئی ۔ گوئٹے کی یه تصنیف جرمن ادب میں بڑی اهمیت رکھتی ہے ۔ اس نے جرمنی کو بهت متأثر کیا ۔ جرمنی کے لوگ اس کتاب کو الهامی تصور کرتے هیں ۔ اس کی دوسری اهم تصنیف ویست اسٹلشر دیوان (West Ostlicher Divan) یا ,,دیوانِ غربی و شرقی" ہے جو ۱۸۱۹ء میں منظر عام پر آئی اور جس کو علامه اقبال نے کهیں مشرقی دیوان اور کهیں مغربی دیوان لکھا ہے ۔ گوئٹے ۲۲ مارچ ۱۸۳۲ء کو فوت هوا اور ویمر (Weimar) میں دفن هوا ۔ (۱۴)

گوئٹے جرمنی کے تین بڑے شاعروں میں شمار هوتا ہے جن میں اس کے پیشرو هرڈر (Herder) اور شلر (Schiller) بھی شامل هیں ۔

گوئٹے و اقبال

علامہ اقبال گوئٹے کے بہت معترف تھے ۔ انھوں نے گوئٹے کو مرزا غالب کا ھمنوا قرار دیتے ہوئے کہا ہے :

گلشن ویمر میں تیرا ھمنوا خوابیدہ ہے

آہ تو اجڑی ہوئی دلی میں آرامیدہ ہے (۱۵)

,,پیام مشرق،، کے دیباچے میں انھوں نے گوئٹے کو ,,جرمن حکیم حیات،، کے لقب سے یاد کیا ہے ۔ (۱٦)

,,پیام مشرق ،، میں ایک مقام پر اس سے اپنی محبت وارادت کا اظہار یوں کرتے ھیں :

صبا بہ گلشن ویمر سلام ما برسان

کہ چشم نکتہ وران خاک آن دیار افروخت (۱۷)

چوھدری محمد حسین نے ,,زبور عجم،، پر اپنے مقالے میں اقبال کا یہ قول نقل کیا ہے : I wish Goethe had read this Book

یعنی کاش گوئٹے اس کتاب (زبور عجم) کو پڑھتا ۔ (۱۸) یہ گوئٹے کی قدردانی کے اظہار کا یقیناً ایک اچھوتا اسلوب ہے ۔

اس سے معلوم ہوتا ہے کہ اقبال گوئٹے کو کس قدر احترام کی نگاہ سے دیکھتے تھے ۔ گوئٹے سے اقبال کی ارادت کا ثبوت اس سے بڑھ کر اور کیا ہو سکتا ہے کہ پیام مشرق کی نظم ,,جلال و گوئٹے،، میں اقبال نے اسے ,,نکتہ دانِ اَلمنی،، (نکتہ دانِ آلمانی) کے لقب سے یاد کیا ہے اور اِسے ,,نیست پیغمبر ولے دار کتاب ،، کہہ کر پکارا ہے ۔ یہاں اقبال نے اپنے مرشد معنوی کی زبان سے گوئٹے کو خراج عقیدت پیش کیا ہے ۔ گوئٹے رومی کو ,,دانائے اسرار قدیم ،، کہتا ہے،اسے اپنا ڈرامہ فاوسٹ پڑھ کر سناتا ہے اور رُومی اس کی حقیقت شناسی کی تحسین کرتا ہے ۔ (۱۹)

اقبال گوئٹے کے کیوں معترف ہیں اور اسے اپنی عقیدت و ارادت کا مرجع کیوں خیال کرتے ہیں ؟ اس کا ایک پس منظر ہے چوھدری محمد حسین اس ضمن میں رقم طراز ہیں ,,نپولین کے حملوں اور اس کی حکومت کے جبرو استبداد سے پامال ہونے پر جب جرمنی کی حالت اس قدر نا گفتہ بہ ہوئی کہ گوئٹے کے پرسوزو حکمت آموز ترانوں پر کان دھرنا لوگوں کو مشکل ہو گیا اور خود گوئٹے کے لئے ایسی حکمت کا سیدھی اور صاف زبان میں سکھانا آسان نہ رہا تو قدرت نے ایک نرالے طریق سے اپنے فرستادہ کی مدد کی اور جو کام اس سے اس حالت میں بھی لیتے رہنا مقصود تھا وہ مسلسل لیتی رہی اپنے اصلی اور قدرتی مغربی انداز میں لکھنے سے گوئٹے اکتانے ہی کو تھا کہ ۱۸۱۲ء میں جرمنی کے دوسرے ادیب و شاعر نے دیوان حافظ کا ترجمہ جرمن زبان میں شائع کر دیا۔گوئٹے نے جونہی اسے دیکھا اور پڑھا حافظ کا ترنم باوجود اس امر کے کہ اب اس کے ساتھ فارسی زبان کی وہ شیرینی اور سحر طرازی نہ رہی تھی اس کی طبیعت پر فوراً اثر کر گیا اور اس نے اسی وقت یہ ارادہ کر لیا کہ وہ خیالات جن کا اظہار اَب پُرانے انداز میں مؤثر نہیں رہا، حافظ کے تتّبع میں جادو کا اثر دکھائے گا ۔ جدتِ طرز ادا بجائے خود لوگوں کو جانفزا نغموں کی طرف کھینچے گی اور جو مقصد فوت ہوتا نظر آتا تھا زندہ تر ہو کر قوم کے مردہ افراد کو زندہ کرتا رہے گا ۔ گوئٹے نے نہ صرف حافظ سے غزل کا انداز ہی لیا بلکہ سینکڑوں لطیف اور نازک معنی و حقائق استفادہ کئے ۔ مگر پھر بھی خذماصفا کی حد سے آگے نہ بڑھا ۔ مضامین اور ان کی روح وہی قائم رکھی جو اس کی اپنی تھی ۔ ترنم و سوز حافظ سے لیا اور پھر ایک بار قوم کو نئے سرور اور نئے انداز سے تڑپایا کہ حیات حقہ کے حصول کے لئے ان میں

پہلے سے دوگنی سعی و قوت عمل کی آگ بھڑک اٹھی ۔ پانچ چھ برس میں یہ نظموں یا غزلوں کا مجموعہ تیار ہوا ,,ویسٹ اسٹلسر دیوان،، یا ,,دیوانِ مغربی و مشرقی،، کے نام سے اسے موسوم کیا اور ۱۸۱۹ء میں مکمل و مرتب کر کے شائع کر دیا ۔ کتاب کے اس نام میں جو مفہوم مضمر تھا وہ بھی یہی تھا کہ مغرب اس وقت قسمت کے چکروں میں ہے، فساد و فتنہ کا گھر ہے ،بداخلاقی و بدنظمی میں مبتلا ہے ، ظلم و استبداد کے تیروں کا نشانہ ہے اور اپنے ھمدرد مشرق کی طرف اپنے غم و اندوہ کی داستان اسی کے انداز بیان میں سنانے کو متوجہ ھوتا ہے۔،، (۲۰)

حقیقت یہ ہے کہ گوئٹے کے اس مجموعۂ کلام سے اس کی عالم مشرق سے دلچسپی کا بھرپور اظہار ھوتا ہے اگرچہ اس زمانے میں یورپ کے باشندوں کے لئے اسلامی تعلیمات تک رسائی حاصل کرنا بوجوہ آسان نہ تھا لیکن گوئٹے کی ھمت قابل داد ہے کہ اس نے اسلام کی انقلاب انگیز روح اور مشرق کے سرچشمہ ھائے فکر تک پہنچنے کی پوری کوشش کی اور اس میں ایک حد تک کامیابی بھی حاصل کی ۔

اقبال اور گوئٹے میں حقیقت کی تلاش و جستجو کا مادہ غایت درجے کا تھا ان کی فطرت کی اسی خصوصیت نے انھیں مغرب و مشرق دونوں سے آشنا کیا ۔ گوئٹے مغرب میں تھا اور اس نے مشرق کی طرف ذھنی اور روحانی سفر کیا ۔ اقبال مشرق میں تھا اور اس نے مغرب کے عالم افکار کی سیاحت کی اور اس سے بصیرت اندوز ھوا ۔ چوھدری محمد حسین نے دونوں شاعروں کو دنیا کے کامل ترین شاعروں کی صف میں جگہ دیتے ھوئے بجا طور پر لکھا ہے ۔ ,,وحی ، الہام شعر و حکمت کی جو تعریفیں لکھی گئی ھیں ان کے جانے

بغیر گوئٹے اور اقبال کا سمجھنا یا ان کے شعر و سخن کی قدرو منزلت کا اندازہ لگانا محال محض ہے،دیکھنا یہ ہے کہ کس قدر ملہم یا حکیم یا شاعر دنیا میں ایسے ہوئے جو اس معیار پر صحیح اتر سکتے ہیں اور اصل الہام یا حکمت یا شعریت ان کے حصے میں آئی ۔ الگ الگ ان خواص کے مالک شاید بہت نکل آئیں ۔ ہماری ناقص رائے میں ایسے بہت کم ہوں گے جو ان ہر سہ کمالات کے مالک ہوں۔ شکسپیئر ، ڈانٹے اور مولانا روم کے سوا اگر کوئی اور دو ہستیاں اس شمار میں آ سکتی ہیں تو اٹھارویں صدی میں گوئٹے تھا اور بیسویں میں اقبال ،،۔(۲۱)

ان دونوں شاعروں میں بعض اور پہلوؤں سے بھی مشابہت پائی جاتی ہے۔ دونوں نے قانون کو پیشہ بنانے کی کوشش کی ہے لیکن اس کے برعکس دونوں کا ہمہ تن انہماک شعر و ادب میں تھا ۔ دونوں جدت پسندی کے ساتھ قدیم شعراء کی کاوشوں سے استفادہ ضروری سمجھتے تھے دونوں شاعر کلام الٰہی سے بصیرت اندوز ہوئے۔گوئٹے انجیل سے اور اقبال قرآن پاک سے۔دونوں کو اپنی زندگی میں قدر دان مل گئے،گوئٹے کو ڈیوک آف ویمر جبکہ اقبال کو نواب بھوپال وغیرہم کی توجہ حاصل ہوئی ۔

۱۷۴۰ء تا ۱۷۶۰ ء کا دور یورپ کی مختلف حکومتوں کی باہمی چپقلشوں سے بھرا پڑا تھا۔ایک طرف آسٹریلیا کی تخت نشینی کی جنگ کا سلسلہ اور دوسری طرف صنعتی انقلاب کا شور و غوغا ایسے امور تھے جنھوں نے براعظم کی فضا میں مسلسل اضطراب پیدا کئے رکھا۔ان حالات سے جرمنی بھی متاثر ہوا۔ہندوستان میں ۱۸۵۷ء کی جنگ آزادی سے تحریک آزادی کا عملاً آغاز ہو چکا تھا جس نے بعد میں سیاسی جدوجہد کی صورت اختیار کر لی ۔ اسی طرح

۱۹۱۴ء میں پہلی جنگ عظیم نے برصغیر کی فضا کو بڑی حد تک مکدرّ کر رکھا تھا ۔ بنا بریں گوئٹے اور اقبال کے سیاسی ماحول میں بھی ہم آہنگی دکھائی دیتی ہے ۔ دونوں شاعر ادب برائے ادب کے مخـــالف اور ادب برائے زنـدگی کے حـــامی تھے اور ادب کو انسانیت کی خدمت اور زندگی کی تعمیر نو کا ذریعہ سمجھتے رہے تاہم دونوں میں کچھ اختلاف کے پہلو بھی ہیں.خود اقبال نے ,,پیام مشرق،، میں اپنا اور گوئٹے کا موازنہ کرتے ہوئے موافق و مخالف پہلوؤں کی طرف یوں اشارہ کیا ہے؛

پیر مغرب شاعر المانوی
آن قتیل شیوہ ھائے پہلوی
بست نقش شاھدان شوخ وشنگ
داد مشرق را پیامے از فرنگ
در جوابش گفتہ ام پیغام شرق
ماہ تابے ریختم بر شام شرق
تا شناسائے خودم خودبین نیم
با تو گویم او کہ بود و من کیم
او زافرنگی جوانان مثل برق
شعلہ من از دم پیران شرق
او چمن زادے چمن پروردۂ
من دمیدم از زمین مردۂ
اوچو بلبل در چمن فردوس گوش
من بصحرا چون جرس گرم خروش
ہر دو دانائے ضمیر کائنات
ہر دو پیغام حیات اندر ممات

هر دو خنجر صبح خند ، آئینه فام
او برهنه من هنوز اندر نیام
هر دو گوهر ارجمند و تابدار
زادۂ دریائے ناپیدا کنار
او زشوخی در ته قلزم تپید
تاگریبانِ صدف را بر درید
من بآغوش صدف تابم هنوز
در ضمیر بحر نایابم هنوز (۲۳)

اقبال اور گوئٹے میں ایک بڑا فرق یہ ہے کہ اقبال احیائے اسلام کے حامی ہونے کے ساتھ ساتھ عالمی بھائی چارے کے داعی بھی ہیں۔جبکہ گوئٹے مشرق دوستی کے باوجود اپنے روایتی تعصب اور نسلی برتری سے نجات حاصل نہیں کر سکا ۔ وہ لکھتا ہے :

,,مسلمانوں کی طرف سے کافروں کی توہین اور ہماری قوم کے غلاموں کے ساتھ ان کا ناروا سلوک اس قابل ہے کہ ہم ان سے نفرت کریں اور انھیں تختہ دار پر لٹکا دیں،، (۲۳)

ایک اور جگہ کہتا ہے:

,,کاش ادب عالیہ کی بنیادیں یونانی اور رومن لٹریچر کی سطح ہی پر کھڑی کر دی جاتیں ۔ چینی ، ہندی اور قدیم مصری ادبیات بجز استعجاب انگیز ہونے کے اور کچھ نہیں ۔ دنیا کو ان سے روشناس کرانا قابل قدر ہے لیکن ان سے ہمارے اخلاقی نظام اور فنون لطیفہ کے کلچر کو کسی قسم کی استعانت نہیں مل سکتی،، ۔ (۲۳)

گوئٹے کو مغربی شعراء میں یہ خصوصیت حاصل ہے کہ اس نے تقریباً ایک صدی پیشتر قدیم ادبیات مشرق کا گہرا مطالعہ کیا اور اس کا اثر بھی قبول کیا ۔ اس کے دیوان کے متعلق جرمن اسرائیلی

شاعر (Heine) (١٨٥٦) رقمطراز ہے :

,,یہ ایک گلدستۂ عقیدت ہے جو مغرب نے مشرق کو بھیجا ہے . . . . اس دیوان سے اس امر کی شہادت ملتی ہے که مغرب اپنی کمزور اور سرد روحانیت سے بیزار ہو کر مشرق کے سینے سے حرارت کا متلاشی ہے ـ،، (٢٥)

اقبال نے ,,پیام مشرق،، کے دیباچے میں تفصیل سے اس دیوان کی تخلیق کے پس منظر اور ان حالات پر روشنی ڈالی ہے جو آلمانوی ادبیات میں تحریکِ مشرقی کے آغاز کا باعث بنے اور جس کے زیر اثر گوئٹے نے مشرقی ادبیات سے استفادے کی طرح ڈالی ـ مشرقی شعراء میں سے گوئٹے، خواجہ حافظ ، شیخ سعدی‌اور فردوسی کا احسان مند تھا ـ فارسی ادب میں گہرے انہماک کے سبب اپنی تہذیبی قدروں کو نظر انداز کر کے وہ ایرانی تہذیب کی طرف متوجہ ہوا ـ اس نے فارسیت کے شوق میں فارسی اصطلاحات مثلاً مغنی نامه ، ساقی نامه ، عشق نامه ، تیمور نامه ، حکمت نامه ، وغیرہ استعمال کی ہیں ـ اس کے باوجود وہ کسی فارسی شاعر کا مقلد نہیں ـ اس نے مشرقی شعراء و حکماء کا مطالعه ضرور کیا لیکن وہ اپنی مغربیت سے کسی لمحه دستکش نہیں ہوا ـ اس نے صرف انہی مشرقی حقائق کی طرف توجه کی جنہیں اس کی مغربی فطرت جذب کر سکتی تھی اس نے یه ثابت کرنے کی کوشش کی که تمدن اور فلسفه کے لحاظ سے مغرب ہر طرح مشرق پر فوقیت رکھتا ہے لہذا مغرب ہی دنیا کی امامت اور قیادت کے منصب پر فائز ہونے کے لائق ہے ـ ظاہر ہے که اقبال ایسے سلیم الطبع اور روشن فکر مسلمان دانشور کے لئے مشرق و مغرب کی تقسیم اور کسی ایک خطۂ ارض پر بےجا فخر ایک بے معنی سی بات ہے ـ یہی وجه ہے که ,,پیام مشرق،، کے سرورق پر ,, لله

المشرق و المغرب،، (۲٦) (مشرق و مغرب اللہ ھی کے لئے ہے) تحریر ہے جو اُن کے نقطۂ نظر کی وسعت کی ترجمانی کر رہا ہے۔ تاھم تاریخی اعتبار سے مشرق ھی کو یہ فضیلت حاصل ہے کہ اس کی وسعتوں میں خدا کے برگزیدہ بندوں نے اخلاقی تعلیم اور باطنی تربیت کی تعمیری کوششیں کیں جن کے اثرات اقصائے عالم میں پھیلے اور پھر مشرقی دنیا نے علم و ادب کے میدان میں بھی ایک طویل مدت تک بے مثال خدمات انجام دیں ـ زوال کے عارضی سائے مشرق کے روشن کردار کو انسانی نگاھوں سے زیادہ دیر تک اوجھل نہیں رکھ سکتے ـ

اقبال اور مغرب

اقبال نے پیام مشرق لکھ کر مغرب کے غرور و تکبر پر ضرب لگائی اور مشرق کی زندگی اور ھوشمندی کا ثبوت مہیا کیا ـ علامہ کے اس کارنامے کی صحیح قدروقیمت متعین کرنے کے لئے یہ معلوم ھونا ضروری ہے کہ مشرقی دنیا کے دور زوال کے آغاز سے لے کر زمانہ بیداری تک صرف اقبال کی ذات ھی ہے جس نے مغرب کے مزعومہ علمی تفوق کی قلعی کھولی ، تہذیبی و سیاسی استعمار کو للکارا اور اھل مشرق کے احساس کمتری کے خاتمے کے لئے جدوجہد کا آغاز کیا ـ اس سے آگے بڑھ کر انھوں نے مغربی تہذیب کی ،،سست بنیادی،، کو واضح کیا جس کے پیش نظر صرف مادی غلبہ کا حصول ہے اور اس کے لئے اس نے جو غیر اخلاقی ھتھکنڈے اختیار کئے ھیں وہ خود اس کے اپنے وجود بلکہ پوری دنیا کے امن کے لئے تباھی کا پیش خیمہ ھیں ـ اقبال نے یہ بھی واضح کیا کہ مغرب کے برعکس مشرق نے انسانیت کو ھمیشہ باطنی تربیت اور تہذیب نفس کی راہ دکھائی جس کے بغیر اس کا ارتقا کی منازل طے کرنا مضر اور مہلک ثابت ھو گا ـ علامہ اقبال اس نتیجے پر محض کتابی معلومات کے

ذریعے نہیں پہنچے بلکہ انہوں نے تین سالہ قیام یورپ (۱۹۰۵ء ـ ۱۹۰۸ء) میں اپنے گہرے مشاھدے اور افکار مغرب کے وسیع مطالعے کے بعد یہ نتیجہ اخذ کیا اور اس دور کے اردو کلام میں واضح اشارے کئے ـ بہرحال پہلی جنگ عظیم (۱۹۱۴ء تا ۱۹۱۸ء) عالم انسانیت کے حق میں قیامتِ صغری ثابت ہوئی ـ اس نے پرانی دنیا کے نظام کو بڑی حد تک تباہ کر دیا اور بے لگام خودی کے نقصانات بھی آشکارا کر دیئے ـ

لہذا قدرتی طور پر اقبال نے پرانی تہذیب و تمدن کی خاکستر سے فطرت کی گہرائیوں میں ایک نئے آدم کی تخلیق اور اس کے رہنے کے لئے ایک نئی دنیا کی تعمیر کے آغاز کا شعور حاصل کیا اور یہ ضروری خیال کیا کہ اقوام مشرق کو نئے دور کے اس اہم تقاضے سے روشناس کرائیں ,,پیام مشرق،، کے دیباچے میں اقبال لکھتے ہیں :

,,مشرق اور بالخصوص اسلامی مشرق نے صدیوں کی مسلسل نیند کے بعد آنکھ کھولی ہے مگر اقوام مشرق کو یہ محسوس کرنا چاہیے کہ زندگی اپنے حوالی میں کسی قسم کا انقلاب پیدا نہیں کر سکتی جب تک کہ پہلے اس کی اندرونی گہرائیوں میں انقلاب نہ ہو اور کوئی نئی دنیا خارجی وجود اختیار نہیں کر سکتی جب تک اس کا وہ وجود پہلے انسانوں کے ضمیر میں متشکل نہ ہو ـ فطرت کا یہ اٹل قانون جس کو قرآن اِنَّ اللّٰہَ لَایُغَیِّرُ مَا بِقَومٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوا مَا بِاَنفُسِہِم کے سادہ اور بلیغ الفاظ میں بیان کیا ہے ـ زندگی کے فردی اور اجتماعی دونوں پہلوؤں پر حاوی ہے اور میں نے اپنے فارسی تصانیف میں اسی صداقت کو مدنظر رکھنے کی کوشش کی ہے ،، [۲۸]

یہاں اگر یہ ذکر کر دیا جائے تو بےجا نہ ہوگا کہ ,,پیام مشرق،، کا دیباچہ اقبال کی نثر کا بہترین نمونہ ہے ـ اقبال نے اپنی منظوم کتابوں

میں سے صرف تین کتابوں کے دیباچے تحریر کئے ھیں جن میں سے دو کتابوں (اسرار خودی اور رموز بیخودی) کے دیباچے حذف کر دیئے گئے ھیں لیکن ,,پیام مشرق،، کا دیباچہ برقرار رھا ۔ اس سے دیباچے میں پیش کئے گئے خیالات کی دوامی قدر و قیمت کا احساس ھوتا ہے۔
خیال رہے کہ یہ دیباچہ لکھنے سے پہلے اقبال نے ضروری باتیں اشارات کی صورت میں انگریزی میں لکھی تھیں ۔ (۲۸)

پیشکش

دیباچہ کے بعد جس حصّہ کتاب پر ھماری نظر پڑتی ہے وہ پیش کش ہے۔ اقبال نے پیام مشرق کو امان اللہ خان فرمانروائے افغانستان کے حضور پیش کیا ہے جنھوں نے ۱۹۱۹ میں امیر حبیب اللہ خان کے قتل کے بعد عنان اقتدار سنبھالی تھی ۔ ان کی تخت نشینی کے فوراً بعد برطانوی ھند کی شمال مغربی سرحد کے دونوں اطراف فوج کی نقل و حرکت شروع ھو گئی جس کا نتیجہ تیسری افغان جنگ کی صورت میں برآمد ھوا ۔ انگریزوں نے اگرچہ درۂ خیبر اور چمن میں کامیابیاں حاصل کیں لیکن افغان سپہ سالار جنرل نادر خان نے برطانوی افواج کوٹل کے مقام پر شکست دی ۔ آخرکار انگریزوں نے ۱۹۱۹ ء میں راولپنڈی میں افغان حکومت کے ساتھ صلح کا معاھدہ کیا جس کی رو سے انگریزوں نے افغانستان کی آزاد حیثیت کو تسلیم کر لیا.کیونکہ اس معاھدہ میں امیر افغانستان کی حیثیت برابر کے فریق کی تھی اس لئے غلام ھندوستان کے مسلمان باشندوں کو افغان بھائیوں کی جدوجہد آزادی سے خاص تعلق خاطر پیدا ھوا اور انھوں نے قدرتی طور پر امیر افغانستان کی ذات سے بہت سی توقعات وابستہ کر لیں ۔ علامہ اقبال بھی حالات زمانہ کی ان لہروں سے متاثر ھوئے بغیر نہ رہ سکے لہذا انھوں نے امیر امان اللہ خان کے نام کتاب کا

انتساب کیا اور تمہید کتاب میں ,,بحضور اعلی حضرت امیر امان اللہ خان فرمان روائے دولت مستقلہ افغانستان خلد اللہ ملکہ و اجلالہ ,, کے عنوان سے دلی جذبات کو منظوم کیا ۔ بظاہر اقبال نے یہ پیشکش ایک حکمران کے حضور کی ہے لیکن دیباچے میں اس کی غرض و غایت کے متعلق لکھتے ہیں :

,,اس وقت دنیا میں اور بالخصوص ممالک مشرق میں ہر ایسی کوشش جس کا مقصد افراد و اقوام کی نگاہ کو جغرافی حدود سے بالاتر کر کے ان میں ایک صحیح اور قومی انسانی سیرت کی تجدید یا تولید ہو، قابل احترام ہے ۔ اسی بنا پر میں نے ان چند اوراق کو اعلیحضرت ِ فرمانروائے افغانستان کے نام نامی سے منسوب کیا ہے کہ وہ اپنی فطری ذہانت سے اس نکتے سے بخوبی آگاہ معلوم ہوتے ہیں اور افغانوں کی تربیت انہیں خاص طور پر مد نظر ہے اس عظیم الشان کام میں خدا تعالی ان کا حامی و ناصر ہو،، (۲۹)

پیشکش کے تحت اقبال نے اپنا اور گوئٹے کا موازنہ کیا ہے انھوں نے گوئٹے کی عظمت کا اعتراف اور اپنے جوہر ذاتی مگر اہل وطن کی قدر ناشناسی کا گلہ کیا ہے ۔ ان اشعار میں اقبال نے مشرق کی مظلومیت کی داستان بیان کی ہے۔ ترکی ، ایران اور مصر کے مسلمانوں کی مجبوری اور بےبسی کی طرف اشارہ کیا ہے اور ہندی مسلمانوں کی غفلت شعاری کی طرف توجہ دلائی ہے وہ زوال سے نجات پانے کے لئے علم اشیاء اور سیاسی شان و شکوہ کی بازیافت کا مشورہ دیتے ہیں ۔ فرمانروائے افغانستان کو عظیم اسلاف کے نقش قدم پر چلتے ہوئے قبائے خسروی میں فقر و درویشی اپنانے کی تلقین کرتے ہیں اور ملت میں جذبۂ عشقِ رسول کو بیدار کرنے کی کوشش کرتے ہیں۔

خیال رہے کہ یہ محض رسمی قسم کی پیشکش نہیں ہے۔ یہ ایک

طرح سے اس آرزو کا اظہار ہے کہ کاش وہ ایک آزاد اور خود مختار ملک و قوم میں پیدا ہوتے اور ان کی قوم خود شناسی سے بہرہ ور ہوتی ، اس پیشکش سے اقبال نے بالواسطہ طور پر مغرب کی استعماری روش کو بھی ہدف تنقید بنایا ہے۔ ان اشعار کی اہمیت اس پس منظر میں بڑھ جاتی ہے کہ جب ۱۹۲۳ء میں اقبال کو سر کا خطاب ملا تو بعض لوگوں نے یہ خیال ظاہر کیا تھا کہ اب اقبال بھی سرکاری ہو گئے ہیں لیکن ان اشعار میں ایک خود مختار مسلم مملکت کے حکمران کو جن محبت آمیز الفاظ میں خطاب کیا ہے ان سے یہ امر بخوبی ظاہر ہوتا ہے کہ اقبال ,,سر،، ہونے کے باوجود اسلامی اتحاد ، ملی آزادی کے حصول اور غیر ملکی آقاؤں کے تسلط کے استیصال کے مقصد سے کبھی غافل نہیں ہوئے۔

کتاب کے حصّے

پیام مشرق کے چار حصے ہیں جن کی تفصیل حسب ذیل ہے۔

(۱) **لالۂ طور :** یہ حصہ ۱۶۳ رُباعیات پرمشتمل ہے جو اقبال نے بابا طاہر عریاں کی پیروی میں کہی ہیں ۔ (ملاحظہ کیجئے گفتار اقبال ص ۳۳۳) بابا طاہر عریاں (گیارھویں صدی عیسوی) فارسی کا بہت بڑا شاعر تھا ۔ اس کی رباعیات رباعی کے مخصوص وزن (بحر ھزج مثمن مربّع الاجزا) پر نہیں ہیں اس لئے بعض نقادوں نے اقبال کی رباعیات کو بھی دوبیتیاں اور قطعات شمار کیا ہے۔ (۳۰) یہ سوال اقبال کی زندگی میں بھی اٹھا تھا اس کے جواب میں انھوں نے ڈاکٹر غلام محی الدین صوفی کے نام اپنے مکتوب محررہ ۵ جون ۱۹۳۳ء میں لکھا تھا :

,, . . . ان کو رباعیات کہنا غلط نہیں ۔ بابا طاہر عریاں کی رباعیات جو اس بحر میں ہیں رباعیات ہی کہلاتی ہیں ۔ ان میں

قطعات بھی داخل ھیں ۔ ھاں یہ صحیح ہے کہ یہ رباعیات رباعی کے مقررہ اوزان میں نہیں ھیں مگر اس کا (اس میں) کچھ مضائقہ نہیں " (۳۱)

ان رباعیات میں اقبال نے عشق، عظمت انسانی ، قوت تخلیق ، خطر پسندی، اخوت اسلامی وغیرہ موضوعات پر پُرلطف اور دلکش اسلوب میں طبع آزمائی کی ہے۔ ایک رباعی میں خطر جوئی و خطر پسندی کی تلقین کرتے ہوئے کہتے ھیں :

سکندر باخضر خوش نکتۂ گفت شریکِ سوز وساز بحر و برشو
تو این جنگ از کنار عرصہ بینی بمیر اندر نبرد و زندہ ترشو(۳۲)

(۲) افکار : یہ کتاب کا ضخیم ترین حصہ ہے اور ۵۱ نظموں پر مشتمل ہے۔ بعض نظموں مثلاً فصل بہار ، کرمک شب تاب اور حُدی (نغمہ ساربان حجاز) وغیرہ میں اقبال نے ھیئت کے نئے تجربے کئے ھیں ۔ اس حصے میں اقبال نے انداز بدل بدل کر اپنے بلند اور عمیق فلسفیانہ خیالات کو پیش کیا ہے۔ عظمت آدم ، تسخیر فطرت ، عقل و خرد ، زندگی و عمل ، تخلیق و ارتقاء وغیرہ اس حصہ کے اہم موضوعات ھیں. بعض نظموں میں اقبال نے فطرت کے اپنے افکار کی وضاحت کی ہے۔ بوئے گل، فصل بہار ، نسیم صبح ، کرمک شبتاب اسی قسم کی نظمیں ھیں ۔ ان میں اقبال کی عظمت فن کا مکمل اظہار ہوتا ہے ۔ "حکمتِ فرنگ" میں اقبال نے مغربی تہذیب کی ہلاکت آفرینی پر نظر ڈالی ہے۔ اسی حصے میں کشمیر کی غلامی و محکومی پر اظہار افسوس کیا ہے ۔ "افکار" اپنی تین نظموں کی بدولت یقیناً بہت زیادہ اہم قرار پایا ہے۔ جویہ ھیں : (۱) تسخیر فطرت (۲) جوئے آب (۳) حوُر و شاعر۔

"تسخیر فطرت " کا موضوع کائنات میں انسان کا مقام اور

خیروشر کی آویزش ہے۔تسخیر فطرت کے علاوہ اقبال نے ,,بال جبریل،، کی دو نظموں ,,فرشتے آدم کو جنت سے رخصت کرتے ھیں اور ,,رُوح ارضی آدم کا استقبال کرتی ہے ،، میں بھی اسی سے ملتے جلتے موضوع کو چھیڑا ہے۔ جہاں تک ,,تسخیر فطرت،، کا تعلق ہے یہ اقبال کی عظیم نظموں میں شمار ھوتی ہے۔ نظم کا بنیادی خیال قدیم روایات سے ماخوذ ہے لیکن اس کی تفصیل اور اندازِ پیشکش اقبال کے تخیل کا کرشمہ ہے۔ اس طویل نظم کے پانچ حصے ھیں پہلے حصے کا عنوان ہے ,,میلاد آدم ،، جس میں اقبال نے انسان کی فطری صلاحیتوں کی طرف بلیغ اشارے کئے ھیں ۔ نظم کا دوسرا حصہ ,,انکار ابلیس،، کا عنوان لئے ھوئے ہے۔ اس میں ابلیس نے اپنے آپ کو خاکی انسان اور نوری فرشتوں پر ترجیح دیتے ھوئے یہ ظاھر کیا ہے کہ حیات و کائنات کی ساری رونقیں اور ھنگامے اسی کے دم سے ھیں ۔ یہاں اقبال نے ابلیس کی صفات کے پیش نظر جو لہجہ اختیار کیا ہے وہ ابلیس کے حال کے عین مطابق ہے تیسرے حصے کا عنوان ,,اغوائے آدم،، ہے اس میں ابلیس آدم کو بتاتا ہے کہ جنت سے دنیا کی زندگی بہتر ہے۔ حیاتِ دوام کا راز وصل کی بجائے فراق اور سکون کی بجائے اضطراب میں مضمر ہے ۔ آدم پر اس کا اثر ھوتا ہے اور وہ بہشت سے باھر آ جاتا ہے۔ آدم دنیائے رنگ و بو کو دیکھ کر مسرت کا اظہار کرتا ہے اس کائنات کا تنّوع اسے اپنی طرف کھینچتا ہے اور اسے اپنے سامنے جدوجہد کا وسیع میدان نظر آتا ہے ۔ آدم کے ان احساسات و جذبات کو اقبال نے نظم کے چوتھے حصے ,,آدم از بہشت بیرون آمدہ می گوید ،، میں بیان کیا ہے۔ پانچویں حصے کا عنوان ہے ,,صبح قیامت ،، اس میں آدم دنیا کی زندگی میں اپنے ماحول کی تفصیل بیان کرتا ہے اور ابلیس پر اپنی برتری ثابت کر دیتا ہے۔

پروفیسر اسلوب احمد انصاری کے بقول ,,یہ نظم پانچ ابواب پر مشتمل ایک ڈراما ہے جس میں تخلیق آدم ، انکار ابلیس ، ترغیب گناہ اور جلوس آدم کو انتہائی تحیر انگیز عمل کے ذریعے پیش کیا گیا ہے ۔ (۳۳)

,,جوئے آب " گوئٹے کی مشہور نظم موسوم بہ ,,نغمۂ محمد" (Mahomet,s Gesang) کا نہایت آزاد ترجمہ ہے۔ اس نظم کے بارے میں پیام مشرق کے حاشیے میں لکھا گیا ہے کہ ,,اس نظم میں جو دیوان مغربی سے بہت پہلے لکھی گئی اس آلمانی شاعر نے زندگی کے اسلامی تخیل کو نہایت خوبی سے بیان کیا ہے اصل میں یہ ایک مجوزہ اسلامی ڈرامے کا جزو تھی جس کی تکمیل اس سے نہ ہو سکی ۔ اس ترجمے سے صرف گوئٹے کا نقطۂ نگاہ دکھانا مقصود ہے " (۳۴)

اس نظم کے بارے میں خود گوئٹے لکھتا ہے :

,,اس ڈرامے کے خاکے نے میرے دماغ کو اپنی طرف بہت دیر لگائے رکھا کیونکہ میں حسب عادت لکھنے سے پہلے اس خیال کو نشوونما پانے کا موقع دے رہا تھا کہ فطانت ایک اعلی کردار اور قوی دماغ کے ساتھ بنی نوع آدم پر جس حد تک اثر انداز ہو سکتی ہے اور وہ جن جن فوائد و نقصانات کی متحمل ہو سکتی ہے ، کو منتہائی طریق پر ظاہر کروں ۔" (۳۵)

دیرینہ ارادے اور طویل غوروفکر کے باوجود گوئٹے اس ڈرامے کو پایہ تکمیل تک نہ پہنچا سکا لیکن یہ تسلیم کرنا پڑتا ہے کہ موجودہ صُورت میں بھی یہ نظم نعتِ رسول میں ممتاز اور منفرد مقام رکھتی ہے۔ عالمی ادب اس کی مثال پیش کرنے سے قاصر ہے۔ ,,اس نظم میں جوئے آب ھی کی روانی ، تُندی اور نغمہ آفرین کیفیت ہے اور علامہ

اقبال نے گوئٹے کی فکر کو صوتیاتی تاثر آھنگ اور جوش و خروش کے جس سحر آگیں تانے بانے میں پیش کیا ہے اس نے اس نظم کو لازوال حسن و شکوہ بخش دیا ہے۔ » (۳٦)

,,جوئے آب » کو پروفیسر محمد مجیب مرحوم، شیخ الجامعہ ، جامعہ ملیہ دھلی نے ,,محمد کا نغمۂ لاھوتی» کے عنوان سے اردو میں منتقل کیا ہے۔ نظم کا اُردو روپ اور اقبال کی فارسی نظم ,,جوئے آب » درج ذیل ھیں ۔ اقبال نے گوئٹے کی نظم کا تمام و کمال ترجمہ نہیں کیا بلکہ اس کے تاثر کو اپنے مخصوص انداز میں پیش کیا ہے۔

گوئٹے کی نظم ,,محمد کا نغمۂ لاھوتی»

اس چشمے کو دیکھو
جو ستاروں کی کرنوں کی طرح ھنستا ھوا
صاف شفاف چٹانوں میں سے نکلا
بچپن میں اسے
قدسیوں نے اس دنیا میں پالا
جو بادلوں کے پرے ہے
شباب کی تازگی اور جوش لیے ھوئے
وہ اک خرام ناز کے ساتھ
بادلوں سے نکلتا ہے۔ اور چٹانوں کے بیچ میں
جھاڑیوں سے گذر کر مرمریں چٹانوں پر گرتا ہے
اور پھر مسرت کے نعرے لگاتا
آسمان کی طرف اچھلتا ہے
وہ چوٹیوں کے درمیان دروں میں سے
ایک رنگین پتھر سے دوسرے رنگین پتھر کی طرف لپکتا ہے
اس کے قدم کو شروع ھی سے

رهنمائی کی صفت عطا ہوئی ہے
اور وہ اپنے بھائی بندوں کو اپنے ساتھ
بہا کر لے جاتا ہے
نیچے وادی میں جہاں اس کا قدم پڑتا ہے
پھول کھلنے لگتے ہیں
اور اس کے دم سے سبزہ زاروں میں جان پڑتی ہے
لیکن اسے نہ سایہ دار وادی روک سکتی ہے
نہ وہ پھول
جو اس کے گھٹنوں سے لپٹ کر محبت بھری آنکھوں سے خوشامد کرتے
ہیں
اس کا بہاؤ اسے میدان کی طرف چکراتا ہوا لے جاتا ہے
چھوٹے چشمے اس کے دامن سے لپٹ کر چلتے ہیں
اب وہ چاند کی طرح چمکتا ہوا
میدان میں پہنچتا ہے
اور میدان بھی اس کی آب و تاب سے چمک اٹھتا ہے
اب میدان کے دریا، پہاڑ اور چشمے
پکار پکار کر کہتے ہیں
بھائی ! اے بھائی ! ہمیں بھی اپنے رب کے پاس لے چل
ہمیں بھی اس کی بے پایاں گود میں پہنچا دے
وہ ہمارے انتظار میں گود پھیلائے ہے
اور افسوس ! ہم اس کے مشتاق اس کی گود میں نہیں پہنچ پاتے
ہمیں ریگستانوں کی سوکھی ریت سوکھ لیتی ہے
اوپر سے سورج ہمارے خون چوسے لیتا ہے
کوئی پہاڑی ہمارا راستہ روک کر ہمیں تالاب بنائے دیتی ہے

اے بھائی
اپنے میدان والے بھائیوں کو ، اپنے پہاڑ والے بھائیوں کو
اپنے رب کے پاس لے چل
آؤ سب کے سب آؤ
اب وہ بڑی شان سے موجیں مارتا ہوا بڑھتا ہے
ساری قوم اپنے بادشاہ کے ساتھ کاندھے ملائے ہوئے چلتی ہے اور فتح کے ریلے میں وہ ملکوں پر اپنا سکّہ بٹھاتا جاتا ہے
جہاں اس کا قدم پڑتا ہے شہر آباد ہو جاتے ہیں
اس کا بہاؤ کسی کے روکے نہیں رکتا ۔ وہ زور و شور سے میناروں کی چمکتی چوٹیوں ، مرمریں عمارتوں کے پیچھے چھوڑ کر تخلیق کے جوش میں آگے بڑھا جاتا ہے
گویا اطلس ایک دنیا کو کاندھوں پر اٹھائے ہے
اس کے سر پر ہزاروں جھنڈے لہراتے ہیں اور سرسراتے ہیں
اور یہ سب اس کی شان و شوکت کے نشان ہیں
اس طرح وہ اپنے بھائیوں، اپنے عزیزوں ، اپنے بچوں کو
ان کے رب کے پاس ، جو ان کے انتظار میں ہے
پہنچا دیتا ہے
اور وہ انھیں مسرت کے جوش میں گلے لگا لیتا ہے (۳۷)

حضورؐ کو نوع انسانی کی بھلائی کی فکر جس طرح دامن گیر رہتی تھی اس کی عمدہ تصویر گوئٹے کی نظم میں ملتی ہے۔ اس کی ایک ایک سطر سے حضور سے محبت و عقیدت کا پاکیزہ جذبہ ٹپکتا ہے لیکن اقبال نے اس نظم کے تاثر کو جس اسلوب میں بیان کیا ہے اس کی ندرت بھی یقیناً لائق داد ہے۔

اقبال کی نظم ,,جوئے آب "

بنگر که جوئے آب چه مستانه می رود
مانند کهکشاں بگریبان مرغزار
درخواب ناز بود به گهوارهٔ سحاب
وا کرد چشم شوق بآغوش کوهسار
از سنگریزه نغمه کشاید خرام او
سیمائے اوچو آئینه بے رنگ و بے غبار
زی بحر بیکرانه چه مستانه میرود
در خود یگانه از همه بیگانه میرود
در راه او بهار پریخانه آفرید
نرگس دمید و لاله دمید و سمن دمید
گل عشوه داد و گفت یکے پیش ما بایست
خندید غنچه و سر دامان او کشید
ناآشنائے جلوه فروشان سبز پوش
صحرا برید و سینهٔ کوه و کمر درید
زی بحر بیکرانه چه مستانه میرود
در خود یگانه از همه بیگانه میرود
صد جوئے دشت و مرغ و کهستان و باغ و راغ
گفتند ,,اے بسیطِ زمین با تو ساز گار
مارا که راه از تنک آبی نه برده ایم
از دستبرد ریگ بیابان نگاه دار"
وا کرده سینه را به هوا هائے شرق و غرب
در بر گرفته همسفران زبون و زار

زی بحر بیکرانه چه مستانه میرود
باصد هزار گوهر یک دانه میرود
دریائے پر خروش زبند و شکن گذشت
از تنگنائے وادی و کوه و دمن گذشت
یکساں چوسیل کرده نشیب و فراز را
از کاخ شاه و باره و کشت و چمن گذشت
بیتاب و تند و تیز و جگر سوز و بیقرار
درهر زمان بتازه رسید از کهن گذشت
زی بحر بے کرانه چه مستانه میرود
در خود یگانه از همه بیگانه میرود (۳۸)

اب ملاحظه کیجیئے گوئٹے کی نظم ,,Huri — Dichter" کا اردو ترجمه اور اقبال کی نظم حُور وشاعر، جس میں انهوں نے گوئٹے کی نظم کے مطالب کو اپنے خاص انداز میں فارسی کا جامه پهنایا ہے.

گوئٹے کی نظم بهت طویل ہے ، اقبال نے اس نظم کے جواب میں اختصار و ایجاز سے کام لیا ہے اور گوئٹے کے مرکزی خیال کو پیش نظر رکھا ہے اس کی تفصیلات سے اخذ نہیں کیا ، گوئٹے کے هاں سکون کی جستجو کا جذبه پنهاں ہے جبکه اقبال کے کلام میں حرکت و عمل کو جو خاص اهمیت حاصل ہے اس کی بنا پر وه حور کے سکونی حسن سے متاثر نہیں هوتا.حسن کی تلاش و جستجو میں نه اس کی نظر کو قرار ہے اور نه دل کو سکون -

گوئٹے کی نظم ,,حور و شاعر"

حور- آج میں بهشت کی نگراں هوں— میں تجھے یهاں آ جانے کی اجازت کیسے دوں، تو مسلمان هونے سے منکر ہے لیکن تو همارے مسلمانوں کا رشته دار ہے.اگر میدان جهاد سے آیا ہے تو اپنی

قربانی کے اظہار کے لئے مجھے زخم دکھا اس طرح میں شائد تجھ پر در جنت کھول سکوں گی ۔

شاعر ۔ اس ناز و عشوے سے مجھے مصیبت میں نہ ڈال ۔ براہ کرم مجھے آنے دے میں نے آدمی کی زندگی گذاری ہے.چار و ناچار جہاد زندگی میں شریک رہا ہوں.تو اپنی تیز بین نگاہوں سے میرے گھائل دل کا اندازہ لگا سکتی ہے ۔ میرے یہ جانکاہ زخم غم عشق کے ہاتھوں ہیں ۔ مگر میں معشوق کی دلداری اور محبت دنیا میں دل سزد نہیں ہوا ۔ میں حسن والوں کی ناز برداریوں اور جفاؤں کا اب بھی دلدادہ ہوں ۔ مجھے آ جانے دے اور ایسا نہ سوچ کہ تو کسی نااھل کو اجازت دے ۔ مجھے اجازت دےکہ میں آ کر تیری طلائی انگشت دیکھوں اور بہشت جاوداں میں سال و ماہ کا حساب کروں ۔ میری حو ر تیری محبت نے مجھے مضطرب کر رکھا ہے میں جسارت کر کے تجھ سے پوچھتا ہوں کہ آیا توپہلے بھی انسانوں میں رھی ہے میرا خیال ہے تو کوئی ,,زلیخا،، تھی ۔ اور اس نام سے بکاری جاتی تھی ۔

حور ۔ شاعر ، میں عناصر اربعہ سے پاک ہوں ۔ میں ,,حور،، ہوں ۔ میں تمہاری دنیا میں کیوں آؤں؟ ہاں تم جنت میں آسکو تو تمہاری میزبان بنوں گی ۔ میں جب مومنین کی خدمت کرتی ہوں تو میرے خلوص سے فرشتوں کو حیرت ہوتی ہے اور فرشتوں کو انسانوں پر رشک ہونے لگا تھا ۔ میں اس خدمت سے دل تنگ ہونے لگی تھی کہ (حضرت) محمد معراج کے دوران ماورائے افلاک گئے اور واپسی پر براق روک کر یہاں توقف فرمایا انھوں نے مجھے اور دوسری حوروں کو زمین

والوں کا روپ اختیار کرنے کو کہا . ان کے حکم سے ہم نے
نئی زندگی پائی ـ اور بے خوف و خطر اهل زمین کی خدمت
کرنے لگی هیں . اب مسلمان یہاں آتے هیں، تو همیں دیکھ
کر اپنی زمینی محبوباؤں کو یاد کرتے هیں ـ شاعر کیا تو بھی
ایسا کر رها ہے ؟ میں تیری زلیخا تو نہیں هوں مگر شائد
اس سے مشابه هوں گی جب هی تو مجھے یاد کرتا ہے ـ
شاعر ـ تو نے سچ کہامیں تیرے جمال کا عاشق اور تیری تعریف میں
رطب اللسان هوں، تو میری زلیخا هو یا نه هو میں تجھ سے
گزارش کروں گا که دروازه کھول دے، میں شاعر هوں اور تجھے
عمده قصیده پیش کروں گا ـ
حور ـ تو شاعری کرتا ره مگر یہاں کے لوگ سکون چاهتے هیں ـ
تیری شاعری ان کی نیندیں حرام کر دے گی، تو براه کرم یہاں
سے پلٹ جا ـ اب تک تو نے یہاں کتنا وقت یونہی صرف کر دیا
ہے ـ
شاعر ـ تیرے حضور میں هوں اور وقت کا احساس کروں، زهے سال و
ماه جو یہاں گذریں ـ
حور ـ آهی جا پھر ــ اب دل لگا کر شعر کہه ـــــ ایسی غزل
لکھ جو ,,زلیخا،، کی خاطر بھی نه لکھی هو یہاں تو هر فکر و
اندیشه سے آزاد اور پر امن ماحول میں هوگا ـ (۳۹)

اقبال کی نظم ,,حور و شاعر،،

حــور

نه به باده میل داری نه به من نظر کشائی
عجب این که تو ندانی ره و رسم آشنائی

همه ســاز جستجوے همه سوز آرزوئے
نفسے که می گدازی، غزلے که می سرائی
بنوائے آفریدی چه جهانِ دلکشائے
که ارم بچشم آید چو طلسم سیمیائی

شاعر

دل رهروان فریبی به کلام نیش دارے
مگر این که لذت اونرسد به نوک خارے
چه کنم که فطرت من به مقام در نسازد
دل نا صبور دارم چو صبا به لاله زارے
چو نظر قرار گیرد به نگار خوبروے
تپدآں زماں دل من پے خوبتر نگارے
ز شرر ستاره جویم، ز ستاره آفتابے
سر منزلے ندارم که بمیرم از قرارے
چو زبادۂ بهارے قدحے کشیده خیزم
غزلے دگر سرائم به هوائے نو بهارے
طلبم نهایتِ آن که نهایتے ندارد
به نگاه ناشکیبے به دل امید وارے
دل عاشقان بمیرد به بهشت جاودانے
نه نوائے درد مندے نه غمے نه غمگسارے (۳۰)

(۳) مئے باقی ۔ اس حصے میں ۳۵ غزلیں هیں ۔
مئے باقی کا عنوان حافظ شیرازی کے اس مشهور شعر سے ماخوذ معلوم هوتا هے:

بده ساقی مئے باقی که در جنت نخواهی یافت
کــنار آب رکنا باد و گلگشت مــصلے را (۳۱)

اقبال نے حافظ سے صرف یہ عنوان ھی مستعار نہیں لیا حافظ کے نظریہ زندگی کے نقاد ہونے کے با وصف اس کے فن سے بھرپور استفادہ کیا ہے۔ اس حصے کی غزلوں میں وھی رعنائی، غنائیت اور تاثیر ہے جو کلام حافظ کا طرۂ امتیاز ہے۔ مئے باقی کی کتنی غزلیں حافظ شیرازی کی زمینوں میں کہی گئی ھیں. بعض جگہ اقبال نے سعدی شیرازی کی پیروی بھی کی ہے.اس کے باوجود یہ تمام غزلیں اقبال کے اسلوب کی عکاس ھیں۔ اقبال نے غزل کی کلاسیکی روش کا بھی لحاظ رکھا ہے اور موضوعات کی وسعت و تنوع کے پیش نظر اس روش کو جدت سے آشنا بھی کیا ہے۔ رمز و ایما کے علاوہ شعری و غنائی ضروریات کی تکمیل کے ساتھ ساتھ اقبال نے صنف غزل کو بلند فلسفیانہ خیالات سے بھی مالا مال کیا ۔ ان غزلوں میں تعمیر خودی ، حُبّ اسلام ، عشق رسول ،حُبّ قوم اور مغرب دشمنی وغیرہ موضوعات پر اظہار خیال کیا گیا ہے۔ مئے باقی کی غزلوں کے چند اشعار بطور نمونہ درج کئے جاتے ھیں ۔

نقش دگر طراز دہ آدم پختہ تر بیار
لعبت خاک ساختن می نہ سزد خدائے را (۳۲)

صورت نہ پرستم من ، بت خانہ شکستم من
آن سیلِ سبک سیرم ، ھر بند گسستم من (۳۳)

حسرت جلوہ آن ماہ تمامے دارم
دست بر سینہ ، نظر بر لب بامے دارم (۳۴)

می تراشد فکر ما ھر دم خداوندے دگر
رست از یک بند تا افتاد در بندے دگر (۳۵)

فرنگ گرچہ سخن با ستارہ می گوید
حذر کہ شیوہ او رنگ جوزنی دارد (۳۶)

(۴) نقش فرنگ

اس حصے میں ۲۴ نظمیں ھیں اور آغاز ایک طویل ترکیب بند بعنوان ,,پیام،، سے ھوتا ہے.یہ وہ پیام ہے جو اقبال نے مغرب کو دیا ہے۔ اس نظم میں اقبال نے مغرب کے نظام فکر اور اس کے تہذیبی رویّوں پر شدید تنقید کی ہے اور اسے عشق کے گنج گراں مایہ کا پتہ دیا ہے جس سے محرومی نے اسے عقل خود بیں کے حوالے کر دیا ہے اور وہ نہ صرف اپنے لئے بلکہ ساری دنیا کے لئے تباھی و بربادی کا باعث بن رھا ہے۔ اس نظم میں اقبال نے راز حیات کو آشکارا کرنے کے ساتھ ساتھ مشرق کی بیداری اور عروج نو کی پُر اعتماد پیش گوئی کی ہے یہ نظم اقبال کے فن کا عمدہ نمونہ ہے جس میں فکر عمیق نے شوکت الفاظ کے ساتھ مل کر عجب سماں باندھ دیا ہے۔

اس حصۂ کتاب میں اقبال نے سرمایہ دارانہ نظام کے خلاف صدائے احتجاج بلند کی ہے مزدور کو پیغام بیداری دیا ہے جمعیت اقوام (League of Nations) کو کفن چوروں کی انجمن قرار دے کر اھل مشرق کو اس کے دام فریب میں آنے سے باز رکھنے کی کوشش کی ہے

اس حصے میں اقبال نے مشرق و مغرب کے بہت سے مفکرین اور شعراء پر بھی نگاہ باز گشت ڈالی ہے۔ اس ضمن میں اقبال نے نیٹشے (متوفی ۱۹۰۰ء) ، آئن سٹائن (متوفی ۱۹۵۵) لاک (متوفی ۱۷۰۴ء) کانٹ (متوفی ۱۸۰۴ء) برگسان (متوفی ۱۹۴۱ء) آگسٹس کومٹ (متوفی ۱۸۵۷ء) ، ٹالسٹائی (متوفی ۱۹۱۰ء) کارل مارکس (متوفی ۱۸۸۳ء) ھیگل (متوفی۱۸۳۱ء) براؤننگ (متوفی ۱۸۸۹ء) ، بائرن (متوفی ۱۸۲۴ء) ، رومی (متوفی ۱۲۷۳ء) ، غالب (متوفی ۱۸۶۹ء) کے افکار پر تبصرہ کیا ہے۔

بعض مقامات پر مکالموں کی صورت میں اور بعض مقامات پر

کسی شخصیت کے فکر و فلسفہ کو دو مصرعوں میں پیش کر دیا ہے۔ ان کا تبصرہ و تجزیہ اس قدر بھرپور اور اس کی پیشکش اس قدر فنکارانہ ہے کہ بے اختیار داد دینے کو جی چاھتا ہے۔ ملاحظہ کیجئے کہ اقبال نے نظم ,,شعراء،، میں براوننگ، بائرن، غالب اور رومی کے نظریہ زندگی کو غالب کے ایک شعر کی زمین میں بادہ و ساغر کے حوالے سے کس طرح واضح کیا ہے:

براوننگ

بے پشت بود بادہ سر جوش زندگی
آب از خضر بگیرم و در ساغر افگنم

بائرن

از منتّ خضر نتوان کرد سینہ داغ
آب از جگر بگیرم و در ساغر افگنم

غالب

,,تا بادہ تلخ تر شود و سینہ ریش تر
بگدازم آبگینہ و در ساغر افگنم،،

رومی

آمیزشے کجا گہر پاک او کجا
از تاک بادہ گیرم و در ساغر افگنم (۴۷)

براوننگ بادۂ زندگی خضر سے لیتا ہے، بائرن اپنے جگر کے خون سے، مرزا غالب آبگینہ دل کو پگھلا کر زندگی کی شراب بناتا ہے اور رومی براہ راست تاک سے بادہ حیات کشیدہ کرتا ہے۔

خردہ

آخر میں ,,خردہ،، کے عنوان کے تحت چند ایک متفرق اشعار و قطعات درج کئے ہیں جن میں جدت پسندی اور خطرجوئی کی تلقین

کی ہے۔ اس حصے کا ایک شعر دیکھیے :

ندارد کاربا دون همستان عشق

تدرو مسرده را شاهین نگیرد (٣٨)

تبصرے

علاّمہ اقبال کی اس معرکہ آرا تصنیف کو برصغیر پاک و ہند کے اندر اور باہر خاص شہرت حاصل ہوئی۔ متعدد اہل فن نے اس پر تبصرے کئے اور اس طرح اقبال کی فلسفیانہ بصیرت اور فنکارانہ مہارت کی داد دی۔

,,پیام مشرق،، پر تبصرہ نگاری کے سلسلے میں اولین نام چوھدری محمد حسین کا ھمارے سامنے آتا ہے جنھوں نے کتاب کے مسودے کو اشاعت کے لئے مرتب کیا تھا۔ انھوں نے اس وقت تبصرہ لکھا تھا جب اُس کتاب کا پہلا حصہ کاتب کے پاس پہنچ چکا تھا اور چھپنے میں ابھی دو ماہ باقی تھے۔ یہ تبصرہ پہلے ,,هزار داستان،، اور پھر ,,زمیندار،، لاهو ر بابت ١٧ مارچ ١٩٢٣ء (جلد ١٠ نمبر ٦٣ ، صفحہ ١) ١٩ مارچ ١٩٢٣ء ، (جلد ١٠ ، نمبر ٦٤، صفحہ ١ ، ٣) اور ٢١ مارچ ١٩٢٣ء ، (جلد ١٠ نمبر ٦٥ صفحہ ١ ، ٣) میں بالاقساط چھپا تھا۔ (٣٩) کتاب جب شائع ہو گئی تو اس پر سید سلیمان ندوی اور مولانا اسلم جیراجپوری ایسے بزرگوں نے بھی تبصرے لکھے۔ جہاں تک بیرون ملک کتاب کی پذیرائی کا تعلق ہے خود اقبال نے اپنے بعض خطوط میں اس کا ذکر کیا ہے۔

خان نیاز الدین خان کے نام ٢٠ جولائی ١٩٢٣ء کے خط میں اقبال لکھتے ھیں: ,,پیام مشرق کے متعلق بہت سے خطوط دور و نزدیک سے آئے ھیں اور آ رہے ھیں۔ برلن سے ایک پروفیسر نے لکھا ہے کہ حیرت انگیز کتاب ہے پروفیسر مارووانٹرز جو علی گڑھ میں عربی

کے پروفیسر تھے اور اب جرمنی میں ھیں اس پر ریویو لکھ رہے ھیں جو جرمن اخبارات میں شائع ھوگا۔ پروفیسر نکلسن نے اس کا ترجمہ انگریزی میں کرنے کا ارادہ ظاہر کیا ہے وہ لکھتے ھیں کہ ایک قابل تحسین جواب گوئٹے کے دیوان مغربی کا ہے اور جدید اور اوریجنل خیالات و افکار سے لبریز ہے۔ (۵۰)

خان محمد نیاز الدین خان ھی کو ۲۸ جولائی ۱۹۲۳ء کے خط میں تحریر کرتے ھیں :

,,مجھے یقین ہے کہ فرنک فورٹ کے پروفیسر مارووائٹرز کا ریویو عنقریب ہندوستان آئے گا ۔ اس کا (جرمنی سے) انگریزی ترجمہ کرا کے یہاں شائع کر دیا جائے گا ،، (۵۱)

جس زمانے میں پیام مشرق شائع ھوئی ایران کے ایک شاعر ڈاکٹر محمود افشار مرحوم بمبئی میں تھے انھوں نے پیام مشرق سے متاثر ھو کر اس کی تعریف میں چند شعر کہے تھے جو انھوں نے علامہ اقبال کی خدمت میں بھی ارسال کئے تھے ۔ ان اشعار کا تذکرہ اقبال نے سید نذیر نیازی کے نام ۱۵ فروری ۱۹۳۶ء کے خط میں کیا ہے۔

اندیشه داشتم چو ز هندوستان روم
سوغاتی سفر چه برِ دوستان برم
اقبال روی کرد و فراز آمد از درم
گلهای نو ظهور که زی بوستان برم
نغمه سرا شوند همه بلبلان پارس
زین نغز چامه ها که ز هندوستان برم (۵۲)

ترجمے

پیام مشرق کو مختلف زبانوں میں منتقل کرنے کا کام خود اقبال کی زندگی ھی میں شروع ھو گیا تھا ۔ مکاتیب اقبال کے مطالعہ سے

معلوم ہوتا ہے کہ ۱۹۳۳ء میں ڈاکٹر غلام محی الدین صوفی کے ایک انگریز دوست کرنل ٹیوٹ اقبال کی کتاب ,,بانگ درا،، کی نظموں کا انگریزی ترجمہ کرنا چاہتے تھے اور اس سلسلے میں وہ اقبال کی اجازت اور راهنمائی کے طلبگار تھے ۔ ڈاکٹر صوفی نے ان کی مدد کی غرض سے سلسلہ جنبانی کی تو اقبال نے فارسی کلام خصوصاً زبور عجم، پیام مشرق اور جاوید نامہ کی طرف توجہ دلائی تو کرنل ٹیوٹ نے پیام مشرق کی رباعیات (قطعات) کے ترجمے پر آمادگی ظاهر کی ۔ اقبال نے بعض شرائط کے تحت اس کی اجازت دے دی ۔ ڈاکٹر صوفی کے نام اقبال کے پانچ خط هیں اور ان میں زیادہ تر پیام مشرق کی رباعیات کے ترجمے کا ذکر ملتا ہے (۵۳)

ان خطوط سے بعض دیگر تراجم کا علم بھی هوتا ہے ۔ ڈاکٹر صوفی کے نام ۳۱ مارچ ۱۹۳۳ء کے خط میں اقبال لکھتے هیں:

,,پیام مشرق کا ترجمہ جرمن زبان میں ارلانگن یونیورسٹی کے پروفیسر هل کر رہے هیں (۵۴) ۲۴ مئی ۱۹۳۳ء کے خط میں رقمطراز هیں :

,,اسلامیہ کالج لاهور کے پروفیسر تاثیر نے بھی چند رباعیات کا ترجمہ کیا ہے،، (۵۵)

ڈاکٹر محمد عباس علی خان لمعہ حیدر آبادی کے نام ٦ جولائی ۱۹۳۳ء کے مکتوب میں اقبال لکھتے هیں:

,,انھوں (نکلسن) نے بعض نظمیں پیام مشرق کی بھی ترجمہ کی تھیں جو جرمنی کے رسالہ Islamica میں شائع هوئی تھیں،،
(۵٦)

مختلف ملکوں اور زبانوں میں ,,پیام مشرق،، کے جو مکمل اور جزوی ترجمے هوئے هیں ان کی تفصیل یہ ہے :

اردو

شیر علی خان سرخوش نے ,,جام مشرق ملخص پیام مشرق" کے نام سے پیام مشرق کے خاص حصوں کا اردو میں منظوم ترجمہ کیا جو ۱۹۲۳ء میں لاهور سے شائع هوا ۔

عبدالرحمن طارق نے ,,روح مشرق" کے نام سے اردو میں منظوم ترجمہ کیا جو ۱۹۵۲ء میں لاهور سے شائع هوا ۔

مولوی صالح محمد نے مئی ۱۹۳۰ء کے لگ بھگ پیام مشرق کی رباعیات (قطعات) کا اردو ترجمہ کیا جو اقبال کی نظر سے بھی گذرا تھا ۔

فیض احمد فیض اور حضور احمد سلیم نے منتخب حصوں کا منظوم ترجمہ کیا جسے اقبال اکادمی نے الگ الگ جلدوں میں ۱۹۷۷ء میں شائع کیا ۔

,,لالۂ طور" کا مکمل اور غزلوں اور نظموں کی خاصی تعداد کا منظوم اردو ترجمہ ۔حکیم سرو سہارنپوری نے کیا ہے جو ابھی تک کتابی صورت میں نہیں چھپ سکا ۔ تاهم اس کے متعدد حصے ملکی اخبارات و رسائل میں شائع هو چکے هیں ۔

اطالوی

پروفیسر بوسانی (A. Bausani) نے ۱۹۵۲ء میں جاوید نامہ کے منتخب حصوں کا ترجمہ Poema Celeste شائع کیا تھا اس کی اشاعت دوم (۱۹۶۳ء) میں پیام مشرق اور بعض دیگر مجموعوں کے بھی منتخب حصے شامل کر لئے گئے ۔

انگریزی

پروفیسر اے جے آربری (A. J. Arbery) نے ,,لالۂ طور" کا ترجمہ The Tulip of Sinai. کے نام سے کیا ہے جو رائل انڈین سوسائٹی لندن نے

۱۹۴۷ء میں شائع کیا ۔
ایم ھادی حسین نے ,,پیام مشرق،، کا انگریزی ترجمہ کیا جس کا پہلا ایڈیشن

A Selective Rendering of Iqbal,s Payam — i — Mashriq ,,

کے زیر عنوان شائع ھوا تھا ۔ بعد میں مکمل ترجمہ
A Message from the East کے نام سے اقبال اکادمی نے ۱۹۷۷ء میں شائع کیا جس میں ,,جوئے آب،، کے سوا تمام منظومات کا ترجمہ شامل ہے اور اختتام پر حواشی بھی دیئے گئے ھیں۔

عبدالرحمن طارق نے اقبال کی تمام رباعیات (مشمولہ پیام مشرق) کو انگریزی میں منتقل کیا ہے جسے شیخ غلام علی اینڈ سنز لاھور نے ۱۹۷۳ء Rubayat of Iqbal کے نام سے شائع کیا ہے۔

بنگالی

متعدد نظموں کا بنگالی ترجمہ پروفیسر امین الدین سابق صدر شعبہ بنگلہ اسلامیہ انٹر کالج ڈھاکہ نے کیا ۔

پشتو

شیر محمد مینوش نے پشتو میں ترجمہ کیا جسے اقبال اکادمی نے ۱۹۶۳ء میں شائع کیا ۔

پنجابی

صوفی غلام مصطفی تبسم نے ,,نقش اقبال،، کے عنوان سے پیام مشرق کی متعدد نظموں کا ترجمہ کیا جسے اقبال اکادمی نے ۱۹۷۷ء میں لاھور سے شائع کیا ۔

ترکی

پیام مشرق کا ایک ترجمہ ڈاکٹر علی گنجیلی نے کیا ہے۔
ڈاکٹر علی نہاد تارلان نے Sarktan Haber کے عنوان سے اس کو

ترکی نثر میں منتقل کیا اور ۱۹۵٦ء میں انقرہ سے شائع کیا یہ ترجمہ دوسری بار ۱۹٦۳ء میں استنبول سے اور اسی سال اقبال اکادمی پاکستان نے کراچی سنے شائع کیا ۔

جرمن

ڈاکٹر ھانز مانگے (Dr. Hans Maenge) نے ,,پیام مشرق،، کے ایک حصے کا ترجمہ کر کے خوبصورت چمڑے پر خوش خط لکھوا کر اور نقش و نگار بنوا کر اقبال کی خدمت میں بطور تحفہ ارسال کیا ۔ یہ ترجمہ سترہ اوراق پر مشتمل ہے اور اقبال میوزیم لاھور میں محفوظ ہے (نمبر سلسلہ ع ام ۱۹۷ ۔ ۱۹۷۷ء)

ڈاکٹر شمل (Dr. Annemarie Schimmel) نے Botschaft der Ostens کے عنوان سے جرمن میں منظوم ترجمہ کیا جو ۱۹٦۳ء میں ویز باڈن (wiesbaden) سے شائع ھوا ۔

ڈیوس روسو نے کتاب کے دیباچے کا جرمن زبان میں ترجمہ کیا ۔

چیکو سلواکی

ژان ماریک (Jan Maerk) نے پیام مشرق کی منتخب نظموں کو Poselstin Vychoa کے نام سے چیکو سلواکی زبان میں منتقل کیا جس کا مصوّر ایڈیشن ۱۹٦۲ء میں پراگ سے شائع ھوا ۔

عربی

مولانا مسعود عالم ندوی نے عربی زبان میں پیام مشرق کا ترجمہ ,,رسالۃ المشرق،، کے نام سے کیا ۔

ڈاکٹر عبدالوھاب عزام نے عربی میں منظوم ترجمہ کیا جسے مجلس اقبال کراچی نے (غالباً ۱۹۵۱ء میں) شائع کیا ۔

فارسی

ڈاکٹر محمد ریاض نے اس کے دیباچے کا ترجمہ کیا ہے جو ان کے

مقالے ,,ترجمہ دیباچہ ھای آثار فارسی اقبال،، میں شامل ہے جسے اقبال اکادمی پاکستان نے اقبال ریویو میں شائع کیا ۔

فرانسیسی

ایوا میرووچ (E. Meyerovitch) اور محمد اکانا (M. Achena) نے مشترکہ طور پر Message De L,orient کے عنوان سے ترجمہ کیا جو ۱۹۵٦ء میں پیرس سے شائع ہوا ۔

گجراتی

سید عظیم الدین منادی نے گجراتی زبان میں ترجمہ کیا جسے اقبال اکادمی نے ۱۹٦۳ء میں کراچی سے شائع کیا ۔

شرحیں

پیام مشرق کی ایک شرح پروفیسر یوسف سلیم چشتی نے لکھی جسے عشرت پبلشنگ ہاؤس لاہور نے ۱۹۵۳ء میں شائع کیا ۔

شریف ارمی نے پیام مشرق کی منتخب نظموں کا ترجمہ و تشریح کی جو ۱۹۷٦ء میں جدید بُک ڈپو لاہور نے طبع کی ۔

اس کے علاوہ مختلف نصابی ضرورتوں کے تحت اس کی منتخب منظومات کے متعدد ترجمے اور شرحیں شائع ہو چکی ھیں ۔

حواشی

(۱) مکاتیب اقبال بنام گرامی ، ص ۱۳٦

مولانا گرامی کے نام اقبال کے خط محررہ یکم جولائی ۱۹۱٦ء سے معلوم ہوتا ہے کہ اقبال نے مثنوی ,,اسرار خودی،، کا تیسرا حصہ ۱۹۱٦ء میں لکھنا شروع کر دیا تھا اور غالباً یہی وہ حصہ ہے جس نے بعد میں ,,پیام مشرق،، کا نام پایا ۔

(۲) اقبال نامہ ، اول ، ص ۱۰۷

,,پیام مشرق،، شائع ہوتی تو اس میں صرف فارسی کلام شامل تھا ۔ اردو کلام ممکن ہے ,,بانگ درا،، (۱۹۲۳ء) میں شامل کر لیا گیا ہو ۔

(۳) ایضاً ص ۱۰۸
(۴) ایضاً ص ۱۰۸
(۵) ایضاً ص ۲ ، ۱۵۹
(٦) ایضاً ص ۱۵۹
(۷) اقبال کامل، ص ۱۷ ، ۱۸
(۸) مکاتیب اقبال بنام گرامی ص ۲۲۷
(۹) اقبال نامه ، ۱ ص ۲۳۳
(۱۰) اقبال نامه ، ۱ ص ۱۳۱
کتاب میں سید سلیمان ندوی کے نام اقبال کے خط کی تاریخ ۲۳ مئی ۱۹۲۲ء دی گئی ہے۔ جبکہ اصل خط میں ۲۳ مئی ۱۹۲۳ء درج ہے۔ ,,اقبال نامہ،، میں درج تاریخ مرتب یا کاتب کا سہو معلوم ہوتا ہے۔
(۱۱) شاد اقبال ، ص ۱۲۷
(۱۲) روزگار فقیر ، اول ، ص ۲۱۵
(۱۳) تفصیل کے لئے دیکھئے ,,تصانیف اقبال،، ، ص ۱۳۳ ـ ۱۳۲
(۱۵) بانگ درا ، ص ۹
یہ شعر اقبال کی نظم مرزا غالب سے لیا گیا ہے جو بانگ درا کے حصہ اول (... ۱۹۰۵ء تک) میں شامل ہے۔ اسی طرح اقبال نے اپنی ۱۹۱۰ء کی بیاض میں بھی کئی جگہ گوئٹے کا ذکر کیا ہے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ اقبال قیام یورپ کے دوران گوئٹے سے متعارف ہوئے تھے اور پھر وہ مسلسل اس کے بارے میں معلومات جمع کرتے رہے۔ یہ اقبال ھی کی کوشش ہے کہ آج برصغیر خصوصاً پاکستان میں گوئٹے کی شخصیت اتنی معروف ہے
(۱٦) پیام مشرق ص الف
(۱۷) پیام مشرق ص ۱۸۴
ویمر کے متعلق حاشیے میں اقبال لکھتے ھیں ,,جرمنی میں ایک شہر ہے جہاں گوئٹے نے اپنی زندگی کا بہت سا حصہ بسر کیا اور بعدِ انتقال وھیں دفن ہوا۔،،
(۱۸) اقبال چوھدری محمد حسین کی نظر میں ، ص ۱۳۱ ، ۱۳۲
(۱۹) پیام مشرق ص ۲۳٦
اس نظم کے حاشیے میں اقبال نے نکتہ دان المنی کی وضاحت ان لفظوں میں کی ہے۔ ,,نکتہ دان المنی سے مراد گوئٹے ہے جس کا ڈرامہ ,,فوسٹ،، مشہور و معروف ہے اس ڈرامے میں شاعر نے حکیم فوسٹ اور شیطان کے عہد و پیمان کی قدیم روایت کے پیرائے میں انسان کی امکانی نشوونما کے تمام مدارج اس خوبی سے بتائے ھیں کہ اس سے بڑھ کر کمال فن خیال میں نہیں آ سکتا ۔،،
(۲۰) اقبال چوھدری محمد حسین کی نظر میں ـ ص ۱۳۱ ـ ۱۳۲
(۲۱) ایضاً ، ص ۱۳٦ ،
(۲۲) پیام مشرق، ص ۲ ـ ۳
(۲۳) بحوالہ ,,اقبال اور گوئٹے،، ، ص ۹۹

(۲۴) ایضاً ، ص ۱۰۰
(۲۵) پیام مشرق ص ۱
(۲٦) سورۃ بقرہ ـ ۱۱۵
آیت کے اصل الفاظ یوں ھیں ,,وللہ المشرق و المغرب "
(۲۷) پیام مشرق ، ص ـ م
(۲۸) انگریزی اشارات کے لئے رجوع کیجئے ، تصانیف اقبال کا تحقیق و توضیحی مطالعہ ، ص ۳۴۳ ـ ۳۴۷
(۲۹) پیام مشرق ـ ص ـ م ، ن
(۳۰) ملاحظہ کیجئے پروفیسر فرمان فتحپوری کا مضمون ,,رباعی کیونکر؟" مشمولہ سہ ماھی مجلہ ,,صحیفہ" لاھور ، ستمبر ۱۹۵۸ء
(۳۱) اقبال نامہ ، ۱، ، ص ۳۰۳
(۳۲) پیام مشرق ، ص ۲۷
(۳۳) اقبال کی تیرہ نظمیں ، ص ۲۰
(۳۴) پیام مشرق، ص ۱۵۱
(۳۵) اقبال اور گوئٹے ، ص ۹٦
(٦۳) اقبال کی فارسی شاعری کا تنقیدی جائزہ ، ص ۸٦
(۳۷) مجلہ گو رڈونین (Gordonian) ھجرت نمبر ، ص ۵ ـ ۷
(۳۸) پیام مشرق ، ص ۱۵۱ ـ ۱۵۲
(۳۹) برکات اقبال ، ص ۲۲۳ ـ ۲۲۴
(۴۰) پیام مشرق ، ص ۱۳۷ ـ ۱۳۹
(۴۰) دیوان حافظ ، ص ۹
(۴۲) پیام مشرق، ص ۱۹۲
(۴۳) ایضاً ، ص ۱۷۹
(۴۴) ایضاً ص ۱۹۵
(۴۵) ایضاً ، ص ۱۷۰
(۴٦) ایضاً ، ص ۱۹۴
(۴۷) ایضاً ، ص ۲۵۲
(۴۸) ایضاً ، ص ۲٦۳
(۴۹) اقبال چوھدری محمد حسین کی نظر میں ، ص ۱۲۵
(۵۰) مکاتیب اقبال بنام خان محمد نیاز الدین خان ، ص ۳٦ ـ ۴۷
(۵۱) ایضاً ، ص ۴۷
(۵۲) مکتوبات اقبال بنام سید نذیر نیازی ، ص ، ۱۹۴ نیز دیکھئیے : ,,گفتار ادبی" از محمود افشار ج ۲ ص ۳٦۲ مرحوم نے اپنی مذکورہ کتاب میں اقبال کے ساتھ اس مختصر خط و کتابت کو درج کیا ہے اس مضمون کا اردو ترجمہ سید عارف نوشاھی نے کیا اور بعنوان ,,اقبال کا ایک نادر خط" ماھنامہ فیض الاسلام راولپنڈی شمارہ جنوری ۱۹۷۸ء (اقبال نمبر)

میں شائع ہوا ۔ بعد میں اس اردو مضمون کا عکس افشار مرحوم نے مختصر تبصرے کے ساتھ اپنی کتاب ,,افغان نامہ،، جلد سوم مطبوعہ تہران میں بھی شامل کر دیا ۔

(۵۳) اقبالنامہ ، ۱ ، ص ۹۹ ۔ ۳۰۳

(۵۴) ایضاً ، ص ۳۰۰

(۵۵) ایضاً ، ص ۳۰۲

(۵۶) ایضاً ، ص ۲۷۷

کتابیات

کتب

۱ ۔ اقبالنامہ ، حصہ اول ، شیخ عطاء اللہ ایم ۔ اے ، ۱۹۴۴ء ، شیخ محمد اشرف ، لاہور

۲ ۔ اقبالنامہ ، حصہ دوم ، شیخ عطاء اللہ ایم ۔ اے ، ۱۹۵۱ء شیخ محمد اشرف ، لاہور

۳۔ اقبال کی تیرہ نظمیں ، اسلوب احمد انصاری ، جنوری ۱۹۷۷ء ، مجلس ترقی ادب ، لاہور

۴ ۔ اقبال چوہدری محمد حسین کی نظر میں ، محمد حنیف شاہد ، ۱۹۷۵ء ، سنگ میل پبلی کیشنز ، لاہور

۵ ۔ اقبال اور گوئٹے ، محمد اشرف خان اشرف ، سن ۔ ن ۔ ملک دین محمد اینڈ سنز ، لاہور

۶ ۔ اقبال کی فارسی شاعری کا تنقیدی جائزہ ، ڈاکٹر عبدالشکور احسن ، ۱۹۷۷ء اقبال اکادمی ، پاکستان

۷۔ برکات اقبال ، ڈاکٹر محمد ریاض ، س ۔ ن ، مقبول اکیڈمی ، لاہور

۸ ۔ بانگ درا ، محمد اقبال ، ستمبر ۱۹۵۸ء ، شیخ غلام علی اینڈ سنز، لاہور

۹ ۔ پیام مشرق ، محمد اقبال ، ۱۹۶۳ء ، شیخ غلام علی اینڈ سنز، لاہور

۱۰ ۔ تصانیف اقبال کا تحقیقی و توضیحی مطالعہ ، ڈاکٹر رفیع الدین ہاشمی ، ۹ نومبر ۱۹۸۲ء اقبال اکادمی ، لاہور

۱۱ ۔ دیوان حافظ (اردو ترجمہ و شرح) عباداللہ اختر ، ۱۹۷۹ء ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد

۱۲ ۔ روزگار فقیر ، اول، فقیر سید وحید الدین ، اپریل ، ۱۹۶۶ء لائن آرٹ پریس ، کراچی

۱۳ ۔ شاد اقبال ، ڈاکٹر سید محی الدین قادری زور ، ۱۹۴۲ء ، سب رس کتاب گھر ، حیدر آباد دکن

۱۴ ۔ شذرات فکر اقبال (اردو ترجمہ) ، ڈاکٹر افتخار احمد صدیقی ، دسمبر ۱۹۷۳ء مجلس ترقی ادب، لاہور

۱۵ ۔ مکاتیب اقبال بنام گرامی ، محمد عبداللہ قریشی ، اپریل ۱۹۶۹ء ، اقبال اکادمی کراچی

۱۶ ۔ مکاتیب اقبال بنام خان محمد نیاز الدین خان ، ۱۹۵۴ء بزم اقبال، لاہور

۱۷ ۔ مکتوبات اقبال ، سید نذیر نیازی ، ستمبر ۱۹۵۷ء ، اقبال اکادمی ، کراچی

رسائل

۱ ۔ سہ ماہی مجلہ ,,صحیفہ،، لاہور ، ستمبر ۱۹۵۸ ء

۲ ۔ مجلہ گورڈوینن ، راولپنڈی ، ہجرت نمبر ، ۱۹۸۲ء

ڈاکٹر سیّد وحید اشرف مدراس

آٹھویں صدی ھجری میں ایران اور ھندوستان میں ابن عربی کے افکار پر ردّ عمل

محمد بن علی بن محمد ابن العربی الطائی الحاتمی (۵٦۰ ھ/ ۱۱٦۵ ء ـ ٦۳۸ ھ / ۱۲۴۰ ء) کی شہرت اُن کے نظریۂ وحدت الوجود کی بناء پر ہے ـ وحدت الوجود کا تصوّر ابن عربی نے پہلی بار نہیں پیش کیا ہے بلکہ اُن سے پہلے بہت سے صوفیہ کے یہاں یہ تصوّر ملتا ہے لیکن ابن عربی وہ پہلے شخص ہیں جنہوں نے اس تصوّر کو ایک نظری فلسفہ کی حیثیت دی ـ

ابن عربی کے مخالفین اور موافقین شروع ہی سے پیدا ہوچکے تھے ـ ابن عربی کے شاگرد صدر الدین قونیوی (م ٦۷۳ ھ) اور پھر ان کے شاگرد فخرالدین ابراھیم بن بزرگ مہر بن عبدالغفار جوالقی المتخلص بہ عراقی (م ٦۸۸ ھ) نے اس نظریہ کو صوفیہ میں عام کرنے میں کامیاب کوششیں کیں ـ امتدادِ زمانہ کے ساتھ ابن عربی کے مخالفین اور موافقین کی تعداد بھی بڑھتی گئی اور ایسا معلوم ھوتا ہے کہ آٹھویں صدی ہجری میں ابن عربی کی شخصیت اور اُن کا نظریۂ وحدت الوجود بحث و مباحثہ کا خاص موضوع بن گئے ـ لطایف اشرفی ۱ میں ایک بیان سے ان مخالفتوں کا کچھ پتہ چلتا ہے لیکن اشخاص کے نام اس بیان میں نہیں دیے گئے ہیں ۲ـ البتہ جن صوفیہ نے اس موضوع پر اپنی مستقل تصنیفات چھوڑی ہیں اور ہم تک وہ تصنیفات پہنچی ہیں اُن سے مخالفتوں اور موافقوں کی نوعیتوں کا پتہ چلتا ہے ـ

آٹھویں صدی ہجری میں ابن عربی کے موافقین میں خاص نام یہ ہیں: شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشانی، صائن الدین علی بن محمد الترکہ ۳، مخدوم علی فقیہ مہائمی ۴، اور سیّد اشرف جہانگیر سمنانی ۵ ـ اسی دَور میں شیخ علاء الدولہ سمنانی (م ۷۳٦ ھ) اور سیّد محمد گیسو دراز (م ۸۲۵ ھ) ہیں جن کا شمار اجلّۂ صوفیہ میں ھوتا ہے ٦ جو ابن عربی کے مخالف تھے ـ بظاہر ان کی مخالفت کا سبب ابن عربی کا نظریۂ وحدت الوجود ہے ـ اس مضمون میں ابن عربی کے بارے میں

انہی دونوں صوفیہ کے نظریات کا جائزہ لیا گیا ہے۔

شیخ علاء الدولہ سمنانی کے حالات متعدد کتابوں میں ملتے ہیں لیکن ان کے حالات کے مستند ترین مآخذ خود اُن کی تحریر اور ملفوظات ہیں۔ انہوں نے اپنے حالات اپنی کتاب ''العروۃ لاہل الجلوۃ و الخلوۃ'' ۷ میں خود لکھے ہیں۔ اُن کے ملفوظات ''چہل مجلس'' میں بھی اُن کے بعض حالات ملتے ہیں جو ان کے مُرید اقبال سیستانی نے قلمبند کیے ہیں۔ اُن کا پورا نام یوں ہے: احمد بن محمد بن احمد بن محمد بیابانکی ملقب بہ علاء الدولہ و رکن الدین و ابو المکارم۔ سمنان کے قریۂ بیابانک میں ۶۵۶ھ میں پیدا ہوئے اور سنہ ۷۳۶ھ میں وفات پائی اور وہیں قریۂ صوفی آباد میں مدفون ہوئے۔ والد محمد کا لقب ملک شرف الدین تھا اور چچا ملک جلال الدین تھے۔ دونوں ارغون خاں اور غازان خان ایلخانی کے عہد میں معزّز عہدے پر فائز تھے لیکن آخرِکار دونوں قتل کردیے گئے۔ شیخ علاء الدولہ سمنانی پندرہ سال کی عمر میں ارغون خاں کے دربار سے وابستہ ہوگئے۔ چوبیس سال کی عمر میں شاہی ملازمت ترک کرکے راہ سلوک اختیار کی، ساتھ ہی علوم ظاہری میں تکمیل کی اور قرآن مجید بھی حفظ کیا۔ ۶۸۷ھ میں شیخ عبدالرحمٰن اسفرائینی کے مُرید ہوگئے۔ شیخ علاء الدولہ شاعر بھی تھے اور تصوف میں بہت سی کتابوں کے مصنّف بھی۔ سمنان میں خانقاہ سکاکیہ کی توسیع و تجدید کی اور وہیں دَرس و ارشاد میں مصروف رہے ۸۔

حضرت سیّد اشرف جہانگیر نے ابتدا میں سب سے پہلے شیخ علاء الدولہ سمنانی سے سلوک کی تعلیم حاصل کی۔ اس کے بعد شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی سے تصوف میں درس لیا ۹۔ جس زمانے میں شیخ علاء الدولہ سمنانی نے ابن عربی سے وحدت الوجود کے بارے میں اختلاف کیا اُس وقت شیخ کمال الدین بقیدِ حیات تھے اور حضرت سیّد اشرف جہانگیر نے بھی (جو سمنان کے شہزادہ تھے) ابھی ترکِ سلطنت نہیں کیا تھا بلکہ اُمورِ سلطنت کے ساتھ تصوف و سلوک کی تعلیم بھی حاصل کررہے تھے۔ چونکہ حضرت سیّد اشرف دونوں ہی سے استفادہ کررہے تھے اس لیے اس اختلاف کی خبر شیخ کاشانی کو بھی ہوگئی۔ اس کے بعد دونوں بزرگوں میں خط و کتابت کے ذریعہ اس موضوع پر بحث و مباحثہ ہوا۔ چونکہ حضرت سیّد اشرف جہانگیر دونوں کے پاس جاتے تھے اس لیے پیغام رسانی کا کام بھی آپ ہی کررہے تھے۔ ان کے ہمراہ امیر اقبال سیستانی بھی رہتے تھے جو شیخ علاء الدولہ

سمنانی کے مُرید و خادم تھے ۔ ان خطوط کی نقلیں لطایف اشرفی میں محفوظ ہیں ۱۱ ۔ ان خطوط کی اہمیت کا اندازہ اس اعتبار سے کرنا چاہیے کہ ابن عربی کی مخالفت میں سب سے پہلی یہ سنجیدہ تحریر ہے جو ہم تک پہنچی ہے ۔ اگرچہ علامہ ابن تیمیہ (۱۲۶۳ء ۔ ۱۳۲۸ء) نے بھی ابن عربی کی مخالفت بڑی شدّت سے کی ہے لیکن یہاں ان کا انداز بڑا غیر سنجیدہ ہے اس کے علاوہ ابن تیمیہ تصوّف ہی کے سِرے سے مخالف ہیں اس لیے وہ ہماری بحث سے خارج ہیں ۔ ابن تیمیہ اور شیخ علاء الدولہ سمنانی دونوں معاصر ہیں لیکن معلوم ہوتا ہے کہ ابن عربی سے ابن تیمیہ کی مخالفت کا حال نہ شیخ علاء الدولہ کو معلوم ہوسکا اور نہ حضرت سیّد اشرف کو، ورنہ توقع تھی کہ ابن تیمیہ کے قول پر بھی کچھ بحث ہوتی ۔

شیخ علاء الدولہ سمنانی اور عبدالرزاق کاشانی کی بحثوں کو نقل کرنے کے بعد حضرت سیّد اشرف جہانگیر سمنانی ان میں محاکمہ کرتے ہیں اور شیخ علاء الدولہ سمنانی اور ابن عربی کے نظریات میں صرف لفظی اختلاف ظاہر کرتے ہیں ۔ حضرت سیّد اشرف جہانگیر کے بیان کی مطابقت چہل مجلس سے بھی ہوتی ہے ۔ طوالت کی وجہ سے شیخ کاشانی اور شیخ علاء الدولہ کی بحثوں کو یہاں نقل کرنے سے احتراز کیا گیا ہے ۔ البتہ ان بزرگوں کی آراء پر حضرت سیّد اشرف جہانگیر کا محاکمہ نہایت اہم ہے ۔ ذیل میں حضرت سیّد اشرف جہانگیر کی تحریر اور اس کا اردو ترجمہ پیش کیا جاتا ہے:

''حضرت قدوۃ الکبریٰ می فرمودند کہ تخطئہ ایشان بہ نسبت شیخ اکبر بسیار غریب نمودہ، باوجود کہ خود بہ بزرگی ایشان اعتراف کردہ اند چنانکہ در حواشی فتوحات بعضی جابہا بخطاب ایشان نوشتہ اند ایہا الصدیق و ایہا المقرب و ایہا العارف الحقانی و این حواشی حالا موجود اند. چون حضرت ایشان را سخن بادب گفتہ ایم در مواجہ مکابرہ در سخن نکردیم امّا بہرحال در سخن ایشان تأویل کردہ ایم و عظمت محاورۂ ایشان نہاند کہ خاطر مبارک شانرا نشان کردہ آید. اکنون بباید دانست کہ درحقیقت توحید میان ایشان خلاف نیست و تخطئہ و تکفیر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدولہ بہ نسبت حضرت شیخ عبدالرزاق بآن معنی است کہ وی از کلام شیخ فہم کردہ نہ آن معنی کہ مُراد شیخ اسیت زیرا کہ وجود را سہ اعتبار است یکی اعتبار وی بشرط شی کہ وجود مقیّد است، دوم لا بشرط شی کہ وجود عام است سوم بشرط لاشی کہ وجود مطلق است . آنکہ شیخ قدس سرہ ذات حق سبحان تعالیٰ را

وجود مطلق گفته است بمعنی اخیر است و شیخ رکن الدین آنرا بر وجود عام حمل کرده و در نفی و انکار آن مبالغه نموده باوجود آنکه خود باطلاق وجود ذات بمعنی اخیر اشارت کرده است چنانچه در بعضی رسائل فرموده که الحمد لله علیٰ الایمان بوجوب وجوده و نزاهته عن أن یکون مقیّداً محدوداً او مقیّداً لایکون بلا مقیدات وجود'' ۔ ۱۱

''حضرت قدوة الکبریٰ می فرمودند که این نزاع و گفتگوی در اوائل حال بوده، چون در صحبتهای آخرین بملازمت مشرف شدیم روزی جمعی از اکابر نشسته بودند که درویشی در مجلس حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله آمد و پرسید که حضرت شیخ ابن العربی که حق را وجود مطلق گفته در قیامت باین سبب معاتب گردد یا نه ؟ فرمود که این نوع سخنان را قطعاً نمی خواهیم که بر زبان رانم کاش که ایشان نیزنگفتندی که سخن مشکل گفتن روا نیست امّا چون گفته شد ناکام تأویل میباید کردن تا درویشان را شبهه در باطن نیفتد و نیز در حق بزرگان بی اعتقاد نشوند. ظاہراً محی الدین ابن العربی ازین سخن خواسته که وحدت را در کثرت ثابت کند وجود مطلق گفته تا معراج دوم بیان تواند کرد که معراج دواست ۔ ۱۲ یکی آنکه کان الله ولم یکن معه شیٌ و دریافتن این آسان است، دوم آنکه الآن کما کان و شرح این مشکل تر است . او خواست که ثابت کند که کثرت مخلوقات در وحدت حق هیچ زیاده نکند وجود مطلق در خاطر افتاده است . چون یک شق بدین معنی راست بوده است وی را خوش آمده است و از شق دیگر که نقصان لازم می آید غافل مانده، چون قصد وی اثبات وحدانیت بوده باشد حق تعالیٰ از وی عفو کرده باشد چه هر که از اهل قبله اجتهادی کرده است در کمال حق، اگر خطا افتدش نزدیک من چون مُراد او کمالِ حق بود اهل نجات خواهد بوده و مصیب و اهل درجات''.

''حضرت قدوة الکبریٰ می فرمودند که از ادلّهٔ ساطعه و براہین قاطعه معلوم شد که وجود یکی بیش نیست و کثرت ذات و تعداد کائنات از روی نمائش است چنانکه روی واحد در مرایای کثرت مرئی گردد قادح وحدت روی نباشد''. ۱۳

ترجمہ: ''حضرت قدوۃ الکبریٰ (سیّد اشرف جہانگیر) فرماتے تھے کہ شیخ اکبر پر شیخ علاء الدولہ سمنانی کی گرفت بہت تعجّب خیز ہے ۔ باوجود اس کے انہوں نے شیخ اکبر کی بزرگی کا اعتراف کیا ہے جیسا کہ فتوحات مکیہ کے حواشی میں اور بعض دوسری جگہوں پر انہوں نے ان کو اس طرح خطاب کیا ہے کہ اے صدیق، اے مقرّب، اے عارف

حقّانی، اور یہ حواشی اب بھی موجود ہیں ۔ چونکہ میں نے ان بزرگوں (شیخ کاشی اور شیخ سمنانی) سے گفتگو میں ادب کا لحاظ رکھا ہے اس لیے محاکمہ میں، میں نے ایک دوسرے پر ترجیح دینے کی بات نہیں کی ہے ۔ لیکن بہرحال ان کے اقوال میں تاویل کی کوشش کی ہے ۔ ان کی باتوں کی عظمت (ہماری تحریر میں) باقی نہ رہے گی اگر ہم اُن کے خاطر مبارک کو ذرا بھی ٹھیس پہنچائیں ۔

جاننا چاہیے کہ حقیقت توحید کے متعلق ان دونوں کے درمیان کوئی اختلاف نہیں ہے اور شیخ عبدالرزاق کاشی پر شیخ علاء الدولہ سمنانی کی گرفت اس معنی میں ہے جیسا کہ انہوں نے کلام شیخ سے سمجھا ہے نہ کہ اس معنی میں کہ شیخ کی مُراد ہے ۔ اس لیے کہ وجود کے تین اعتبارات ہیں: ایک اس کا اعتبار بشرط شی کہ وجود مقیّد ہے، دوسرے لا بشرط شی کہ وجود عام ہے اور تیسرے بشرط لاشی کہ وجود مطلق ہے ۔ شیخ قدس سرہ نے ذات حق سبحانہ تعالیٰ کو جو وجود مطلق کہا ہے وہ اسی معنی اخیر میں ہے اور شیخ رکن الدین نے اسے وجود عام پر محمول کیا ہے اور اس کے انکار میں مبالغہ سے کام لیا ہے حالانکہ وجود ذات کے اطلاق کی طرف انہوں نے خود اشارہ کیا ہے چنانچہ انہوں نے اپنے بعض رسائل میں لکھا ہے ''خدا کا شکر ہے اس کے وجود کے وجوب کے ایمان پر اور مقیّد اور محدود ہونے سے اس کی ذات کی نزاھت میں یقین پر، جو کچھ اُس ذات سے قائم ہے وہ وجود مقید کے سوا کچھ نہیں ہے ۔

''حضرت قدوۃ الکبریٰ فرماتے تھے کہ شیخ علاء الدولہ سمنانی کی یہ گفتگو اور شیخ اکبر سے ان کا اختلاف اوائل حال میں تھا ۔ جب میں آخری صحبتوں میں اُن کی ملازمت سے مشرّف ہوا تو ایک دن اکابر کی ایک جماعت بیٹھی ہوئی تھی کہ شیخ علاء الدولہ سمنانی کی مجلس میں ایک درویش آیا اور اس نے پوچھا کہ شیخ ابن العربی نے وجود حق کو وجود مطلق کہا ہے تو قیامت میں وہ اس سبب سے معتوب ہوں گے یا نہیں ؟ انہوں نے کہا کہ میں اس قسم کی باتوں کو قطعی نہیں پسند کرتا کہ زبان پر لاؤں، کاش وہ بھی ایسی باتیں نہ کرتے کہ مشکل بات کہنا مناسب نہیں ہے، لیکن چونکہ وہ کہہ چکے ہیں تو ناچار اب تاویل کرنا چاہیے تاکہ درویشوں کے دلوں میں شبہ نہ پیدا ہو اور بزرگوں کے حق میں بے اعتقاد نہ ہوں ۔ بظاہر محی الدین ابن عربی کی مُراد یہ تھی کہ کثرت میں وحدت کو ثابت کریں اس لیے انہوں نے وجود مطلق کہا ہے تاکہ معراج دوم کا بیان کرسکیں کیونکہ

معراج دو ہیں، ایک یہ کہ جب کچھ نہیں تھا تو خدا ہی تھا اور اس کا معلوم کرنا آسان ہے، دوسرے یہ کہ وہ جیسا تھا ویسا ہی اب بھی ہے اور اس کی شرح مشکل ہے۔ انہوں نے یہ کہنا چاہا کہ مخلوقات کی کثرت وحدت حق میں کوئی اضافہ نہیں کرتی اور انہوں نے اس کے لیے وجود مطلق کی اصطلاح وضع کی۔ چونکہ ان کے کلام کی ایک شق اس مفہوم میں درست ہے اس لیے اُن کو اچھی معلوم ہوئی اور دوسری شق سے جس سے نقصان لازم آتا ہے، غافل رہ گئے۔ چونکہ ان کا مقصد وحدانیت کا اثبات تھا، حق تعالیٰ نے ان کو معاف کردیا ہوگا کیونکہ اہلِ قبلہ میں سے جس نے بھی کوئی اجتہاد کیا ہے اور حق کے کمال کے ظاہر کرنے میں اُس سے کوئی لغزش ہوگئی ہے تو میرے نزدیک وہ اہلِ نجات میں سے ہوگا کیونکہ اس کا مقصود کمال حق تھا''۔

حضرت سیّد اشرف جہانگیر کا یہ کہنا کہ شیخ علاء الدولہ سمنانی کا شیخ اکبر سے اختلاف محض لفظی ہے نہ کہ حقیقی، خود علاء الدولہ سمنانی کی تحریر سے ثابت ہے جو اُن کی کتاب ''العروۃ لاہل الجلوۃ و الخلوۃ'' میں موجود ہے۔ شیخ اکبر وجود حق کو وجود مطلق کہتے ہیں اور شیخ علاء الدولہ فعل حق کو وجود مطلق کہتے ہیں۔ دونوں شیوخ کے نزدیک وجود کی تین قسمیں ہیں ــ شیخ علاء الدولہ کے نزدیک وجود کی تین قسمیں اس طرح ہیں : وجود حق جو کہ ازلی اور سرمدی ہے اور اس صفت میں اس کا کوئی شریک نہیں، دوسرے وجود مقیّد یعنی مخلوق حق اور تیسرے وجود مطلق یعنی فعل حق ــ کاتب، مکتوب اور کتابت کی مثال میں کاتب اصل وجود ہے، مکتوب وجود مقیّد ہے جو کہ نتیجۂ فعل کاتب ہے اور کتابت وجود مطلق ہے جو کہ فعل کاتب ہے ۱۴۔

حضرت سیّد اشرف جہانگیر یہ بھی فرماتے ہیں کہ شیخ علاء الدولہ ابتدائے حال میں شیخ اکبر کے سخت مخالف تھے لیکن بعد میں وہ شیخ اکبر کی بزرگی کے معترف ہوگئے تھے اور وجود مطلق کے بارے میں شیخ اکبر کے قول کو اجتہادی غلطی سے تعبیر کرتے تھے ۱۵۔

کتاب چہل مجلس میں شیخ علاء الدولہ سے ابن عربی کے بارے میں سعد الدین حموی کا ایک قول نقل کیا گیا ہے کہ ھو بحر مواج لانہایت ۱٦۔

شیخ علاء الدولہ سمنانی اگرچہ شیخ اکبر کے قول کی مکمل تائید نہ کرسکے لیکن وجود کے بارے میں انہوں نے جس نظریہ کا اظہار کیا ہے اس سے یہی پتہ چلتا ہے کہ وہ خود وحدت الوجود کے قائل تھے اور

اُنہیں ابن عربی کے استعمال کردہ صرف اصطلاحی لفظ سے اختلاف تھا۔ کتاب چہل مجلس میں خود اُن سے منقول ہے:

''از سید الطایفه روایت میکنند که لیس فی الوجود سوی الله . راست است بدو نوع یکی آنکه وجود بر سه نوع است، وجود حقیقی و وجود مطلق و وجود مقید، اگر ازین وجود حقیقی خواسته است راست است . وجود حقیقی جز حق واجب الوجود نیست و دیگر معنی آنکه هرچه نام وجود بروی توان نهاد یا ذات حق است یا صفاتِ حق که بذات قائم است یا افعال او که از صفات فعل صادر است یا آثار او که از افعال ظاہر شده و غیر ازین چیزی دیگر موجود نیست . پس چون وجود همه با اوست آن سخن راست باشد'' ۱۷ .

ترجمہ: ''سیّد الطایفہ (جنید بغدادی) سے روایت کرتے ہیں کہ وجود میں اللہ کے سوا کچھ نہیں ہے یہ دو طرح سے درست ہے۔ ایک یہ کہ وجود کی تین قسمیں ہیں ایک وجود حقیقی دوسرے وجود مطلق اور تیسرے وجود مقیّد۔ اگر اس وجود سے مُراد حقیقی ہے تو درست ہے اور حقیقی سوائے واجب الوجود کے اور کوئی نہیں۔

دوسرے معنی یہ ہیں کہ ہر وہ شے جس پر وجود کا اطلاق کیا جاسکتا ہے وہ یا تو ذاتِ حق ہے یا صفات حق جو کہ ذات سے قائم ہیں، یا اس کے افعال جو صفات فعلی کے سبب صادر ہوتے ہیں یا اُس کے آثار جو صفات فعلی سے ظاہر ہوتے ہیں، اس کے علاوہ کوئی چیز موجود نہیں ہے۔ پس چونکہ وجود اُسی ایک ذات سے ہے اس لیے یہ بات درست ہے''۔

وجودی صوفیہ بھی یہی کہتے ہیں کہ اصل وجود یعنی وجود قائم بالذات ایک ہی ہے بقیہ موجودات صرف اسی کی صفات کا مظہر ہیں اور اُسی کے وجود سے موجود ہیں۔ اس لیے شیخ علاء الدولہ سمنانی اور ابن عربی میں اختلاف حقیقی نہیں صرف لفظی ہے۔ اوحد الدین کرمانی کے مندرجہ ذیل اشعار سے وحدت الوجود کا نظریہ بخوبی ظاہر ہوتا ہے:

چیزیکه وجود او بخود نیست
ہستیش نہادن از خرد نیست

ہستی که بحق قیام دارد
او نیست ولیک نام دارد

تا جنبش دست ہست مادام
سایه متحرک است ناکام

چون سایه زدست یافت مایه
بس نیست جدا زاصل سایه
هست است ولیک هستِ مطلق
نزدیک حکیم نیست جز حق
بر نقش خود است فتنه نقّاش
کس نیست درین میان تو خوش باش
خود گفت حقیقت و بشنید
و آن روی که خود نمود خود دید
پس آریقین که نیست واللہ
موجود حقیقی سوی اللہ

شیخ علاء الدولہ سمنانی کا زمانہ آٹھویں صدی ہجری کا ابتدائی دَور ہے۔ اسی دَور میں ابن عربی کے دوسرے مخالف صوفی سیّد محمد گیسو دراز کا زمانہ آٹھویں صدی ہجری کا آخری اور نویں صدی ہجری کا ابتدائی دَور ہے۔ حضرت گیسو دراز حضرت نصیر الدین محمود چراغ دہلی (م ۷۵۷ ھ) خلیفہ حضرت نظام الدین اولیاء (م ۷۲۵ ھ) کے خلیفۂ خاص ہیں۔ ۴ رجب ۷۲۱ ھ کو دہلی میں پیدا ہوئے۔ محلۂ تیمور کے قریب دہلی سے ہجرت کرکے گلبرگہ آگئے۔ یہاں بہمنی سلطان فیروز شاہ نے آپ کا استقبال کیا اور آپ نے یہیں رُشد و ھدایت کا سلسلہ جاری کیا ۱۸۔ ۱٦ ذیقعد ۸۲۵ ھ کو گلبرگہ میں وفات پائی ۱۹۔ پچاس سے زائد کتابوں اور رسالوں کے مصنّف ہیں۔ آپ کی تصانیف کے بارے میں حضرت سیّد اشرف جہانگیر فرماتے ہیں:

بغایت عالیشان که تصنیفات رایقه و تألیفات لایقه از آن حضرت سربر زده اند ...

ترجمہ: آپ سے نہایت عالیشان تصنیفات و تالیفات صادر ہوئی ہیں

حضرت گیسو دراز حضرت سیّد اشرف جہانگیر کے معاصر تھے۔ حضرت جہانگیر نے حضرت گیسو دراز سے ملاقات بھی کی۔ دونوں میں ابن عربی پر مباحثہ بھی ھوا۔ لیکن حضرت گیسو دراز ابن عربی کی مخالفت میں اپنی رائے پر قائم رہے۔ حضرت جہانگیر نے اس واقعہ کی طرف اشارہ کیا ہے لیکن بحث کی تفصیلات نہیں پیش کی ہیں۔ چنانچہ لکھتے ہیں:

''سیرَ اخیرالتصنیفات حضرت میراست که در وحدت وجود مطلق اندکی ایہایی به نسبت حضرت صاحب فصوص کرده اند، فقیر تغییر مزاج

کردہ بانواعِ دلائل عقلی و نقلی خاطر نشان حضرت میر نمودہ، فرجہ نیافت که در سیرَ آن اصلاح کردہ آید'' ۲۰۔

ترجمہ: ''سِیرَ (سیر النبی)(ص) آخری تصنیف حضرت میر (گیسو دراز) ہے کہ جس میں وحدت الوجود کے بارے میں صاحبِ فصوص کی طرف (معترضانہ) اشارہ کیا ہے۔ فقیر نے آپ کے نظریے میں تبدیلی کے لیے بہت سے عقلی و نقلی دلائل پیش کیے لیکن آپ نے قبول نہیں کیا اور اس کتاب میں اصلاح نہیں کی''۔

اس اختلاف کے باوجود حضرت سیّد اشرف جہانگیر حضرت گیسو دراز کے علّوِ مرتبت کے قائل ہیں۔ چونکہ حضرت اشرف جہانگیر خود ایک معاصر جلیل القدر صوفی تھے اس لیے حضرت گیسو دراز کے بارے میں آپ کا بیان نہایت درجہ اہمیت رکھتا ہے۔ ایک جگہ فرماتے ہیں:۔

''آنقدر حقایق و معارف که در خدمت وی بحصول پیوست از ہیچ مشائخ دیگر نبودہ، سبحان اللہ چہ جذبۂ قوی داشته اند''. ۲۱

ترجمہ: '' جس قدر حقائق و معارف آپ سے حاصل ہوئے دوسرے مشائخ سے نہیں حاصل ہوئے۔ سبحان اللہ کیا جذبۂ قوی رکھتے تھے''۔

حضرت گیسو دراز کی تحریروں کو دیکھنے سے اندازہ ہوتا ہے کہ ابن عربی سے اُن کا اختلاف بھی محض لفظی ہے اور یا اس سبب سے ہے کہ اُنہیں ابن عربی کی تحریر سے جو مفہوم ہوا وہ قابلِ قبول نہ تھا۔ حضرت گیسو دراز کی کتاب ''سیر النبی (ص)'' کا پتہ اب نہیں چلتا، لیکن وحدت الوجود کے متعلق انہوں نے اپنے مختلف رسالوں میں بحث کی ہے۔ ان مباحث سے صاف واضح ہوتا ہے کہ حضرت گیسو دراز بھی وحدت الوجود کے قائل ہیں اور وجود میں وہ تعیّنات اور فرق مراتب کے بھی قائل ہیں بقول جامی:

ہر مرتبہ در وجود حکمی دارد
گر فرق مراتب نکنی زندیقی

مندرجہ ذیل سطور میں یہ جائزہ لینا ہے کہ حضرت گیسو دراز نظریۂ وحدت الوجود کو کس طرح پیش کرتے ہیں اور انہوں نے ابن عربی سے کس طرح اختلاف کیا ہے۔

حضرت گیسو دراز کے نزدیک وجود صرف عشق کا ہے۔ اُن کے نزدیک عاشق، معشوق اور عشق تینوں ایک ہی ہیں۔ وہ کہتے ہیں کہ ہر شے اور تمام کائنات خدا کے نور سے مستنیر ہے۔ یہ نور لامحدود اور لامتناہی ہے۔ یہی نور ہے جو مختلف مراتب وجود میں پایا جاتا ہے

اسی کو خدا جل جلالـہ، رسـول (ص)، جبرئیل (ع)، میکـائیل (ع)، اسرافیل (ع)، عزرائیل (ع)، بہشت، دوزخ، جن، انس، وحوش، طیور، کفر اور اسلام کہتے ہیں، اسی کو دین و دنیا اور کعبہ و بتخانہ کہتے ہیں ۔ یہ بھی لکھتے ہیں کہ یہ نور حقیقت میں ریح ہے جس کو روح کہتے ہیں کہ روح ریح سے مرکب ہے جیسے پھول میں خوشبو اور دودھ میں مسکہ ۔

مندرجہ بالا مطالب ان کی کتاب ''وجود العاشقین'' کی مندرجہ ذیل عبارت سے ماخوذ ہیں:۔

''بدانکہ اے عزیز این نور حقیقۃً ریح است کہ آنرا روح نامند کہ الارواح مرکب من الریح یعنی دم بقدم آمیختہ و یکی شدہ و یکی گشتہ است چنانکہ بوی گل در گل و مسکہ در شیر

بنـدہ باحق همچـو شیر و روغن است آمیختـہ

این ہم شیر است و روغن ہم توئی لایبصـرون

امّا حقیقۃً دم است کہ آنرا روح خوانند و نور گویند کما قال اللہ تعالیٰ اللہ نُور السمٰوٰت و الارض، این ذرہ نور و روح را بعبارت و اشارت گفتہ شدہ است امّا بحقیقت نام و نشان ندارد، ذاتی است نامحدود و نامتناہی و بحری است بی پایان و بی کران و این ذات نور علی الدوام در تجلی خویش است .

چون این شنیدی و دریافتی اکنون با ہوش بشنو و دریاب بدانکہ اے عزیز همین دَم و قدم یعنی روح و ریح را خدا و رسول گویند، ظلمت و نور خوانند، دین و دنیا و کعبہ و بتخانہ گویند

مسجـد و دیرتـوئی کعبہ و بتخانہ یکی است

ہو کجا گوش نہادم همہ غوغای تو بود'' ۲۲

حضرت گیسو دراز وجود مطلق اور وجود مقیّد کے قائل نہیں ہیں کیونکہ اس سے بھی دوئی کی بو آتی ہے ۔ وجود جب صرف عشق کا ہے تو کوئی تخصیص کوئی معنی نہیں رکھتی ۔ مطلق و مقیّد جو کچھ بھی ہے انسان ہے ۔ چونکہ انسان عام طور پر اپنے مقام سے بے خبر ہے اس لیے یہ دوئی ہے ۔ لکھتے ہیں:۔

'' اکنون ببین کہ تو عین بقائی بلکہ عین عشقی و مطلقی و مقیّدی، مطلق جُز تو کسی نیست، فی الجملہ توئی کہ خود را بخود گذاشتی، دوئی و جدائی نیست''. ۲۳

رسالہ ''وجود العاشقین'' میں عشق کے مراتب بیان کرتے ہیں ۔ اس

میں بھی آخری مرتبہ وحدت کا ہے۔ اس میں اگرچہ وہ موجود مطلق کے الفاظ استعمال کرتے ہیں لیکن یہ کسی اصطلاحی معنی میں نہیں ہے:۔

''عشق را پنج مرتبہ آوردہ اند اول شریعت یعنی شنیدن صفت جمال محبوب تاکہ شوق پیدا آید دوم طریقت یعنی طلب کردن محبوب و رفتن در راہ محبوب سوم حقیقت یعنی حضور بودن دائم در حسن محبوب چہارم معرفت یعنی محو کردن مُراد خود را در مُراد محبوب پنجم وحدت یعنی وجود فانی خود را شکستن ہم در ظاہر و ہم در باطن، موجود مطلق داشتن ہمین محبوب را''. ۲۴

شرح رسالہ غوثیہ مسمیٰ بہ ''جوہر العشاق'' میں بھی جگہ جگہ حضرت گیسو دراز نے وحدت الوجود پر اظہار خیال کیا ہے۔ وحدت الوجود کے سلسلہ میں حضرت گیسو دراز کے اَن بیانات کو بھی نظر میں رکھنا ضروری ہے۔ لکھتے ہیں:۔

آگاہ باش کہ ما فی الوجود الااللہ و لیس فی الدارین غیر اللہ ۲۵

ترجمہ: آگاہ ہوجاؤ کہ وجود میں اللہ کے سوا کوئی نہیں ہے اور دارین میں اللہ کا غیر کوئی نہیں ہے۔

تاکہ با خویشی عدد بینی ہمہ
چون شوی فانی احد بینی ہمہ
در ہر چہ بدیدیم ندیدیم بجز دوست
معلوم چنین شد کہ د گر نیست ہمہ اوست ۲۶

اسی کتاب میں دوسری جگہ لکھتے ہیں:۔

کان اللہ ولم یکن لہ معہ شئ و ھوالآن کما کان و ھو لا یتغیّر بذاتہ ولا بصفاتہ ولا فی افعالہ ولا فی اسمائہ بحدوث الاکوان فلایکون مع اللہ غیر اللہ

این جہان صورت است و معنی اوست
ور بمعنی نظر کنی ہمہ اوست ۲۷

مندرجہ بالا عربی عبارت کی شرح میں پھر لکھتے ہیں:۔

''میدانی کہ چہ میگویم ؟ کہ او بود، نبود شے با او، و ہمچنانست او درین حال ہمچو او بود، او را تغییر در ذات و نہ در صفات و نہ در افعال و نہ در اسماء بہ پیدا کردن اکوان، پس نباشد با او غیر او ... خدا ظاہر بجہان است و جہان قائم بخدای''

می نمائی حسن خود در ہر رخی نوعی دگر
چونکه در معنی ببینم واحد و یکسان توئی
توئی صورت توئی معنی که ہم مسجد و ہم دیری
توئی در دل توئی در تن که ہم عشقی و ہم جانی ۲۸

ترجمہ: ''تم جانتے ہو کہ میں کیا کہتا ہوں؟ کہ وہ تھا اور اس کے ساتھ کچھ نہ تھا، وہ اسی طرح ہے جیسے کہ تھا اور کائنات کو پیدا کرنے میں اس کی ذات یا صفات یا افعال یا اسماء میں کوئی تغیّر نہ ہوا، پس اس کے ساتھ اس کا غیر کوئی نہیں ہے ... خدا کائنات سے ظاہر ہے اور کائنات خدا سے قائم ہے''۔

اس اتحاد اور یکسانی کے باوجود حضرت گیسو دراز ''من'' و ''تو'' میں فرق کرتے ہیں اور کہتے ہیں کہ بندہ کے لیے یہ کہنا جائز نہیں کہ ''من توام و تومنی'' کیونکہ یہ خاصّۂ خدای تعالیٰ ہے۔ عاشق و معشوق ہر چند اوصاف سے متحد ہوں لیکن اُن میں دو فرق قائم ہے وہ یہ کہ خدا کی صفت ربوبیت و صفت الوھیت سے بندہ خالی ہے۔ صفت ربوبیت سے مُراد یہاں صفت وجوب الوجود ہے اور الوھیت سے مُراد صفتِ قدم ہے جیسا کہ حضرت گیسو دراز اس کے بعد ہی لکھتے ہیں کہ ''وجودُنا منه و قیامُنا به'' یعنی ہمارا وجود اُسی سے ہے اور ہمارا قیام اُسی سے ہے۔ اگر بندہ ''من تو شدم'' کہتا ہے تو یہ اُسی وقت درست ہے کہ اُس پر حال کی کیفیت طاری ہو جس کا مطلب یہ ہوگا کہ اُسے خود اپنی ہی خبر نہ ہو۔ اصل عبارت ملاحظہ ہو:۔

''فمن امن به قبل ورود الحال و من رد حال اتحاده فقد کفر، یعنی کسی که امن گرفت پیش از پیدا شدن حال پس تحقیق کفر کرد یعنی امن گرفتن از آن اتحاد پیش از آنکه پیدا شود حال فقد کفر یعنی تا مادام که معشوق عاشق را همرنگ خود درکنار نگیرد و خود را انا و انت نفرماید اگر عاشق خود را اتحاد داند فقد کفر زیرا که لا تامن من مکری همبرین اشارت است، ترا گفتن نشاید که من تو ام و تو منی این خاصهٔ اوست تعالیٰ زیرا که عاشق هر چند که بمعشوق متصف باوصاف شود لیکن از دو صفت خالی باشد، ازو کہتر ہم ... صفت ربانیه و صفت الوهیت وجودنا منهٗ و قیامنا به، عاشق هرگز معشوق نشود بعینه، ای دوست این مقام تلوین است که عاشق رنگ معشوق میگیرد نه همین معشوق میشود، اگر میشود معشوق در عاشق خود ظاہر میشود در آنوقت عاشق نماند ... ولیکن مولیٰ مولیٰ ست و بنده بنده . ۲۹

"جواہر العشاق" صاحبِ حال صوفیہ کے لیے ہے۔ اس کی بہت سی عبارتیں دوسروں کے لیے ناقابلِ فہم ہیں ہم نے بھی پُر اشکال فقروں اور جملوں کو حذف کردیا ہے۔

مذکورہ بالا بیان سے ظاہر ہے کہ حضرت گیسو دراز وجود میں تعیّنات کے قائل ہیں اور مولیٰ اور بندہ میں فرق کرتے ہیں۔ "جواہر العشاق" میں ایک جگہ انہوں نے ہمہ اوست کے بجائے ہمہ ازوست کا بھی اقرار کیا ہے لیکن اس سے بھی اُن کی مُراد وجود میں تعیّنات ہیں۔ لکھتے ہیں:۔

ہر نام کہ بجز نام خدای است غیر است، اگرچہ ازوست و لیکن نہ اوست". ۳۰

وحدت الوجود کے ماننے میں سب سے بڑی دشواری یہ پیش آتی ہے کہ ثواب و عقاب کے مسئلہ کو کس طرح بیان کیا جائے۔ اس مسئلہ پر مختلف صوفیہ نے مختلف طریقوں سے بحثیں کی ہیں حضرت گیسو دراز بھی اس کے قائل ہیں کہ بندہ اپنے افعال کا خالق نہیں ہے۔ مولانا روم نے خلقِ فعل اور کسبِ فعل پر تفصیلی بحث کی ہے ۳۱۔ لیکن حضرت گیسو دراز نے کلامیَ طرز نہیں اختیار کیا ہے۔ اس مسئلہ کا تعلق جبر و اختیار سے ہے جو کہ بڑا نازک مسئلہ ہے۔ حضرت گیسو دراز کہتے ہیں کہ اللہ تعالیٰ کے علم میں جو دوزخی تھا اس کے لیے دوزخیوں کے افعال پیدا کردیے اور جو جنّتی تھا اس کے لیے جنّتیوں کے افعال۔ ایک جگہ لکھتے ہیں:۔

"اهل سنت و جماعت رضوان الله علیهم اجمعین می فرمایند که هو تعالیٰ خالق الافعال العباد کما هو خالق اعیانهم . اینجا گویند افعال عباد را خود آفرید، ثواب و عتاب آن چه معنی دارد ؟ محققان گویند هر که او را برای دوزخ آفریده است در مظهر و افعال دوزخیان آفریند کذالک آنرا که برای بهشت آفرید است". ۳۲

اگرچہ حضرت گیسو دراز نے خلق فعل اور کسبِ فعل پر کوئی بحث نہیں کی ہے لیکن یہ کہنا کہ خدا نے معلوم کے مطابق ہی فعل کی تخلیق کی اور یہ معلوم وہ ہے جسے بندے کا کسب فعل کہتے ہیں یعنی بندہ کا کسب فعل خدا کے علم میں ہے اور اس کے مطابق اس نے خلقِ فعل کیا اور یہ چیز اہلِ سنّت کے عقائد میں ہے۔ حضرت گیسو دراز کے فرزند سیّد اکبر حسینی (م ۸۱۲ ھ) نے اس مسئلہ کی وضاحت تفصیل سے کی ہے جو اُن کی کتاب العقاید میں موجود ہے۔ اس کتاب

کا علم خود حضرت گیسو دراز کو تھا اور وہ اپنے بیٹے کی علمی اور روحانی فضیلت کے بھی معترف تھے (سیر محمدی)، اس لیے یہ باور کرنا چاہیے کہ اس کتاب میں مذکور عقاید حضرت گیسو دارز کے عقاید ہیں ۳۳۔ اس میں خلقِ فعل پر بحث کرتے ہوئے لکھتے ہیں:

''پس فعل عبد تحت قدرتِ باری آمد خلقاً و تحت قدرت عبد آمد کسباً''. ۳۴

اس سے معلوم ہوا کہ اکتسابِ فعل میں بندہ کو مختار بنایا گیا ہے اور قدرتِ اکتسابِ فعل کے سببَ اُسے شریعت کا مکلّف قرار دیا گیا ہے۔

حضرت گیسو دراز کا یہ قول نقل کیا جاچکا ہے کہ بندہ پر توحید کا رنگ خواہ کتنا ہی غالب آجائے وہ صفت وجوب و صفت قِدم (ربوبیت و الوہیت) سے خالی رہتا ہے اور بندہ بندہ رہتا ہے، خدا خدا، دوسرے یہ کہ خدا اگرچہ خالق فعل ہے لیکن اکتسابِ فعل میں بندہ کو مختار بنایا ہے اس لیے بندہ اپنے اختیار سے نیکی یا بَدی کسب کرتا ہے اور مورد ثواب و عقاب ہوتا ہے۔

لیکن آخرکار حضرت گیسو دراز بھی اقرار کرتے ہیں کہ خدا کی ذات و صفاتَ کے کامل ادراک سے مخلوق عاجز ہے اور شیخ فرید الدین عطار کے یہ اشعار تائید میں نقل کرتے ہیں:-

سبحان خالقی کہ صفاتش زکبریا
در عجز خاک میفگند عقل انبیاء
گر صد ہزار قرن ہمہ خلق کائنات
فکرت کنند در صفت عزت خدا
آخر بعجز معترف آیند کای الٰہ
دانستہ شد کہ ہیچ ندانستہ ایم ما

یہاں یہ بیان کردینا بھی مناسب ہے کہ جب بندہ اور خدا میں کامل اتحاد ناممکن ہے تو سلوک میں وصل سے کیا مُراد ہے اور انا الحق یا سبحانی ما اعظم شانی کا کیا مفہوم ہے ؟ حضرت گیسو دراز اس کا جواب اس طرح دیتے ہیں:

''وصول عبارت از شعوری خاصی است، یقین گردد تونۂ اوست''. ۳۵

یعنی وصول ایک طرح کا خاص شعور ہے جس میں سالک کو یہ

یقین حاصل ہوتا ہے کہ اس کا وجود کچھ نہیں ہے بلکہ درحقیقت وجود صرف خدا کا ہے بالفاظِ دیگر اُسے اپنی ذات کا شعور باقی نہیں رہتا اس کو تمثیل کے طور پر کہتے ہیں کہ قطرہ دریا میں مل گیا حالانکہ درحقیقت قطرہ دریا میں نہیں ملتا بلکہ قطرہ، قطرہ رہتا ہے اور دریا دریا، البتہ قطرہ کو اپنے وجود کا احساس نہیں رہتا۔

پھر لکھتے ہیں کہ ''واصل آن بود کہ تصور فصل شود'' ۳۶

واصل اُسے کہتے ہیں کہ اگر سالک کو اپنے وصل کا تصوّر ہوجائے تو یہ وصل نہ ہوگا بلکہ فصل ہوگا یعنی وصل کی حالت میں اُسے وصل کا تصوّر بھی نہ ہونا چاہیے۔ اسی لیے حضرتِ گیسو دراز منصور کے انا الحق اور بایزید کے سبحانی ما اعظم شانی کو ان کی کم نظری کا سبب بتاتے ہیں یعنی یہ لوگ سلوک کی بلند تر منزل تک نہ پہنچ سکے ہرچند کہ یہ لوگ فیض الٰہی سے محروم نہیں ہیں۔ ایک مکتوب میں لکھتے ہیں:

''منصور انا الحق گفت و بایزید سبحانی، هرچند این انا الحق حق نیست و سبحانی از جهان انسانی است و لکن از آن شمس و قمر و از آن شمع انور پرتوی بروی تافته است''. ۳۷

حضرت گیسو دراز کے ان بیانات سے یہ بخوبی واضح ہے کہ وہ بھی صرف ایک وجود کے قائل ہیں۔ اس وجود کو وہ عشق کے نام سے تعبیر کرتے ہیں۔ وجود میں وحدت کے باوجود وہ عبد اور معبود میں فرق کرتے ہیں اور وجود میں تعیّنات کے قائل ہیں اور ثواب و عقاب کو بھی ثابت کرتے ہیں ۳۸۔ اب دیکھنا یہ ہے کہ انہیں ابن عربی سے مخالفت کس طرح ہے یہ اختلاف ''حدایق الانس'' کی مندرجہ ذیل عبارت سے ظاہر ہے:۔

''شخصی باشد کہ او را کشوفات تجلیات متوالی است ساعتی از آن فرصت نیست تا آنکہ او بداند و رای این چیزی دیگر نیست تا آنکہ قائل بمطلق و مقیّد شود و با جمال و تفصیل گراید و جزئی و کلّی گوید او بمثال کلی طبیعی است، او را در خارج وجودی نیست، او در ضمن جزئیات موجود است چنانچہ محی الدین ابن عربی و قاضی عین القضاة و حکمای یونان و آنکہ متابعان ایشان اند'' ۳۹.

ترجمہ: ''ایک شخص ایسا ہے کہ اُس پر پے در پے تجلیات کا کشف ہورہا ہے، ایک لمحہ کے لیے اُسے فرصت نہیں ہے، یہاں تک کہ اُسے ایسا

شعور ہوتا ہے کہ اس کے ماوراء کوئی اور وجود نہیں ہے اور پھر وہ مطلق و مقیّد کا قائل ہوجاتا ہے اور اجمال، تفصیل، جزئی و کلّی کی باتیں کرتا ہے ۔ وہ کلی طبیعی کی طرح ہے، خارج میں اس کا کوئی وجـود نہیں ہے، وہ جزئیات کے ضمن میں موجود ہے مثلاً ابن عربی، قاضی عین القضاۃ اور حکماے یونان اور ان کے اتباع''۔

اس بیان میں ابن عربی اور حکماے یونان کو ایک ہی سلسلہ میں ملا دیا ہے لیکن کم از کم اس بیان سے اتنا ضرور معلوم ہوتا ہے کہ حضرت گیسو دراز ابن عربی کے صاحبِ کشف ہونے کے قائل ہیں البتہ ان کے نزدیک اس کشف کی توجیہ میں انہوں نے حکماے یونان کی پیروی کی ہے ۔ یہاں ابن عربی سے اختلاف کی نوعیت ظاہر ہوجاتی ہے یعنی یہ کہنا کہ خارج میں (موجودات کے ماوراء) کوئی وجود نہیں ہے درست نہیں ہے، دوسرے یہ کہ وجود کے لیے مقیّد و مطلق کی شرط لگانا بھی درست نہیں ہے ۔ اس کی وجہ پچھلے صفحات میں گذر چکی ہے یعنی وجود جب صرف عشق کا ہے تو اس میں مقیّد و مطلق یا خارج و باطن کی شرط لگانا درست نہیں ہے ۔

اس سے یہ بھی پتہ چلتا ہے کہ حضرت گیسو دراز کو ابن عربی کے بیان سے جو مفہوم ہوا وہ یہ ہے کہ ابن عربی نے ذات مطلق کو مقیّد کردیا ہے ۔ اس کے علاوہ وہ مطلق کی اصطلاح کے بھی قائل نہیں ہیں ۔ اُن کے نزدیک جس کو مقیّد کہتے ہیں وہی مطلق ہے چنانچہ پچھلے صفحات میں گذرا کہ انہوں نے خود انسان ہی کو مطلق و مقیّد کہا ہے ۔ اسی لیے وہ ابن عربی پر یہ اعتراض کرتے ہیں کہ ابن عربی کے نزدیک وجود مقیّد کے ماوراء کوئی وجود نہیں ہے گویا ابن عربی نے ذات مطلق کو مقیّد کردیا ہے ۔ اس کا اظہار دوسری تحریروں میں بھی کیا ہے ۔ ''استقامت الشریعت'' میں لکھتے ہیں:۔

''چون این دانستی محی الدین و اتباع او و محققان دیگر که یک وجود گفتند متمثل بدین همه وجودات است، این جهان و آن جهان، با همه نعیم و اسباب ... یک وجود است و ورای آن وجودی نه . امّا محمد حسینی که مستنیر از نور مرتضوی و مستضی از ضیای مصطفوی است می گوید باین همه وجود است که آری فیض اوست تعالیٰ بهمه صور و اشکال خود بجنب آن وجود و بحساب آن ذات بصد هزار مرتبه کمتر از شبنمی بمقابل دریای محیط و هفت دریای قلزم باشد ... ''. ۳۰

ترجمه: ''جب تم نے یہ جان لیا کہ محی الدین ابن عربی اور ان کے

اتباع اور دوسرے محقّقین نے ایک وجود کہا جوکہ ان تمام موجودات میں متمثل ہے، یہ دنیا اور وہ دنیا اپنے تمام اسباب کے ساتھ صرف ایک وجود ہے اور اس کے خارج میں کوئی وجود نہیں ہے تو اب جان لو کہ محمد حسینی جو نور مرتضوی سے مستنیر اور ضیائے مصطفوی سے مستضی ہے کہتا ہے کہ ان تمام موجودات کے علاوہ وجود ہے اور یہ موجودات اُس ذات کے مقابل ایسی ہیں جیسے سمندر کے سامنے شبنم کا ایک قطرہ بلکہ اس سے بھی کم ... ''۔

اسی کتاب میں لکھتے ہیں:

''این محرومان از چه وہم گویند و رای این موجودات وجودی نیست''. ۴۱

ترجمہ: ''یہ محرومان کس وہم کی بناء پر کہتے ہیں کہ ان موجودات کے خارج میں کوئی وجود نہیں ہے''۔

جیسا کہ کہا جاچکا ہے حضرت گیسو دراز نے ابن عربی کے بارے میں جو کچھ لکھا ہے اس کا سبب صرف یہ ہے کہ ابن عربی کی اصطلاح وجود مطلق اور وجود مقیّد سے جو اُنہیں مفہوم ہوا ہے اس کی بنا پر لکھا ہے، اور یہ ظاہر ہے کہ ابن عربی نے ذات مطلق کو مقیّد ہرگز نہیں کہا ہے۔ اس سے واضح ہے کہ دونوں کا اختلاف حقیقی نہیں ہے اور حضرت گیسو دراز بھی وحدت الوجود ہی کے قائل ہیں۔

ابن عربی نے جس روحانی تجربہ کو بیان کرنے کے لیے اعیان ثابتہ اور مطلق و مقیّد وغیرہ اصطلاحات کا سہارا لیا ہے تاکہ ایک ناقابلِ بیان شے کو نظری طور پر لفظوں کا پیراہن عطا کرسکیں، حضرت گیسو دراز اپنے جذبۂ عشق سے حاصل کردہ اس ناقابلِ بیان روحانی تجربہ کو عشق سے تعبیر کرکے مسئلہ کو ختم کردیتے ہیں لیکن دونوں ایک ہی وجود کے قائل ہیں۔

اس حقیقت کا اظہار سب سے پہلے حضرت سیّد اشرف جہانگیر کرچکے تھے کہ شیخ علاء الدولہ سمنانی اور ابن عربی میں اختلاف حقیقی نہ تھا جسیا کہ پچھلے صفحات میں گذرا۔ حضرت گیسو دراز کے بارے میں بھی یہ خیال پایا جاتا ہے کہ وہ وحدت الوجود کے قائل تھے۔ موجودہ دَور میں ڈاکٹر میر ولی الدین نے اپنی کتاب ''خواجہ بندہ نواز کا تصوف و سلوک'' میں اپنے اس خیال کا اظہار کیا ہے کہ حضرت گیسو دراز وجدت الوجود کے قائل تھے لیکن حضرت گیسو دراز کی مخالفت بھی بڑی شدّت سے ہوئی ہے چنانچہ عبدالقادر فخری

مہربان ۴۲ نے اپنی کتاب ''اصل الاصول'' میں حضرت گیسو دراز پر ان کی ابن عربی سے مخالفت کے سبب شدید نکتہ چینی کی ہے اور اب بھی یہ ممکن ہے کہ یہ خیال پایا جاتا ہو کہ شیخ علاء الدولہ سمنانی اور حضرت گیسو دراز وحدت الوجود کے منکر تھے کیونکہ انہوں نے ابن عربی کی مخالفت کی ہے لیکن اس بحث سے یہ بات بخوبی واضح ہوجاتی ہے کہ ان دونوں بزرگوں کو اصل نظریۂ وحدت الوجود سے اختلاف نہ تھا بلکہ ان کا اختلاف محض لفظی تھا۔ اس بحث سے ایک نہایت اہم نتیجہ یہ نکلتا ہے کہ صوفیہ کے یہاں کشف وجدان میں حقیقی توافق پایا جاتا ہے البتہ ایک ہی حقیقت کی توجیہات پیش کرنے میں بیان میں اختلاف پایا جانا ممکن ہے لیکن اس ظاہری اختلاف سے صوفیہ کے روحانی تجربات میں عدم توافق پر استدلال نہیں کیا جاسکتا۔ اس بحث سے ابن عربی کے تجربہ کی صداقت کی بھی مزید توثیق ہوتی ہے۔

حواشی و توضیحات

۱۔ لطایف اشرفی: اس کا اصل نام اللطایف الاشرفیہ فی بیان طوایف الصوفیہ ہے لیکن لطایف اشرفی کے نام سے معروف ہے۔ سیّد اشرف جہانگیر سمنانی کے ملفوظات کا مجموعہ ہے جسے ان کے مُرید و خلیفہ نظام غریب یمنی نے جمع کیا تھا۔ یہ مسائل تصوف پر ایک ضخیم کتاب ہے اسکے علاوہ ہندوستان کے تاریخی، تمدّنی اور ادبی معلومات کا بھی ایک دلچسپ مأخذ ہے۔ یہ کتاب دو بار چھپ چکی ہے۔ پہلی بار سنہ ۱۲۹۵ ھ میں مطبع نصرت المطابع دہلی سے ایک مجلّد میں شائع ہوئی اور دوسری بار سنہ ۱۲۹۸ ھ میں دو مجلّد میں اسی مطبع سے شائع ہوئی۔ یہ کتاب تصوف کی بہت سی کتابوں کا مأخذ رہی ہے اور کتاب نفحات الانس مؤلفہ جامی کا بھی ایک اہم مأخذ ہے۔ (دیکھیے مقدمۂ لطایف اشرفی)۔

۲۔ لطایف اشرفی کے مقدمہ بعنوان ''در بیان فوائد علم و مطالعۂ کتب صوفیہ و استماع کلمات مشائخ و شرایط و آداب استماع آن'' میں نظام غریب یمنی ایک جگہ لکھتے ہیں:۔

''حضرت قدوۃ الکبریٰ تقریباً میفرمودند کہ در بخارا علماء ظاہر و فضلاء باہر بجہت سوختن فصوص فتویٰ نوشتہ بودند، نزدیک بود کہ امروز یا فردا بسوزند. ہمدرین روزہا دانشمندی فاضل و عالم عامل کہ بلباس فصاحت آراستہ و کیاس بلاغت پیراستہ و فنون علو ورزیدہ و قانون رسوم سنجیدہ بود آمدہ چنانچہ ہر یک از علمای بخارا و فضلای شہر باستقبال او در آمدند و بہ تعظیم تمام در شہر آوردند، قضیۂ استفتاء بایشان عرض نمودند. فرمودند کہ من این کتاب را ندیدہ ام و چیزی را کہ ندیدہ باشم و بمعانی او نرسیدہ چگونہ در سوختن او حکم کنم ۔ کتاب از جایی تردّد کردہ بایشان نمودند. چند روز بتفکّر شافی و تدقّق صافی در مطالعہ در آوردند، علما شہر باز باعث شدند و اجازت سوختن فصوص خواستند. فرمودند معانی را کہ در ضمیر خود تصویر میکنم، در سمیر تدویر بآن نمی رسد کہ ویرا بسوزند و حقایقی کہ در فکر من نمی رسد چگونہ فرمایم کہ بسوزند''.

۳۔ صائن الدین علی بن محمد تُرکہ اصفہان میں نیمہ دوم قرن ہشتم ہجری میں ایک علمی گھرانے میں پیدا ہوئے اور وہیں سنہ ۸۳۵ ھ یا ۸۳۶ ھ میں وفات پائی ۔ تقریباً ساٹھ کتابوں اور

رسائل کے مصنّف ہیں ۔ مسئلۂ وحدت الوجود پر ان کی اہم کتاب ''تمہید القواعد'' ہے جو عربی زبان میں ہے سیّد جلال الدین آشتیانی نے اس پر ایک فاضلانہ مقدمہ لکھا اور سنہ ۱۳۹۶ ھ میں انجمن فلسفۂ ایران نے کتاب کو مع مقدمہ شائع کیا۔ سیّد حسین نصر نے اس کتاب کے پیشگفتار میں صائن الدین تُرکہ کے حالات پر کئی کتابوں اور رسائل کا ذکر کیا ہے۔

۴۔ مخدوم علی مہائمی کا نام علاء الدین علی بن احمد ہے ۔ کنیت ابو الحسن، لقب زین الدین، فقیہ اور مخدوم ہے ۔ آباء و اجداد حجاج بن یوسف کے مظالم سے تنگ آکر عرب سے تقریباً سنہ ۲۵۲ ھ میں ہندوستان آگئے اور ماہم میں مقیم ہوگئے ۔ علی فقیہ کی ولادت بھی یہیں ہوئی ۔ تحصیل علوم کے بعد ماہم کے قاضی مقرّر ہوگئے ۔ یہاں درس و تدریس، تصنیف و تألیف اور رُشد و ہدایت کا سلسلہ بھی جاری کیا۔ متعدّد کتابوں کے مصنّف ہیں ۔ تفسیر قرآن آپ کا عظیم الشّان علمی شاہکار ہے ۔ تصوف اور وحدت الوجود پر آپ کی متعدّد کتابیں اور رسالے ہیں ۔ فصوص الحکم کی شرح بھی لکھی ۔ سنہ ۸۳۵ ھ میں وفات پائی اور ماہم کے قبرستان میں سپردخاک ہوئے ۔ (کتاب مخـــدوم علی مہـــائـــمـــی حیات، افـــکـــار، آثار).

۵۔ سیّد اشرف جہانگیر سمنانی سنہ ۷۰۹ ھ کے حدود میں سمنان میں ایک شاہی گھرانے میں پیدا ہوئے ۔ جہانگیر آپ کا لقب ہے جو آپ کے مُرشد نے آپ کو دیا تھا۔ فرمانروائی کے ساتھ آپ تصوف و سلوک میں بھی مشغول رہے ۔ پچیس سال کی عمر میں ترکِ سلطنت کرکے باشارۂ غیبی ہندوستان آئے اور بنگال میں شیخ علاء الدین خالدی بنڈوی (متوفی ۸۰۰ ھ) کے مُرید ہوگئے اور ریاضت و مجاہدہ کے بعد خلافت پائی ۔ شیخ کے حکم سےکچھو چھہ شریف کو اپنا مرکزی مقام بنایا جو اُس وقت جونپور میں تھا۔ خوشگو شاعر تھے اور متعدّد کتابوں کے مصنّف ۔ (تفصیل کے لیے دیکھیے حیات سیّد اشرف جہانگیر سمنانی).

۶۔ آٹھویں صدی ہجری میں ابن عربی کے موافقین میں اور بھی بہت سے صوفیہ تھے مثلاً سیّد شرف الدین دہلوی (م ۶۹۵ ھ)، شیخ شمس الدین دہلوی (م ۶۹۷ ھ)، شیخ موید الدین جندی شاگرد شیخ صدر الدین قونیوی، ابن الزمکانی کمال الدین انصاری (م ۷۲۷ ھ)، سیّد علی ہمدانی (م ۷۸۶ ھ)، شیخ داؤد قیصری (م ۷۵۱ ھ) وغیرہ ۔ لیکن ابن عربی کے مخالفین صوفیہ میں ہمیں بہ دو اہم ترین نام معلوم ہوئے ہیں جن کی تحریریں بھی ہمارے سامنے ہیں یعنی شیخ علاء الدولہ سمنانی اور سیّد محمد گیسو دراز ۔

۷۔ العروہ لاھل الجلوہ و الخلوہ کا ایک قلمی نسخہ علیگڑھ یونیورسٹی کی مولانا ابو الکلام آزاد لائبریری میں ہے، دوسرا نسخہ دیوان صاحب باغ مدراس میں ہے اور تیسرے نسخے کی اطلاع آقای عبدالرفیع حقیقت نے کتاب چہل مجلس کے مقدمہ میں دی ہے ۔ [۱۳۰۴ ھ میں یہ کتاب باھتمام نجیب مایل ہروی تہران سے شائع ہوگئی ہے ۔ دانش].

۸۔ العروہ کے علاوہ شیخ علاء الدولہ سمنانی کے حالات میں آقای سیّد مظفر صدر نے ایک کتاب تہران سے شائع کی ہے ۔ اس کے علاوہ آقای عبدالرفیع حقیقت نے چہل مجلس کے مقدمہ میں کچھ حالات قلمبند کیے ہیں ۔ راقم کے پیشِ نظر یہ دونوں کتابیں ہیں ۔ [نجیب مایل ہروی کئی سالوں سے شیخ سمنانی کے احوال و آثار و افکار پر کام کر رہے ہیں ۔ ''العروہ ... '' کے مقدمہ میں انہوں نے اپنے تأمّلات کا خلاصہ پیش کیا ہے ۔ دانش].

۹۔ حیات سیّد اشرف جہانگیر ص ۱۱۷ .

۱۰۔ لطایف اشرفی لطیفہ ۲۷ . [نیز دیکھیے: نفحات الانس از جامی طبع توحیدی پور تہران ص ۹۱۔ ۴۸۳ دانش] .

۱۱۔ لطایف اشرفی لطیفۂ ۲۷ .

۱۲۔ معراج اول اور معراج دوم کا بیان چہل مجلس ص ۱۳۷ میں موجود ہے ۔ لطایف اشرفی اور چہل مجلس کی عبارت تقریباً یکساں ہے ۔ لطایف اشرفی کے بیان سے معلوم ہوتا ہے کہ حضرت سیّد اشرف جہانگیر علاء الدولہ کی مجلس میں موجود تھے ۔

معراج اول و معراج دوم:۔ یہاں معراج سے مُراد غالباً سالک کے سلوک کی انتہا ہے ۔ ایک انتہا

وہ ہے جس میں سالک محسوس کرتا ہے کہ سوائے خدا کے وجود کے اور کوئی چیز موجود نہیں ہے ۔ گویا یہ وہ صورت ہوئی جبکہ کوئی وجود نہ تھا سوائے خدا کے ۔ (کان اللہ ولم یکن معہ شئ) سالک کی دوسری انتہا یہ ہے کہ وہ یہ محسوس کرے کہ ممکن کے موجود ہونے سے واجب الوجود میں کوئی تغیّر نہیں ہوا یعنی وہی ہر شے میں ہے اور ممکن محض ظاہری نمود ہے ۔ یہ وہ صورت ہوئی جس کو الآن کما کان کہا ہے ۔ یہ نہایت دقیق مسئلہ ہے جیسا کہ شیخ علاء الدولہ سمنانی نے اس کی طرف اشارہ کیا ہے ۔ یہ توجیہ راقم نے اپنی طرف سے کی ہے ۔ شیخ علاء الدولہ سمنانی کی واقعی کیا مُراد ہے اس بارے میں کوئی وضاحت نہ مل سکی ۔

۱۳ ۔ لطایف اشرفی لطیفہ ۲۷.

۱۴ ۔ العروہ (خطّی) ورق ۲۳۔

۱۵ ۔ لطایف اشرفی ج ۲، ص ۱۴۰.

۱۶ ۔ چہل مجلس ص ۱۲۰.

۱۷ ۔ چہل مجلس ص ۱۳۵.

۱۸ ۔ فیروز شاہ بہمنی اور احمد شاہ بہمنی کے ساتھ حضرت گیسو دراز کے تعلقات پر دیکھیے کتاب: دکن کے بہمنی سلاطین ص ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۰.

۱۹ ۔ سیر محمدی .

۲۰ ۔ مکتوبات اشرفی مکتوب ۳۲.

۲۱ ۔ لطایف اشرفی لطیفہ ۱۵.

۲۲ ۔ وجود العاشقین .

۲۳ ۔ ایضاً .

۲۴ ۔ ایضاً.

۲۶/۲۵ ۔ جواہر العشاق ص ۷ .

۲۷ ۔ جواہر العشاق ص ۲۹.

۲۹/۲۸ ۔ ایضاً ص ۳۰.

۳۰ ۔ جواہر العشاق ص ٦.

۳۱ ۔ مولانا روم کے نظریۂ کسب فعل اور خلق فعل کو مولانا محمد عبدالسلام خاں نے اپنی کتاب افکار مولانا روم میں تفصیل کے ساتھ بیان کیا ہے ۔

۳۲ ۔ رسالہ مسئلہ رویت باری و کرامت اولیاء.

۳۳ ۔ ''کتاب العقاید'' کے مقدمہ میں مرتّب سیّد عطا حسین لکھتے ہیں:

''تذکرہ نویسوں نے لکھا ہے کہ حضرت خواجہ بندہ نواز قدس سرہ نے عقاید اہلِ سنّت میں ایک رسالہ خود تصنیف کرنا چاہا تھا مگر جب اُنہیں معلوم ہوا کہ اُن کے فرزند اکبر نے عقاید میں ایک رسالہ لکھنا شروع کردیا ہے تو خود اپنے ارادے کو ترک کردیا اور فرمایا کہ محمد اکبر حسینی کی کتاب کافی ہوگی چنانچہ جب یہ کتاب تکمیل کے بعد حضرت بندہ نواز کے نظر مبارک میں پیش کی گئی تو شرفِ قبول سے ممتاز ہوئی'' ۔

۳۴ ۔ رسالہ عقاید ص ۳۳.

۳۶/۳۵ ۔ استقامت الشریعت بطریق الحقیقت ص ٦.

۳۷ ۔ مکتوب دوم بجانب مولانا محمد معلم .

۳۸ ۔ حضرت سیّد محمد گیسو دراز نے وجود، رویت باری اور ثواب و عقاب جیسے نازک مسائل پر لکھا ہے ۔ ان مسائل پر اُن کی تحریروں میں دو مختلف اندازِ بیان ملتے ہیں ۔ ایک انداز تحریر وہ ہے جس پر حالی کیفیت چھائی ہوئی ہے اور بیان غامض ہے یا جس میں اندازِ بیان تمثیلی اور استعاراتی ہے یا وہ طریقہ اختیار کیا ہے جو بالعموم شعراء اختیار کرتے ہیں ۔ یہاں جو معنی ہے اگر وہی مُراد بھی لی جائے تو اس سے شرعی الزام عاید ہوتا ہے اور بیان بظاہر اسلامی عقیدے کے خلاف نظر آتا ہے مثلاً قطرہ دریا میں مل گیا یا خدا و رسول، کفر و اسلام اور کعبہ و بتخانہ کو ایک ہی

قرار دینا درست نہیں ہوسکتا اور نہ یہ صوفیہ کا عقیدہ ہے ۔ لیکن دوسرے اندازِ بیان میں حضرت گیسو دراز نے وہ طریقہ اختیار کیا ہے جس میں جو معنی ہے وہی مُراد بھی ہے اور اس کو ماننے میں کوئی شرعی قباحت لازم نہیں آتی ۔ یہ بیان واضح ہے ۔ مثلاً بندہ کتنا ہی روحانی ترقی کرجائے وہ بندہ ہی رہتا ہے اور خدا خدا ہے ۔ وصل سے مُراد حلول و اتحاد نہیں ہے بلکہ یہ ایک قسم کا روحانی شعور ہے وغیرہ وغیرہ جیسا کہ پچھلے اوراق میں بیان کیا جاچکا ہے ۔ ایسی صورت میں وہی بیان لائق دلیل ہے جس میں معنی و مُراد یکساں ہیں اور جس بیان میں اغماض ہے اور معنی و مُراد یکساں نہیں ہیں اُس کی تاویل اس طرح کرنا چاہیے کہ وہ واضح بیان کے مطابق ہوجائے ۔ اس بارے میں غیر محتاط رویہ غلط فہمی اور اشکال کا سبب بن سکتا ہے ۔

۳۹ ۔ حدایق الانس حدیقۂ هفتم

۳۰ ۔ استقامت الشریعت ص ۲۲.

۳۱ ۔ ایضاً ص ۲۳.

۳۲ ۔ سیّد عبدالقادر فخری مہربان کے والد سیّد شریف الدین محمد خاں نقوی اورنگ آباد کے قاضی تھے ۔ سنہ ۱۱۳۳ ھ میں یہیں سیُد عبدالقادر فخری پیدا ہوئے ۔ وقت کے مشہور علماء سے اورنگ آباد میں تعلیم پائی ۔ ادب و حدیث میں مولانا غلام علی آزاد بلگرامی کے شاگرد ہیں ۔ خوشگو شاعر تھے ۔ اپنے ماموں فخر الدین سے تصوف و سلوک سیکھا اور انہیں سے بیعت و خلافت حاصل کی ۔ والد کے انتقال کے بعد کچھ دنوں اورنگ آباد میں عہدۂ قضاء پر فائز رہے ۔ ۱۱۸۳ ھ میں مدراس آگئے ۔ یہاں نواب امیر الامراء نے ان کی پذیرائی کی ۔ یہاں تصنیف و تالیف اور رُشد و ھدایت میں مصروف ہوگئے ۔ وحدت الوجود پر اصل الاصول ان کی اہم کتاب ہے جو سات سو صفحات پر مشتمل ہے ۔ اس کے علاوہ بھی چند تصنیفات ہیں جن میں ''سبحات'' اور مفتاح المعارف'' خاص ہیں جو راقم کی نظر سے گذری ہیں ۔ ''اصل الاصول'' کے علاوہ ان کی ساری کتابیں اور دیوان شعر بھی غیر مطبوعہ ہے ۔ ''اصل الاصول'' کا متن مدراس یونیورسٹی نے عرصہ ہوا شائع کیا تھا ۔ سیّد عبدالقادر فخری کے حالات میں مولوی محمد یوسف کوکن نے ایک مقدمہ بھی کتاب میں شامل کیا ہے ۔ سیّد فخر الدین کے حالات میں مناقب فخریہ کا قلمی نسخہ مسلم یونیورسٹی علیگڑھ کی لائبریری میں ہے ۔ سیّد عبدالقادر فخری کا ذکر ''خزانۂ عامرہ'' میں بھی ہے ۔

کتابیات

۱ ۔ استقامت الشریعت از سیّد محمد گیسو دراز ۔

۲ ۔ اصل الاصول از سیّد عبدالقادر فخری، مدراس یونیورسٹی، ۱۹۵۹ ء ۔

۳ ۔ افکار مولانا روم از مولانا محمد عبدالسلام، مکتبہ جامعہ، نئی دھلی، ۱۹۸۱ ء ۔

۴ ۔ تمہید القواعد از صائن الدین علی بن محمد ترکہ، بتصحیح و مقدمہ سیّد جلال الدین آشتیانی، تہران، ۱۹۷٦ ء ۔

۵ ۔ جواهر العشاق از سیّد محمد گیسو دراز، مطبوعہ حیدر آباد دکن، ۱۳۹۲ ھ ۔

٦ ۔ چہل مجلس ملفوظات شیخ علاء الدولہ سمنانی، باهتمام عبدالرفیع حقیقت، مطبوعہ شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۵۸ ش، تہران ۔

۷ ۔ حدایق الانس ۔ نمبر ۱۱ سنے ۱۴ چند اوراق کے رسالے ہیں جو سیّد عطا حسین کی کوشش سے چھپ چکے ہیں ۔

۸ ۔ حیات سیّد اشرف جہانگیر سمنانی از سیّد وحید اشرف، مطبوعہ ۱۹۷۵ ء ۔ لکھنو ۔

۹ ۔ خواجہ بندہ نواز کا تصوف اور سلوک از ڈاکٹر میر ولی الدین، ندوة المصنفین دھلی، ۱۹٦٦ ء ۔

۱۰ ۔ دکن کے بہمنی سلاطین از ہارون خان شیروانی، ترقی اردو بیورو نئی دھلی ۔

۱۱ـ سِیرِ محمدی از سیّد محمد گیسو دراز، مع اردو ترجمه از مولانا محمد علی سامانی، سیّد محمد گیسو دراز اکاڈمی گلبرگه شریف، ۱۹۸۴ ء.
۱۲ـ شرح احوال و افکار و آثار شیخ علاء الدوله سمنانی از سیّد مظفر صدر، چاپ دانش، تهران، ۱۳۳۴ ه ش.
۱۳ـ العروة لاہل الجلوة و الخلوة (خطّی)، مسلم یونیورسٹی علیگڑھ لائبریری، حبیب ۵۸/۲۱ .
۱۴ـ کتاب العقاید از سیّد اکبر حسینی ناشر کتب خانه روضتین گلبرگه شریف سنه ۱۳٦٦ ه .
۱۵ـ لطایف اشرفی ملفوظات سیّد اشرف جهانگیر، گردآوردهٔ نظام غریب یمنی، مطبوعه ۱۲۹۸ ه، دهلی.
۱٦ـ مخدوم علی مهائمی (حیات، آثار و افکار) از عبدالرحمن پرواز اصلاحی، نقش کوکن ٹرسٹ، ۱۹۷٦ء.
۱۷ـ مسئله رویت باری و کرامات اولیاء از سیّد محمد گیسو دراز.
۱۸ـ مقدمهٔ لطایف اشرفی (فارسی) از سیّد وحید اشرف، مطبوعه مهاراجه سیاجی راؤ یونیورسٹی بڑوده، ۱۹۷۵ ء.
۱۹ـ مکتوبات اشرفی (خطّی) سیّد اشرف جهانگیر سمنانی، مسلم یونیورسٹی علیگڑھ .
۲۰ـ مکتوبات سیّد محمد گیسو دراز، مطبوعه برقی پریس حیدر آباد دکن، ۱۳٦۴ ه .
۲۱ـ مناقب فخریه (خطّی) از غازی الدین خان فیروز جنگ، مسلم یونیورسٹی لائبریری علی گڑھ حبیب ۱۵۸/۲۲ . مناقب فخریه چھپ چکی ہے لیکن نایاب ہے۔
۲۲ـ وجود العاشقین از سیّد محمد گیسو دراز.

شیخ الاسلام شهاب الدین عمر سهروردی صاحب عوارف المعارف، چون به شام آمدند ملاقاتِ شیخ (ابن عربی) کردند فامّا میانِ ایشان مکالمه و مخاطبه واقع نشد . دو ساعتِ نجومی چنین نشستند، آنگاه مفارقت کردند، بعد از آن جماعتی از شیخ الاسلام شهاب الدّین سهروردی پرسیدند که: شیخ محی الدین ابن عربی را چون دیدی ؟ شیخ شهاب الدین فرمود که: رأیته بحراً لا ساحل لَه . و در روایتی آمده که: رأیته بحر الحقائق . و از شیخ محی الدین پرسیدند که: شیخ شهاب الدین را چون دیدی ؟ شیخ محی الدین فرمود که: رأیته رجلاً مملوّاً من السنّة من فرقة الی قدمه . و در روایتی آمده که: رأیته طشتاً من ذهبٍ مملوّاً من السنّة .

(الجانب الغربی فی حلّ مشکلات الشیخ محی الدین ابن عربی از شیخ مکّی)

عارف نوشاهی

کتابوں پر نقد و نظر

○ایسی کتابوں پر تبصرہ کیا جاتا ہے جن کا تعلق فارسی زبان ، ادب اور تہذیب سے ہو ۔

○تبصرے کے لئے دو نسخے مہیا کیے جائیں ۔

* آداب الطالبین مع رفیق الطلّاب والبابِ ثلاثه (اردو)

تألیف: حضرت شیخ محمد چشتی گجراتی (م ۱۰۴۰ ھ)،
ترجمہ: ڈاکٹر محمد بشیر حسین ۔
جمع و تدوین: ڈاکٹر محمد اسلم رانا
پروگریسو بُکس ، ۴۰ ۔ بی، اردو بازار، لاهور ۔
۱۲۸ ص ، ۱۹۸۴ ء ، ۲۱ روپے ۔

اخلاق و تصوّف کے تین فارسی رسائل کا اردو ترجمہ ہے ۔ بہتر ہے اس موقع پر اس کتاب کے حوالے سے ڈاکٹر محمد بشیر حسین مرحوم کی یاد تازہ کرلی جائے ۔ وہ جامعہ پنجاب لاهور میں مسندِ هجویری کے استاد تھے ۔ زندگی کا بیشتر حصّہ مخطوطات شناسی میں گذارا ۔ مرحوم مولوی محمد شفیع کے ذخیرۂ مخطوطات کی تفصیلی اور مرحوم پروفیسر محمود شیرانی کے مخطوطاتِ فارسی مخزونہ دانشگاہ پنجاب کی اجمالی فہرست مرتّب اور شائع کی ۔ ڈاکٹر سیّد عبداللہ کے بعد مرحوم بشیر حسین ہی تھے جو جامعہ پنجاب کے مخطوطات کو کتب اور مقالات کے ذریعے متعارف کرتے رہتے تھے ۔ اب یہ سلسلہ رک گیا ہے ۔ دنیا کے ہر موقر کتب خانے کا اعزاز صرف اس کے ہاں عمدہ مخطوطات ہونے پر ہی منحصر نہیں ہوتا بلکہ اس کے پاس ایک ماہر کتاب شناس کا ہونا بھی باعثِ فخر ہوتا ہے ۔ امید ہے جامعۂ پنجاب اس کمی کو جلد

پورا کرلے گی ۔

*از حرف تا بحرف

سرودهٔ محمد عصام عظیم آبادی
شمیم پبلی کیشنز، اے/۸۷، بلاک ۳، گلشن اقبال، کراچی
۲۸۸ ص ، ۱۹۸۶ ء ، ۶۰ روپیه .

آیا مایهٔ حیرت و استعجاب نیست و سرمایهٔ بسی افتخار نمی باشد، در کشوری که زبانِ مردم آن غیر از زبان شیرین و دلنشین فارسی است شعرانی هستند که بآن زبان شعر میسرایند و از آن دیوانهائی بوجود میآورند که مشتری ندارد و آیا شگفت آور نیست که ناشرانی برای چاپ و انتشار آن کمر همت برمی بندند.

''از حرف تا بحرف'' نام دیوان شعر فارسی است و انتشار دهنده آن شاعری است بنام محمد عصام عظیم آبادی . دربارهٔ ''از حرف تا بحرف'' استاد سخن حضرت رئیس امروهوی چنین اظهار نظر کرده است . ''آقای محمد عصام نماینده شعر کهنه و در شعر گفتن دارای سبکی مخصوص بخودش است . در شعر وی، نفوذ و تاثرات محلی مشهود است . شاید ایرانیهاآنرا مورد پسند خود قرار ندهند لکن ما لهجه فارسي خود را می پسندیم''.

آقای پیر علی محمد راشدی، (برادر بزرگ مرحوم حسام الدین راشدی) نوشته است که '' آقای عصام با انتشار دادن مجموعهٔ شعر زیبایی خویش خدمتی بزرگ کرده است ''.

خودِ آقای عصام دربارهٔ شعر خود میگوید. ''در باب شاعری ما حرفی نه داریم بجز آن که فارسی ما چونکه پاکستانی نژاد است لہذا قدرے مختلف است از فارسی ایران و افغانستان . برای ما این عجیب نیست، قشنگ است مبصّرها و نقادها بر شعر ما تبصره خواهند کرد نه که ما.

این است شاعری به تقاضائی درد دل
سوز غم حیات را اشعار کرده ام''

سپس میگوید. ''مختصر این که فارسی ماست که ماست . رنگین و قشنگ و زود رس . این فارسی ما زنده و پاینده و تابنده است و چنین خواهد ماند. انشاء الله تعالیٰ''.

گلچینی از اشعار قشنگ و زود رَس و پاکستانی نژاد ایشان:

همـــه چشـــم عاشـــق حســـین تر زلـــطفش
که شد چشـــم حیرانِ غزال محـــمـــد
عصـــام پریشـــان غلام اســـت حقـــا
عطا کن پنـــاهـــی به شالِ محـــمـــد

آن نرگس سیاه کنـــد وعـــده وصـــال
شد چشـــم یار باعـــث فیضـــان شاعـــری
در بزم ناز و نوش خودش ساقـــی جمال
ما را دهـــد پیالـــه چون مرجـــان شاعـــری
آن بوالہـــوس کجـــا که زنـــد طعنه بر عصام
سازم زنـــورِ شعـــرهـــا دیوان شاعـــری
(حسنین کاظمی)

*از گلستان عجم (اردو)

اردو ترجـــمـــه و تنقید "بـــا کاروان حُلّه" تألیف ڈاکٹـــر عبدالحسین زرین کوکب
ترجمه: ڈاکٹر مہر نور محمد خان ـ ڈاکٹر کلثوم فاطمه سیّد
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد
۱۲ + ۵۲۳ ص ، ۱۹۸۵ء ، ۱۲۰ روپے .

فارسی شعـــر کی تاریخ کے بیس نام ور ترین شعـــراء: رودکی، فردوسی، فرخی، منـــوچہری، ناصر خسرو، مسعود سعد، خیّام ، سنائی، انوری، خاقانی، نظامی، عطار، مولوی، سعدی، امیر خسرو، ابن یمین ، حافظ، جامی، صائب اور بہار کے حالات زندگی اور کلام پر بے لاگ بحث اور تنقید کی گئی ہے ـ ہر شاعر کا کلام اس کے ذاتی حالات اور عصری رجحانات کے مطابق جانچا گیا ہے ـ غیر فارسی ادب سے اس کے مصادیق تلاش کیے گئے ہیں اور اسے داستان گوئی کے انداز میں پیش کردیا گیا ہے ـ

پاکستانی جامعات میں فارسی امتحانات میں تنقید کے مضمون میں طالب علموں کو خاطر خواہ مواد دستیاب نه ہونے کے وجه سے جو مشکل درپیش تھی، اس کا ازاله ہوگیا ہے اور اس ترجمے کے ذریعے تنقید کا ایک دلچسپ اسلوب متعارف ہوا ہے ـ

* پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند . (فارسی)

مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی در هند ـ دهلی نو .
جلد اول: و + ۱۵۰ ص ، ۱٤۰٦ ﻫ ، ۵۰ روپیهٔ هندی .
جلد دوم: ۱۵۸ ص ، ۱٤۰٦ ﻫ ، ۵۰ روپیهٔ هندی .

در هر دو مجلّد رویهمرفته ۱۳۲ + ۱۳۰ استاد و نویسندهٔ فارسی در هند معرفی شده است . اساتیدی که در حالِ حاضر در دانشگاه ها و دانشکده های هند مشغول تدریس و تحقیق می باشند و یا باز نشسته شده اند . همانگونه که در قدیم هندووان و سیکهان فارسی را یاد می گرفته اند و بآن زبان کتاب می نوشته اند ، امروز نیز می بینیم که عدّه ای از این قوم علاقه مند به زبان و ادبیات فارسی می باشند که ذکر آنان در این کتاب آمده است . دکتر امرت لعل عشرت مدهوک رئیس بخش فارسی دانشگاه هندو بنارس ''تحلیلی از عقاید عرفانی فرید الدین عطار'' می کند (ج ۱ ص ۱۳) و گلونت سینگ ممتاز مقالهٔ مفصّلی دربارهٔ مولانا جلال الدین رومی می نویسد .

بوسیلهٔ این کتاب معلوم می شود که استادان هندی در چه زمینه های ادبیات فارسی و ایرانشناسی کار کرده اند و چندین مورد است که استادان در پاکستان و یا ایران بدون اینکه از زحمات و نتائج تحقیقات استادانِ هندی آگاه باشند باز در همان زمینه ها اسب قلم تاخته اند . از بابِ مثال در جلد دوم ص ۱۰۰ می خوانیم که آقای محمد سیف الله معلّم فارسی یکی از دبیرستان های کلکته روی مخدوم جهانیان جهانگشت و کتابش خلاصة الالفاظ و جامع العلوم تحقیق کرده بود . امّا اخیراً دکتر غلام سرور نیز در پاکستان در ۷۵ سالگی ـــــ در سنی که او می بایستی نیروهای بدنی خود را راحت و آسایش بخشد ـــــ خود را در تصحیح این کتاب ناراحت و خسته کرده است . پس از این کار دستش بیشتر لرزه پیدا کرده است و شمارهٔ عینکش بالاتر رفته است . منظور اینست که اگر نویسندگان قلمرو فارسی از کارهای یک دیگر آگاه باشند ، از ''دوباره کاری'' جلوگیری خواهد شد و یا پژوهش های نسبتاً کامل تر و پیشرفته تر عرضه خواهد شد .

به هرحال تلاش مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی در هند در راه

معرفی و ارج نہادن زحمات اساتید هند قابلِ تقدیر است .
تنہا یک پیشنہاد داریم که اگر جلد های بعدی این کتاب تہیه و چاپ شد ، و یاهمین دو جلد تجدید چاپ شد ، آدرسِ دقیق هر استاد به حروف فارسی یا لاتینی اضافه شود که برقرار کردن رابطه با این استادان آسان باشد .

* پرتو تحقیق (اردو)

ڈاکٹر آصفه زمانی .
باعانت فخرالدین علی احمد میموریل کمیٹی .
ملنے کا پتہ: نصرت پبلشرز، حیدری مارکیٹ، امین آباد، لکھنؤ، بھارت .
۲۴۸ ص ، ۱۹۸۵ ء ، ۳۰ روپے .

محترمه ڈاکٹر آصفه زمانی لکھنؤ یونیورسٹی کے شعبۂ فارسی سے وابستــه ہیں اور طالب آملی کے فارسی دیوان کی تنقید و تصحیح پر ڈاکٹریٹ کی ڈگری حاصل کرچکی ہیں ۔
مصنّفه اپنے پیش گفتار میں لکھتی ہیں: شعر فارسی وہ بحر زخّار ہے جس کی شناوری بہت مشکل ہے ۔ اس دشواری کے باوجود میں ایک عزمِ مستقل کے ساتھ اِس بحر بے پایاں سے گوہرِ نایاب ڈھونڈ نکالنے کی سعی پیهم میں مشغول ہوں ۔ (ص ۷)
اس سعی پیهم کے نتیجے میں ڈاکٹـر زمانی نے فارسی ادب سے متعلق اپنے دس اردو مقالات پیش کیے ہیں جن کے عنوانات یه ہیں: غالب اور طالب، سعـدی خسـرو اور حافظ غزل کے آئینه میں، مرزا عبدالقادر بیدل کی سہل نگاری، شمس العلما مفتی میر عبّاس بحیثیت فارسی شاعر، طالب آملی بحیثیت رباعی گو، مثنوی سحر حلال اور ید بیضا پر ایک طائرانه نظر، حسین قلی خان عاشقی اور تذکرہ نشتر عشق، حافظ شیرازی بحیثیت قصیدہ سرا، طالب آملی کے عشقیه کلام کی چند جھلکیاں، میر تقی میر کے منظوم و منثور فارسی آثار کا ایک تنقیدی جائزہ ۔
شمس العلماء مفتی میر عبّاس لکھنوی (م ۱۳۰۶ ھ) فارسی کے پُر گو شاعر تھے ان کے بارے میں ڈاکٹر زمانی کا مقاله نئی معلومات کا حامـل ہے ۔ اِسی طرح ''نشـتر عشق'' کے ایک دیگـر قلمی نسخے

مخزونہ مدرسہ سلطان المدارس لکھنؤ کا بھی مصنّفہ نے سراغ لگایا ہے اور اس کی خصوصیات گنوائی ہیں ۔ باقی مقالات پر نظر ڈالیے تو سبھی معروف شعراء کے کلام پر تبصرہ و تنقید کا عنوان لیے ہوئے ہیں۔

جس طرح اردو ادب میں اقبالیات اور غالبیات مقالہ نگاروں کے لیے آسان ترین موضوع ہے اسی طرح فارسی ادبیات میں مضمون نویسوں کے لیے حافظ شناسی اور سعدی شناسی مشکلے ندارد. ان حالات میں ''گوہر نایاب'' کی تلاش سعی لاحاصل ہوگی ۔ کتاب کے تقریظ نگار پروفیسر ڈاکٹر ولی الحق انصاری رئیس بخش فارسی دانشگاہ لکھنؤ نے لکھا ہے کہ ہندوستان کی علمی و ادبی فضا پر فارسی زبان تقریباً سات سو سال تک چھائی رہی (ص ۵) ۔ جب ہندوستان میں فارسی زبان کا سابقہ اس قدر طولانی ہے تو کیا وجہ ہے کہ ہم خسرو اور بیدل سے آگے تحقیق و تدقیق کی جو دنیا ہے وہاں قدم نہیں رکھتے ؟ ستم ظریفی تو یہ ہے کہ سعدی شناسی ایسے پامال موضوع پر بھی مصنّفہ کی معلومات کا یہ حال ہے کہ وہ انہیں بغداد میں امام غزالی اور شیخ عبدالقادر جیلانی کی صحبت سے فیض اٹھاتے ہوئے دکھاتی ہیں (ص ۴۸) جب کہ خود مصنّفہ نے سعدی کا سال ولادت ۵۸۵ ھ متعیّن کیا ہے (ص ۴۷) تو اس صورت میں ۵۰۵ ھ میں وفات پانے والے غزالی اور ۵۶۱ ھ میں انتقال کرنے والے شیخ جیلانی سے سعدی بغداد میں کس طرح فیض یاب ہوسکتا ہے؟ آگے چل کر مصنّفہ لکھتی ہیں کہ سعدی نے عمر کے باسٹھویں زینے پر قدم رکھا تو ۶۵۳ ھ میں ہندوستان میں امیر خسرو پیدا ہوئے (ص ۵۲)۔ اگر سعدی کا سنہ ولادت ۵۸۵ ھ قرار پایا ہے تو وہ ۶۴۷ ھ میں باسٹھ سال کے ہوں گے قطع نظر اس سے کہ خسرو کا متفق علیہ سال ولادت ۶۵۱ ھ ہے (اقبال صلاح الدین، مقدمہ بر کلیات خسرو، جلد اوّل ص ۶۱ لاہور) اور ڈاکٹر آصفہ نے بے توجہی سے خسرو کا سالِ ولادت ۶۵۳ عیسوی اور سال وفات ۱۳۲۵ ھجری لکھ دیا ہے (ص ۵۲ حاشیہ)۔

بعض مقامات پر مقالہ نویس کا اندازِ بیان فصیح و بلیغ نہیں ہے مثلاً لکھتی ہیں: مجھے حال ہی میں لکھنؤ کے سلطان المدارس میں ''نشتر عشق '' کے ایک قلمی نسخے کا پتہ لگا جس کے متعلق اب تک صدائے تحقیق خاموش ہے (ص ۱۰) یا: یہ تذکرہ نام نہاد مغل دور لیکن دراصل برطانوی حکومت کے زمانے کا ترتیب کردہ ہے۔ (ص ۱۳۸)

آج کل غلط نامہ ہر کتاب کا جزو ہوتا ہے مگر زیر بحث کتاب کا

نہیں اگرچہ کتابت کی کئی غلطیاں موجود ہیں مثلاً پیروکار کو پیرور (ص ۸)، کبرویہ کو کبیرویہ (ص ۴۷)، پیکجز لمیٹڈ کو پکچر لمیٹڈ (ص ۵۳)، قران السعدین کو قرآن السعدین (ص ۱۰۱)، عوفی کو عرفی (ص ۱۳۷)، قطعہ کو قطع (۱۴۱،۱۳۵)، منتخب اللطائف کو منتخب الطائف (ص ۱۵۰) اور موقعوں کو موقوں (ص ۱۵۴) لکھا گیا ہے۔

مصنفّہ نے ایک جگہ تحقیق کا معیار یوں مقرر کیا ہے: ڈاکٹر سیّد علی رضا نقوی نے ''تذکرہ نویسی فارسی۰۰۰'' میں اس (تذکرۂ نشتر عشق) کی نشاندھی کرتے ہوئے لکھا ہے کہ اس کے قلمی نسخے بانکی پور پٹنہ، رام پور اور لاہور میں دستیاب ہیں۔ان کی تحقیق اطمینان بخش نہیں ہے اس لیے کہ انہوں نے کتابخانۂ سلطان المدارس لکھنؤ کے نسخہ کی نشاندہی نہیں کی ہے (ص ۱۳۵)۔

گویا کسی نسخہ کی نشاندہی نہ کرنا تحقیق کا غیر اطمینان بخش پہلو ہے۔ ہم نہایت ادب سے مصنفّہ کی خدمت میں عرض کریں گے کہ پاکستان و ہند میں فہرست نویسی اور کتاب شناسی پر کام ہی کتنا ہوا ہے کہ محققین کو اس خطّے میں جابجا بکھرے ہوئے مخطوطات کا علم ہوسکے۔ دوسرا یہ کہ جو فہرستیں شائع ہوتی ہیں ان سب کا ایک محقّق کی دسترس میں بھی ہونا محال ہے اگر ہم مصنفّہ کو یہ اطلاع دیں کہ نشتر عشق کا ایک قلمی نسخہ (مکتوبہ دیبی لعل ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۴۷ ھ) ان کے اپنے وطن ہندوستان کے کتبخانۂ حمیدیہ بھوپال میں (۱)، اور دوسرا ڈھاکہ یونیورسٹی میں موجود ہے (۲) مگر ان دونوں نسخوں کا انہوں نے اپنے مضمون میں کہیں ذکر نہیں کیا تو کیا ان کی تحقیق غیر اطمینان بخش قرار پائے گی ؟

مصنفّہ نے اِس اطلاع سے بھی ہمیں محروم رکھا ہے کہ تذکرۂ نشتر عشق ۱۹۸۱ء میں روس سے شائع ہوچکا ہے۔

۱۔ فہرست نسخہ ہای خطی کتابخانۂ تحقیق و اشاعت کشمیر و کتابخانۂ حمیدیہ بھوپال ۔ شائع کردہ مرکز تحقیقات فارسی ۔ نئی دھلی ۱۹۸۵ء ۔

2 – Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca University Library,
By A.B.M.Habibullah,1966
Vol. I, P.33.

* جاویدان اقبال
ترجمهٔ کتاب ''زنده رود''
ترجمه و تحشیه دکتر شهین دخت کامران مقدم صفیاری
جلد اول چاپ چاپخانه رامین، تهران، چاپ اول ۱۳۶۲ ش ،
تیراژ ۳ هزار، ۲۸۰صفحه باضافه چند صفحه عکس ، بها ٤۸۰ ریال
جلد دوم چاپ اقبال اکادمی پاکستان، لاهور، ۱۹۸۵ م،۵۰۷
صفحه باضافه عکسها، ۱۰۰ روپیه یا ۷۰۰ ریال
جلد سوم چاپ ایضاً ۱۹۸٦ م ، ٤۱٤ صفحه، ۱۰۰ روپیه یا
هزار ریال

فرزند دانشمند علامه محمد اقبال، دکتر (قاضی) جاوید اقبال از سالهای متمادی در فکر تهیه و تکمیل زندگی نامه پدر نامدار خود بوده که سایر احوال و آثار و افکار وی را متضمن باشد. در این ضمن او از منابع و تسهیلاتی برخوردار بوده که برای دیگران تقریباً امکان نداشته و حق این است که او از عهده تحقیق و بررسی کاملاً موفق بیرون آمده است . ''زنده رود'' در جاوید نامه اسم آسمانی اقبال است که دربارهٔ معنویت آن مطالبی زیاد نوشته شده است . نکته جالب تر آن ایده تسلسل و حرکت دمادم جوی روان زندگانی است که اقبال بآن کراراً اشاره می نماید و در این ضمن قطعه ''جوی آب'' در پیام مشرق شایسته ارجاع است .

دکتر جستس جاوید اقبال اثر تحقیق سه جلدی خویش را ''زنده رود'' موسوم ساخته است . ''جاویدان اقبال '' همانند ''جاویدان خرد'' اسم خوبی است چون تصادفاً اسم ''زنده رود'' اقبال تنها در جاوید نامه مذکور است .

یکی از شاعران معاصر فارسی در توصیف اقبال گفته است:
کرد از ''جاوید نامه'' نام خود را جاودان
جاودان مانند آری جاودان امثال او

هر سه جلد ''زنده رود'' در ظرف نه سال تکمیل یافته و کتاب بخط ریز اردو و قطع وزیری جمعاً ۷۱۱ صفحه دارد. جلد نخست در سال ۱۹۷۹ م انتشار یافت، جلد دوم در سال ۱۹۸۱ م و جلد نهائی سوم ۱۹۸٤ م ــ برای جلد نخست کتاب در سال ۱۹۸۱ م دانشگاه آزاد علامه اقبال

در اسـلام آباد به نویسنده محقق جائزه ای داد و برای کامل (هر سه کتاب) وزارت آموزش و پرورش دولت پاکستان یک جائزه دیگر را به نویسنده اعطا نموده است . فارسی گویا نخستین زبانی است که این کتـاب (غیر از سه باب نهـائی جلد سوم) در آن ترجمه شده با اضافه هوامش و حواشی مفید در صورت جلد هایی مزبور فوق چاپ گردیده است .

''زنده رود '' سه جلد دارد:

جلد اول از آغاز زندگانی اقبال (ولادت ۹ نوامبر ۱۸۷۷ م) تا رهسپار گردیدن وی به اروپا است که برای تحصیلات عالی در رشته فلسفه و حقوق مسافرت اشاره شده را در پیش گرفته بود. این جلد شامل مباحث سلسله انساب و دودمان اقبال و دوران کودکی و نوجواني شاعر مفکر و آموزش وی در سیالکوت و لاهور از زمان ابتدائی تا دورهٔ فوق لیسانس و همچنین عصـر شش ساله تدریس و تحقیق وی در لاهور و سپس مسافرت وی به اروپا و اقامت سه ساله وی در انگلستان و آلمان و بالآخر باز گشت وی به لاهور در سال ۱۹۰۸ م وغیره می باشد دربارهٔ تاریخ ولادت شاعر و تکامل تدریجی هنر شاعری و تفکر وی هم بحثهای مقنع دیده می شود. نویسنده بدرستی این قسمت را ''عصر تشکیلی'' موسوم ساخته است .

جلد دوم کتاب مربوط به ''عصر وسطی '' اقبال است از سال ۱۹۰۸ م تا ۱۹۲۵ م . در این دوران نبوغ شعری اقبال اعجاز آسا ادامه می داشتـه و غیر از مجمـوعه اردو ''بانگ درا'' سه کتاب فارسی وی، ''اسـرار خودی''، ''رمـوز بیخودی'' و ''پیام مشرق'' و چند کتاب انگلیسی و بعضی از مقاله های مهم وی متعلق همین سالها می باشند. معهذا این دوران فرسایش آور بوده است . شاعر با مسألهٔ امرار معاش و بحرانهای زندگانی خانوادگی مواجه بوده و اثرات بد جنگ جهانی اول را هم حس می کرد بویژه با ملاحظه نمودن انعکاسهایی در جهان اسلام.

گذشته از اینها اقبـال در سالهای مزبور در صحنه های دین و سیاست و تصوف هم برخورد هائی با مرتجعان داشته است .

جلد سوم کتاب به دور نهائی اقبال (۱۹۲٦ تا ۲۱ اوریل ۱۹۳۸ م) دور می زند ـ این دور شامل مهم ترین وقایع سیاسی و فکری است . اقبال عملاً وارد صحنهٔ سیاسی شده بود. او عضو مجلس مقننه استان پنجاب انتخاب گردید. فکر تشکیل و تکوین پاکستان را تلویحاً عرضه داد. در دو کنفرانس میزگرد لندن شرکت جُست و با بنیانگذار پاکستان

قائد اعظم محمد علی جناح همکاری صمیمانه ارائه داد. ضمناً او به ایتالیا و فرانسه و اسپین و مصر و فلسطین وغیره مسافرتهائی هم انجام داد . ترجمه جلد سوم ''زنده رود'' به دو بخش منقسم گردیده و سه باب آخر کتاب با فهرست منابع و هوامش تحقیقی در صورت جلد چهارم اینک زیر چاپ می باشد .

جلد چهارم به وقایع و آثار مربوط به اواسط سال ۱۹۳۳ م به بعد متعلق است و در آن مسافرت اقبال به افغانستان و برخوردهای وی بامسأله قادیانیها و کیفیت بیماری چهار ساله مداوم وی و آثار اردو و فارسی این دور مانند ''مسافر'' و ''بال جبریل'' و ''ضرب کلیم'' و ''پس چه باید کرد ای اقوام شرق'' و ''ارمغان حجاز'' مورد نقد و بررسی قرار گرفته است در صورتی که جلد سوم ''جاویدان اقبال'' معرفِ خطبات ''احیای فکر دینی در اسلام''، ''زبور عجم'' بانضمام دو مثنوی آن و ''جاوید نامه'' است .

''زنده رود'' بلا شبه از منابع مهم اقبال شناسی است . ترجمه شدن این اثر مهم به فارسی از امور بسیار ستودنی است . از سه جلد کتاب ''جاویدان اقبال'' که یکی در تهران انتشار یافته و دو در لاهور، نسخه ای اینک برای فروش بدست نمی آید. این دلیل چیست ؟ بنظر من این دلیل علاقمندی عمیق ایرانیان به اقبال است و همچنین دلاویزی این اثر آقای دکتر جاوید اقبال، مترجم کتاب باحسن ترجمه و تحشیه خود البته به دلاویزی کتاب افزوده است .

امیدواریم که ''جاویدان اقبال'' جزو آثار مهم فارسی اقبال شناسی همواره برای فارسی زبانان قابل استفاده باشد.

مجلدات این کتاب از محاسن صوری و معنوی چاپ برخوردارند و عکسهای مناسب بسیاری از گوشهٔ های زندگانی علامه محمد اقبال را بنحو احسن نمایانگر می باشند.

البته مؤلف کتاب و اولیای اکادمی اقبال شاید بعداً تجدید فکر کنند که چهار جلد کتاب را با تفکیک و تجمیع دو جلد در صورت یک مجلّد، جمعاً در دو جلد قطور و مناسب می توان در آورد .

(دکتر محمد ریاض)

* شرح فصوص الحکم محی الدین بن عربی (فارسی)

نگاشته: تاج الدین حسین بن حسن خوارزمی، بین سالہای ۸۳۵ ـ ۸۳۸ ھ .
باهتمام: نجیب مایل هروی
انتشارات مولی، خیابان انقلاب، چهار راه ابو ریحان ـ تهران .
دو دو مجلد، ۹۱۹ ص ، ١٤٠٦ ھ ، ۲۵۰۰ ریال .

ابن عربی کی ''فصوص الحکم'' اپنے دقیق مطالب کی وجہ سے ہمیشہ عرفاء کی توجہ کا مرکز بنی رہی ہے اور وہ اپنے احباب کے لئے اس کتاب کا سہل اور زُود فہم عبارت میں ترجمہ اور شرح لکھتے رہے ہیں ۔

زیر نظر شرح بھی حسین بن حسن خوارزمی (مقتول ۸۳۹ ھ) نے اپنے زمانے کے اہلِ عرفان کے اس طبقے کے لیے لکھی ہے جو عربی زبان سے نابلد ہونے کے باعث ''از مشاهدهٔ دقایقِ حسن آن نازنین (یعنی فصوص) محروم ۰۰۰ بودند'' (ص ۱۰) لہذا انہوں نے درخواست کی که فصوص الحکم کی فارسی زبان میں شرح لکھی جائے ۔

خوارزمی کی یہ شرح نہ صرف پہلی بار شائع ہوئی ہے بلکہ خوارزمی سے اس کے انتساب کا اظہار بھی اولین بار وثوق کے ساتھ کیا گیا ہے ۔ دارالکتب قاہرہ کے فہرست نویس نصراللہ مبشر طرازی نے جب ۱۹۶۸ ء میں ''فہرست مخطوطات دارالکتب قاھرہ'' شائع کی تو اس شرح کے ایک نسخے کا ذکر کیا مگر شارح کا نام نامعلوم رہا (فہرست مخطوطات ۱:۳۳۷) ۔ احمد منزوی نے جب پاکستان میں فارسی مخطوطات کا کیٹلاگ ''فہرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان'' شائع کیا تو شک کے ساتھ اس شرح کو کمال الدین حسین خوارزمی کی تصنیف بتایا(۳:۱۴۳۰) مگر ساتھ ہی اسے 'ارشاد المریدین' کے مصنف کمال الدین حسین خوارزمی (م ۹۵۸ ھ) کے ساتھ خلط کردیا (۳:۱۶۳۲) ۔ نام کی اِسی مشابہت سے مذکورہ فاضل فہرست نگار کو 'ارشاد المریدین' کی تاریخ تصنیف ۵ ذیحجه ۹۲۵ ھ پر تعجب ہوتا ہے اور وہ کہتے ہیں که یہ تاریخ ۵ ذیحجه ۸۲۵ ھ ہونی چاہیے کیونکہ خوارزمی ۸۳۸ ھ یا ۸۴۰ ھ میں قتل ہوچکا تھا ۔ (۳:۱۲۴۷)

شرح فصوص الحکم کے مصحح ــ نجیب مایل هروی ــ نے نام کی مشابہت سے پیدا ہونے والے عُقدہ کو کھولا ہے انہوں نے بتایا ہے که ۸۰۰ ھ سے لے کر ۹۸۰ ھ تک خوارزم میں تین ایسے شخص گذرے

ہیں جن کا نام حسین تھا اور وہ تینوں صوفی اور عارف تھے۔

اوّل: حسین خوارزمی ملقّب بہ تاج الدین ۔ مقتول ۸۳۹ ھ۔ مثنوی مولوی کی شرح ''جواھرالاسرار۰۰۰'' اور زیر نظر شرح کے علاوہ نو دیگر کتب کے مصنّف ہیں اب تک تذکرہ نویس اور فہرست نگار حضرات اس خوارزمی کا لقب کمال الدین لکھتے آرہے ہیں۔ (ذبیح اللہ صفا ۴:۴۹۱، سعید نفیسی ۱:۲۳۲) مگر نجیب مایل ہروی نے فرائد غیاثی کے حوالے سے حسین خوارزمی مقتول ۸۳۹ ھ کے لقب ''تاج الدین'' کا سراغ لگایا ہے۔ فرائد غیاثی نویں صدی هجری میں لکھی گئی تھی۔

دوم: حسین خوارزمی ملقّب بہ کمال الدین ۔ متوفی ۹۵۸ ھ۔ سلسلہ حسینیہ همدانیہ کا بانی اور ''ارشاد المریدین'' کا مصنّف۔

سوم: حسین خوارزمی ملقّب بہ شریف الدین ۔ یہ کمال الدین حسین خوارزمی مذکور کا بیٹا تھا اور اپنے والد کے مناقب میں ایک مسبوط کتاب ''جادة العاشقین'' کا مصنّف ہے۔

مصحح نے اِس شرح کی حیثیت متعیّن کرتے ہوئے لکھا ہے کہ یہ فصوص الحکم کی کوئی مستقل شرح نہیں ہے بلکہ شرح لکھتے وقت خوارزمی کے پیشِ نظر شرف الدین داؤد قیصری (م ۷۵۱ ھ) کی ''شرح فصوص الحکم'' تھی۔ خوارزمی نے ''شرح قیصری'' کو بنیاد بنایا ہے ۰۰۰ گویا یہ قیصری کی عربی شرح کا ایک گونہ فارسی ترجمہ ہے (ص بیست و سه و بیست و شش)۔ البتہ شارح نے موقع و محل کی مناسبت سے فارسی کے دلنشین اشعار کے استعمال سے شرح کو مزید لطیف بنا دیا ہے۔

کتاب کی طباعت اور کاغذ بہت عمدہ ہے۔

* شرح لوائح جامی (اردو)

پروفیسر سیّد محمد عبدالرشید فاضل

ادارۂ تنویرات علم و ادب، ۵۰۵ پیر الہی بخش کالونی، کراچی۔

۱۷۶ ص ، ۱۹۸۵ ء ، اشاعت دوم، ۳۰ روپے۔

مولانا جامی کی برّصغیر پاک و ھند میں مقبولیت پر کچھ کہنے کی ضرورت نہیں ہے اگر صرف ''لوایح'' کو لیا جائے تو یہ رسالہ کم از کم

دس بار یہاں سے شائع ہوچکا ہے اور اردو زبان میں اس کے چار مختلف ترجمے ہوچکے ہیں ۔ لقمان الدولہ حیدرآبادی کا ترجمہ موسوم بہ تجلیات دل، شمس الدین قادری کا ترجمہ، سیّد فیض الحسن فیضی کا ترجمہ اور سیّد فاضل کا زیر نظر ترجمہ یا بقول مترجم شرح ۔

شمس الدین کے ترجمے میں لوایح کی فارسی رباعیات کا ترجمہ نہیں کیا گیا تھا مگر پروفیسر فاضل نے ان فارسی رباعیات کو بھی اردو کا لبادہ اوڑھا دیا ہے اور متن کے اردو ترجمے کو مربوط بنا دیا ہے اس اشاعت کی ایک خوبی یہ ہے کہ فارسی متن بھی ساتھ موجود ہے ۔

مترجم نے جامی کے حالات پر جو مقدمہ لکھا ہے اس میں بعض باتیں محلِ نظر ہیں ۔ صفحہ ۱۱ اور صفحہ ۳۳ پر حاشیے میں محمد عبدالاحد خاں خلیل کا نام بطور حوالہ ہے ۔ بس ۔ معلوم نہیں ان صاحب کی کس کتاب کا حوالہ دیا گیا ہے ۔ صفحہ ۱۲ پر لکھا ہے: جامی ہرات میں مدفون ہیں اور راقم الحروف نے ۱۹۶۶ ء میں اُن کے مزار کی زیارت کی تھی —— اس مشاہدے پر حوالہ دیا ہے ''اقبال اور فارسی شعراء صفحہ ۱۹۲'' کا ۔ یہ کتاب تو ڈاکٹر محمد ریاض صاحب کی تصنیف ہے گویا ڈاکٹر ریاض ۱۹۶۶ ء میں قبر جامی پر گئے تھے نہ کہ مقدمہ نویس ۔

صفحہ ۱۳ پر متواضع کو متواضح اور صفحہ ۳۳ پر روضۃٍ کو روفۃٍ کتابت کیا گیا ہے ۔ صفحہ ۳۳ پر ہی پاپولر انسائیکلوپیڈیا کے حوالے سے جامی کی تصانیف کی تعداد بتائی گئی ہے ۔ اس قسم کی تجارتی کتابوں سے جامی کے معاملے میں استناد کرنا مناسب نہیں ہے ۔ مقدمہ نویس نے بالآخر جامی کی تصانیف کا شمار ۴۴ (= جام) قبول کیا ہے اور لکھا ہے کہ یہی کتابیں دستیاب ہیں ۔ جامی کی کتابوں کی تعداد کو اس کے نام یا نسبت (جام، جامی) کے اعداد سے مطابقت دینا تفنّن طبع کی حد تک تو گوارا ہے مگر اس کا تحقیق سے کوئی واسطہ نہیں ہے مثلاً ان ۴۴ کتابوں میں فتوح الحرمین کا نام بھی درج کیا گیا ہے اسے جامی سے کیا نسبت ؟ یہ تو محی لاری کی مثنوی ہے ۔ شرح بیتین مثنوی کو کتابت کی غلطی سے شرح تبیین لکھا گیا ہے (عدد ۲۰)، صفحہ ۴۰ پر ''خمسۃ المتحیّرین'' کو ''خمسۃ المتجرین'' اور صفحہ ۴۲ پر زمانہ کو زنامہ کتابت کیا گیا ہے ۔ اسی صفحے پر شیخ الاشراق، طوسی، فارابی، ابن سینا اور ابن رشد کی معقولات کو خرافات قرار دیا

گیا ہے اور یہ بہت بڑی جسارت ہے۔

صفحہ ۱٦٦ تا ۱٦۹ لوائح کے نسخۂ نولکشوری کی اغلاط کی اصلاح کی گئی ہے مگر یہ نہیں بتایا گیا کہ جس صفحے اور سطر کا حوالہ دیا گیا ہے وہ نولکشور پریس کے کون سے ایڈیشن کی طرف اشارہ کرتا ہے کیونکہ نولکشور نے یہ کتاب کم از کم چار بار چھاپی ہے

کتاب کی کتابت معمولی درجے کی ہے اور یہی وجہ ہے کہ اس میں کتابت کی اغلاط در آئی ہیں۔

* طہماس نامہ (فارسی)

از محکم الدولہ اعتقاد جنگ طہماس بیگ خان رومی

معروف بہ طہماس قلی (۱۷۳۸ ـ ۱۸۰۳ ء)

باہتمام محمد اسلم

پنجاب یونیورسٹی، لاہور.

۳۳۳ + xi ص . سال اشاعت اور قیمت درج نہیں ہے۔ مہتمم کے مقدمہ کے آخر میں مئی ۱۹۸٦ ء کی تاریخ لکھی ہوئی ہے۔

مصنّف ترکی میں پیدا ہوا تھا اور وہاں سے سفر کرکے برّصغیر آگیا تھا اور یہاں مغل دربار سے وابستہ ہوگیا تھا۔ یہ کتاب مصنّف کی سرگذشت ہے جس کے حوالے سے برّصغیر کی سیاسی اور اجتماعی صورتحال کے کچھ پہلو بھی قلمبند ہوگئے ہیں۔

* لمحات من نفحات القدس (فارسی)

نگاشتۂ شیخ محمد عالم صدیقی علوی

پیشگفتار و فہارس محمد نذیر رانجھا

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ـ مؤسسہ انتشارات اسلامی لاہور.

۴۴ + ٦۲۱ ص ، ۱۹۸٦ ء ، ۱۰۰ روپیہ .

زیرِ نظر کتاب سمرقند ، بخارا اور ترکستان میں سلسلۂ زکیہ جہریہ کے اکابر اور وابستگان کے حالات و مناقب پر مشتمل ہے جس کے بانی خواجہ احمد یسوی (م ۵٦۲ ھ) ہیں۔ بعد میں سلسلۂ نقشبندیہ بھی اسی سلسلہ سے نکلا۔

چھٹی صدی ھجری سے لے کر گیارھویں صدی ھجری کے وسط تک ایشیائے وسطی کی معاشرتی اور روحانی طرز زندگی کی اس کتاب میں بھرپور جھلک موجود ہے - صوفیہ اور سلاطین کے باہمی تعلقات کے بارے میں بھی اس کتاب میں واضح شہادتیں موجود ہیں - لکھا ہے امیر تیمور گورگان کو حضرت ولایت پناہ امیر کلال قدس سرہ سے بیحد عقیدت تھی جب ان کی دعا سے تیمور نے ممالک خراسان فتح کرلیے تو امیر کلال کو پیغام بھیجا کہ مملکت کی بعض مصلحتوں کے پیشِ نظر میں خود آپ کی خدمت میں حاضر نہیں ھوسکتا آپ کو بلانا بھی بے ادبی ہے لہذا اگر آپ اپنے کسی صاحبزادے کو دربار میں بھیج دیں تو عین نوازش ھوگی - امیر کلال نے اپنے بڑے لڑکے امیر حمزہ کو بھیج دیا - تیمور نے خود استقبال کیا اور خراسان کے تمام ممالک امیر حمزہ کی خدمت میں بطور نیاز پیش کیے - امیر حمزہ نے قبول نہ کیا - تیمور نے ولایت بخارا بھی نذر کی، امیر نے اسے بھی قبول نہ کیا - تیمور نے امیر حمزہ سے کہا آپ کا وطن مألوف سوخاری ہے وہ بھی نذر کرتا ھوں مگر صاحبزادے نے قبول نہ کیا - اس کے بعد تیمور کی ملکہ نے بڑے اهتمام کے ساتھ ایک سوتی لباس تیار کروایا اور امیر حمزہ کو پیش کیا اسے بھی قبول نہ کیا اور کہا: بات لباس کی نہیں ہے بات یہ ہے کہ اگر آج ہم نے یہ لباس لے لیا تو ہمارے بعد درویش ہر نذر و نیاز کو قبول کرلیا کریں گے - (ص ۴۳۱ - ۴۳۲).

حضرت عزیزان قاسم کا واقعہ بھی دلچسپ ہے - ابتدائے حال میں جب وہ خود درویشوں کی خدمت میں تھے تو اپنی کھیتی باڑی سے حکومت کو خراج ادا کیا کرتے - جب مرتبۂ کمال و تکمیل اور ارشاد خلایق پر فائز ھوئے تو بادشاھان وقت نے خراج لینا چھوڑ دیا مگر وہ خراج کو الگ کرکے کنویں میں ڈال لیتے - وقت گذرنے کے ساتھ ساتھ اس عمل سے خرابی پیدا ھوئی تو آپ نے ائمہ دین سے رجوع کیا اور استفسار کیا کہ یہ خراج کیسے ادا کیا جائے - علماء نے رائے دی کہ اگر بادشاہ خراج نہیں لیتے تو آپ خود متولی ہیں جس طرح چاہیں استعمال میں لاسکتے ہیں - چنانچہ آپ نے وہ خراج مدارس پر خرچ کرنا شروع کردیا - (ص ۴۳۴ - ۴۳۵).

یہ دونوں واقعات صوفیہ کی خودداری کی عمدہ مثال ہیں -

زیر نظر کتاب میں اس دور کے مقامی علماء اور شعراء کا بھی برابر ذکر ملتا ہے مثلاً بخارا کے ایک شاعر مولانا زینتی کا حال (ص ۳۴۰).

یہ متن اس سے پہلے ۱۳۲۷ ھ میں روس سے شائع ھوچکا ہے زیرِ

نظر اشاعت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد میں موجود اس کتاب کے خطّی نسخہ کا عکس ہے۔ یہ خطّی نسخہ نہ تو خط کے لحاظ سے ممتاز ہے اور نہ ہی قدامت کے اعتبار سے۔ (کتاب ۱۰۳۳ ھ میں تألیف ہوئی اور زیر نظر نسخہ ۱۲۵۱ ھ میں کتابت کیا گیا) بلکہ اس میں کتابت کی غلطیاں بھی موجود ہیں۔ ایسی صورت میں اس کتاب کی مکرر اشاعت کی افادیت محدود ہوجاتی ہے۔

گذشتہ کچھ عرصے سے مرکز تحقیقات فارسی بالاستقلال اور اشتراک کے ساتھ متون کو افسٹ طریقے سے شائع کر رہا ہے۔ مقبولِ عام مطبوعہ کتابوں کی دوبارہ عکسی اشاعت تو تکنیکی اعتبار سے محل نظر نہیں ہے مگر خطّی نسخوں کی عکسی اشاعت کی موجودہ صورتحال کو بہتر بنانے کی ضرورت ہے۔ ہماری تجاویز یہ ہیں کہ:

١۔ ایسی کتابیں شائع کی جائیں جو پہلے شائع نہ ہوچکی ہوں۔

٢۔ ایسے نسخوں کا انتخاب کیا جائے جو منحصر بفرد ہوں یا شائع شدہ نسخوں کے مقابلہ میں کسی خاص امتیاز یا اهمیت کے حامل ہوں

٣۔ خط اور املا کی نوعیت بھی قابل توجہ ہے ایک بد خط اور مغلوط متن شائع کرنے کا فائدہ ؟

٤۔ ایسے تمام عکسی متون کے ساتھ تنقیدی اور تحلیلی مقدمہ کا ملحق ہونا از بس ضروری ہے کیونکہ خطّی تحریر کا مطالعہ کرکے معلومات حاصل کرنا ہر قاری کے حوصلے کی بات نہیں ہے یہ تلافی ایک صاف ستھرا بسیط مقدمہ ھی کرسکتا ہے۔

رانجھا صاحب نے کتاب کے آخر میں مختلف فہارس کا اضافہ کرکے اس عکسی اشاعت سے استفادہ سہل کردیا ہے۔ ان کے مقدمہ میں صرف مصنّف اور کتاب کے بدیہی پہلوؤں پر روشنی ڈالی گئی ہے ۔ کتاب کا دوسرے تذکروں میں کیا مقام ہے ؟ اور اس میں کس قدر اجتماعی، ادبی اور تاریخی نکات پوشیدہ ہیں ؟ اس بارے میں کچھ نہیں لکھا۔ کتاب کی افادیت بتائے بغیر اس زمانے میں قاری کو کتاب کے مطالعہ کی طرف راغب کرنا بہت مشکل کام ہے۔ وقت کی تنگی کا یہ عالم ہے کہ لوگ صرف دیباچے پڑھتے ہیں اور اس سے متن کے حسن و قبح کا اندازہ لگا کر آگے بڑھتے اور پڑھتے ہیں۔

* مجمع البحرین (فارسی)

از شمس الدین ابراهیم ابرقوهی۔ بین سالهای ۷۱۱-۷۱٤ ھ

به اهتمام نجیب مایل هروی
انتشارات مولی ۔ تہران
چہل و هفت + ٥٧٠ ص ، ١٤٠٦ ھ ، ٢٥٥٠ ریال ۔

مصحح نے زیر نظر کتاب کی اہمیت پر روشنی ڈالتے ہوئے لکھا ہے کہ جب مصنف (ابرقوهی) یہ کتاب لکھنے بیٹھا تو ایران میں تصوّف کے تین ممتاز مکتب موجود تھے۔ پہلا مکتب خراسان کے دیدہ ور پیرون (قشیری، سلمی، ابی نصر سراج، محمد غزالی وغیرہ) کا تھا۔ دوسرا مکتب بایزید بسطامی، ابی سعید ابی الخیر اور قدرے تبدیلی کے ساتھ احمد غزالی، عین القضاۃ اور سیف الدین باخرزی کا تھا اور تیسرا مکتب ابن عربی اوز اس کے پیروکاروں کا تھا۔ یہ تینوں مکاتب کئی جہات سے مختلف ہیں اور ہر مکتب کے نظریات قابلِ تحقیق ہیں شائد ان تینوں مکاتب کے بعض افکار اور دقایق کو یکجا کیا جا سکتا ہے اور ان سے ایک مجموعہ بنایا جاسکتا ہے ۔ یہی دشوار کام ابرقوهی نے مجمع البحرین میں انجام دیا ہے۔ (مقدمه، صفحه بیست و شش) ۔

*مقالات اختر (اردو)

ڈاکٹر محمد اختر چیمہ
قرطاس ، پوسٹ بکس ٢٥ ، فیصل آباد ۔
٢٢٣ ص ، ١٩٨٥ء ، ٥٠ روپے ۔

دانش کے قارئین ڈاکٹر چیمہ صاحب کے نام سے متعارف ہیں ۔ ان کا خواجۂ اجمیر پر مقالہ دانش کے پہلے ہی شمارے میں چھپ چکا ہے ۔ زیر نظر مجموعہ ڈاکٹر صاحب کے دیگر بارہ مقالات پر مشتمل ہے جن میں سے آٹھ مقالات پہلے چھپ چکے ہیں یا علمی مجالس میں پڑھے جاچکے ہیں ۔ مقالات کی ترتیب اور تفصیل اس طرح ہے:

نعتیہ
١ ۔ شیخ عراقی بحیثیت نعت گو
٢ ۔ جان جہان کے فارسی کلام کا جائزہ
٣ ۔ کلام اقبال میں عشقِ نبی کی جھلکیاں
نقشبندیہ
٤ ۔ خواجہ نقشبند

۵ـ احوال و آثار و مقامات خواجه محمد پارسا نقشبندی
٦ـ مقام مجدّد الف ثانی
عرفانیاَت
۷ـ لطایف اویسیه
۸ـ شیخ الاسلام زکریا اور فخرالدین عراقی
۹ـ مقامِ بوعلی قلندر
اقبالیات
۱۰ـ اقبال اور عرفاء ایرانی
۱۱ـ اقبال کا تصوّر مرد مؤمن
۱۲ـ اقبال کا فلسفۂ عشق

جیسا کہ عنوانات سے ظاہر ہے بیشتر موضوعات تکرارِ مکررات کے زمرے میں آتے ہیں ـ ان میں سے ایک دو مضمون ہی نئی معلومات کے حامل ہیں مثلاً عراقی شناسی، جو مقالہ نگار کا اعلی تعلیم حاصل کرتے وقت تحقیق کا خاص موضوع رہا ہے، مگر اس مجموعے کا سب سے عمدہ مضمون خواجہ محمد پارسا نقشبندی کی تصانیف کے بارے میں ہے جس پر انہوں نے بہت محنت کی ہے اور متعدّد مآخذ اور مخطوطات کو کھنگالا ہے اور خواجہ محمد پارسا کی بعض کتابوں کا براہ راست مطالعہ کرکے فہرست نگاروں کی غلطیوں کا ازالہ کیا ہے ـ

ہم نے اس مجموعۂ مقالات میں شامل فارسی ادب سے متعلق مضامین کا بغور مطالعہ کیا ہے اور انہی کے بارے میں ہم اپنی رائے دے سکتے ہیں ـ

ڈاکٹر صاحب بنیادی طور پر فارسی کے آدمی ہیں لہذا ان کے طرز تحریر پر بھی اسی زبان کا غلبہ ہے اور وہ اپنی اردو تحریر میں فارسی الفاظ اور ترکیبات کا استعمال اس انداز میں کرتے ہیں کہ قاری سوچتا رہ جاتا ہے کہ یہ کونسا اسلوب ہے ؟ حافظ محمد افضل فقیر قادری صاحب نے بجا طور پر لکھا ہے کہ اردو نثر کا جدید اسلوب ڈاکٹر صاحب سے التفات مزید کا طلبگار ہے کہ نئی نسل کے اذہان اس سے مانوس تر ہیں (ص ۱۷، ۱۸) ـ بعض فارسی الفاظ و مرکّبات کا نامأنوس اور بے محل استعمال ملاحظہ ہو:

۱ـ کتاب کوتاہ لمعات جسے عراقی نے ... تحریر کیا (ص ۲۸)ـ
۲ـ صوفی محمد افضل بلاریب دارائے شہرت عالمگیر ہیں (ص ۳۸)
۳ـ اپنے آبائی شہر سرہند میں حوزۂ علمی قائم کیا (ص ۸۷) ـ قونیہ میں حوزہ ہائے درس قائم کرکے ... (ص ۱۱۵) ـ حوزۂ علمی

خاص ایرانی ماحول کی اصطلاح ہے اور برّصغیر میں بالکل نامأنوس ہے۔

۴۔ وہ خودتحت تأثیر قرار پائے (ص ۱۰۳)۔

۵۔ بعد ازان اسم ِ کامل ِ کتاب ... ضبط و ثبت کیا ہے (ص ۱۱۰)۔

۶۔ پرسندۂ سوالاتِ گلشن راز ... کو بھی شیخ زکریا کامریدِ مستقیم لکھتے ہیں (ص ۱۱۷)۔

۷۔ شیخ عراقی بنا بگفتار خویش سترہ سال تک ... ملتان میں مقیم رہے (ص ۱۲۱)۔

۸۔ آپ کے تین رسالے اور کتابیں عشق ہی کے مضمون و مبحث سے مشحون و آکندہ ہیں (ص ۱۳۷)۔

بعض جملات کی اردو زبان بھی توجہ طلب ہے مثلاً:

۱۔ فارسی، مشائخ کرام و بزرگان عظام کے لیے ... بیگانی نہیں (ص ۳۳)۔

بیگانی کی جگہ بیگانہ ہونا چاہیئے۔

۲۔ حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ کی رسولی و اسلامی و ملّی خدمات و مقامات و کمالات کا ... تذکرہ فرمایا ہے (ص ۳۷)۔

رسولی خدمات سے کیا مراد ہے ؟

مقالہ نویس نے روائح کو یعقوب چرخی کی تصنیف بتایا ہے (ص ۵۵)۔ حالانکہ یہ یعقوب صرفی کشمیری کا رسالہ ہے۔

اسی طرح جواھرالاسرار شرح مثنوی مولوی کے مصنّف حسین بن حسن کی نسبتِ مکانی سبزواری لکھی ہے (ص ۱۱۵، ۲۱۵)۔ حالانکہ وہ خوارزمی ہیں۔

مقالہ نویس نے انکشاف کیا ہے کہ انہیں عراقی کے پانچ مکاتیب کا ایک خطی نسخہ ملا ہے جن میں عراقی کے بارے میں ایسی قیمتی معلومات درج ہیں جن کا کسی اور کتاب یا تذکرے میں نام و نشان تک نہیں ملتا (ص ۱۱۹)۔ عراقی پر مقالہ نویس نے دو مقالات پیش کئے ہیں۔ ہمیں حیرت ہے کہ ان دونوں میں صرف ایک مقام پر ہی ان مکاتیب کی ''ذی قیمت اطلاعات'' سے کیوں استفادہ کیا گیا ہے ؟ (دیکھیے صفحہ ۱۲۰۔ ۱۲۱ حاشیہ ۱۶)۔ حالانکہ اس نو دریافت مأخذ کے مندرجات کا تو زیادہ سے زیادہ استعمال ہونا چاہیے تھا۔

ایک جگہ مقالہ نویس لکھتے ہیں: بوعلی قلندر کی جُملہ منظوم و منثور تصنیفات میں سے راقم الحروف کو صرف مثنوی بوعلی قلندر ہی

دستیاب ہوسکی ہے (ص ۱۳۵) مگر آگے چل کر مقالہ نگار نے شیخ بوعلی کی تمام تصنیفات پر تبصرہ کر ڈالا ہے اور لکھتے ہیں: جمیع آثار و رسائل نظم و نثر میں بوعلی قلندر کا موضوعِ سخن فقر و عشق، تصوّف و معرفت اور اخلاق و اصلاح احوال ہے۔ حقائق و معارف کا تذکرہ ہے، انداز بیان عالمانہ و عارفانہ ہے، اسلوب نگارش سادہ اور دلنشین ہے۔ عبارات عام طور پر آیات قرآنی، احادیث نبوی، اقوال صوفیہ اور اشعارِ اساتذہ سے مزیّن ہیں تمام آثار و اشعار میں ۰۰۰ (ص ۱۳۶ ۔ ۱۳۷)۔ یہ کیسے ممکن ہے کہ تبصرہ نگار کو کسی مصنّف کی کتابیں دستیاب نہ ہوں اور وہ ان کے موضوع، انداز بیان، اسلوب نگارش اور مأخذ پر (کسی دوسرے حوالے کے بغیر) تبصرہ بھی کر ڈالے ؟

کتاب میں ایک دو مقامات پر الفاظ قلم انداز ہوگئے ہیں یا جملات بے ربط ہیں مثلاً:

۱۔ اپنے قول و فعل سے ۰۰۰ کر دکھایا (ص ۳۱)۔ یہاں لفظ ''ثابت'' چھوٹ گیا ہے۔

۲۔ آدم بین الماء والطین ۰۰۰ (ص ۷۳) کے بعد ''ہویدا است'' قلم انداز ہوگیا ہے۔

۳۔ واضح طور پر عراقی کی طرح ۰۰۰ نعت بیان کی ہے (ص ۷۳) ۔ جملے کے سیاق و سباق کے پیش نظر ''واضح طور پر'' زائد ہے اور یہاں ''پھر'' ہونا چاہیے تھا۔

مقالات میں چند اشخاص کے نام بھی صحیح صورت میں درج نہیں ہوئے حالانکہ ان میں سے جو افراد معاصر ہیں، ڈاکٹر صاحب انہیں ذاتی طور پر بھی جانتے ہیں انہوں نے ڈاکٹر شمیم محمود زیدی کو شمیم ناصر زیدی (ص ۲۰۲)، ڈاکٹر محمد اکرم ''اکرام'' کو ڈاکٹر محمد اکرم اکرام شاہ (ص ۱۲) لکھا ہے اور صفحات ۱۱ و ۱۸۱ پر اس راقم السطور کے نام کے ساتھ از خود ''محمد'' کا اضافہ کردیا ہے۔

متقدمین میں سے احمد اتایسوی کو احمد عطایسوی لکھا ہے (ص ۴۸، ۴۹) یار محمد بدخشی کو یار محمد بخشی تحریر کیا ہے (ص ۱۹۵)

آخر میں ڈاکٹر صاحب مجھ سے ایک دوستانہ گلہ بھی سن لیں کہ آپ نے اپنے مجموعۂ مقالات میں خواجہ محمد پارسا پر میرا مترجمہ مضمون تو شامل کیا ہے مگر اس امر کا مضمون کے ساتھ ذکر نہیں کیا۔ بے شک مقدمے (ص ۱۱) اور فہرست مآخذ (ص ۱۲۰) میں آپ نے اس ترجمے کا ذکر کیا ہے مگر کہیں یہ صراحت نہیں فرمائی کہ آپ نے وہی ترجمہ من و عن اس مجموعے میں بھی شامل کرلیا ہے۔

*A BIBLIOGRAPHY OF PERSIAN MINIATURE PAINTING

By Nasrin Rohani
The Aga Khan Program for Islamic Architecture at Harvard University and the Massachussets Institute of Technology
vi + 158 pp. 1982.

این کتـاب حاوی فهرست ۲۰۴۰ مقاله و کتاب و تبصره راجع به نقاشی مینیاتوری ایرانی می باشد که تا سال ۱۹۸۱ م بزبانهای عربی و فارسی و ترکی و زبانهای اروپائی چاپ شده است .

*THE ILKHANID SHRINE COMPLEX AT NATANZ, IRAN

By Sheila.S.Blair
Center for Middle Eastern Studies, Harvard University
1737 Cambridge Street, Cambridge, Massa chusetts-02138.
178 pp. 1986.

این کتاب دربارۂ ساختمانهایی است که در خانقاه شیخ نورالدین عبدالصمد سهروردی در نطنز (ایران) واقع است . این خانقاه بروزگار ایلخـانی در قرن ۸ ھ/۱۴ م ساختـه شده و بهترین نمونۂ هنر معماری اسلامی در قرون وسطی می باشد . در آخر کتاب ۷۵ صفحه اختصاص به نقشه ها و عکسها دارد.

مقتدره قومی زبان، اسلام آباد کی نئی مطبوعات

کسی وقفے کے بغیر کتب کی تیاری اور ان کی دلکش اور معیاری انداز میں اشاعت مقتدره کا طرۂ امتیاز بنتا جا رہا ہے اور اس میں بھی تخصیص ''کتـابیات'' کی تدوین و اشاعت کو حاصل ہے جس کی طرف دیگر پاکستانی اشاعتی ادارے بہت کم توجه دیتے ہیں۔

مقتدره جو کتب شائع کرتا ہے زبان تو ان کی اُردو ہوتی ہے اور مقصد بھی اُردو زبان کی تقویت ہے، لیکن ماهیت کے اعتبار سے یه کتابیں کسی نه کسی طور فارسی سے بھی مربوط ہوتی ہیں۔ کیونکه

اُردو زبان کو درپیش تحقیقی اور علمی مسائل کے حلّ و فصل میں فارسیِ زبان کے سرمائے پر نگاہ بازگشت ڈالے بغیر اور بعض معاملات میں اُسے پیش رَو بنائے بغیر یہ کام ممکن نہیں ہے۔

حال ہی میں مقتدرہ کی طرف سے موصول ہونے والی چند مطبوعات (البتّـہ شائـع ہونے والی کتابوں کی تعداد کہیں زیادہ ہے) کا اجمالی تعارف پیشِ خدمت ہے۔

* اردو میں اصولِ تحقیق (انتخاب مقالات) جلد اوّل

مرتّبہ: ڈاکٹر ایم سلطانہ بخش

۳۰۲ ص، ۱۹۸۶ء، ۷۵ روپے (مجلّد) ۶۰ روپے (غیر مجلّد)۔

تحقیق، تسـوید، تدوین اور تصحیح وغیرہ کے مسائل پر مختلف مضمون نگاروں کے سترہ (۱۷) مضامین کا مجموعہ ہے۔

* تحقیق اور اصول وضع اصطلاحات پر منتخب مقالات

مرتبہ: اعجاز راہی

ح + ۱۸۳ ص، ۱۹۸۶ء، ۴۵ روپے (مجلّد) ۳۵ روپے (غیر مجلّد)۔

اِس مجمـوعے میں اصـول وضع اصطلاحات پر سات مقالے اور اصولِ تحقیق پر پانچ مقالے شامل ہیں۔یہ مقالات مختلف محققین نے مقتدرہ کے زیر اہتمام دو علیحدہ سیمیناروں میں پیش کئے تھے۔

* جامع الامثال (اردو ضرب الامثال کا ایک جامع معجم)

مرتبہ: وارث سرہندی۔ نظرثانی: شان الحق حقی

ح + ۴۲۸ ص، ۱۹۸۶ء، ۱۵۰ روپے، بڑی تقطیع

حقّی صاحب اپنے دیباچے میں لکھتے ہیں: کہاوتیں زبان سے بھی تعلق رکھتی ہیں اور عمرانی مطالعے سے بھی۔ بہت سی عربی، فارسی امثال بھی یہی فائدہ رکھتی ہیں کہ نہ صرف تقابلی مطالعے کے لئے مفید ہیں بلکہ اکثر تو خود اردو دانوں کی زبانوں پر بھی چڑھی ہوئی ہیں۔ بول چال میں آتی ہیں اور بعض عربی، فارسی امثلہ اہل علم کے تصرّف میں ہیں ... ہمارے علما اور مصنّفین نے عربی، فارسی الفاظ کو دل کھول کر اور اپنا مال سمجھ کر برتا ہے۔ دراصل وہ ان کے لیے اجنبی تھا ہی نہیں (صفحہ ز) یہی وجہ ہے کہ زیر نظر کتاب میں فارسی زبان کی بے شمار ایسی ضرب الامثال موجود ہے جو برّصغیر میں زبان زدِ عوام ہو کر اُردو زبان کا حصہّ بن چکی ہیں۔ کتاب کے پہلے ہی صفحے پر الفِ ممدودہ کے باب میں پندرہ ضرب الامثال درج ہوئی ہیں ۔ ان میں سے سات مثلیں خالص فارسی زبان میں ہیں اور ایک دوسری (آب آب کرتے مر گئے سرہانے دھرا رہا پانی) کا تعلق بھی بالواسطہ طور

ہر فارسی سے ہے ۔ باب الہاء میں اگر آپ صفحہ ۴۰۹ اور ۴۱۰ کھولیں تو معلوم ھوتا ہے کہ فارسی ضربِ الامثال کی کوئی اردو فرہنگ پڑھ رہے ہیں ۔ وہاں لفظ 'ہر' کے تحت کُل سَتّر مثلیں لکھی گئی ہیں ان میں سے صرف اور صرف پانچ مثلیں خالص ''اردو'' کی ہیں باقی پینسٹھ فارسی کی ہیں ۔

وارث سرہندی صاحب کی یہ سعی، سعی مشکور ہے ۔

*** خزینۃ الامثال**

شاہ حسین حقیقت ۔ بسال ۱۲۱۵ ھ

(۴) + ۲۵٦ ص ، ۱۹۸٦ ء ، ۹۰ روپے، بڑی تقطیع ۔

عکسی اشاعت بر مبنائے طبع نولکشور لکھنؤ، ۱۸۷۲ ء

خزینـۃ الامثال عربی، فارسی اور ھندی (اردو) ضرب الامثال کا مجموعہ ہے اور اسے حروف تہجّی کے اعتبار سے مرتّب کیا گیا ہے ۔ یہ کتاب پہلے ۱۸۵۳ ء میں مطبع مصطفائی لکھنؤ سے شائع ھوئی، پھر ۱۸۷۲ ء میں فارسی کے خدمت گذار منشی نولکشور نے اسے ضمیمے کے ساتھ چھاپا اور اب ۱۹۸٦ ء میں یہ تیسری دفعہ شائع ھوئی ہے ۔

طباعت کے طور طریقوں نے موجودہ زمانے میں جو ترقی کی ہے اس میں ایک سہولت عکسی طباعت کی سامنے آئی ہے ۔ پچھلی صدی کی کوئی مطبوعہ کتاب ھو یا ھزار سال پرانا مخطوطہ، اس کا براہ راست عکس لیجیے، کتابت کے جھنجھٹ سے بچیے اور کتاب چھاپ دیجیے ۔ اس سہـولت سے تجارت کرنے والے اشاعتی اداروں نے خوب فائدہ اٹھـایا ہے ۔ مگـر اب علمی ادارے بھی اسے اپنـا رھے ہیں ۔ گذشتہ صفحات میں ''لمحات من نفحات القدس'' پر تبصرہ کرتے ھوئے مَیں لکھ آیا ھوں کہ عکسی طباعت کی بعض اوقات کیا خرابیاں ہیں ۔ ''خزینۃ الامثال'' کے لیے مقتدرہ نے کہا ہے کہ: طلبہ کے لئے بالخصوص ۰۰۰ یہ کتاب باعثِ استفادہ ھو گی ـــــ میرے خیال میں ایک سو چودہ سالہ پرانا اردو رسم الخط ''طلبہ'' کے لیے نا خوانا اور ناقابل استفادہ ہے ۔ مثلاً: ساری ہانڈیمین ایک ہی چانول ٹٹولتی ہیں (ص ۱۱۲)۔ گائی کو اپنے سینگہ بھاری نہین ہین (ص ۱٦۲)۔ پیاسا کنوئی پاس جاتا ہی کنوا پیاسی پاس نہین آتا (ص ۵۴) کو آج کا طالبعلم کسی طور بھی پہلی کوشش میں نہ پڑھ سکتا ہے نہ اس سے استفادہ کرسکتا ہے ۔ اس پر کتاب کی بدخطی مستزاد ۔

عکسی طباعت کی ایک خرابی یہ ہے کہ کتابت اور طباعت کی سابقہ غلطیاں بحال رھتی ہیں (جب تک جدید اشاعت میں غلط نامہ نہ

لگا دیا جائے) ۔ مثلاً زیر نظر اشاعت میں یہ غلطیاں: کتّا ہے ہوبی کا نہ وہ گھر کا نہ گھاٹ کا (ص ۱۷۵)، گستاخی بہ از نافرمانی (ص ۱٦۱، ہای چوبین سخت بی نمکین بود'' (ص ۵۲)۔

اگر اشاعت کا مقصد حفظِ تحریر ہے تو عکسی طباعت مناسب ہے لیکن اگر مقصد ''استفادۂ عام'' ہے تو متن کی جوں کی توں مکرر طباعت کے بجائے اس کی مروّجِ زمانہ تصحیح و تحقیق کے اسلوب کے مطابق طباعت و اشاعت کی جانی چاہیے ۔

* کتابیات اردو املا اور دوسرے مسائل

مؤلفہ: ڈاکٹر ابو سلمان شاہجہانپوری ۔ نظرثانی: سیّد جمیل احمد رضوی

۱٦۹ ص، ۱۹۸٦ ء ، ۴۸ روپے (مجلّد)، ۳٦ روپے (غیر مجلّد)۔

املا کے متعلقات (رسم الخط، صوتیات، علم ہجا، مختصر نویسی، ٹائپ کاری) پر لکھی گئی مستقل کتابوں اور متفرق مقالوں کی کتابیات ہے ۔ مجموعی طور پر اس میں ۸۵۱ اندراجات ہیں ۔ اردو اور علاقائی زبانوں کے باہمی ربط پر فہرستِ مقالات میں فارسی کو بھی شامل کیا گیا ہے ۔

مرتّب نے اصول و فن خوشنویسی پر مندرجہ ذیل کتب کا اندراج نہیں کیا ہے ۔ ارژنگ چین از دیبی پرشاد، نولکشور لکھنؤ ۱۸۹۹ ء ، تدریس خطاطی از محمد اعظم منور رقم، جواھرالقلم از صوفی خورشید عالم گوھر قلم، مرقع خوشخطی از مولوی محمد عنایت اللہ وارثی، مرقع زرّین از تاج الدین زرین قلم، مفاتیح الرزق از مولوی محمد حسین مبارک رقم عادل گڑھی، مولوی محمد عبداللہ کوٹ وارثی کی قطعات العربیہ اور دیگر مطبوعہ سر مشقیں ۔

مرتّب نے جو مخففات استعمال کئے ہیں ان کی کہیں وضاحت نہیں کی مثلاً (خ) سے کیا مراد ہے ؟

کتب اور مقالات دونوں کی فہرست مصنّفین کے نام کے حروف تہجّی کی رعایت سے مرتّب کی گئی ہے مگر کئی جگہوں پر بے ترتیبی پائی جاتی ہے مثلاً صفحہ ٦۴ پر میم کی ردیف میں صاد (صنوبر سنگھ) کا استعمال ھوا ہے ۔

کتاب کے آخر میں اگر اشاریہ بھی ہوتا تو اس سے استفادہ مزید سہل ھوجاتا ۔

* کتابیات تراجم ۔ جلد اوّل ۔ علمی کتب

مرتّبہ: ڈاکٹر مرزا حامد بیگ ۔ نگران: ڈاکٹر سیّد عبداللہ

۳۳۵ ص ، ۱۹۸۶ء ، ۹۰ روپے (مجلّد)، ۷۵ روپے (غیر مجلّد)۔
اس میں اخلاقیات، انجینئرنگ، تاریخ، تعلیم و تدریس، جغرافیہ، جنرل سائنس، جنسیات، حیاتیات، ریاضیات، زراعت، سیاسیات، صنعت، طب، طبیعیات، عمرانیات، فلسفہ، قانون، عملی کیمیا، مذہبیات و روحانیات، معاشیات، موسمیات، نفسیات، ہیئت پر انگریزی سے اردو میں ترجمہ ہونے والی ۱۷۸۴ کتب کے تراجم کے اندراج ہوئے ہیں۔
آخر میں صرف مصنّفین اور مترجّمین کے ناموں کا اشاریہ ہے کتابوں کے ناموں کے اشاریہ کی ضرورت اس سے کہیں زیادہ ہے۔

* منتخب مقالات: اردو املاء و رموز اوقاف

مرتّبہ: ڈاکٹر گوہر نوشاہی
۳۳۲ ص ، ۱۹۸۶ء ، ۷۵ روپے (مجلّد)، ۶۰ روپے (غیر مجلّد)
مختلف ماہرین لسانیات کے اصول املا پر ۸ مقالات، قواعد اعراب و رموز اوقاف اور علامات قرأت پر ۵ مقالے اور سفارشات و معمولات کے تحت ۹ مضامین چھاپے گئے ہیں۔
مقتدرہ کی تمام کتب درج ذیل پتے سے حاصل کی جاسکتی ہیں:
مقتدرہ قومی زبان ـ ۱۶ـ ڈی (غربی)، شمائلہ اعوان پلازہ، بلیو ایریا، اسلام آباد

مجلّات

* اقبالیات ، شمارۂ فارسی

مجلّۂ اقبال اکادمی پاکستان، دفتر مرکزی، ۱۳۹ ـ ڈی، نیو مسلم تاؤن، لاهور.
۱۹۸۶ م /۱۳۶٤ ش ، بہای تک شمارہ ۲۰ روپیہ یا ۱۵۰ ریال

مجله سه ماهی اقبال ریویو، متعلق به اکادمی اقبال از سال ۱۹۶۰م پشت سرهم انتشار می یافته و مقالات بس ارزنده در آن چاپ می شده است . یک شماره آن به اردو چاپ می شده است و دیگری به انگلیسی باین نمط در سالی دو شمارۂ مجله به اردو منتشر گردیده است و دو دیگر به انگلیسی . چاپ مجله بهمان منوال ادامه دارد، البته از سه ماه

نهائی سال ۱۹۸۵ م مجله اردو موسوم به ''اقبالیات'' شد در صورتی که شماره های انگلیسی اسم قبلی خود را حفظ نموده اند. شماره فارسی مورد نقد و بررسی را هم ''اقبالیات'' موسوم ساخته اند و این اصطلاح مانند ریاضیات و سیاسیات و لبنیات و دخانیات وغیره است که شاید برای فارسی زبانان غریب ننماید.

در سال ۱۹۷۰ م شورای فرهنگی مجله تصمیم گرفته بود که در هر شماره مجله یک یا دو مقاله فارسی هم گنجانده شود. چنانچه در شماره ژوئیه آن سال ترجمه فارسی سه دیباچه اردو نوشته خود اقبال (ترجمه این نگارنده) چاپ شده بود. دیباچه ها مربوط به سه کتاب اوّلیه اقبال، ''اسرار خودی'' و ''رموز بیخودی'' و ''پیام مشرق'' می باشد. بهر نحو، آن تصمیم بعداً قطع شد. تصمیم کنونی اولیای اکادمی اقبال را، حاوی بر اینکه یک شماره اضافی اقبالیات سالیانه به فارسی هم انتشار یابد، ما بفال نیک می گیریم و از درگاره ایزد لا یزال مسئلت می نمائیم که چنین شماره ای قبول خاطر سایر فارسی زبانان و پارسی دانان باشد و محتویات آن با دو بیتی زیر حضرت علامه اقبال وفقی تام داشته باشند:

زجـــان بی قرار آتش گشـــادم
دلی در سینـــه مشـرق نهـــادم
گل او شعـــله زار از نالـــهٔ من
چون برق انـــدرنهـــاد او فتـــادم

نخستین شماره فارسی ''اقبالیات'' در قطع وزیری و با چاپ زیبا ۲۱٤ صفحه دارد و شامل ۱۱ مقاله و دو منظومه می باشد. می دانم که سرکار خانم دکتر شهین دخت مقدم صفیاری در انتشار این مجله متحمل زحمات زیادی شده اند. مقاله ها بطور مستقیم یا غیر مستقیم به اقبال شناسی مربوط می باشند . البته یک سوم متن از اردو یا انگلیسی به فارسی ترجمه شده است . شاید مقالات طبع زاد فارسی زیاد برای شماره های بعدی در تحویل اکادمی خواهند بود زیرا عده زیاد فارسی نویسان اقبال شناس در ایران و پاکستان و کشورهای دیگر وجود دارند و همگی پروانگان شمع اقبال می باشند.

محبت چون تمام افتد رقابت از میان خیزد
بطوف شعله ای پروانه با پروانه سازد
(اقبال)

مقالات مندرج در این مجموعه پر ارزش و لائق مطالعه می باشند مثلاً جاذبه های کلام اقبال برای ایرانیان از دکتر محمد حسن مشائخ

فریدنی، غرب از نظر اقبال از محمد منور، علامه اقبال و قائد اعظم از دکتر وحید اختر عشرت و سخنی درباره جاویدان اقبال (ترجمۂ کتاب زنده رود) از دکتر شهین دخت مقدم صفیاری، آقای عبدالرفیع حقیقت ارفع یک مخمس در صورت تضمین غزل ''میلاد آدم'' اقبال سروده است که بند غرای دوم آن بقرار زیرا است:

شوق بیکار زبیدار محیط دیجور در تلاش شرری بود به شهر لاهور
کرد از طالع فیروز چو اقبال ظهور ''فطرت آشفته که از خاک جهان مجبور
خود گری، خود شکنی، خود نگری پیدا شد''

در آخر تذکر دو نکته لازم میدانم:

یکی این است که مقاله نویسان و مترجمین باید کاملاً مشخص باشند. در مندرجات شماره زیر بحث مثلاً مقاله ''اقبال و شپنگلر'' ترجمۂ آقای دکتر آفتاب اصغر مرقوم شده ولی از اصل متن (۱۵۷) این نوشته طبع زاد ایشان مشهود می شود.

دوم اینکه مانند شماره های اردو و انگلیسی مجله فارسی هم باید نشانی کامل نویسندگان را داشته باشد تا اقبال شناسان عزیز یک دیگر را بهتر بشناسند و بتوانند با یک دیگر مکاتبه بنمایند

(دکتر محمد ریاض)

*خدا بخش لائبریری جرنل

خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری، پٹنہ، ہندوستان ۔

ابھی کل کی بات معلوم ہوتی ہے کہ اس جرنل کا پہلا شمارہ چھپا تھا اور دیکھتے ہی دیکھتے اس کے ۳۶ عدد تک شمارے شائع ہوگئے ۔ اس کے پہلے شمارے کے تیور ہی بتارہے تھے کہ جس طرح خدا بخش لائبریری اپنے ذخائر مخطوطات کی وجہ سے ایشیا بھر میں نام ور ہے اسی طرح اس کا ترجمان رسالہ بھی اپنے مشمولات کی بدولت محققین کے دلوں میں گھر کرے گا اور شہرت پائے گا۔ سو ایسا ہی ہوا یہ جرنل اب تک جدید تحقیقات پر مشتمل کئی مضامین اور متعدد کمیاب یا غیر مطبوعہ متون شائع کرچکا ہے ۔ اپنے مفید مندرجات کی بنا پر اس کا ہر شمارہ خاص شمارہ معلوم ہوتا ہے اور جس کا نام خاص شمارہ ہوتا ہے وہ خاص الخاص شمارہ دکھائی دیتا ہے ۔

اس وقت اس جرنل کے تین شمارے پیش نظر ہیں ۔

الف: مشترکہ شمارہ ۲۹ ۔ ۳۰ ۔ ۳۱

چودہ + ۱۵۸ + ۹۳ + ۱۰۲ ص ، ۳۵ روپے ۔

کتب خانۂ خدا بخش ہر سال کسی بھی علم کے مشرقی مخطوطات پر سیمینار منعقد کرواتا ہے اور اس میں پاکستان، بھارت اور بنگلہ دیش کے کتابشناس حضرات جمع ہوتے ہیں اور متعلقہ علم پر نادر یا متداول مخطوطات کے تعارف پر مبنی مقالات پیش کرتے ہیں ۔ اب تک یہ کتب خانہ تصوف اور طبّ کے مخطوطات پر دو علیحدہ علیحدہ سیمینار منعقد کروا چکا ہے ۔ زیرِ نظر مشترکہ شمارہ طب سیمینار میں پیش کیے جانے والے مقالات کا مجموعہ ہے ۔ اسے ہم ہند و پاکستان میں عربی اور فارسی زبان میں طبّی مخطوطات کی فہرست بھی کہہ سکتے ہیں کیونکہ اس میں پٹنہ، علیگڑھ، کراچی کے بعض خصوصی کتب خانوں اور پاک و ہند کے دیگر کئی عمومی کتب خانوں کے طبّی مخطوطات کے کوائف درج ہوئے ہیں ۔

ب: مشترکہ شمارہ ۳۳ ۔ ۳۴ ۔ ۳۵
۵۸۴ + ۱۶ ص ، ۴۵ روپے ۔

اس شمارے میں حافظ احمد علی خان شوق (م ۱۹۳۳ ء) کی تصنیف ''تذکرۂ کاملان رام پور'' کے ۱۹۲۹ ء دہلی ایڈیشن سے عکسی اشاعت کا اہتمام کیا گیا ہے ۔ رام پور ہندوستان کی سیاست کا مرکز بھی رہا ہے اور ثقافت کا بھی ۔ یہ کتاب وہاں کے علماء اور اہل کمال کے علم و کمال کے تذکرے پر مبنی ہے ۔ اکثریت فارسی شعرا اور مصنّفین کی ہے ۔ برّصغیر میں فارسی ادبیات کی تاریخ کا ایک عمدہ مأخذ ہے ۔
کتب خانۂ خدا بخش نے اس تذکرے کی دوسری اشاعت کے موقع پر اس کے ساتھ بعض تصحیحات اور اضافے ملحق کئے ہیں کیا ہی اچھا ہوتا کہ اس کتاب کا اشاریہ بھی مرتّب کر کے ساتھ لگا دیا جاتا ۔

ج: شمارہ ۱۱۶،۳۶ + 32 ص ، ۱۵ روپے ۔

اس شمارے میں بھی دو نایاب متن دوبارہ چھاپے گئے ہیں ۔ ایک اردو کے معروف ادبی پرچے ''نگار'' کے جنوری ۔ فروری ۱۹۴۲ ء شمارے کی عکسی اشاعت ہے ۔ یہ شمارہ ۱۹۴۰ ء کے شعرا کی اردو غزل کو سمجھنے میں مدد دیتا ہے ۔ اس کے بعد ایک مقالہ بطور ضمیمہ ۱۹۴۰ ء سے ۱۹۸۵ء تک اردو غزل کے بارے میں ہے ۔ دوسرا متن ''ثالث بالخیر یا لڑکی کی کارستانی'' ہے ۔ جو ترکوں کے موجودہ مغربی طرز زندگی پر ترک افسانہ نویس احمد حکمت کے ترکی ناول کا اردو ترجمہ ہے ۔

*** کتاب دوست**
شمارہ ۱ ''کنزالآثار صدیقی''
قومی ھجرہ کونسل اسلام آباد .
۸۳ +xi ص ، ربیع الاول ۱۴۰٦ ھ ، ۳۵ روپے .
شمارہ ۲ ''کتب خانہ القرشیہ قلعہ دار''
۱۰۸ ص ، رمضان ۱۴۰٦ ھ ، ۳۵ روپے .

کتاب شناسی ایک ایسا علمی موضوع ہے جس پر مغرب میں تو بھرپور اور سائنٹفک انداز میں کام ھو رہا ہے مگر ہمارے ہاں پاکستان میں اس پر خاطر خواہ توجہ نہیں دی جا رہی ۔ حالانکہ یہ بات سبھی تسلیم کرتے ہیں کہ تحقیق کے راستے ''کتابیات'' سے کھلتے ہیں ۔ اس اھمیت کے باوجود کتاب شناسی جیسے موضوع کی طرف کم اعتنائی افسوس ناک ہے ۔

اس وقت پاکستان میں کتاب شناسی کے بارے میں دو مجّلے چھپ رہے ہیں ۔ ایک نیشنل بک کونسل آف پاکستان لاھور کے زیر اھتمام اردو ماھنامہ ''کتاب'' اور دوسرا لائبریری آف کانگرس آفس (کراچی) کی AccessionsList۔ماہنامہ ''کتاب'' کا تعلق زیادہ تر بازار کتاب سے ہے اور اس میں کتاب شناسی پر علمی اور ٹھوس مباحث کم ہی نظر آتے ہیں۔Accessions List پاکستان کی تازہ مطبوعات کے بارے میں واحد معلوماتی ذریعہ ہے مگر اس میں صرف ان کتابوں کا اندراج ھوتا ہے جو مذکورہ لائبریری اپنے لیے خریدتی ہے ۔ ظاہر ہے اس صورت میں تمام تازہ پاکستانی مطبوعات کی اطلاع منظر عام پر نہیں آتی ۔

پاکستان میں مطبوعہ کتب کے علاوہ مخطوطات کا بھی غیر معمولی ذخیرہ موجود ہے اور محتاجِ توجہ ہے ۔ مگر ان مخطوطات اور ذخائر کے مسائل پر بھی کم ہی گفتگو ھوتی ہے ۔ خدا بھلا کرے دو ایرانی کتاب شناسوں کا جنہوں نے پاکستان میں قلمی نسخوں بالخصوص فارسی زبان کے مخطوطات پر توجہ دی اور ہمیں بتایا کہ ہمارے پاس کیسے کیسے خزائن علمی موجود ہیں ۔ میرا اشارہ جناب محمد حسین تسبیحی صاحب ''کتابخانہ ہای پاکستان'' اور جناب احمد منزوی صاحب ''فہرست مشتَرک نسخہ ہای خطی فارسی پاکستان'' کی طرف ہے ۔ پہلی کتاب پاکستان کے چار صوبوں میں بعض اھم کتب

خانوں میں مخطوطات کے مجمل کوائف پر مبنی ہے اور دوسری کتاب پاکستانی کتب خانوں میں فارسی مخطوطات کی مفصّل روداد ہے۔

اب پاکستان میں ''مخطوطات و قلمی دستاویزات کے تحفظ کی مہم'' میں ایک اور قابلِ ستائش قدم اٹھایا گیا ہے اور وہ ہے قومی ہجرہ کونسل، اسلام آباد کی طرف سے سلسلہ وار مجلّہ ''کتاب دوست'' کا اجرا۔ اس مجلّے اور مہم کی غرض و غایت یہ ہے کہ ''مُلک (پاکستان) میں اہل علم حضرات کے ہاں محفوظ مخطوطات اور تحریری نوادرات کا تعارف کرایا جا سکے۔ اس سے جہاں قومی سطح پر ان ذخائر کی اہمیت اور حفاظت کا احساس پیدا ہوگا وہیں نایاب کتب و مخطوطات کی فہرست اور ہر ایک کے موضوع اور نفس مضمون کا خلاصہ احاطۂ تحریر میں آکر محفوظ ہو جائے گا''۔

اس وقت کتاب دوست کے پہلے دو شمارے ہمارے سامنے ہیں۔ پہلا شمارہ راولپنڈی میں پروفیسر منظورالحق صدیقی صاحب کے ذاتی کتب خانے میں موجود مخطوطات اور کمیاب مطبوعات سے متعارف کراتا ہے اور دوسرے شمارے میں قلعہ دار (گجرات) میں جناب ڈاکٹر احمد حسین.قریشی قلعداری کے آبائی کتب خانے کے مخطوطات کی دستی فہرست شائع ہوئی ہے۔ اس مفید مہم کے افتتاح پر ہم یہی کہہ سکتے ہیں

جہالت آفتاب ہر نظر باد
زخوبی روی خوبت خوبتر باد

اس مہم کی ضرورت اور افادیت سے کسی کو انکار نہیں اور بے شک ''کتاب دوست'' اس میں پیش گام ہے مگر اب سوال یہ رہ جاتا ہے کہ جس طریقے سے یہ مہم سر کی جارہی ہے آیا وہ مفید اور مثالی ہے ؟ ''کتاب دوست'' کا پہلا شمارہ بلاشبہ محنت سے تیار کیا گیا تھا اور تیور بتا رہے تھے کہ

در نہانخانۂ عشرت صنمی خوش دارم
کز سر زلف و رخش نعل در آتش دارم

لیکن دوسرا شمارہ دیکھ کر ہمیں پھر حافظ شیرازی یاد آئے:

خوش درخشید ولی ''شعلۂ''(۱) مستعجل بود

پہلا شمارہ ظاہری اور باطنی حُسن سے مزیّن ہے، مخطوطات اور مطبوعات کے تعارف میں ایک ترتیب ہے، توازن ہے، تفصیل ہے، کتابت

---

(۱) اصل میں: خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود۔

مناسب ہے، کاغذ عمدہ ہے مگر دوسرا شمارہ ۰۰۰ ایک طومار ہے، رطب ویابس کا مجموعہ ہے ۔ نہ ترتیب ، نہ تفصیل، نہ سلیقہ، نہ ۰۰۰ کاغذ اور کتابت بھی پہلے شمارے سے کمتر درجے کے ہیں (جو بہرحال ایک ضمنی مسئلہ ہے) اصل موضوع رسالے کے محتویات اور انہیں پیش کرنے کے سلیقے کا ہے ۔ بظاہر مخطوطاتِ عربی، مخطوطاتِ فارسی، مخطوطاتِ اردو اور مخطوطاتِ پنجابی کے الگ الگ ابواب بنائے گئے ہیں مگر چاروں حصّوں میں دوسری زبانوں کے مخطوطات بھی ملادئے گئے ہیں ۔ موضوعات کے عنوانات بھی موجود ہیں مگر ''عربی کتب السیرو التاریخ'' میں مولانا جامی کی فارسی لوائح اور هفتاد بیتی (؟) در آئی ہیں (ص ۲۳) ۔ اگر ایک کتاب کے متعدّد نسخے ہیں تو ھر نسخے کے ساتھ مصنّف کا نام مع القاب وغیرہ درج کیا گیا ہے جو سراسر غیر ضروری ہے ۔ بعض بے سر و پا کتابوں کا اندراج کیا گیا ہے جن کا عنوان، مصنّف، کاتب کچھ بھی معلوم نہیں ۔ یہ اندراجات محض ''سیاہی لشکر بڑھانے'' کی لیے ہیں ۔ ان اندراجات کی افادیت ہے، نہ اس کے حوالے سے متعارف ہونے والی کتاب کی ۔ مثلاً اوراق متفرق بطرز جُنگ مصنّفہ و کاتبہ ناشناختہ (ص ۴۸)، انشاء ناشناختہ مصنّفہ و کاتبہ ناشناختہ (ص ۴۹) اور دیگر متعدّد کتابیں جن کی مثال دینا تضیع اوراق ہوگا۔

پیش لفظ میں لکھا ہے کہ کتبخانہ القرشیہ میں تین هزار کے لگ بھگ مخطوطات محفوظ ہیں جن میں سے تقریباً پونے دو هزار کا تعارف پیش کیا گیا ہے مگر آگے چل کر صفحہ ۸ پر یہ اطلاع دی گئی ہے کہ اس کتبخانہ میں کوئی ڈیڑھ هزار کے قریب مخطوطات ہیں ؟؟؟

ھر باب کے آخر میں ایک عنوان ''کتب نو وارد'' کا ہے ۔ یہ کتابیں کتاب خانے کے لیے نو وارد ھوسکتی ہیں مگر اس فہرست کے لیے نہیں ۔ یعنی ان نو وارد کتابوں کو زیر نظر فہرست شائع کرتے وقت اپنے مقام پر درج کیا جاسکتا تھا ۔ دراصل یہ ساری خرابی اس لیے پیدا ہوئی ہے کہ ناشر کو صاحبِ ذخیرہ کی طرف سے اُنہی کی مرتّبہ جو ھینڈ لسٹ موصول ھوئی اسے کسی تصحیح اور ترتیب کے بغیر چھاپ دیا گیا ہے اور یہ امَر نہ صاحبِ ذخیرہ کے لیے باعث افتخار ھوا نہ ناشر کی نیک نامی میں اضافہ کرسکا۔

کتاب دوست کے اس شمارے سے وابستہ جتنے افراد ہیں ان سب سے اس مبصّر کا سالہاسال سے قلبی تعلق استوار ہے، میری اس تلخ نوائی پر وہ یقیناً رنجیدہ ھوں گے مگر میں نہایت اخلاص سے کہہ رہا

ہوں کہ میں نے محسوس کیا ہے کہ یہ شمارہ ان فاضل احباب کے علمی مرتبے کے شایان شان نہیں اور اسے دیکھ کر مجھے نہایت مایوسی ہوئی ہے ۔ جب اتنے افاضل کی بہترین استعداد رو بکار ہو، وسائل موجود ہوں، مقابلے کا میدان خالی ہو تو پھر کیوں نہ ایسی چیز پیش کی جائے جس سے ہم نیاز مندوں کا سر بھی فخر سے بلند ہوجائے۔

امید ہے کہ مخطوطات اور نوادر کے تعارف کا یہ مفید سلسلہ علمی پائے پر کھڑا کیا جائے گا اور اسے جاری رکھا جائے گا۔

جامی عینک می زد ؟

حضرت خاتمة الشعراء و خاتم العرفاء
مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی هروی در
پیری عینک استعمال می کرد و بقول وی
عینک از دیارِ فرنگ می آمد۔ این قضیه را
از اشعارِ جامیَ پیدا کردم۔ در چکامهٔ شیوا و
ممتاز پیریَ که باین مطلع است

سپید شد چو درخت شگوفه وار سرم

چنین گوید:

دو چشم من شده از عینک فرنگ چهار
هنوز بس نبوَد در تلاوتِ سورم

و در مثنوی سلامان و ابسال بازهم در
شکوه از پیری گفته:

از دو چشم من نیاید هیچ کار
از فرنگی شیشه ناگشته چهار

دلچسپ است بدانیم در عصر حضرت
جامی عینک در هرات از کدام شهر فرنگستان
و از کدام راه واردَ می شد ؟

خلیل الله خلیلی ـ اسلام آباد
اوّل ربیع المولود ۱٤۰۷ ھ

احتجاجات و استدراکات

* دانش میں مطبوعہ ہر مقالے پر اظہار رائے کیا جاسکتا ہے۔
* ردّ و قبول، متانت اور علمی دلائل کے ساتھ ہونا چاہیے اور کسی طرح بھی مقالہ نگار کی ذات کو مخاطب اور ملوّث نہ کیا جائے۔
* ہر مقالہ نگار کو اپنے دفاع کا حق حاصل ہے۔

شمارۂ سوم

لکھنؤ سے ہمارے عزیز اور محترم قاری جناب رئیس نعمانی نے حسبِ سابق دانش کے تیسرے شمارے پر اپنا مبسوط تبصرہ ارسال کیا ہے۔ اُن کے زیادہ تر ملاحظات ڈاکٹر اکبر حیدری کاشمیری کے مضمون ''فارسی شعراء کے دو نایاب اور غیر مطبوعہ تذکرے: آئینہ حیرت اور طور معنی'' کے بارے میں ہیں۔ چونکہ خود نعمانی صاحب بھی اِن تذکروں کی تصحیح میں مصروف ہیں اس لئے وہ ان کے محتویات سے اچھی طرح باخبر ہیں۔ نعمانی صاحب نے جن تسامحات کی طرف توجہ دلائی ہے ان کا تعلق ''آئینہ حیرت'' اور ''طور معنی'' کے مخطوطات کی قرائت سے ہے اور اُن کا خیال ہے کہ محترم ڈاکٹر کاشمیری نے نسخوں کو صحیح طور پر نہیں پڑھا۔ (دانش)۔

چہار گفتار علاء الدولہ سمنانی

صفحہ	سطر	نادرست	درست
۱۸	۱۰	المتصل اُستاذہ	المتصل اسنادہ
۲۸	۲۱	شاہ برجاہ	شاہ باجاہ
۳۱	۱	درّ وجود	در وجود
۶۵	۲۶	بلعم باعور در زمان عیسی (ع) نبود بلکہ همزمان موسی (ع) می زیستہ است۔	

... ثلاثہ غسالہ: ایک تعارف

۱۵۰	۹	گلزار ہند	گلشن ہند
,,	,,	تذکرۂ ہندی و ہندی گویان	تذکرۂ ہندی گویان
,,	۱۶	سخن الشعراء	سخن شعراء

فارسی شعراء کے دو نایاب اور غیر مطبوعہ تذکرے: آئینہ حیرت اور طور معنی

صفحہ	سطر		
۱۶۰	۲۱ـ ۲۲	''تذکرۃ النساء'' کتاب کے مشتملات کی رعایت سے اس وقت کی رائج اصطلاح کے مطابق استعمال ہوا ہے ورنہ مؤلف نے تذکرے کا نام صرف ''آئینہ حیرت'' رکھا ہے۔	
۱۶۱	۵	یہ تذکرہ ۳٤ کی بجائے ۳۹ شاعرات کے ذکر پر مشتمل ہے۔	
,,	۱۱	خیام سبزواری	قیام سبزواری
,,	۱۸	خانمی	خاتمی
۱۶۲	۷	ملہی	ماھی
,,	۱۵	بیچه شاھی	بیجه شاھی
,,	۱۶	بیچه بہشتی	بیجه مہستی
,,	۲۲	بادۂ ایجاد	مادّہ ایجاد
۱۶۳	۱	تیز درونان/ نعمت	تیر درونان/ نعت
,,	٤	ارکان مبین	ارکان شرع مبین
,,	٦	تاج و عفت	تاج و تخت
,,	۹	تعظیم او را حسن	تعظیم او از حسن
,,	۱۲	تخصیص ندامت	بحضیض ندامت
,,	۱٤	معنی آنہا به افتتاح قول	معنی آشنا به افتتاح قُفل
,,	۱۵	جہانست	جنبانست
,,	۲۳	نصیب چیست	نصیب جیب
,,	۲٤	آئینه وار	آئینه دار
۱۶٤	٦	بگفت مربو الحق	میتوان گفت ، الحق
,,	۱۰	خوبرو سلیقه	جوهر و سلیقه
,,	۱۲ـ ۱۳	نزاکت پسندان	نزاکت پسند ، آن
,,	۱٤	آن را نا آشنایانه	از آن نا آشنایانه
,,	۲۱ـ ۲٤	آئینہ حیرت کے چار مآخذ بتائے گئے ھیں جب کہ اِس تذکرے میں کم از کم نو کتابوں کے حوالے موجود ھیں۔ مقالہ نگار نے ایک مأخذ ''مفرح القلوب'' از نعمت خان عالی کا ذکر کیا ہے۔ عالی کی اس نام کی کوئی کتاب نہیں ہے۔	

١٦٥	١٨	طور معني کا سال ِ تألیف ۱۲۵۹ ھ لکھا گیا ہے مگر جو ماده تاریخ (طور معني چون مطلع نور است) پیش کیا گیا ہے اس کے اعداد ۱۳۱۰ بنتے ھیں ۔ اگر ''طور معني چو مطلع نور است'' ھو تو اس کے عدد ۱۲٦۰ بنیں گے ۔	
,,	٢٣	اشعار که دید	اساتذه که دید
,,	٢٤	او برنگ	از هر یک
١٦٦	٢٤	گلدسته بندی ها و شگفته	گلدسته بندی ازهار شگفته
١٦٧	٦	درین وادی کبک و تیز دشتی کلک	درین وادی گنگ و تیز دستی کلک
١٦٧ تا ١٧٧	١٤ ٢٣	مقاله نگار نے ٢٤٦ شاعروں کے نام لکھے ھیں اور ان میں بھی کئی جگه ایک نام کے دو نام بنا دئیے ھیں ۔ جب که اصل مخطوطے میں ٢٩٣ شعرا کے تخلص سرخ روشنائی سے لکھی ھوئے ھیں اور کچھ شعرا کا ضمناً بھی ذکر آیا ہے ۔	
١٦٧	٢٢	سیّد قطب الدین امیرانی	سید قطب الدین ، امیر ، انسی
١٦٨	٢٠	وهبی قزوینی	تدروی قزوینی
,,	٢٣	مرزا محمد تاثیر	مرزا محسن تاثیر
١٦٩	١	جلال خان جلالی	جلال خاں جهالی
,,	٨	مولانا جتی	مولانا جنّتی
,,	٢٠	مولانا خضابی	مولانا خصالی
١٧٠	٢٠	مولانا قاسمی	مولانا سیمی
١٧١	٢	مولانا نوری	مولانا سوزی
١٧٢	١٣	صغیری	صفیری
,,	١٤ ـ ١٥	مسیحای کاشی اور صاحب ایک ہی شخص ہے ۔	
١٧٤	١٣	عبدالله راضی	عبدالله رازی
,,	٢٠	حسن بیگ کری	حسن بیگ گرامی
,,	٢٢	مولانا کلخی	مولانا گلخنی
,,	٢٤	عبدالله حامل	عبدالله کامل
١٧٥	٥	مهدی علی لدنی	مهدی علی لذتی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۷۵	٦	لطفی جونپوری	لطیفی جونپوری
"	۱۳، ۱٤	الف ابدال اور مطلع ایک هی شخص ہے اور دوسرا لفظ مطلع نہیں ، مطیعی ہے جو الف ابدال کا تخلص ہے۔	
"	۱۸ـ ۱۹	میر محمد کاشی اور معصوم ایک هی شخص ہے۔ معصوم ، میر محمد کاشی کا تخلص ہے۔	
۱۷٦	۱	بابا حسین مطلع	بابا حسین مطلعی
"	۳	اسماعیل مصنف	اسماعیل منصف
"	۱۲	نظری همدانی	نصیرای همدانی
"	۲۳	حاجی محمد نشانی	حاجی محمد نشاطی
۱۷۷	۳	نور الدین واقف	نور العین واقف
"	۲۲	سید الدین	سعید الدین
۱۷۸	۳ـ ۵	مقاله نگار لکھتے ہیں ''مؤلف نے بعض مشہور فارسی شاعروں کا ذکر ۰۰۰ بالکل نہیں کیا ہے۔ مثال میں خان آرزو اور مرزا غالب پیش کئے جاسکتے هیں''۔ تذکرہ میں آرزو کا ذکر مخطوطے کے ص ۸ـ ۹ پر ثبت ہے اور غالب کا ذکر اسد کے نام سے آخری اوراق میں موجود ہے جو بیاض کی شکل میں هیں اور مؤلف اپنی زندگی میں ان کو متن میں داخل نہ کرسکا تھا۔	
"	۱٦	سامری خموشی	سرمه سای خموشی
"	۲۱	اکثر شاعران	اکثر مشاهیران
۱۷۹	۱۰ـ ۱۱	''در زمانی که فقیر در لکھنو بود ۰۰۰ غلغلۂ شاعری انداخته'' یه عبارت اصل مخطوطے میں عیشی کے ذکر میں نہیں ہے بلکه ناطق مکرانوی کے ترجمے میں لکھی ہے۔	

فارسی ادب بعہد سلاطینِ تغلق پر تبصرہ

صفحہ	سطر	تبصرہ
۱۸٦	۱٦ـ ۱۷	بہار الانساب اور بہار المعانی کے مقابلے میں جو الفاظ بحار الانساب اور بحارالمعانی لکھے گئے هیں وہ بھی نادرست هیں۔ یه دونوں نام بحر الانساب اور بحرالمعانی هیں۔ یه دونوں

محمد بن جعفر مکی کی تالیف ہیں ۔

۱۸۷ فقہ فیروز شاہی اور فتاوی فیروز شاہی کے متعلق مبصّر کی رائے درست معلوم ہوتی ہے بظاہر یہ دونوں ایک ہی کتاب کے مختلف نام ہیں ۔

تبصرے پر تبصرہ

جناب رئیس احمد نعمانی کا تبصرہ پڑھا ۔ اس تبصرہ کے متعلق چند عرضداشت پیش ہے ۔

چشتی صوفیہ سے منسوب ملفوظات کی تردید پروفیسر حبیب صاحب نے کی تھی جو غلط فہمی کی بناء پر تھی ۔ اس موضوع پر ڈاکٹر ممتاز علی خاں اپنی پی ایچ ڈی تھیسس ''تیرہویں صدی میں ہندوستان میں فارسی نثر'' میں بحث کرچکے ہیں جس سے بھی بعض غلط فہمیوں کا ازالہ ہو جاتا ہے ۔ یہ تھیسس چھپ چکی ہے ۔ اس تھیسس کی اطلاع پروفیسر بروس (ڈیوک یونیورسٹی، امریکہ) کو بھی نہیں تھی اس لیے انہوں نے بھی اپنی کتاب ''صوفی لٹریچر ہندوستان میں'' میں پروفیسر حبیب کا اتباع کیا ہے ۔ ان تمام ملفوظات کو بیک قلم بغیر دلیل کے مسترد کردینا درست نہ ہو گا ۔

یہ کہنا کہ صوفیہ نے بالعموم قرآن کی تفسیریں غلط بیان کی ہیں بہت بڑا دعوی ہے جو محض لا علمی کی بناء پر کیا جاسکتا ہے ۔ ایسے دعووں سے احتراز ضروری ہے ۔

احادیث کے انتساب میں صوفیہ سے ضرور لغزشیں ہوئی ہیں لیکن پھر بھی ان کے اقوال کو غیر اسلامی نہیں ثابت کیا جاسکتا ۔ احادیث کے انتساب میں اشتباہ کا سبب ہی یہی ہے کہ یہ اقوال غیر اسلامی نہیں ہیں ۔

بعض فارسی کلام کی شرحیں صوفیہ نے اپنے اصول کے مطابق کی ہیں ۔ اُن کی مراد اُن کے ذوق کے مطابق ہے ۔ انہوں نے شعر فہمی کے لیے اپنی اصطلاحات بھی وضع کی ہیں ۔ اس لیے یہ عین ممکن ہے کہ ان کی تشریحات ہماری فہم کے مطابق نہ ہوں ۔

جہاں تک رباعی شاہ است حسین ... الخ کا تعلق ہے اس کے بارے میں قطعیت کے ساتھ نہیں معلوم ہے کہ اس کا مصنف کون ہے ۔ لیکن رباعی کی معنویت کے پیش نظر یہ اندازہ ہوتا ہے کہ اس کا مصنف کوئی عارف کامل ہے ۔ رباعی بہت دقیق ہے ۔ عوام تو درکنار

خواص کی فہم سے بھی بالاتر ہے اس لیے بہتر یہ ہے کہ اس پر کوئی بحث نہ کی جائے ۔ اس رباعی کی وہی تاویل قابل قبول ہوگی جو اسلام کے بنیادی عقیدہ سے متصادم نہ ہو ۔

مضمون ''یک بیاض نادر شعر فارسی'' پر اجمالی رائے پہلے ہی آچکی تھی رئیس احمد نعمانی صاحب نے اس کی تفصیلات پیش کردی ہیں جس سے معلوم ہوتا ہے کہ تبصرہ نگار نے مندرجہ تمام اشعار کا بڑا غائر مطالعہ کیا ہے ۔ ہم نے بھی ایک سرسری نظر ڈالی جس سے اندازہ ہوا کہ ان تفصیلات میں مزید اضافہ کیا جاسکتا ہے ۔ ہماری نظر میں صرف ایک مذکورہ بالا مضمون ہے اس لیے صرف اس ایک مضمون سے بعض مزید اغلاط کی مثالیں ذیل میں پیش کی جاتی ہیں ۔

صفحہ ۴۷ پر رباعی ''از درد فراقت ای به لب شکّر ناب'' کے بارے میں چند معروضات درج ہیں :

(۱) یہ رباعی اس مضمون میں امیر معزّی سے منسوب کی گئی ہے اور اسے غیر مطبوعہ کہا گیا ہے جبکہ یہ رباعی چھپ چکی ہے اور ابوالفرج رونی سے منسوب کی گئی ہے ۔ (دیکھیے ترانہ ہا گرد آوردۂ دکتر پرویز ناتل خانلری، انتشارات نوین ۱۳۵۳)

(۲) دوسرا مصرعہ وزن سے خارج ہے دکتر پرویز ناتل خانلری نے اس کو یوں لکھا ہے اور درست لکھا ہے:

نی روز مرا قرار و نی در شب خواب (ترانہ ہای مزبور)

(۳) تیسرے مصرع میں ''از'' کے بجائے اے ہونا چاہیے یعنی ای درّ خوشاب اسی رباعی کے بعد مضمون میں یہ رباعی ہے: ''ہرگز زضمیر من ۰۰۰ الخ''

(۱) اس رباعی میں دوسرا مصرع وزن سے ساقط ہے ۔ اکنون کے بجائے کنون ہونا چاہئے ۔ اس کا وزن یہ ہے مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع

(۲) تیسرے مصرع میں سگی کے بجائے سگ ہونا چاھیے ۔

دراصل رباعی کے تصحیح کی توقع کسی ایسے آدمی سے نہیں کی جا سکتی جو اس کے تمام اوزان سے واقف نہ ہو ۔

وحید اشرف ۔

گامی چند با کاروانِ حُلّه

پس از انتشـار مقاله ''گامی چند باکاروان حُلّه'' در شماره سوم نشریه دانش یکی از برادران افغانی مکتوبی ارسال داشت مشتمل بر اعـتراضـات بسیار به دو سه عبارت از مقالهٔ مزبور. در این جا عین مکتوب را بدون کم و کاست (و تنها با حذف عنوان) درج می کنیم و به دنبال آن پاسخ های نویسندهٔ مقاله را می آوریم . داوری هم با خوانندگان.

◆◆◆◆◆

شمارهٔ سوم مجلهٔ دانش مؤرخ پائیز سال ١٣٦٤ مطبوع پاکستان را که بنفقـهٔ مؤسسـات فرهنگی جمهـوریت محترم اسلامی ایران طبع و انتشار می یابد، خواندم و همدرسان دگرمن نیز خواندند.

درین شماره مقالهٔ معنون به ''گامی چند با کاروان حله'' و در آن مقاله اطالهٔ لسان و سوء ادبی که راجع بمقام والای سلطان هفت اورنگ سخن و عارف بزرگ قرن نهم هجری، مولانا نور الدین، عبدالرحمن جامی هروی، همشهری ما بعمل آمده بود موجب تحیر و تأثر گردید. نویسندهٔ این مقاله فراموش کرده که سخنوران زبان دری به اکثریت قاطع کتب و دواوین خود را به القاب سلاطین و امراء زمان شان مصدر نموده اند.

از امام الغیب فخر العارفین مجدود بن آدم سنائی غزنوی تا عصر ما این شیوه معمـول بوده، حتی مولانـا جلال الـدین بلخی رومی که کتابش را قرآن پهلوی خوانده اند در مکتوبات خود بوصف این طأیفه پرداخته، تا چه رسد به شیخ اجل سعدی و خواجه سخنوران حافظ . حتی شیخ اجل که دیباچه کتاب همایونش را بنام سعد پسر زنگی آغاز کرده و امیر ملک معـرفت و سخن خسرو دهلوی تا میرزا عبدالقادر بیدل، تا ستارهٔ اقبال اسلام علامه محمد اقبال این کار را کرده اند.

ویژه ابـو المعـانی میرزا عبـدالقـادر بیدل که در (میان) متأخران عارفیست منزوی و سخن پردازیست مستغنی .

و خودش میگوید: شعری که در نهاد کسان کدیه پرورد، بر لفظ او بشاش، و بمعنای او بری . امّا باوجود این، در ایام جوانی قطعاتی در مدح امرای خود دارد.

و حکیم امت ، احیا کننده افکار مسلمانان در روزگار ما علامه محمد اقبال (بخوانید) در منظومهٔ مسافر که پادشاهان افغانستان را بچه پایه ستوده (است) .

نمیدانم چیست که درمیان اینهمه، نویسندهٔ مقاله بر شخصیت بزرگ اسلام و مایه افتخار مسلمانان و شیخ طریقه نقشبندیه، مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی انگشت انتقاد نهاده و از دگران چشم پوشیده . در حالیکه سلاطین و خواجگان عصر جامی احترامی که به پایه والای فضائل علمی و عرفانی و سخنوری جامی داشته اند والاتر از چند شعریست که جامی در ستایش آنها سروده . نه تنها سلطان ادب پرور و هنر دوست حسین بایقرا و وزیر بی نظیرش امیرعلی شیرنوائی و امیر یعقوب بیک، بلکه سلطان بایزید ثانی سلطان البّر و البحر نیز این احترام را داشته و جامی را به استانبول زیبای خود مرکز مسلمانان جهان دعوت نموده و جامی دعوت را تأجیل کرده . چون این مقاله بر بنای تحقیق در احوال جامی و شرح تعظیم سلاطین و امرای عصرش در مورد وی نیست . تنها بذکر یک رباعی اکتفا میکنم که خواجهٔ بزرگ، وزیر دانشمند، امیر علی شیرنوائی هنگام بازگشتن جامی از سفر حج (به راه شام) به حضرت وی تقدیم داشته برای مثال درینجا میآورم .

انصاف بده ای فلک مینا فام
زین هر دو کدام خوبتر کرده خرام
خورشید زمین گرد تو از جانب صبح
یا ماه جهانگرد من از جانب شام

مگر نویسندهٔ محترم این قطعهٔ جامی را نخوانده است که گویا خودش در پاسخ مفتریات گفته و شرح داده است که قطعات مدحیه من استدعائیست نه تقاضائی . یعنی شاهان از وی استدعا کرده اند که نام آنها را به شعر خود مزّین گرداند نه آنکه وی از آنها مانند اکثر گویندگان تقاضائی داشته باشد.

جامی میگوید:

هست دیوان شعر من اکثر
غزل عاشقان شیدائی
بافنون نصایح است و حکم
منبعث از شعور دانائی
ذکر دونان نیابی اندر وی
کان بود نقد عمر فرسائی
مدح شاهان در او به استدعاست
نه زخوش خاطری و خودرائی

امتحان را اگر زسر تا پاش
بروی صدره و فرودآئی
زان نصایح بخاطرت نرسد
معنی حرص و آز پیمائی
هیچ جا نبود آن مدایح را
در عقب قطعه (ای) تقاضائی

نویسندهٔ مقاله شگفت است که بچند بیت جامی یا بدیباچه بائی که مرسوم همه گویندگان و در اثر استدعای شاہان بوده، سخن سرائی کرده آنهمه نصایح و اندرزهائی را که جامی بمشابه شلاق عبرت مکرّر در مکرّر بیاورده، ذکر نکرده و از تمام کتب و آثاریکه نظماً و نثراً در ظرف پنجصد سال بمقام والای جامی گواه صادق است، صرف نظر نموده و تنها بیک نسخه مجعول و مجهول که هرگز علماً ثابت نشده که در کدام عصر نوشته شده استدلال کرده، (این کتاب درین پنج قرن کجا بود ؟). آیا جای تأسف نیست که پیشوای هزاران هزار مسلمان از بخارا و سمرقند، افغانستان و کردستان و به عرب و سرتاسر مسلمانان نیم قاره به این استدلال ضعیف و روایت واحد، سالوس، تملق و ریا کار خوانده شود. در اخلاق اسلامی فریب دادن، ریأ و تملق از اکبر جرائم است .

نویسندهٔ مقاله فراموش کرده است که هنوز کتب جامی و ذکر جمیل وی در مدارس و مراکز عرفانی محل استفادهٔ مسلمانان است .

نویسنده دور نمی رفت تنها آثار عارف شهید استاد مطهری را در ایران مطالعه میکرد، تا میدانست بزرگان، بزرگان را به چه نیکی یاد میکنند، در مدارس سرمیزد و می دید کتب جامی با چه احترام هنوز دست بدست استادان و ارباب تحقیق میگردد.

این نوخاستگان چنین افترایی را در باب دیباچه کتاب اخلاق ناصری نیز روا داشته اند. آیا محل تأسف نیست درین ایامیکه قواء ملحد خدا نشناس و دشمن اسلام تربت پاک و آرامگاه جامی را در هرات بمبارد کرده است؛ مسلمانی در پاکستان قد عَلَم کرده و قلم بردارد (بدلیل مجعول) آن عارف بزرگ را مورد طعن و تشنیع قرار دهد. پس وحدت اسلام کجا شد که حضرت آیت الله العظمی امام خمینی مدظله در ایران آن را اعلان نموده و نظام اسلام که در پاکستان حکمفرماست .

تو از اغیار مینالی و من از یار مینالم

امضاء ط ، ع ، ق ، هروی .

یاد داشت نویسندهٔ مقاله

برای بررسی آنچه در مکتوب آمده، نخست آن را در چند بند خلاصه کنیم:

الف ـ جامی در علم و ادب و دین و عرفان پایگاهی بلند و در نزد عام و خاص و عارف و عامی مرتبتی ارجمند دارد و آثاروی بسی ارزنده و سودمند است و نویسندهٔ مقاله که او را مورد طعن و تشنیع قرار داده و اطالهٔ لسان و سوء ادبی به وی به عمل آورده و او را سالوس و متملق و ریاکار خوانده کاری ناروا مرتکب شده و همبستگی مسلمین و اتحاد امت اسلام را به خطر انداخته .

ب ـ ستایش شاهان و دولتمردان در آثار بسیاری از شاعران و بزرگان آمده و تنها جامی را نباید به این گناه گرفت و محکوم کرد.

ج ـ مقدمهٔ دیوان اول جامی که در آن مقاله مورد استناد قرار گرفته مجعول است .

د ـ چرا آن همه نصایح و اندرزهائی که جامی به مثابه شلاق عبرت مکرر در مکرر آورده ذکر نشده ؟

در مورد بند الف: حقیقت آنکه مقام والای جامی در عالم علم و ادب و عرفان و دیانت، و در نزد عام و خاص و عارف و عامی، و نیز اهمیت و ارزش آثاروی به هیچ وجه مورد انکار نویسنده مقاله نبوده ـ برخلاف آنچه معترض محترم وا نمود فرموده اند ـ و در این باب نیازی به تذکرات غلاظ و شداد ایشان نیست ـ آیا ایشان نمی دانند که اینجانب به عنوان مسئول مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان کتاب مفصلی را که در شرح احوال و ذکر فضایل جامی به اردو ترجمه شده بود جزء انتشارات این مرکز و با هزینه آن به چاپ رسانید. و مقدمه ای پراز تجلیل و ستایش از جامی بر آن نگاشت که در آن بیش از معترض محترم درباره مقام جامی و اهمیت آثار وی قلم فرسائی کرد و به انتشار کتاب لوایح جامی و ترجمهٔ انگلیسی آن از سوی این مرکز اشارت نمود و این که ـ کتاب دیگر او ـ شواهد النبوة را در دست تصحیح داریم تا هرچه زود تر به نحو مطلوبی چاپ شود.

اگر ایشان آن مقدمه و آن کتاب را (۱) ندیده اند بفرمایند تا نسخه آن را برایشان بفرستیم . گرچه ایشان حتی آنچه را در آن مقاله مورد

---

(۱) همچنین ترجمهٔ ''با کاروان حُلّه'' از انتشارات این مرکز را که صفحه ۳۵۱ تا ۳٦۲ آن در ذکر احوال و شرح فضایل و تجلیل آثار جامی است .

اعتراض در تایید مقام جامی در علم و ادب و عرفان و دین بوده (۲) نخواسته ببیند و تنها آنچه را گمان می کرده جای ایراد دارد به نظر مبارکشان رسید است.

این نیز که جامی با عنوان سالوس و متملق و ریاکار یاد شده ... معترض محترم توجه نفرموده اند که این بخش مقاله، نقل از کتابی دیگر و صاحب قلمی دیگر است و حتی اگر کفر باشد نقل آن کفر نیست چه رسد که خود این ناچیز صریحاً در مورد آن نوشته است: این گونه تعبیرات تند را نویسندهٔ این مقاله به کار نمی برد و تایید هم نمی کند. بنگرید به ماخذی (۳) و برای آن که خوانندگان مقاله حتماً به این عبارت توجه کنند و خیلی زود هم آن را ببینند، به جای این که مثل همه حواشی آن در پایان و درلا به لای (پیوست ها) بیاورد در پائین صفحه آن را ذکر کرده و تعجب است که معترض بسیار دقیق و حقیقت جوی و منصف ما آن را ندیده اند و ندانسته اند که حتی نقل ابن عناوین برای رد کردن آنها و دفاع از جامی است و برای توجه دادن به این که منسوب کردن جامی به ستایشگری مستلزم چنین نسبت هائی به او نیست.

مراد از ''طعن و تشنیع'' به جامی و زبان درازي و بی ادبی نسبت به او نیز اگر عنوان سالوس و ... است که پاسخ آن گذشت. اگر هم بحث دربارهٔ ستایشگری های جامی را ـ ولو بالحن مؤدبانه و با نفی نسبت سالوس و ... از وی باشد ـ طعن می شمارند و با اعتقاد به وحدت مسلمین منافی مي دانند. گمان نمی رود تحلیلگران بصیر با ایشان موافق باشند. چراکه بالآخره هرکس ـ در هر مرتبه ای از عظمت باشد ـ نمی توان از داوری دربارهٔ او خود داری کرد وگرنه باید باب بررسی های تاریخی را یکباره مسدود ساخت. گذشته از اینکه آنچه ایشان طعن و تشنیع های ما به جامی شمرده اند حتی یک صدم گزندگی طعن و تشنیع های مولانا جامی به فیلسوفان و برخی از فرقه های اسلامی و بعض از عرفا و دیگر بزرگان را ندارد ...

در مورد بند ب: نیز افاضات ایشان توضیح واضحات و تشریح بدیهیات است و صاحب این قلم خیلی پیش از ایشان به موضوع توجه داشته و در مقدمه مفصل ''جهانگشای خاقان '' (از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان) به این نکته اشاره کرده است که: ''آثار بسیاری از بزرگان گذشته از جمله علامه اقبال متفکر و سخنسرای انقلابی ـ از نام و ستایش قدرتمندان پیراسته نیست و بنا براین

(۲) از جمله در عبارات مذکور در صفحه ۹۰ از شماره سوم مجله دانش.
(۳) همان ماخذ صفحه ۱۲۵ پاورقی.

نباید از میان آنهمه تنها یک تن را گرفت و به این جرم محکومیت مطلق او را صادر کرد. نگاه کنید به همان ماخذ صفحه سی و پنجم'' هدف آن مقاله نیز نه محکوم کردن جامی بلکه رسیدگی به دو دعوی مخالف بود:

۱ـ جامی ستایشگر سلطان و وزیر نبود (مجله دانش شماره ۳ صفحه ۱۲۳)

۲ـ جامی دست به کاری زده است که جز ریا و سالوس و تملق نامی بر آن نمی توان نهاد (همان ماخذ ـ صفحه ۱۲۵)

و ما روشن کردیم که هیچ یک از این دو دعوی صحیح نیست و واقعیت امر چیزی بوده است ما بین این دو. و شگفتا که معترض محترم تنها نظریه دوم را که در آن مقاله برای رد شدن مطرح گردیده، به ریش نویسنده مقاله بسته اند و هو جنجال راه انداخته اند، در حالی که بنا برین این شیوهٔ مرضیهٔ ایشان، نظریهٔ اول را هم می شد به نویسندهٔ ناچیز نسبت داد.

در مورد بند ج نیز باید پرسید چه دلیلی بر جعلی بودن آن مقدمه دارید؟ اگر می فرمائید ''معروف آن است که وی دیوان اول خود را در زمان سلطان حسین بایقرا گرد آورده'' عرض می شود که ''رب شهرة لا اصل لها'' وانگهی با نوشتهٔ مؤلف ''حبیب السیر'' که خود در روزگار جامی متولد شده چه باید کرد که صریحاً می گوید: ''مولانا دیوان اول خود را در زمان سلطان ابوسعید ترتیب داده'' اگر هم اشکال شود که چرا از مقدمه مزبور فقط یک نسخه باقی مانده و این نسخه درین پنج قرن کجا بوده ؟ جواب این است که اولاً یک نسخه بودن یک اثر و ناشناخته ماندن آن در طول قرن ها دلیل قاطعي بر مجعول بودن آن نیست و بسیاری کتاب ها را سراغ داریم که از آن ها یک نسخه بیشتر شناخته نگردیده و آن هم پس از قرن ها که دور از دسترس محققان بوده ــ بآنکه هیچ کس در صحت نسبت آنها به مؤلفانش تردید ننموده . ثانیاً یک نگاه سطحی بیندازید به فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان ص ۸۳ ـ ٤۸۲ و فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان ج ۷ ص ٥۹٤ و ٥۹٥ و ٥۹۸ و فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۳ ذیل شماره های ٦ ـ ۲۲۰۹۰ و ۲۲۱۰۷ و ۲۲۱۷٥ و فهرست های دیگر تا ببینید:

۱ـ کثیری از نسخه های معتبر دیوان جامی با همان عبارتی آغاز می شود که در مقدمه مزبور می بینیم: موزون ترین کلامی که غزلسرایان انجمن و انس و محبت ۰۰۰ و نه با عباراتی که در چهار مقدمهٔ شناخته

شدهٔ وی بر مجموعه های اشعاری دیده می شود. و این یعنی وجود نسخه های فراوان از مقدمهٔ مزبور و نیز از دیوانی که جامی به نام سلطان ابوسعید پرداخته .

۲ـ بسیاری از نسخه های معتبر موجود دیوان جامی پیش از سال ۸۸٤ که گفته می شود وی برای اولین بار دیوان خود را در آن تاریخ به نام سلطان حسین بایقرا گرد آورده، کتابت شده و پاره ای از نسخه های آن نیز بواسطه یا بیواسطه از روی نسخه هائی استنساخ شده که پیش از تاریخ مزبور تدوین و کتابت گردیده . و این مؤیّد آن است که جامی پیش از روزگار سلطان نامبرده در دور سلطان ابو سعید و به جامی وی دیوان خود را جمع آورده بود.

۳ـ بعضی نسخه های دیوان جامی نیز در فهرست ها به این گونه معرفی می شود؛ به نام شاه ابو سعید است .

گذشته از این ها اشعاری که در شمارهٔ سوم مجله دانش (ص ٤ ـ ۱۲۳) آوردیم و گفتیم که جامي در ستایش سلطان ابو سعید سروده و در مقدمه مزبور گنجانده، تمام آنها در ضمن یک مثنوی شصت بیتی در مدح سلطان مزبور در دیوان چاپی جامی نیز موجود است (ص ۵ ـ ۷۷۳) و از همان اشعار و قبل و بعد آنها (از جمله این مصرع: هرچه داری به عرض شاه رسان) می توان فهمید که جامی مجموعه اشعار خود را نخست به نام سلطان ابو سعید کرده، بعلاوه این که در آن مقدمه و آن اشعار چیزی نیست که نتوان به جامی نسبت داد و این شاعر نامی از این گونه سروده ها در ستایش سلاطین بسیار دارد. و نمونه آن در ستایش همین سلطان ابو سعید را در ص ۲، ۳ و ٤۲۸ دیوان چاپی وی می توان یافت .

در مورد بند ''د'' نیز با توجه به شکایت هایی که معترض محترم از حکومتگران افغانستان دارند نظر ایشان را به این گونه نصایح و اندرزها که جامی به مثابه شلاق عبرت مکرر در مکرر بیاورده (به قول معترض محترم) جلب می نمایم:

در دلالت رعایا

بحق شناسي و شکرگزاری سلاطین چه عادل و چه جائر

ای درین تنگ فضا گشته اسیر

زیر تیغ و قلم شاه و وزیر

گه زتیغ ستمی همچو قلم
فرق سر شق شده رنج و الم
گه بزخم قلم همچون تیغ
غرق خون ماندهٔ افسوس و دریغ
جگری گیر به دندان دو سه روز
بنشین خرم و خندان دو سه روز
پردهٔ تنگ دلی ساز مکن
داستان گله آغاز مکن
همچو شمع از اثر تیغ بخند
لوح سان نقش قلم را بپسند
نفع شه بیش بود از ضررش
خیر او نیز هم افزون زشرش
شکر نفعش چو نگفتی هرگز
چون گل از وی نشگفتی هرگز
این همه از ضرر او گله چیست
خیر بین شو زشر او گله چیست
تیغ او گر بمیان سد نشود
کید یأجوج فتن رد نشود
رمح او شاخ سعادت ثمر است
که ازو کام امل میوه خور است
قهر او گر نشود شحنه شهر
شهد در کام کسان گردد زهر
سوی تو ظلمی ازو گره کرد
دست ظلم دگران کوته کرد
تخم روزیت که دهقان کارد
مکنت از بازوی سلطان دارد
تاجران رخت که از راه آرند
سوی شهر از مدد شاه آرند
پاسبان شبت از دزد ویست
حارس روز تو بی مزد ویست
قدر هریک که شمردم بشناس
پیشه کن قاعده شکرو و سپاس

از برای تو یکی کار گذار
که بی مزد کند اینهمه کار
گر دو صد گنج و گهر افشانی
مزد یکروزه ادا نتوانی
نیست هر نقد که گیرد زتو شاه
مزد یک کارگر کار آگاه
اینهمه ناله و فریاد که چه
اینهمه طعنه و بیداد که چه
گرچه پیش تو بود ظلم نمای
شاید آن عدل بود پیش خدای
ای بسا عدل که دارای جهان
کرده در صورت ظلم است نهان

البته معترض محترم می توانند بفرمایند که جامی در این شعرها فقط دعوت به تسلیم و سکوت در مقابل حکومت های ستمکار سلطنتی کرده است و نه دیگر حکومت های ظالم!

در خاتمه آیا بهتر نبود که معترض محترم به جای این همه شیون و غوغا و اعطای القابی همچون ''این نوخاستگان'' و ''این مفتریان'' به نویسندهٔ آن مقاله و عوض متهم ساختن وی به ''اطالهٔ لسان و سوء ادب'' و ''افترا'' و ''طعن و تشنیع''، به جای همه این ها یک بار به دقت بحث مربوط به جامی را در آن مقاله می خواندید و بعد در صدد ایراد و اعتراض برمی آمدند؟ نمی دانم، شاید ایشان هیچ موضوع دیگری برای قلمفرسائی و هیچ راهی برای تحصیل نام نیافته اند جز در افتادن با آدم گمنام و بینامی مثل نا چیز و عَلَم کردن ''لا اله'' و ندیده گرفتن ''الا الله'' در آن مقاله و صدور حکم تکفیر. شاید هم ایشان می خواهند وسط دعوی به نفع خود نرخ تعیین کنند و با متهم کردن نویسندهٔ مقاله به ''حمله به جامی'' و وانمود کردن خویش به عنوان مدافع آن بزرگوار، مالکیت انحصاری خود و قوم خود را به ''عارف جام'' به ثبت برسانند؟ چنانکه ازلقب ''همشهری ما'' که به وی داده اند همین امر مفهوم می شود ولی مگر ایشان نمی دانند که جامی در مقدمه اولین دیوان متداول خود بالصراحه می نویسد که مولد وی ولایت جام (از ولایات شرقی ایران) است. و تخلص خود را نیز از نام همان منطقه گرفته؟ و مگر نمی دانند که به نوشته تکملهٔ حواشی نفحات (از لاری شاگرد جامی) و به تصریح تذکره های معتبر (همچون عرفات العاشقین و میخانه و ریاض

الشعراء) نیاکان جامی از محله دشت اصفهان بوده اند و ۰۰۰ ؟ در این صورت چگونه می توان سهم ایران را از میراث فرهنگی وی ندیده گرفت و او را به افغانستان اختصاص داد ؟ بعلاوه در آن روزگار ایران و افغانستان وضعیت امروز را نداشته و دو واحد مجزا نبوده اند که کسی را صرفاً بتوان افغانی و همشهری شما شمرد و نه ایرانی و همشهری ما، و جامی حتی اگر هم اصالةً خراسانی و اصفهانی نبود باز تنها همشهری شما نبود که خود را به عنوان مالک و مدافع و میراث خوار حقیقی او مطرح کنید. (و اشتباه نشود که این سخنان به معنای هیچ گونه ادعای ارضی نسبت به خاک افغانستان نیست) و پس از همه اینها، مانه تنها مولانا جامی بلکه شیخ سعدی و خواجه حافظ و تمامی بزرگان دیگر را هم دو دستی تقدیم شما می کنیم به شرط آن که به جای جنگ و دعوی بر سر مالکیت آنها به تکمیل میراث فرهنگی و معنوی آنان بپردازید و ما را هم به اسائه ادب به ساحت مقدس آنان متهم نفرمائید. والسلام.

فارسی زبان اور متعرّبین

جناب وارث سرہندی کا مضمون ''فارسی زبان اور متعرّبین'' نظر سے گذرا۔ مرعوب کن عنوان کے باوجود دلچسپ اور مفید ہے اور اسے ایک اچھی کوشش کہا جاسکتاہے۔ ہر چند کہ اس میں کوئی نئی بات بیان نہیں کی گئی ہے لیکن مبادیاتِ موضوع کو ایک اچھی ترتیب سے اسطرح بیان کردیا کہ مفاہیم واضح ہوجائیں قابل ستائش ہے۔

ط اور ت اور پ اور ف کے صوتی تبادلے کے بارے میں جو بات کہی گئی ہے وہ بھی ایک عام بات ہے فارسی زبان سے دلچسپی رکھنے والوں کو عام طور پر معلوم ہی ہوتی ہے اور جہاں تک معرّب املا کا تعلق ہے فارسی زبان کی املا میں اس قسم کی اصلاح کی گئی ہے۔ یہ کیسے ممکن تھا خالص فارسی زبان لکھنے اور عربی الفاظ کے اخراج کی اتنی بڑی مہم چلی ہو اور اس میں اس معمولی بات کا خیال نہ رکھا گیا ہو چنانچہ اسی پر عمل ہوا۔

جہاں تک مسائل کا تعلق ہے تو وہ ہر زبان میں رہتے ہیں اور ان کے حل کی کوششیں بھی ہوتی رہتی ہیں۔ لیکن اس قسم کی اصلاحات جن کی تجویز پیش کی گئی ہے زبان میں رواج پا جائیں تو

بڑی بات ہے زبان کا اس قسم کی تبدیلیوں یا اصلاحات کو قبول کرلینا شرط اوّل ہے زبان ضرورت اور سہولت کے فطری اصول کے تحت تبدیلیوں کو رد یا قبول کرتی ہے اور اس سلسلے میں زبردستی اور جبر کو بالکل برداشت نہیں کرتی ـ زبان میں بے قاعدگی کا گذر نہیں ہر بات کسی نہ کسی قاعدے کے تحت ہوتی ہے ـ زیرِ نظر مضمون میں جن بے قاعدگیوں کا ذکر کیا گیا ہے ان کا جواز رواجِ عام قاعدے میں مضمر ہے پھر بھی اصولاً جو بات سرہندی صاحب نے کہی ہے درست ہے ـ

''صد'' اور ''سد'' کا معاملہ اس لیے عجیب نظر آتا ہے کہ یہ دونوں الفاظ پہلے ہی فارسی لغت میں ہم معنی ہیں اور ''فرہنگ عمید'' میں دیکھے جاسکتے ہیں ـ اس لغت کا ذکر صاحبِ مضمون نے کیا ہے لیکن کسوٹی رواج اور چلن ہے جو ''سد'' کو حاصل نہیں اور 'صد' کو ہے ـ سد لغت میں اس طرح مردہ پڑا ہے کہ عام طور پر کسی کو اسکے وجود کا علم بھی نہیں ہے ـ دوسرا لفظ ''سدّ'' ہے اس میں اگرچہ دال مشدّد ہے لیکن عام تحریر اور طباعت کتب میں اکثر تشدید کو ضروری نہیں سمجھا جاتا اسی صورت میں اگر سد بمعنی صد کو رواج دیا جائے تو عام پڑھنے والوں کو جو زبان اور لغت سے خصوصی دلچسپی نہیں رکھتے دشواری ہوگی اور ان کے الجھن میں پڑجانے کا قوی امکان ہے ـ وہ سد (بمعنی صد) اور سدّ سکندری والی سدّ میں فرق نہ کرسکیں گے ہر چند زبان سب کے لیے ایک ہے لیکن عالم و عامی کی زبان میں فرق ہونا لازم ہے پھر بھی زبان کو عام آدمی کے لیے دشوار بنانے کی کوشش کوئی اچھا اقدام نہیں ہے ـ جن لوگوں کو متعربین کہا گیا ہے وہ لوگ علماء تھے اور ہیں چنانچہ انکی زبان کا عربی زدہ ہونا ضروری ہے بلکہ یہ انکی مجبوری ہے،اسے عام زبان کی طرح رواج حاصل نہیں رہا ہے یہ ایک پڑھی لکھی اقلیت کی زبان کی خصوصیت ہے یا پھر غیر اہل زبان کی،اس لیے کہ ہر نیا طالبعلم جو زبان سیکھتا ہے یا وہ لوگ جو اہل زبان نہیں ہوتے ان کا رجحان مشکل لغات کی طرف زیادہ ہوتا ہے اور وہ لوگ بھی معرب الفاظ زیادہ بولتے اور لکھتے ہیں ـ

عرض کیا گیا تھا کہ زبان میں رواج کو بڑی اہمیت حاصل ہے.مرزا غالب نے خورشید کو ہمیشہ خُرشید لکھا اور اسی کو صحیح جانتے تھے مگر اس لفظ کی یہ املا رواج نہ پاسکی ـ غالب کی مخالفت کے باوجود اس لفظ کی املا عام طور پر ''خورشید'' ہی ہے اور اسی کو درست سمجھنا چاہیے ـ

ذال معجمہ کا مسئلہ اب بعد از وقت (Time barred) ہے مگر
پرانا اور دلچسپ مسئلہ ہے اسکے رواج کو اھل ''فارس'' نے زبان کے
قواعد کے مطابق زمانہ قدیم سے قبول اور اختیار کیا ہے اور آگے چل
کر بقول وارث سرہندی صاحب اس سلسلے میں بھی اصلاح ہوگئی اور
آذر کو آزر لکھا جانے لگا ہے۔ ذال معجمہ کی حقیقت پر زور ڈالتے
ہوئے اے ٹی اومسٹڈ اپنی کتاب ''ایران قدیم'' (ترجمہ سیّد عابد علی
عابد) میں لکھتے ہیں کہ لفظ آزاذان (آزادان) میں اولاً ذال معجمہ ہی
تھا بلکہ اسکی ایک صورت 'آزادتان' بھی رائج تھی جس میں ت اور
دال کا بدل ہے یہ بات انہوں ایرانی آبادی کے بعض طبقات کا ذکر کرتے
ہوئے بتائی ہے۔ مصنّف کی اس تحقیق سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ ذال
معجمہ کی آواز زبان ایرانی کی صوتیات میں عربوں کے تسلّط سے قبل
شامل تھی اسلئے اس کا تعلق عربی زبان کی صوتیات سے ویسا نہیں
ہے جیسا ث ص ظ اور ض وغیرہ کی آوازوں کا ہے یہ آواز مشترک
آوازوں میں سے تھی لیکن عربوں کے تسلّط کے بعد جب عربی زبان
ایران میں رائج ہوئی (علمی زبان ہی کی حیثیت سے سہی) اور قدیم
ایرانی الفاظ متروک ہوگئے تو ایک زمانہ ایسا آگیا کہ ذال معجمہ کو
ایران میں عربی آواز کا قایم مقام سمجھا جانے لگا اور لوگ اس کی
لسانی اھمیت اور حقیقت سے واقف نہ رہے اس لیے تاریخ لسانیات سے
دلچسپی عام نہیں ہوئی۔ پھر بھی متخصصین ہر دور میں ہوتے ہیں۔
محقّق طوسی جن کے زمانے تک ذال معجمہ کا استعمال فارسی میں
ہوتا تھا (دال کے بدل کے طور پر) اس کے مخصوص استعمال سے واقف
تھے چنانچہ زبان فارسی کے دستور کے مطابق ذال معجمہ کے استعمال
کے بارے میں انہوں نے یہ مشہور رباعی کہی ہے:

آنان کہ بپارسی سخن می رانند — در معرضِ دال ذال را ننشانند
ما قبل وی ار ساکن جزوای بود — دال است وگرنہ ذال معجم دانند

اور بقول سیّد عابد علی عابد (مترجم ایرانِ قدیم۔ اے ٹی او مسٹڈ)
فارسی کے پرانے مخطوطات میں اس بات کو ملحوظ رکھا جاتا تھا۔
مؤلف ''فرھنگ عمید'' نے بھی اپنی فرھنگ کے دیباچے میں
مختلف حروف کے بیانِ میں دال اور ذال معجمہ کے متعلق لکھا ہے۔

''حرف دال سابقاً در برخے کلمات ذال تلفظ می شدہ و متقدمین
برای تلفظ دال و ذال قاعدہ ای قایل بودہ اند چنانکہ شاعری
گفتہ است۔۔۔''

اور اس کے بعد محقّق طوسی کی وہی رباعی درج کی ہے جو اوپر

نقل کی جاچکی ہے ۔ اس کے بعد اس مقدّمے میں عمید لکھتے ہیں:

''اگر ما قبل ساکن و حرف علت (و ۔ ا ۔ ی) باشد دال و الاّ ذال تلفظ می شدہ باین قاعدہ کلمات گنبد، نمود و گشود و امثال آن با ذال تلفظ می کردند و گنبذ و نموذ و گشوذ می گفتند. امّا امروز این قاعدہ رعایت نمی شود. ''

اس اقتباس سے یہ ظاہر ہوتا ہے کہ جب تک فارسی زبان میں ذال کا تلفظ برقرار رہا تو وہ قاعدہ بھی جو محقق طوسی نے رباعی میں بیان کیا ہے دستور زبان فارسی اور فارسی زبان کی صوتیات کا حصّہ رہا جب دال اور ذال کے تلفظ کا فرق باقی نہ رہا اور صرف دال کی آواز باقی رہ گئی تو یہ قاعدہ بھی متروک ہوگیا یعنی اصل اور اہم بات کسی قاعدے کا رواج اور چلن ہے آج جو الفاظ جس طرح لکھے جارہے ہیں اگر کوئی خاص وجہ پیدا نہ ہوگئی تو وہ کل بھی اسی طرح لکھے جائیں گے لیکن جب کوئی لفظ چلن برقرار نہیں رکھ سکتا اور اس کا رواج باقی نہیں رہتا تو وہ قاعدے بھی بیکار ہوجاتے ہیں جو اس سے متعلق ہوتے ہیں یعنی پہلے قواعد زبان کی پیروی کرتے ہیں اور پھر زبان کو انہی قواعد پر کسا اور پرکھا جاتا ہے لیکن قواعد اور زبان کی جنگ میں ہمیشہ فتح زبان ہی کی ہوتی ہے ورنہ زبان مردہ سمجھی جائے گی ۔

جیسا کہ سرہندی صاحب نے لکھا ھے عام طور پر جن الفاظ میں عربی حروف ھوں ان کی املا میں عربی حروف برقرار رھنا چاھئیں ۔ لیکن فارسی الفاظ میں جہاں عربی حروف اصلاً موجود نہیں ھیں وھاں فارسی حروف کی ٹھونس ٹھانس نہیں ھونی چاہیے لیکن اردو میں اس کے خلاف بھی ھوا ھے ۔ پہلے 'طیار' لکھتے تھے اور اب 'تیار' لکھتے ھیں لیکن اسے پھر 'طیار' لکھنے کی تجویز پر اصرار ایک فضول اور ناقابل عمل تجویز ھے اس لیے کہ رواج کے خلاف کوئی فیصلہ حتمی نہیں ھوتا اسے مستثنیات میں شمار کرنا ھوگا جو دستور و قواعد میں داخل سمجھے جاتے ھیں ۔ اس لیے ناچیز سرہندی صاحب سے اتفاق کرتے ھوئے بھی ان کے بتائے ھوئے قواعد پر آنکھ بند کرکے عمل کرنے کے حق میں نہیں ھے ۔ اس لیے کہ زبان اپنی ضرورت اور مزاج کے مطابق تبدیلیوں کو رد یا قبول کرتی ھے ۔ فارسی زبان کو عربی الفاظ سے پاک کرنے کی تحریک پور داود اور ان کے معاصرین نے چلائی تھی مگر وہ ناکام ھوئی بلکہ اس زبردست زیادتی کا ردّ عمل زبان میں اس طرح ھوا کہ اب عربی الفاظ کا تناسب پہلے سے بھی زیادہ ھوگیا ھے بلکہ

اب عربی الفاظ پہلے سے زیادہ عربی لغت کے معنوں میں استعمال ہونے لگے ھیں یہاں تک کہ اب 'بر علیه شما' جیسے بے قاعدہ اور مہمل جملے کو بھی کوئی فارسی زبان سے خارج نہیں کرسکتا ۔ یہ جملہ تحریر و تقریر میں اب بھی بولا جاتا ھے حالانکہ دکتر خانلری جیسے فاضل اساتذہ نے ''مجلۂ سخن'' میں اس کے خلاف لکھا اور اس کی مہملیت کو واضح کرنے کی کوشش کی ۔ فاضل استاد نے اس قبیح جملے کے متعلق لکھا ھے:

''بر علیه'' چیست ؟ علیه براو ۔ بر علیه بر او ۔ این ترکیب زشت را بی سوادهای اخیر در آورده اند وگرنه در تمام ادبیاتِ فارسی ترکیبی باین بد ترکیبی نیست ۔ بجای آن ''برضد'' و ''بخلاف'' و امثال آن گفته اند ۰۰۰''

''در فارسی بر علیه کسی باچیزی مبارزه می کنند و نه بضد آن بلکه باچیزی باکسی می جنگند و پیکاری می کنند و مصاف می دهند و ستیزه می کنند''.

لیکن ایسے استادوں کی سعی بھی بے نتیجہ ثابت ہوئی اور یہ قبیح جملہ اب بھی بول چال میں شامل ہے بلکہ تحریر میں بھی دیکھنے میں آتا ہے ۔

قاعدۂ کلیہ عام طور ہر زبان میں رائج ہوتا ہے لیکن خاص خاص مسائل میں زبان اپنی فطرت مزاج اور ضرورت کے مطابق جس چیز کو سہولت سے اپنا سکتی ہے قبول کرلیتی ہے اور نئے کلیے مرتب کرتی ہے بالآخر قواعد کو زندہ زبان کے تحت ہی رہنا پڑتا ہے ۔ اس کا مطلب یہ نہیں ہے کہ ''بر علیه'' قسم کے جملے زبان کو خراب نہیں کرتے بلکہ یہ ایک انتہائی مثال ہے جہاں زبان ماہرین کی رائے کو نظر انداز کردیتی ہے ۔ مصلحین اگر زبان کے امکانات سے ناواقف ہوں اور زبان پر ضرورت سے زیادہ بوجھ ڈالنا چاہیں تو وہ اصلاح کی تمنّا اور کوشش ہی کرسکتے ہیں مگر اپنی کوشش اور تمنّا کو زبان پر مسلّط نہیں کرسکتے ۔ ہر مصلحِ زبان کو یہ حقیقت ذھن میں رکھ کر اصلاح کی طرف قدم بڑھانا چاہئیے ۔

زبان کو قواعد کا اسیر بنانا قواعد اور زبان کی شادابی اور ارتقاء کے خلاف ہی جاتا ہے اس قسم کے رجحانات بڑھتے بڑھتے زبان کی فطری ترقی کی راہ میں حائل ہوتے ہیں اور بڑھ جائیں تو رفتہ رفتہ اسے زندگی کی حرارت سے محروم بھی کردیتے ہیں ۔ سنسکرت، یونانی اور کئی قدیم زبانوں کا حشر ہمارے سامنے ہے اس لیے مناسب ہے کہ زبان

کو اس کی فطرت اور قانون ارتقاء کے تحت بڑی حد تک آزاد چھوڑ دیا جائے - زبان سے دوستی کا یہی تقاضا ہے - قواعد پرستی کا رجحان زبان کے لیے مضر ہے - ضروری ہے کہ ہم قواعد پرستی اور قواعد شناسی میں تمیز کریں اور ''ذال معجمہ'' جیسے مسائل کو ازسر نو زندہ کرنے کی کوشش نہ کریں اس لیے کہ وہ اپنی موت مرچکے ہیں -

الیاس عشقی
لطیف آباد - حیدرآباد (سندھ) -

محترم وارث سرہندی کے مقالے اور اس کے مشتملات میں ہماری باہمی مراسلت کے اقتباسات اور دو طرفہ مبحث ہی دو آتشہ کر کے ترتیب دیئے گئے ہیں - لیکن اس میں دلائل و شواھد سے گفتگو کرنے کی بجائے ادعائے محض اور طعن و تشنیع کا رنگ غالب ھے - وارث صاحب کا مسئلہ دراصل ایران کے فارسی گویان کی عربی مخارج میں مشکلات کا نہیں ہے بلکہ پنجابی لہجے میں تلفظ کی مشکلات کا ہے - اُن کا مولد ''سرہند'' مشرقی پنجاب میں گورمکھی بولنے والے سکھوں میں گھرا ہوا ہے - موجودہ مسکن ''کنجروڑ ''بھی مشرقی سرحد پنجاب پر واقع ہے - وسطی پنجاب کی بولی جسے ماہرین نے ''مشرقی پنجابی '' کا نام دیا ہے اس میں تساہلِ زبان کا غلبہ ہے اور عوام کے لئے عربی مخارج اور فارسی تلفظ تو در کنار اردو کو صحیح طور سے بولنا بھی محال ہے - اس ماحول میں نشوونما پانے والے ذھن نے مرزا غالب کے لسانی نظریات میں اپنے مخصوص علاقائی مسئلے کا یہ حل تلاش کرلیا ہے کہ مشکل مخارج کو زبان سے خارج ہی کردیا جائے -

راولپنڈی /پوٹھوہار کی بولیاں لہندا (Lehnda) گروپ سے تعلق رکھتی ھیں، لیکن مشرقی پنجابی پر گورمکھی اور بھاشا و ھندی کے اثرات ھیں - اس جگہ کے باشندے بالعموم ا ء ع - ف پھ - ث س ص - جھ چھ - ح ہ - خ کھ - چھ ش - ذ ز ض ظ ج - ط ت - غ گ - ک ق - وغیرہ میں فرق و امتیاز نہیں کرتے - گورمکھی اور سنسکرت کی دیوناگری لپیوں میں بھی ان ہم آھنگ مخارج کے لیے علائم قریباً مفقود ہیں - سنسکرت اور فارسی کو ''ہند یوربی'' آریہ لسانی گروپ کی

ہم جماعت زبانیں سمجھ کر فارسی لہجہ و الحان کو ہندی بھاشاؤں پر قیاس کرلینا درست نہیں ہے ۔ اِس بے اصل قیاس سے اکثر ھندی لغت نویسوں اور شاعروں نے لسانی مسائل میں ٹھوکر کھائی ہے ۔ اس گروہ نے فارسی لہجہ و الحان کا جائزہ بھی ہند کے فارسی پڑھے لوگوں کے لحن سے لے کر اس دقیق موضوع پر خامہ فرسائی کی ہے اور غلط نتائج اخذ کرکے ان کی تشہیر کی ہے ۔ پچھلے دنوں ہمارے ایک ہم وطن اسکالر نے روزنامہ جنگ کے کالموں میں اپنے دورۂ ایران کا ذکر کرتے ہوئے اسی الجھن کو بیان کیا ہے ۔ موصوف نے لکھا کہ جو تعلیم وطن میں حاصل کی تھی وہ ایرانی فارسی کے آگے ناکام ہوگئی اور وہاں گفتگو کے لیے ترجمان کی ضرورت لاحق ہوئی ۔ دراصل ایران کے باشندوں کا تکلم برصغیر کے مقابلے میں بہت ارفع اور اُن کے تلفظ و ادائیگی میں صحتِ مخارج کا معیار عربوں سے کم نہیں ہے ۔ ایران کا تو لسان و ادب میں ایک بین الاقوامی مقام ہے جس میں کلام کی گنجائش نہیں ہے ۔ مشرقی جانب افغانستان میں کابل اور اس کے نواحات میں سردار خیل، بعض ہزارہ جات اور دوسرے شیخ محمدی فارسی دان وغیرھم کی زبان بھی ھم لوگوں سے بدرجہا بہتر ہے ۔ انہیں نام نہاد عربی مصوتے کسی مشکل میں مبتلا نہیں کرتے ۔ اسی طرح پاک و ھند میں ھندی و گورمکھی والے ھندو سکھ گھرانوں کے مقابلے میں عربی فارسی سے مانوس مسلم گھرانوں کی زبان، لہجہ اور ذخیرۂ الفاظ میں نمایاں فرق موجود ہے ۔

میاں محمد سعید ۔ کراچی

◆◆-◆◆-◆◆

اتفاق دیکھئے کہ ''ذال'' کے متعلق میاں محمد سعید صاحب کا مضمون ''اخبار اردو'' میں اور وارث سرہندی صاحب کا ''دانش'' میں ایک ساتھ ہی شائع ہوا ۔ میرا رجحان میاں صاحب کی تائید میں ہے ۔ مانا کہ ذال فارسی میں نہیں ہے مگر صدیوں سے رائج ہے جیسا کہ انہوں نے دستاویزی شہادتیں پیش کی ہیں یہ ایسے ہی ہے جیسے کہ ''ط'' سے طوطا لکھا جاتا رہا ہے اور اب بھی لوگ لکھتے ہیں لہذا طوطا اور توتا جس طرح صحیح ہے گذارش اور گزارش بھی (صحیح ہے) ۔

خسروی ۔ کراچی ۔

◆◆-◆◆-◆◆

پاکستان میں فارسی ادب ۔ جلد چہارم
(جوابِ تبصرہ)

دانش کے شمارۂ ۴ میں محترم ڈاکٹر ظہورالدین احمد کی تصنیف ''پاکستان میں فارسی ادب'' جلد چہارم پر ہم نے تبصرہ شائع کیا تھا اس میں مذکور بعض آراء سے فاضل مصنّف نے اختلاف کیا ہے اور اپنے نقطۂ نظر کی وضاحت کی ہے ۔ یہ وضاحت بلا تحریف شائع کی جارہی ہے البتہ جوابِ تبصرہ کو دانش کے تبصرے سے ہم آہنگ رکھنے کے لیے ڈاکٹر صاحبؔ کی تحریر کی ترتیب کو بدل دیا گیا ہے ۔
جواب تبصرہ کے جن مندرجات سے مدیرِ دانش کو اختلاف ہے اس کا ذکر حاشیے میں کردیا گیا ہے ۔

* * *

مجلّہ دانش شمارۂ ۴ میں ''پاکستان میں فارسی ادب ۔ جلد چہارم'' پر آپ کا تبصرہ نظر سے گذرا ۔ میری تعریف ، غلطیوں کی اصلاح ، کتابت و طباعت کی غلطیوں کی نشاندہی پر شکریہ ۔ میں چاہتا ہوں کہ تبصرہ کے پس منظر کے طور (پر) مزید توضیح و توجیہ کے لیے یہ چند سطریں شائع ہوجائیں تاکہ جو لوگ میری کتاب دیکھے بغیر آپ کا تبصرہ پڑھیں انہیں آپ کی فراہم کردہ اطلاعات اور اصلاحات کا پس منظر بھی معلوم ہوجائے ۔
کتاب کی تحریر، تألیف اور طباعت میں تین چار سال صرف ہوئے ہیں ۔ ۱۹۸۳ء ۔ ۱۹۸۴ء کے بعد جو نئے مآخذ اور نئی کتبِ تحقیقی شائع ہوئی ہیں ان سے استفادہ ممکن نہیں تھا ۔ تبصرہ میں قومی عجائب گھر کے مخطوطات کی فہرست کے حوالے دیئے گئے ہیں وہ یقیناً میرے احاطۂ معلومات سے ماورا تھے ۔ کتاب کی تدوین تک ''شریف التواریخ'' کی پہلی دو جلدیں شائع ہوئی تھیں ۔ سلسلۂ نوشاہیہ سے منسلک مصنّفین کے لیے میری اطلاعات کا مأخذ ''شریف التواریخ'' تھی جو حضرت شرافت نوشاہی کے پاس خطّی صورت میں موجود تھی اور انہوں نے ہی کمال شفقت سے استفادہ کرنے کی اجازت دی تھی ۔ کامل ''شریف التواریخ'' اواخر ۱۹۸۴ء میں شائع ہوئی اس لیے اس

سے استفادہ نہ ہوسکا۔(۱)تبصرہ میں جو معلومات فراہم کی گئی ہیں وہ اکثر اسی جامع تاریخ پر مبنی ہیں۔

تبصرے میں جن غلطیوں کی نشاندہی کی گئی ہے ان کے متعلق مزید توضیحات یہ ہیں:

دانش ۔ ص ۲۱۹ ۔ مرآۃ الغفوریہ

۱۔ فہرست میں صفحہ ۱۲ پر سہواً نوراللہ کے سامنے ''مرآۃ الغفوریہ'' لکھا گیا ہے ورنہ صفحہ ۵(۲)پر امام بخش نوشاھی لکھا ہے اور کتاب کے تعارف میں صفحہ ۲۴۲ پر امام بخش کو ہی کتاب کا مصنّف بتایا گیا ہے۔ تبصرہ میں ان دو مقامات کا ذکر نہیں کیا گیا۔

۲۔ میں نے جناب شرافت صاحب مرحوم کے پاس ''مرآۃ الغفوریہ'' کی فوٹو کاپی سے ہی عنوانات نقل کیے تھے میرے خیال میں عشق و تصورات کے بجائے عشق و تصوّف اور معونت و استدراج کی بجائے مؤنت و استدراج ہی مناسب ہیں۔

معونت کے معنی مدد ۔ اعانت ۔ اور

مؤنت کے معنی پروا نکردن، خبر نداشتن از ادعا یا آمادہ نشدن برای آن گرفتن ساز و برگ او را و تادیر تاکشیدن تعب جستجوی وی را. (منتہی الارب).

استدراج کے معنی نعمت دادن او تعالی بندہ را بعد از صد خطا ازوی و فراموش کنانیدن او را استغفار و گرفت کردن او را اندک اندک و ھلاک نساختن ناگاہ بیک بار. (منتہی الارب).

تصوّف و سلوک میں احوال و مراحل طے کرنے کے سلسلے میں یہی دو لفظ زیادہ مناسب معلوم ہوتے ہیں۔(۳)

۱۔ ڈاکٹر صاحب خود بتارہے ہیں کہ انہیں ''شریف التواریخ'' کی اشاعت سے قبل اس کے دستنویس نسخہ سے ہی استفادہ کرنے کی سہولت فراہم کردی گئی تھی اسی لیے ممکن ہوسکا کہ وہ اپنی زیر تبصرہ کتاب میں احمد یار، فقیر عزیز الدین، محمد اشرف منچری اور فقیر غلام محی الدین لاھوری کے حالات کے ضمن میں ''شریف التواریخ'' کی تیسری جلد کے مختلف حصّوں کو استعمال کریں جو اس وقت خطّی صورت میں تھے اور بہت بعد میں شائع ہوئے ۔ لہذا میرے خیال میں یہ کہنے کی گنجائش باقی نہیں رہتی کہ کامل ''شریف التواریخ'' اواخر ۱۹۸۴ء میں شائع ہوئی اس لیے اس سے استفادہ نہ ہوسکا۔

۲۔ صفحہ ۵ سے مراد صفحہ ''د'' ہے۔

۳۔ تقرّب مفہوم کے اعتبار سے ''استدراج'' کے ساتھ ''معونت'' ہی آنا چاہیے ۔ ڈاکٹر سیّد جعفر سجادی نے تھانوی کی کتاب ''کشّاف اصطلاحات الفنون و العلوم'' جلد ۱ ص ۸۷ کے حوالے سے اپنی کتاب ''فرھنگِ معارفِ اسلامی'' جلد ۲ ص ۳۲۳ میں لفظ ''خارق عادت'' کی تشریح یوں کی ہے:

دانش ـ ص ۲۱۹ ـ احمد یار

شہباز ملک نے قصہ کامروپ سے مندرجہ ذیل شعر نقل کرکے ثابت کیا ہے کہ احمد یار اسلام گڑھ میں پیدا ہوا ـ

قلعہ اسلام گڑیوچہ جمیں اوتھے سُرت سمہالی
وسی شہر جلالپوریدا خلق۴ رہے سوکھالی

باوا بُدھ سنگھ نے پہلے مصراع کو اس طرح لکھا ہے:

قلعہ اسلام گڑیوچہ جاکے اوتھے سُرت سنبھالی

اگر قصہ کامروپ سے متعلقہ کلمہ ''جمیّں یا جمّی'' قبول کریں تب بھی شک کی گنجایش رہتی ہے ـ احمد یار عموماً اپنے متعلق واحد شخص مفرد میں بات کرتا ہے ـ مثلاً اسی قصّے میں وہ تین شعر پہلے اپنے آپ کو احمد یارا اور ایک شعر پہلے ''کی ہاں میں مشہوری جوگا'' کہتا ہے ـ طبِ احمد یار میں وہ اپنے وطن سے متعلق یوں کہتا ہے:

قلعہ اسلام گڑ ھے دا ناثو
اوسی میں عاصی دا تھاثو

تھاثو سے مراد وطن، قیامگاہ زیادہ واضح ہے ـ مولد کے معنی یقینی نہیں ـ جَمیّں /جَمّی سے ایسا ظاہر ہوتا ہے کہ دوسرا کوئی شخص احتراماً کہہ رہا ہے کہ وہ اسلام گڑھ میں پیدا ہوئے یا ہم یہ سمجھیں کہ احمد یار ایک دم شخص واحد مفرد سے جمع متکلم میں چلے گئے ہیں ـ اگر خلافِ معمول یہ سمجھیں تو پھر اس کی جائے ولادت اسلام گڑھ قرار پاتی ہے ـ

دانش ـ ص ۲۱۹ ـ ۲۲۰ ـ فقیر عزیز الدین

۱ـ فقیر عزیز الدین نے مندرجہ ذیل اشعار میں اپنے آپ کو اپنے والد کا جانشین کہا ہے ـ اس لیے یہ شہادت زیادہ معتبر ہے:

خلفِ صدق تو شاہ عزیز الدین
شد بجای تو ثانی ای نوشاہ

''... امور خارق عادت یا از مسلم صادر می شود یا از کافر. در قسم اوّل یا مقرون بکمالِ عرفان نباشد آن را معونت گویند. یا مقرون بکمالِ عرفان است . در این صورت یا مقرون بادعاء نبوت است آن را معجزه نامند. و آنچه از دستِ کافر ظاہر شود و موافق ادعای او باشد استدراج گویند''.

''مرآۃ الغفوریہ'' کی فوٹوکاپی اس وقت میرے پیشِ نظر ہے اس کی ساتویں فصل کا مکمل عنوان مصنّف نے اس طرح لکھا ہے: ''معجزہ و خوارق عادت و معونت و استدراج''.

۴ـ خلق کی جگہ خلقت ہونا چاہیے ـ

دستگیری کند مریدان را
بطفیلِ تو ثانی ای نوشاه ۵

۲۔ فقیر عزیز الدین، فقیر امام الدین اور فقیر نور الدین کے سالہائے وفات میں نے وہی لکھے ہیں جو معاصر اور قریب العصر تذکروں میں درج تھے۔ ٦ بقول جناب شرافت مرحوم انہوں نے فقیر خانہ میں موجود ایک خاص بیاض سے سالہائے وفات درج کیے ہیں۔ یہ امر مزید تحقیق طلب ہے۔ ۷

۳۔ سچیار، پیر محمد دو الگ شخصیتیں نہیں بلکہ ایک ہی شخص ہے۔ پیر محمد سچیار کے بجائے سچیار پہلے اور نام بعد میں لکھا گیا ہے۔

۴۔ فقیر عزیز الدین نے جو منظوم شجرۂ طریقت خود لکھا ہے اسے ہی صحیح جاننا چاہیے۔ جناب شرافت مرحوم نے بھی فقیر عزیز الدین کے روزنامچہ سے ہی شجرۂ طریقت نقل کیا ہے۔ ۸

دانش۔ ص۔ ۲۲۱۔ ہاشم شاہ

عبداللہ ہاشمی نے ''ہاشم شاہ دے ککارے'' کے عنوان سے ان کا کلام مرتّب کیا ہے انہوں نے ۲۲ مأخذ سے ۸۸ صفحات پر مشتمل دیباچہ لکھا ہے انہوں نے ''لکھتاں'' کے زیر عنوان فارسی تألیفات کا بھی ذکر کیا ہے (ص ۹) اور ان میں '' فقر نامہ'' کو فارسی تألیفات میں شمار کیا گیا ہے۔

۵۔ مذکورہ اشعار سے تو یہ معلوم ہوتا ہے کہ یہ کسی دوسرے شاعر نے فقیر عزیز الدین کی مدح میں کہے ہیں۔ ورنہ ایک شخص کس طرح خود ستائی کرتے ہوئے اپنے آپ کو ''خلفِ صدق'' اور ''مریدوں کی دستگیری کرنے والا'' کہہ سکتا ہے۔

مفتی علی الدین نے عبرت نامہ (جلد ۲ ص ۸۴ طبع لاہور) میں قطعی صراحت کے ساتھ لکھ دیا ہے کہ اگرچہ فقیر عزیز الدین سب سے بڑے تھے اور فقیر نور الدین تیسری جگہ پر تھے لیکن دونوں بڑے بھائیوں نے اپنے چھوٹے بھائی (نور الدین) کو اپنے والد کا سجادہ نشین مقرّر کیا۔ اس لیے کہ ان کی اپنے والد سے سیرت بھی ملتی تھی اور صورت بھی۔

مفتی علی الدین، فقیر برادران کا معاصر بھی ہے اور ہم شہر بھی۔

٦ زیر تبصرہ کتاب میں کہیں فقیر نور الدین کا سالِ وفات لکھا نہیں ملتا۔

۷ یہ امر تحقیق شدہ ہے کہ جب تک فقیر مغیث الدین زندہ تھے اور فقیر خانہ کے نوادر ان کی تحویل میں تھے۔ یہ خاص بیاض وہاں موجود تھی۔

۸ شرافت مرحوم نے یہ شجرۂ طریقت فقیر عزیز الدین کا نمونۂ کلام پیش کرنے کے لیے درج کیا ہے ورنہ اس میں جو تاریخی غلطیاں ہیں ان کی مرحوم شرافت نے حاشیے میں نشاندہی کردی ہے۔ حضرت نوشہ کا شاہ سلیمان پھلوالی سے بیعت ہونا مسلّمات میں شامل ہے مگر عزیز الدین نے اپنے نظم کردہ شجرے میں یہ واسطہ حذف کردیا ہے اور شاہ معروف خوشابی کا نام لکھا ہے ایسی صورت میں اس منظوم شجرۂ طریقت کو کیسے صحیح جانا جائے ؟

دانش ـ ص ۲۲۴ ـ چودھری شہباز

۱ـ مصنف نے خود بتایا ہے کہ وہ جلال آباد میں تھا اور ایک بزرگ پیر الدین نے اسے قصّہ سسی پنوں مکمل کرنے کی فرمائش کی تو ہم کیوں تاویل کریں اور سمجھیں کہ اس نے ضرورتِ شعری کے لیے جلال پور کو جلال آباد اور پیر بخش کو پیر الدین لکھا ہے ـ ممکن ہے جناب شرافت کا قیاس درست نہ ہو کیونکہ تبصرہ میں انہی کی کتاب ''شریف التواریخ'' کا حوالہ دیا گیا ہے ـ

۲ـ میں نے سبب تألیف بتانے کے لیے اشعار نقل نہیں کیے اور نہ ہی اشعار کو متداولَ ترتیب کے مطابق نقل کیا ہے بلکہ نثر کی طرح عبارت لکھی ہے ـ پورے دو شعر نقل نہیں کیے بلکہ صرف وہ حصّہ نقل کیا ہے جس سے سبب تألیف عیاں ہوتا ہے ـ

۳ـ تبصرہ میں بتایاَ گیا ہے کہ چودھری شاہباز ایک مثنوی ''عجیب منظر'' کے مصنف ہیں اور میں نے اس کا ذکر نہیں کیا ـ چودھری شاہباز ملہی کی کوئی مثنوی اس نام سے موجود نہیں ـ مجموعۂ شیرانی میں جو کتاب موجود ہے اس کا نام ''قصۂ شاہباز خان یا قصۂ عجیب منظر'' ہے اس کا مصنف شاہباز ملہی نہیں ـ اس مثنوی میں شاہباز خان اپنے متعلق مندرجہ ذیل کوائف بتاتا ہے جو شاہباز ملہی کے احوال و کوائف سے مختلف ہیں:

گرفتم پی بہ نخچیر و سواری
تفنگ اندازی و ہم تیغداری
کماندارى گہی، گہ نیزہ بازی
شکار افگن شدم در ترکتازی
گہی می کردمی چون عشوہ و ناز
شکار از جرہ و شاہین و شہباز
گہی افگندمی اندر سواری
سگان را در پی صید شکاری

۴ـ وقایع پنوں نسخہ خطّی مجموعۂ شیرانی شمارہ ۱۲۳۵ ورق ۷ پر دوسرا شعر اسی طرح درج ہے جیسا کہ کتاب میں نقل کیا گیا ہے ـ

دانش ـ ص ۲۲۵ ـ غلام محی الدین نوشۂ ثانی

سوھن لال مؤلفِ ''عمدۃ التواریخ'' پچیس سال تک ان کی خدمت میں رہا اور فیضیاب ہوتا رہا وہ تو ان کی وفات کا عینی شاھد ہوگا ـ اس نے سالِ وفات ۱۲۳۰ ھ لکھا ہے ـ (انتخاب دفتر دویم از عمدۃ التواریخ، لاھور، ص ۱۴) ـ

دانش ـ ص ۲۲۷ ـ عبدالرحمن خُلدی

ڈاکٹر محمد باقر نے ۱۹۴۴ء میں خُلدی کی فارسی تصانیفِ کا مکمل سیٹ مِنظور حسن * کے پاس دیکھا تھا ـ وہ لکھتے ھیں خُلدی کی تصنیف خُلدی نامہ سے میں نے استفادہ کیا ـ کتاب خود مصنف کے ہاتھ کی لکھی ھوئی تھی ـ محمود نامہ بھی اس میں شامل تھا اور محمود نامے کی ھر غزل کے جواب میں کتاب میں ایک ایک فارسی غزل خُلدی کی کہی ھوئی درج تھی ـ (اورئینٹل کالج میگزین، نومبر ۱۹٦۷ء) ڈاکٹر صاحب کے اس بیان سے میں نے یہ سمجھا کہ خلدی نے جواب کا نام بھی ''محمود نامہ'' رکھا ہے کیونکہ دوسرے شعراء نے جو جوابات لکھے ھیں ان میں سے بعضوں نے بھی ان کے نام کو ''محمود نامہ'' سے یاد کیا ہے ـ مثلاً دلشاد پسروری نے محمود نامہ کی پیروی میں جو رسالہ لکھا اس کا نام ''محمود نامہ'' رکھا ہے:

اعـجـاز عیسـوی برسـانـد ایاز را
محمـود نامـہ ساختـہ ام این رسـالـہ را

(مثنویات محمود مرتّبہ محمد بشیر حسین، لاھور، ص دہ) ـ

دانش ، ص ۲۲۹ ـ داود بن عباسی

میں نے اس مصنف کی کتاب ''صید المراد فی قوانین الصیاد'' کا تعارف کرایا ہے چونکہ یہ کتاب مطبوعہ شکل میں دستیاب تھی اس لیے اس کے مشمولات کی کیفیت بتانا آسان تھا ـ یہی میرا مقصود تھا ـ یہ بھی یقینی تھا کہ یہ کتاب طغان تیمور کے عہد حکومت (۷۳۷ ـ ۷۵۳ ھ) میں نہیں لکھی گئی ہے ـ حیرت ہے کہ فلٹ نے اسے کیسے اس عہد سے منسوب کردیا جب کہ وہ اس کی زبان کے بارے میں لکھتا ہے:

The language is corrupt, being bad Indian Persian racked with a little Panjabi & Sindi

کتاب میں اس قسم کا کہیں ذکر نہیں تھا کہ یہ کتاب طغان تیمور کے زمانے میں لکھی گئی اس لیے میں نے اس کے بیان کی طرف اعتنا نہیں کیا ـ

دانش ـ ص ۲۲۷ ـ مزید مواد

آپ نے ''مزید مواد'' کے زیر عنوان جن مصنّفین کا ذکر کیا ہے ان میں سے مندرجہ ذیل انگریزی عہد سے متعلق ھیں ـ سکھوں کا عہد

---

* شاید منظور احسن ـ

۱۲۶۵ ھ تک ہے جیسا کہ آپ نے ان مصنّفین کے ساتھ سالہائے وفات بھی درج کیے ھیں ان سے بھی ظاہر ہے کہ یہ بعد کے زمانے سے متعلق ھیں اس لیے انشاء اللہ جلد پنجم میں ان کا ذکر آئے گا۔

احمد بخش یکدل (م ۱۲۸۳ ھ)، احمد کشمیری (م ۱۲۷۸ ھ)، اوحدی (م ۱۲۸۸ ھ)، محمد بن غلام محمد وغیرہ۔

میں نے دیباچے میں ذکر کردیا تھا جو کتابیں میری دسترس میں نہیں آسکیں ان کا تعارف نامہ لکھنا ممکن نہیں ھو سکا۔ آپ نے جن نو دریافت شدہ کتابوں کی طرف اشارہ کیا ہے ان کے متعلق یہی عرض ہے کہ اگر وہ کتابیں دستیاب ھوسکیں تو ان کے متعلق بھی کچھ نہ کچھ لکھ کر آئندہ جلد میں اضافات کے تحت شامل کرلیا جائے گا۔ پچھلی چار جلدوں میں بھی یہی طریقہ اختیار کیا گیا تھا۔

ڈاکٹر ظہور الدین احمد، لاھور.

وفیات

د کتر سیّد عبدالله ، لاهور (متولّد ۵ اوریل ۱۹۰۶ م)

د کتر سیّد محمد عبدالله در تاریخ ۲۳ مرداد ۱۳۶۵ ھ ش / ۱۴ اوت ۱۹۸۶ م در لاهور در گذشت . وی در سالهای ۱۹۵۴ ـ ۱۹۶۶ م ریاست دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور را بعهده داشت و در همان دانشکده عربی و فارسی و اردو تدریس می کرد و در این سه زبان (باضافه زبان انگلیسی) آثار گذاشته است . آثار چاپ شدهٔ او دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی بقرار زیر است:

۱ـ ادبیات فارسی میں هندوؤں کا حصّه(بزبان اردو) . اوّلین اثر جامعی است که خدماتِ هندوان به زبان و ادبیات فارسی را بیان می کند .

۲ـ تصحیحِ تذکرهٔ مردم دیده تألیفِ عبدالحکیم حاکم لاهوری . (فارسی).

۳ـ خزائن مخطوطات . فهرست مشروح نسخه های خطّی عربی و فارسی و اردو در دانشگاه پنجاب لاهور است که نخست به زبان انگلیسی تألیف و سپس به اردو ترجمه شده است . فهرست نسخه های فارسی مربوط به تاریخ و شعر در دو مجلّد به عنوان زیرِ چاپ شده است .

A Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the Punjab University Library.
Vol.I,II, Persian Manuscripts.

متن کامل فهرست بزبان اردو در مجلّه اورینتال کالج مگزین "Oriental College Magazine" (مجلّه دانشکده خاور شناسی)، لاهور بچاپ رسیده است .

۴ ـ فارسی زبان و ادب . مجموعهٔ مقالاتِ اردو دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی .

۵ ـ مقدمه و تحشیه لطائف نامهٔ فخری هروی . (فارسی) .

۶ ـ مکاتیب غالب و غمگین . باهمکاری سیّد وزیرالحسن عابدی .

۷ ـ تصحیح نوادر الالفاظ تألیف سراج الدین علی خان آرزو . فرهنگنامهٔ فارسی به اردو است .

غیر ازین چندین مقاله دارد که درباره تاریخ ادبیات مسلمانان هند و

پاکستان در مجلات مربوط به ادبیات فارسی و در ''اردو دائره معارف اسلامیه'' نشر شده است .

چند ماه پیش رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران از استادان فارسی پاکستان نظر خواهی کرده بود که چگونه میتوانیم زبان فارسی را در پاکستان حفظ و احیا کنیم . نظرِ مرحوم سیّد عبدالله چنین بود که امروز دانشجویان در پی یاد گرفتن تکنولوژی و علوم هستند اگر فواید مادّی با زبان فارسی وابسته باشد دانش آموزان بار دیگر به این زبان رو می آورند . اگر ایران نیروی انسانی را از خارج بخواهد امکان دارد که این زبان (فارسی) نیز پیشرفت بکند .

اینجا عیناً نظرِ مرحوم عبدالله بخط خودش چاپ می شود که هم اظهار آن شده باشد و هم یادگاری ازو بماند.

پاکستان میں فارسی زبان کے تحفظ ، احیاء اور ترویج کے لیے آپ کی تجاویز :

میں خود فارسی کا استاد رہا ہوں اور فارسی کے فروغ و تحفظ
کے لیے سالہا سال جد و جہد کرتا رہا
لیکن اب مصیبت یہ ہے کہ ہمارے نصاب ساز ادارے (کریکولم
کمیٹیاں) زبانوں سے زیادہ سائنس اور ٹکنالوجی پر زور
دیتی ہیں اور بچوں کے والدین بھی دنیوی نفع کے
خیال سے ٹکنیکل اور سائنسی مضمونوں کو ترجیح
دیتے ہیں۔ انگریزی دور حکومت میں فارسی/عربی کا مضمون
انٹرمیڈیٹ میں لازمی تھا مگر اب وہ صورت نہیں رہی
اگر فارسی سے نفع وابستہ ہو جائے تو لوگ پھر اس کی
طرف رجوع کر سکتے ہیں۔

انگریزی زمانے تک فارسی زبان برصغیر کے مسلمانوں
اور ہندوؤں میں بہت مقبول تھی یہاں تک کہ لوگ خط و کتابت
بھی فارسی میں کرتے تھے مگر اب ع زمانہ دگر گونہ آئین نہاد
ایران بھی اگر لوگوں کے لیے روزگار کے سلسلے وسیع ہو جائیں
تو پھر کچھ نہ کچھ ترقی ہو سکتی ہے ۔ فقط

فارسی/ایران کے حوالے سے آپ اپنے بارے میں جو مزید خاص اطلاعات فراہم کرنا چاہیں ۔

جو کچھ سطور بالا میں لکھا جا چکا ہے
وہی کافی ہے ۔
اضافہ صرف یہ کر سکتا ہوں کہ کلاسیکی
فارسی شاعری کا دلدادہ ہوں اور
لسان الغیب حافظ شیرازی سے خاص
تعلق قلبی و ذوقی رکھتا ہوں ۔

23 حافظ محمد یوسف سدیدی ـ لاهور (متولّد ۱۹۲۷ م)

وی یکی از خوشنویسانِ درجهٔ اول پاکستان بود که همه خطوط اسلامی را به غایت مهارت و زیبائی می نوشت و در کتیبه نویسی نیز استاد بود و روی چندین مسجد و مقبره و ساختمان تاریخی پاکستان کتیبه ها به اقلام ثلث و کوفی و نستعلیق بخط آن مرحوم دیده می شود . از انجمله منار پاکستان ، قبر سلطان قطب الدین ایبک ، مسجد شهداء ، مسجد منصوره .

اینک نمونهٔ خط وی که البته ارتجالاً نوشته بود .

بسم الله الرحمن الرحیم
نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد
مشقه یوسف سدیدی ۱۳۹۴ھ

مولانا محمد اسرائیل ـ پیشاور

وی دوست صمیمی ایران و علاقه مند قدیمی به ادبیات فارسی بود و از قدیم با مراکز فرهنگی ایران در پاکستان روابط حسنه داشت و برای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد نسخه های خطّی موجود در کتابخانه های پیشاور و نواحی آن را فهرست برداری کرده بود . خطّ خوش داشت .

چون اوّلین شمارهٔ دانش به خدمت او فرستادیم در اعلام وصول آن نوشت که اگرچه بعلّت پیری چشمم بسیار کم می بیند امّا این سطور را می نویسم و اظهـار خوشحـالی می کنم که رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران چنین کار مثبت و علمی را آغاز کرده است .

از درگاه خداوند متعال آمرزش این در گذشتگان را می خواهیم . روانشان شاد باد!

حسین خدیوجم ـ تہران

ایران کے ممتـاز محقق اور مترجم سید حسین خدیوجم ۱۷ اکتوبر ۱۹۸۶ء کو ۵۹ سال کی عمر میں مشہد مقدّس میں وفات پا گئے ـ

انہوں نے تیس سے زائد کتابوں کا فارسی ترجمہ، تصحیح و تحقیق کی ـ مگر اُن کی عمر کا بیشتر حصّہ امام محمد غزالی کے آثار پر تحقیق کرتے ہوئے گذرا ـ اس ضمن میں احیاء علوم الدین کا آٹھ جلدوں میں ترجمۂ کیمیائے سعادت، جواہر القرآن کی تصحیح اور ترجمۂ رسالۂ وجد و سماع قابلِ ذکر ہے ـ

وہ ''دانش'' کے قدر دانوں میں سے تھے اور اِس ''نو مولود'' کی ترقی و کمال کے لیے دعاگو تھے ـ دانش کے دفتر میں موصول ہونے والا ان کا آخری خط ۲۰ اسفند ۱۳۶۴ ش بمطابق ۱۱ مارچ ۱۹۸۶ء کا لکھا ہوا ہے ـ اُن کی یاد آباد رکھنے اور دانش کے لیے اُن کی نیک خواہشات میں سب کو شریک کرنے کے لیے اُن کے مذکورہ مکتوب کا عکس چھاپا جارہا ہے ـ خدا، مرحوم کی اسلامی عرفان و ادب کے لیے خدمات قبول فرمائے اور اُن کی روح کو شاد رکھے ـ

بسمه تعالی

پس از سلام فرارسیدن سال نو را

به شما و عزیزان شما شادباش می‌گویم. نامهٔ مورخ ۶۶/۱۱/۲۲ شما را ناگزیرم امروز
پاسخ دهم. زیرا چند ماهی است که تن فرسوده‌ام بر اثر بیماری از کار باز مانده و کمتر می‌توانم
از عهدهٔ وظایف انسانی و اخلاقی برآیم. آدرس دکتر شفیعی کدکنی: دانشکدهٔ ادبیات
دانشگاه تهران - گروه ادبیات - است. برای دکتر زرین کوب نیز اگر خواستید مطلبی بفرستید
آدرسش چنین است: تهران - بهجت آباد - ساختمان شمارهٔ ۲ طبقهٔ ششم.

در مورد مقاله نویسی مخلص فعلا نمی‌توانم قولی بدهم. چون طبق دستور پزشک
مجبور به استراحتم. چه می‌شود کرد با پیری و رنجوری دست بگریبان شده‌ام و ناگزیرم
بسوزم و بسازم تا خدای چاره ساز را خواست و اراده چه باشد.

مجلهٔ دانش خوب و آبرومند است. خدا کند فضلای جوان از یاری و همکاری با شما
دریغ نورزند تا این نوزاد فرهنگی به کمال رسد و پیوند معنوی دو کشور دوست و برادر
هر روز استوارتر شود. امید است با چاپ رسائل کوچک و نامه‌های برجای مانده از بزرگان
اسلامی و غیراسلامی - که در ایران و شبه قاره می‌زیسته اند - زمینهٔ خشنودی پژوهشگران را
فراهم سازید. زیرا با چاپ خوب «حورائیه» ثابت کردید که کفایت علمی و معنوی و از
صلاحیت پرداختن به انتشار متون ادبی و عرفانی برخوردار هستید.

به امید دیدار.
حسین خدیوجم
۱۳۶۶/۱۲/۲۰

از انتشارات

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۱۱ ـ مسجد روڈ ، ایف ۳/۶ ـ اسلام آباد

فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب
کتابخانهٔ گنج بخش
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد
جلد یکم
سید عارف نوشاهی
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
فهرست مشترک
نسخه های خطی فارسی پاکستان
تألیف
احمد منزوی
جلد هفتم
منظومه ها (۱)
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان
تیموریان بزرگ
از بابر تا اورنگ زیب
۹۳۲ — ۱۱۱۸ ه ق
نگارش
دکتر آفتاب اصغر
خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران
لاهور ـ پاکستان
جهانگشای خاقان
(تاریخ شاه اسمٰعیل)
تألیف در ۹۴۸-۹۵۵ هـ
مقدمه و پیوستها
دکتر الله دتا مضطر
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد